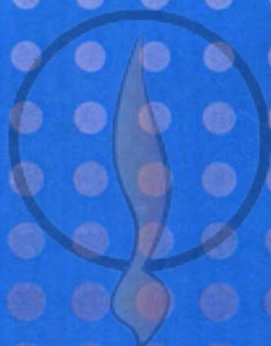


آشنايي با مسلمانان

شيحيان افغانستان



بنياد اندیشه

شماره ۱۲۹



پنجاب افغانستان



پنجاب افغانستان

تاریخ

تشیع

۱۱

۲

۱

Familiarity with Islam World's Muslims

Afghan Shiites

این کتاب به بررسی تاریخی تشیع در افغانستان پرداخته و احزاب و جریان‌های سیاسی شیعی را در دو محور جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی افغانستان و روابط درون‌ملی شیعیان با سایر اقوام و گروه‌های افغان و روابط خارجی آنها با امریکا، روسیه و ج.ا.ایران را مورد بررسی قرار داده است.

این کتاب همچنین به بررسی ابعاد مختلف تاریخی، سیاسی و اجتماعی حیات شیعیان افغانستان، تبیین روابط و جایگاه آنان در این کشور و فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی آنان پرداخته است.





بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲



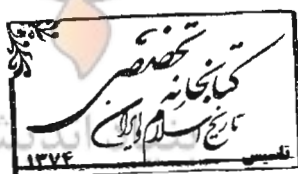
بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

آشنایی با مسلمانان جهان اسلام

شیعیان افغانستان

روابط، جایگاه، جریان‌ها و احزاب



مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

تهران - ۱۳۹۰

سرشناسه

: بېنښ، محمدرضا، ۱۳۴۵.

عنوان و نام پدیدآور

: شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب/ محمد وحید

بېنښ، فاروق انصاری، محمد حسین خلوصی.

مشخصات نشر

: تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری

: ۶۷۲ ص. ۱۷ × ۲۴ س.م.

شابک

: ۱۳۵۰۰۰ ریال: 4-45-5437-600-978

وضعیت فهرست‌نویسی

: فیپا

موضوع

: شیعه - - افغانستان.

موضوع

: شیعه - - افغانستان - - تاریخ.

شناسه افزوده

: انصاری، فاروق، ۱۳۴۳.

شناسه افزوده

: خلوصی، محمدحسین

رده‌بندی کنگره

: ۱۳۹۰ ۹ش ۹۴/ب ۲۳۹ BP

رده‌بندی دیویی

: ۲۹۷/۵۳

شماره کتاب‌شناسی ملی

: ۲۴۱۶۴۲۸



مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

بنیاد اندیشه

نام کتاب: شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه و جریان‌ها و احزاب

نویسنده: دکتر محمدوحید بېنښ، دکتر فاروق انصاری و محمدحسین خلوصی

ویراستار: طاهره زارع زواردهی

طراح جلد: جواد حلیمی

تایپ و صفحه‌آرایی: مرضیه روشن‌روان گیلوانی

نوبت چاپ: چاپ اول - ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۳۵۰۰۰ ریال

کلیه حقوق این کتاب متعلق به مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور است.

سخن ناشر

جهان اسلام به عنوان یکی از گسترده‌ترین واحدهای موضوعی و سرزمینی، طیف‌های متنوع فکری، عقیدتی و سیاسی را در خود جای داده است. این گستردگی و تنوع به رغم ایجاد برخی آسیب‌پذیری‌ها و ضعف‌ها، غالباً تقویت‌کننده فرصت‌ها و نقاط قوت و قدرت مسلمانان و کشورهای اسلامی بوده است. توزیع جغرافیایی - سرزمینی و پراکندگی قلمرو فکری و زیستی مسلمانان، ضرورت بازشناسی آنها را همواره مطرح ساخته و هر گونه قصور مقطعی در این روند موجب غلبه ایده‌ها و روندهای غیراسلامی بر جوامع مسلمانان شده است که تغییر یا اصلاح آن به نفع مسلمین، هزینه‌ها و زمان بسیاری به خود اختصاص داده و گاهی نیز با ناکامی مواجه شده است.

«شیعیان افغانستان»، یکی از موضوعات مهم و ضروری اسلامی است که طرح، بازشناسی و بازشناساندن آن به جهان معاصر، دقت و همتی مضاعف می‌طلبد. اهمیت و فوریت واکاوی این موضوع به ویژه بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا و ناتو در ۲۰۰۱، بیش از گذشته خودنمایی می‌کند. علاوه بر این، ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موضوعات اسلامی اعم از جریان‌شناسی، شخصیت‌شناسی، تشریح وضعیت و جایگاه گروه‌ها و احزاب و امثال آن در هم تنیدگی خاصی دارد و گرچه در ظاهر در قالب‌های موضوعی و مکانی مشخصی بررسی و مطالعه می‌شوند، در کلیت مهم اسلامی بودن و جهان اسلام با یکدیگر پیوند وثیق دارند و نمی‌توان موضوعی خاص مانند «شیعیان افغانستان» را جدا از متن جهان



اسلام مطالعه کرد. چنین مطالعه‌ای ضمن تعمیق وحدت و یکپارچگی اسلامی، فرقه‌ها و عقاید مختلف اسلامی را دور از اغراض سیاسی و مذهبی مورد بازشناسی قرار می‌دهد.

کتاب حاضر نیز با این رویکرد به ابعاد و زوایای مختلف موضوع شیعیان افغانستان پرداخته است. بدون تردید، ماهیت رفتاری و کارکردی اقلیت شیعه در افغانستان، متأثر از تحولات درونی این طیف، هم‌چنین رخدادها و شرایط محیط پیرامونی آن بوده و در مقاطعی هم‌چون حاکمیت طالبان و پس از آن، هجوم اشغالگران این تأثیرپذیری تشدید شده است. اگرچه شناخت دقیق و جزئی هر یک از ابعاد و محورهای شیعی در افغانستان نیازمند مباحثی مفصل و جداگانه است و احتمال دارد اختصارنویسی آن موجب داده‌سازی یا تقلیل اهمیت و نقش موضوع در عصر پر مسأله کنونی شود، اما در این کتاب با تأکید بر نکات و موضوعات کلیدی و تعیین‌کننده، دست‌کم مسائل سرنوشت‌ساز شیعیان افغانستان بررسی شده است.

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور با درک اهمیت و ضرورت موضوعات روزآمد و مهم جهان اسلام، اقدام به چاپ و انتشار این کتاب کرده، تا با بازشناسی جامعه پیچیده و متنوع افغانستان، نکات و مسائل مغفول و مسکوت این جامعه به ویژه گروه‌ها و طیف‌های شیعه مورد بازخوانی قرار گیرد. بدون تردید لازمه گسترش تعاملات درونی جهان اسلام و تقویت بنیان‌های فکری - اعتقادی و اقتصادی برخی جوامع ضعیف نگه داشته‌شده اسلامی، دستیابی به داده‌ها، دانسته‌ها و شناخت کامل‌تری از آنهاست.

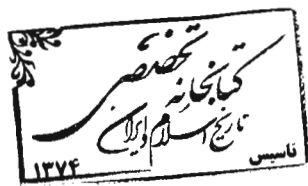
متن حاضر ضمن کارشناسی تاریخی تشیع در افغانستان و بررسی احزاب و جریان‌های سیاسی شیعی به تفصیل در دو محور مهم به جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی افغانستان و روابط درون ملی شیعیان با سایر اقوام و گروه‌های افغان و روابط خارجی آنها با امریکا، روسیه و ایران می‌پردازد. در نهایت، برآیند این مباحث در قالب ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدهای ملت شیعی افغانستان ارائه شده است.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۹
بخش اول: آشنایی با تاریخ شیعه در افغانستان	۱۳
فصل اول: ورود اسلام و تشیع به افغانستان	۱۵
فصل دوم: وضعیت مذهبی خراسان شرقی	۵۳
فصل سوم: وضعیت تشیع در افغانستان معاصر	۷۱
پی‌نوشت‌ها	۱۰۹
بخش دوم: احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان	۱۳۱
فصل چهارم: احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان از...	۱۳۳
فصل پنجم: احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان از...	۱۴۷
فصل ششم: احزاب و سازمان‌های سیاسی شیعیان افغانستان از...	۱۷۷
پی‌نوشت‌ها	۲۴۰
بخش سوم: روابط شیعیان و سایر گروه‌های قومی در افغانستان	۲۵۵
فصل هفتم: روابط درونی شیعیان افغانستان	۲۵۷
فصل هشتم: روابط شیعیان و پشتون‌ها	۲۷۵
فصل نهم: روابط شیعیان و تاجیک‌ها	۳۰۹
فصل دهم: روابط شیعیان و ازبک‌ها	۳۴۱
پی‌نوشت‌ها	۳۵۶



۳۶۹	بخش چهارم: جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی در افغانستان —
۳۷۱	فصل یازدهم: کلیات
۳۸۵	فصل دوازدهم: شکل‌گیری جنبش شیعی و نقش شیعیان در بازی
۴۲۵	فصل سیزدهم: طالبان و رابطه آنها با شیعیان
۴۴۳	بخش پنجم: روابط خارجی شیعیان افغانستان
۴۴۵	فصل چهاردهم: شیعیان و اتحاد جماهیر شوروی
۴۷۱	فصل پانزدهم: شیعیان و ایالات متحده آمریکا
۴۹۵	فصل شانزدهم: شیعیان و جمهوری اسلامی ایران
۵۱۹	فصل هفدهم: شیعیان و سایر کشورها
۵۳۲	پی‌نوشت‌ها
۵۳۹	بخش ششم: شیعیان افغانستان؛ فرصت‌ها و تهدیدها
۵۴۱	فصل هجدهم: فرصت‌ها و تهدیدهای سیاسی شیعیان افغانستان
۵۷۱	فصل نوزدهم: فرصت‌ها و تهدیدهای اجتماعی شیعیان افغانستان
۵۹۹	فصل بیستم: فرصت‌ها و تهدیدهای فرهنگی شیعیان افغانستان
۶۲۵	فصل بیست و یکم: فرصت‌ها و تهدیدهای اقتصادی شیعیان افغانستان
۶۴۹	پی‌نوشت‌ها
۶۵۹	نتیجه‌گیری
۶۶۷	منابع و مأخذ



مقدمه

افغانستان به دلیل موقعیت ژئوپولیتیک خاص خود به «قلب آسیا» معروف است. این کشور از منظر ژئواستراتژیک و حضور و نقش آفرینی قدرت‌های بزرگ جهانی و بازیگران منطقه‌ای نیز اهمیت بالایی دارد. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله نیروهای امریکایی و ناتو به افغانستان که به سقوط رژیم طالبان انجامید، مرحله سیاسی و امنیتی جدیدی در افغانستان شروع شده است. که اهمیت این کشور را نه تنها در سطح منطقه‌ای، بلکه در عرصه بین‌المللی بیشتر گروه و سبب جلب توجه بسیاری از نخبگان سیاسی و افکار عمومی جهانی و پژوهشگران روابط بین‌الملل به این کشور شده است.

حضور نیروهای خارجی و تداوم منازعات نظامی و ناامنی‌ها در افغانستان در طول یک دهه گذشته مسائل سیاسی و امنیتی را در کانون توجهات قرار داده و از اهمیت مسائل اقتصادی، به خصوص اجتماعی و فرهنگی افغانستان کاسته است، در حالی که برخی از ابعاد این مسائل را می‌توان زیربنای مسائل روبنایی سیاسی و امنیتی در این کشور تلقی کرد. دست‌کم در رسیدن به درکی کامل از ساختارها و شرایط افغانستان و تبیین واقع‌گرایانه مسائل و چالش‌های آن نمی‌توان مسائل اجتماعی و اقتصادی را نادیده گرفت.

افغانستان به لحاظ تنوع قومی سیمایی ناهمگون دارد و به ادعای برخی

محققان، ۵۵ گروه قومی در این کشور زندگی می‌کنند که مهم‌ترین آنها پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن و قزلباش‌اند. دین رسمی افغانستان اسلام است و ۹۹ درصد مردم این کشور مسلمان‌اند. اسلام علاوه بر اینکه دین اکثریت مردم افغانستان است، مرجع نهایی داوری و نماد مشترک و وحدت‌بخش آنها به شمار می‌رود.

بین ۶۵ تا ۷۵ درصد جمعیت افغانستان شامل اقوام پشتون، تاجیک و ازبک پیرو مذهب سنی حنفی‌اند. دومین گروه مذهبی بزرگ افغانستان شیعیان‌اند که متأسفانه در بسیاری مواقع میان شاخصه‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی افغانستان نادیده گرفته شده‌اند، در حالی که نقشی مهم در ساختار اجتماعی و تحولات تاریخی افغانستان داشته و بر معادلات سیاسی و امنیتی این کشور تأثیرگذار بوده‌اند.

شیعیان افغانستان به دو فرقه جعفری و اسماعیلیه تقسیم می‌شوند. برخلاف شیعیان اسماعیلی که بسیار اندک‌اند و در بدخشان زندگی می‌کنند، شیعیان اثنی عشری جمعیت اصلی شیعیان را تشکیل می‌دهند. هزاره‌ها، قزلباش‌ها، هراتی‌ها و عده‌ای از تاجیک‌ها و پشتون‌ها شیعه‌مذهب‌اند. هزاره‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی شیعه در افغانستان‌اند که به زبان فارسی دری صحبت می‌کنند. در کل جمعیت شیعیان بین ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت افغانستان برآورد می‌شود.

در اکثریت بودن مذهب حنفی و برخی رویکردهای سیاسی و حکومتی باعث شد که شیعیان افغانستان در طول سده‌های گذشته در حاشیه باشند. مذهب شیعه نیز هیچ‌گاه در قوانین اساسی پیشین افغانستان به رسمیت شناخته نشد.

شیعیان در دوره جدید افغانستان از فرصت‌های سیاسی و اجتماعی بیشتری برخوردار شده‌اند؛ با این حال، بخش مهمی از چالش‌های پیش روی آنها هم‌چنان ادامه دارد. در اقلیت بودن این گروه و رویکرد گروه‌های افراط‌گرای

سنی تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های آنها را افزایش می‌دهد.

کتاب *شیعیان افغانستان: روابط، جایگاه، جریان‌ها و احزاب* در پی ارائه پژوهشی جامع از شیعیان افغانستان است. کتاب در شش بخش و بیست و یک فصل به بررسی ابعاد مختلف تاریخی، سیاسی و اجتماعی حیات شیعیان افغانستان، تبیین روابط و جایگاه آنان در این کشور و فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی آنان پرداخته است.

بخش اول که به تاریخ شیعیان افغانستان اختصاص دارد، مشتمل بر سه فصل شامل ورود اسلام و تشیع به افغانستان، وضعیت مذهبی خراسان شرقی یا افغانستان و وضعیت تشیع در افغانستان معاصر است. فاروق انصاری، نویسنده این بخش، به زمینه‌ها و علل نفوذ تشیع در افغانستان، رابطه میان تصوف خراسانی و تشیع، شیعیان خراسان در دوره مغولان، تیموریان و صفویان و سیاست حکومت‌های معاصر افغانستان در قبال تشیع می‌پردازد.

در بخش دوم احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان به قلم فاروق انصاری مورد بررسی قرار می‌گیرند. این بخش هم از سه فصل تشکیل شده است. جریان‌های سیاسی شیعه در سه مقطع از شکل‌گیری تا سال ۱۳۵۷، از کودتای ثور ۱۳۵۷ تا ظهور طالبان و در نهایت مقطع پس از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ (۱۳۸۰) بررسی شده‌اند.

محمد حسین خلوصی در بخش سوم به بررسی روابط شیعیان با سایر گروه‌های قومی افغانستان پرداخته است. این بخش دربرگیرنده چهار فصل هفتم تا دهم کتاب است. فصل هفتم به روابط درونی گروه‌های مختلف قومی شیعی در افغانستان می‌پردازد و بازیگران مختلف شیعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. فصل هشتم رابطه شیعیان و پشتون‌ها را به عنوان گروه قومی غالب در افغانستان تبیین می‌کند. فصل نهم روابط شیعیان و تاجیک‌ها و دولت ربانی را

مورد بررسی قرار می‌دهد. در فصل دهم روابط و تعاملات شیعیان افغانستان با ازبک‌ها و نوع همکاری و همگرایی آنها تبیین شده است.

در بخش چهارم با عنوان «جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی افغانستان» وحید بینش این پرسش اساسی را مورد آزمون قرار می‌دهد که شیعیان افغانستان در دوره‌های جهاد، طالبان و پس از آن چه جایگاهی در ساختار قدرت سیاسی داشته و چگونه آن را به دست آورده‌اند. وی سپس در سه فصل شامل «روابط شیعیان با دولت‌های گذشته افغانستان»، «شکل‌گیری جنبش شیعی در بازی قدرت سیاسی در دوره جهاد» و «طالبان و رابطه آنها با شیعیان» به تفصیل به این موضوع می‌پردازد.

بخش پنجم کتاب به روابط خارجی شیعیان افغانستان اختصاص دارد. این بخش چهار فصل چهاردهم تا هفدهم کتاب را دربرمی‌گیرد. محمدحسین خلوصی در فصل چهاردهم روابط شیعیان و اتحاد شوروی سابق از جمله شکل‌گیری جریان‌های مقاومت شیعه در مقابله با اتحاد شوروی را تبیین می‌کند. فصل پانزدهم درباره روابط شیعیان افغانستان با امریکا است که عمدتاً شامل تحولات یک دهه پس از سال ۲۰۰۱ و حضور امریکا در افغانستان و تعاملات آنها با امریکا است. در فصل شانزدهم روابط شیعیان افغان و جمهوری اسلامی ایران تبیین می‌شود. فصل هفدهم نیز روابط دوستانه یا خصمانه شیعیان افغانستان با برخی دیگر از بازیگران خارجی مانند چین، پاکستان و عربستان سعودی را بررسی می‌کند.

خلوصی در بخش آخر کتاب به ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدهای مختلف پیش روی شیعیان افغانستان می‌پردازد. این بخش شامل چهار فصل است که در آنها به ترتیب فرصت‌ها و تهدیدهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شیعیان افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش اول

آشنایی با تاریخ شیعه در افغانستان



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

دکتر فاروق انصاری



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل اول

ورود اسلام و تشیع به افغانستان

۱. افغانستان یا خراسان؟

پیش از شروع پژوهش تاریخی شیعه‌شناسی در افغانستان باید بدانیم سرزمینی که در حال حاضر افغانستان نامیده می‌شود هنگام ورود اسلام و سپس انتشار مذاهب فقهی اسلامی چه نام داشت و در متون جغرافیای اسلامی به چه اسمی خوانده می‌شد. دانستن نام تاریخی این سرزمین و تعیین نسبی محدوده جغرافیایی آن، به ویژه در نخستین قرون اسلامی، در تدوین تاریخ درست وقایع و رویدادها بسیار مؤثر است و بسیاری از نکات مبهم تاریخی را در ارتباط با پژوهش حاضر برطرف می‌کند.

براساس منابع تاریخی و جغرافیایی، سرزمین کنونی افغانستان دست‌کم از روزگار ساسانیان، «خراسان» (خورآسان) نامیده می‌شد.^۱ بنیان‌گذار سلسله ساسانی، اردشیر بابکان، ضمن انجام اصلاحاتی، مملکت ایران آن روز را به چهار اصبهید تقسیم کرد: ۱. خراسان اصبهید؛ ۲. خربران (خاوران) اصبهید؛ ۳. نیم روزان اصبهید؛ ۴. آذربایجان اصبهید.^۲

موقعیت خراسان بنابه نوشته ابن رسته، از جغرافی‌نویسان مسلمان سده

سوم هجری، «بین نقطه اوج خورشید در طویل‌ترین روز سال تا نقطه اوج خورشید در کوتاه‌ترین روز سال بود»^۲ و براساس گزارش ابن حوقل، از جغرافی‌نویسان سده چهارم، مشتمل بر قهستان، طوس، سرخس، اسفزار (شیندند)، پوشنج، بادغیس، جوزجان، بامیان، طخارستان، غرجهستان و...^۴ بود.

ساسانیان برای اداره آسان‌تر مملکت خراسان، این سرزمین را به چهار ناحیه اداری تقسیم کردند: مروشاهجان، بلخ و طخارستان، هرات، پوشنگ و بادغیس و ماورالنهر.^۵ مسلمانان خراسان را در زمان خلیفه سوم فتح کردند و خلیفه نیز اداره این شهر را به شش نفر از سرداران عرب سپرد تا اینکه در زمان معاویه (۶۰-۴۰ ق) «زیاد» به امارت خراسان گماشته شد. وی به پیروی از ساسانیان، خراسان را به چهار امیر تقسیم کرد.^۶ با گسترش فتوحات مسلمانان وسعت این سرزمین تا مرز چین در شرق رسید. در آن زمان، خراسان شامل شهرهای شامل زیر می‌باشد: پوشنگ، بادغیس، بست، مروود، تالقان، پاریاب، جوزجان، غرجهستان (هزاره‌جات)، غور، سرخس، نساء، فراء، قهستان، بامیان، بلخ، پنجهر (پنج‌شیر)، اندرآب، بدخشان، غزنین، کابل و...^۷

گفتنی است بیشتر این شهرها که در محدوده افغانستان کنونی قرار دارند، دست‌کم تا روزگار پادشاهی زمان‌شاه، نوه احمدشاه سدوزایی (۱۲۱۶-۱۲۰۷ق) جزو خراسان بودند. اما در زمان پادشاه مذکور و نیز در پی حوادثی که از دوره احمدشاه ابدالی سدوزایی برای تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی و نظامی افغان‌ها رخ داد، این نواحی ابتدا به اسم «دولت افغنه» و سپس «افغانستان» مشهور شدند.^۸ بنابراین، وقایع و مسائل مربوط به تاریخ شیعه در افغانستان را باید در چارچوب مسائل «خراسان قدیم» یا ایران شرقی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۲. نگاهی به اوضاع سیاسی و مذهبی خراسان شرقی (افغانستان)

- هنگام ورود اسلام

براساس منابع اولیه اسلامی، خراسان بزرگ در آستانه ورود مسلمین طبق سازمان اداری ساسانی و زیر نظر اصبهیدی (اسپهبد) به نام پادوسبان (پدگوسپن) قرار داشت. خراسان در این دوره به چهار بخش مروشاهجان، بلخ و طخارستان، هرات و ابرشهر (نیشابور)^۹ تقسیم شده بود و چهار مرزبان زیر نظر اسپهبد به اداره این مناطق می‌پرداختند.

ایالت‌های ساسانی وضعیتی نیمه مستقل داشتند و هر ناحیه با توجه به موقعیت جغرافیایی یا مصالح نژادی و نیز اختلاف زبانی و دینی به شکل نیمه خودمختاری اداره و حتی در برخی ایالت‌ها سکه نیز ضرب می‌شد. حکمرانان ایالت‌ها به صورت خاندانی و موروثی انتخاب می‌شدند و القابی خاص خود داشتند. برای مثال، حکمران نیشابور «کنار»، حکمران مرو «ماهویه»، حکمران سرخس «زاذویه»، حکمران زابلستان «فیروز»، حکمران کابل «کابل‌شاه»، حکمران بامیان «شیر بامیان»، حکمران سیستان، رنج (قندهار فعلی) و سرزمین داور «رتبیل‌شاه» و حکمران هیرات، پوشنگ و بادغیس «برازان» نامیده می‌شدند.^{۱۰} بنابراین، در آستانه ورود اسلام نوعی پراکندگی سیاسی و حکومتی در سرزمین خراسان مشاهده می‌شد و براساس گزارش ابن خردادبه، حکومت‌های متعددی زمام امور سیاسی و اداری خراسان را در دست داشتند.

در عرصه مذهب نیز وضعیت این‌گونه بود. با آنکه ساسانیان دست‌کم از روزگار شاه‌پور دوم پس از رسمیت یافتن دین مسیح در غرب امپراتوری ساسانی، آیین زرتشتی را به عنوان دین رسمی دولتی پذیرفتند و به تعقیب و آزار پیروان سایر ادیان از جمله مسیحیان پرداختند،^{۱۱} مذاهب و آیین‌های دیگر از جمله بودائیسیم و نیز ادیان توحیدی یهودیت و مسیحیت پیروان و طرفداران

پروپا قرصی در بخش‌هایی از خراسان (افغانستان فعلی) یافتند. در همان حال که آتش مقدس زرتشتیان در آتشکده‌های بلخ، کابل، قندهار و هرات روشن بود، پرستشگاه‌های بودایی در سراسر راه کاروان‌رو مشهوری که از تاکسیلا آغاز می‌شد و از راه بامیان به بلخ و از آنجا به ترمذ می‌رسید، فعال بودند. از جمله این پرستشگاه‌ها می‌توان به هده و بیمران در نگره‌هاره باستانی و وردک، کاپیسا و تپه رستم در بیرون بلخ اشاره کرد. گفتنی است در یکی از دیرهای نزدیک نگره‌هاره بیش از هفتصد راهب حضور داشتند.^{۱۲}

فعالان دو دین توحیدی یهود و نصارا نیز از موقعیت مهم خراسان غافل نماندند؛ به ویژه یهودیان در شهرهای دارای موقعیت تجاری از جمله هرات، زرنج (زرنج)، بُست، بلخ و غزنه سکنی گزیدند^{۱۳} و شهر مهم یهودیه (میمنه کنونی) در شمال افغانستان را به عنوان مرکز خویش اختیار کردند.^{۱۴} مسیحیان نیز از اواخر سده چهارم میلادی به خراسان پای نهادند^{۱۵} و حلقه‌های نخستین نستوری را شکل دادند. هم‌چنین در سال ۴۲۴ م کلیسای مستقل خود را در هرات ساختند.^{۱۶}

نکته مهم، موقعیت ویژه جغرافیایی این خطه در انتقال ادیان گوناگون است. به عبارت دیگر، خراسان ضمن پذیرش ادیان و باورهای مختلف مذهبی و تأثیرگذاری بر جریان‌های مختلف فکری و عقیدتی، حلقه اتصالی بین ادیان مختلف بوده و به جریان پایدار دین‌باوری و دین‌گستری در سرزمین‌های مجاور (ایران، هند، چین و آسیای مرکزی) کمک شایانی کرده است.

چنان که گفته شد، در آستانه ظهور اسلام نوعی پراکندگی سیاسی و مذهبی در خراسان وجود داشت. به لحاظ سیاسی، حکومت‌های مختلفی زمام امور بخش‌هایی از این سرزمین را در دست داشتند و به لحاظ مذهبی، آیین‌های گوناگونی مانند زرتشتی، بودائیسیم، میتراپرستی، شیوایی و نیز یهودیت و

مسیحیت دیده می‌شد. اما هیچ مذهبی به عنوان مذهب ملی و فراگیر پذیرفته نشده بود. به همین دلیل، خراسان به پیشواز دین جدید (اسلام) رفت.

۳. ورود اسلام و مذاهب اسلامی به خراسان (افغانستان)

دین توحیدی اسلام که از آغاز دعوت، دستورهای روشنی درباره اخلاق فردی و اجتماعی، سازندگی و تکامل داشت، بسیار زود به سرزمین‌های دیگر از جمله ایران نفوذ کرد. بر اثر مظالم و سیاست‌های غلط شاهان ساسانی، ایران از درون پوسیده و مستعد پذیرش تحولی همه‌جانبه شده بود. شکست سربازان ساسانی در برابر اعراب در نهاوند به سال ۲۱ ق و فرار یزدگرد به خراسان،^{۱۷} راه تسلط اسلام بر سرزمین عجم را همواره کرد و سربازان دین‌گستر عرب یک سال بعد (۲۲ ق) با فتح شهرهای مهم ایران، بساط پادشاهان متعدد و ادیان و مذاهب مختلف را در این سرزمین برچیدند.

هرچند اسلام در ایران به سرعت گسترش یافت و پادشاهان و گروه‌های مختلفی از مردم به دلایل گوناگون از در تسلیم و اطاعت در آمدند، ده‌ها سال و چند نسل طول کشید تا این دین الهی به درون زوایای باطنی مردم به خصوص خراسانیان راه یابد. دقیقاً از زمان صفاریان سیستانی (نیمه دوم سده سوم هجری) گرایش‌های باقی‌مانده از گذشته در برابر اسلام رنگ باختند. عیاران سیستانی با تصرف کابل در سال ۲۵۰ ق (۸۷۰ م) موجب فروپاشی کامل رتایل شاهان و کابل شاهان شدند. حضور سیاسی طولانی آنها بعد از اسلام، همواره دردسره‌های بزرگی برای مسلمانان فراهم می‌آورد.^{۱۸}

موقعیت صفاریان سیستانی از یک سو باعث محلی شدن دین اسلام شد و از سوی دیگر، اسلام سازگار با سنن و آداب ملی مردم به درون لایه‌های مختلف جامعه نفوذ کرد. بدین ترتیب، جریان اسلام‌پذیری خراسانیان و

سیستانیان با حفظ اصالت ملی به کمال خود نزدیک شد و اسلام با روح عجم در هم آمیخت و دیگر تصور بازگشت جامعه به آیین‌های منسوخ پیشین یا دینی دیگر وجود نداشت. حتی اعرابی که به این سرزمین (خراسان) آمده بودند، در جوامع محلی جذب شدند.^{۱۹} اما اسلامی که به جوامع شرقی فلات ایران (خراسان) عرضه شد، اسلامی رسمی و خلافت‌پسند بود و مبلغان آن سعی می‌کردند برداشت مورد قبول دستگاه خلافت را ارائه دهند. این اسلام رسمی و به عبارتی، دین حکومتی به لحاظ ادوار فقهی در نخستین سده‌های اسلامی مراحل زیر را گذراند:

۱. دوره پیامبر (ص) و دسترسی مستقیم به نص (سال اول تا سال ۱۱ ق)؛
۲. دوره صحابه پیامبر (از ۱۱ تا ۴۰ ق)؛
۳. دوره تابعین که با یک واسطه با پیامبر (ص) در تماس بودند و از ایشان نقل قول می‌کردند (از ۴۰ تا سال ۱۰۰ ق)؛
۴. دوره ائمه چهارگانه یا تأسیس مذاهب فقهی (از سده دوم تا چهارم هجری)؛
۵. دوره تقلید از ائمه چهارگانه حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی (از سده سوم تا چهاردهم هجری).^{۲۰}

الف) انتشار مذاهب تسنن در خراسان (افغانستان فعلی)

پیش از تدوین مکاتب فقهی اهل سنت، اقداماتی برای نشر تفسیری دولت‌پسند از دین اسلام در خراسان انجام گرفت، اما با پیدایش مکاتب فقهی در سده چهارم هجری اوضاع سیاسی به میزان زیادی آشفته شد و هر گوشه از امپراتوری بزرگ اسلامی به دست امیر و سرداری افتاد. در چنین وضعی، مباحث مذهبی صورت جدی‌تری به خود گرفت و جریان انتشار مذاهب

اسلامی اهل سنت وارد مرحله‌ای تازه شد و به شکلی محسوس جزئی از سیاست حکام و سلاطین شد. در همان حال که حکام مسلمان سخت مشغول تثبیت موقعیت و استحکام بنیادهای حکومت خویش بودند، فقهای مکاتب مذهبی اهل سنت نیز تلاش کردند بر حکومت‌ها تأثیر بگذارند و جریان امور را مطابق مکتب فقهی مد نظر خویش تغییر دهند.

از میان سلسله‌هایی که بر خراسان (افغانستان) حکومت راندند، سامانیان بیش از سلسله‌های قبلی (طاهریان و صفاریان) به گسترش تسنن اقدام کردند و همسویی و همراهی شدیدی میان آنها و خلفای عباسی بغداد وجود داشت. سامانیان ضمن گرفتن عهد و لوا از خلافت بغداد صادقانه برای نابودی دشمنان و بدخواهان دستگاه خلافت بغداد از جمله علویان و هواداران تشیع اقدام می‌کردند.^{۲۱} در واقع، سامانیان را باید از نخستین گسترش‌دهندگان تسنن فقهی در خراسان دانست. در عین حال، از آنجا که دربار سامانی مرکز تجمع ادبا، فضلا و دانشمندان علوم مختلف و نیز وزیران ورزیده و صاحب‌فضلی چون ابوالفضل بلعمی، نویسنده تاریخ بلعمی (۳۲۷ - ۳۱۰ ق) و جیحانی، صاحب *اشکال العالم* (۳۲۰-۳۱۰-۳۳۰ ق) بود، طبیعتاً آزادی مذهبی نیز در کنار انتشار تسنن مراعات می‌شد. اما با تسلط ترکان تازه‌مسلمان، دوره تعصب مذهبی در خراسان آغاز شد؛ به خصوص در دوره غزنویان شعله‌های تعصب مذهبی زبانه کشید و مذهب‌ستیزی شروع شد. به همین دلیل، «شبانکاره‌ای» در وصف سیرت سلطان محمود غزنوی می‌نویسد: «و در دین و تربیت اسلام چنین بود که اگر بشنیدی که در اقصای مغرب بددین یا بدمذهبی هست، چندان سعی کردی که او را بگرفتندی و دانشمندان حاضر کردی و از مذاهب او نیک پرسیدی... در عمر او زیادت از پنجاه هزار بددین و زندیق را به دار کشیده بودند.»^{۲۲}

چنان که می‌دانیم، اصطلاح «بددین» شامل کافران هندی نمی‌شد که محمود مدعی جهاد با آنان بود، بلکه منظور کسانی بودند که بر مذهب سلطان محمود نبودند. نظام‌الملک نیز در سیاستنامه رفتار محمود را مورد ستایش و تمجید قرار داده و آورده است که وی از میان مذاهب مختلف اسلامی تنها دو مذهب حنفی و شافعی را قبول داشت.

نظام‌الملک به نقل از محمود پس از آنکه دلایل او را برای لشکرکشی به عراق عجم بیان می‌کند، می‌نویسد: «... چون این حال (وجود باطنیان و قرامطه) مرا معلوم گشت، این مهم را بر غزای هند اختیار کردم و روی به عراق آوردم و لشکر ترک را که مسلمان و پاک‌دین و حنفی‌اند بر دیلمان و زناده و بواطنه گماشتم تا تخم ایشان از بیخ برکنند و بعضی از ایشان به شمشیر کشته شدند و بعضی گرفتار بند و زندان گشتند و بعضی در جهان پراکنده شدند و شغل و عمل همه خواجهگان خراسان را فرمودم که پاکیزه مذهب‌اند یا حنفی یا شافعی‌اند و هر دو طایفه، دشمن خوارج و باطنی‌اند.»^{۲۳}

جالب‌تر، گزارش گردیزی، مورخ شهیر دوره غزنوی است که نوشت: «... و چنین خبر آوردند امیر محمود را ... که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند. بفرمود تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند، حاضر کردند و سنگریز کردند و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را بیست و سوی خراسان فرستاد تا مردن اندر قلع‌ها و حبس‌های او بودند.»^{۲۴}

تعصب این ترک‌زاده به حدی بود که حتی سفیر مصر را که در عرف و دین مصونیت داشت، صرفاً به دلیل مذهبی بکشت. گردیزی در این باره می‌نویسد: «چون نزدیک خراسان رسید ... گفتند این رسول (تاهرتی) به دعوت عزیز مصر همی آید و بر مذهب باطنیان است. چون محمود این خبر بشنید...

بفرمود تا او را به حسن... سپردند و حسن، تاهرتی را به دست خویش گردن بزد در شهر بُست.^{۲۵}

به دلیل این گونه سخت گیری‌ها، مکتب اهل سنت در خراسان به تنها گرایش رسمی تبدیل شد، به خصوص مذهب حنفی مورد حمایت جدی محمود و مسعود قرار گرفت. هر دو امیر غالباً افراد محتشم و صاحب نفوذ حنفی را به مأموریت‌های سیاسی و اداری می‌گماشتند که خود عاملی مهم برای انتشار مذهب مذکور بود.^{۲۶}

برخلاف غزنویان که دل بسته مذهب حنفی بودند، سلجوقیان ترکمان بر مذهب شافعی تکیه داشتند و با همان تعصب غزنویان به ترویج این مذهب می‌پرداختند، به گونه‌ای که بخش‌هایی از خراسان مانند هرات، سیستان، سرخس، مرو و مرو رود از مذهب شافعی پیروی می‌کردند.^{۲۷}

شایان ذکر است با تلاش‌های مستمر و مؤثر دو شخصیت معروف یکی در کسوت وزیر دربار سلجوقی و دیگری در لباس عالم دینی، مذهب شافعی به ویژه در غرب افغانستان (هرات، بادغیسات و...) گسترش یافت.

خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر مقتدر سلجوقی، و دوازده پسرش که هر یک حاکم و والی ایالتی در قلمرو سلجوقی بودند،^{۲۸} نقش مهمی در انتشار مذهب شافعی داشتند. در نظامیه‌ها که با هدف دفاع از تسنن و گسترش عقاید اشعری تأسیس شد، به دستور خواجه نظام‌الملک، فقه شافعی تدریس می‌شد و مدرسان، وعاظ و کتاب‌داران نظامیه باید مذهب شافعی اختیار می‌کردند. علاوه بر این، قرآن، حدیث و اصول فقه نیز براساس مذهب شافعی تدریس می‌شد.^{۲۹}

نظام‌الملک به این نیز اکتفا نکرد و به درخواست ملک‌شاه سلجوقی اندرزنامه‌ای سیاسی به نام سیاست‌نامه یا سیرالملوک را در سال ۴۹۷ ق به رشته تحریر در آورد. وی در این کتاب تلاش گسترده‌ای برای سرکوب باطنیه

و اسماعیلیه و در کل، شیعیان و تثبیت موقعیت اهل تسنن انجام داد. فصل‌های ۴۴ تا ۴۷ این کتاب به خطر بدمذهبان اختصاص دارد. از نظر او، بدمذهبان همان مخالفان رسمی هستند؛ به ویژه فرقه اسماعیلیه که به علت عملیات متهورانه نظامی برای دستگاه حکومت خطرآفرین بودند. وی همه این فرقه‌ها را مورد حملات و طعن قرار داد و پادشاه را به دفاع از دین درست یعنی مذهب شافعی فراخواند.^{۳۰}

این روند با عزیمت محمد بن عمر بن حسین رازی از بنیادگذاران علمی و استدلالی شافعی شهر ری - نزدیک تهران - به خراسان که احتمالاً در سال ۵۸۰ ق صورت گرفت، قوی‌تر شد. این فقیه شافعی در سال ۵۹۵ ق از بهاءالدین سام، والی بامیان و خواهرزاده ملک غیاث‌الدین غوری، روی گرداند و نزد غیاث‌الدین رفت. غیاث‌الدین که پیرو فرقه مذهبی کرامی بود، فخر رازی را گرامی داشت و در هرات و نزدیک مسجد جامع، مدرسه‌ای برای او ساخت. یا به قول برخی، مسجد جامع هرات را به اسم شافعیه برای وی بنا کرد.^{۳۱} از این پس، مذهب شافعی جان تازه‌ای گرفت. اما کرامیان - نحلّه دیگر اهل سنت - تاب نیاوردند و به مقابله و مبارزه با شافعیان پرداختند. مجادلات مذهبی شدیدی میان این دو گروه در فیروزکوه (مرکز غور) با حضور فقیهان کرامی، حنفی و شافعی از جمله فخر رازی صورت گرفت که شورش کرامیان را در پی داشت. تنها زمانی این آشوب فرونشست که فخر رازی از غور به هرات رانده شد.^{۳۲} با تغییر مذهب غیاث‌الدین غوری از کرامی به شافعی، غور نیز به جمع شافعیان پیوست. فقیه برجسته کرامی آنجا، امام صدرالدین علی هیصم نیشابوری، در قطعه شعری سلطان غوری را مذمت کرد و خود به نیشابور گریخت. اما امام فخر رازی هم‌چنان به فعالیت‌های مذهبی خویش در هرات ادامه داد و افزون بر سخنرانی‌های روز جمعه در مسجد جامع، تصانیف زیادی

در علوم عقلی و نقلی منتشر کرد. وی در سال ۶۰۶ ق در ناحیه خیابان هرات درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.^{۳۳}

بدین ترتیب، مذهب شافعی پیروان فراوانی کسب کرد و مراکز فرهنگی این مذهب به نام «نظامیه» در شهرهای مهم مملکت از جمله در بلخ و هرات فعال شدند. بدون تردید، نقش نظام الملک و فخر رازی در گسترش این مذهب برجسته و مؤثر بوده است و آنها با تربیت گروه انبوهی از طلاب و کارگزاران، پایه‌های دولت سلجوقی را استحکام بخشیدند.

نتیجه اقدامات سرکوبگرانه پادشاهان ترک و ترکمان در خراسان و افزایش دشمنی علیه جریان‌های عقل‌گرا و روشن‌فکر مانند معتزله در اهل سنت، نفوذ تدریجی مکتب اشعری و غلبه طبقات ظاهریین مانند اشاعره، محدثه و کرامیه بود.^{۳۴} این گروه (اشعری) که با استدلال، تأویل و توجیه مسائل اسلامی میانه خوبی نداشت، زمینه انحطاط فکری خراسان (افغانستان) را مهیا ساخت؛ به نحوی که اندیشمند عقل‌گرا، ابوعلی حسین سینا بلخی، به علت داشتن تمایلات شیعی، راه مهاجرت از خراسان به دیار عراق (عراق عجم) را در پیش گرفت و در همانجا درگذشت. ناصر خسرو قبادیانی، حکیم و شاعر اسماعیلی، نیز راهی مصر شد و بدتر آنکه کتابخانه‌ها و آثار مکتوب معتزله، حکما و شیعیان به دستور ترکان در ری و خراسان به آتش کشیده شد و ضربه جبران‌ناپذیری به دانش اسلامی وارد آمد.

ب) انتشار سیاسی تشیع در خراسان شرقی (افغانستان امروزی)

دست‌کم به لحاظ تاریخ سیاسی روشن است که طرفداران اسلام خلافت‌پسند از همان آغاز، رقبای سرسختی در مرکز نزول دین آسمانی - مکه و مدینه - داشتند؛ به ویژه گروه طرفدار امامت که به حادثه سقیفه اعتراض کردند. به اعتقاد آنها،

پیامبر گرامی اسلام(ص) در امر خلافت و جانشینی کوتاهی نکردند. بلکه در غدیر خم به فرمان خداوند پسرعمو و داماد خویش، علی، را به جانشینی خود برگزیدند. این گروه به پیروی از امام علی(ع) به بیعت با خلیفه وقت (ابابکر) که بیشتر مهاجرین و انصار او را به عنوان خلیفه برگزیده بودند، اعتراض کردند و به شیعه علی (پیرو علی) معروف شدند.

به باور این گروه، امام برگزیده مردم نیست و پیامبر(ص) او را نه از جانب خود بلکه به فرمان الهی به مردم معرفی می‌کند. بنابراین، امام مشروعیت خود را از خداوند می‌گیرد، نه مردم. این گروه با این استدلال، دست‌کم در روزهای نخستین، از بیعت با خلیفه اول مسلمانان، سر باز زدند.^{۳۵}

در هر حال، به لحاظ تاریخی در کنار طریقه رسمی و قرائت و تفسیر ویژه دستگاه خلافت که به خصوص پس از سال ۴۱ هجری عنوان «سنة الجماعة» را گرفت و این سال را نیز «سنة الجماعة» خواندند،^{۳۶} طریقه امامت، در آغاز با انگیزه‌های سیاسی رشد کرد و سپس به شاخه‌ها و دسته‌های چندی تقسیم شد؛ اما بدنه اصلی که امامت را در نسل فاطمه(س) متبلور می‌دید و عنوان اهل بیت پیامبر(ص) را داشت، هم‌چنان به رشد و تکامل خویش ادامه داد و به سه گرایش و دسته بزرگ و اصلی تقسیم شد:

۱. پیروان زید بن علی بن حسین بن علی موسوم به شیعیان زیدی؛
۲. پیروان اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی معروف به شیعه اسماعیلی (اسماعیلیه)؛
۳. پیروان جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی موسوم به شیعیان جعفری و امامی.^{۳۷}

مجموع گروه‌های یادشده به شیعه، شیعی و شاعی هم مشهورند و مخالفان شیعه به آنها رافضی یا رافضیان می‌گفتند؛ هم‌چنان که شیعیان نیز بدخواهان

خویش را ناصبی می خواندند.

جریان تشیع امامی که اصلی ترین شاخه منسوب به اهل بیت پیامبر (ص) محسوب می شود به لحاظ فقهی مراحل را پیمود که به دو مرحله مهم آن اشاره می شود:

۱. دوره پیامبر (ص) و حضور ائمه که طی آن امامان مرجع اصلی احکام شرعی به حساب می آیند. یکی از دستاوردهای مهم امامان در این دوره ایجاد زمینه تفکر و استدلال در امور شرعی است.

۲. دوره غیبت امامان؛ در این دوره تدوین فقه با سه گرایش صورت گرفته است: اهل حدیث، اهل اجتهاد و متکلمان.^{۳۸} معروف ترین شخصیت های این سه گرایش عبارت اند از: محمد بن یعقوب کلینی (گرایش حدیثی)، ابن عقیل عمانی (گرایش اجتهادی) و محمد بن نعمان بغدادی معروف به شیخ مفید (گرایش متکلمان). سال ها بعد در قرن سیزدهم قمری شیخ مرتضی انصاری این گرایش ها را با یکدیگر تلفیق کرد. در واقع، او مبتکر روش های دقیق در فقه و اصول فقه است، به گونه ای که پس از آن چهره فقهی این مذهب به کلی دگرگون شد.^{۳۹}

بنیاد اندیشه

ج) عوامل انتشار تشیع در خراسان شرقی (افغانستان)

— اهالی غور

غور اکنون میان ۶۵° و ۴۸° و ۴۹° طول شرقی و ۳۴° و ۲۱° و ۵۹° عرض شمالی قرار دارد و منطقه ای کوهستانی است. اما غور باستانی مرکز سلاطین بزرگ و روزگاری مرکز عمومی خراسان به شمار می رفت.^{۴۰} اهمیت غور در بحث ما آن است که به اعتقاد گروهی از پژوهشگران، غوریان یا دست کم طبقه حاکم آن، از اولین طرفداران علی بن ابی طالب در خراسان بوده اند.

درباره اسلام آوری غوریان گزارش های ضد و نقیض وجود دارد. ابن حوقل

- سده چهارم هجری - غور را دارالکفر معرفی کرده است. در تاریخ یمنی نیز از جمله کارهای مهم سلطان محمود غزنوی تسخیر ولایت غور دانسته شده است، زیرا فساد و کفر و عناد اهالی آن، غیرت سلطان را برانگیخته بود.^{۴۱} اما براساس اسناد دیگر، ناحیه غور از قدیم‌الایام سنگر مستحکم شیعیان طرفدار علی(ع) و اولادش - نه به مفهوم امروزی آن - بوده است؛ زیرا جد خاندان غوری به نام شنسب در روزگار خلافت علی(ع) و به دست ایشان دین اسلام را پذیرفت.

به نوشته جوزجانی، مورخ روزگار سلاطین غوری: «ایشان (غوریان) را شنسبانیان خوانند، به نسبت پدری که بعد از فرزندان ضحاک در غور بزرگ شد... و غالب ظن آن است که در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی رضی الله بر دست علی کرم الله وجهه ایمان آورد و از وی عهدی و لوائی بستند، و هر که از خاندان او به تخت نشست، آن عهد و لوائی علی بدو دادندی»^{۴۲} و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی صل الله علیه و سلم، در اعتقاد ایشان راسخ بود.^{۴۳} وی می‌افزاید که غوریان از جمله موالی علی(ع) به حساب می‌آمدند.^{۴۴}

اعتقاد و ارادت غوریان به علی و فرزندان هم‌چنان ادامه یافت؛ به خصوص پس از شهادت امام و انتقال خلافت و حکومت از شاخه هاشمی قریش به اعراب اموی و آل سفیان، اهالی غور در خراسان از جمله گروه‌هایی بودند که از فرمان خلفای اموی مبنی بر نفرین بر علی(ع) سر پیچیدند و به امام و دودمان پیامبر(ص) وفادار ماندند.^{۴۵} فخرالدین مبارک شاه در قطعه شعری به این موضوع اشاره کرده است:

که بر وی خطیبی همی خطبه خواند	به اسلام در هیچ منبر نماند
نکردند لعنت به وجه صریح	که بر آل یاسین به لفظ فصیح
که از دست ناکسان بُد برون	دیار بلندش از آن شد مصون
نه در آشکار نه اندر نهفت	از ین جنس هرگز درو کس نگفت

نرفت اندرو لعنت خاندان برین بر همه عالمش فخر دان
 همین پادشاهان با دین و داد بدین فخر دارند بر هر نژاد^{۴۶}
 همین پافشاری بر طرفداری از اهل بیت کینه و خصومت امویان را در پی
 داشت و غوریان بارها از سوی آنان متهم به ارتداد و بی دینی شدند؛ به گونه‌ای
 که در اوایل خلافت امویان (۴۷ ق) مورد هجوم سنگین قرار گرفتند و تلفات
 و خسارات زیادی متحمل شدند و عده‌ای نیز به اسارت رفتند.^{۴۷} اما هیچ‌یک از
 این اقدامات موجب نشد که آنها از محبت و جانبداری اهل بیت پیامبر(ص)
 دست بردارند.

غوریان پاسخ فشارهای پی‌درپی خلفای اموی را با شرکت در نهضت
 ابومسلم خراسانی دادند که با شعار «الرضا من آل محمد» آغاز شد؛ چنان که
 در گزارش جوزجانی آمده است: «امیر فولاد غوری»^{۴۸} حشم غور را به مدد
 ابومسلم برد و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی [تلاش] بسیار نمود و
 مدت‌ها عمارت مندیش و فرماندهی بلاد جبال و غور مضاف بدو بود.^{۴۹}

عباسیان نیز که با استفاده از نفرت خراسانیان از امویان به قدرت رسیدند،
 از زمینه تشیع در خراسان به نفع خویش سود بردند. در این میان، غور که از
 ایالات مهم خلافت شرقی به حساب می‌آمد، دارای معادن طلا و نقره بود و
 اهمیت فراوانی داشت. ولی در سال‌های ظهور حکومت‌های محلی، غوریان نیز
 در صدد استقلال برآمدند و به نام مذهب شیعی پرچم برافراشتند و خلق زیادی
 را از اطراف و اکناف جذب خویش ساختند، از جمله از هرات گروه زیادی از
 ناراضیان به آنها پیوستند. خواجه نظام‌الملک توسی، وزیر متعصب سلجوقی در
 کتابش (سیاست‌نامه) آنها را قرمطی - عنوانی که در آن عصر به نهضت‌های
 شیعی مخالف داده می‌شد - خوانده و آورده است: «در سال دویست و نود و
 پنج از هجرت، والی هرات ... خبر کرد امیر عادل سامانی را که مردی در

کوهپایه غور و غرجستان خروج کرده است و او را بوبلال می‌گویند و از هر طبقه مردم بر او جمع شده‌اند و خویشان را دارالعدل نام نهاده است و مردم بی‌حد از روستای هرات و نواحی، روی به وی نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده‌هزار مرد است. اگر در کار او تغافل کنند، باضعاف آن مردم گرد آیند، آنگه کار دشوارتر تواند بود.»

امیر اسماعیل سامانی در پاسخ به درخواست والی هرات لشکر مجهزی به جنگ آنان فرستاد که «راه‌ها بگرفتند تا بوبلال خبر نیافت و به کوه اندر شدند و عقبه‌های درشت در سه شبانه‌روز بیریدند تا بایشان رسیدند. ناگهان ایشان را گرد بر گرد گرفتند و همه را بکشتند و بوبلال و حمدان و ده تن دیگر را از رئیسان ایشان بگرفتند و سر هفتاد روز از آنجا باز آمدند و بوبلال را به زندان کهن‌دز بردند تا بمرد. دیگران هر یکی را به شهری فرستاد تا بر دار کردند و مدت ایشان مدتی از غور و غرجستان بریده گشت.»^{۵۰}

قلع و قمع این نهضت شیعی و به گفته نظام‌الملک توسی «قرمطی» که از حمایت وسیع گروه‌های فرودست و محروم جامعه برخوردار بود، نتوانست تمایلات شیعی غور را به کلی از بین ببرد. یکی از دلایلی که بعدها غوریان توسط سلطان محمود غزنوی متهم به کفر و فساد شدند همین گرایش‌های شیعی آنان بود؛ زیرا سلطان محمود خود را موظف به مقابله و مبارزه با گروه‌های شیعی می‌دید.

سلطان محمود به بهانه فساد و کفر غوریان که در این زمان زیر فرمان سوری‌ها قرار داشتند، لشکری عظیم به جانب غور فرستاد و پس از درگیری شدید و کشتن حدود ده‌هزار انسان، آن دیار را به تصرف در آورد و به نوشته جرفادقانی، لشکریان سلطان محمود غزنوی «همه (جنگجویان غوری) را بر مضاجع قتل در خواب نوشین بخوابانیدند و پسر سوری را اسیر کردند و اموال و اسلحه ایشان که

کابراً عن کابر بلکه کافراً عن کافر میراث رسیده بود، به غنیمت بیاوردند و شعار اسلام در آن بقاع و اصقاع ظاهر شد.^{۵۱}

پس از این شکست بزرگ و تلفات سنگین سوری‌های غور، دیگر خبری از حرکت و فعالیت شیعی در این سرزمین نشد. با گذشت زمان ابتدا کرامی‌ها و پس از تغییر مذهب ملک غیاث‌الدین غوری^{۵۲} از کرامی به شافعی، شافعی‌ها در آن نفوذ یافتند. با این حال، افتخار اظهار تشیع هرچند به شکل سیاسی آن در خراسان، به غوریان می‌رسد. آنان در اظهار تشیع و طرفداری از علی(ع) و خاندان پیامبر(ص) و در مخالفت با آل سفیان در خراسان شرقی پیشگام بودند و به رغم تلاش‌های مخالفان، در محبت ائمه(ع) و اهل بیت پیامبر(ع) استوار ماندند و نهضت‌هایی به راه انداختند.

۲- اعراب ناراضی خراسان

نشانه‌های تشیع به معنی طرفداری از اهل بیت پیامبر(ص) و به شکل خون‌خواهی امام حسین(ع) در میان مهاجران عرب خراسان نیز دیده شده است و آنان نیز شعارهایی مبنی بر سرپیچی از فرامین مرکز خلافت سر دادند.

چنان که می‌دانیم، اعراب مسلمان نیز در لشکرکشی به سرزمین ساسانیان مانند پیشینیان عمل کردند و از همان آغاز به نواحی و ایالاتی چشم دوختند که آب و هوایی شبیه به شبه‌جزیره عربستان داشت. به موازات پیشروی اعراب جنگجو، گروه‌ها و قبایلی از عرب در قرن‌های اول و دوم هجری، به سرزمین‌های فتح‌شده کوچیدند و در شهرها و نواحی مختلف خراسان سکنی گزیدند.^{۵۳}

اعراب با حضور در سرزمین غیرعرب بر فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی این مناطق نیز تأثیر گذاشتند که از مصادیق آن انتقال رقابت‌های قبیله‌ای بود که

زمانی میان طوایف یک گروه مثلاً قحطانی (جنوبی) و عدنانی و موقعی میان دو دسته متفاوت روی می‌داد و تلفات و خسارات زیادی به بار می‌آورد. اما نکته مهم‌تر مخالفت شماری از این اعراب با حکومت اموی شام به دلیل حادثه کربلا بود. نمونه آن پیام ابن خازم از خراسان به عبدالملک مروان بود که این پیام ضمن حمایت از اهل بیت پیامبر(ص)، نوعی تشیع سیاسی را دربرداشت.

ابن خازم یکی از سرداران عرب که با حمایت تمیمیان خراسان پس از جنگ‌های شدید یک ساله با بکریان به موفقیت‌هایی دست یافته بود،^{۵۴} سرانجام بر اثر اختلاف‌های بسیار، قدرت خویش را از دست داد و از ولایت خراسان خلع شد. در چنین شرایطی، مرکز خلافت شام با هدف جذب او به نظام اموی درصدد تأییدش برآمد و عبدالملک مروان خود طی نامه‌ای به او ولایت خراسان را پیشنهاد کرد. اما این سردار عرب در پاسخ خلیفه اظهار داشت: «اگر از بیعت فرزند یاور پیامبر (اشاره به علویان) سر باز زنم و با فرزند دشمن او (اشاره به طایفه اموی) بیعت کنم، خدای را چه گویم».^{۵۵}

در پی این پاسخ، عبدالملک رقبای ابن خازم را علیه او شوراند. او سعی کرد به ترمذ بگریزد، اما عوامل خلافت شام او را دستگیر کردند و همراه با دو پسرش به قتل رساندند و سرش را نزد عبدالملک بن مروان فرستادند و خلیفه نیز آن را در دمشق بر دار کرد.

می‌توان حرکت ابن خازم را نخستین نشانه ظهور تشیع سیاسی در میان اعراب خراسانی دانست که هرچند رقابت قبیله‌ای در آن بی‌تأثیر نبود، جانبداری از خاندان پیامبر(ص) به آن صبغه جدیدی بخشید. از قضا، همین جنبه تشیع که کاری به نظام اندیشه و مکتب فقهی شیعی نداشت، در ابتدا میان خراسانیان قوت گرفت و کم‌کم زمینه مساعدی به دست مخالفان حکومت اموی داد تا در خراسان شورش و انقلاب به راه اندازند و حرکت برای سقوط

و انقراض خلفای اموی را با شعار «الرضا من آل محمد» از خراسان آغاز کنند. این شعار به ویژه پس از آمدن یحیی بن زید علوی قوت بیشتری گرفت؛ به خصوص شهادت او در جوزجان، هزاران ناراضی خراسانی را به قیام واداشت. در ادامه، به این موضوع خواهیم پرداخت.

– مهاجرت سادات و طالبی‌ها

با حذف بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) از صحنه‌های سیاسی و حکومتی و انتقال قدرت و خلافت به شاخه اموی قریش بر اثر صلح امام حسن (ع) با معاویه، به تدریج انواع فشار بر هاشمیان به ویژه سادات علوی وارد شد که اوج آن واقعه کربلا بود. این فشار از یک سو و رسیدن اخبار ناراضی خراسانیان به گوش طالبی‌ها و اعلام حمایت ضمنی از آنان در رقابت با دستگاه خلافت اموی از سوی دیگر باعث شد که افراد و گروه‌هایی از شاخه هاشمی قریش (سادات و طالبی‌ها) راه خراسان در پیش گیرند و به سرزمین‌های دور از مرکز خلافت و عمدتاً دور از دسترس عمال حکومت پناه ببرند.

ورود هاشمیان طالبی (سادات) به سرزمین خراسان که بیشترشان افرادی به شدت پرهیزگار بودند و نیز بیان فضایل اهل بیت پیامبر (ص) که با اظهار مظلومیت‌ها از جمله ذکر حادثه کربلا همراه می‌شد، زمینه روانی مناسبی برای حمایت از آنان به وجود آمد. به نوشته عبدالحی حبیبی، خراسانیان^{۶۶} «در پایان مبارزه‌های عنیف خود که در مدت یک قرن برای حفظ شئون ملی و استقلال خود انجام داده بودند، از اوضاع جاریه استفاده می‌کردند... مخالفان دستگاه بنی‌امیه را که از خود تازیان و عشیره هاشمی و غیره بودند تقویه کردند». بدین ترتیب، مناطقی امن و خانه‌ها و زمین‌های مساعدی را در اختیار آنان قرار دادند.

اختلاط مهاجران عرب هاشمی با بومیان و عطف توجه خراسانیان بدان‌ها، موجب پیدایش نوعی تشیع سیاسی با هدف جانبداری از خاندان هاشمی در برابر دودمان اموی در این مناطق شد. بی‌مورد نیست که خراسانیان از حرکت‌های ضداموی حمایت و حتی هزاران تن از آنان حمایت خود را از قیام زید بن علی بن حسین اعلام کردند.^{۵۷} یعقوبی می‌نویسد: «چون زید کشته شد... شیعیان خراسان به جنبش آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهان‌شان بسیار شدند و کارهای بنی‌امیه و ستم‌هایی را که بر آل پیامبر (ص) کرده بودند، برای مردم باز می‌گفتند تا شهری باقی نماند مگر آنکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند و خواب‌ها دیده شد و کتاب‌های پیشگویی بر سر زبان‌ها افتاد.»^{۵۸}

از گزارش فوق برمی‌آید که شهادت زید واکنش وسیع خراسانیان را در پی داشت و موجب فزونی هواخواهان آنها در خراسان شد. با توجه به همین زمینه یحیی پسر زید و سایر طالبی‌ها به خراسان روی آوردند. به عقیده شماری از پژوهشگران، از این زمان راه مهاجرت گشوده شد و علویان زیادی به این دیار کوچیدند.^{۵۹} تا جایی که پس از مرگ، قبور آنها به زیارتگاه تبدیل شده است. از زمره این گروه می‌توان به عبدالواحد بن مسلم بن عقیل، ابوالقاسم بن جعفر صادق، سید عبدالله مختار بن سید محمد - از فرزندان حسین بن علی - و فرزندش سید ابویعلی در هرات اشاره کرد.^{۶۰} چنین مزارهایی در سایر مناطق خراسان شرقی (افغانستان) نیز وجود دارد.

جایگاه سادات علوی نزد مردم این سامان به تدریج محکم‌تر شد و از احترام و قداست خاصی برخوردار شدند تا حدی که بعدها پادشاهان از این باور عامه به نفع تحکیم پایه‌های قدرت خویش سود بردند. برای مثال، امرای سامانی بعد از نوح اول خود را «سید» نامیدند. منصور اول خود را «الامیر

السید، الملك المظفر ایدہ اللہ» نامید و جالب‌تر و شنیدنی‌تر آنکه سلطان محمود غزنوی ترک‌تبار نیز ادعای سیادت کرد و عنوان «الامیر السید یمین الدولة و امین الملة ابو القاسم ولی امیر المؤمنین» را اختیار کرد تا خود را به خاندان پیامبر منسوب سازد.^{۶۱} این مسائل بیانگر مقام و موقعیت سادات علوی و طالبیان در اندیشه و باور خراسانیان است.

۴. قیام‌های شیعی و علوی خراسان در نخستین قرن‌های اسلامی

(الف) یحیی بن زید

شهرت خراسان به عنوان مرکز مهم مخالفان دستگاه خلافت اموی شام، از آغاز به گوش ناراضیان سیاسی و مذهبی رسیده بود؛ به ویژه اعلام حمایت خراسانیان از علویان به خصوص زید بن علی باعث شد فرزند او یحیی پس از قتل فجیع پدر به جانب خراسان روی آورد.

وی پس از ورود به خراسان توسط نصر بن سیار، عامل شام در خراسان، دستگیر شد و زمانی از زندان آزاد شد که ولید بن یزید بن عبدالملک پس از هشام، حکومت شام را به دست گرفت.^{۶۲}

گفته می‌شود وقتی خواستند زنجیرهای پای یحیی را بشکنند، گروهی از مردم خراسان از آهنگر تقاضا کردند تا زنجیرها را به قیمت بیست هزار به آنها بفروشد، اما آهنگر از بیم شایع یافتن این خبر فوراً زنجیر را قطعه قطعه و میان متقاضیان تقسیم کرد. آنها نیز تکه‌های زنجیر را به صورت نگین انگشت در آوردند و به تبرک نگه داشتند.^{۶۳}

این داستان بیانگر نفوذ معنوی یحیی علوی و تمایل و گرایش خراسانیان به خاندان پیامبر (ص) است. به همین دلیل، یحیی پس از شکست در عراق باز آهنگ خراسان کرد و به همراه حدود هفتاد نفر وارد این سرزمین شد. وی در نخستین

پیکار با سپاه اموی در نیشابور (۱۲۵ق) آنها را شکست داد و از آنجا به هرات رفت.^{۶۴} پس از توقیف کوتاه در هرات، راه بلخ را پیش گرفت. اما نصر بن سیار که مجدداً توسط حکومت شام مأمور تعقیب او شده بود، در جوزجان با سپاه یحیی درگیر شد. در این نبرد خونین، یحیی علوی به همراه ۱۲۰ نفر از یارانش مردانه جنگیدند و همگی به شهادت رسیدند (اوایل ۱۲۶ق).^{۶۵}

سر یحیی برای ولید بن یزید، خلیفه اموی شام، فرستاده شد و جسدش را در جوزجان به دار آویختند که تا قیام ابو مسلم خراسانی هم چنان بر سر دار بود. در این زمان جسدش را پایین آوردند و دفن کردند.^{۶۶} مقبره او زیارتگاه دوستان و خاندان رسالت در جوزجان است.

شهادت یحیی و یارانش آتش کینه و نفرت خراسانیان را شعله‌ور کرد و موج عظیمی از مخالفت با نظام اموی سراسر خراسان را فرا گرفت. در این میان، ابو مسلم خراسانی که سر و سرّی با داعیان عباسی داشت، از این فرصت سود جست و نهضت عباسی را با شعار طرفداری از آل پیامبر (ص) به راه انداخت. وی به نام انتقام خون یحیی، خراسان مستعد قیام را به عصیان و شورش کشاند که سرانجام به واژگونی حکومت دودمان اموی و قدرت‌گیری سلسله جدید عربی (عباسی) انجامید. اما نقاب حمایت از آل پیامبر بر رخ ابو مسلم چندان نپایید، زیرا وی خیلی زود مخالفت با اهل بیت پیامبر را در پیش گرفت و افراد و جریان‌های منسوب به آل پیامبر (سادات و علویان) را به خاک و خون کشید، از جمله عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار بن ایطالب، از رجال مهم دودمان رسالت که جده او زینب، بنت فاطمه، دختر حضرت رسول (ص) است.

ب) عبدالله بن معاویه

عبدالله بن معاویه اول بار در سال ۱۲۷ ق در کوفه علیه عبدالله بن عمر بن عبد العزیز، والی کوفه قیام کرد. پس از شکست به مداین رفت، سپس راه همدان و اصفهان در پیش گرفت و سرانجام وارد استخر (فارس) شد و برادر خویش یزید بن معاویه را نیز بر فارس گماشت. اما در آنجا لشکر اموی به سراغش رفت. پس از شکست مجدد به سیستان و از آنجا به خراسان گریخت.^{۶۷} او که امیدوار بود مورد حمایت ابومسلم خراسانی قرار گیرد، خود را به هرات رساند. این شهر در دست عوامل ابومسلم بود و ابونصر مالک خزاعی از جانب او بر آن حکومت می کرد.

ابن مالک چون شنید که عبدالله بن معاویه با خواص و برادر خویش به هرات آمده است، علت را از او پرسید. وی در جواب گفت: «من شنیدم که شما در جست و جوی رضای آل محمد (ص) هستید، لذا (به هرات) آمدم.» مالک نسب او را پرسید و او خود را معرفی کرد، اما مالک پاسخ داد: «ما می دانیم عبدالله و جعفر از نام های خاندان پیغمبر است، ولی نام معاویه از اسامی این خاندان نیست.» گفت: «جدم نزد معاویه بود که او را فرزندی متولد شد. معاویه از او خواهش کرد که نامش را معاویه بگذارد. جد من هم قبول کرد و معاویه صد هزار درهم برایش فرستاد.» حاکم هرات جواب داد: «شما نام پلید را به بهای کم خریدید. ما برای دعوت قایل به حق و نصیب نمی باشیم.» لذا با خواص و یاران محبوسش کرد و کمی بعد به دستور ابومسلم خراسانی همراهانش را رها کرد و او را کشت و سرش را برای ابومسلم فرستاد (۱۲۹ق).^{۶۸}

مردم هرات جسد او را در تل کهدر در مصرخ که مکانی مشهور است، مدفون ساختند و از همان زمان مورد احترام ارادتمندان خاندان نبوت قرار دارد.^{۶۹}

ج) سایر قیام‌های شیعی و علوی

از جمله قیام‌های شیعی که به دستور ابومسلم خراسانی سرکوب شد، قیام «شریک» در فرغانه بود که به صراحت شعار محوریت اهل بیت پیامبر (ص) در برابر عباسیان را مطرح و به گفته گردیزی «به آل ابوطالب دعوت کرد و مردم بسیار گرد نمود».^{۷۰} اما ابومسلم خراسانی به شدیدترین وجه سرکوب‌شان کرد و شریک رهبر قیام را به قتل رساند. وی هم‌چنین «سلیمان بن کثیر» را که در مرو «دعوت به آل رسول علیه السلام کرد، بکشت».^{۷۱}

علاوه بر این، ابن الاثیر عبدالله بن محمود بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب^{۷۲} در نواحی بست و رخج (قندهار فعلی) دعوت خود را علنی کرد و پس از مبارزات و تحمل سختی‌های فراوان به سند در هندوستان گریخت و در همان جا به سال ۱۵۱ به شهادت رسید.^{۷۳}

از سایر قیام‌های علوی در دوره خلافت عباسی هم‌چنین می‌توان به قیام محمد بن قاسم بن علی بن محمد بن حسین بن علی بن ابیطالب اشاره کرد که گویند بر کیش جارودیه شیعه بود و در روزگار معتصم عباسی در تالقان قیام کرد و سرخس و مرو را هم تحت تأثیر قرار داد.^{۷۴} وی پس از درگیری‌های زیاد با عوامل عبدالله بن طاهر در تالقان و کوه‌های اطراف آن، شکست خورد و دستگیر شد. عبدالله بن طاهر او را به سامرا نزد معتصم عباسی اعزام کرد.^{۷۵} گویند در همان جا با زهر به شهادت رسید.^{۷۶}



قیام‌های خون بار شیعی در نخستین قرون اسلامی علاوه بر آنکه موجب انتشار دعوت و پیام خاندان نبوت و آل علی شد، در بینش و تفکر اسلامی، از جمله در مفهوم اطاعت و تسلیم در برابر امیر تغییراتی ایجاد کرد. در سده اول

هجری به خصوص در زمان حاکمیت امویان، حاکمان و امرا با به کارگیری نادرست آیه «اطیعوا الله و ... و اولی الامر منکم»، خود را بر مردم مسلمان تحمیل می کردند، اما در نیمه دوم سده اول هجری با قیام امام حسین (ع) نوه پیامبر اسلام (ص) و سپس قیام‌های خونین افراد منسوب به خاندان پیامبر (ص) در مناطق مختلف سرزمین‌های اسلامی، در مفهوم معمول و متداول اطاعت از امیر تغییر ایجاد و مشروعیت حاکمان ظالم مخدوش شد. بدین ترتیب، به مردم این جواز داده شد که از فرمان امیر ظالم سرپیچی و حتی قیام کنند و عدالت را به ضرب شمشیر به دست آورند. بنابراین، یکی از نتایج مهاجرت سادات هاشمی و انقلابی‌های علوی در این نواحی، رواج تشیع سیاسی و تهییج مردم به طرفداری از آل محمد (ص) و علی (ع) بود که خود عاملی مهم برای پذیرش و پخش این مذهب از نوع اعتقادی و فقهی آن در سده‌های آینده بود. با این حال، نمی توان منکر این مسأله شد که همواره افراد و جریان‌هایی در ضدیت و خصومت با طالبی‌ها و هاشمیان فعال بوده و در جای جای خراسان و سیستان خون آنان را بر زمین ریخته‌اند.

بنیاد اندیشه

۵. عزیمت امام رضا (ع) به خراسان؛ آغاز تکاپوهای شیعیان اعتدالی

امامی

در میان خلفای عباسی، عبدالله مأمون که از مادری بادغیسی متولد شد و شخصیتی نیمه‌عرب داشت،^{۷۷} به کیاست و حیل و تدبیر مشهور است. وی با پشتیبانی خراسانیان و به فرماندهی طاهر پوشنگی هروی برادرش محمد امین را از پای درآورد و خلافت عباسی را از آن خود کرد.^{۷۸} از آن پس، با تلاش فراوان و تدابیر گوناگون دامنه سلطه و حکومتش را بر همه ممالک خلافت گسترده؛ از جمله برای جلوگیری از شورش علویان و ناراضیان آل پیامبر (ص)

که در آن روزگار تهدید جدی برای خلافت به حساب می‌آمدند و نفوذشان به خصوص در خراسان در حال افزایش بود، به ظاهر با خاندان پیامبر از در صلح و آشتی در آمد تا به قول معروف، سر حریف را با پنبه قطع کند. وی در قدم نخست، مشارکت در حکومت و قدرت را پیشنهاد کرد. به همین علت، امام وقت شیعیان حضرت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب را که در مدینه اقامت داشت، در سال ۲۰۱ ق به اجبار به خراسان آوردند تا ولایت‌عهدی عبدالله مأمون را بپذیرد.^{۷۹} مأمون در یک ترفند آشکار سیاسی دستور داد تا رنگ سیاه پرچم عباسی را به رنگ سبز اهل بیت نبی(ص) تغییر دهند و دولتیان را نیز وادار کرد تا لباس سبز بر تن کنند.^{۸۰}

هدف مأمون از این کار در وهله نخست، زیر نظر گرفتن رهبر حقیقی علویان و جلوگیری و خنثی‌سازی حرکت‌ها و جنبش‌های شیعی به ویژه حرکت‌هایی بود که از سوی افراد منسوب به دودمان نبوی صورت می‌گرفت. بنابراین، در زمان قحطی شدید خراسان که با دعای امام رضا(ع) باران بارید و خلقی به وضوح، مقام الهی و آسمانی او را مشاهده کردند، مأمون در پاسخ اعتراض یکی از درباریان که او را مورد ملامت قرار داد که چرا چنین فرصتی را به امام رضا(ع) داده است، گفت: «این مرد (امام رضا«ع» مخفیانه مردم را به سوی خود دعوت می‌کرد، پس خواستیم او را ولیعهد خود کنیم تا دعوت او برای ما باشد. او باید بداند که سلطنت و خلافت از آن ماست و فریب خوردگان او نیز باید بدانند که هیچ فرد و قدرتی نخواهد توانست خلافت را به دست آورد. خلافت از آن ماست و او (امام رضا«ع») را هیچ حقی در آن نیست. ترسیدیم که اگر او را به حال خود رها کنیم، چنان شکافی به دستگاه حکومتی ما وارد کند که دیگر نتوانیم آن را ترمیم کنیم و چنان صدمه‌ای بر ما وارد سازد که تاب تحمل آن را نداشته باشیم.»^{۸۱}

با این حال، حضور و اقامت امام رضا(ع) در خراسان به خصوص در زمینه معرفی امامان راستین دودمان پیامبر(ص) و انتشار عقاید و معارف مذهب امامی (جعفری) شیعی بسیار مؤثر بوده است. اندکی پس از اقامت امام در مرو، مأمون ظاهراً برای نشان دادن علاقه به علوم، و در واقع با هدف فشار آوردن بر امام یا مخدوش کردن شخصیت علمی امامان خاندان پیامبر(ص) مجالس مناظره و مباحثه علمی تشکیل داد. اما در این جلسات شخصیت علمی و الهی امام، آشکارتر شد و شهرتش در سراسر شرق پیچید. در پی این پیشامدها و انتشار فضایل اهل بیت، شمار بیشتری از خراسانیان به ویژه فضلا و دانشمندان به تشیع گرویدند و با خود خلقی را همراه کردند. یکی از زبده‌ترین این فضلا و دانشمندان، اباصلت هروی از خطه هرات بود که در زمره صحابه و یاران خاص امام رضا(ع) در آمد.

مأمون عباسی از این اقدام مهم سیاسی طرفی نسبت و حضور امام رضا(ع) در خراسان مبانی فکری و اعتقادی مکتب امامی را استوارتر ساخت و بستر مناسبی فراهم آورد تا طرفداری سیاسی از آل پیامبر(ص) به تدریج ابعاد اعتقادی پیدا کند و ریشه در باورها بیاید و چنین نیز شد؛ به طوری که آغاز جدایی شیعه امامی از جریان‌های شیعی زیدی و اسماعیلی را باید این زمان دانست. امام رضا(ع) در مناظراتش با تأکید بر محوریت امام معصوم از خاندان پیامبر(ص)، مقام خلافت را زیر سؤال برد.^{۸۲} به همین دلیل، مأمون نتوانست بیش از این، وجود امام را تحمل کند. از این رو، در سال ۲۰۳ ق ایشان را مسموم کرد و به شهادت رساند.^{۸۳}

می‌توان گفت اقامت امام رضا(ع) در خراسان، به ویژه از نظر تشیع اعتدالی امامی (جعفری) از اهمیت بسیار برخوردار است. شواهد نشان می‌دهد که امام رضا(ع) موفق شد راه روشن تشیع امامی را پیش روی شیعیان و محبان اهل بیت

پیامبر(ص) قرار دهد؛ هم‌چنان که علما و اندیشمندان شیعی از ایشان الگو گرفتند و در روزگار موسوم به غیبت امام معصوم در این مسیر قدم برداشتند و سعی کردند تا حد امکان چارچوب نظری - علمی و خطوط فکری تشیع اعتدالی را مشخص و آن را از دو نوع تشیع زیدی و اسماعیلی جدا کنند.

یکی از نخستین علمای شیعه در این عرصه، محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، صاحب کتاب مهم حدیث شیعی من لا یحضره الفقیه است که با مهاجرت به خراسان در تبیین افکار و ترویج شیعه تأثیر گذاشت. گویند شیعیان خراسان بر فتوای او عمل می‌کردند.^{۸۴}

این دانشمند شیعه که در روزگار نخستین حکومت محلی شیعه در ایران موسوم به آل بویه می‌زیست، پس از کلینی مهم‌ترین شخصیت فرهنگی و علمی تشیع امامی شناخته می‌شود که با تألیف کتاب مهمی چون توحید و تربیت شاگردانی هم‌چون شیخ مفید در معرفی عقاید شیعه در مراکز علمی آن عصر از جمله خراسان بسیار تأثیر گذاشت.^{۸۵} شاید بتوان کلینی را پایه‌گذار مکتب فقهی و اعتقادی تشیع امامی در خراسان پس از امام رضا(ع) دانست. با همه این تلاش‌ها و تکاپوها برای تمیز و تفکیک شیعه امامی از انواع دیگر تشیع، تصویر بیرونی از تشیع، تصویری یکدست و متحد بود و سایرین، فرق چندانی میان شیعه امامی با شیعه زیدی و اسماعیلی قایل نمی‌شدند؛ به ویژه ترکان تازه مسلمان غزنوی و ترکمان‌های سلجوقی همه را با یک چوب و به نام روافض می‌راندند.^{۸۶} اما به رغم موانع، فشارها و سخت‌گیری‌ها، شیعه امامی توانست در قلوب بسیاری از مؤمنان نفوذ کند، به خصوص شخصیت‌های شهر فرهنگی مانند حکیم ابوالقاسم فردوسی و حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی را در همین روزگار مملو از کینه و تعصب مذهبی به جهان علم و فضیلت تقدیم دارد. شخصیت‌هایی که با زبان منظوم اعلام داشتند:

ستاینده خاک پای وصی
چنان دان که خاک پای حیدرم
از او خوارتر در جهان زار کیست
که یزدان به آتش بسوزد تنش^{۸۷}

منم بنده آل بیت نبی
بدین زادم و هم بدین بگذرم
هر آن کس که در دلش بغض علیست
نباشد مگر بی پدر دشمنش
یا:

آنکه سوگند من بود پسرش
نشوند از حدیث من شادان
مصطفی را ز من روان آسود
جان من بنده جانش را به غذا
و ز بدی خواه آل بیزارم
هم برین بد داریم یا رب
کاندرین ره نجات دیدستم^{۸۸}

مرتضی و بتول و دو پسرش
نخورم غم گر آل بوسفیان
چون ز من شد خدای من خشود
مر مرا مدح مصطفاست غذا
آل او را به جان خریدارم
گر بد است این عقیده و مذهب
من ز بهر خود این گزیدستم

۶. شیعیان اسماعیلی خراسان

پس از شیعیان زیدی و امامی، سومین دسته مذهبی شیعی اسماعیلیان هستند که در نخستین قرن اسلامی در خراسان شرقی (افغانستان) دست به فعالیت‌هایی زدند و موفق شدند خلقی را در پی خویش بکشانند.

تولد این مذهب را باید اوایل دوره عباسی دانست که به نام نهضت «الدعوة» یا «الدعوة الهادیة» معروف شد، اما غالباً دشمنان، ایشان را به نام‌های «قرمطی» و جمع آن قرامطه، ملاحده، باطنی یا بواطنه، مبارکی، خلفی و... خوانده‌اند.^{۸۹}

این مذهب در اصل منسوب به اسماعیل، پسر ارشد امام جعفر صادق (ع) است که در زمان حیات پدر درگذشت. اما شخصی به نام محمد بن ابی زینب

معروف به «ابوالخطاب» پایه‌گذار این مذهب است. وی که از شاگردان امام محمدباقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) بود، شخصی افراطی بود و تفسیرهای جدید و بدیعی در مفاهیم آیات قرآنی ارائه می‌کرد. ابوالخطاب در سال ۱۳۸ق توسط حاکم کوفه به قتل رسید و پیروانش پس از او به دور نوه امام جعفر صادق - محمد بن اسماعیل - گرد آمدند و فرقه اسماعیلی با امامت محمد بن اسماعیل موجودیت پیدا کرد.^{۹۰}

طبق گزارش‌های تاریخی موجود، محمد هنگام مرگ پدرش چهار سال داشت. پس از درگذشت امام جعفر صادق(ع)، شرایط برای آغاز دعوت محمد بن اسماعیل فراهم شد و وی با استفاده از روش تبلیغ مخفی، دعوی امامت کرد و تا پایان خلافت مهدی و هادی و بخشی از خلافت هارون الرشید مشغول این کار بود.

با دستگیری و زندانی شدن امام موسی کاظم بن جعفر صادق(ع)، هفتمین امام شیعیان اعتدالی امامی، با توطئه‌چینی محمد بن اسماعیل،^{۹۱} زمینه برای رشد و گسترش دعوت وی بیشتر شد. محمد بن اسماعیل با ایجاد سازمان تبلیغی مخفی و اعزام داعیان زیاد به سایر مناطق جهان اسلام به دعوت فراگیر پرداخت. در دوره ثبات حکومت هارون الرشید، محمد در مدینه و حجاز احساس ناامنی می‌کرد. از این رو، راه سرزمین‌های شرقی خلافت را در پیش گرفت، زیرا در آن دوره این سرزمین‌ها محل مناسبی برای فعالیت اسماعیلیان و گروه‌های ضد خلافت به حساب می‌آمدند. وی به شهرهای «ری» و «دماوند» در ایران پناه برد، اما فرزندانش به خراسان آمدند و به نوشته جوینی «به سوی قندهار که در ناحیه سند است رفتند و در آنجا ساکن شدند».^{۹۲}

هرچند منابع اولیه به ورود دعاة و بزرگان اسماعیلی در زمان خلافت هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ق) به خراسان اشاره دارند، گویا تا اواخر سده سوم هجری

که یکی از دعاة اسماعیلی به نام «غیاث» در اصل از اهالی روستای «کلین» در حوالی ری به خراسان آمد، فعالیت چندانی از آنان مشاهده نشد و دقیقاً پس از عزیمت او شهرهایی از خراسان کیش اسماعیلی را پذیرفتند و نهضت‌هایی را نیز به راه انداختند. خواجه نظام‌الملک توسی یکی از دشمنان سرسخت اسماعیلی در این باره می‌نویسد: «چون سال دویست و هشتاد هجری در آمد، این مذهب (اسماعیلی) فاش گشت و ... ابن غیاث که از ری گریخته بود به مرورود شد و مقام کرد و امیر حسین علی مرورودی را دعوت کرد، اجابت یافت و این حسین در خراسان مسلط شد خاصه در طالقان، مهنه، هرات، غرجستان و غور. چون حسین در این مذهب آمد، خلقی از این ناحیت‌ها در آن مذهب آمدند. پس غیاث یکی را به مرورود خلیفه خویش کرد تا مردمان را دلالت کند و خود باز به ری شد...»^{۹۳}

با وجود سخت‌گیری‌های مرکز خلافت، آنان موفق شدند سازمان مخفی وسیعی در میان پیروان خویش به وجود آورند و در زمینه توسعه دامنه تشیع اسماعیلی به موفقیت‌های چشم‌گیری دست یابند، به خصوص نفوذشان میان طبقات پایین و قشرهای فرو دست جامعه کاملاً محسوس بود. گروه‌های زیادی از زیردستان جامعه به این نحله روی خوش نشان دادند و حتی در رکاب رهبرانی از آنان حاضر به جان‌فشانی شدند.

یکی از این قیام‌ها در اواخر سده سوم هجری (۲۹۵ق) در کوهپایه‌های غور و غرجستان و با شرکت حدود ده‌هزار نفر از کشاورزان و شبانان روی داد. آنان با سپاه اعزامی امیر اسماعیل بن احمد سامانی روبه‌رو شدند و چنان که در مباحث پیشین اشاره شد، همگی از دم تیغ گذشتند.^{۹۴} با وجود این، اسماعیلیه موفق شدند در دربار سامانی نفوذ یابند. امیر نصر بن احمد سامانی (۳۳-۳۰۱ق) و وزیر فاضل و دانشمند وی، ابوالفضل بلعمی رسماً این مذهب را پذیرفتند.^{۹۵}

مهم‌ترین تأثیر اسماعیلیان بر قشر روشن‌فکر وقت و عرفا و ادیبان خراسان بود که بر اثر آن، دعوت‌شان جنبه‌ی خاص یافت و نوعی ارتباط معنوی و فرهنگی میان فرهنگ و عرفان با مذهب اسماعیلی برقرار شد و به نفوذ و رسوخ این شاخه‌ی شیعی عمق و معنای بیشتری بخشید. ما از گرایش و پیوستگی شخصیت‌های مهم علمی و فرهنگی دوران مانند محمد نخشب، ناصر خسرو قبادیانی، رودکی سمرقندی، دودمان بوعلی سینا بلخی و... به کیش و مذهب اسماعیلی در خراسان اطلاع داریم. این شخصیت‌ها که تا ابد در آسمان علم و ادب خواهند درخشید، هر یک در روزگار خویش برای نشر و اشاعه‌ی دعوت و پیام کیش اسماعیلی کوشش‌ها کردند و رنج و زحمت زیادی را متقبل شدند.

۷. فاطمیان مصر و مسأله انتشار دعوت اسماعیلی در خراسان

بر اثر سخت‌گیری‌ها و فشارهای دستگاه خلافت عباسی و سایر مخالفان شیعیان اسماعیلی، بازماندگان محمد بن اسماعیل برای گریز از دست تعقیب‌کنندگان در سرزمین‌های مختلف پراکنده شدند و فقط معدودی از هم‌زمان و همراهان از نام و محل اقامت آنها آگاهی داشتند. بدین ترتیب، دوره‌ای در تاریخ اسماعیلیه شروع شد که تا آغاز سده‌ی چهارم هجری طول کشید و به دوره «ستر» معروف شد. در این مدت امامان مستور، وظیفه‌ی رهبری و هدایت مؤمنان اسماعیلی را بر عهده داشتند. درباره‌ی امامان مستور نظری واحدی وجود ندارد. به روایت فاطمیان، آنان عبارت‌اند از: محمد بن اسماعیل، عبدالله، احمد، حسین و عبیدالله. اما دروزی‌ها معتقدند که آنها شامل محمد بن اسماعیل، اسماعیل دوم، محمد دوم، احمد، عبدالله، محمد سوم، حسین احمد دوم و عبیدالله^{۹۶} می‌شدند. در هر دو روایت، عبیدالله آغازگر دوره «ظهور» دانسته شده است. او که خود را مهدی نامید، نخست به دیار مغرب رفت و

توانست به یاری داعیان فعال اسماعیلی چند شهر را در مغرب به دست آورد. سپس شهر «مهدیه» را ساخت و پایه‌های قدرتش را در آن کشور تقویت کرد. عبدالله مدتی بعد مصر را نیز به تصرف درآورد و حکومت فاطمی مصر را بنیاد نهاد.^{۹۷} با آغاز خلافت فاطمیان در مصر (۵۶۸ - ۲۹۸ ق) دوره علنی دعوت اسماعیلی موسوم به دوره «ظهور» آغاز شد و داعیان و مبلغان این کشور راهی اقصی نقاط جهان اسلام از جمله خراسان شدند. در این دوره به دلیل حس بدبینی و خصومتی که به دستگاه خلافت عباسی و دولت‌های ترک‌نژاد طرفدار آن به وجود آمده بود، زمینه پذیرش این مذهب، بیشتر فراهم بود و احتمال می‌رفت که دعوت اسماعیلی با سهولت مورد استقبال قرار گیرد. با این حال، سلاطین مخالف محلی و سایر عوامل دستگاه خلافت غافل نماندند و شماری از داعیان مذکور را دستگیر کردند و به قتل رساندند. مستوفی می‌نگارد: «از مصر مردی تاهرتی از پیش حاکم فاطمی به رسالت به سلطان محمود آمد و در ملک ایران دعوت بواطنه ظاهر کرد. خلقی بسیار در دعوت او رفتند. کار او عروجی تمام یافت. سلطان او را حاضر کرد و سیاست فرمود و آتش فتنه به آب تدبیر فرونشاند.»^{۹۸}

این مسأله در تاریخ یمینی به صورت مفصل‌تری انعکاس یافته است: «به مسامع او (سلطان محمود) رسانیدند که در میان رعیت جمعی حادث شده‌اند و با صاحب مصر انتما می‌کنند و اگرچه دعوت ایشان رفض است، باطن کلمه کفر محض است؛ و از ذات خویش نص تنزیل را تأویلی چند می‌نهند که موجب هدم قواعد دین و رفع معاهد یقین است، و در ابطال معالم شرع و نقض مرایر دین می‌کوشند و از احکام شریعت و قضایای طریقت اعراض می‌نمایند.

سلطان جاسوسان را برگماشت... مردی به دست آوردند که سفیر بود میان

ایشان و مقتدای ایشان، و همه را به اسما و سیما می‌شناخت و در زیر عذبه تعذیب جمعی را به دست باز داد. از اماکن و مساکن متفرق و شهرهای مختلف همه را به درگاه آوردند و بر درخت برکشیدند و سنگسار کردند، و طایفه ایشان را تتبع کرد تا همه را نیست گردانید و سیاست فرمود... و همه را مثله گردانید.^{۹۹}

به رغم این دشمنی‌ها، تکفیرها و سرکوب‌های خونین، جریان اسماعیلی‌گری از رشد و بالندگی باز نماند و داعیان این شاخه شیعی به موفقیت‌های بزرگی به ویژه در زمینه جذب و جلب نخبگان دست یافتند و شخصیت‌های مهم علمی و فرهنگی به آنان پیوستند مانند ابوحاتم رازی، ابوعبدالله نسفی، احمد حمیدالدین کرمانی یا حجت العراقین، استاد ناصر خسرو قبادیانی^{۱۰۰}... و به ویژه نقش حکیم ناصر خسرو قبادیانی در خراسان شرقی بسیار برجسته است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

- ناصر خسرو قبادیانی بلخی

از جمله دعاة بسیار مهم و فعال اسماعیلی در خراسان حکیم ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی ملقب به «حجت» است.^{۱۰۱}

وی در ذیقعدۀ سال ۳۹۴ ق در قبادیان از نواحی بلخ متولد شد. ناصر خسرو در جوانی بارگاه ملوک بزرگ چون محمود و مسعود غزنوی را دیده بود و تا ۴۳ سالگی که به سفر کعبه رفت، به مراتب عالی از قبیل دبیری رسیده بود و به کارهای دیوانی مشغول بود. بعد از طی مقامات ظاهری در اندیشه تحریر حقیقت افتاد و در این اندیشه بسیاری شهرها را بگشت و با اقوام و علمای مختلف مجالست کرد. این سرگردانی و نابسامانی فکر و اندیشه ناصر خسرو را خوابی که در جمادی الاخر ۴۳۷ ق دید، خاتمه داد. در آن رؤیا کسی

به سوی قبله اشاره کرده و حقیقت را در آن سوی نشان داده بود و همین رؤیا وی را به مسافرت هفت ساله‌ای که تا سال ۴۴۴ ق به طول انجامید، برانگیخت. او در این سفر چهار بار حج کرد و سه سال در مصر به سر برد و به خدمت خلیفه فاطمی مستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷ ق) رسید و پس از گذراندن دوره آموزشی از سوی امام فاطمیان به مقام حجت جزیره خراسان انتخاب و مأمور نشر مذهب اسماعیلی و ریاست باطنیه آن سامان شد.^{۱۲}

ناصر خسرو از سال ۴۴۱ که به خراسان بازگشت در بلخ مسکن گزید و شروع به دعوت مردم به مذهب شیعه اسماعیلی کرد و چون با مخالفت متعصبان مواجه شد به نیشابور و مازندران پناه برد و در آخر به یمگان از نواحی بدخشان رفت که هم به بلخ نزدیک و هم در جزیره محل مأموریت مذهبی او واقع بود. وی در آنجا گروه زیادی از مردم را به مذهب باطنی اسماعیلی فراخواند و چون از حمایت امیر بدخشان بهره‌مند بود، مخالفان نتوانستند مانع کارش شوند و هم در آنجا (یمگان) به سال ۴۸۱ ق درگذشت.^{۱۳} شعر زیر بیانگر تمایلات شیعی ناصر خسرو است:

ای امت برگشته ز اولاد پیغمبر
این قوم که این راه نمودند شما را
اولاد پیغمبر حکم روز قضااند
این رشوت‌خواران فقهااند شما را
ابلیس فقیه است اگر اینها فقهااند
اسلام ردایی ز رسول است و امامان
از عترت او، حافظ این شهر رداند
ما را چو کند پیر چه گوئیم که رهبر
در دین حق از عترت پیغمبر مانند
هم‌چنین این شعر:

پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتش
پیش خدای نیست شفیعم مگر
تا در رسم مگر به رسول و شفاعتش
با آل او روم سوی او هیچ باک نیست
دارم شفیع پیش رسول آل و عترتش
برگیرم از منافق ناکس شناعتش

روز غدیر خم ز منبر ولایتش؟	آگه نه‌ای مگر که پیمبر کرا سپرد
اندر کتاب خویش بدو کرد اشارتش	آن را سپرد کار کایزد مر دین و خلق را
درویش را به پیش پیمبر سخاوتش	آن را که در رکوع غنی کرد بی‌سؤال
زیرا جز او نبود سزای امانتش	در بود مر مدینه علم رسول را
تا بر دلت بتابد نور سعادتش ^{۱۰۴}	گر علم بایدت به در شهر علم شو

– ابن سینا بلخی

شخصیت مهم و فرهنگی دیگری که در یک خانواده شیعه اسماعیلی در خراسان متولد شد و نشو و نما یافت ابوعلی حسین سیناست.^{۱۰۵} پدر ابن سینا (عبدالله) از مردم بلخ و از عاملان دولت سامانی بود.

عبدالله در دوره حکومت نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۶ ق) از بلخ به بخارا رفت و در روستای خور مشین مأموریت یافت و از ناحیه افشنه زنی به نام ستاره گرفت و ابن سینا در ماه صفر سال ۳۷۰ ق از او بزاد.^{۱۰۶} پدرش (عبدالله) که از داعیان مهم اسماعیلی بود از کودکی پسر را پیش دانشمندان اسماعیلی برد و ابن سینا که از بلوغ خاص بهره‌مند بود در مدت زمان کوتاهی قرآن مجید و مقدمات عربی، ادب، فقه، منطق، فلسفه و ریاضی و سپس طب را از دانشمندان اسماعیلی آموخت. بنابراین، نخستین مراحل رشد او زیر نظر مربیانی از کیش اسماعیلی صورت گرفت. ابن سینا خود نقل کرده است: «... طب را ... در کمترین مدت فراگرفتم، به نحوی که فاضلان این فن پیش من می‌خواندند و بیماران را به حضور می‌پذیرفتم... و به تجربه اموری بر من کشف شد که به وصف در نمی‌آید. با وجود این، هم‌چنان فقه می‌خواندم و در مسائل آن مناظره می‌کردم و در این زمان ۱۶ ساله بودم... بعداً به قرائت، منطق و فلسفه و همه اجزای آن بازگشتم... و هرگاه در مسأله‌ای متحیر می‌ماندم به

مسجد می‌رفتم و نماز می‌گزاردم و آن مشکل بر من آسان می‌شد.^{۱۰۷}

با تزلزل قدرت سامانیان و اوج‌گیری قدرت غزنویان ترک و نیز فوت پدر، ابن سینا دیگر در خراسان احساس آرامش نمی‌کرد، به خصوص که اطلاع یافته بود به دلیل داشتن افکار و عقاید مذهب اسماعیلی مورد تعقیب سلطان محمود غزنوی قرار گرفته است و در جست‌وجوی وی‌اند. سلطان به همین منظور شماری از ملازمانش را به خوارزم فرستاد تا ابن سینا را به دست آورند.^{۱۰۸} در این میان، متعصبین مذهبی نیز او را به کفر و بی‌دینی متهم کردند.^{۱۰۹} لذا عرصه برای وی تنگ شد و به گریز مهاجرت کرد که حکمران آن قابوس وشمگیر از زمره سلاطین شیعه شناخته می‌شد. با وجود این، از سلطان محمود هراسان بود و به ری و قزوین گریخت.^{۱۱۰} چندی بعد در همدان امیر دیلمی را معالجه کرد و به وزارت وی منصوب شد. ابن سینا سپس به اصفهان گریخت ولی همراه با علاءالدوله دوباره به همدان برگشت و در سال ۴۲۸ ق برابر بیماری قولنج فوت کرد.^{۱۱۱}

از مهم‌ترین آثار فلسفی این عالم شیعی کتاب الشفا است که در هیجده جزء به ابواب علوم و فلسفه از منطق، ریاضی، طبیعی و الهی پرداخته است. کتاب دیگر النجاة است که آن را خلاصه الشفا نیز می‌گویند و همچنین کتاب الاشارات و التنبيهات که در ده نمط پرداخته و سپس دانشمندان زیادی بر آن شرح نوشته‌اند، از جمله امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی.^{۱۱۲}

خلاصه آنکه شدت فعالیت شیعیان اسماعیلی در این قرون محسوس بود و مراکزی از هواداران این مذهب در بخش‌هایی از خراسان دایر بودند. پیوستگی و ارتباط هواداران با مرکز اصلی فاطمیان در مصر که از طریق اعزام مبلغ، آموزش و تربیت رهبران و سایر مساعدت‌ها صورت می‌گرفت، بر تحرک و جنب و جوش آنان می‌افزود، به طوری که به تدریج بدخشان در شمال شرق و

غور و غرجستان در مرکز افغانستان کنونی به مراکز و پایگاه‌های مهم اسماعیلیان تبدیل شدند.

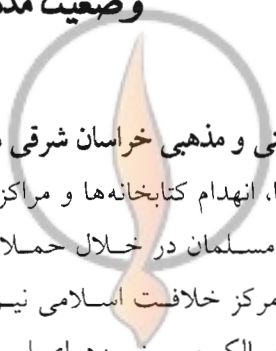
هرچند فشارهای شدید ترکان و ترکمنان غزنوی و سلجوقی که به خصوص در قتل و آزار اسماعیلیان مبالغه می‌کردند تا حدودی از فعالیت شیعیان مذکور کاست، به کلی آن را از بین نبرد و شخصیت‌های علمی و فکری این گروه سرگرم تألیف کتاب و تربیت شاگرد بودند. اما متأسفانه یورش‌های ویرانگر مغولان بدان‌ها آسیب جدی رساند و افزون بر شخصیت‌های علمی، بخش عمده‌ای از سرمایه معنوی این جماعت مهم اسلامی که به شکل کتاب و کتابخانه و سایر آثار مکتوب بود، از بین رفت. با همه این احوال، نهال تشیع اسماعیلی در سرزمین خراسان شرقی (افغانستان) به کلی نخشکید و در سال‌ها و سده‌های پسین، باز ریشه دواند و خلقی را دل‌بسته خویش ساخت و اگر چه بعدها جذابیت آن کاهش یافت و تشیع اعتدالی یا دوازده امامی، مذهب بخش عمده شیعیان افغانستان شد، اما در قسمت‌هایی از افغانستان اسماعیلیان ماندند و خلأ معنوی شماری را پر کردند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل دوم

وضعیت مذهبی خراسان شرقی



۱. نگاهی کلی به وضعیت دینی و مذهبی خراسان شرقی در عصر مغول و تیموری از ویرانی شهرها و روستاها، انهدام کتابخانه‌ها و مراکز علمی اسلامی و قتل و اسارت علما و دانشمندان مسلمان در خلال حملات مغولان به سرزمین خراسان که بگذریم، بغداد مرکز خلافت اسلامی نیز سقوط کرد و متعاقباً جایگاه برتر دین اسلام در ممالک و سرزمین‌های اسلامی تحت سیطره، به پایین کشیده شد و مقام و موقعیتی برابر با سایر ادیان یافت. اما این وضعیت دیری نپایید، زیرا مسلمانان با فرهنگ و اندیشمند کمر همت بستند و بار دیگر آب رفته را به جوی حیات فرهنگی و تمدنی خویش بازگرداندند؛ طوری که دشمنان دیروز خود را به حامیان پر حرارت خود تبدیل کردند. چیزی نگذشت که اسلام، دین رسمی حکومت شد و مغولان کافری که پا در حریم اسلامیان نهاده بودند، خود به مبلغان اسلام تبدیل شدند.

سیاست کلی مغولان مبنی بر برخورد یکسان با همه مذاهب، جایگاه برتر مذهب تسنن را تنزل داد و سایر مذاهب اسلامی فرصت یافتند حرف‌های ناگفته را بیان دارند؛ چنان که بعدها این امر به تشکیل دولت‌هایی شیعی مانند

سربداران در سبزوار انجامید. با این حال، در خراسان شرقی (افغانستان) به علت واگذاری زمام امور به آل کرت که از متحدان وفادار و نزدیک مغولان در لشکرکشی‌های متعدد به حساب می‌آمدند، تغییری در موقعیت برتر مذهب رسمی پدید نیامد، بلکه بر اثر کوشش مداوم کرتیان، مذهب حنفی تسنن باز هم زمینه رشد یافت و مذاهب شافعیه و کرامیه که از جمله رقبای جدی و سرسخت آن محسوب می‌شدند، به عقب نشستند.

اعمال سیاست متعصبانه مذهبی در خلال حکومت آل کرت، به ویژه در روزگار ملک معزالدین حسین کرت، عملاً به تضعیف دولت کرتی حنفی مذهب و دولت نوپای رقیب آن در خراسان غربی (سربداران شیعه سبزواری) که دائماً در حال نبرد بودند، منجر شد و زمینه را برای یورش ویرانگر جهانگشای جدید ماوراءالنهر (تیمور) فراهم کرد. وی نیز دقیقاً زمانی به قلمرو آل کرت یورش برد که نیروهای نظامی کرتیان بنابه فتوای متعصبین نظامیه هرات به جنگ [با] شیعیان نیشابور اعزام شده بودند.^{۱۱۳} لذا ناگهان بر سر نیروهای ملک غیاث‌الدین کرت که کوس حمایت از مذهب حنفی تسنن را نواخته بود، فرود آمد و آن را در هم کوبید. کمی بعد نیز خواجه علی مؤید شیعه را که چند بار در برابر هروی‌ان در نیشابور ایستادگی کرده و خلقی بسیار از آنان را به هلاکت رسانده بود، از میان برداشت.^{۱۱۴}

با سقوط و انقراض کرتیان و روی کار آمدن تیمور مرحله دیگری در تاریخ مذهبی منطقه آغاز شد. جهانگشای جدید (تیمور)، با آنکه خود را مسلمان اهل سنت و جماعت معرفی می‌کرد، از اهداف بلندپروازانه‌اش دست برنداشت. از این رو، از مذهب هم‌چون تصوف به نفع جاه‌طلبی‌های خویش بهره برد.

از میان اولاد و احفاد تیمور که در هرات تشکیل حکومت دادند، شاهرخ بیش از همه به دین‌داری مشهور و به تقوا و فضل معروف بود. وی پس از به

تخت نشستن در هرات^{۱۱۵} به لحاظ مذهبی شیوه پدر را در پیش گرفت؛ یعنی در همان حال که برای سادات و منسوبان خاندان پیامبر (ص) و علی (ع) و قبور و زیارت ایشان از جمله زیارت امام رضا (ع)، هشتمین امام شیعیان اعتدالی، احترام زیادی قائل بود و حتی در سال ۸۲۱ ق هنگام سفر به مشهد قندیلی به وزن سه هزار مثقال طلا از گنبد او آویخت و خانمش گوهرشاد بیگم مسجد با عظمتی را در جوار مرقد آن امام احداث کرد،^{۱۱۶} در همان حال ضربه محکمی بر پیکر تشیع وارد ساخت؛ به خصوص بعد از آنکه توسط پیروان یکی از فرق شیعه (حروفیه) به نام احمد گر در مسجد جامع هرات در سال ۸۳۰ ق مورد سوء قصد ناکام قرار گرفت. شاهرخ با بهانه قرار دادن این سوء قصد به قلع و قمع شیعیان هرات که در آن زمان نفوذ زیادی به دست آورده بودند، پرداخت و بزرگان و مشایخ ایشان را یا کشت یا زندانی ساخت یا تبعیدشان کرد. از جمله مولانا خطاط را که به قول میرخوند «مردی بود بسیار فاضل، نیکومنظر و شیرین زبان و همیشه نمد عسلی پوشیدی... و جوانان ظریف و مستعد هرات به محبت او میل نمودند و به غایت بزرگمنش بود». او را چند دفعه به پای دار بردند تا آنکه سرانجام در قلعه اختیارالدین محبوس ساختند. علاوه بر این، شاهرخ خواجه عضدالدین، دخترزاده مولانا فضل الله حروفی استرآبادی، رهبر حروفیه را کشت و از همه مهم تر دانشمند شهیر قاسم انوار را که از پایه های تشیع در هرات به حساب می آمد، به سمرقند تبعید کرد. گویند این سید بزرگوار هنگام حرکت از هرات غزلی سرود که مطلع و مقطع آن دو بیت زیر است:

ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طبران کند بالای هفتم آسمان



قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان^{۱۱۷}

بدین ترتیب، جلوی نفوذ رو به ازدیاد تشیع در خراسان گرفته شد. البته در دوره سلطان حسین بایقرا که به لحاظ مذهبی دارای سیاست ملایمی بود و به تساهل مذهبی شهرت داشت، شیعیان آزادی عمل بیشتری به دست آوردند؛ تا جایی که حتی شیعیان هرات وی را که در شعر نیز «حسینی» تخلص می‌کرد، شیعه پنداشتند. حتی شماری از افراتیان این جماعت، شرایط را نادیده گرفتند و خواستار حذف اسامی خلفای راشدین و جایگزینی اسامی دوازده امام خویش در خطبه منابر شدند که به اجرا در نیامد.^{۱۱۸}

به هر حال، در دوره تیموری شرایط مساعدی برای ابراز عقاید و تمایلات شیعی در پرتو سیاست تسامح و تساهل شماری از شاهان و شاهزادگان تیموری به وجود آمد. همین مسأله موجب تقویت و ترویج روزافزون تشیع و پیروان مذهب اعتدالی امامیه شد که هر چند با برخی تندروی‌ها همراه بود و کشاکش لفظی و تبلیغی را با اهل سنت به دنبال داشت،^{۱۱۹} در مجموع، اوضاع دینی و مذهبی را بر وفق مقاصد مذهب تشیع پیش برد. به همین علت، بر شمار صوفیان، عالمان و سایر اندیشمندان شیعی در مراحل بعد افزوده شد و ادبیات جدیدی در عرصه تبلیغ و ترویج اعتقادات مذهبی پدید آمد.

۲. رابطه تصوف و تشیع در خراسان شرقی

یکی از جنبه‌های مهم فرهنگ اسلامی و از دستاوردهای معنوی اسلام، تصوف است که در اصل، روش خاص عرفانی است و از طریق آن مرید به جست‌وجوی حقیقت الهی می‌پردازد.

نخستین نشانه‌های تصوف اسلامی در افغانستان (خراسان قدیم) به ویژه از نوع توجیه‌شده آن، از نیمه دوم سده چهارم هجری مشاهده شد و خانقاه‌هایی در هرات شکل گرفت و سپس چنان گسترش یافت که شیخ بزرگ مکه،

ابوالحسن سیروانی، به مریدان خویش توصیه می‌کرد تا به زیارت و دیدار پیروان و مشایخ آنجا بروند.^{۱۲۰} اما تشیع در این قرون با تصوف سازگار نبود؛ به گونه‌ای که سیدمرتضی رازی در تبصرة العوام ضمن برشمردن انواع تصوف،^{۱۲۱} تصریح می‌کند: «صوفیه همه از اهل سنت‌اند» که به اعتقاد وی، دلیل محکمی برای محکومیت آنهاست.^{۱۲۲}

جریان تصوف در سده‌های بعد صورت جدیدی به خود گرفت؛ به ویژه به علت یورش مغولان به خراسان و مصیبت‌های بی‌شماری که بر اثر آن پدید آمد، زاویه‌نشینی و دنیاگریزی افزایش یافت و عده‌ای با دستاویز قرار دادن برخی اصول اعتقادی اسلام، به ماورای طبیعت و ماده دست انداختند و سعی کردند خود را از دل‌آزردگی‌های بزرگ زمانه برهانند. بنابراین، تصوف که در مراحل نخستین، خاص محرمان اسرار بود، از قید رها شد و شماری نیز اینجا و آنجا پلاس پیری و مریدی پهن کردند. بدین ترتیب، زمینه فراگیر شدن تصوف مساعد شد و در نهایت، فرقه‌ها و دسته‌های مختلف صوفیه شکل گرفتند؛ به نحوی که از سده هفتم هجری که شهاب‌الدین سهروردی نخستین مکتب صوفی را بنیان نهاد، تا سده دهم هجری که این جریان به تکامل نهایی رسید، گروه‌های متعددی که غالباً به نام رؤسای خود شناخته می‌شدند، سر بر کردند. در این میان، در تشیع نیز که به دلیل برافتادن خلافت عباسی، فرصت مناسبی برای نشر عقایدش مهیا شده بود، نشانه‌هایی از گرایش به تصوف مشاهده شد و شماری از شخصیت‌ها کوشیدند نوعی هماهنگی میان تصوف و تشیع برقرار سازند.^{۱۲۳} از پیشروان این عرصه در خراسان سید محمد رضوی نیشابوری معروف به حاج بکتاش (م ۷۳۸ق) است که پیروانش در طعن و لعن مخالفان شیعه و در برگزاری مراسم تعزیه عاشورا کوشا بودند و جامه (لباس) سپید را که نشانه تشیع بود، شعار خود ساختند. صوفی دیگر سید محمد

نوربخش خراسانی (م ۸۶۹ق) است که ضمن اتکا بر تصوف، اعتقاد به تشیع را نیز یکی از لوازم کمال در سلوک برشمرد.^{۱۲۴} اما مهم‌تر، شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (م ۸۳۴ق) است که با تألیف بیش از صد رساله در مسائل عرفانی، به معرفی تصوف شیعی پرداخت و با سفر به هرات، بلخ و ماوراءالنهر و اقامت در شهرهای یادشده پیروان و مریدان زیادی به دست آورد. وی مؤسس طریقت جدید نعمت الهیه (نعمت الهی) است.^{۱۲۵}

شاه‌نعمت‌الله ولی که مدتی تحت حمایت شاهرخ میرزای تیموری به سر برد،^{۱۲۶} هم‌چنین شاعری برجسته و نویسنده پرکاری است. دیوان وی مشتمل بر بیش از سیزده‌هزار بیت، چند قصیده، مقدار کثیری غزل و چند مثنوی بی‌نام و رباعیات است.^{۱۲۷} در همه این اشعار روح عرفانی سید به زبانی ساده و خالی از هنرهای شاعرانه انعکاس یافته و همین بر محبوبیت او در خراسان (افغانستان)، ایران و حتی هندوستان افزوده است. شعر زیر کاملاً بیانگر شیعه‌گری اوست:

دست و دل در دامن آل عبا باید زدن
مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
مدعی را تیغ غیرت از قفا باید زدن
این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن
پنج نوبت بر در دولت‌سرا باید زدن
بس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
عاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن
اصل و فرغش چون قلم سر تا به پا باید زدن
بعد از آن دم از ولای مصطفی باید زدن

دمبدم دم از ولای مرتضی باید زدن
نقش حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت
دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی
رو به روی دوستان مرتضی باید نهاد
لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
در دو عالم چارده معصوم را باید گزید
پیشوایی بایدت جستن ز اولاد رسول
کربلایی باید از عشق شهید کربلا
هر درختی کو ندارد میوه حب علی
دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست

سرخی نام موالی سکه نام علیست
 مالوایی از ولای آن ولی افراشتیم
 بر رخ دینار دین چون پادشه باید زدن
 طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
 خیمه در دارالسلام اولیا باید زدن
 بر کف نعلین سید بوسه‌ها باید زدن^{۱۲۸}
 بر در شهر ولایت خانه‌ای باید گرفت
 از زبان نعمت‌الله منقبت باید شنید

جریان تصوف شیعی را هم‌چنین سید قاسم انوار در خراسان، به ویژه هرات وارد مرحله‌ای تازه کرد و به آن عمق و جلای جدیدی بخشید.

نام اصلی وی معین‌الدین علی بن بصیر بن هارون است که به چند واسطه به امام موسی کاظم (ع)، هفتمین امام شیعیان اعتدالی، می‌رسد و مشهور به قاسم انوار است.^{۱۲۹} وی پس از پایان تحصیلات در آذربایجان به هرات آمد و مریدان و هواخواهان بی‌شماری در این شهر و در کل خراسان پیدا کرد. موقعیت وی موجب ترس و وحشت شاه‌رخ شد و سرانجام به اتهام همدستی با احمد گُر در ماجرای ترور شاه‌رخ دستگیر و از هرات تبعید شد.^{۱۳۰} خواندمیر در حبيب السیر در خصوص علت تبعید سید می‌نویسد: «چون آن حضرت با میرزا شاه‌رخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات می‌نمود و از کمال علّوشان چنانچه طمع می‌داشتند، ایشان را تعظیم و احترام نمی‌فرمود، از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست و خاطر بر اخراج آن حضرت قرار داده... و چون در سنه ۸۳۰ ق احمد گُر حضرت خاقان (شاه‌رخ) را کارد زد... بایسنقر به عرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار را حاصل گردانید...»^{۱۳۱}

بنابراین، سید را به ماوراءالنهر تبعید کردند، اما وی دوباره به خراسان بازگشت و این‌بار در خرچرد جام سکونت گزید و در همانجا در سال ۸۳۷ ق وفات یافت؛ در حالی که توفیق یافته بود گروه زیادی از مردم را به طریقت

تصوف شیعی فراخواند و هماهنگی و سازگاری لازم را میان شریعت شیعی و طریقت صوفی برقرار سازد.

غزل‌های سید قاسم انوار مشهورتر و زیباتر از سایر انواع شعری است؛ زیرا به زبانی ساده و شیوا به بیان احساسات، احوال و مقامات عرفانی از دیدگاه تشیع پرداخته و به لحاظ شکل، تا حدی شبیه غزل‌های ملای روم مولانا بلخی است. مثنوی‌های انوار نیز ساده و همراه با تمثیل و ذکر حکایات مناسب مقام است. از جمله اشعار او این شعر است که خطاب به حضرت علی(ع)، اولین امام شیعیان، سروده است:

نور ولایت تویی شاه سلام علیک	شمع هدایت تویی شاه سلام علیک
معدن احسان تویی مظهر عرفان تویی	کاشف قرآن تویی شاه سلام علیک
آیه محکم تویی اعلم و اکرم تویی	جام تویی جم تویی شاه سلام علیک
عید تو نوروز تو طالع فیروز تو	ماه دل افروز تو شاه سلام علیک
با همه انبیا آمده در خفا	ظاهر و با مصطفی شاه سلام علیک
لحمک لحمی نبی گفت ترا ای ولی	سرور مردان علی شاه سلام علیک
درج در لافستی مرج مه هل اتی	انت ولی الوری شاه سلام علیک
قاسم مسکین تو بر ره و بر دین تو	بنده تمکین تو شاه سلام علیک ^{۱۳۲}

از صوفیان شیعه دیگر که به خراسان قدیم آمد و شد یا اقامت داشتند و با حضور خویش مبانی تصوف شیعی را استوار کردند، عبارت‌اند از: خواجه فخرالدین عصمت‌الله بخاری معروف به عصمت بخاری «نصیری» (م. ۸۴۰ ق)، محمد بن حسام‌الدین خوانی یا ابن حسام خوانی صاحب منظومه *خاوران‌نامه* در ذکر جنگ‌های علی بن ابیطالب در سرزمین خاوران، شیخ فخرالدین حمزه مشهور به آذری خراسانی که بعد از طی مراحل سلوک به هندوستان رفت، اما

دوباره برگشت. گفتنی است اشعار فخرالدین سرشار از اندیشه‌های عرفانی است و در قصایدش نیز نعت و منقبت دیده می‌شود (م. ۸۶۶ ق.)^{۱۳۳}

نکته مهم انعکاس محبت اهل بیت پیامبر(ص) در آثار صوفیه و شاعران برجسته اهل سنت در این دوره است؛ به طوری که اگر تشیع صرفاً اظهار محبت و ذکر مناقب بود، آنها نیز جزو خالص‌ترین شیعیان به حساب می‌آمدند. از جمله این افراد عبدالرحمن جامی است که در تصوف پیرو طریقت نقشبندیه بود، اما در همان حال، بر دوستی و محبت علی و اولادش اصرار داشت و در مدح و منقبت ایشان قصایدی سرود. قصیده زیر یادگار سفر او به نجف اشرف است:

بهر نثار مرقد تو نقد جان به کف	اصبحت زایراً لک یا شحة النجف
روی امید سوی تو باشد ز هر طرف	تو قبله دعایی و اهل نیاز را
در دیده اشک عذر ز تقصیر ما سلف	می‌بوسم آستانه قصر جلال تو
فرش حریم قبر تو گردد زهی شرف	گر پرده‌های چشم مرصع به گوهرم
باشد کنم تلافی عمری که شد تلف	خوشحالم از تلاقی خدام روضات
تیا گیریم ز حادثه دهر در کنف	رو کرده‌ام ز جمله اکناف سوی تو
یا بنذر کلک فضل تو توقیع لاتخف	دارم توقیع اینکه مثال رجای تو
ابواب «کنت کنز» به مفتاح «من عرف»	بر روی عارفان ز تو مفتوح گشته است
هر کس که با صفای درون زاد چون صدف	جز گوهر ولای ترا پرورش نداد
نادیده از زیانه قهرت هنوز تف	خضم تو سوخت در تب «تبت» چو بولهب
از بحر جود تو نشناسد غیر کف	نسبت کنندگان کف جود ترا به بحر
لب پر نفیر یا اسفی، دل پر از اسف	رفت از جهان کسی که نه پی‌درپی تو رفت
سر پدر که یافت ز فرزند ناخلف	اوصاف آدمی نبود در مخالفت
داند شدن سهام خیالات را هدف	زان پایه برتری که کنه کمال تو

ناجنس را چه حد که زند لاف حب تو
او را بود به جانب موهوم خود شعف
جنسیت است عشق و موالات را سبب
حاشا که جنس گوهر رخشان بود خرف
مشکل شود ز خوان نواله یاب
خرسیرتی که دیده بر آبست یا علف
برکشف سرلوکشف آن را کجاست دوست
کز پوست پا برون نهادهست چون کشف
جامی بر آستان تو کانجا پی سجود
هر صبح و شام اهل صفا می‌کشند صف
گردی به دیده رفت و به جیب صبا نهفت
اهدی الی احبة اشرف التحف^{۱۳۴}

شخصیت مهم دیگر در طریقت نقشبندی که با وجود سنی بودن به تشیع نیز علاقه‌مندی وافری داشت و از محبان جدی اهل بیت (ع) بود، ملاحسین واعظ کاشفی است. وی که از معاصران جامی است، در خدمت امیرعلی شیر نوایی مرتبه و مقام بلندی یافت و تا سال ۹۱۰ ق که درگذشت مجالس وعظش در هرات برپا بود. افزون بر این، در زمینه‌های مختلف علمی قلم زد و آثار ارزشمند و پرآوازه‌ای پدید آورد.^{۱۳۵} کتاب *روضه الشهداء* در ذکر مصایب اهل بیت پیامبر (ص) در واقعه کربلا از جمله آثار اوست که به علت دل‌نشینی و صحت مطالب شهرت زیادی کسب کرد و در مجالس عزیه شهیدان کربلا خوانده می‌شد. پس از مدتی مجالس مذکور به نام «روضه‌خوانی» معروف شدند و خواننده کتاب را روضه‌خوان نامیدند. این رسم و عنوان امروزه نیز متداول است.^{۱۳۶}

خلاصه آنکه ادبیات عرفانی به طور عام و برقراری پیوند میان تصوف و تشیع و روی آوردن گروهی از شیعیان فرهیخته به تصوف و سپس سرودن اشعاری با محتوای شیعی که به ویژه از دوره استیلای مغول رواج یافت و در روزگار تیموریان به اوج خود نزدیک شد، از دلایل مهم قوام و انتشار تشیع اعتدالی امامی در خراسان شرقی (افغانستان) در این دوره است. به نظر می‌رسد در چنین فضا و شرایط اجتماعی، آخرین پادشاه دودمان تیموری هرات (سلطان

حسین بایقرا) از هرات قدم فراتر نهاد و دست به تعمیر یکی از باشکوه‌ترین ساختمان‌های مذهبی در روستای خواجه خیران بلخ (مزار شریف) بالای مرقدی زد که ادعا می‌کرد متعلق به خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان است و شاعر ملازم او نیز این رباعی را در همانجا سرود:

گویند که مرتضی علی در نجف است در بلخ بیا بین چه بیت الشرف است
جامی نه عدن گوی نه بین الجبلین خورشید یکی نور او هر طرف است

اما این آزادی مذهبی و روزگار خوش شیعیان و اقدامات شماری از افراتیان شیعه، چنان که بعداً مشاهده شد، با عکس‌العمل افراتیان اهل سنت مواجه شد و اینان نیز دست به تحرکاتی زدند و متأسفانه بازار افترا و تهمت ناروا داغ و بذری کاشته شد که بعدها در زمان صفویه ایران و شیانی‌های ازبک ماوراءالنهر بار ناگوار داد و حاصل آن، ویرانی، قتل و غارت و از هم پاشیدگی نظام سیاسی و اجتماعی در خراسان بود و این وقایع به سود هیچ‌یک از دو مذهب مذکور تمام نشد.

۳. وضعیت مذهبی خراسان شرقی در روزگار صفویان و نقش قزلباشان در انتشار تشیع فقهاتی

بدون تردید، ظهور سلسله صفویه در ایران و تشکیل دولتی بر مبنای مذهب تشیع و متکی بر نیروهای متهیج مذهبی قزلباش در آن کشور یکی از وقایع تاریخی بزرگی است که پیامدهای مهم و عمیق اجتماعی و سیاسی برای منطقه داشت. می‌توان گفت پس از ورود اسلام به ایران، ظهور صفویه دومین حادثه مهم مذهبی در این کشور است که بر سرنوشت آن تأثیر گذاشت، زیرا اعراب مسلمان و قزلباشان صفوی، مذهب ایرانیان را دست‌خوش تغییر و دگرگونی کردند. بنیان‌گذار سلسله صفویه، شاه اسماعیل صفوی،^{۱۳۷} از اعقاب شیخ

صفی‌الدین اردبیلی، صوفی مشهور نیمه دوم سده هفتم هجری است. وی در سال ۹۰۴ ق/ ۱۴۹۹م با عده‌ای از مریدان و یاران به زیارت جدش (شیخ صفی‌الدین) در اردبیل رفت، اما به علت مقاومت مخالفان، رهسپار آستارا و طالش شد و در شهر کوچک ارجوان سکنی گزید. پس از اقامت در این شهر، سپاه قزلباش را تأسیس و دعوی استقلال و حکومت کرد و سپس با جان‌نشاری مریدان قزلباش^{۱۳۸} و سایر یارانش همه قدرت‌های محلی آن روز ایران را برچید، مذهب تشیع را رسمیت بخشید و در روزگاری که سلطان سلیم عثمانی با تصرف مکه و مدینه خیال فرمانروایی بر تمام سرزمین‌های اسلامی را داشت، به عنوان رقیب قدرتمند خلافت اسلامی سنی ظاهر شد.^{۱۳۹} اما مهم‌ترین رویارویی شاه اسماعیل با فرزندان چنگیزخان - ازبکان شیانی - بود که پس از درگذشت سلطان حسین میرزایی تیموری (۹۱۱ ق/ ۱۵۰۵م) با گذشتن از رودخانه آمو، شهرهای آباد خراسان را غارت و پایتخت آن (هرات) را در سال ۹۱۳ ق/ ۱۵۰۷م تسخیر کردند.^{۱۴۰} شیانی‌خان (شییک‌خان) رهبر ازبکان در روز جمعه ۱۵ محرم ۹۱۳ ق حکم کرد که در خطبه خراسان از او به «امام زمان و خلیفه رحمان» یاد کنند.^{۱۴۱}

شییک‌خان پس از تصرف هرات، بدون درنگ نامه‌ای برای شاه اسماعیل صفوی که اخبار فتوحات و ادعاهایش مبنی بر ترویج مذهب تشیع را شنیده بود، نوشت و با «داروغه» (حاکم محلی) خواندن شاه اسماعیل، آورد: «معلوم اسماعیل میرزا بوده باشد که ما به اقبال و دولت، اراده زیارت مکه معظمه داریم. بفرمایید در عراق که اگر بر سر راه ما پل شکسته باشد، تعمیر نمایند اگر چه:

ما را طمع به ملک عراق خراب نیست تا مکه و مدینه بگیریم حساب نیست».^{۱۴۲}

اما جالب‌تر پاسخ شاه اسماعیل صفوی به این نامه است که بر پشت آن

نوشت:

هر کس ز جان غلام شه بو تراب نیست صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

بدین ترتیب، منازعات دو نیروی متعصب مذهبی بر سر تسلط بر خراسان آغاز شد. ازبکان با تصرف شمال افغانستان کنونی در سال ۹۱۴ ق/ ۱۵۰۸ م قندهار و سایر مناطق حساس را در جنوب این کشور اشغال کردند. شدت عمل شیبک‌خان بیشتر بود. از این رو، بار دیگر نامه تهدیدآمیزی برای شاه اسماعیل فرستاد و بر مذهب او تاخت و نگاشت: «... به سمع ملازمان رسید که مذهب تشیع را شایع کرده غیر از هوای نفسانی و وسواس شیطانی هیچ چیز حاصل نیست. ترک این آیین کُن و سالکِ جاده عصیان مباش و طریق اهل سنت و جماعت که جز این، راه نیست، پیشنهاد خاطر دار و از صراط مستقیم شریعت پای اطاعت بیرون منه... والا زمین عراق را پر از جنود نامعدود خواهیم گردانید و به ضرب الفتح شمشیر... حصار اصفهان را ... با حسیض خاک برابر خواهیم کرد.»^{۱۴۳}

در پی چند نامه تهدیدآمیز و اقدامات تحریک‌کننده دیگر زمینه برای تصادم و ستیز مساعد شد و رویارویی نظامی میان دو طرف متعصب مذهبی را اجتناب‌ناپذیر کرد. به این ترتیب، پیکار سخت و خونین میان ازبکان و قزلباشان روی داد (۹۱۶ ق) و طی آن حدود ده‌هزار نفر از جنگجویان ازبک کشته شدند.^{۱۴۴}

پس از این نبرد، راه تسلط قزلباشان صفوی بر خراسان هموار شد و شاه اسماعیل در هرات که پایتخت خراسان بود در سال ۹۱۷ ق/ ۱۵۱۱ م جشن پیروزی بر پا کرد. در این حال، امرا و فرمانروایان نواحی و مناطق شادمان، ختلان و بدخشان نزد او آمدند و وفاداریشان را به شاه ابراز داشتند.^{۱۴۵} شاه اسماعیل پس از سپردن ایالات بلخ، اندخوی، شیرغان، چیچکتو، میمنه،

فاریاب، مرغاب و غرجستان (هزاره‌جات) به عوامل و کارگزارانش، به ایران بازگشت.

تسلط صفویه بر بخش‌های مهمی از خراسان که به استثنای سالیانی چند، تا پایان حکمرانی سلسله مذکور و برآمدن ابدالیان افغان در هرات و غلجاییان در قندهار با شدت و ضعف ادامه یافت. فصل جدیدی در تاریخ مذهبی منطقه پدید آورد؛ به گونه‌ای که آزاداندیشی و آزادمنشی شاهان و شاهزادگان تیموری در امور مذهبی از میان رفت و جای آن را تعصب، انجماد فکری، کینه و عداوت، تهمت و افترا... گرفت و تحقیر و تکفیر و عناوین رافضی، ناصبی، مرتد و کافر و... متداول و بدتر از آن ایذا و آزار امری شایع شد.

نقل است که شاه اسماعیل هنگام اقامت در باغ جهان‌آرای هرات، پیوسته با علما بحث‌های مذهبی می‌کرد. شاه پس از آگاهی از حضور مولانا سیف‌الدین احمد بن یحیی تفتازانی در هرات، احضارش کرد و مشاجراتی چند در باب مسائل مذهبی با وی انجام داد. در یکی از همین مشاجره‌ها دستور قتلش را صادر کرد و شیخ تفتازانی را که در علم تفسیر و حدیث و فقه یگانه روزگار بود و سی سال امور شرعیه کل خراسان را بر عهده داشت، در چهار سوق هرات به قتل رساندند. اما در همان ایام، این قتل از سوی علمای شیعه محکوم شد و خاتم‌المجتهدین شیخ قلی بن عبدالعالی که پس از حادثه مذکور وارد هرات شد، بر آن تأسف خورد.^{۱۶۶}

شاه اسماعیل متعصب هم‌چنین دستور داد در هر کتابی نقطه جیم شیخ عبدالرحمن جامی را بتراشند و بر بالای آن گذارند تا «خامی» خوانده شود. در همین حال، هاتفی خواهرزاده جامی از این قضیه متأثر شد و دو بیت زیر را برای اسماعیل فرستاد:

بس عجب دارم ز انصاف شه کشورگشای آنکه عمری بر درش گردون غلامی کرده است

کز برای خاطر جمعی لوند ناتراش نقطه جامی تراشیده و خامی کرده است^{۱۴۷}

هرچند این شیوه دولت صفوی بعدها تعدیل شد و بعضی از شاهان صفوی حتی به سنت‌های شیعی بی‌اعتنایی کردند - مانند شاه اسماعیل دوم که به اهل سنت تمایل نشان داد^{۱۴۸} - ترکان قزلباش که همانند ازبکان دیدی قشری و سطحی به دین و مذهب داشتند، به عنوان ارکان اصلی قدرت نظامی صفوی دست‌کم تا روزگار شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ق) باقی ماندند. آنان که همه‌کاره و گرداننده امور بودند، ایالات را ملک اختصاصی خویش می‌پنداشتند و هر چه دلشان می‌خواست، انجام می‌دادند.

ازبکان نیز که در تعصب کور و نادانی چیزی کم از صفویه نداشتند، همین شیوه را در پیش گرفتند و به آزار و اذیت و حتی کشتار مخالفان مذهبی از جمله شیعیان پرداختند و در دوره استیلای خویش عده زیادی را به اتهام رفض و تشیع گرفتار کردند و با شهادت دو فرد مغرض یا نادان، به قتل رساندند. در این میان، چه بسا سنیان راست مذهب نیز به طمع مال و به بهانه رفض و تشیع جان خود را از کف دادند. برای مثال، مولانا هلالی، شاعر برجسته خطه هرات و از مفاخر خراسان را در چهار سوق هرات به بهانه هجو عبیدخان ازبک در سال ۹۳۵ ق به قتل رساندند. این رباعی منسوب به اوست.

تا چند عبید از پی تالان باشی تازاگر ملک خراسان باشی
غارت کنی و مال یتیمان ببری کافر باشم اگر مسلمان باشی^{۱۴۹}

یکی از معاصران عبیدخان در هرات به وجهی نیکو، وضعیت حاکم در روزگار فرمانروایی ازبکان بر این شهر را بیان کرده است: «... در ایام سلطنت آن خان (عبیدخان ازبک) دور از انصاف، بی‌گزار هر روز پنج و شش کس به دعوت رفض به اغوای جهال بلوکات، به غیر حق در چهار سوق هرات کشته می‌گشتند. حقیقت حال آن بود که از روستاییان بی‌دیانت و شهریان با خیانت

هر کس به نسبت شخصی سوءمزاجی یا اعتقاد باجی داشت، او را گرفته نزد قاضی می‌برد که «این مرد در زمان سلطنت قزلباش سب کرده». بر اثبات این دعوی دو شخص باطل جاهل به ادای شهادت می‌آورد. قاضی مداهن بی‌تفتیش حال گواهان و تحقیق عدالت ایشان، در حال، به قتل آن مسلمان حکم کرده، او را کشان کشان به چهار سوق می‌بردند و به قتل می‌رساندند، از جمله مقتولان بی‌گناه... میرمنشی است که از انساب سادات ولایت سبزواری است».^{۱۵۰}

عجبا، اعمال زشت و جنایت‌ها مانند ویرانی، غارت، کشتار اطفال و زنان به خصوص قتل سادات با توجیهات بی‌اساس و ظاهری فریبنده و به نام دین و مذهب صورت می‌گرفت و شگفت‌انگیزتر آنکه شماری از به اصطلاح علما و درس‌خوانده‌های دستار دیانت بسته تھی مغز و خداناترس به توجیه اعمال حاکمان ستمگر می‌پرداختند و برای شمشیر خون‌ریز آنان دسته استوار مذهبی می‌ساختند و به زعم خود می‌خواستند خللی در ارکان مذهب مقابل ایجاد کنند و آن را بی‌بنیاد نشان دهند!

شاهد چنان توجیهات مذهبی دو نامه‌ای است که در آن روزگار میان علمای اهل سنت طرفدار ازبکان و علمای شیعه مشهد الرضا رد و بدل شده است. این نامه‌ها نشان‌دهنده جو ملتهب مذهبی است که در آن زمان وجود داشت و آشکار می‌سازد که چگونه با طرح چنین مباحثی برای غارت اموال و کشتار مسلمانان بی‌گناه فتوا صادر می‌شد.^{۱۵۱}

با همه این احوال و با وجود فضای ملتهب مذهبی و اجتماعی، صفویه را باید بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دولت در تاریخ تشیع دانست که هرچند در آغاز جنبه‌های صوفیانه، افراطی و غالی شیعی داشت، به تدریج با پیوستن شماری از علما و فقهای برجسته جبل عامل، نظامش از مبانی فقهی شیعی نیز برخوردار

شد. به این ترتیب به نوشته حامد الگار «این کشور (ایران) دژ مذهب شیعه به شمار می‌رفت. در نتیجه، نظام‌های مذهبی شیعه‌گری به گونه‌ای بی‌سابقه رونق گرفتند؛ چنان که یک گروه گسترش‌یافته از عالمان شیعه استوارترین پایگاه رسمی تاریخ را که تا آن زمان در دسترس آنان گذاشته بود، به دست آوردند».^{۱۵۲}

از سوی دیگر، استقرار نظام شیعی صفوی در ایران، ساختار اجتماعی افغانستان را تحت تأثیر قرار داد. در خلال لشکرکشی‌های نظامی صفویان به غرب، جنوب غرب و شمال افغانستان کنونی دستجات زیادی از قزلباشان همراه با خانواده‌های خود به مناطق مذکور اعزام شدند و در همانجا ماندند. هرچند هدف اولیه از اقامت آنان حفظ سلطه دولت صفوی در این مناطق بود، با گذشت زمان، این افراد رنگ و صبغه بومی و محلی گرفتند و به لحاظ مذهبی نیز گروه‌های مهم شیعی را در افغانستان تشکیل دادند.

علاوه بر این، جمعیت‌های دیگری از قزلباشان که از سوی شاه اسماعیل صفوی برای کمک به بابر پادشاه در جنگ او علیه ازبکان به ماوراءالنهر اعزام شده بودند، در بعضی مناطق مهم افغانستان ماندند و بعدها نقش مؤثری در تحولات سیاسی و اجتماعی ایفا کردند.^{۱۵۳}

خلاصه آنکه با ادامه حضور قزلباشان صفوی در مناطقی از افغانستان و تحولی که از حیث گرایش قزلباشان از تصوف نعمت‌الهی به تشیع اعتدالی در میان آنها پدید آمد، کم‌کم زمینه‌های انتشار تمایلات شیعی فراهم شد، به ویژه آزادی اجرای برخی مراسم مذهبی شیعی مانند منقبت‌خوانی ائمه اهل بیت و روضه‌خوانی در مجالس تعزیه حسین بن علی (ع) به آنان فرصت داد پیام‌های مذهبی‌شان را پراکنده سازند و پیروانی برای مذهب تشیع در میان سایر طوایف و اقوام افغانستان پیدا کنند.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل سوم

وضعیت تشیع در افغانستان معاصر



۱. سدوزاییان

احمدشاه سدوزایی افغان

پایه‌گذار افغانستان نوین احمدخان ابدالی (در افغانستان احمدشاه بابا) از طایفه سدوزایی قوم افغان بود. او که از سرداران سپاه افغان نادر شاه افشار بود، پس از قتل وی، بی‌درنگ در جمادی الثانی ۱۱۶۰ ق/ ژوئن ۱۷۴۷، سپاه و اثاثیه لشکر نادری را برداشت و عازم قندهار شد و در آنجا به اشاره صابر شاه لاهوری از صوفیه همراه لشکر وی، برای پادشاهی خراسان نامزد و در جرگه کوچکی از رؤسای طوایف افغان به این مقام برگزیده شد.^{۱۵۳} پس از این انتخاب، کار احمد شاه بالا گرفت. با سازماندهی حکومتش براساس الگوی دولت ایران که خود از نزدیک آن را دیده بود و نیز با عبرت از فرجام کار نادرشاه بیشتر بر جنگ و لشکرکشی به خارج از خراسان تکیه کرد و در یورش‌های متعدد به هندوستان که زیر سلطه گورکانیان روزگار ضعف خویش را می‌گذرانید و ایران شرقی که پس از قتل نادر دچار بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی و اجتماعی شده بود، موفق شد امپراتوری وسیعی بنیاد نهد.

نکته مهم پیروی احمد شاه ابدالی از الگوی حکومتی نادر شاه افشار در امور مذهبی و در پیش گرفتن روش تسامح و تساهل مذهبی بود. با آنکه احمد شاه دیندار راست اعتقاد اهل سنت بود، دست‌کم نسبت به شیعیان افغانستان از خود تعصبی نشان نمی‌داد. در سپاه وی افرادی از گروه‌های هزاره و قزلباش و سایر طوایف شیعه بودند؛ به ویژه زمانی که سران قزلباش مورد سوءظن بازماندگان نادر در خراسان واقع شدند.^{۱۵۴} احمد شاه به خوانین قزلباش مناصب بزرگ حکومتی سپرد^{۱۵۵} و از آنان در لشکرکشی‌های مختلف استفاده کرد. براساس یک گزارش، وی یک‌سوم از نیروی محافظ خویش موسوم به «غلام‌خانه» را از میان قزلباشان برگزید. افزون بر این، امور مهم اداری و مالی را به آنان سپرد و به آنان به عنوان کارگزاران اصلی نظام خویش اعتماد کرد.^{۱۵۶} گفته می‌شود وقتی الله‌یارخان از یک که از روی تعصب مذهبی شهرهای مختلف هند و ایران را ویران و غارت کرده بود، به توقع پاداش از احمد شاه وارد قندهار شد، برخلاف تصور، احمدشاه بر الله‌یارخان و سپاهش سخت گرفت و دستور قتل آنها را به انتقام قتل و غارت ایرانیان شیعه، صادر کرد:

به فرمان سلطان جم اقتدار جاندار احمد شه تاجدار

سپاه قزلباش با زیب و فر همه شیعه حیدر نامور

به شمشیر و خنجر به گرز و سنان به تیر و تبر دشنه جانستان

بکشتند مردانه الله‌یارخان ابا لشکران دد نابسکار

از آن ظالمان جوی خون شد روان مکافاتشان شد ز گردون چنان^{۱۵۷}

با این حال، احمدشاه هرگاه می‌دید جلب همکاری سران و سرداران افغان به تحریک آنان علیه مخالفان هزاره میسر است، از این کار نیز ابایی نداشت، اما آن را نه به عنوان عملی مذهبی، بلکه اقدامی در راستای تحکیم پایه‌های دولت نوپای افغانی به کار می‌گرفت. برای مثال، زمانی که هزاره‌های شیعه دایکندی

در سال ۱۱۷۷ ق در ناحیه‌ای میان قندهار و هرات به رهبری عنایت‌الله‌خان هزاره سر به شورش برداشتند، به سرکوب آنان پرداخت. مورخ دربار احمدشاه (محمود حسینی منشی) این واقعه را چنین گزارش کرده است:

چو افواج شاهان به آنجا رسید	عنایت سپه بر سر ره کشید
قدم در طریق تهور نهاد	دلبرانه در عرصه کین ستاد
نمود از یلی سینه خود سپر	نکرد از سپاه شهنشه حذر
گروهی که بودند همراه او	همه همچو او خیره و تندخو
هم کینه‌کوش و نبرد آزما	همه غرق آهن ز سر تا به پا
همه دل‌سیاه و همه سخت‌روی	همه رزم‌خواه و همه فتنه‌جوی
چه گویم از آن قوم نکبت‌سرشت	که هستند در چهره چون غول زشت
همه دیوسیرت همه بدنهاد	همه اهرمن‌پیکر و بدن‌زاد

تا جایی که می‌آورد:

عنایت چنان پایداری نمود	که گوی تهور ز رستم ربود
سپاهش همه از پی نام و ننگ	نمودند مردانه پیکار و جنگ ^{۱۵۸}

به هر حال، به رغم چنین برخوردهایی، احمدشاه سدوزایی درانی با هزاره‌های شیعه متعصبانه رفتار نکرد و تا حد امکان کوشید از نیروی آنان برای تحکیم پایه‌های پادشاهی خود سود ببرد. به همین علت، زمام اداره امور هرات را به درویش علی‌خان هزاره سپرد^{۱۵۹} و هرچند بعداً فرزندش - تیمور میرزا - را به جای درویش علی‌خان فرستاد، تلاشی برای متفرق کردن نیروی متمرکز هزاره در نواحی هرات و بادغیس نکرد.

ب) تیمور شاه سدوزایی افغان

به رغم مشکل تراشی‌های شاه‌ولی‌خان، وزیر اعظم احمدشاه درانی که به تیمور

میرزا مظنون بود،^{۱۶۰} و مخالفت سایر سران درانی قندهاری، تیمور پس از فوت پدر با همکاری و وفاداری لشکر هرات که بیشترشان هزاره و اویماق بودند، موفق شد برادرش شاهزاده سلیمان را عزل کند^{۱۶۱} و خود تاج پادشاهی بر سر نهد و چون از درانیان افغان کدورتی در دل داشت به جانب کابل کوچید و پایتخت کشور را نیز از قندهار به کابل منتقل ساخت.

وی که گرفتار شورش‌های افغانان درانی بود بیشتر از پدر به اقوام قزلباش و هزاره متکی شد، به نحوی که امور دیوانی و دفتری را به آنان واگذار کرد.^{۱۶۲} این اعتماد و اتکا بر شیعیان هزاره که در متون این دوره به نام «مغول» توصیف شده‌اند و هم‌چنین قزلباش‌ها به خصوص زمانی بیشتر شد که عبدالخالق درانی قندهاری که مدعی بود عم احمدشاه درانی است، با شصت هزار سوار به کابل یورش برد، اما با مقاومت نیروهای قزلباش و هزاره‌ی هوادار تیمورشاه روبه‌رو شد. پس از این نبرد مهم و سرنوشت‌ساز و اثبات صداقت و وفاداری دو نیروی پیکارجوی شیعی مذکور بود که به نوشته شیرازی: «(تیمورشاه) ... اعتمادی تمام به طایفه مغول و قزلباش دسته غلامان حاصل کرده و هر کجا از این دو طایفه می‌یافت استخدام می‌کرد و در سِلک سپاهی و خدام خاص منسلک می‌کرد، ولی طایفه درانی به غایت در نظر او خوار و بی‌اعتبار شده، یکباره از منزلت و مقامی که برای آنها مقرر بود، افتادند».^{۱۶۳} هم‌چنین به گفته اعتضادالسلطنه، وی چنان بر شیعیان متکی شد که «رؤسای طایفه قزلباش را مناصب بزرگ داده به اعتباری که داشتند برافزود، به طوری که در خلوت خاص محرم ساخته اختصاص دیگر داد و منادمت بزم و کار استیفا و محاسبات و انشای دیوان خویش به جماعت شیعه اثنی عشری مسلم داشت».^{۱۶۴}

وی نیز محافظان شخصی خویش را از میان قزلباشان برگزید و دوازده هزار

مرد جنگجو و به روایتی پانزده هزار سرباز سوارکار این جماعت را به عنوان گارد محافظتی خود تعیین کرد.^{۱۶۵}

با همه این احوال، تیمور شاه نیز جانب احتیاط را کاملاً از کف نداد و برای آنکه همواره عامل فشار روانی و نظامی به خصوص بر قزلباشان را در اختیار داشته باشد، گروهی از اچکزاییان پشتون را در جوار ناحیه چنداول (منطقه اصلی اسکان شیعیان قزلباش) در کابل جای داد^{۱۶۶} و چنان که بعداً مشاهده شد، همین‌ها با همیاری شماری از متعصبان تاجیک کوهستانان کابل بیشترین فشار را بر شیعیان کابلی وارد ساختند.

در مجموع، تیمورشاه درانی در مقایسه با پدرش، بر اقوام فارسی‌زبان و شیعه بیشتر متکی شد و آزادی مذهبی آنان را تضمین کرد؛ تا جایی که گزارشی مبنی بر ممانعت از مراسم و شعائر مذهبی شیعیان، در روزگار تیمورشاه سدوزایی (۱۲۰۷-۱۸۷۷ق) در دست نیست.

ج) زمان‌شاه و محمودشاه سدوزایی

با فوت تیمورشاه سدوزایی در شوال ۱۲۰۷ در کابل، دو نفر از سران قزلباش شیعه به نام‌های امیر اصلان‌خان جوانشیر و جعفرخان قزلباش که در امور مهم مملکتی دست داشتند، در تثبیت حاکمیت و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به زمان‌شاه همراه با شش تن دیگر از سران و اشراف افغان نقش ایفا کردند و مانع بروز جنگ قدرت میان فرزندان تیمورشاه شدند.^{۱۶۷}

زمان‌شاه جوان نیز در آغاز کار در سپاه زبده دوازده هزار نفری خویش موسوم به «دسته‌های غلامان شاه» بیشتر قزلباشان و هزاره‌ها را به کار گرفت و برای ایشان حقوق و امتیازات خوبی مقرر کرد.^{۱۶۸} چنان که آورده‌اند، اغلب محافظان خلوت‌خانه زمان‌شاه و سرپرده او دسته‌های غلام بودند، به ویژه هنگام

مسافرت در نزدیک خیمه او فرود می‌آمدند.^{۱۶۹} علاوه بر دستجات مذکور، سپاه خاص دیگری از غلامان خراسانی متشکل از طوایف و ایلات خراسانی در خدمت او حضور داشتند.^{۱۷۰} این وضعیت موجب می‌شد تا زمان‌شاه انجام مأموریت‌های خطیر و حساس را به گروه‌های مذکور واگذارد؛ چنان‌که برادرش، شاهزاده همایون، را توسط یک تن از قزلباشان به نام حسن‌خان از دو دیده محروم ساخت.^{۱۷۱} اما این رابطه دوامی نداشت و بنابه عللی به زودی دستخوش تغییر شد: نخست آنکه شماری از سران و سرداران قزلباش در طرح توطئه علیه زمان‌شاه با سران و سرکردگان درانی قندهار همدستی کردند. در نتیجه، امیر اصلان‌خان جوان‌شیر که فرمانده گارد محافظ شاه بود، جعفرخان جوان‌شیر و نیز یوسف علی‌خان خواجه‌سرا و میرزا شریف‌خان منشی توسط زمان‌شاه به قتل رسیدند (۱۲۱۵ ق)^{۱۷۲} و به علاوه، یک تن از سران هزاره را کور ساخت.^{۱۷۳}

عامل مهم دیگر که در بدبینی پادشاه افغان به هزاره‌ها و قزلباشان مؤثر بود، تشکیل حکومت مرکزی در جانب غربی مملکت، یعنی در ایران و برخی تحرکات آن دولت علیه افغانستان بود. پس از تحکیم و تثبیت حاکمیت قاجاریه توسط آغامحمدخان بر ایران، فتحعلی‌شاه قاجار تحت تأثیر القانات انگلیسی‌ها که در هندوستان زیر فشار شدید نیروهای افغان به رهبری زمان‌شاه قرار داشتند،^{۱۷۴} به معاهده‌ای علیه افغانستان تن داد که در آن به صراحت آمده بود: «هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد به هندوستان حمله کند، چون سکنه هندوستان رعایای اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان هستند، یک قشون کوه‌پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلی‌حضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران به افغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران کنند و تمام جدیت و کوشش را به کار

خواهند برد تا آن ملت به کلی مضمحل و پریشان شود....»^{۱۷۵}

این شرایط بر سوءظن زمان‌شاه به شیعیان افغانستان افزود؛ لذا از آنان فاصله گرفت. به ویژه توهم همکاری شیعیان افغانستان با مخالفان، زمان‌شاه را از نیروی زبده و دلیر قزلباش و هزاره شیعه افغانستان که هیچ‌گونه پیوند سیاسی یا نظامی با دولت قاجاری نداشتند، محروم کرد. در این شرایط، شیعیان نیز به سوی رقیب او، شاهزاده محمود، گرایش یافتند و او را که از حمایت وسیع دربار قاجار بهره‌مند بود، پشتیبانی کردند. آنان فتح قندهار را برای شاهزاده محمود آسان ساختند^{۱۷۶} و در کابل نیز به سپاه وی پیوستند و در رقابت دو برادر دشمن، کفه پیروزی محمود را سنگین ساختند. در نتیجه، زمان‌شاه دستگیر و زندانی شد و شاه محمود بر تخت سلطنت کابل جلوس کرد. بدین ترتیب، بار دیگر نقش تعیین‌کننده شیعیان افغانستان در معادلات قدرت آشکار شد و محمود، افغانستان را با همیاری و همکاری شیعیان و درانیان ناراضی به دست آورد و کمی بعد برادرش - زمان‌شاه - را از دو چشم کور کرد (ربیع‌الاول ۱۲۱۶).^{۱۷۷}

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

- منازعه شیعه و سنی در کابل

وضعیت مناسب سیاسی، اجتماعی و نظامی شیعیان افغانستان در این زمان، به ویژه توجه شاه محمود سدوزایی به آنان از دید حسودان، بدخواهان و رقبای اهل تشیع پنهان نماند. لذا در سال سوم پادشاهی محمود (۱۲۱۹ ق) درگیری داخلی و خانمانسوز شیعه و سنی را در کابل پدید آوردند و به بهانه مضحکی،^{۱۷۸} میرواعظ، روحانی متعصب اهل سنت کابل، حکم به قتل‌عام و غارت اموال قزلباشان کابل داد. به نوشته ملافیض محمد: «مردم شهر کابل و بازار، حکم او را از فرایض دین و مذهب دانسته، با ازدحام تمام روی هجوم

به سوی (ناحیه) چنداول نهادند و دست به قتل و تاراج گشوده، هر که را دیدند کشتند و به هرچه رسیدند، بردند و خانه‌هایی که از مردم قزلباش و بیرون چنداول بود، آتش زده، تمام بسوختند....»^{۱۷۹}

در این حال، حدود بیست هزار نفر از اهالی لوگر و کوهستان نیز بر شیعیان کابل هجوم بردند و تا قبل از مداخله وزیر فتح‌خان بارکزی و برادرانش، به هر تعداد که توانستند، کشتند، سوختند و بردند.^{۱۸۰}

حمایت ضمنی شاه محمود از شیعیان افغانستان موجب رنجش شدید شماری از علمای اهل سنت کابل شد. برای نمونه، میرواعظ با توطئه‌گران هم‌داستان شد و زمانی که وزیر فتح‌خان در خارج از کابل و در بامیان حضور داشت، مخالفان شاه محمود شورش و آشوب را گسترش دادند و هم‌زمان با دعوت از شاه‌شجاع الملک، برادر تنی زمان‌شاه، کابل را به وی سپردند. سپس هر چه وزیر فتح‌خان به همراه لشکریان هزاره کوشید تا راهی به کابل بیابد، موفق نشد و بدین صورت، شاه محمود از تحت سلطنت به زیر کشیده شد و در زندان بالاحصار کابل زندانی گشت و دور اول فرمانروایی‌اش پایان یافت (۱۲۱۹ق).^{۱۸۱}

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

د) شاه‌شجاع ملک و محمودشاه سدوزایی

شاه‌شجاع الملک، هشتمین پسر تیمورشاه درانی و برادر تنی زمان‌شاه، نیز در دور اول پادشاهی‌اش نخست کوشید در فضای ناشی از درگیری شیعیان و سنیان در کابل - که پیشتر بدان اشاره شد - جانب اهل سنت را بگیرد و حتی به زعم او، علت سقوط شاه محمود^{۱۸۲} این بود که «مردم قزلباش خمرخواری، بدکرداری و سب اصحاب و کارهای ناصواب بر ملا می‌کردند و طایفه علما و صلحا و اهل شریعت و طریقت را ذلیل و بی‌وقار می‌داشتند و اهل بدعت،

طرار و تیزگفتار شده بودند و شاه محمود به غور این امور نمی‌رسید و به پرورش اهل علم و فضل نمی‌پرداخت... پس... حق تعالی عزت آن گروه مخدول را به ذلت و نقصت تغییر داد و عمل زشت آنها را صورت عامل ساخت بر آنها مسلط گردانید».^{۱۸۳}

اما در واقع، خود نیز با کمی تأخیر، سیاست پدر و جدش را در بهره‌گیری از نیروهای قزلباش و هزاره شیعه در راستای اهداف حکومتی‌اش پی گرفت و در مأموریت‌های گوناگون، زیر نام لشکر قزلباش و هزاره یا غلام‌خانه شیعه از قوت و کمک آنان سود برد.^{۱۸۴}

نکته مهم در روزگار نخست فرمانروایی شاه شجاع، ملاقاتی است که میان او و الفنتون، نماینده ویژه انگلستان، در سال ۱۲۲۴ ق در پیشاور روی داد و در نتیجه آن، معاهده‌ای امضا شد که هرچند کاملاً به نفع انگلستان و تثبیت موقعیت آن کشور در شبه‌قاره بود، از آنجا که آغاز برقراری روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی را نشان می‌دهد، دارای اهمیت است.

در این معاهده برای نخستین بار نکاتی علیه فرانسه و دولت قاجاری ایران بیان شده است: «اگر فرانسیه و قاجاریه... عازم ملک پادشاهی شده، لشکرکشی کنند، کارکنان دولت انگلیسیه، برای تدافع آنها قصوری نورزیده، از اخراجات برای مهم مزبور، خود را معاف ندارند... فی‌مابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده، حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد و....»^{۱۸۵}

با همه این احوال، دوره نخست پادشاهی شاه شجاع دوام زیادی نیاورد (۲۴-۱۲۱۹ق)، زیرا اقدامات براندازانه برادرانش به ویژه شاهزاده محمود و طغیان رجال و شخصیت‌های نیرومند قومی در گوشه و کنار مملکت افغانستان از کشمیر تا هرات، بر بحران و خرابی اوضاع افزود و سرانجام شاهزاده محمود

با استفاده از غیبت شاه، باز بر کابل دست یافت (۱۲۲۴ق). اما با اوضاعی که بر اثر اختلاف‌ها و کشیدگی‌های برادران رقیب و دشمن سدوزایی پیش آمده بود، افغانستان عملاً تجزیه شد و حوزه واقعی اقتدار شاه محمود در دوره دوم پادشاهی اش بیشتر به کابل و قندهار محدود می‌شد^{۱۸۶} و با آنکه هرات با تدابیر وزیر فتح‌خان و با اعزام لشکری از افغانان، قزلباشان و هزاره‌ها به حکومت کابل منضم شد،^{۱۸۷} با بروز اختلاف و درگیری میان دو دودمان بزرگ و مهم سدوزایی و بارکزایی افغان در پی کور ساختن و قتل وزیر فتح‌خان، آشوب و فتنه سراسر افغانستان را فراگرفت و شاه محمود نیز پس از قبول شکست در جنگی که نزدیک کابل روی داد، راه هرات پیش گرفت (۱۲۲۶ق) و از تمام افغانستان آن روز فقط هرات را سهم خویش ساخت و بدین ترتیب، ستاره اقبال دولت سدوزایی به خاموشی گرایید و دوره دیگری در تاریخ معاصر افغانستان آغاز شد که به نام محمدزاییان بارکزایی مشهور است و طی آن، شیعیان افغانستان نیز به فراخور دگرگونی‌ها و پیشامدها در کشور، مواضعی اتخاذ کردند و نقش‌های متفاوتی بازی کردند که بدان اشاره خواهیم کرد.

بنیاد اندیشه

۲. وضعیت تشیع در دوره حکومت محمدزاییان افغان

محمدزایی عشیره‌ای از طایفه بارکزایی درانی قندهار و منسوب به شخصی به نام محمد است که حدود سال ۱۰۰۰ قمری در ناحیه ارغسان قندهار می‌زیست.^{۱۸۸} افراد شاخص و برجسته این عشیره نیز در روزگار فرمانروایی نادرشاه افشار در رکاب او بودند. برای نمونه، حاجی جمال‌خان در خدمت او به مقام و مرتبت بالایی رسید و در جانشینی احمدشاه ابدالی نیز نقش مهمی داشت.^{۱۸۹}

الف) امیر دوست محمدخان

عشیره محمدزایی با توجه به نقش و اهمیتی که در اداره افغانستان یافت، درست پس از آنکه شاه محمود سدوزایی وزیر فتح خان، فرزند سردار پاینده خان، فرزند حاجی جمال خان را نابینا کرد و سپس به قتل رساند، افغانستان را دستخوش فتنه و آشوب کرد.

در خلال وضع آشفته و متشنج کشور از بین بیست برادر وزیر فتح خان، دوست محمدخان که از مادری قزلباش متولد شده^{۱۹۰} و شخصی باهوش و زیرک بود، تاج و تخت کابل را ربود و در سال ۱۲۵۲ ق با انتخاب لقب «امیرالمؤمنین» بنیاد سلطنت دودمان محمدزایی را گذاشت.^{۱۹۱} اما او بر مملکتی حکومت می کرد که میان کوه های هزاره جات، هندوکش و سلیمان فشرده شده بود، قندهار در دست برادرانش و هرات در دست دولت کوچک سدوزایی قرار داشت.

نکته مهم در دور اول سلطنت امیر مذکور، همراهی و همسویی قزلباشان شیعه با اوست، زیرا از میان شیعیان افغانستان، گروه قزلباش در این اوضاع و احوال آشفته ناشی از آشوب برادران محمدزایی بارکزیایی، از دوست محمدخان که مادرش قزلباش بود، حمایت^{۱۹۲} و نقش مهمی در پیروزی او بر رقبایش و دستیابی به کابل ایفا کردند. شاید به همین علت بود که امیر دوست محمدخان نیز پس از رسیدن به حکومت کابل، بار دیگر سازمان نظامی «غلامخانه» را احیا کرد و در آن، قزلباشان را گرد آورد و بخش های حساس اداری را به آنان سپرد.^{۱۹۳} اما این توجه امیر دوام زیادی نداشت؛ زیرا پس از آنکه قدرتش تثبیت شد و دیگر احتیاج فوری و شدیدی به کمک قزلباشان احساس نمی شد، از آنان فاصله گرفت؛ برخی از رفتارهای قزلباشان را مسخره کرد و حتی بر معتقدات آنان تاخت و سپس در پی اختلافی که در حادثه محرم

۱۲۴۸ق/ ۱۸۳۲م میان شیعیان قزلباش و اچکزاییان افغان پدید آمد، امیر موضع شفافی اختیار نکرد.^{۱۹۴} با وجود این، جوان‌شیرهای قزلباش هم‌چنان در حمایت از او پایدار ماندند.

دور اول حکومت امیر دوست محمدخان کوتاه بود؛ زیرا انگلیسی‌ها که در این هنگام تقریباً شبه‌قاره هند را به زیر سلطه خود درآورده بودند، به رفتار امیر بدبین و معتقد بودند که اعلام جهاد وی علیه رنجیت سینگ و سیک‌ها و فعالیت‌های ظاهراً مؤثر روس‌ها در کابل تهدیدی برای منافع آنان در هند به شمار می‌رود.^{۱۹۵} به همین علت، با شاه‌شجاع الملک سدوزایی به توافق رسیدند و به امید استقرار دولتی دست‌نشانده در کابل بر افغانستان یورش آوردند، قندهار را در ۱۲ صفر ۱۲۵۵ تصرف کردند و کمی بعد، با فرار امیر دوست محمدخان به بخارا، کابل را نیز در جمادی الثانی ۱۲۵۵ق اشغال کردند.^{۱۹۶} نکته قابل توجه، همراهی شیعیان قزلباش در این روزهای ضعف و شکست با امیر دوست محمدخان است؛ چنان که خان‌شیرین‌خان جوان‌شیر با موافقت و اشارهٔ امیر، انبار مهمات و اسلحه از غنده را آتش زد تا به دست انگلیسی‌ها نیفتد. هرچند این مسأله بعداً از سوی شاه‌شجاع تعبیر به مخالفت با امیر دوست محمد شد و خان‌شیرین‌خان از سوی شاه‌شجاع سمت فرماندهی هفتصد سوار را گرفت، روشن بود که این امر به اشاره دوست محمدخان صورت گرفته است.^{۱۹۷}

هم‌چنین از اشخاصی مانند آقا حسین و امام ویردی‌خان قزلباش نام برده شده است که افرادی همراز و بسیار معتمد امیر بودند که از آن دو، اولی در کابل توسط شاه‌شجاع دستگیر شد و دومی همراه با امیر دوست محمدخان به بخارا رفت و مأموریت‌های خطیری برای او انجام داد.^{۱۹۸}

ب) دور دوم امارت دوست محمدخان

با اینکه شاه‌شجاع نیز در دور دوم سلطنتش بر قزلباشان شیعه اعتماد و اتکا کرد و امور مهم مملکتی را به آنان سپرد، شیعیان در همان حال رابطه خود را با عوامل امیر دوست محمدخان مخلوع حفظ کردند و چنان که در منابع آمده است، به علت این رویه‌شان مورد سرزنش شاه‌شجاع قرار گرفتند.^{۱۹۹} اینان هم‌چنین در قیام عمومی مردم علیه سلطه اجنبی و برچیدن بساط متجاوزان انگلیسی و حتی قتل شاه شجاع‌الملک سدوزایی، دست‌نشانده انگلیسی‌ها، دست داشتند و چنان که گفته شد، شجاع‌الدوله با همراهی و کمک ایشیک آقاسی جعفرخان قزلباش، از رفقا و نزدیکان وزیر فتح‌خان که در این ایام ملازم شجاع‌الدوله بود، نقشه ترور شاه‌شجاع الملک را عملی ساخت.^{۲۰۰}

در دور دوم سلطنت امیر دوست محمدخان (۱۲۷۹-۱۲۵۸ق) که با موافقت انگلیسی‌ها با به تخت‌نشینی وی و دست کشیدن امیر از ادعاهای افغانستان بر ایالات ثروتمند سند همراه بود، سیاست کلی امیر بر وحدت قلمرو و برچیدن بساط امرای محلی استوار بود. سرانجام، وی با روش صبورانه‌ای که در پیش گرفت، موفق شد با انضمام پی‌درپی سران قلمرو میان هندوکش و رودخانه آمو (۶۷-۱۲۶۶ ق)، تسخیر قندهار پس از مرگ برادرش کهن‌دل‌خان (۱۲۷۲ق)، گرفتن کنر و بالاخره تصرف هرات (۱۲۷۸ق) مملکتی ایجاد کند که مرزهای آن کم و بیش تا امروز دست‌نخورده باقی مانده است.

این سیاست امیر دوست محمدخان، درباره هزاره‌جات شیعه نیز که در این زمان از سوی میرهای مستقل اداره می‌شد، اعمال گردید. با اینکه سرزمین هزاره‌جات بیشتر و در شرایط هرج و مرج ناشی از تجاوز انگلیسی‌ها به افغانستان مورد حمله و دستبرد وزیر یارمحمدخان الکوزایی، حکمران هرات قرار گرفته بود^{۲۰۱} و حتی یک بار هشت‌هزار نفر از سکنه شیعه آنجا وادار به

کوچ به جانب هرات و اسکان در بخش سفلائی رودخانه هریرود شدند.^{۲۰۲} هنوز به اطاعت کامل دولت مرکزی درنیامده بود و دره‌های تنگ هزاره‌جات دم از استقلال می‌زدند. شخصیت معروف شیعه هزاره در این روزگار، میریزدان‌بخش بود که امیردوست محمدخان با استفاده از رابطه خوبی که با شیعیان قزلباش کابل داشت، برای او نامه نوشت و امنیت و سلامت او را کتباً در حاشیه قرآن تضمین کرد و او را به کابل فراخواند. اما برخلاف وعده‌اش، میریزدان‌بخش را در این شهر زندانی کرد.^{۲۰۳}

هرچند میریزدان‌بخش از زندان امیر در کابل گریخت و خود را به هزاره‌جات رساند، عاقبت مغلوب حیل و سیاست امیر و عوامش شد و بی‌رحمانه به قتل رسید و هزاره‌های شیعه هوادار او نیز به شدت غارت و تاراج شدند.^{۲۰۴}

نکته جالب اینکه بعد از کشتن میریزدان‌بخش و غارت ناحیه بهسود، حاجی‌خان کاکر، عامل و کارگزار امیر دوست محمدخان در بامیان و قاتل یزدان‌بخش به طمع دریافت پاداش به کابل آمد، اما امیر دوست محمدخان او را نیز سرزنش کرد و با آنکه حاجی‌خان کاکر خود را مجری اوامر و دستورهای امیر می‌دانست، امیر دوست محمدخان در پاسخ گفت: «نه، من هیچ‌وقت به تو نگفتم هفت قسم دروغین بخور و بعد مردم را بکش. من دائماً به تو می‌نوشتم که به او خلعت فراوان بده، اطمینان خاطرش را فراهم کن و به کابل بیاور. آن موقع بعد از مدتی با او رفتار مناسب می‌کردم و آزادش می‌ساختم.»^{۲۰۵}

امیر دوست محمدخان با چنین رفتاری و با تطمیع تعدادی از سران هزاره شیعه و سرکوب شماری دیگر و نیز با حوصله‌ای کم‌نظیر که در کارهایش مشاهده می‌شد، موفق شد دامنه سلطه دولت مرکزی را در نواحی بهسود،

دایزنگی، دایکندی و بامیان تا نواحی هرات و ترکستان افغانی بگستراند. فرزندان نیز که مرتباً مأمور دریافت و جمع‌آوری مالیات هزاره‌جات می‌شدند، تحف و هدایای فراوانی از آن سامان به کابل انتقال می‌دادند.^{۲۰۶} افزون بر این، امیر دوست محمدخان شماری از شیعیان هزاره را وارد لشکر افغانستان کرد و در مأموریت‌های مهم، از جمله تصرف هرات آنان را به کار گرفت. در کنار سردارانی از قزلباشان مانند حبیب‌الله‌خان، امیر محمدخان، فتح‌محمدخان جوان‌شیری و حسین‌خان شاه‌سون، از غلام علی‌خان هزاره نیز نام برده شده است که در محاصره هرات شتاب در جنگ داشت و تصرف فوری آن خطه را خواستار بود.^{۲۰۷} این امر، نمونه همکاری و همسویی طوایف شیعه با امیر دوست محمدخان است که به دلیل داشتن مادر قزلباش، مورد تأیید و حمایت ویژه این جماعت بود.

ج) امارت شیرعلی‌خان

با فوت امیر دوست محمدخان در هرات (۱۲۷۹ق) بدون درنگ، شیرعلی‌خان در همان جا، کلاه شاهی بر سر نهاد و مانند پدرش لقب «امیرالمؤمنین» برگزید.^{۲۰۸} فرمانروایی شیرعلی‌خان نیز به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اول پادشاهی که مشحون از درگیری با برادران و برادرزادگانش بود. از این دوره خبر خاصی در مورد سیاست او در قبال تشیع وجود ندارد، جز آنکه شیعیان افغانستان در پاره‌ای موارد که امیر به کمک آنان احتیاج داشت، از کمک دریغ نمی‌ورزیدند و از او در برابر رقبایش حمایت می‌کردند؛ چنان که در جنگی با نیروهای محمد اعظم‌خان، رقیب شیرعلی‌خان، حدود دوهزار نفر از هزاره‌های جاغوری تحت فرمان شیرعلی‌خان هزاره کشته شدند.^{۲۰۹} قزلباشان نیز دست از حمایتش برنداشتند. ما از حضور افرادی مانند سلطان علی‌خان و صفدر

علی‌خان افشار در رکاب امیر شیرعلی خبر داریم.^{۲۱۰} امیر با کمک اینان کابل را در آگوست ۱۸۶۸ (۱۲۸۵ق) به دست آورد.^{۲۱۱}

در دوره دوم حکومت (۹۶-۱۲۸۵ق) که اوضاع کشور نسبتاً ثابت بود، امیرشیرعلی موفق شد به برخی پیشنهادهای سیدجمال‌الدین افغانی جامه عمل بپوشاند. برای نمونه با تأسیس مدارس جدید، تشکیل ارتش، کابینه دولت، خدمات پستی و راه‌اندازی نخستین نشریه به نام *شمس‌النهار* قدم در راه ترقی افغانستان برداشت. در این زمینه، مناطق شیعه‌نشین از جمله هزاره‌جات با او همراهی کردند و حتی طوایفی از هزاره‌ها که پیش از این، با حکومت‌های افغانی سازگاری نداشتند، انقیاد و اطاعت خود را از مرکز کابل نشان دادند و قبول کردند که از یک سو، میان خود در آشتی به سر برند و از سوی دیگر، مالیات هزارستان را برای دولت مرکزی بفرستند.^{۲۱۲}

این دوره از حکومت امیر شیرعلی نیز با اشتباهی که او در سیاست خارجی‌اش انجام داد، پایان یافت. مخالفت وی با ورود یک هیأت انگلیسی به کابل در سپتامبر ۱۸۷۸ و هم‌زمان، انتشار اخباری از مراوده امیر با ژنرال کافمن روسی در تاشکند^{۲۱۳} و دریافت شواهدی درباره حضور استولیتف روسی در کابل^{۲۱۴} بهانه خوبی به دست انگلیسی‌ها داد تا نقشه‌هایشان را در مورد افغانستان به مرحله اجرا بگذارند. انگلیسی‌ها در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸/محرم ۱۲۹۶ق با اعزام نیرو به افغانستان، این کشور را اشغال کردند و امیر شیرعلی نیز بدون هیچ مقاومتی به شمال افغانستان گریخت و پس از مدت کوتاهی، در بلخ جان سپرد (صفر ۱۲۹۶ق).

با وجود این وضعیت، شیعیان افغانستان همچنان به امیر شیرعلی وفادار بودند. به همین دلیل، وقتی امیر عبدالرحمن‌خان با توافق و رضایت انگلیسی‌ها زمام حکومت افغانستان را به دست گرفت (۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م)، امیران و

بزرگان هزاره و سایر شیعیان با او مخالفت کردند و سر به شورش گذاشتند.

د) امیر عبدالرحمن خان

امیر عبدالرحمن خان، پسر امیر محمد افضل خان، نوه امیر دوست محمد خان است که در سال ۱۲۶۰ق به دنیا آمد. با توجه به اقدامات و رفتارهای قاطعی که در دو دهه پسین سده نوزدهم از خود بروز داد، در تاریخ معاصر افغانستان به «پادشاه آهنین» مشهور شده است.^{۲۱۵}

هرچند در خلال فرمانروایی این امیر، افغانستان از استقلال خارجی محروم شد و براساس خط مرزی دیورند، مناطقی حساس و مهم را به هند انگلیسی واگذار کرد و در شمال کشور نیز روس‌ها پنجده را متصرف شدند، اما در حوزه داخلی و در مواجهه با مسائل ملی، امیر مذکور در سایه استبداد خشن، کشتارهای وحشتناک، استفاده از سپاه‌چال‌های مملو از زندانیان و فضای پر از دهشت و ترور و آنچه «امپریالیسم داخلی» خوانده می‌شود،^{۲۱۶} همه نوع آزادی‌های سیاسی و اجتماعی افغانیان را از بین برد و مردم جز زنده ماندن زیر اطاعت امیر مستبد از همه نوع حقوق خود محروم شدند و در مجموع، افغانستان به کشوری محروم از فرهنگ پویا، محروم از داشتن شخصیت‌های ملی و دور از مواهب تمدن امروزی و عقب‌مانده تبدیل شد.

مسأله مهم‌تر، سیاست خطرناک و استخوان‌شکن امیر عبدالرحمن خان در قبال شیعیان افغانستان بود که اینک به بررسی مختصر آن می‌پردازیم.

— امیر عبدالرحمن خان و شیعیان (استفاده ابزاری از مذهب علیه مذهب)

در آغاز جلوس امیر عبدالرحمن خان (۱۲۹۷ق) مخالفتی میان او و شیعیان به ویژه هزاره‌ها وجود نداشت و بدنه اصلی تشیع (هزاره‌ها) در افغانستان به

حمایت از امیر در فتح هرات و سرکوب شورش غلجی‌های افغان شرکت کرد. از طرف دیگر، امیر عبدالرحمن‌خان نیز در مراسم تعزیه امام حسین(ع) شرکت می‌کرد و حتی در محرم سال ۱۳۰۳ق/ ۱۸۸۳ که برای شنیدن ذکر مصیبت امام حسین(ع) به تکیه‌خانه ملایوسف علی در چنداول کابل رفته بود، مبلغی برای صرف امور تعزیه‌داری در این تکیه پرداخت کرد.^{۲۱۷} اما سرانجام این رشته همکاری و خوش‌بینی به چند دلیل از هم گسست:

اول آنکه نظامیان کابلی که برای مأموریت به شمال افغانستان رفته بودند، در راه بازگشت به مرکز مورد حمله و تاراج هزاره‌های منطقه شیخ‌علی قرار گرفتند. متقابلاً امیر، لشکر را مأمور دفع حمله آنان کرد که در نتیجه درگیری‌های شدید، هزاره‌ها شکست خوردند. اما همین درگیری و گستاخی هزاره‌ها در هجوم به نیروهای دولت مرکزی، آتش دشمنی و خصومت را میان آن دو برافروخت. از سوی دیگر، چون اکثر مأموران جمع‌آوری مالیات از قوم پشتون بودند، هنگامی که در هزاره‌جات بنای تعدی و تجاوز را در امر حصول مالیات گذاشتند، هزاره‌ها به ستوه آمدند و در مخالفت با امیر عبدالرحمن‌خان متفق شدند و در مناطق شکرآباد، ارزگان، زولی و بوباش به شورش و طغیان دست زدند.^{۲۱۸}

دوم اینکه در شورش محمد اسحاق‌خان در ترکستان افغانی که ضربات سختی به نیروهای دولتی وارد آمد، ژنرال محمدحسین‌خان هزاره با فوجی از هزاره تحت فرمانش نقش کلیدی به عهده داشت. لذا این موضوع برای امیر بسیار مهم بود که بعد از ختم غائله مذکور، هزاره‌های شیعه را ادب کند تا اگر بار دیگر جنگی درگرفت و شورشی به پا شد، توان و جرأت ایستادگی نداشته باشند. لذا امیر سردار عبدالقدوس را که به خصومتش با جماعت هزاره و شیعه اعتماد داشت، مأمور سرکوب شیعیان هزاره کرد.^{۲۱۹} وقتی سردار عبدالقدوس به آن دیار رفت، مردم هزاره را آرام یافت. وی به منظور آشفته ساختن و

شورانیدن شیعیان به دختران و زنان آنان تجاوز کرد و پسران نوباوه آنان را به غلام‌بارگی سپاه خویش خواند و مدت یک سال به این عمل دست زد تا آنکه جان جماعت شیعه به لب رسید، دست به قیام زدند و اسلحه سپاه او را به غنیمت بردند.^{۲۲۰} تلاش‌های بعدی امیر نیز برای سرکوب هزاره‌ها مؤثر واقع نشد و به ناچار دست به حربۀ خطرناک «مذهب علیه مذهب» زد و خواستار فتوای جهاد از علمای اهل سنت علیه مسلمانان شیعه‌مذهب شد. از جمله ملاسید محمد معروف به ممتحن را که بسیار محیل بود و نیز سید محمود قندهاری را تشویق کرد تا کتابچه و اعلانی برای عوام در اثبات تکفیر طایفه هزاره بنویسند و اهل سنت را ترغیب به جنگ ضد آنان کنند.^{۲۲۱}

ملای مزبور در سال ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹۳ م کتابچه خود را تنظیم کرد و آن را به چاپ رساند و منتشر کرد. علمای شیعه تمام مناطق به مسجد فراخوانده شدند و ضمن قرائت فرامین و اشتهار مذکور، حکم کردند تمام اهل تشیع همه روزه به مساجد اهل سنت حاضر شوند و به مقتدای اهل سنت اقتدا کنند. هم‌چنین تعزیه‌داری امام حسین (ع) ممنوع شد و تکیه‌های شیعیان را گرفتند و به علمای اهل سنت سپردند و آنان نیز منبر، پرچم و بنای حسینیه‌ها را ویران کردند.^{۲۲۲}

شماری از دستارداران و اعضای محکمه عالی افغانستان در کابل نیز در تکفیرنامه‌شان، هزاره‌های شیعه را «کافر»، «یاغی» و «واجب‌القتل» دانستند و خطاب به مسلمانان اهل سنت اعلام کردند: «... قتل نفوس، تفریق جمعیت و تخریب بلاد ایشان عین جهاد و تقویت دین [است] ... اگرچه مسلمان صحیح‌القول باشد مباح‌الدم و جائز‌القتل است و قتل لشکر اسلام شهید و مقتول ایشان جهنمی و مردود هستند و قتال با یاغیان به فرمایش پادشاه مسلمانان فرض و لازم است و هر واحد از قاتلین طایفه مذکور، مجاهد و غازی و ناصر دین نبی حجازی می‌باشند و مایان اهل محکمه و جمهور علما

این حکم را با پادشاه دین‌پناه معروض داشتیم... که کافه مسلمین افغانستان به احوال کفر منوال این قوم واقف گردند...»^{۲۲۳}

اجرای این سیاست امیر، مختص هزاره‌جات نبود و سایر مناطق شیعه‌نشین افغانستان را نیز شامل شد. در قندهار رهبران مذهبی شیعه دستگیر و به کابل اعزام و در آنجا اعدام شدند.^{۲۲۴} هم‌چنین در هرات که در این زمان یکی از مراکز مهم تشیع در غرب افغانستان محسوب می‌شد و فقط در شهر هرات - نه روستاهای آن - ۴۱ باب تکیه‌خانه شیعیان وجود داشت، بنابه دستور مرکز و حسب فتوای مذهبی به اصطلاح علمای مذکور، تکیه‌خانه‌های شیعیان را گرفتند و به شماری از علمای اهل سنت سپردند و آنان نیز منبر، پرچم و بنای حسینیه‌ها را ویران کردند.^{۲۲۵}

یک تن از هروی‌ان افغان این روزگار، شرایط آن روز شهر هرات را چنین ثبت کرده است: «چون بین جهال طوایف تسنن شهرت یافت که فتوای شرعی از علمای ملت و حکم قطعی از پادشاه مملکت به قتل و غارت عموم تشیع صادر شده و حالا باید تمام اینها را به هر وسیله که شده به قتل رسانیم، لهذا هر جا شخص سنی با شیعه خورده حساب یا سابقه عداوت داشت، بنای تهمت را می‌گذاشت و دست‌اندازی می‌کرد. بهانه‌اش نیز این بود که رفض کرده، با اینکه تهمتی آشکار بود. اما فریاد عاجزانه اهالی تشیع به جایی نمی‌رسید، از جمله حاجی حیدر نام خیاط را به تهمت رفض در هرات به ناحق سنگسار کردند و این مطلب برای عموم قزلباشیه افغانستان ناگوار آمد و هر کدام با هر وسیله ممکن، به سمت ممالک ایران، روس و انگلیس فرار کردند.»^{۲۲۶}

بدین ترتیب، امیر عبدالرحمن خان بنای تعصب کور و ویرانگر مذهبی را گذاشت که آثار شوم آن را هنوز هم می‌توان مشاهده کرد و به قول غلام محمد غبار: «با این عمل، (امیر) بین مردم افغانستان... دشمنی و استخوان‌شکنی‌ای

ایجاد کرد که هیچ‌گاه مردم نتوانند در مقابل دولت متحد باشند و این همان چیزی بود که دولت استعماری انگلیس در افغانستان می‌خواست».^{۲۲۷}

ه) امیر حبیب‌الله خان

پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م) پسر ارشدش، حبیب‌الله خان، بر تخت نشست. از آنجا که امیر عبدالرحمن خان سر همه کسانی را که گمان می‌رفت آرزوی تاج و تخت کابل داشته باشند، قطع کرده بود، مسأله جانشینی به صلح انجام گرفت. این امر را باید به حساب خوش‌شانسی امیر جدید گذاشت که هیچ مخالفی، دست‌کم اوایل جلوس نداشت.^{۲۲۸}

هرچند امیر حبیب‌الله خان برای انسانی جلوه دادن حکومتش قدم‌هایی برداشت، از جمله رهاسازی هزاران زندانی سیاسی از سیاه‌چال‌های نمناک، ممنوع کردن برخی مجازات وحشیانه مانند کور کردن، گوش بریدن، قین و فانه و تیل داغ و اجازه بازگشت به تبعیدشدگان، با وجود این، در زمینه مسائل مذهبی انعطاف زیادی نشان نداد و هم‌چون پدرش به استفاده ابزاری از مذهب برای تحکیم پایه‌های سلطنتش اعتقاد داشت. با اینکه امیر حبیب‌الله خطاب به مردم هزاره شیعه اعلام کرد: «ملک و زمین شما مردم (هزاره) که تا حال به مردمان مهاجر و ناقل افغان داده می‌شد، حکم کردیم که بعد از این، به دست خود شما باشد و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به افغان داده شده باشد... در بدل آن از زمین‌های خالصه نوآباد سرکاری ملک و زمین داده شود»^{۲۲۹} با این حال، بردگی مردم هزاره را ملغی اعلام نکرد و از فشارهای سنگین اقتصادی، اجتماعی و روانی روزگار پدرش به مردم هزاره چیز زیادی نکاست. بدین ترتیب، مهاجرت هزاره‌ها به خارج (هند برتانوی و ایران) ادامه

یافت. ۲۳۰

اما دربار امیر، برای آنکه هزاره‌ها در هند انگلیس نیز به نحوی زیر فشار اقتصادی قرار گیرند و از سوی انگلستان در گردان‌های نظامی پیشگامان هزاره - که تا این زمان به کار گماشته می‌شدند - استخدام نشوند، از هند درخواست کرد از ثبت‌نام هزاره‌ها در ارتش خودداری کند. با وجود این، با هدف بهره‌گیری از نیروی فوق‌العاده هیجانی هزاره‌ها به نفع خویش، چند هنگ ویژه سربازان هزاره را در ارتش افغانستان تشکیل داد^{۲۳۱} و سپس هزاره‌های مذکور قیام منگلی‌های پشتون را که بیشتر نیروی اعزامی تاجیکان کوهستانی را عقب زده بودند، به شدت شکست دادند و رؤسای آنها را دستگیر کردند که سرانجام توسط امیر به قتل رسیدند.^{۲۳۲}

به این ترتیب، امیر حبیب‌الله‌خان از تضاد موجود هزاره‌های شیعه با پشتون‌های سنی به نفع خویش استفاده کرد و مخالفانش را به شدیدترین وجهی از میان برداشت. با این حال، امیر حبیب‌الله‌خان در سیاست کلی پدرش در قبال شیعیان افغانستان تغییر محسوسی ایجاد نکرد. وی که یک بار در روزگار پدرش، حسینه‌های شیعیان را در کابل ویران کرده و شخصاً «محراب را با کلنگ تراشیده» بود،^{۲۳۳} به روزگار فرمانروایی خویش نیز به شیعیان چندان روی خوش نشان نداد و تا آخرین سال‌های سلطنتش، حقوق دینی و مذهبی آنان را نادیده گرفت.^{۲۳۴} این در حالی بود که امیر با برخی پیشنهادهاى اصلاح‌طلبان درباری از جمله تأسیس مدارس جدید و انتشار روزنامه موافقت کرد که درسگاه‌های جدید به وجود آید و سراج الاخبار منتشر شود.

مهم‌ترین پدیده سیاسی و اجتماعی روزگار حکمرانی امیر حبیب‌الله‌خان نضج‌گیری افکار و اندیشه‌های آزادی‌خواهی و آغاز نهضت تاریخی مشروطه‌طلبی بود که در شرایط جدید آن زمان شکل گرفت و اشخاص مهم

فرهنگی و اجتماعی کشور در آن سهم گرفتند. این نهضت امیر را سخت ترساند، لذا فوراً دستور سرکوبش را صادر کرد^{۲۳۵} و پیش از به ثمر رسیدن، به زعم خود، ریشه آن را خشکاند. اما نکته قابل توجه حضور فعال و پررنگ شیعیان در این اولین جریان آزادخواهی افغانستان در سده بیستم است. از جمله مبارزان مشروطه خواه شیعه می توان به افراد زیر اشاره کرد: احمد قلی خان قزلباش مأمور ستاره دولت (مخابرات)، ملا فیض محمد کاتب هزاره، میرزا محمد مهدی خان چنداولی، محمد اسحق خان قزلباش، ماما ابراهیم ساعت ساز، میرزا محمد اسماعیل کاتب حربیه، غلام رضا خان و....^{۲۳۶}

د) امیر امان الله خان

امیر حبیب الله خان سرانجام قربانی سیاست های غلط خویش شد و چنان که گفته می شود، [احتمالاً] به دست یک تن از جوانان مشروطه خواه یا در توطئه ای درباری که پسرش امان الله در آن دست داشت، به قتل رسید.^{۲۳۷} اما امان الله خان که تازه بر جای پدر نشسته بود، انگشت اتهام به سوی کلنل علی رضا دراز کرد که سید شیعه کابلی بود و با اعدام او می توانست اتهام دست داشتن خویش را در توطئه کم رنگ سازد و به فتوای متعصبان مذهبی نیز جامه عمل ببوشاند. این متعصبان اظهار داشته بودند: «اگر کلنل شاه علی رضا خان قاتل هم نباشد، ریختن خون شیعه هدر و بلکه حصول صواب و رضای حی داور و پیغمبر و خلفا، خصوص ابوبکر و عمر است.»^{۲۳۸}

بدین ترتیب، این سید شیعه کابلی را جلوی چشم هزاران نفر در کابل تکه تکه کردند. یک تن از شاهدان عینی این ماجرا، در خاطراتش می نویسد: «سید مذکور را از برنده پایان کرده در صحن پیش روی سلام خانه طرف جنوب... بردند. در آنجا یک قطعه عسکری برچه پک (آماده) وجود داشت. در

همین وقت، اعلیٰ حضرت امان‌الله‌خان از سلام خان برآمد، به شاه علی‌رضاخان نزدیک شد و گفت بالاخره نمک حرامی بالایت اثبات شد. تو را به حیث قاتل پدرم امر برچه پک دادم. این را گفته و گذشت. شاه علی‌رضاخان را قطعهٔ عسکری در بین گرفته... بعد از اینکه اجازه گرفت و نماز خواند، همین قدر گفت: شهادت از جدم (حسین «ع» میراث است. او را بین ایستاده کرده یک نفر منصبدار (افسر) امر داد. اولین برچه از طرف یک نفر عسکر وردکی به گرده راست کرنیل (علی رضا) اصابت نمود. تنها یک آخ کشید و رو را به طرف آسمان بلند کرد. بعد از آن الی شش برچه ایستاد. بعد برچهٔ هفتم را یک نفر از عقب سرش زده، از چشم راست ایشان برآمد. به روی افتادند. بعد از آن، صدها برچه یکی عقب دیگری به وجود نازنین این سید شجاع و مردانه و بی‌گناه زدند. در نتیجه، یک جسم پاره‌پاره به روی زمین افتاد. بعد به امر همان منصبدار ریسمان به پایش انداخته با اینکه زولانه هم بود او را می‌کشاندند. قسمت زیاد مردم گریه می‌کردند.....»^{۲۳۹}

با وجود این شروع تلخ، شیعیان افغانستان اعم از هزاره، قزلباش و غیره با شعارهای امیر امان‌الله‌خان به ویژه استقلال‌خواهی و آزادی‌طلبی او همراهی کردند و وقتی وی جنگ یک ماههٔ استقلال ضد نیروهای هند انگلیسی به راه انداخت، به دعوت او جواب مثبت دادند و قربانیانی نیز برای آزادی و استقلال میهن تقدیم کردند.

یکی از این جبهه‌های نبرد استقلال در ناحیهٔ سپین بولدک قندهار بود که در آن نیروهای انگلیسی روز پنجم خرداد (جوزا) ۱۲۹۸ ش/ ۲۶ می ۱۹۱۹م با عبور از مرز بر قلعه جدیدی که توسط ساخلوی سرحدی افغانستان حفاظت می‌شد، هجوم آوردند و پس از هفت ساعت نبرد، مقاومت نیروهای افغانستان به ضرب توپ در هم شکست و ۱۵۰ نفر از نیروهای افغانی کشته و همین

تعداد نیز به اسارت درآمدند و بدین ترتیب، قلعه جدید به اشغال انگلیسی‌ها درآمد.^{۲۴۰}

این شکست نه تنها روحیه نیروها را ضعیف نکرد، بلکه بر جوش و خروش مردم افزود و در این میان، گروه‌هایی از شیعیان افغانی از جمله دستجاتی از هزاره‌ها به سرپرستی محمدالله‌خان هزاره، عباس‌خان هزاره، شیراحمدخان هزاره و عبدالله‌خان قیاق به کاروانی از نیروهای دولتی پیوستند که به فرماندهی عبدالقدوس‌خان از کابل اعزام شده بود. از شهر قندهار نیز در روز نخست ورود کاروان مذکور، حدود هشتصد تن از قزلباشان شیعه کمر جهاد بر بستند و خواستار اعزام به عرصه پیکار شدند.^{۲۴۱}

– توطئه‌ای انگلیسی در قندهار (جنگ شیعه و سنی)

انتشار اخبار شهر قندهار به ویژه شور و هیجان ایجادشده میان شیعیان و اهل سنت قندهاری برای نبرد با انگلیسی‌ها و عزم و اراده قاطع ملی برای حصول استقلال، انگلیسی‌ها را دستپاچه و نگران کرد. آنان که وحدت و یکپارچگی موجود بین اقوام، طوایف و مذاهب اسلامی در قندهار را تهدیدی جدی برای خود و عامل مهمی برای موفقیت و کامیابی مبارزان ملی تلقی می‌کردند، تصمیم گرفتند این وحدت را از بین ببرند و چنین نیز کردند. این بار نیز سناریوی روزگار شاه‌محمود سدوزایی را در قندهار تکرار کردند؛ بدین شرح که وقتی همه توجهات به جانب مبارزه با سلطهٔ اجنبی معطوف بود، عمال انگلیسی در شهر قندهار پسر بچهٔ سید اهل سنت قندهاری را کشتند و در زباله‌دان منزل میرزا قربانعلی بیات که اصلاً از نوعی غزنه بود و در قندهار از طرف دولت امانی مأموریت داشت، دفن کردند و به غلط شایع کردند که مردم شیعه قندهار او را از روی کینهٔ مذهبی کشته‌اند.

هم‌زمان با این حادثه، چند نفر از روحانی‌نماها نیز که در جامعه آن روز افغانستان کم نبودند و با استعمار انگلیس در شبه‌قاره سر و سری داشتند، فتوا صادر کردند که «قتل قزلباشان جایز است»^{۲۴۲} و سایر عوامل انگلیسی درون لشکر افغانی در سپین بولدک شایع کردند که داخل شهر قندهار آتش جنگ داخلی شعله‌ور شده است و شیعه و سنی همدیگر را می‌کشند.

در این جنگ، در مجموع حدود هفتصد نفر جان خویش را از دست دادند؛^{۲۴۳} اما با اقدامات عبدالقدوس خان صدراعظم که از کابل به قندهار اعزام شده بود، از گسترش جنگ جلوگیری شد و متعاقباً علمای آگاه و دلسوز اهل سنت قندهار در فتوایی که رسماً در ۲۴ فروردین (حمل) ۱۲۹۹ ق/ ۱۹۲۰ م صادر کردند، گفتند: «مردم قزلباش (شیعه) به قبله نماز می‌خوانند و تلاوت قرآن می‌کنند و کلمه شهادت بر زبان جاری می‌دارند، لهذا احکام ملت بیضا این است که اینها همه مسلمان و اهل ایمان و جایز الشهادت و النکاح می‌باشند و در حقن دمأ و حفظ ناموس و اموال، فرقی بین ما و ایشان نیست و آنچه در تاری ۲۸ شعبان سنه گذشته (اشاره به نزاع مذکور) سنوح و ظهور یافته، از نهب و قتل و غارت همه خلاف شرع و ناجایز است و مرتکب آن لایق زجر و سیاست سلطانی است... آنچه از روی کتب مذهبی حنفی ملاحظه شد، به معرض عرض رسانده شد.» (امضا: ۲۴ نفر مدرس، ۷ نفر قاضی و مفتی و سه نفر سید)^{۲۴۴}

- حکومت امیر امان‌الله خان از دیدگاه شیعیان

با وجود مسائل مذکور، به زعم شیعیان افغانستان، رژیم امان‌الله پس از حکومت امیر شیرعلی خان یکی از بهترین حکومت‌های تاریخ افغانستان به حساب می‌آید. جو سنگین و خفقان‌آوری که بر اثر ستم‌ها و مظالم امیر عبدالرحمن خان در کشور ایجاد شده و به نحوی در روزگار امیر حبیب‌الله خان ادامه یافته بود،

تنها در عهد سلطنت امان‌الله خان تا حدودی کاسته شد؛ به ویژه با اصلاحاتی که وی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام داد. با اینکه وی در انجام این اصلاحات ناکام ماند، تا حدی توانست برخی حقوق شهروندی و رفتار انسانی با اتباع را دست‌کم در سال‌های نخستین حکومتش به رسمیت بشناسد و نظر مساعد بخش مهمی از ساکنان افغانستان را جلب کند.

از جمله اقدام‌های مفید امان‌الله خان تدوین اولین قانون اساسی کشور بود که در سال ۱۳۰۳ در لویه جرگه پغمان به تصویب رسید. در این قانون، به صورت غیرمستقیم بر حقوق شیعیان و پیروان سایر مذاهب موجود در کشور اذعان شده و آمده است: «دین مردم افغانستان اسلام است و پیروان سایر ادیان از حمایت کامل دولت برخوردارند. تمام مردمی که در افغانستان سکونت دارند بلا تفریق مذهبی و طبقاتی، اتباع افغانستان شناخته می‌شوند. آزادی فردی از هرگونه تعرض و مداخله مصون است ... بردگی ملغی است. هیچ‌کس نمی‌تواند دیگران را به صفت برده و غلام استخدام کند. مطبوعات و چاپ روزنامه‌های داخلی ... آزاد است.

مصادره اموال و کار اجباری کاملاً منع است ... تمام انواع شکنجه از این به بعد منع است. هیچ نوع مجازاتی بر کسی اعمال نخواهد شد، مگر براساس حکم قانون...»^{۲۴۵}

الغای رسم بردگی و خرید و فروش غلام، مردم هزاره را بیش از همه مسرور ساخت، اما گویا از حرف تا عمل فاصله بود و شمار زیادی از هزاره‌ها همچنان در بردگی باقی ماندند.^{۲۴۶}

امان‌الله سرانجام زمانی که خود را از مقابله در برابر شورش ملاها و علمای اهل سنت ناتوان دید، بر اصلاحات خویش خط کشید^{۲۴۷} و در قانون اساسی نیز آورد: «آزادی عقیده و مذهب وجود ندارد و در آینده هم نباید و نخواهد

وجود داشت. مفهوم آزادی که در نظام‌نامه اساسیه (قانون اساسی) ذکر شده، صرف به امور فردی تعلق می‌گیرد، نه اینکه امور عقیدوی، مذهبی و سیاسی را دربرگیرد.^{۲۴۸}

با وجود این، در مجموع شیعیان افغانستان به خصوص هزاره‌ها به او خوش‌بین بودند و حتی برای رسیدن مجدد امان‌الله‌خان به قدرت در کابل پس از آنکه توسط حبیب‌الله بچه سقا رانده شده بود، سعی کردند و با اعلام حمایت قاطع خود از وی، لشکری متشکل از افراد آموزش‌دیده خویش در هند انگلیسی آماده کردند و به کمک او گسیل داشتند. به همین علت، مورد غضب و قهر بچه سقا واقع شدند و در کابل و سایر مناطق افغانستان تحت فشار قرار گرفتند.^{۲۴۹}

به دلیل همین روحیه همکاری و رفتار مناسب سیاسی در قبال امان‌الله‌خان بود که محمد نادرخان افغان و برادرانش با پراکندن نامه‌هایی جعلی به امضای امان‌الله در میان هزاره‌ها، آنان را علیه حبیب‌الله کلکانی شوراندند و هزاره‌ها نیز در تمام نه ماه حکومت وی دست از شورش و عصیان برنداشتند.^{۲۵۰}

۳. اوضاع شیعیان افغانستان در روزگار امرای دودمان یحیی‌خان محمدزایی

فرار شاه امان‌الله از کشور و جلوس حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا) در کابل، اوضاع متشتت و پریشانی به وجود آورد که اعضای دودمان یحیی‌خان محمدزایی بیشترین بهره را از آن بردند. آنها از سال‌ها پیش درصدد به دست‌گیری قدرت دولتی در افغانستان بودند. این خانواده که مراحل ترقی در مناصب حکومتی را از روزگار امیر حبیب‌الله‌خان (۱۹۱۹ - ۱۹۰۱م) آغاز کرده بود، در رقابت‌های پنهان و آشکار دربار فعالانه شرکت داشت. هم‌چنین از بدو

بازگشت به افغانستان (۱۳۱۸ق/۱۹۰۱م) سیاست جانبداری از هند انگلیس را در پیش گرفت و در این میان، محمد نادرخان که مدت زیادی رقیب محمود طرزی در دربار به شمار می‌رفت، به امور نظامی کشور وارد شد و تا درجه سپهسالاری در عهد امیر حبیب‌الله‌خان و وزارت حربیه و سپهسالاری در روزگار امیر امان‌الله‌خان پیش رفت.^{۲۵۱} روابط او سپس با امان‌الله‌خان تیره و به خارج از کشور اعزام شد و مدتی را در پاریس گذراند.

الف) محمد نادرخان افغان

وقتی محمد نادر خبر فرار امان‌الله‌خان را شنید (خرداد ۱۳۰۸ ش) بدون درنگ به کشور بازگشت و با حمایت و زمینه‌سازی انگلستان کابل را به دست آورد (۲۳ مهر یا میزان ۱۳۰۸ ش).^{۲۵۲} به این ترتیب، برگه دیگری از تاریخ معاصر افغانستان این بار به نفع اعضای دودمان یحیی‌خان محمدزایی، رقم خورد.

محمد نادر و برادرانش که با اطلاع از حمایت شیعیان هزاره از امان‌الله‌خان، نامه‌هایی را جعل کردند تا حمایت آنان را علیه بچه سقا (حبیب‌الله) به دست آورند، در آغاز حکمروایی‌شان از نیروی شیعه برای تثبیت و تحکیم موقعیت‌شان سود جستند و هرچند بخش عمده‌ای از هزاره‌ها به امید بازگشت شاه امان‌الله از بیعت با محمد نادرخان ابا ورزیدند،^{۲۵۳} باز هم تعدادی از جماعت هزاره به درجات عالی «جرنیلی و کرنیلی» رسیدند و در سرکوب شورش‌ها با او همراهی کردند؛^{۲۵۴} اما وی به محض رفع نیاز، باز به فشار خویش بر شیعیان افزود و به ویژه هزاره‌ها را هم به دلیل مذهبی و هم نژادی سخت زیر فشار قرار داد و سران و افراد آگاه و سرشناس این جماعت و سایر شیعیان را یا کشت یا زندانی کرد که از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد: میرزا مهدی‌خان چنداولی قزلباش، مولادادخان، خدادادخان و قربان علی‌خان

هزاره، محمدرور جويا، غلامرضاخان، مسجدی خان و...^{۲۵۵}

علاوه بر این، محمد نادرخان در ولایات مجاور هزاره‌جات دست وابستگان و نزدیکان خویش را به منظور تخویف و تضعیف هزاره‌ها باز گذاشت تا هر قدر می‌توانند آنها را بیازارند، بترسانند و مجبورشان کنند تا املاک و دارایی‌های خود را بگذارند و به درون دره‌های سوزان و تنگه‌های بی‌حاصل و صعب‌العبور بروند. مرحوم طالب حسین قندهاری، یکی از روشن‌فکران وقت، در مورد این خواسته و سیاست حکومت محمد نادر می‌نویسد: «راز دل و نیت نادرخان را یکی از خوانین پشتون‌های کوچی به نام «شهزاد قوم سلیمان خیل» به هرجا فاش می‌گفت: امسال وقت و فرصت همین قدر دست داد که تنها نجف‌بیگ هزاره را کُشتم و نادر بابا (محمد نادرخان) به ما امر و اجازه داده و گفته بین هزاره‌جات آدم‌های نامدارشان را زنده نگذارید تا هزاره‌ها مجبور به واگذاری زمین و املاکشان شوند و املاک آنها هم به شما داده شود.

شهزاد مغرور با این راست گفتن، زندگی خود را از دست داد؛ زیرا سال بعد قبل از آنکه کشتار هزاره‌ها را آغاز کند، به دست یک تازه‌جوان هزاره به دیار عدم رفت. محمدگل مهمند، وزیر داخله و برادرخوانده نادرخان که سمت ریاست تنظیم قندهار را داشت، نامردانه به تهمت قتل شهزاد، حاجی محمد قزلباش گندگانی قندهاری را در زندان با زهر کشت.^{۲۵۶}

این فشارها و ستم‌ها موجب واکنش این جماعت شد و سرانجام یک تن از هزاره‌ها به نام عبدالخالق، جوان هفده ساله‌ای که در دبیرستان (لیسه) نجات تحصیل می‌کرد، محمد نادرخان را در کابل ترور کرد (۱۶ عقرب یا آبان ۱۳۱۲

ش / ۸ نوامبر ۱۹۳۲).^{۲۵۷}

ب) محمد ظاهر شاه

قتل محمدنادرخان که اولین اقدام جدی شیعیان هزاره علیه رأس هرم قدرت فامیلی محمدزایی در افغانستان تلقی شد، تخت سلطنت را لرزاند و چیزی نمانده بود که رژیم که حاکم بر کابل نابود شود. اما با درایت و تدبیر برادران محمدنادرخان که بدون معطلی بر سر جانشینی فرزند او (محمدظاهر) توافق کردند، حکومت از سقوط حتمی نجات یافت و بدین شکل، دوره درازپای امارت محمد ظاهرشاه آغاز شد. وی در همان آغاز، خطمشی حکومت پدرش را مبنای رفتارش اعلام و تصریح کرد: «خطمشی حکومت جدید ما طبق مقررات شرع مطهر و ترویج اوامر دین مبین محمدی (ص) بر وفق خطمشی اعلیٰ حضرت شهید والد مرحوم ماست که به عون الله تعالی در مملکت عزیز اسلامی ما به همان اساس همه امور جریانپذیر گردد و هکذا سیاست امور خارجه این مملکت طبق معاهدات دوره سلطنت اعلیٰ حضرت موصوف، با دول متعاهده کماکان ادامه خواهد یافت.»^{۲۵۸}

همچنان که محمد ظاهرشاه اعلام کرد، در خطمشی کلی حکومت تغییری به وجود نیامد، اما شیوه و روش آن عوض شد؛ به این معنی که در دوره طولانی فرمانروایی دو عمو (محمد هاشمخان و شاه محمودخان) و پسر عمویش (محمد داودخان) تقریباً تمام حقوق شهروندی مردم افغانستان پایمال شد^{۲۵۹} و جز مقطعی کوتاه از حکومت شاه محمودخان، دوره‌ای طولانی اختناق و خفقان در افغانستان پدید آمد.

فقدان آزادی بیان، عدم اجازه نشر جراید آزاد، منع تشکیل اجتماعات و تظاهرات و احزاب سیاسی، محدودیت حقوق اولیه انسانی، نبودن مصونیت‌های لازم شخصی و حقوقی همه بر خودکامگی حکومت دلالت داشت و در این شرایط، ستمی که بر شیعیان شد، اگر فزون‌تر از ستم اعمال‌شده بر طوایف و

گروه‌های دیگر نبود، به یقین کمتر هم نبوده است.

ج) روزگار صدارت محمدهاشم خان (۱۳۲۵-۱۳۰۸ش)

محمدهاشم خان در دورهٔ صدارتش، نه از روی اعتقاد مذهبی بلکه صرفاً به منظور تحمیل فشار روانی، آشکارا جلوی مراسم مذهبی شیعیان را گرفت و هم‌چون امیر عبدالرحمن خان، مردم شیعه را وادار کرد دست از مذهب اهل بیت بردارند و بر روش اهل سنت نماز بگذارند.^{۲۶۰} وی هم‌چنین با هدف تضعیف هرچه بیشتر مردم هزاره، افزون بر وضع انواع مالیات مانند «خبری»، «شاخ‌پولی» و «سریولی»،^{۲۶۱} مالیات دیگری موسوم به «روغن شرکت» را وضع کرد که عبارت بود از پرداخت سالیانه دو کیلوگرم (یک‌چهاریک) روغن حیوانی به دولت در ازای هر رأس گاو، گوسفند، بز و الاغ. این امر به قول مقصودی، از روشن‌فکران آن روزگار و از شاه‌دان عینی این وقایع، باعث می‌شد «هزاران فامیل مظلوم هزاره‌جات هفته‌ها و ماه‌ها حتی یک قطره روغن را از کام طفل شیرخوارشان دریغ کنند تا حوالهٔ حکومت تکمیل شود، ولی تکمیل روغن حواله‌شده از عهده مردم خارج بود... با این حال، نه کیلو به حساب هفت کیلو معیار شده بود».^{۲۶۲}

- قیام ابراهیم خان گاوسوار هزاره

ستم‌های اقتصادی و اجتماعی و فشارهایی دیگر که با کوچ و اسکان عشایر (کوچی‌ها) به چراگاه‌های هزاره‌ها و هم‌چنین جلب و احضار جوانان به نام وظیفهٔ سربازی یا مکلفیت عسکری و در واقع، کار اجباری صورت گرفت، جان مردم هزاره‌جات را به لب رساند و سرانجام یکی از هزاره‌ها به نام ابراهیم خان مشهور به «گاوسوار» پرچم اعتراض و عصیان برافراشت و برای

مدتی والسوالی (فرمانداری) شهرستان را به تصرف خویش درآورد. این قیام جدا از تأثیرات دیگر، تصورات حاکمان کابل را در مورد تضعیف و نابودی روحیهٔ ایستادگی مردم هزاره‌جات به دلیل سرکوب‌های وحشیانهٔ روزگار عبدالرحمن‌خان و انواع فشار حکومت‌های پس از آن، از بین برد. به همین علت، عوامل حکومت دست به کار شدند و پیش از آنکه قیام ریشه بگیرد و گسترش یابد، در ظاهر به خواسته‌های گاوسوار جواب مثبت دادند و مالیات سنگین روغن را از دوش هزاره‌ها برداشتند، در همان حال، با دعوت از ابراهیم‌خان به کابل او را زیر نظر گرفتند و سپس به جرم شرکت در طرح کودتایی به رهبری سید اسماعیل بلخی دستگیر کردند. وی پانزده سال در زندان مخوف دهمزنگ کابل به سر برد.^{۲۶۳}

(د) روزگار صدارت شاه محمودخان (۱۳۳۲-۱۳۴۵ش)

افزایش نارضایتی و تداوم شرایط خفقان‌آور داخلی تا سرحد انفجار و دگرگونی‌های پس از جنگ جهانی دوم که آزادی بخش مهمی از کشورها و ملت‌ها در آسیا و آفریقا از جمله هند در همسایگی افغانستان را به دنبال داشت، ایجاد تحول درون افغانستان را اجتناب‌ناپذیر ساخت. با توجه به وضعیت جدید، هیأت حاکمه در کابل تصمیم به تغییر سیاست قبلی گرفت و این بار، شاه محمودخان، برادر دیگر محمد نادرخان، در کسوت آزادی‌خواهی و مردم‌سالاری و در عرصهٔ اجتماع و حکومت در کابل، بر کرسی محمدهاشم خان تکیه زد. چون برای اولین بار در خلال حکومت دودمان یحیی‌خان محمدزایی چنین چرخشی در ظاهر به نفع مردم صورت می‌گرفت که طی آن فعالیت‌های سیاسی آزاد اعلام می‌شد، زندانیان سیاسی رهایی می‌یافتند و مطبوعات آزاد و احزاب جدید به وجود می‌آمدند، وی خیلی زود «پدر دموکراسی افغانستان» لقب

گرفت.^{۲۶۴}

در شرایط جدید، شاه‌محمودخان برای به دست آوردن دل مردم شیعه، با فروش زمین‌های دامنه علی‌آباد در کارته سخی یا جمال مینه در شهر کابل به هزاره‌ها، موافقت کرد.^{۲۶۵}

شیعیان شهری نیز در پایتخت و بعضی مراکز ولایات کشور، با بهره‌گیری از آزادی‌های به دست آمده، از خفا یا تقیه بیرون آمدند و بار دیگر مراسم مذهبی و عبادات خویش را آشکار ساختند. کم‌کم به نظر می‌رسید تشیع جان تازه‌ای گرفته و روح بالندگی در آن دمیده است.

— سید اسماعیل بلخی و طرح کودتای نوروز

نکته مهم در این شرایط جدید، تشکیل حزب سری اتحاد بود که در آن فرمانده سابق امنیت کابل و شماری دیگر از افراد سرشناس مانند ابراهیم‌خان گاوسوار، قربان نظرخان ترکمنی، غلام حیدرخان بیات و محمدحسن خان بیات از افسران نظامی و عبدالغیاث‌خان کوهستانی مدیر لوازم مدرسه نظامی کابل و چند تن دیگر از نمایندگان پارلمان، مدیران و مسئولان دولتی در کابل، هرات، بلخ، غور و چند ولایت دیگر به رهبری سیداسماعیل بلخی گرد آمدند و با هدف پایان بخشیدن به حکومت آل‌یحیی و تشکیل نظام جمهوری، قصد کردند کودتایی در نوروز ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م انجام دهند.^{۲۶۶}

هرچند طرح کودتای مذکور در شب پیش از اجرا توسط جاسوسان رژیم کشف شد و سیداسماعیل بلخی و یارانش دستگیر شدند و تا سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م تقریباً پانزده سال را در زندان به سر بردند، خود این اقدام و جرأت و جسارت شیعیان به ایجاد تحول و تغییر در نظام به رهبری طلبه‌ای از علوم دینی، گسترش دامنه گرایش‌های سیاسی در جامعه تشیع آن روز را

آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد این جماعت به حدی از بلوغ و رشد سیاسی دست یافته بودند و می‌دانستند که می‌توانند نظام قبیله‌سالار این نکته را در آن برهه از تاریخ براندازند. زمامداران کابل نیز به این نکته واقف بودند. لذا بلافاصله پس از آنکه شاه محمود صدارت را به محمد داودخان (پسر عموی ظاهرشاه) واگذار کرد (۱۳۳۲ش/ ۱۹۵۳م)، فشارها از سر گرفته و انواع تضییقات و محرومیت‌ها اعمال شد تا شاید جلو آزادی‌خواهی و حق‌طلبی محرومان افغانستان را بگیرند. با همین هدف، در کابل از فروش زمین‌های علی‌آباد به شیعیان جلوگیری و دستور صادر شد که هزاره‌ها از تحصیل در رشته‌های پزشکی، نظامی و حقوق محروم شوند، دست عشایر پشتون (کوچی‌ها) در استفاده از مراتع هزاره‌جات باز شد و بدتر آنکه صدها شیعه به اتهام واهی ارتباط با پاکستان و ایران دستگیر شدند و زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند.^{۲۶۷}

بدین ترتیب، روزگار تلخ و سیاه استبداد عبدالرحمن‌خان بار دیگر از سر گرفته شد. بی‌دلیل نیست که نویسندگان معاصر، محمد داود را پس از عبدالرحمن‌خان دولت‌مردی می‌دانند که به دست عمویش، محمد هاشم‌خان، برای این کار آموزش لازم را دید و پرورش یافت.^{۲۶۸}

- وضعیت شیعیان در دوره دموکراسی و پس از آن

شکست‌های پی‌درپی محمد داودخان در سیاست‌های داخلی و خارجی‌اش و اتخاذ شیوه استبدادی و سخت‌گیرانه^{۲۶۹} موجب دوری بیشتر مردم از دستگاه حاکمه شد. در این میان، رقابت‌های درون دربار مزید بر علت شد و زمینه عزل او را از صدارت افغانستان فراهم کرد. محمد ظاهر شاه با عزل داودخان و سپس توشیح قانون اساسی جدید که اشغال مناصب دولتی توسط اعضای

دودمان سلطنتی را ممنوع می‌ساخت، زمینه را برای ورود افغانستان به دوره‌ای از تاریخ معاصر مساعد کرد که به دوره «دموکراسی یا قانون اساسی» معروف شد. طی این دوره که ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ شب به درازا کشید، پنج دولت با اشتراک نخست‌وزیرانی از غیر دودمان پادشاهی روی کار آمدند. بررسی و مطالعه این دوره خود به پژوهشی مستقل نیازمند است، اما آنچه در بحث ما اهمیت دارد ایجاد فضای مساعد برای رشد و بالندگی تشیع در افغانستان در دوره مذکور است.

شیعیان در این روزگار در سه حوزه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دست به تحرک و فعالیت زدند: تکیه‌خانه (حسینیه)‌های زیاد و مساجد فراوانی در کابل، سمت شمال غرب و جنوب کشور احداث شد؛ مراسم تعزیه و مجالس مناقب‌خوانی که پیش از این در بعضی مناطق افغانستان مخفیانه یا نیمه‌مخفی دایر می‌شد، آشکار شد؛ از گلدسته‌های مساجد اذان مخصوص شیعی (علیاً ولی‌الله) با صدای بلند و رسا پخش شد و مهم‌تر از همه، آغاز فعالیت جریان‌ها و تشکل‌های جدید سیاسی و حضور پررنگ شیعیان در مبارزات پارلمانی و کابینه‌های دولت بود که همه و همه پویایی، نشاط و تحرک جماعت شیعه را پس از تحمل سال‌ها اختناق و خفقان، نشان می‌داد.

اگرچه اعطای آزادی‌های مندرج در قانون اساسی، روحیه تحمل و اغماض و سیاست تساهل و مدارای محمد ظاهرشاه پس از [بیرون] آمدن از زیر کفالت عموهایش در ایجاد این وضعیت تأثیر داشت، نمی‌توان از نقش آن دسته از اندیشمندان، فضلا، روشن‌فکران و مبارزانی چشم پوشید که با خون دادن و خون دل خوردن‌های فراوان و تحمل انواع و اقسام شکنجه و آزار، دست از اهداف خود برنداشتند و نگذاشتند نخل ریشه‌دار و پرثمر تشیع امامی در سرزمین کهن و تاریخی آریانا، خراسان و اینک افغانستان بخشکد. افرادی

مانند سید اسماعیل بلخی، سید سرور واعظ، میرعلی احمد حجت، شیخ محمدامین افشاری، سید نادر بحر، محمداسماعیل مبلغ، محمدسرور جويا، محمدحسین نهضت، علی اصغر شعاع، محمدحسین مصباح، آقای عالم، شیخ محمد آصف محسنی قندهاری، شیخ محمدطاهر قندهاری، سید مظفرالدین نجفی قندهاری، محمدیوسف بینش، ژنرال میراحمد گردیزی، سید میرزا شاه فضیلت، سید علی بهشتی، سید ابوالحسن فاضل، محمد مهدی ظفر، دکتر عزیز شاکر، علی آقا بلخی و ده‌ها شخصیت روحانی و روشن فکر مذهبی دیگر هر یک به نحوی و در گوشه‌ای از کشور پرچم و نشان طرفداری از مکتب و مذهب اهل بیت نبی (ص) را برافراشتند و موجب احیای عظمت و افتخار تاریخی شیعه در این کهن سرزمین شدند.

در این دوره هم‌چنین سازمان‌های سیاسی شیعی مانند حزب ارشاد به رهبری بلخی، حزب وطن به رهبری محمد سرور جويا، سازمان جوانان اسلام به رهبری علی اصغر شعاع و... فعال بودند.^{۳۷۰} در این میان، گویا سید اسماعیل بلخی به دلیل حسن شهرتش از توانمندی بیشتری بهره‌مند بود و توانست جوانان زیادی را به دور خویش گرد آورد. وی که فعالیت‌های اسلامی را از سال ۱۳۲۰ش پس از بازگشت از مشهد به هرات و با تشکیل سازمانی به نام «مجمع اسلامی» در آن شهر آغاز کرده بود،^{۳۷۱} دامنه فعالیت‌هایش را به شمال کشور (میمنه، بلخ، چاریکار و...) گسترش داد و ظاهراً نخستین هسته‌های شکل اسلامی را در آن مناطق به وجود آورد.

شیعیان قندهار در جنوب افغانستان نیز با بازگشت شیخ محمد آصف محسنی به سال ۱۳۴۴ش پس از سال‌ها تحصیل در نجف، جان تازه‌ای گرفتند. وی در ادامه فعالیت‌هایش با تأسیس «مدرسه علمیه جعفریه» برای طلاب و «انجمن صبح دانش» برای دانش‌آموزان و دانشجویان و نیز با آشکار ساختن

اذان و سایر مراسم شیعی، در راستای یکپارچگی و اتحاد پیروان دو مذهب تسنن و تشیع گام‌های مفیدی برداشت و به علاوه، با نوشتن کتاب‌ها و رساله‌هایی کوشید به پرورش‌های اساسی نسل جوان در زمینه نیاز به دین و اعتقاد مذهبی پاسخ دهد.^{۲۷۲} در همین زمان، گروه دیگری از جوانان شیعه قندهاری که با نوشته‌ها و آثار امام خمینی (ره) آشنایی مختصری پیدا کردند، شاخه مکتب توحید قندهار را شکل دادند.

در هرات واقع در غرب کشور نیز که فعالیت‌های شیعی اسلامی از سابقه‌ای بس طولانی برخوردار بود، پس از حرکت سید اسماعیل بلخی، ظاهراً از سال ۱۳۵۰ش فعالیت تشکیلاتی حزب شیعی موسوم به «حزب رعد اسلامی» چشم‌گیر شد و توانست موفقیت‌هایی به دست آورد.

بدین ترتیب، شیعیان افغانستان از فرصت پیش آمده در دوره دموکراسی حداکثر بهره را بردند و با اینکه از اختلاف‌ها و دسته‌بندی‌های قومی، سیاسی و منطقه‌ای مصون نماندند، موفقیت‌های چشم‌گیری در عرصه آشکارسازی و انجام مراسم مذهبی، معرفی چهره واقعی تشیع و ایجاد فضای وحدت و همدلی با برادران اهل سنت به دست آوردند. وقتی در سال ۱۳۵۲ش دوره دموکراسی با کودتای محمد داودخان خاتمه یافت، درخت تشیع چنان ریشه داونده بود که سردار داودخان نمی‌توانست جلوی رشد و ترقی آن را بگیرد. اما او در اقدامی عمومی و فراگیر اجازه فعالیت تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی را پس گرفت و تنها حزب «انقلاب ملی» را حزب رسمی اعلام کرد که به تقلید از حزب رستاخیز ایران در کابل تأسیس شد و اشخاص رده بالای حکومتی در آن عضویت داشتند.^{۲۷۳}

انتکای بیش از حد سردار محمد داودخان به شوروی سابق و حزب دست چپی پرچم، مشکل ساز شد. وی به دست همان افسران نظامی که بیشتر توسط

آنها به قدرت رسیده بود، روز هفتم ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷) از قدرت به زیر کشیده شد. با قتل او و اعضای خانواده‌اش به سلطه درازپای دودمان یحیی‌خان محمدزایی بارکزی در تاریخ معاصر افغانستان پایان داده شد و مرحله‌ای دیگر در تاریخ این کشور آغاز شد. در این مرحله باز شیعیان دوشادوش برادران و خواهران اهل سنت خود نقش‌های گوناگونی ایفا کردند. این بحث باید در پژوهش جداگانه‌ای مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

پی‌نوشت‌های بخش اول

۱. به نوشته زمجی اسفزاری، عجم، آفتاب را «خور» گویند و جانب را «سان» ... و یکی از فضایل خراسان آن است که طلوع آفتاب ... از آنجاست. رک: معین الدین محمد زمجی اسفزاری، *روضة الجنان فی اوصاف مدینة الهرة*، تصحیح و حواشی سیدمحمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸، صص ۶۷ - ۶۶.
۲. ابوسعید عبدالحی گردیزی، *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، صص ۶۶-۶۵.
۳. احمد بن عمر بن رسته معروف به ابن رسته، *العلاق النفیسة*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۱۲۲.
۴. ابی‌القاسم ابن حوقل نصیبی، *صورة الارض*، بیروت: دار مکتبة الحیات للطباعة و النشر، ۱۹۹۲، ص ۳۶۱.
۵. عبدالحی گردیزی، پیشین، ص ۶۶.
۶. به نوشته طبری، امرای مذکور عبارت بودند از: ۱. امیر نافع بن خالد عامل هرات، بادغیس، قادس و پوشنگ؛ ۲. امیر خالد بن عبدالله عامل ابرشهر (نیشابور)، ۳. امیر قیس بن هیتم عامل مرو، فاریاب و طالقان؛ ۴. امیر بن احمد عامل مرو. رک: محمد بن جریر

- طبری، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج ۷، صص ۹۱-۲۷۹۰.
۷. ابوالقاسم جیحانی، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، صص ۱۷۲ - ۱۶۸.
۸. رک: عزیزالدین وکیل‌ی فوفلزایی، *درة الزمان فی تاریخ شاه زمان*، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۲۷، صص ۳۹۲-۳۹۱.
۹. ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله بن خردادبه، *المسالک و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: نشر مترجم، ۱۳۶۵، ص ۱۷.
۱۰. همان، ص ۳۴.
۱۱. کلمان هوار، *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسین انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷.
۱۲. رک: *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، ج ۳، قسمت ۲، ص ۴۰۷. هم‌چنین عبدالحی حبیبی، *تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان*، پشاور: دانش کتابخانه، ۱۳۷۷، چاپ دوم، صص ۵۵-۵۴.
۱۳. ادموند کلیفورد باسورث، *تاریخ سیستان*، ترجمه حسین انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷، چاپ ۲، ص ۳۲.
۱۴. محمدحسین یمین، *افغانستان تاریخی*، پشاور: انتشارات کتاب، ۱۳۸۰.
۱۵. باسورث، پیشین، ص ۲۷.
۱۶. رک: فاروق انصاری، *هرات شهر آریا*، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۰.
۱۷. عزالدین ابن الحسن علی بن ابی اکرم ابن اثیر، ج ۳، بیروت: دار صادر للطباعة و النشر، ۱۳۸۰ق، ص ۳۳.

۱۸. داستان مقاومت بخش‌هایی از خراسان در برابر اسلام در منابع محلی از جمله در تاریخ سیستان بیان شده است. برای اطلاع بیشتر رک: تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱، بعد از صفحه ۱۳۸.
۱۹. ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش، ج ۳، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴.
۲۰. علی اکبر ولایتی، بویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ج ۳، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۳، ص ۷۷.
۲۱. رک: منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، (بی‌تا)، ص ۲۰۶.
۲۲. محمد بن علی شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۶۷.
۲۳. خواجه نظام الملک ابوعلی حسن بن علی توسی، سیاست‌نامه یا سیر الملوک، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۷۸.
۲۴. عبدالحی گردیزی، پیشین، ص ۴۱۸.
۲۵. همان، صص ۳۹۴-۳۹۳.
۲۶. ادmond کلیفورد باسوت، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۱۷۶.
۲۷. همان، ص ۱۶۷.
۲۸. شبانکاره‌ای، پیشین، ص ۱۰۴.
۲۹. غلام‌حسین زرگری‌نژاد، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در جهان اسلام و ایران، نسخه دست‌نویس، ص ۴۱۲.
۳۰. حاتم قادری، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۱۳۰.

۳۱. اصیل‌الدین عبدالله واعظ، *مقصد الانقیال سلطانیة و مرصد الآمال خاقانیة*. به کوشش مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۳۹.
۳۲. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۲۴، صص ۲۱۷-۲۱۴.
۳۳. فاروق انصاری، پیشین، ص ۱۲۹.
۳۴. *تاریخ ایران کیمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)*، ترجمه حسن انوشه، چاپ چهارم، ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰، ص ۲۷۵. هم‌چنین ذبیح‌الله صفا، *تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد‌های ۱ و ۲)*، چاپ ششم، ج ۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۹، ص ۶۷.
۳۵. شایان ذکر است اجماع سقیفه به عنوان تبلور فلسفه سیاسی تشیع به این معنا نیست که گفته شود مبدأ شکل‌گیری این نحله، همین زمان و مکان است. علمای شیعه اعتقاد دارند که تشیع در روزگار حیات پیامبر اسلام (ص) شکل گرفت، نه سقیفه. برای اطلاع بیشتر رک: کاشف الغطاء، *اصل الشيعة و اصولها*، قاهره: مکتبة النجاة، ۱۹۵۸م.
۳۶. مولف ناشناس، *تاریخ سیستان*، پیشین، ص ۱۳۷.
۳۷. یکی از منابع مهم درباره فرق و گروه‌های شیعه، کتاب فرق الشيعة، تألیف حسن بن موسی نوبختی (متوفی ۳۰۰ یا ۳۱۰ق) است. برای اطلاع بیشتر رک: حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشيعة*، ترجمه محمدجواد مشکور، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۳۸. علی اکبر ولایتی، پیشین، ج ۲، صص ۷۶-۷۳.
۳۹. همان، ص ۷۶.
۴۰. *قاموس جغرافیای افغانستان*. به اهتمام محمدحکیم ناهض. ج ۳، کابل: انجمن دایرة المعارف آریانا، ۱۳۳۸، صص ۸۹-۸۸.
۴۱. ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، *تاریخ یمنی*، به اهتمام جعفر شعار، تهران: دنیای کتاب، [بی‌تا]، ص ۳۱۲.
۴۲. این عهد یا منشور حکومت تا زمان بهرام شاه غزنوی در دست آل شنسب بود. رک: محمد بن خاوند شاه بلخی میرخوند، *روضة الصفا*، تلخیص عباس زریاب، ج ۴، تهران: علمی، ۱۳۷۵، ص ۵۹۵.

۴۳. منهاج السراج جوزجانی، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۴۴. همان، ص ۳۲۰.

۴۵. در این دوره به کسانی که بر علی(ع) نفرین نمی‌فرستادند و از فضایل او و خاندانش سخن می‌گفتند، شیعه گفته می‌شد. مشهورترین این افراد حجر بن عدی بود که به دستور زیاد بن ابیه، والی معاویه در عراق، همراه با سیزده نفر از یارانش دستگیر و کشته شدند. اما این کار، اعتراض شدید ام‌المؤمنین عایشه را در پی داشت. رک: احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ج ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۳.

۴۶. میرخوند، پیشین، ج ۴، ص ۵۹۵.

۴۷. عزالدین ابوالحسن علی ابن اثیر، اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ترجمه باستانی پاریزی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۳۶۲.

۴۸. جوزجانی، پیشین، صص ۱ و ۳۲۴.

۴۹. گویند امیر کرور که به زعم محمد هوتک، نویسنده پته خزانه (گنج نهان)، نخستین شعر پشتو را پس از اسلام سرود، فرزند امیر فولاد بوده است. وی در نهضت عباسی خراسان، به کمک ابومسلم شتافت و مجاهدت‌های زیادی کرد. برای اطلاع بیشتر رک: محمد هوتک، پته خزانه، تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۴، صص ۱۷-۱۵.

۵۰. خواجه نظام الملک ابو علی توسی، سیاستنامه، تصحیح عباس اقبال، ج ۲، تهران: اساطیر، ۱۳۷۲، صص ۲۷۶-۲۷۴.

۵۱. جزفادقانی، پیشین، ص ۳۱۴.

۵۲. به نوشته ابن اثیر، ملک غیاث‌الدین غوری مردی بی‌تعصب و جوانمرد بود و با آنکه خود مذهب شافعی داشت به مذاهب دیگر تعصبی نشان نمی‌داد. رک: ابن اثیر، الکامل، ج ۲۴، صص ۲۸۴-۲۸۳.

۵۳. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۳، ص ۴۳۳.
۵۴. به روایت ابن اثیر، در این جنگ‌ها هشت‌هزار مرد از قبیله بکر به هلاکت رسیدند. رک: ابن اثیر، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۰.
۵۵. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، صص ۳۰۲ - ۳۰۰.
۵۶. عبدالحی حبیبی، *افغانستان بعد از اسلام*، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۵، ص ۲۴۳.
۵۷. به نوشته ابوالفرج اصفهانی اموی، گروه زیادی از مردم خراسان با زید بن علی بن حسین بیعت کردند. رک: ابی‌الفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، شرح سید احمد صقر، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۶۸ ق، ص ۱۳۵.
۵۸. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۹.
۵۹. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا قرن هفتم هجری)*، ج ۵، تهران: چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۰.
۶۰. اصیل‌الدین واعظ، پیشین، صص ۲۰-۱۴.
۶۱. بارتولد اشپولر، *تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی*، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۲، ج ۶، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، صص ۱۵۴ - ۱۴۶.
۶۲. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، صص ۲۸۶ - ۲۸۵.
۶۳. ابی‌الفرج اصفهانی، پیشین، ص ۱۵۵.
۶۴. ابن اثیر، *الکامل*، ج ۸، ص ۱۷۸.
۶۵. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۶؛ هم‌چنین ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۸۹.
۶۶. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۴، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۱۶.
۶۷. طبری، پیشین، ج ۱۰، صص ۴۳ و ۴۵۳۹.

۶۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۹۴.
۶۹. اصیل‌الدین واعظ، پیشین، صص ۱۳ - ۱۲.
۷۰. گردیزی، پیشین، صص ۶۹-۲۶۸.
۷۱. همان، ص ۲۶۹.
۷۲. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۳۱۰.
۷۳. همان، ص ۳۱۲.
۷۴. همان، صص ۵۷۸ - ۵۷۷.
۷۵. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۵.
۷۶. طبری، پیشین، ج ۱۳، صص ۵۸۰۱ - ۵۸۰۰.
۷۷. مادر مأمون مراجل نام داشت و اهل بادغیس بود. رک: میرخوند، پیشین، ج ۳، ص ۴۶۶.
۷۸. رک: فاروق انصاری، هرات، شهرآریا، ج ۱، صص ۸۵-۸۱.
۷۹. در این ایام خراسان شاهد امنیت و آرامش بود و به نوشته یعقوبی «... همگی پادشاهانش به فرمان آمده بودند... و ناحیه‌ای از نواحی خراسان باقی نماند که مأمون از نافرمانی آن بیمناک باشد». رک: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۰.
۸۰. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۱؛ هم‌چنین یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۵.
۸۱. محمدتقی مدرسی، *امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی*، ترجمه حمید آرژیر، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۲۶۳.
۸۲. برای مثال، امام رضا(ع) در مرو مقام امام معصوم را چنین تبیین کرد: «امامت مقام انبیا و میراث اوصیاست. امامت جانشین خدا و خلافت پیغمبر و مقام امیرالمؤمنین و جانشین حسن و حسین است. امام، زمام و عنان دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امام، ریشه بالنده اسلام و شاخه سربلند آن است. امام متمم و مکمل نماز، روزه، حج و جهاد است، مایه وفور غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و سرحدات است. امام است که حلال خدا را حلال و حرامش را حرام کند، حدود را اقامه کند، از دین خدا دفاع نماید و مردم را با حکمت و موعظه نیک و حجت‌های رسا به راه

خدا دعوت کند. امام خورشیدی را ماند که هنگام دیدن از گوشه افق... نور خود را بر عالم بگسترد و»

برای تفصیل رک: ابومحمد حسن بن علی حرانی، *تحف العقول*، ترجمه احمد جنتی، قم: علمیه اسلامیة، (بی‌تا)، صص ۵۱۹ - ۵۱۵.

۸۳. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۲. هم‌چنین میرخوند. پیشین، ج ۳، ص ۴۶۲.

۸۴. قاضی سید نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۷۵

ق، ج ۱، ص ۴۵۴. هم‌چنین رسول جعفریان، پیشین، صص ۲۵۱ - ۲۵۰.

۸۵. رسول جعفریان، پیشین، ص ۲۵۱.

۸۶. *تاریخ ایران کیمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ابلخانان)*، پیشین، ج ۵، ص ۲۷۹.

۸۷. شعر از حکیم فردوسی.

۸۸. شعر از سنایی غزنوی. برای تفصیل رک: سید نورالله شوشتری، پیشین، ج ۲، صص ۵۹۳ - ۵۸۹.

۸۹. نظام‌الملک توسی، از مخالفان سرسخت اسماعیلیه، درباره اسامی ایشان می‌نویسد: «و باطنیان چون به هر وقتی که خروج کرده‌اند ایشان را به نامی و لقبی دیگر خوانند و لیکن به معنی همه یکی‌اند. به حلب و مصر اسماعیلی خوانند و به قم و کاشان و طبرستان و سبزوار و ماوراءالنهر و غزنین و بغداد قرمطی خوانند و به کوفه مبارکی خوانند و به بصره راوندی و برقمی خوانند و به ری خلفی خوانند و به جرجان محمره خوانند و به شام میضه خوانند و به مغرب سعیدی خوانند و به لحسا و بحرین جنابی خوانند و به اصفهان باطنی خوانند و ایشان خویشان را تعلیمی خوانند و رفیق خوانند و مانند این ...». رک: نظام‌الملک، پیشین، ص ۲۸۱.

۹۰. رک: حسن نوبختی، *فرق الشیعه*، صص ۶۲ و ۶۴. هم‌چنین ابوالفضل نبی، *نهضت‌های*

سیاسی و مذهبی در تاریخ ایران، ج ۱، مشهد: دانشگاه فردوس، ۱۳۷۶، صص ۱۴۱ - ۱۴۰.

۹۱. غلام حسین زرگری نژاد، پیشین، ص ۲۵۳، به نقل از عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص ۲۳۴.
۹۲. عطاءالملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۴۲۱.
۹۳. نظام الملک توسی، پیشین، صص ۲۶۳ - ۲۶۲.
۹۴. همان، صص ۲۷۶ - ۲۷۴.
۹۵. همان، صص ۲۷۳ - ۲۷۰.
۹۶. ابوالفضل نبی، پیشین، ص ۱۴۲.
۹۷. غلام حسین زرگری نژاد، پیشین، صص ۲۵۷ - ۲۵۶.
۹۸. حمدالله مستوفی، پیشین، ص ۳۹۴.
۹۹. جرفادقانی، پیشین، ص ۳۷۰.
۱۰۰. ابوالفضل نبی، پیشین، ص ۱۴۵.
۱۰۱. به نوشته مستوفی در تاریخ گزیده: «ناصر خسرو در مذهب شیعه سبعی غلوی عظیم داشت و آن گروه او را «حجت» خوانند و او مردی حکیم بود و معاصر مستنصر فاطمی مغرب و به نام نزار دعوت کردی. قرب صد سال عمر کردی.» رک: حمدالله مستوفی، پیشین، ص ۷۵۳.
۱۰۲. ذبیح الله صفا، پیشین، ج ۱، صص ۲۷۵ - ۲۷۱.
۱۰۳. از ناصر خسرو قبادیانی چند اثر منشور و منظوم باقی مانده است. آثار منشور او عبارت اند از: سفرنامه در شرح مسافرت هفت ساله، خوان اخوان، گشایش و رهایش، جامع الحکمتین و وجه دین. اما آثار منظوم او نخست دیوان اوست که به چاپ رسیده است و دو منظومه مشنوی یکی به نام «روشنایی نامه» در وعظ و حکمت و دیگری «سعادت نامه» بر همان سیاق منظومه نخستین. رک: صفا، پیشین، ص ۴۶۴.
۱۰۴. دیوان ناصر خسرو، مقدمه سید حسن تقی زاده، تهران: آزادمهر، ۱۳۸۱، صص ۱۵۳ و ۲۶۲ - ۲۶۱.

۱۰۵. نام وی حسین و کنیه‌اش ابوعلی و سینه نام نیایش بود. او در مجموع با نام ابوعلی سینه یعنی ترکیبی از کنیه و نام نیایش شهرت یافته است.

۱۰۶. علی اصغر حلبی، *تاریخ تمدن اسلامی*، تهران: بنیاد، ۱۳۶۵، صص ۶۶۲ - ۶۱۲.

۱۰۷. همان، صص ۷۱ - ۷۰.

۱۰۸. سید نورالله شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱۰۹. ابن سینه در پاسخ متعصبان مذکور چنین آورد:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر
با این دو، سه نادان که چنان می‌دانند
خر باش که این جماعت از فرط خری
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
پس در همه دهر یک مسلمان نبود
از جهل که دانای جهان آنانند
هر گونه خراست کافرش می‌خوانند
رک: غلام محمدغبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۲، ج ۱، قم: پیام مهاجر، ۱۳۵۹، صص ۱۶۵ - ۱۶۴.

۱۱۰. سید نورالله شوشتری، پیشین، ص ۱۸۲.

۱۱۱. حاتم قادری، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام ایران*، صص ۱۵۵ - ۱۵۴.

۱۱۲. علی اصغر حلبی، پیشین، صص ۷۲ و ۷۳.

۱۱۳. ملک غیاث‌الدین کرت وقتی عزم تسخیر نیشابور کرد، علمای مذهبی نظامیه هرات فتوا دادند: «دفع شیعه واجب است» و لذا از ملک حنفی حمایت کردند. رک: کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۴۳۹.

۱۱۴. همان، ص ۴۳۹. هم‌چنین فاروق انصاری، هرات شهر آریا، ج ۱، ص ۱۹۸.

۱۱۵. هرات در این زمان ولایات زیادی را زیر فرمان و اداره داشت. از جمله: جام، قهستان، بیرجند، طبس، قاین، قندهار، سند، کابل، غزنین و افغانستان (محللاتی حوالی کوه سلیمان که به نحوی در اطاعت شاهرخ تیموری به سر می‌بردند) رک: شهاب‌الدین حافظ

- ابرو، جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان هرات)، به کوشش مایل هروی، مشهد، ۱۳۶۸، صص ۲۸ و ۴۵. هم‌چنین میرخوند، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۵۴.
۱۱۶. میرخوند، همان.
۱۱۷. همان، ج ۶، صص ۱۱۶۲ - ۱۱۶۱.
۱۱۸. رک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۲۰۳ - ۲۰۱.
۱۱۹. حسین میرجعفریان، تاریخ ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، چ ۳، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱، صص ۱۶۸ - ۱۶۶.
۱۲۰. عبدالله انصاری، (تقریرات) طبقات الصوفیه، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: توس، ۱۳۶۲، صص ۱۲ - ۱۱.
۱۲۱. در یک تقسیم‌بندی، صوفیان در این دوره شش گروه می‌شدند:
۱. معتقدان به وحدت وجود که پیروان حلاج (مقتول در سال ۳۰۹ ق) هستند.
 ۲. عشاق که ترک علایق دنیا و عشق به معبود را مقدمه دستیابی به علوم غیبی می‌دانند.
 ۳. نوریه که می‌گویند دو نوع حجاب میان انسان و خدا وجود دارد: یکی نوری و دیگری ناری.
 ۴. وصالیه که گویند کاربندی شریعت مقدمه سودمندی برای رسیدن به باری تعالی است، اما برای کسانی که به وصال خداوند رسیده‌اند، دیگر ضروری نیست و تکلیف از آنان برداشته می‌شود.
 ۵. آنانی که سودمندی علم و منطق را انکار می‌کنند، زیرا تنها علم حقیقی در اطاعت خاضعانه از شیخ قرار دارد.
 ۶. صوفیان فاقد اخلاق و فرومایه که تن به ذلت گدایان هرزه‌گرد می‌دهند. رک: تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۲۸۵.
 ۱۲۲. همان، ص ۲۸۵.
 ۱۲۳. تاریخ ایران (دوره تیموریان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، ج ۲، تهران: جامی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۳.

۱۲۴. همان، ص ۳۰۳. هم‌چنین ذبیح‌الله صفا، پیشین، ج ۳، ص ۳۷.
۱۲۵. ذبیح‌الله صفا، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۲. هم‌چنین تاریخ ایران دوره تیموریان، پیشین، ص ۴۲۱.
۱۲۶. ذبیح‌الله صفا، پیشین، ص ۱۱۴.
۱۲۷. سید نورالله شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۵۰.
۱۲۸. همان، ص ۵۰.
۱۲۹. همان، ج ۲، ص ۴۴.
۱۳۰. میرخوند، پیشین، ج ۶، ص ۱۱۶۱.
۱۳۱. غیاث‌الدین حسینی خواندمیر، حبيب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۴، تهران: خیام، ۱۳۵۳، ص ۱۱۶۱.
۱۳۲. سید نورالله شوشتری، پیشین، ج ۲، ص ۴۶.
۱۳۳. ذبیح‌الله صفا، پیشین، ج ۳، صص ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳ و ۱۸۸.
۱۳۴. عبدالواسع نظامی باخرزی، مقامات جامی، تصحیح مایل هروی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۹ - ۱۷۸.
۱۳۵. از دیگر آثار کاشفی عبارت‌اند از: جواهر التفسیر لتحفة الامیر، جامع الستین، مواهب علیه، مختصر الجواهر، اخلاق محسنی، مخزن انبیا، انوار سهیلی، اسرار قاسمی، بدایع الافکار فی صنایعة الاشعار و ... رک: ذبیح‌الله صفا، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۱.
۱۳۶. همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۱.
۱۳۷. شاه اسماعیل، فرزند سلطان حیدر، فرزند سلطان جنید، فرزند سلطان ابراهیم، فرزند خواجه علی سیاه‌پوش، فرزند صدرالدین، فرزند شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی است. رک: محمد محسن مستوفی، زبدة التواریخ، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۵، ص ۴۷.
۱۳۸. قزلباشیه یا صاحبان عمامه سرخ که در آغاز شعار شاه اسماعیل صفوی و لشکریان او بود، اصل رمزی از تاج سرخ سلطان حیدر - پدر شاه اسماعیل - است که دوازده ترک به نشانه

دوازده امام داشت. رک: محمدجواد مشکور، *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ج ۲، صص ۳۶۱ - ۳۶۰.

۱۳۹. گویند علمای تبریز به شاه اسماعیل نوشته بودند: «قربانت شویم دویست هزار خلق که در تبریز است چهار دایک آن همه سنی‌اند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا نخوانده.» اما شاه اسماعیل در جواب آنان نوشت: «مرا به این کار واداشته‌اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه من‌اند و من از هیچ‌کس باک ندارم به توفیق الله تعالی...» رک: ذ. ثابتیان، *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، با مقدمه صفا، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۳، ص ۹۰.

۱۴۰. داستان تصرف هرات توسط ازبکان و منازعات فرزندان سلطان حسین بایقرا با ازبکان را در جلد دوم کتاب *هرات، شهر آریا* که به زودی منتشر خواهد شد، مطالعه فرمایید.

۱۴۱. حسن روملو، *احسن التواریخ*، تصحیح چارلس نارمن سیدن، تهران: کتابخانه شمس، ۱۳۴۷، ص ۹۸.

۱۴۲. *عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، صص ۲۰۹ - ۲۰۸.

۱۴۳. میرسید شریف راقم سمرقندی، *تاریخ راقم*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۰، ص ۹۲. **بنیاد اندیشه**

۱۴۴. بعد از این نبرد، به دستور شاه قزلباشان، پوست از سر شیبک‌خان برکنند و پر از کاه ساختند و برای سلطان عثمانی فرستادند که دل به اقدامات سلطان ازبک در مقابله با شاه اسماعیل صفوی بسته بود.

۱۴۵. خوندمیر، پیشین، ج ۴، صص ۵۱۷ - ۵۱۶.

۱۴۶. *جهانگشای خاقان*، مقدمه و اضافات دکتر مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، (بی‌تا)، ص ۳۹۵.

۱۴۷. قاضی احمد غفاری کاشانی، *تاریخ نگارستان*، تصحیح و تزییل مدرس گیلانی، (بی‌جا)، حافظ، ۱۴۰۴، ص ۳۶۲.

۱۴۸. راجر سیوری. در باب صفویان. ترجمه رمضان علی روح‌الهی. تهران: مرکز. ۱۳۸۰. ص ۲۵۲.

۱۴۹. رک: حسن روملو، پیشین، صص ۲۲۵ - ۲۲۴. هم‌چنین اسکندربیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۵۰. ج ۲. صص ۵۷، ۶۲ و ۶۶.

۱۵۰. امیر محمود خواندمیر. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی. تهران: بنیاد موقوفات افشار. ۱۳۷۰. صص ۳۲۰ - ۳۱۸.

۱۵۱. برای اطلاع از محتوای دو نامه مذکور رک: ولی قلی بن داوود شاملو. *نصص الخاقانی*. تصحیح سید حسن سادات ناصری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۱. ج ۱. صص ۱۴۱ تا ۱۶۱.

۱۵۲. حامد الگار. دین و دولت در ایران. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس. ۱۳۶۸. ص ۲۳.

۱۵۳. احمدعلی کهزاد. محقق و مورخ تاریخ. علت اصلی انتخاب احمدخان ابدالی را کوچکی و کم‌شمار بودن قبیله او (سدوزایی‌ها) می‌داند و می‌افزاید با آنکه قبیله سدوزایی در مقایسه با بارکزیایی یک‌دهم بود، او را برگزیدند تا اگر خلاف مصالح قوم رفتار کرد، عزلش آسان باشد. رک: احمدعلی کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان. (بی‌تا). ص ۱.

۱۵۴. محمود حسینی منشی. تاریخ احمدشاهی. تصحیح و تحشیه غلام‌حسین زرگری‌نژاد. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۸۴. ص ۱۵۶.

۱۵۵. گویند محمدتقی‌خان شیرازی که مردی مجرب و کاردان بود از طرف احمدشاه سدوزایی به خدمت گرفته شد. او تعداد زیادی از قزلباشان را که به امر نادرشاه افشار در سند و پنجاب جایگزین شده بودند به قندهار منتقل و وارد خدمت نظامی احمدشاه کرد. رک: میرمحمدصدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. مشهد: درخشش. ۱۳۷۱. ج ۱. صص ۱۲۲ - ۱۲۰.

156. Cristin Noell, *State and Tribe in 19th Century Afghanistan*, London: Curzun Press, 1997, P. 26.

۱۵۷. محمد هاشم آصف (رستم الحکما). رستم التواریخ، به اهتمام علیزاده، تهران: فردوس، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۲۶۱ - ۲۰۹.
۱۵۸. محمود حسینی منشی، پیشین، صص ۵۹۷ - ۵۹۶.
۱۵۹. همان، ص ۱۹۵.
۱۶۰. سید حسین شیرازی، تاریخ درانیان، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی، ۱۳۷۹، ص ۹۴.
۱۶۱. به نوشته مجمل التواریخ، ابدالیان از سلیمان شاه - برادر تیمورشاه - به دلیل تمایل او به تشیع و قتل شماری از افغانان در زمان حکومت احمد شاه ابدالی ناراضی و متوحش بودند و لذا با شنیدن خبر حرکت تیمورشاه، سرداران درانی، یکی یکی و دودو از قندهار برآمدند و خود را به میان ایل و طایفه خود رساندند. رک: ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل التواریخ، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: ۲۵۳۶ پ، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
۱۶۲. سلطان محمد درانی، تاریخ سلطانی، بمبئی: کارخانه محمدی، ۱۲۹۸ ق، ص ۱۵۲.
۱۶۳. سید حسین شیرازی، پیشین، ص ۹۹.
۱۶۴. علیقلی میرزا، اعتضاد السلطنه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۷۶، صص ۴۸ - ۴۷.
165. Cristin Noell, Op. Cit., P.26.
۱۶۶. علیقلی میرزا، پیشین، ص ۳۰.
۱۶۷. سلطان محمد درانی، پیشین، ص ۱۶۱.
۱۶۸. ملا فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۷.
۱۶۹. عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۲۷، ص ۲۹۹.
۱۷۰. همان، ص ۳۰۹.
۱۷۱. سلطان محمد درانی، پیشین، ص ۱۶۵.

۱۷۲. همان، صص ۱۶۹ - ۱۶۸.
۱۷۳. حسن پولادی، *هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست و اقتصاد)*، ترجمه عالمی کرمانی، تهران: ابراهیم شریعتی، ۱۳۸۱، ص ۲۵۲.
۱۷۴. قبل از مالکم، مهدی علی‌خان از طرف کمپانی هند شرقی انگلستان وارد ایران شد (۱۲۱۳ق/ ۱۷۹۸) و با توجه به گرایش شاه ایران به مذهب تشیع و تعلق خاطرش به سرنوشت شیعیان، خواست او را علیه زمان‌شاه برانگیزد. لذا برای او نوشت: «در حملات پیایی زمان‌شاه به لاهور هر بار تعدادی از زنان و دختران شیعه توسط سربازان وی بی‌سیرت شده‌اند.» رک: حسین احمدی، *ایران و بریتانیا به روایت اسناد ایرانی موجود در انگلستان*، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۷۹، ص ۱۳.
۱۷۵. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.
۱۷۶. سلطان محمد درانی، پیشین، ص ۱۷۱: هم‌چنین اعتضاد السلطنه، ص ۶۰.
۱۷۷. سلطان محمد درانی، پیشین، ص ۱۷۹.
۱۷۸. الفنستون انگلیسی که در همان سال‌ها وارد کابل شده بود، علت حادثه را قتل یک جوان کابلی توسط یکی از قزلباشان می‌داند که با او درگیر شده بود و سپس مردم کابل جنازه او را شهیدگونه تشییع کردند، اما با شلیک دسته‌ای از قزلباشان روی جمعیت، مردم با جنازه به خانه میرواعظ رفتند و ... رک: مونت استوارت الفنستون، *افغانان (گزارش سلطنت کابل)*، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶، صص ۵۲۵ - ۵۲۴.
۱۷۹. ملافیض محمد، پیشین، ج ۱، ص ۹۱.
۱۸۰. در این فتنه چهارصد نفر جان خویش را از دست دادند، رک: Cristin Noeil, Op.Cit, P . 27.
۱۸۱. سلطان محمد درانی، پیشین، صص ۱۸۴ - ۱۸۳.
۱۸۲. سید جمال‌الدین نیز به تمایل محمود به تشیع اشاره کرده و آن را علت سقوط محمود دانسته است. وی می‌گوید: «چون محمود به تشیع تمایل داشت، سنی‌ها متنفذ شده، عرق

حمیت آنان به شور آمده، علیه او شوریدند. بعد از این شیعه‌ها نیز او را ناکام گذاشتند و تمام ایشان به سرزنش او متفق گشته در بالا حصار محبوسش ساختند» رک: سیدجمال‌الدین افغانی، *تمه‌البیان فی تاریخ الافغان*، ترجمه محمدامین خوگیانی، کابل: مطبعه دولتی، (بی‌تا)، صص ۱۱۳-۱۱۲.

۱۸۳. شاه‌شجاع الملک، *واقعات شاه شجاع*، کابل: میوند، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۶.

۱۸۴. رک: همان، صص ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹.

۱۸۵. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۸.

۱۸۶. سیدقاسم رشتیا، *افغانستان در قرن نوزده*، پشاور: میوند، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۶.

۱۸۷. محمدصادق، وقایع‌نگار مروزی، جهان آرا، نسخه خطی به شماره ۲۲۶۲، کتابخانه ملی، ص ۲۸۶؛ هم‌چنین محمدتقی لسان‌الملک سیهر، *ناسخ التواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹۶.

۱۸۸. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۲، صص ۲-۱.

۱۸۹. همان، ص ۳.

۱۹۰. سلطان محمد درانی، پیشین، ص ۲۰۱.

۱۹۱. احمدعلی کهزاد، *بالا حصار کابل و پیشامدهای تاریخی*، کابل: میوند، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۹.

۱۹۲. رک: محمداحسان پژوهش، *تاریخ قزلباش‌ها در افغانستان*، پشاور: کتابخانه شمس، ۱۳۷۹، ص ۴۳.

193. Cristin Noell, Op. Cit., PP. 6-28.

194. Ibid, P. 29.

۱۹۵. گروهی از پژوهشگران، *افغانستان (مجموعه مقالات)*، ترجمه مرتضی اسعدی و هوشنگ اعلم، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۸.

۱۹۶. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۱۶.

۱۹۷. همان.

۱۹۸. همان، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۱۶.

199. State and Tribe in PP. 6-29.

۲۰۰. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۱، صص ۲۵۸ - ۲۵۷.

۲۰۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲۰۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۵؛ هم‌چنین حسن پولادی، پیشین، ص ۲۵۴.

۲۰۳. حسن پولادی، پیشین، صص ۲۵۵ - ۲۵۴.

۲۰۴. همان، صص ۲۵۷ و ۲۶۱.

۲۰۵. همان، ص ۲۶۳.

۲۰۶. ملافیض محمد کاتب، پیشین، ج ۲، ص ۵.

۲۰۷. همان، ص ۷۲.

۲۰۸. نورمحمد نوری، گلشن امارت، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۵، ص ۴۷.

۲۰۹. سیدمهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، قم: احسانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۷۶.

گویند امیر شیرعلی‌خان نیز به پاس خدمات شیرعلی‌خان هزاره، حکومت او را بر تمام جاغوری به رسمیت شناخت و لقب سرداری به او داد. وی در اواخر روزگار پادشاهی امیر شیرعلی‌خان در همان جاغوری درگذشت و بر لوح قبر او این اشعار را حک کردند:

دردا و حرنا و دریغا که از جهان رفت آنکسی که با همه کس لطف عام کرد
مقدادوار دامن آل عبا گرفت بودر صفت به حبل متین اعتصام کرد

یعنی بلندمرتبه سردار نامدار شیرعلی مرد آنکه که سکه مردی به نام کرد
رک: حسین علی یزدانی، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد: مؤلف، ۱۳۷۰، صص ۱۳۶ - ۱۳۵.

۲۱۰. سیدمهدی فرخ، پیشین، ص ۲۶۲.

211. Cristin Noell, Op. Cit., P 30.

۲۱۲. حسن پولادی، پیشین، صص ۶۵-۲۶۴.

۲۱۳. پیتر هابکرک، بازی بزرگ، ترجمه رضا کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۹، ص ۳۹۴.

214. Encyclopedia of Afghanistan, Edited by Bajpai and S.Ram, New Delhi: Anmol Publications, Vol.1. PP.150-151.

215. Martin Ewans, *Afghanistan a New History*, London: Curzon Press, 2002, P.71.
216. Louis Dupree, *Afghanistan*, Kerachi: Oxford University Press, 1997, PP. 417.
۲۱۷. محمدیوسف ریاضی، *عین الوقایع*، به کوشش محمدآصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۶۹، ص ۱۷۷.
۲۱۸. امیر عبدالرحمن خان علاوه بر اقلام قبلی که توسط شاهان افغانی (دوست محمدخان و شیرعلی خان) از آنها مالیه گرفته می شد، مالیات بر ازدواج و مالیه حیوانات را نیز بر مردم هزاره شیعه وضع کرد که عبارت بود از:
۱. از هر اسب ده شاهی؛ ۲. از هر رأس مرکب پنج شاهی؛ ۳. از هر رأس گوسفند یا بز دو و نیم شاهی؛ ۴. از هر رأس گاو نر شش شاهی. مالیه ازدواج ۱۰ روپیه کابلی و در صورتی که عروس بیوه باشد ۵ روپیه. امیر همچنین دستور داد از حاصلات للمی (دیم) که قبلاً از مالیه معاف بود، مالیه اخذ شود. رک: پی. جی. مینلند، *هزاره ها و افغانستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس)*، ترجمه محمداکرم گیزابی، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۶، صص ۱۴۹ و ۱۶۲.
۲۱۹. عبدالقدوس خان، پسر سردار محمدخان طلائی برادر امیر دوست محمدخان بود.
۲۲۰. نجیب مایل هروی، *تاریخ و زبان در افغانستان*، تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۲.
۲۲۱. محمدیوسف ریاضی، پیشین، ص ۲۲۱.
۲۲۲. همان، صص ۲۲۷ - ۲۲۵.
۲۲۳. رک: حسین علی یزدانی، پیشین، صص ۲۵۳ - ۲۵۲.
۲۲۴. از زمره علمای قندهاری یکی، ملا محمدعلی از وکلای میرزای بزرگ حسن شیرازی و دیگری، ملا علی جان قندهاری بود که به کابل انتقال داده شدند. اولی در پغمان و دومی در پل محمودخان به دار کشیده شد. رک: طالب محمدحسین قندهاری، *نگاهی به افغانستان دیروز و امروز*، قم: مهاجر غزنوی، ۱۳۶۲، ص ۲۳.
۲۲۵. مورخ شهر هروی این دوره (محمدیوسف ریاضی) ۴۱ تکیه خانه شهر هرات را نام برده است: رک: محمدیوسف ریاضی، پیشین، صص ۱۷۷ - ۱۷۶.

۲۲۶. همان، ص ۲۲۷.
۲۲۷. میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۴۹۶.
228. Martin Ewans, Op. Cit., P. 80.
۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۹.
۲۳۰. حسن پولادی، پیشین، ص ۲۶۶.
۴. همان.
۲۳۲. سید مهدی فرخ، *تاریخ سیاسی افغانستان*، تصحیح کمیسیون حزب وحدت اسلامی افغانستان، قم: احسانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۲۴.
۲۳۳. محمد احسان پژوهش، پیشین، ص ۵۸.
۲۳۴. همان، ص ۷۳.
۲۳۵. اخبار مشروطه‌خواهان در زمستان ۱۳۷۲ق/ ۱۹۰۹م به همراه فهرستی از اعضای نهضت به اطلاع امیر رسید و او دستور داد از آن جمله هفت نفر را اعدام و بقیه را زندانی کنند.
- رک: عبدالحی حبیبی، *جنبش مشروطیت در افغانستان*، قم: احسانی، ۱۳۷۲، ص ۳۸.
۲۳۶. عبدالحی حبیبی، پیشین، صص ۷۱ و ۷۸؛ میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۷۱۹ و محمد احسان پژوهش، پیشین، ص ۹۷.
۲۳۷. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۹.
۲۳۸. سید مهدی فرخ، پیشین، ص ۴۳۵.
۲۳۹. ژنرال میراحمد مولایی، *مخاطرات و تاریخ*، به کوشش محمد سرور مولایی، تهران: هوای رضا، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۳۶-۳۵.
۲۴۰. میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۱.
۲۴۱. ژنرال میراحمد مولایی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰.
۲۴۲. میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۲.
۲۴۳. مرحوم آیت‌الله سید مظفرالدین نجفی قندهاری، از علمای تشیع در مصاحبه با نگارنده، زمستان ۱۳۷۵.

۲۴۴. میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۱، ص ۸۰۴.
۲۴۵. سیدرسول. *نگاهی به عهد سلطنت امانی*، پشاور: میوند، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۱۱۸ - ۱۱۵.
۲۴۶. حسن پولادی، پیشین، ص ۲۶۸.
۲۴۷. نمونه روشن قدرت علما و روحانیون مذهبی را می‌توان در این عصر مشاهده کرد که با استفاده از نفوذشان گروه کثیری از افراد قبایل پشتون را شوراندند. اینان که در مدارس اهل سنت در هند، بخارا و افغانستان آموزش دیده بودند، از جایگاه برتر معنوی میان قبایل برخوردار بودند. رک:
- Senzil Nawid, Religious *Respons to Social Change in Afghanistan*, California: Mazda Publishers, 1998, PP. 9-16.
۲۴۸. سیدرسول، پیشین، ص ۱۶۴.
۲۴۹. فاروق انصاری، *تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان (بررسی موردی قندهار)*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۱، صص ۱۲۲ - ۱۲۱.
۲۵۰. حسن پولادی، پیشین، ص ۲۶۸؛ هم‌چنین حاجی عبدالحسین مقصودی، *هزاره‌جات: سرزمین محرومان*، کویت: مؤلف، ۱۳۶۸، ص ۹۲.
۲۵۱. رک: فاروق انصاری، پیشین، صص ۱۸۸ - ۱۸۷.
۲۵۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، ص ۵۹۵: حق نظر نظروف، *مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان*، مشهد: احمدجام، ۱۳۸۰، ص ۴۳۳.
۲۵۳. میرمحمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۱، صص ۵۹۰ - ۵۸۹.
۲۵۴. رک: حاجی عبدالحسین مقصودی، پیشین، ص ۱۰۱.
۲۵۵. میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، صص ۱۴۸ - ۱۳۸ - ۱۳۷ و...
۲۵۶. طالب محمد حسین قندهاری، پیشین، ص ۲۹.
۲۵۷. عبدالخالق پس از این واقعه خود را تسلیم کرد و با پانزده جوان دیگر به وحشیانه‌ترین صورت به دست افراد قبایل جنوبی کشته شد. رک: میرغلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۱.
۲۵۸. *خط‌مشی محمدظاهرشاه*، سالنامه کابل، کابل: انجمن ادبی، ۱۳۱۲، ص ۸.

۲۵۹. رک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، ص ۶۵۶ - ۶۲۹؛ هم‌چنین میر غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.
۲۶۰. حاجی عبدالحسین مقصودی، پیشین، ص ۱۰۳.
۲۶۱. مالیه «خبری» نام مالیه‌ای بود که به اندازه یک‌دهم از محصولات زمین‌های للمی یا دیمی گرفته می‌شد: «شاخ پولی» مالیه‌ای بود که از هر حیوان شاخ‌دار می‌گرفتند مثلاً از هر رأس گاو پنج افغانی، بز و گوسفند دو افغانی؛ «سرپولی» هم مالیه انسان بود که از هر نفر بدون توجه به سن و سال او، طبق میل مأمور مالیات گرفته می‌شد. رک: حاجی عبدالحسین مقصودی، پیشین، صص ۳۴-۳۳.
۲۶۲. همان، صص ۲۷-۲۶.
۲۶۳. همان، صص ۳۳-۲۹.
۲۶۴. ابراهیم عطایی، *دافغانستان پر معاصر تاریخ بوه لنده کتنه*، کابل: میوند، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۲۴۵ - ۲۴۰.
۲۶۵. عبدالحسین مقصودی، پیشین، ص ۱۰۲.
۲۶۶. میر غلام محمد غبار، پیشین، ج ۲، صص ۵۹-۲۵۸.
۲۶۷. رک: عبدالحسین مقصودی، پیشین، صص ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹ و ۱۲۶.
268. Martin Ewans, Op.cit., P. 110.
۲۶۹. رک: میر محمد صدیق فرهنگ، پیشین، ج ۲، صص ۷۰۰-۶۹۸.
۲۷۰. سیدهادی خسروشاهی، *نهضت‌های اسلامی افغانستان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، صص ۹۰-۸۶.
۲۷۱. از خاطرات شفاهی محمدعلی کاظمی هروی، پدر محمد کاظم کاظمی، شاعر معاصر خطه هرات.
۲۷۲. آیت‌الله محمد آصف محسنی قندهاری، *درگفت‌وگو با نگارنده*، مشهد، پاییز ۱۳۷۵.
۲۷۳. عبدالغفار فراهی، *افغانستان د دیموکراسی او جمهوریت په کلونوکی*، پشاور: دانش کتابخانه، ۲۰۰۳، ج ۳، صص ۲۴۷-۲۴۶.

بخش دوم

احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان

افغانستان

بنیاد اندیشه

دکتر فاروق انصاری



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل چهارم

احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان

از شکل‌گیری تا سال ۱۳۵۷

با قتل محمد نادرشاه، بنیان‌گذار پادشاهی شاخهٔ یحیی خان طایفهٔ محمدزایی قوم بارکزیایی افغان به دست یک تن از جوانان شیعهٔ هزاره به نام عبدالخالق (۱۶ عقرب/ آبان ۱۳۱۲) و سپس به تخت‌نشینی محمد ظاهر، فرزند محمد نادر، در کابل، در ابتدا یک دوره خفقان و استبداد - به ویژه در روزگار صدارت محمد هاشم‌خان، عموی محمد ظاهر (۱۳۲۵ - ۱۳۰۸ ش) - در کشور پدید آمد که به گفته شاهدان وقایع آن روزگار، بیشتر جنبه عقده‌گشایی داشت و نوعی انتقام از ملت و روشن‌فکران به حساب می‌آمد.^۱ اما در پایان هفده سال فرمانروایی محمد هاشم‌خان که با تحولات ناشی از پایان جنگ جهانی دوم شامل آزادی، مردم‌سالاری، تأمین حقوق فردی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی - هم‌زمان شد، دیگر استمرار وضعیت هاشم‌خانی در کشور دشوار می‌نمود و از این رو، برحسب توافقی دودمانی، وی (محمد هاشم‌خان) کنار گذاشته شد و شاه محمودخان - عموی دیگر محمد ظاهر - با سیاست جدیدی که بیشتر تقاضای روز را مطمح نظر داشت، وارد عرصه سیاست شد (۱۳۲۵/ ۱۹۴۶).^۲

صدر اعظم جدید با اقدامات اولیه‌اش از جمله آزادی فعالیت سیاسی گروه‌ها، رهایی زندانیان سیاسی و ایجاد مطبوعات غیردولتی لقب «پدر دموکراسی» گرفت و به این ترتیب، پس از یک دوره طولانی اختناق، آزادی نیم‌بندی در فضای کشور پدید آمد و همین شرایط باعث شد شیعیان افغانستان که پیشتر فعالیت‌های سازمانی سری و بعضاً نیمه علنی خویش را آغاز کرده بودند، تشویق شوند که به صورت آشکارتری به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بپردازند و بخشی از اهداف سیاسی و اجتماعی‌شان را مطالبه کنند. این پدر دموکراسی نیز که نتوانست موفقیتی به دست آورد به زودی جایش را به پدر دیکتاتوری (محمد داودخان) داد (۱۹۵۳/۱۳۳۲). او بر همه آزادی‌های نسبی صدر اعظم قبلی خط کشید و دوره‌ای دیگر از سخت‌گیری و استبداد هاشم‌خانی را در کشور شروع کرد.^۲

دستاوردهای ناچیز محمد داود در عرصه‌های داخلی و خارجی و همچنین رقابت‌های درباری، به او نیز مجال زیادی نداد و این بار با عزل محمد داودخان در سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) دوره‌ای در افغانستان آغاز شد که به دوره «دموکراسی و دهه قانون اساسی» در کشور شهرت یافت و طی آن فضای نسبتاً مناسبی برای پیدایی و رشد جریان‌ها و احزاب متنوع سیاسی از طریق آزادی تشکیل احزاب، مطبوعات و اجتماعات به وجود آمد. بدین ترتیب، انواع و اقسام جریان‌ها و احزاب چپی و راستی از جمله شیعی در افغانستان متولد شدند و مجال یافتند حرف‌های گفتنی و ناگفتنی و نیز طرح و برنامه خود را برای حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان بیان دارند. در این شرایط، مبارزان مسلمان، مرکز علمی و فرهنگی کشور (دانشگاه کابل) را محل فعالیت خویش تبدیل ساختند و با سر دادن شعارهای اسلامی، هم علیه دولت کابل و هم جناح‌های چپ مارکسیست موضع گرفتند. شاید در نتیجه همین اقدام‌ها و فعالیت‌ها بود که بخش مهم نسل جدید اسلام‌گرایان افغانی از همان دانشگاه برخاستند و بعدها رهبری مبارزات اسلامی را به عهده گرفتند.^۴

این وضعیت، علمای برجسته شیعه افغانستان را نیز به تکاپو واداشت و شماری از آنان، البته با رعایت جوانب احتیاط که بوی مخالفت با سیاست‌های دولت از رفتار آنان به مشام نرسد، مراکز مذهبی نظیر حسینیه‌ها، تکیه‌خانه‌ها و مساجد را به محل تبلیغ دین و تحریک و تشویق جوانان تبدیل کردند (هم‌چون آقایان مصباح، واعظ، محمدامین کابلی، شیخ محمدآصف قندهاری و...). در همان حال، جوانانی وجود داشتند که کارهای علمای دینی قانع‌شان نمی‌ساخت و در جست‌وجوی گمشده‌شان به این در و آن در می‌زدند و گاه نیز طعمه جریان‌ها و گروه‌های غیرمذهبی و چپی می‌شدند. به هر شکل، دوره موسوم به دموکراسی نیز با کودتای محمد داودخان با مشارکت و همکاری چپی‌های پرچمی پایان یافت، بساط آزادی‌ها برچیده و دموکراسی مترادف آنارشیسم تلقی شد و محمد داود با ملغی اعلام کردن قانون اساسی قبلی فقط به حزب دولتی انقلاب ملی اجازه فعالیت داد. این شرایط تا سال ۱۳۵۷ که محمد داود توسط نظامیان کمونیست وفادار به شوروی سابق از میان برداشته شد، ادامه یافت و احزاب و جریان‌های سیاسی از جمله شیعی که زمینه فعالیت علنی را از کف داده بودند، ناگزیر به فعالیت‌های زیرزمینی روی آوردند و درون لایه‌های خاصی از اجتماع، برای خویش هواداران و طرفدارانی یافتند.

تأسیس ۱۳۹۲

به هر حال، در این دوره بی‌ثبات سیاسی و اجتماعی که حدود نیم قرن به درازا کشید، ویژگی مهم جریان‌ها و احزاب شیعیان افغانستان، تنوع فعالیت و رفتار سیاسی، پنهان‌گرایی، پراکندگی، نداشتن برنامه روشن، دقیق و مدون و عدم استمرار در فعالیت سیاسی بود که به نظر می‌آید بیشتر به مقتضای شرایط سیاسی و اجتماعی کشور در آن دوره پدید آمده است.

در مجموع، در این مرحله جمعیت‌ها، جریان‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی به فعالیت پرداختند و به فراخور توان‌شان نقش ایفا کردند و تأثیراتی از خود بر

جای گذاشتند.

حزب ارشاد

این حزب در اصل، نشأت گرفته از افکار و اقدامات سید اسماعیل بلخی، از روحانیون مبارز شیعه سمت شمال افغانستان است که هنگام اقامت طولانی در عراق آن روزگار که شاهد مبارزه روحانیون و مردم علیه سلطه انگلیسی‌ها بود، با مبارزه و فعالیت سیاسی آشنایی پیدا کرد و در بازگشت به کشور، می‌خواست برای رهایی مردمش از چنگ استبداد داخلی، کاری انجام دهد.

این سید روحانی شیعه که همراه با پدر در شش سالگی به عراق رفت (۱۳۰۴ش) مدت زیادی در آن کشور به سر برد و علم و مبارزه را با هم آموخت. وقتی در سال ۱۳۱۷ به وطن بازگشت، دولت وقت که از سابقه مبارزاتی وی آگاهی داشت، در همان هرات او را زیر نظر گرفت و اجازه نداد از آنجا قدم فراتر نهد. به این ترتیب، وی هشت سال در هرات ماند.^۹

سید اسماعیل در هرات با همکاری شماری از متنفذین و طلاب دینی در سال ۱۳۲۴ سازمانی اسلامی به نام «مجمع فرهنگی اسلامی» بنیاد گذاشت. در این سازمان افراد نامداری چون سید حیدر شاه قطب، صفرعلی خان امینی، مدیر یکی از مدارس هرات که مدتی را به جرم طرفداری از شاه امان‌الله در زندان حکومت محمد نادرخان به سر برده بود، میرغلام‌رضا مایل هروی، عبدالحسین توفیق، از نویسندگان و شعرای هروی و... عضویت داشتند.^{۱۰} این سازمان (مجمع فرهنگی اسلامی) بعدها که «بلخی» در روزگار صدارت شاه محمودخان اجازه یافت در کابل اقامت گزیند، عنوان «سازمان ارشاد» گرفت و حلقه و هسته مرکزی آن در ناحیه شیعه‌نشین چنداول در کابل به وجود آمد و شخصیت‌های بانفوذ دیگری نیز بدان پیوستند که از آن جمله می‌توانیم از سید علی گوهر غوربندی، سید سرور

لولنجی، خواجه محمد نعیم (فرمانده امنیه کابل)، محمداسلم غزنوی، عبدالطیف چنداولی، سید سکندر چنداولی، دکتر اسدالله رئوفی کابل، محمد ابراهیم گاوسوار هزاره، عبدالغیاث کندک مشر (افسر نظامی) و شمار دیگری از افراد نام ببریم که همگی به رهبری سید اسماعیل بلخی در کابل فعالیت‌های پنهان سیاسی انجام می‌دادند.^۷

بلخی و یارانش که اصلاحات صوری و ظاهری صدر اعظم وقت (شاه محمودخان) را شگردی دیگر برای ادامه سلطه دودمانی می‌دانستند و آزادی بیان و مطبوعات و سایر اقدامات ظاهری حاکمان کابل قانع‌شان نمی‌ساخت، طرح براندازی دولت از طریق انجام کودتا را در آخرین روزهای سال ۱۳۲۸ ریختند و قصد داشتند آن را در اولین روز از سال ۱۳۲۹ عملی سازند، اما سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی رژیم، نقشه را کشف کردند و در نتیجه، کودتا عقیم ماند، بلخی و یارانش دستگیر شدند و بلخی پانزده سال در زندان رژیم به سر برد.^۸

علاوه بر این، حکومت کابل به منظور جلوگیری از وقوع هر نوع حرکت و جنبشی، حدود دوهزار نفر از هزاره‌ها و هواخواهان محمد ابراهیم گاوسوار را به دلایل و اتهامات واهی دستگیر و زندانی کرد.^۹ به این ترتیب، اولین حزب شیعی افغانستان به ظاهر از صحنه سیاست و اجتماع آن روز در کابل حذف شد و سایر طرفداران و اعضای حزب در مناطق دیگر کشور از جمله در هرات از نظرها پنهان شدند یا با سایر جریان‌های سیاسی همکاری کردند تا در مظان اتهام عوامل رژیم واقع نشوند.^{۱۰}

سازمان جوانان اسلام

شاید بتوان سازمان جوانان اسلام را نام دیگری برای جمعیت ارشاد دانست؛ زیرا این سازمان در اصل براساس افکار سید اسماعیل بلخی و توسط جوانانی شکل

گرفت که به نحوی تحت تربیت سید مذکور واقع و با او و افکار انقلابی‌اش آشنا شده و در حلقه ارشاد، همراه با بلخی به چاره‌اندیشی درباره مسائل سیاسی و اجتماعی وطن پرداخته بودند. اشخاص و افراد وارسته‌ای مانند استاد محمد عزیز، استاد محمد یوسف بینش، استاد سید محمد نبی مظفری، مولوی محمد ایوب، محمدحسین ریاضی، سید اسحق جوادی و به ویژه علی‌اصغر شعاع که رهبری این سازمان سیاسی شیعی را در اختیار داشت، همگی در شرایط بسیار حساس آن روز کمر همت بستند و با تعلیم و تربیت جوانان و به راه انداختن کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی و پرورشی، به احیای روحیه دینی و ملی میان جوانان پرداختند.^{۱۱}

این حرکت سیاسی نیز از دید دقیق عوامل رژیم پنهان‌نماند و کمی بعد (۱۳۳۶ش) علی‌اصغر شعاع، رهبر سازمان، توسط حکومت دستگیر و زندانی شد و پس از ماه‌ها شکنجه و زندانی شدن به شهادت رسید و بدین ترتیب، سازمان جوانان اسلام نیز مرد پرشور و پرجاذبه‌اش را از دست داد. با وجود این، جوانانی که در حلقه‌های مختلف این سازمان گرد آمده بودند، به خصوص یوسف بینش که هم‌چنان رابطه‌اش را با جوانان اسلام در دبیرستان و حسینیه‌ها حفظ کرده بود، بعدها منشأ کارهای بزرگ سیاسی و اجتماعی در کابل شدند؛ هم‌چنین گفته می‌شود آغازگر شماری از خیزش‌های انقلابی میان قزلباشان کابلی که در سال‌های نخستین حاکمیت مارکسیست‌ها صورت گرفت، کسانی بودند که در حلقه‌های جوانان اسلام آموزش و تربیت یافته بودند^{۱۲} و با استفاده از تجارب مبارزاتی سال‌های جوانی، تشکیلات سری ضد کمونیستی را در کابل به وجود آوردند.

شاخه شیعه حزب وطن

آزادی‌های زمان صدارت شاه محمودخان (۳۲-۱۳۲۵/۵۳-۱۹۴۶)، تشکیل نخستین اتحادیه‌ها و احزاب را در پی داشت. در همین دوره حزب خلق به

دیرکلی دکتر عبدالرحمن محمودی و جریان موسوم به «ویش زلمیان» (جوانان بیدار) متشکل از نخبگان سیاسی و فرهنگی جامعه پشتون مانند عبدالرئوف بینوا، گل پاچا الفت، نورمحمد تره‌کی (از پایه‌گذاران حزب دموکراتیک خلق) و چند گروه و دسته سیاسی دیگر شکل گرفتند^{۱۳} که هم‌زمان نشریات غیردولتی به نام‌های *ندای خلق* متعلق به حزب خلق به رهبری محمودی و *انگار* (آذرخش) وابسته به ویش زلمیان را منتشر کردند. در این میان، به ویژه دکتر محمودی دارای جهت‌گیری چپ رادیکال بود که افزون بر انتقاد از عملکرد دولت، در ایجاد اتحادیه دانشجویان در آوریل ۱۹۵۰ (۱۳۲۹) نیز نقش ایفا کرد.^{۱۴} نکته مهم و درخور دقت، گرایش شماری از مسلمانان شیعه به فعالیت‌های دکتر (محمودی) بود.^{۱۵} همین امر، روشن‌اندیشان شیعه به ویژه محمد سرور جويا، از شعرا و نویسندگان وقت را بر آن داشت تا به فعالیت‌های چپی دکتر محمودی واکنش نشان دهند و شاخه شیعه حزب وطن را با همکاری تعداد دیگری از روشن‌فکران آن عصر در چن‌داول کابل پایه‌گذاری کنند.^{۱۶}

محمد سرور جويا که در جنگ سوم افغان و انگلیس (۱۹۱۹) در جبهه قندهار شرکت داشت، از زمره فعالان عرصه فرهنگ در این مقطع از تاریخ افغانستان به حساب می‌آمد. جويا در آن شرایط با همکاری غلام‌محمد غبار که رهبری حزب وطن را بر عهده داشت و روزنامه وطن را نیز اداره می‌کرد، دامنه فعالیت سیاسی حزب وطن را میان شیعیان کابلی گسترش داد (۱۳۲۹) و موفق شد اشخاص برجسته شیعی مانند برات‌علی تاج، طالب محمدحسین قندهاری و محمدحسین نهضت (استاد دانشگاه کابل) را با خود همراه سازد. اما استاد جويا به زودی به جرم فعالیت سیاسی زندانی شد (۱۳۳۱) و تا سال ۱۳۴۱ که از دنیا رفت، به فرمان حکومت کابل در زندان به سر می‌برد.^{۱۷}

حکومت افغانستان در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) فعالیت حزب وطن را ممنوع اعلام

کرد و بعداً در سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۶) انحلال آن از طرف دولت وقت اعلام شد.^{۱۸}

سازمان مجاهدین خلق افغانستان

نزدیکی شماری از روحانیون سنتی، خانان و میران شیعه به دربار کابل در روزگار موسوم به دموکراسی و رواج شعارهای چپی به ویژه در دانشگاه کابل که در این سال‌ها مرکز فعالان سیاسی کشور شده بود و البته رسیدن اخباری از تشکیلات مجاهدین خلق ایران، شماری از جوانان دانشجوی شیعه افغانستان را به سوی تشکیل سازمانی کشاند که از نظر اهداف و ساختار بسیار شبیه به سازمان مجاهدین خلق ایران بود و به ظاهر نخستین تشکیلات شیعی در دهه موسوم به دموکراسی به شمار می‌رفت.

در مکتوبی که از سوی این سازمان بعداً پخش شد، آمده است: «در نیمه دوم دهه ۴۰ که جریان‌های سیاسی در کشور ما فعالیت می‌کردند، بخشی از نیروهای اسلامی جدا از جریان معروف به اخوان المسلمین با طرد مبارزات پارلمانی، دور از آخوندها و حضرت‌های دربار ظاهر شاه به شکل گروه‌ها و محفل‌ها مبارزه می‌کردند... دو گروه اسلامی (مجاهدین ملی و چریک‌های مجاهد خلق) از جمله گروه‌هایی که در شهرها به خصوص کابل مبارزه می‌کردند، بر اثر تماس‌های قبلی که با هم داشتند، یکجا [جمع] شدند و سازمان مجاهدین خلق را در نیمه اول سال ۱۳۵۶ به وجود آوردند که بعداً «سازمان مجاهدین مستضعفین» نامیده شد.^{۱۹}

این سازمان چپ شیعی لبه تیز مبارزه‌اش را متوجه دربار و مرتب‌ترین با آن و روحانیت سنتی شیعه ساخته بود و به این ترتیب، در فضای سیاسی داغ آن روزگار توانست به ویژه میان دانشجویان و محصلان شیعه جایگاه مناسبی پیدا کند و فعالیت تشکیلاتی خود را تا مدت‌های مدیدی ادامه دهد؛ هم‌چنان که شاخه‌هایی از آن سازمان در ایران و اروپا فعال بودند^{۲۰} به ویژه در اروپا زیر نام انجمن محصلان یا

سپاه انصار فعالیت‌هایی داشتند.^{۲۱} اما پس از مخالفت سازمان مجاهدین خلق ایران با نظام جمهوری اسلامی در این کشور، سازمان مجاهدین خلق افغانستان نیز به ناچار زیر فشار شدید روانی و سیاسی قرار گرفت و حتی می‌گویند تغییر اسم آن به «سازمان مجاهدین مستضعفین» به همین دلیل صورت گرفته است.^{۲۲}

این سازمان چپ‌رو شیعی از شرکت در ائتلاف احزاب هشت‌گانه تهران ابا ورزید. وقتی در سال ۱۳۶۷ عبدالله کریمی، از رهبران این سازمان، با شماری از هوادارانش به حزب وحدت اسلامی پیوست، به طور مرموزی در کابل ترور شد.^{۲۳}

تنظیم نسل نو هزاره

اعمال سیاست تبعیض‌آمیز در افغانستان که به ویژه در دهه ۳۰ از سوی مقامات حکومتی کابل دنبال شد، در میان هزاره‌های شیعه نیز واکنش‌هایی در پی داشت. صرف نظر از تشکیل و تنظیم شماری از سازمان‌های اسلامی که پیشتر یادآور شدیم، ناسیونالیست‌های هزاره و عمدتاً فراریانی که به هند انگلیسی مهاجرت کرده و سپس جمعیت قابل توجهی را در کویته بلوچستان پاکستان تشکیل داده بودند، سازمان نسل نو هزاره مغول را در اواخر سال ۱۳۳۹ / ۱۹۶۰ به وجود آوردند. هر چند این سازمان در آن مقطع از حمایت جدی دولت پاکستان برخوردار شد که می‌خواست پاسخ حمایت کابل از جدایی‌طلبان بلوچ و پشتون را بدهد،^{۲۴} بعدها خود به یکی از سازمان‌های اصلی شیعیان هزاره تبدیل شد. البته جمعیت آن کمتر از جریان‌های اسلام‌گرای شیعی افغانی مقیم ایران بود، با این حال، توانست شماری از هزاره‌های روشن‌فکر از جمله مائوئیست‌ها و میرهای هزاره را در سازمان خویش گرد آورد^{۲۵} و منشأ برخی فعالیت‌های سیاسی و نظامی و نیز خدمات اجتماعی در مناطقی از هزاره‌جات شود.

سازمان نسل نو هزاره هم‌چنین در راه‌اندازی اتحادیه مجاهدین افغانستان در کویت نقش ایفا کرد و برای تقویت این سازمان و نیز مساعدت مهاجرین هزاره در کویت پاکستان تلاش‌های زیادی به انجام رساند.^{۳۶}

حزب حسینی

گروهی از جوانان پرشور شیعه افغانی و عمدتاً طلاب جوان علوم دینی که شیوه و روش سنت‌گرایان را نمی‌پسندیدند و در ضمن، با آثار و نوشته‌های جدید آشنا شده بودند، «حزب حسینی» را در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) به وجود آوردند و با پخش اوراقی، اهداف بلند خویش را اعلام کردند: «برای الغای روابط ستم در تمام شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نژادی و ملی، جلوگیری از نفوذ امپریالیسم شرق و غرب، امحای کامل وابستگی‌های پنهان و آشکار و مبارزه با فقر و بی‌سوادی، لزوم تشکیل حکومت اسلامی در تبعیت از قانون آسمانی اسلام مطرح می‌شود؛ حکومتی که در آن همه نیروهای شرقی، کارگران، دهقانان و عموم زحمت‌کشان و منورین مسلمان گرد هم آیند. چنین حکومتی به سیاست‌های دینی متکی خواهد بود:

۱. بی‌طرفی فعال و مثبت با انتخاب سیاست مستقل برای حاکمیت ملی و قضاوت آزاد مردم، بدون سازش با شرق و غرب؛
۲. دفاع از تمامیت ارضی و تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی؛
۳. تحکیم حکومت اسلامی که همان حکومت قانون الهی و آسمانی براساس معیارهای قرآنی است.

۴. تأمین دموکراسی واقعی منطبق با اصول اسلامی شامل همه آزادی‌های فکری، عقیدتی، بیان، مطبوعات، اتحادیه‌ها، مسافرت، انتخاب شغل، مصونیت‌های فردی، مسکن و مخابرات بدون تبعیض اعم از جنسیت، نژاد و قوم، منطقه و

مذهب، عقیده، سواد و شغل، موافق روح کمال‌یابی جامعه و ...؛

۵. وحدت ملی مطابق روحیه اسلامی براساس برادری؛

۶. دفاع از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز؛

۷. مبارزه برای جلوگیری از جنگ جهانی، تأیید سازمان ملل، احترام به منشور

ملل متحد و ...».^{۲۷}

حزب اسلامی رعد افغانستان

حزب اسلامی رعد افغانستان را باید پس از مجتمع فرهنگی اسلامی و حزب ارشاد دهه ۲۰ در هرات، سازمان نیرومند اسلامی دانست که توسط عده‌ای از شخصیت‌های برجسته علمی - فرهنگی آن روزگار هرات در سال ۱۳۴۸ پایه‌ریزی شد. از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به سید حیدر شاه قطب، شیخ محمدطاهر قندهاری، شیخ محمد سرور جبرئیلی، شیخ حسین خزاعی، حاج غلام‌رضا خزاعی و روح‌الله وثوق اشاره کرد.^{۲۸}

با اینکه حزب مذکور سابقه‌ای طولانی دارد، به طور روشن پس از کودتای کمونیستی سال ۱۳۵۷ و هجرت شماری از رهبران و اعضای برجسته حزب اسلامی رعد به ایران، توانست توجهات را به خود جلب کند. این حزب اعضای مرکزی خویش را به ترتیب ذیل معرفی کرد:

۱. شیخ‌زاده خزاعی

۶. سعادت تملوک تابش

۲. غلام سخی مصباح

۷. عبدالحق شفق

۳. براتعلی جبرئیلی

۸. سجادی سرپلی

۴. وثوق

۹. دانش سرپلی

۵. روح‌الله بلخابی

۱۰. محقق سرپلی^{۲۹}

حزب اسلامی رعد هم‌چنین اشخاص برجسته دیگری از جمله محمدطاهر

عظیمی و قاری احمدعلی غور دروازی را به عنوان مسئولان نظامی در اختیار داشت. اما این ترکیب دیری نپایید و از سال ۱۳۵۹ انشعابات متعددی در آن رخ داد و افراد برجسته حزب مذکور یا خود جریان مستقل دیگری به وجود آوردند مانند قاری غور دروازی یا به احزاب و سازمان‌های اسلامی شیعی آن روزگار پیوستند.

حزب اسلامی رعد افغانستان نشریات ذیل را منتشر می‌کرد: پیکار اسلامی (در مشهد از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۵۹)، دختران زینب (در مشهد از ۱۳۵۹ تا پایان همان سال) و پیام نور (در مشهد از ۱۳۶۱ تا پایان ۱۳۶۶).^{۳۰}

سایر سازمان‌ها و جمعیت‌های این دوره

همان‌طور که گفته شد، پراکندگی، تشتت و سلیقه‌گرایی از ویژگی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شیعیان افغانستان در این دوره است. هرچند در پی آزادی‌های مندرج در قانون اساسی سال ۱۳۴۳، دست‌کم برای یک دهه، بستر مناسبی به وجود آمد، جماعت شیعه نخواست یا نتوانست مانند سایر جریان‌های چپ‌ی و راستی این روزگار (هم‌چون مارکسیست‌ها یا اخوانی‌ها) در شرایط مذکور، حزب و سازمانی پویا و وسیع پدید آورد. از این رو، شماری از جوانان شیعه که شور بیشتری داشتند یا از بینش مذهبی کمتری بهره‌مند بودند، به این سو و آن سو کشیده شدند به ویژه به جریانی موسوم به دموکراتیک نوین (شعله جاوید) تمایل نشان دادند که در آن روزگار شعارهای تساوی طلبانه و ترقی خواهانه‌اش نظر جوانان را به خود جلب^{۳۱} و ذهن و دل گروهی از دانشجویان و محصلان شیعه را به خود مشغول کرده بود. علاوه بر اینها، می‌توان به جمعیت‌ها و سازمان‌های کوچک شیعی زیر در این دوره اشاره کرد:

- انجمن صبح دانش قندهار: این انجمن پس از بازگشت شیخ محمد محسنی

از عراق به قندهار (۱۳۳۹) و آغاز فعالیت‌های دینی و مذهبی وی در این شهر پدید آمد. این انجمن که متشکل از دانش‌آموزان و دانشجویان شیعه بود، بعدها در حزب حرکت اسلامی ادغام شد.^{۳۲}

– جمعیت سیاسی: این جمعیت در سال ۱۳۵۱ در میان شیعیان کابلی و توسط آقایان شیخ مبلغ، محمدعسی غرجستانی، محمدباقر نوازی، محمد علم و شیخ فکور بنیاد یافت.^{۳۳}

– سازمان امت (اسلام مکتب توحید): گفته می‌شود این سازمان در دهه ۴۰ در کابل آغاز به کار کرد و هواخواهانی نیز در غزنه، قندهار و هرات یافت. این سازمان بعد از مهاجرت اعضای برجسته آن به ایران در سال ۱۳۵۸ در آن کشور اعلام وجود کرد. اعضای مهم آن عبارت بودند از: نکته‌دان، قاسمی، هاشمی لولنجی، حقجو و سیدرضا قندهاری. اما این سازمان ظرف مدت کمتر از شش ماه دچار انشعاب و سرانجام، در احزاب و جریان‌های سیاسی دیگر حل شد. نشریه آن اسلام، مکتب توحید نام داشت.^{۳۴}



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

فصل پنجم

احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان

پس از کودتای ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ تا ظهور طالبان

وقوع کودتای مارکسیستی سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) در افغانستان و سپس اشغال این کشور اسلامی توسط نیروهای اتحاد شوروی سابق و تبعات بی‌شماری که این پدیده تاریخی در جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان به وجود آورد، از جمله مهاجرت دسته‌جمعی ساکنان این سرزمین به پاکستان و ایران (۳/۲۰۰/۰۰۰ نفر به پاکستان و ۲/۹۰۰/۰۰۰ نفر به ایران) و سپس اعلام جهاد مقدس و اسلامی از سوی روحانیون و علمای طراز اول کشور، جامعه افغانستان را به شدت متحول ساخت و به سوی سیاسی شدن کشاند، به نحوی که مخالفت و خصومت با رژیم کمونیستی حاکم بر کابل و پشتیبان آن، شوروی سابق، تقریباً در میان همه طبقات و قشرهای کشور پدید آمد. جالب اینکه این مخالفت مبنای دینی - مذهبی پیدا کرد و اسلام پشوانه اصلی مقاومت در برابر رژیم دست‌نشانده کابل و حامیانش شد.^{۳۵} بدین ترتیب، «مقاومت اسلامی» عنوانی برای نیروهای بسیار متنوع سیاسی، اجتماعی و مذهبی شد که نیروهای به شدت ایدئولوژیک تا نیروهای میانه‌رو و حتی ملی را دربرمی‌گرفت.

در این حال، مهاجرت گروهی انبوه از مردم به خارج، فرصت بسیار مغتنمی در اختیار اسلام‌گرایان قرار داد تا با استفاده از موقعیت، کادرهای سازمانی خود را از میان آنان برگزینند^{۳۶} و در همان زمان با سیاسی شدن جامعه افغانی، پیروانی بیابند و حتی نخبگان سیاسی و جدیدی عرضه دارند.^{۳۷}

یکی دیگر از تبعات سیاسی شدن در ارتباط با جامعه شیعه افغانستان که باز عامل مهاجرت افغان‌ها در آن بی‌تأثیر نیست، مطرح شدن مطالبات و خواست‌های گروه‌های شیعه و آگاهی آنان بر حقوق طبیعی خویش است که افزون بر گسترش اطلاعات سیاسی میان قشرها و طبقات مختلف این جماعت، تشکیل جمهوری اسلامی در ایران شیعی را نیز باید در آن مؤثر دانست. در این شرایط و بر اثر عوامل مذکور، جریان‌ها، احزاب و گروه‌های سیاسی زیادی سر بر آوردند و روحیه تحزب و گروه‌گرایی افزایش چشم‌گیر یافت و همه‌گیر شد؛ به نحوی که از آن پس، کمتر خانواده‌ای را می‌توان سراغ گرفت که یک یا چند عضو آن، وابسته و فریفته این یا آن سازمان و جریان سیاسی نباشد. مساعدت‌های مالی و تسلیحاتی کشورهای همسایه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز به این روند قوت بیشتری بخشید. در چنین وضع آشفته‌ای هر کس که توانست چند نفر را گرد آورد، پولی گرفت، حزبی تأسیس کرد، سلاحی به دست آورد و بی‌آنکه از نظر فکری کاری کرده باشد، صرفاً تفنگچی به جامعه افغانی عرضه داشت که نه اسلام را خوب می‌شناختند تا برای آن کاری کنند و نه دشمنان اسلام را، تا در برابر توطئه‌ها و تفرنده‌های آنها عاقلانه بایستند. به همین علت، از این بُعد نیز صدمات جدی به جامعه وارد آمد. جنگ‌های خونین این جماعت تفنگچی و مجاهدنما در سال‌های پس از سقوط رژیم کابل در اردیبهشت ۱۳۷۱ و ناتوانی آنان در ارائه یک نظام قابل قبول برای اکثریت مردم افغانستان و هم‌چنین استیلای غیرپشتون‌ها بر پایتخت و سایر نواحی مهم مملکت، زمینه‌های روانی مناسب را برای یک دگرگونی در کشور فراهم

آورد. در چنان اوضاع و احوالی، گروهی با استفاده از نام طلبه و طالب علوم دینی و به زعم خودشان، با شعار برچیدن بساط شر و فساد گروه‌های مجاهدین سابق، پا پیش نهادند و چون شرایط داخلی برای پذیرش آنان مساعد بود، ظرف مدت کوتاهی (از ظهور در سپین بولدک قندهار در نوامبر ۱۹۹۴ تا تصرف کابل در سپتامبر ۱۹۹۵) بیشترین مناطق و شهرهای مهم افغانستان را زیر فرمان خویش درآوردند.

فرمانروایی طالبان تبعات فراوانی داشت، جلوی فعالیت احزاب سیاسی و جهادی گرفته شد و جز «امارت اسلامی» همه جریان‌ها و سازمان‌ها حق فعالیت و حتی حیات را از کف دادند. به این ترتیب، در برابر لجام‌گسیختگی و بی‌بندباری و رشد غیرعادی احزاب و جریان‌های سیاسی در افغانستان واکنش نشان داده شد. جالب آنکه اکثریت مردم افغانستان نیز در ابتدا در برابر آن بی‌اعتنا و حتی خرسند بودند.

به هر حال، طی این دوره از تاریخ افغانستان (از کودتای ثور تا ظهور طالبان) به علت شرایطی ویژه که در کشور پدید آمد، احزاب و سازمان‌های زیادی قارچ‌گونه سر برآوردند و نوعی لجام‌گسیختگی و بی‌بندوباری در تشکیل و راه‌اندازی به اصطلاح احزاب و جریان‌های سیاسی مشاهده شد. در این میان، چنان که پاکستان به مرکز اصلی گروه‌ها و احزاب اهل سنت افغانستان تبدیل شد، ایران محل مناسبی برای فعالیت احزاب و جریان‌های شیعی افغانی گردید و گروه‌ها و سازمان‌های شیعی به درجات متفاوتی از حمایت معنوی ایرانیان بهره‌مند شدند و بعضاً تحت فشار آنان، تن به تشکیل برخی اتحادها و ائتلاف‌ها دادند.^{۳۸} در صفحات آینده، به شماری از این احزاب و ائتلاف‌ها خواهیم پرداخت.

شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان

هزاره‌جات در مرکز افغانستان، مانند قلعه مستحکمی وسط کوه‌های بابا قرار دارد و خصوصیات جغرافیایی آن، مانع دستیابی آسان مهاجمان بدان سرزمین می‌شود. شاید به همین دلیل بوده که به استثنای نورستان (که آن هم منطقه کوهستانی است)، آغاز نهضت علیه رژیم مارکسیستی در هزاره‌جات و میان مناطق شیعه بود^{۳۹} و خیلی زود ۴۲ بخش مهم این سرزمین به دست مجاهدان شیعه افتاد^{۴۰} و به دنبال آن، امرای محلی اداره مناطق مذکور را به دست گرفتند و بعداً در شورایی که در ورس^{۴۱} در سپتامبر ۱۹۷۹ (سنبله/ شهریور ۱۳۵۸) تشکیل یافت، آیت‌الله سید علی بهشتی (درس‌خوانده نجف و از شاگردان آیت‌الله خویی) به عنوان رئیس شورا انتخاب^{۴۲} و سایر مناصب و مسئولیت‌ها نیز بین این افراد تقسیم شد: محمدحکیم صمدی معاون اول شورا، صادقی نیلی معاون دوم شورا، محمدحسین ناصری مشاور عالی، عبدالصمد اکبری نماینده در پاکستان، نادرعلی مهدوی مسئول امور خارجه و نماینده در ایران، سیدحسن جگرن غزنوی مسئول امور دفاعی و نظامی، کربلایی عبدالعلی جاغوری مسئول امور اقتصادی، سید احمد احسانی، مسئول امور فرهنگی، سید جاوید عارفی مسئول امور قضایی و آقای فیاض والی غزنی.^{۴۳}

از همان آغاز، این نظر وجود داشت که ساختار درونی شورای انقلابی اتفاق اسلامی انعکاسی از وضعیت اجتماعی هزاره‌جات است^{۴۴} و در آن، سه گروه مهم اجتماعی این سرزمین به نحوی جای داده شده‌اند:

۱. دسته مذهبیون شامل ملاها و رهبران مذهبی عمدتاً سید؛

۲. اشراف، خانان و میران هزاره؛

۳. جوانان روشن‌فکری که بعدها اتحادیه آموزگاران را به وجود آوردند.^{۴۵}

شورا در سال‌های آغازین، از نفوذ عالی در هزاره‌جات برخوردار شد و چنان

که منابع روسی نوشته‌اند، حدود چهارهزار کادر رزمنده و هشت‌هزار نفر هوادار داشت.^{۴۵} هم‌چنین گفته شده است شمار هواخواهان آن تا سی هزار نفر می‌رسید،^{۴۶} اما ترکیب ناقص ساختاری که به اختلاف درونی اعضای شورای انقلابی اتفاق اسلامی انجامید، رویگردانی مردم به دلیل وضع مالیات سنگین، تبلیغات شدید گروه‌های شیعی دیگر مانند نیرو، نهضت، سپاه، نصر و ... علیه شورا^{۴۷} و عدم توانایی شورا در جلب حمایت خارجی، از جمله ناکامی در کسب پشتیبانی ایران همه و همه باعث شد که این شورا خیلی زود راه افول در پیش گیرد. علاوه بر این، درگیری‌های خونینی که پس از انشعاب صادق نیلی و اکبری از شورا میان شورا و پاسداران جهاد صورت گرفت و هم‌چنین درگیری‌های افراد این گروه با جریان اسلام‌گرای دیگر شیعی موسوم به نصر که در آن نیروهای بیرونی مانند حزب اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی^{۴۸} و عوامل مخفی رژیم کابل دخیل بودند، به ضعف بیشتر شورای اتفاق انجامید؛ تا جایی که مناطق زیادی چون لعل، پنجاب، ورس، یک‌هولنگ و بلخاب از دست شورا خارج شدند و بر تصرف احزاب دیگر درآمدند. آیت‌الله بهشتی، رهبر این گروه، نیز مجبور شد تا مرکز خویش در ورس را ترک و به طرف غزنی فرار کند.^{۴۹}

شورای اتفاق که در مقاطعی از فعالیت‌هایش، روابط چندان خوبی با ایران نداشت، سرانجام با پیوستن به ائتلاف هشت‌گانه مقیم تهران، آن را به نه‌گانه ارتقا داد و در زمره احزاب اصلی تشکیل‌دهنده حزب وحدت اسلامی قرار گرفت. نشریات شورای مذکور عبارت بود از: *پیام/اتفاق* (فقط یک شماره در ۶ جلدی دی) (۱۳۶۴) و *توحید* (ماهنامه، از ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳).^{۵۰}

سازمان نصر افغانستان

سازمان نصر را باید ادامه حرکت حزب حسینی نامید که پیش از این در زمره

احزاب و گروه‌هایی که قبل از کودتای سال ۱۳۵۷ فعال بودند، درباره آن مطالبی نگاشتیم. این سازمان خود نیز در تاریخچه فعالیت‌هایش آورده است: «در سال ۴۸-۴۷ اواخر سلطنت ظاهرشاه... شروع کردیم... به کار ایدئولوژیکی پرداختیم. در سال ۱۳۵۱... اولین هسته سیاسی را با نام «روحانیت نوین» به وجود آوردیم... از تاریخ ۱۳۵۲ زیر نام «گروه مستضعفین» به کار خود ادامه دادیم... از سال ۱۳۵۴ پس از تدوین مرام‌نامه و اعلام مواضع در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی زیر نام «حزب حسینی» به مبارزات خود ادامه دادیم، تا پایان سال ۱۳۵۵ مشغول تنظیم کارهای فکری، سیاسی و سازمان‌دهی دو تیپ طلبه و محصل و به طور عمده باسوادان بودیم. پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، انتقال مرکزیت به خارج از کشور و انتخاب عنوان در سازمان نصر افغانستان «دو گروه روحانیت مبارز که... در نجف تشکیل یافته بود و گروه مستضعفین که... در مشهد به وجود آمده بود... به سازمان پیوستند و... در اواخر سال ۱۳۵۷ به سنگرها... شتافتیم».^{۵۱}

با توجه به آنچه گفته شد، سازمان نصر افغانستان در واقع، متشکل از چندین گروه کوچک‌تر حزب حسینی، روحانیت مبارز و گروه مستضعفان است و به لحاظ رفتاری یکی از گروه‌های تندرو اسلامی هزاره‌جات محسوب می‌شود، به ویژه اینکه برخوردهای شدید هواداران سازمان با اشراف و میران هزاره (مانند قتل حاج نادر دره ترکمن) از این سازمان، چهره چپ شیعی ترسیم کرده که از میان روشن‌فکران و طلاب جوان هزاره برخاسته است.^{۵۲} به علت همین ویژگی، نتوانست با شورای اتفاق اسلامی که در آن، بیشتر روحانیون سستی و میران هزاره گرد آمده بودند، کنار بیاید و گرفتار شدیدترین و خونین‌ترین درگیری‌ها با حزب مذکور شد. به این ترتیب، آرامش هزاره‌جات نه از سوی سربازان شوروی سابق بلکه توسط احزاب شیعی تهدید شد و در جنگ‌های داخلی، گروه‌های شیعی رادیکال و سستی به جان همدیگر افتادند.^{۵۳}

این سازمان هم‌چنین در مناطقی از هزاره‌جات با حزب حرکت اسلامی درگیر شد و جالب اینکه حزب رادیکال اهل سنت (حزب اسلامی حکمتیار) در درگیری‌های هزاره‌جات دست ائتلاف به سازمان نصر داد؛ چنان که حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی نیز به مخالفان آن کمک کرد.^{۵۴}

منابع روسی شمار افراد مسلح سازمان نصر را ۱۵۰۰ نفر و هواداران آن را چهار هزار نفر برآورد کرده‌اند، در حالی که یک منبع دیگر، تعداد این افراد را حدود پنجاه هزار نفر می‌داند.^{۵۵}

سازمان نصر افغانستان افزون بر هزاره‌جات، در هرات و مناطقی از جنوب غربی افغانستان نیز نفوذ داشت^{۵۶} و شورای مرکزی آن، شامل این اشخاص بود: عبدالعلی مزاری از چارکنت مزار شریف، عزیزالله شفق از بهسود ولایت میدان، محمد ناطقی از پنجاب بامیان، میرحسن صادقی ترکمنی از پروان، محمدکریم خلیلی از پروان، قربانعلی عرفانی از یکه‌ولنگ، سید حسینی از دره صوف سمنگان، سید عباس حکیمی از غزنی، یوسف واعظی از شهرستان ارزگان، و خادم حسین ناطقی از ارزگان.^{۵۷}

نشریات سازمان نصر عبارت بودند از: پیام ستم‌دیدگان، پیام خون (آغاز به کار: ۱۳۶۰، بولتن خبری، ۹ شماره)، پیام سنگ‌رشتیان، پیام عصر (آغاز به کار: ۱۳۶۱، هفت شماره)، پیام مستضعفین (آغاز به کار ۱۳۵۸ در قم تا پایان ۱۳۶۹)، پیام مقاومت (از ۱۳۶۶، چهار شماره) و فلق (۱۳۶۶، شش شماره).^{۵۸} سازمان نصر در ائتلاف‌ها و اتحادهای شیعی نیز شرکت می‌کرد و سرانجام در حزب وحدت اسلامی ادغام شد.

پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

هرچند ادعا می‌شود که نخستین پایگاه‌های پاسداران یا سپاه در سال‌های آغازین

مقاومت اسلامی افغانستان در هزاره‌جات شکل گرفت که در آنها جمعی از علما و روحانیون و شماری از جوانان و اشخاصی که به احزاب سیاسی آن وقت تعلق نداشتند گرد آمده بودند، اما به صورت روشن‌تر در سال ۱۳۶۱ تجمعی از علما و روحانیون در ناحیه بهسود هزاره‌جات صورت گرفت و چارچوب تشکیلاتی سازمان پاسداران یا سپاه تعیین شد و بعداً نام پاسداران و سپس عنوان «پاسداران جهاد اسلامی افغانستان» گرفت.^{۵۹}

بدون شک، در برپایی این سازمان شیعی اسلامی که اکثر اعضای رهبری آن را وابستگان سابق شورای انقلابی اتفاق اسلامی تشکیل می‌دادند، رقابت‌های داخلی و اختلاف نظر رهبران شورای انقلابی اتفاق نقش داشته است؛ به نحوی که می‌گویند میان سید علی بهشتی و فرماندهش سید حسن جگرن از یک سو و اکبری، علوی و صادقی از سوی دیگر، اختلاف‌هایی به وجود آمد و گروه اخیر ظاهراً به سازمان نصر نزدیک شد. اما کمی بعد با پیوستن سایر حزب‌اللهی‌ها یا عناصر غیرحزبی، سازمان پاسداران شکل گرفت و چون مردم از زیاده‌طلبی‌های شورای اتفاق به تنگ آمده بودند، به این سازمان جدید که گویا از حمایت جدی برخی نهادهای جمهوری اسلامی ایران نیز بهره‌مند بود، روی خوش نشان دادند و زمینه‌های گسترش آن را در هزاره‌جات فراهم ساختند.^{۶۰}

این جریان که به صورت شورایی رهبری می‌شد، به لحاظ اندیشه‌ای خود را طرفدار ولایت فقیه معرفی می‌کرد^{۶۱} و شاید شایعه مساعدت مالی و تسلیحاتی سپاه پاسداران ایران از پاسداران افغانی نیز از همین جا نشأت گرفته باشد که تشابه اسمی و اندیشه‌ای میان این سازمان افغانی و نهاد گفته‌شده ایرانی وجود داشته است.^{۶۲}

پاسداران جهاد نیز که دارای چهار پایگاه اصلی به نام‌های «عدالت»، «رسالت»، «خاتم الانبیا»، و «علی بن ابیطالب» بود،^{۶۳} از جنگ‌ها و منازعات داخلی در

هزاره‌جات دور نماند؛ زیرا از یک سو، با شورای اتفاق اسلامی به شدت جنگید و تقریباً دوسوم هزاره‌جات را به دست آورد و از سوی دیگر، خونین‌ترین درگیری‌ها را با سازمان نصر (حامی قبلی‌اش) در دایکندی و شهرستان انجام داد و طی آن تقریباً تمام شهرستان را متصرف شد.^{۶۴}

روس‌ها شمار نظامیان سازمان پاسداران جهاد اسلامی را سه‌هزار نفر و جمعیت هوادار آن را هشت‌هزار نفر برآورد کرده‌اند. اما گزارشی دیگر این تعداد را حدود هشت‌هزار نفر می‌داند.^{۶۵} این سازمان نیز در ائتلاف‌ها و اتحادیهایی که در ایران شکل می‌گرفت، مشارکت می‌کرد و سرانجام در حزب وحدت اسلامی ادغام شد. نشریه پاسداران جهاد اسلامی، پیام‌پاسدار، نام داشت، (آغاز به کار: ۱۳۶۴ در شش شماره).^{۶۶}

حرکت اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی از جمله احزاب مهم شیعی است که در تشکیل و راه‌اندازی آن بیشتر شیعیان غیرهزاره نقش ایفا کردند و متشکل از گروه‌های شهرنشین اعم از قزلباشان، سادات، پشتون‌ها و بخشی از هزاره‌هاست.

حرکت اسلامی در فروردین ۱۳۵۸ در پی مهاجرت شیخ محمدآصف محسنی قندهاری، از قزلباشان قندهاری، به قم اعلام وجود کرد. نخستین گروه‌های تشکیل‌دهنده این حزب عبارت بودند از:

- روحانیان مبارز: این حزب از کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷ در شهر قم ایران به وجود آمد و اعضای برجسته آن، که بعدها در حرکت اسلامی نقش‌های مهمی ایفا کردند، عبارت بودند از: سید هادی هادی، شیخ عبدالهادی نوری، سید محمدعلی صدر و سید محمدعلی جاوید.^{۶۷}

- سازمان آزادی: این سازمان که در سال ۱۳۵۷ در کابل شکل گرفت، شامل

افراد برجسته شیعه کابلی هم‌چون علی‌اصغر بشیر هروی، مهدی ظفر (گوینده رادیو افغانستان)، دکتر حسن ظفر، شیخ رضوی مالستانی، سید موسی مالستانی و ... بود. این گروه پس از اطلاع از تشکیل حرکت اسلامی به رهبری شیخ محسنی، سازمان آزادی را منحل اعلام کرد و به حرکت اسلامی پیوست.^{۶۸}

— سایر گروهک‌ها: از جمله گروه‌های کوچک‌تر دیگری که به حزب حرکت اسلامی پیوستند، عبارت بودند از: جلسه قرآن و عترت مشهد،^{۶۹} گروه مهاجر، دفاع از محراب، ملت تشیع، ندای عدالت و جبهه متحد مسلمانان مجاهد.^{۷۰}

هدف از تشکیل حرکت اسلامی، در آغاز مبارزه با رژیم مارکسیستی و حامی آن (شوروی سابق) اعلام شد. از این رو، در همان ماه‌های آغازین تشکیل حزب (خرداد ۱۳۵۸) مسئولان حرکت اسلامی توانستند نخستین مقاومت شهری را در کابل سازمان دهند و نیز در همین سال، وقوع قیام مردمی در والسوالی (فرمانداری) چهار کنت در ولایت بلخ و اعلام وفاداری برگزارکنندگان قیام به حزب حرکت اسلامی، بر شهرت و اعتبار این حزب افزود؛ به طوری که از آن پس حقیقتاً یک حزب جهادی شناخته شد.

با تشدید فعالیت‌های نظامی به صورت شبکه‌های مخفی درون شهرها که بیشتر اعضای هوادار حرکت اسلامی از آنجا جذب می‌شدند^{۷۱} و سپس وسعت دامنه آن به سایر مناطق و بنا به روایتی در ۲۴ استان افغانستان،^{۷۲} این حزب بیش از پیش در انتظار و افکار عامه جا باز کرد و به ویژه فعالیت ده‌ها چریک شهری آن در ۲۱ حوزه عملیاتی در کابل، کارایی نظامی و بالتبع سیاسی آن را به نمایش گذاشت که با تدابیر و اداره فرماندهان مهم حرکت اسلامی مانند سید هادی هادی، سید حسین انوری، غلام نبی مشتاق و دکتر صادق مدبر و مجاهدان وابسته به آن، عملیات موفقیت‌آمیز متعددی علیه نیروهای مارکسیستی و شوروی سابق انجام دادند و مقام و موقعیت شیعیان را در پایتخت کشور تحکیم بخشیدند.^{۷۳}

سید ابراهیم حسینی در پروان، حاج دین محمد در مزارشریف، دکتر شاه جهان در غزنه، علی یاور در قندهار و محمد ظاهر عظیمی در هرات از دیگر فرماندهان مهم حرکت اسلامی بودند.

متأسفانه بخشی از نیروهای حرکت اسلامی نیز در سال‌های ۶۳-۱۳۵۹ درگیر جنگ‌های داخلی شدند و در جبهه واحد با شورای اتفاق اسلامی، علیه سازمان نصر، نیروی اسلامی، نهضت اسلامی، پاسداران جهاد و دیگران جنگیدند.^{۷۴} منابع روسی شمار رزمندگان حرکت اسلامی را دوهزار نفر و تعداد هواخواهان آن را پانزده هزار نفر دانسته‌اند، در حالی که در منابع دیگر، این رقم بیست هزار نفر اعلام شده است.^{۷۵}

حرکت اسلامی در دوره موسوم به جهاد، روابط چندان صمیمی با جمهوری اسلامی ایران نداشت و سایه‌های بی‌اعتمادی، آن را تحت تأثیر قرار داده بود؛ به طوری که در یک مقطع (از ۱۳۶۹/۱۲/۱۲ تا ۱۳۷۵/۱۲/۱۲) دفترهای نمایندگی آن در ایران تعطیل شد، در حالی که روابطش با پاکستان و احزاب افغان مستقر در آن کشور حسنه و عادی بود و از سال ۱۳۶۸ مانند سایر احزاب مستقر در پاکستان از کمک‌های مادی و معنوی دولت آن کشور بهره‌مند شد.^{۷۶}

این اقامت در پاکستان و ایجاد روابط دوستانه با گروه‌های اهل سنت افغانی مستقر در پشاور باعث شد که با پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱، مسئولان حرکت اسلامی نیز همگام با گروه‌های مذکور وارد کابل شوند. رهبر آن، شیخ محمدآصف محسنی، در زمره اولین رهبرانی بود که در ۱۴ ثور (اردیبهشت) ۱۳۷۱ وارد این شهر شد و در سمت دبیر و سخنگوی شورای رهبری حکومت مجاهدین ایفای وظیفه کرد. هم‌چنین چند وزارت‌خانه و برخی پست‌های دولتی دیگر بدان حزب تعلق گرفت و تا زمان سقوط کابل به دست طالبان یکی از شرکای اصلی قدرت در آن شهر به حساب می‌آمد.

حرکت اسلامی در تمام ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های گروه‌های شیعه در دوره موسوم به جهاد نیز تقریباً حضور فعال داشت و جز حزب وحدت اسلامی - که به دلایلی آن را نپذیرفت - در سایر ائتلاف‌های گروه‌های شیعه، مانند اتحاد اسلامی افغانستان، جبهه آزادی‌بخش اسلامی افغانستان و شورای ائتلاف، مشارکت کرد. مهم‌ترین نشریات حرکت اسلامی عبارت بودند از: ماهنامه/استقامت (از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۹ در قم و سپس در پشاور)، هفته‌نامه پیام جهاد (از ۱۳۶۶ در پشاور و سپس ادامه در کابل)، ماهنامه فجر/مید (از ۱۳۶۰ در قم تا ۱۳۶۱).

نهضت اسلامی افغانستان

این سازمان در پایان راهپیمایی اعتراض‌آمیز روحانیون و طلاب در مقابل سفارت افغانستان در تهران در سال ۱۳۵۸ اعلام وجود کرد و چنان که از مرام‌نامه و برنامه آرمانی آن برمی‌آید، سازمانی اسلامی، مخالف سلطه قدرت‌های شرقی و غربی و معتقد به ولایت فقیه بود.^{۷۷}

در این سازمان بیشتر روحانیون ناحیه جاغوری در هزاره‌جات گرد آمده بودند و در زمره مسئولان رده بالای آن از شیخ علی یاور افتخاری و شیخ محمداسحق اخلاقی، یوسف زکی، عبدالله فخر و... نام برده می‌شود که همگی متعلق به جاغوری بودند و در تأسیس و راه‌اندازی سازمان مذکور نقش ایفا کردند.^{۷۸}

نهضت اسلامی مادامی که دچار اختلاف درونی نشده بود در کارها و فعالیت‌هایش موفق بود و حتی بیرون از هزاره‌جات در ولایات هیلمند و هرات توانست پایگاه‌هایی تأسیس کند و شمار زیادی از شیعیان را در صفوف خویش جذب سازد؛ چنان که آثار فعالیت این جماعت به ویژه در هرات مشهود بود و جبهه‌هایی در مناطق غوریان، انجیل و پشتون زرغون داشت.^{۷۹} اما با بروز اختلاف میان رهبران و پایه‌گذاران سازمان، جبهه‌های هرات دچار ضعف و رکود گردید و

حتی گفته می‌شود برچیده شد و سپس شیخ رحیمی از ایران به پاکستان کوچید و فعالیت‌هایی را در کوئته و پشاور انجام داد، ولی در نهایت به سازمان نهضت بازگشت.^{۸۱}

این سازمان نیز در ائتلاف‌ها و اتحادیهایی که در ایران شکل گرفت شرکت کرد و سرانجام در حزب وحدت اسلامی افغانستان ادغام شد. نشریات سازمان نهضت اسلامی عبارت بودند از: *جهاد* (از ۱۳۶۱ در هرات و مشهد، هر پانزده روز یکبار، چهارده شماره)، *ندای انقلاب* (از ۱۳۶۲ در مشهد، پایان: نامعلوم) و *نهضت* (از ۱۳۸۵، پایان: نامعلوم).^{۸۱}

سازمان نیروی اسلامی

این سازمان شیعی نیز توسط علما و روحانیون مذهبی پایه‌گذاری شد و در زمره مؤسسان آن از شیخ سیدظاهر محقق بهسودی، شیخ میرحسین فصیحی و شیخ حسن هاشمی سنگچارکی نام برده می‌شود که در اواخر سال ۱۳۵۷ پس از فرار به ایران، بنیاد سازمان را بدو در آن کشور و با همکاری و کمک آیت‌الله صادق خلخالی گذاشتند.^{۸۲}

هرچند از فعالیت‌های نظامی سازمان مذکور در ناحیه بهسود ولایت میدان و اطراف هرات گزارش‌هایی داده شده، گویا توفیق زیادی در گسترش دامنه فعالیت نظامی خود نداشته است و در این میان، امتیاز مهم این سازمان، عدم شرکت در جنگ‌ها و کشتارهای داخلی است.

سازمان نیروی اسلامی نیز دچار انشعاب شد و حسن کریمی با چند نفر دیگر از آن جدا شدند و در هرات دسته نظامی مستقلی به وجود آوردند. اما اینها از اقدام‌شان سودی نبردند و جبهه خود را منحل اعلام کردند.

این سازمان نیز در همه ائتلاف‌های احزاب و سازمان‌های شیعی در ایران

شرکت کرد و سرانجام در حزب وحدت اسلامی ادغام شد. نشریات این سازمان شامل دفاع (آغاز: ۱۳۵۹، پایان: ۱۳۶۰) و سنان (آغاز: ۱۳۵۹، پایان: ۱۳۶۰) می‌شد.^{۸۳}

حزب دعوت اسلامی

این حزب در سال ۱۳۵۸ در قم توسط شماری از روحانیون افغانی از جمله شیخ حسین قره‌باغی، رمضان‌علی محقق افشار، نوراحمد تقدسی و... پایه‌گذاری شد و مدتی در مناطق و نواحی قره‌باغ، غزنی، بهسود، ترکمن و شیخ‌علی میان شیعیان فعالیت داشت.

حزب وحدت اسلامی بعداً بخش‌هایی از سازمان موسوم به فلاح، انجمن اسلامی و حزب اسلامی رعد به رهبری شیخ محمد حسین خزاعی را با خود همراه کرد و عنوان «دعوت اتحاد اسلامی افغانستان» را برگزید.

به لحاظ اندیشه‌ای نیز این حزب از افکار و اندیشه‌های آیت‌الله سید محمدباقر صدر عراقی پیروی می‌کرد. به همین دلیل، امت اسلامی را امت واحد می‌پنداشت و بنیان‌گذاران آن معتقد بودند که باید در جامعه اهل سنت نیز حضور عینی داشته باشند.^{۸۴}

نقطه امتیاز این حزب نیز عدم شرکت در جنگ‌های ویرانگر داخلی بود. افزون بر این، در همه ائتلاف‌ها و اتحادهای احزاب و سازمان‌های شیعه مشارکت می‌کرد و سرانجام در حزب وحدت اسلامی ادغام شد.

نشریات حزب دعوت اسلامی عبارت بودند از: پیام دعوت (از ۱۳۵۹ در قم، پایان: نامعلوم)، جهاد (از ۱۳۶۵ در مشهد، پایان: نامعلوم) و اخبار هفتگی (آغاز ۱۳۶۳، هزار شماره).^{۸۵}

سازمان حزب‌الله

این سازمان شیعی را روحانیون و روشن‌فکران نامدار مذهبی به وجود نیاوردند، بلکه توسط شماری از مجاهدین هروی از جمله قاری احمد علی غور دروازی، از مجاهدین سابق حزب اسلامی رعد در هرات، ایجاد شد. هر چند این سازمان در آغاز، کاملاً نظامی بود، به تدریج به موازات گسترش فعالیت هوادارانش، جنبه‌های سیاسی و فرهنگی نیز گرفت و توانست در بازار گرم جنگ و جهاد و حزب‌سازی آن روز افغانستان، جایگاهی برای خود پیدا کند.

سازمان حزب‌الله هرات (بعداً افغانستان) در سال ۱۳۵۹ اعلام وجود کرد و در همان آغاز توانست پایگاه‌های نظامی خویش را در اطراف هرات، غور و بادغیس فعال سازد. مجاهدین حزب‌الله به شدت با روس‌ها و عوامل داخلی درگیر شدند.^{۸۶} هنگامی که شهرت و آوازه این سازمان بالا گرفت، با استقبال گروه‌هایی از مجاهدین در سایر ولایات مواجه شد، تا جایی که پایگاه‌هایی از مجاهدین در فراه، نیمروز، غزنی، ارزگان، میمنه، فاریاب و... ارتباط و وفاداری خویش را به سازمان مذکور نشان دادند.^{۸۷} با وجود این گویا، در انظار عمومی و رسانه‌های جمعی نتوانست خود را سازمانی فراتر از هرات ثابت کند و هم‌چنان به نام حزب‌الله هرات یاد می‌شد.^{۸۸}

گویند سازمان حزب‌الله از حمایت جدی برخی نهادهای جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده است و افراد آن آموزش لازم نظامی را در این کشور گذرانده‌اند.^{۸۹}

شمار اعضای سازمان حزب‌الله ۱۵۰۰ نفر و تعداد پیروان آن در منابع روسی سه‌هزار نفر ذکر شده است.^{۹۰} این سازمان در ائتلاف هشت‌گانه احزاب مستقر در ایران شرکت کرد و به حزب وحدت نیز هرچند کمی دیرتر، پیوستگی خویش را اعلام کرد (۱۳۷۱/۷/۱۵ ش). اما با بروز شکاف و اختلاف درون حزب وحدت،

سازمان حزب‌الله فعالیت مستقل خویش را از سرگرفت.^{۹۱} سازمان حزب‌الله افغانستان نیز از خطر انشعاب مصون نماند و جریان‌های چندی از آن بریدند، مانند جبهه حاج نوروز که بعداً به سازمان کوچک‌تر فجر پیوست، کاتب محبوب که به تشکیلات بزرگ‌تر حرکت اسلامی وفاداری‌اش را اعلام کرد و....

نام نشریه سازمان حزب‌الله، فتح بود (آغاز به کار: ۱۳۶۷ در مشهد، پایان: ۱۳۷۰).^{۹۲}

گروهک‌های حزب‌اللهی

افزون بر سازمان حزب‌الله هرات (بعداً افغانستان)، گروه‌های کوچک‌تر دیگری نیز شروع به فعالیت کردند. این گروه‌ها یا افرادی بودند که احزاب و سازمان‌های شناخته‌شده را برای فعالیت خویش مناسب نمی‌دانستند، یا خود از احزاب و سازمان‌های شیعی مذکور رانده شده بودند یا با سازمان‌ها و جماعت‌هایی در خارج از کشور ارتباط داشتند. برای نمونه می‌توان به دو جریان زیر اشاره کرد:

۱. سازمان حزب‌الله جاغوری به رهبری شیخ یزدان‌علی وثوقی جاغوری؛^{۹۳}

۲. حزب‌الله قندهار متشکل از افراد سابق اسلام؛ مکتب توحید.

حزب‌الله قندهار در عرصه مبارزه و جهاد فعالیت‌های محسوسی داشت، اما به دلیل ضعف مدیریت و برداشت‌های خاص فکری‌اش نتوانست چارچوب معقول سیاسی پدید آورد، لذا چندان دوام نیاورد و به تاریخ پیوست. از جمله افراد برجسته حزب‌الله قندهار می‌توان از سید رضا قندهاری، مختار سروری، دکتر عزیز شاکر، غلام فاروق (عباس) جعفری و ... نام برد.

جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان متشکل از چند گروه نسبتاً کوچک‌تر شیعی بود که پس از مذاکرات به تفاهم رسیدند و در سال ۱۳۶۱ [رسماً] جبهه مذکور را اعلام کردند.^{۹۴} جریان‌های سیاسی و تا حدودی نظامی جبهه متحد عبارت بودند از:

۱. اسلام مکتب توحید (امت): شاخه اکثریت متشکل از هاشمی لولنجی (مأمور بانک)، قاسمی، فدوی و دکتر علی واحدی که در پی انشعاب در سازمان اسلام مکتب توحید، دفتری در تهران دایر کردند و هم‌چنان به فعالیت سیاسی مشغول بودند و به پیشنهاد اتحاد مذکور روی خوش نشان دادند.^{۹۵}

۲. فداییان اسلام: این گروه که در اصل به سال ۱۳۵۶ در شمال کشور توسط عده‌ای از طلاب و دانشجویان جوان شیعی، از جمله سید علی اکبر مصباح، سید میرهادی سجادی، سید ظاهر و ... شکل گرفت، به شدت تحت تأثیر افکار سید اسماعیل بلخی قرار داشت و پس از کودتای ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷) در دو زمینه فرهنگی و نظامی آغاز به فعالیت کرد و اقدامات مؤثری انجام داد.^{۹۶}

فداییان اسلام نیز سرانجام به مذاکرات تفاهم پیوست و عضوی از جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان شد.

۳. نهضت روحانیت و جوان اسلامی افغانستان (رجا): این سازمان کوچک شیعی به سال ۱۳۵۸ ش در جنوب افغانستان پدید آمد، توسط شیخ سید اسحق نقوی رهبری می‌شد، هوادارانی در قندهار، فراه و هیلمند داشت، در ایران نیز دفترهایی دایر کرده بود و سرانجام عضوی از جبهه متحد انقلاب اسلامی شد.^{۹۷}

۴. فداییان امت مسلمان افغانستان (فاما): این گروه که تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های سیاسی سید اسماعیل بلخی بود، عمده فعالیت خود را در اطراف شهر مزار شریف متمرکز کرده بود و در ایران نیز نمایندگی سیاسی داشت، به رهبری غلام علی رضایی و جواد زکی به جبهه متحد پیوست.^{۹۸}

۵. جنبش اسلامی مستضعفین افغانستان: این گروه کوچک که بار نخست به سال ۱۳۵۸ ش در جاغوری فعالیت خود را آغاز کرد و متشکل از جوانان روشن فکر هزاره بود، در سال ۱۳۶۲ پیوستگی‌اش را به جبهه متحد اعلام کرد.^{۹۹} به این ترتیب، جبهه متحد با گروه‌های مذکور شکل گرفت و برای اداره و رهبری آن، شورایی تأسیس شد. اما به دلیل تحرک نظامی بیشتر فداییان، این جبهه به ویژه در شمال کشور، موسوم به فداییان شد. هرچند جبهه متحد پایگاه‌هایی در چمتال، مزارشریف، دره صوف، قندهار، ارزگان و جاغوری داشت، ظاهراً فعال‌ترین آنها در بلخاب بوده است.^{۱۰۰}

متأسفانه بخشی از نیروهای جبهه متحد گرفتار جنگ‌های داخلی شدند و در شمال افغانستان در جنگ علیه حرکت اسلامی و برخی نیروهای محلی مردمی، به نفع پاسداران جهاد و سازمان نصر اقدام کردند.^{۱۰۱} جبهه متحد نیز از اعضای مهم شورای ائتلاف نه‌گانه تهران بود که سرانجام در حزب وحدت اسلامی ادغام شد.

اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان

گروهی از هزاره‌های مهاجر شیعه افغانی در شهر کویت پاکستان، به سال ۱۳۵۸ ش تشکیلات سیاسی موسوم به «اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان» را به وجود آوردند که با حمایت و پشتیبانی هزاره‌های کویت، سازمان نسل نو هزاره و شماری از شخصیت‌های ذی نفوذ هزاره در پاکستان، در آن مقطع، اقدامات مؤثری برای هزاره‌جات به انجام رساندند.^{۱۰۲}

در راه‌اندازی این تشکیلات سیاسی افراد و روحانیون سرشناس زیر نقش داشتند: شیخ صمد اکبری از جاغوری، شیخ قربان‌علی محقق ترکمنی، شیخ فاضل، شیخ پسندیده و شیخ انصاری که همه به ریاست شیخ امان‌الله فصیحی در

تشکیلات مذکور گرد آمدند. کمی بعد سرپرستی تشکیلات را عبدالحسین مقصودی، از نمایندگان سابق هزاره در پارلمان افغانستان، به عهده گرفت.^{۱۰۳}

این حزب سیاسی هزاره‌های شیعه که به زودی در مناطقی از هزاره‌جات رسوخ کرد، در آن زمان که برقراری تماس هزاره‌جات با خارج بسیار دشوار بود، برای هزاره‌ها مثبت و مفید تلقی می‌شد، تا جایی که با انتقال سی هزار قبضه اسلحه به هزاره‌جات، به نیاز شدید مجاهدان هزاره تا حدی پاسخ داد.^{۱۰۴} اما چنان که رسم معمول آن زمان بود، اتهامات چپ‌گرایی به این اتحادیه نیز وارد آمد و حتی گروهی از ملایان و روحانیان هزاره‌جات با پخش اعلامیه‌ای، حکم به برچیدن این تشکیلات شیعی هزاره دادند و به صراحت گفتند: «شعله جاوید (مانوئیست‌ها) به اسم اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان به همکاری افراد تنظیم نسل نو هزاره مغول مقیم کوئته پاکستان به ریاست عبدالحسین مقصودی، شعله جاوید و حاجی برکت و ... وابسته به چین ... زیر نقاب اسلام توسط حکومت پاکستان، از امریکا و چین اسلحه در مناطق هزاره‌جات، برای نوکران و مزدوران آنها سرازیر می‌کنند... لهذا افراد این گروه یا کسانی که از آنها اسلحه و مهمات می‌گیرند در هر جایی که در دسترس شما قرار گیرند ... همه را بکشید و مال و اموال‌شان را به غنیمت بگیرید و...»^{۱۰۵}

با چنین تبلیغات خصمانه و اقدامات احساسی شماری از اشخاص و احزاب رقیب و سایر مخالفان اتحادیه مذکور و نیز آشکار شدن نشانه‌هایی از نفوذ سازمان‌های چپی مانند «رهایی» و «ساما» در آن، فعالیت این تشکیلات چندان دوام نیاورد و به ناچار به حزبی صرفاً سیاسی و بیشتر مستقر در کوئته پاکستان، تبدیل شد.

سایر سازمان‌ها و گروهک‌های سیاسی شیعه

از جمله گروه‌های کوچک‌تر شیعه که در این مقطع از تاریخ افغانستان دست به فعالیت زدند، ولی بنا به دلایلی نتوانستند جایگاه درخور توجه و مناسبی میان شیعه پیدا کنند، می‌توان به گروه‌ها و سازمان‌های زیر اشاره کرد:

- جنبش مستضعفین افغانستان: این سازمان کوچک شیعی که به سال ۱۳۵۸ در والسوالی (فرمانداری) جاغوری غزنی توسط عبدالحسین اخلاقی، آقای عاقلی و عصمت‌الله عرفانی تأسیس شد، مبنای اندیشه خود را اسلام، سکولاریسم و ناسیونالیسم قرار داده بود و بیشتر از افکار و روش‌های سازمان مجاهدین خلق ایران تأثیر می‌گرفت. ابتدا به دو بخش عاقلی و اخلاقی تقسیم شد و پس از آنکه آقای عاقلی به سال ۱۳۶۴ در مشهد ناپدید شد، شاخه اخلاقی آن، در سال ۱۳۶۵ش به حزب اسلامی حکمت‌یار پیوست.^{۱۰۶}

- سازمان فلاح اسلامی: این سازمان در سال ۱۳۵۹ به رهبری معلم بابیه و حکیم صمدی از شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان منشعب و کمی بعد در حزب دعوت ادغام شد.^{۱۰۷}

- سازمان نیروی انقلابی: این سازمان به رهبری حسن کریمی در سال ۱۳۵۹ از سازمان نیروی اسلامی افغانستان جدا شد.

- شورای روحانیت جاغوری: این تشکیلات در سال ۱۳۶۱ در والسوالی جاغوری شکل گرفت، اما خیلی زود، بساطش توسط سازمان نصر برچیده شد.

- جنبش مقاومت اسلامی: این تشکیلات که به سال ۱۳۵۸ در ایران اعلام وجود کرد پیام مهاجر را پخش می‌کرد.

- حزب توحید و رسالت: این حزب اوایل وقوع کودتای کمونیستی در ناحیه چنداول شهر کابل به وجود آمد و فعالیت‌های زیرزمینی علیه رژیم مارکسیستی انجام می‌داد.

- شورای فرهنگی - اسلامی افغانستان: این شورا در سال ۱۳۶۲ در کویته پاکستان با تلاش‌های محمد عیسی غرجستانی اظهار وجود کرد و فعالیت‌هایی را در عرصه فرهنگی، از جمله انتشار نشریه *ندای خراسان* در کویته انجام داد.
- جبهه نیمروز: این جبهه در جنوب غرب افغانستان فعال بود و به فرماندهی پرویز - که می‌گویند سابقه همکاری با جریان چپ مائوئیست داشته است، به وجود آمد و در نهایت، به سازمان حزب‌الله هرات پیوست.
- حریت اسلامی: این گروه مدعی است که به سال ۱۳۵۷ در کابل به وجود آمده و علیه رژیم مارکسیستی افغانستان اعلامیه پخش کرده است.
- سازمان آزادی: این سازمان در سال ۱۳۶۵ توسط سید موسی رضوی و دکتر ظهوری شکل گرفت. این دو نفر پیشتر عضو حرکت اسلامی افغانستان بودند.
- وحدت اسلامی: گفته می‌شود در سال ۱۳۷۵ به رهبری رضوانی غزنوی به وجود آمد و نشریه *وحدت اسلامی* را انتشار داد.
- قیام مستضعفین: این سازمان در کویته پاکستان اعلام وجود کرد و نشریه *فجر آزادی* را به چاپ رساند. رهبری این سازمان کوچک شیعی را قسیم اخگر بر عهده داشت. او از سازمان نصر اخراج شده بود.
- مجمع آموزشی پیروان ولایت فقیه: این گروهک شیعی نیز سال ۱۳۶۰ در مشهد شکل گرفت و بیشتر اعضای آن را قزلباشان هروی و سادات لولنجی تشکیل می‌دادند.
- حزب مستقل بی‌طرف‌ها: این گروه نیز در سال ۱۳۵۹ توسط روحانیان شیعی هزاره به وجود آمد و از فعالیت آن چندان خبری در دست نیست.
- شورای ملیت زحمت‌کش هزاره: این تشکیلات در کابل با حمایت جدی سلطان علی کشمند، نخست‌وزیر رژیم کابل، و بیشتر به منظور انسجام و تحریک هزاره‌ها علیه مخالفان رژیم دست‌نشانده کابل تشکیل شد و از امکانات دولت کابل

استفاده و افری کرد.

- حزب وحدت اسلامی مقیم پیشاور: این حزب توسط دکتر طالب در پیشاور پاکستان به وجود آمد. وی ادعا می‌کرد که اعضای ائتلاف هشت‌گانه شیعه در حزب مذکور گرد آمده‌اند.^{۱۰۸}

ائتلاف‌ها و اتحادهای احزاب و سازمان‌های سیاسی شیعه افغانی

۱. اتفاق اسلامی افغانستان

هم‌زمان و همراه با تشدید فعالیت‌های نظامی علیه رژیم دست‌نشانده روس‌ها در داخل و تحرکات متنوع سیاسی در خارج از کشور، تلاش‌ها برای ایجاد هماهنگی و ائتلاف نیز ادامه یافت. به ویژه احزاب و سازمان‌های شیعی که افزون بر وابستگی به بخش اقلیت مذهبی در داخل کشور، از کمک‌ها و مساعدت‌های خارجی نیز محروم بودند، وقتی دریافتند به دلایلی نمی‌توانند اتحاد کاملی را سازمان دهند، درصدد برآمدند دست‌کم هماهنگی‌های لازم را در عرصه فعالیت‌های سیاسی به وجود آورند. به همین دلیل، در همان آغاز قیام و انقلاب (۱۳۵۸ش) شش حزب شیعه که دفترهای سیاسی‌شان در ایران دایر بود، به ظاهر و به دنبال ورود هیأت نمایندگی شورای انقلاب اتفاق اسلامی به ایران، اتحاد سیاسی‌شان را در ۲۴ دی ۱۳۵۸ در شهر قم اعلام کردند و چند روز بعد، نام «اتحاد انقلاب اسلامی افغانستان» را برگزیدند. احزاب و سازمان‌های مؤتلفه عبارت بودند از:

۱. حرکت اسلامی افغانستان

۲. سازمان نصر افغانستان

۳. سازمان نهضت اسلامی افغانستان

۴. سازمان روحانیت و جوان افغانستان

۵. اتحادیه علمای افغانستان

۶. سازمان نیروی اسلامی افغانستان.

این ائتلاف، عمری بسیار کوتاه (دو ماه) داشت و طی این مدت، فقط یک شماره از نشریه آزادی را منتشر کرد و به زودی جایش را به ائتلافی جدید داد.

۲. جبهه آزادی‌بخش اسلامی افغانستان

تشکیل این جبهه در زمستان ۱۳۵۸ در مقایسه با حرکت قبلی، قدری فراگیرتر به نظر می‌آمد. به همین علت، با استقبال عمومی مواجه شد و توانست به جریان شیعی جهاد افغانستان اعتبار بین‌المللی بخشد تا جایی که آیت‌الله محمدآصف محسنی، رهبر حرکت اسلامی افغانستان، به عنوان دبیرکل این جبهه در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اسلام‌آباد پاکستان شرکت کرد.^{۱۰۹}

ده حزب تشکیل‌دهنده این ائتلاف شیعه عبارت بودند از:

۱. سازمان نصر افغانستان

۲. حرکت اسلامی افغانستان

۳. سازمان مجاهدین خلق افغانستان

۴. جنبش مستضعفین افغانستان

۵. سازمان رعد اسلامی افغانستان

۶. روحانیت و جوان افغانستان

۷. دعوت اسلامی افغانستان

۸. نهضت اسلامی افغانستان

۹. شورای اتفاق اسلامی افغانستان

۱۰. سازمان نیروی اسلامی افغانستان.

این جبهه نشریه‌ای به نام عاشورا داشت، اما به رغم ضرورت سیاسی وجود

چنین ائتلافی، این جبهه دوام نیاورد و خیلی زود فروپاشید.^{۱۱۰}

۳. ائتلاف چهارگانه

قبل از تشکیل شورای ائتلاف، چهار گروه همسو و عمدتاً از شیعیان هزاره، ائتلافی در تهران شکل دادند (۱۳۶۲ش) که هرچند در آن شرایط، مثبت تلقی می‌شد و در یک نگاهی کلی می‌توانست آرزوی بخش عمده مجاهدین را برآورده سازد، عمر آن کوتاه بود و شورای ائتلاف، جای آن را گرفت. اعضای ائتلاف چهارگانه عبارت بودند از: سازمان نصر افغانستان، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان؛ جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان و نهضت اسلامی افغانستان.^{۱۱۱}

۴. شورای ائتلاف اسلامی افغانستان

چهارمین ائتلاف احزاب شیعه افغانی مستقر در ایران که قدری پخته‌تر و سازمان‌یافته‌تر به نظر می‌رسید و در مقایسه با ائتلاف‌های قبلی از اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی فزون‌تری بهره‌مند شد، شورای ائتلاف اسلامی افغانستان بود که اساسنامه آن پس از یک ماه و اندی کار مشترک، در ۲۶ اسفند ۱۳۶۵ به تصویب احزاب و سازمان‌های شیعی مستقر در ایران رسید و بدون درنگ به منصفه سیاست گام گذاشت.^{۱۱۲} این شورا شامل هشت حزب شیعی زیر بود:

۱. حرکت اسلامی افغانستان

۲. سازمان نصر افغانستان

۳. جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان

۴. سازمان حزب‌الله افغانستان

۵. نهضت اسلامی افغانستان

۶. پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

۷. دعوت اسلامی افغانستان

۸. نیروی اسلامی افغانستان

این شورا به «ائتلاف هشت‌گانه» مشهور شد و کمی بعد، حزب شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان نیز بدان پیوست و ائتلاف نه‌گانه شد.

اهداف کلی این ائتلاف که تا تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان دوام آورد، به صورت زیر مورد توافق احزاب و سازمان‌های شرکت‌کننده قرار گرفت:

«۱. جلوگیری از انحراف فکری و عملی احزاب و گروه‌ها و هدایت مبارزات ملت مسلمان افغانستان و حراست از آن حول محور ولایت فقیه؛

۲. هدایت مبارزه در خط صحیح «نه شرقی نه غربی» و انطباق آن با ارزش‌های عالیه اسلام؛

۳. هدایت فعالیت‌های شورای ائتلاف اسلامی افغانستان به منظور نیل به اتحاد کامل تشکلهای شیعی افغانستان.

۴. جلوگیری از درگیری‌های داخلی و هرز رفتن نیروهای مبارز در اصطکاک با یکدیگر و هدایت آن به سمت مبارزه با اشغالگران روسی و رژیم دست‌نشانده آنان در افغانستان؛

۵. معرفی مبارزات شیعیان به جهانیان و باز کردن جایگاه حقیقی شیعه در مبارزات سیاسی انقلاب اسلامی افغانستان؛

۶. آماده‌سازی شیعیان برای احقاق حقوق حقه خود در نظام آینده افغانستان، پس از بیرون راندن اشغالگران؛

۷. بالا بردن توان نیروهای مبارز شیعه در مقابله با تفرندهای سیاسی، نظامی و تبلیغاتی استکبار جهانی؛

۸. مبارزه با تمام توان علیه هجوم فکری و نظامی اشغالگران کمونیست؛

۹. جلوگیری از نفوذ در صفوف مبارزان مسلمان و به انحراف کشاندن

مبارزات اسلامی افغانستان توسط ابرقدرت‌ها.^{۱۱۳}

به این ترتیب، شورای ائتلاف، به کار خویش در آن شرایط حساس ادامه داد. اما با تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و خودداری این حزب از پیوستن به ائتلاف، به ویژه پس از آنکه دفترهای حرکت اسلامی در ایران مسدود شد، حزب مذکور و شاخه‌های کوچک دیگری از ناراضیان احزاب و سازمان‌های شرکت‌کننده در شورای ائتلاف، به شهر پشاور پاکستان منتقل شدند و در ۱۹ مرداد ۱۳۶۹، مرکزیت شورای ائتلاف را اعلام کردند که شامل احزاب و جریان‌های سیاسی زیر بود:

۱. حرکت اسلامی به رهبری آیت‌الله محمد آصف محسنی

۲. شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، شاخه نادرعلی مهدوی

۳. جبهه متحد اسلامی افغانستان به نمایندگی عرفانی قره‌باغی، نقیب‌الله

حسینی، جبرئیلی و مصباح هروی

۴. سازمان نصر افغانستان، شاخه کریم خلیلی و عزیزالله شفق

۵. سازمان نیروی اسلامی، شاخه سید عنایت‌الله حیدری

۶. سازمان نهضت اسلامی افغانستان

کریم خلیلی تر اعضای شورای ائتلاف شیعی مستقر در پشاور، تا اواخر سال ۱۳۷۰ با شورای مذکور همکار کرد، اما بقیه اعضا تا استقرار حکومت مجاهدین در کابل (بهار ۱۳۷۱) بر سر پیمان ماندند و از آن پس، همراه سایر احزاب و سازمان‌های مجاهدین، به کابل منتقل شدند و مناصبی را به دست آوردند.

۵. حزب وحدت اسلامی افغانستان

اگر ائتلاف‌های قبلی شیعی بر حسب ضرورت سیاسی در خارج از افغانستان و عمدتاً در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفتند،^{۱۱۴} این بار، جریان وحدت و اتحاد

شیعی با هدف یگانگی و یکپارچگی همه جریان‌های سیاسی و نظامی تشیع در افغانستان به نام حزب وحدت اسلامی در داخل کشور و در شهر تاریخی بامیان پس از گفت‌وگوهای طولانی نمایندگان جریان‌های شیعی از سیزده ولایت افغانستان و امضای پیمانی به نام میثاق وحدت در تابستان ۱۳۶۸ به وجود آمد.^{۱۱۵} نمایندگان شرکت‌کننده در جلسه‌های فوق که در عین حال به احزاب شیعی مؤتلف در شورای ائتلاف تهران وابسته بودند، تعهد دادند که عناوین تشکیلاتی گذشته را لغا کنند و در حزب جدیدی به نام «وحدت اسلامی» گرد آیند.

در پیمان مذکور (یا میثاق وحدت) آمده بود: «با در نظر داشتن اینکه ملت مسلمان افغانستان به ویژه سلحشورانی که در قلب افغانستان به سر می‌برند، با دست خالی و قلب مملو از ایمان و بدون هیچ‌گونه کمک خارجی، تمام مناطق مرکزی را از مزدوران روس پاک کرده و هم‌چنان تاکنون آزاد نگه داشته‌اند و در راستای نبرد بی‌امان و پیگیرشان، شاهد اخراج روس‌های تجاوزگر هستند و توانسته‌اند برای اولین بار فراز نوینی را در تاریخ مبارزات رهایی‌بخش جهان بگشایند و از طرفی، کفر جهانی در مقابله با انقلاب اسلامی افغانستان تبانی کرده و در امتداد سیاست‌های استعماری‌اش، نبرد سیاسی، نظامی، اطلاعاتی و ... را علیه مجاهدین و به انحراف کشاندن انقلاب اسلامی از نو آغاز کرده‌اند؛ [لذا] با توجه به مسائل فوق و ملاک‌های اعتقادی... انسجام هرچه بیشتر نیروهای جهادی و مبارزه آگاهانه در یک صف فشرده، از هر زمان دیگر ضروری‌تر می‌نماید. از این رو، برای حراست از ارزش‌های انقلاب و... براساس اصول و مبانی ذیل، احزاب و جریان‌های اسلامی طی اجلاس تاریخی در مرکز باستانی و تاریخی بامیان از ۴/۲۵ تا ۱۳۶۸/۴/۲۷ میثاق وحدت را تدوین و امضا کردند.»^{۱۱۶}

امضاکنندگان پیمان مذکور از احزاب زیر بودند:

- سازمان نصر افغانستان

- حرکت اسلامی افغانستان
- پاسداران جهاد اسلامی افغانستان
- جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان
- نهضت اسلامی افغانستان
- حزب دعوت اسلامی افغانستان
- سازمان نیروی اسلامی افغانستان
- شورای اتفاق اسلامی افغانستان

سازمان حزب‌الله افغانستان بعداً به این حزب پیوست، اما حرکت اسلامی افغانستان، پس از ورود هیأت رسمی حزب وحدت اسلامی به ایران و برگزاری چهار جلسه که میان نمایندگان حزب وحدت و مسئولان حرکت اسلامی از ۱۸ تا ۲۸ شهریور ۱۳۶۸ در تهران انجام گرفت، به دلیل نداشتن اعتماد کافی، از پیوستن به حزب وحدت اسلامی ابا ورزید و آیت‌الله محمدآصف محسنی، رهبر حرکت اسلامی افغانستان، دو شرط مهم را پیش کشید:

۱. تشکیل شورای عالی امامیه متشکل از اشخاصی که عضو هیچ‌یک از احزاب موجود نباشند.

۲. تأسیس شورای عالی قضایی.

با وجود این، شاخه‌های کوچکی از حرکت اسلامی به رغم رضایت رهبری حزب، پیوستگی‌شان را به حزب وحدت اسلامی ابراز داشتند و حتی یک بار انحلال حرکت اسلامی به نفع حزب وحدت اسلامی را در ۱۲ اسفند ۱۳۶۹ اعلام کردند. با این حال، پیوستگی حرکت اسلامی به حزب وحدت اسلامی، معنا نیافت و این دو حزب شیعه به موازات هم به مبارزات خویش ادامه دادند و با همین وضعیت وارد کابل شدند.

جنگ قدرت میان احزاب جهادی در کابل و ائتلاف‌های متعددی که در این

شهر پدید آمد، بارها این دو حزب (حرکت اسلامی و وحدت اسلامی) را به این سو و آن سو کشاند به ویژه حزب وحدت را خواسته یا ناخواسته درگیر ساخت. این حزب ابتدا با اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف در افتاد که از حمایت دولت موقت ربانی برخوردار بود.^{۱۱۷} سپس عضو شورای هماهنگی شد که در آن حزب اسلامی حکمتیار، جنبش ملی - اسلامی عبدالرشید دوستم و جبهه نجات ملی صیغه‌الله مجددی عضویت داشتند^{۱۱۸} و هنوز وفادار به این ائتلاف بود که از سوی طالبان در غرب کابل خلع سلاح شد و رهبر آن عبدالعلی مزاری به شهادت رسید.

علاوه بر این، این حزب از درون دچار بحران شد و متعاقب انتخابات شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در تابستان ۱۳۷۳ که هم‌زمان با درگیری‌های شدید حزب وحدت با نیروهای شورای نظار زیر فرمان احمد شاه مسعود در کابل برگزار شد، این حزب عملاً به دو جناح و دسته عبدالعلی مزاری و محمد اکبری تقسیم شد و در حالی که جناح مزاری درگیر جنگ مذکور بود، جناح اکبری به دشمنان عبدالعلی مزاری (شورای نظار و دولت ربانی) نزدیک شد و حتی گفته می‌شود اطلاعات مهم نظامی را در اختیار افراد شورای نظار قرار داد.^{۱۱۹}

این وضعیت باعث شد که شورای مرکزی وفادار به مزاری، در جلسه ۱۴ میزان (مهر) ۱۳۷۳، حکم به اخراج محمد اکبری و مصطفی کاظمی از عضویت در حزب وحدت اسلامی و شورای مرکزی آن حزب دهد.^{۱۲۰} این مسأله، فاصله دو جناح را باز هم بیشتر کرد؛ به همان میزان که جناح اکبری به شورای نظار و دولت ربانی نزدیک می‌شد،^{۱۲۱} جناح مزاری از آن فاصله می‌گرفت و خود را به مخالفان آنها نزدیک می‌کرد.

شهادت مزاری و جانشینی محمدکریم خلیلی به جای وی (۱۳۷۴/۱/۱۳) این روند را دستخوش تغییر کرد؛ به ویژه پس از سقوط کابل به دست طالبان، جناح

خلیلی عضو جبهه ائتلافی شمال موسوم به «شورای عالی دفاع از افغانستان» که در آن شورای نظار احمد شاه مسعود، بخشی از جناح حزب وحدت اکبری به سرپرستی کاظمی، اتحاد اسلامی سیاف، حرکت اسلامی انوری، جنبش ملی اسلامی دوستم و ... عضویت داشتند و هدفشان مبارزه و مقابله با پیشروی‌های طالبان در افغانستان بود.

به هر حال، هر دو جناح حزب وحدت اسلامی پیروان و طرفدارانی میان شیعیان افغانستان به ویژه هزاره‌ها یافتند و در کنار حزب حرکت اسلامی، به عنوان احزاب مهم شیعیان این کشور مطرح شدند.

فصل ششم

احزاب و سازمان‌های سیاسی شیعیان افغانستان

(پس از حادثه ۱۱ سپتامبر)

در روزهای پایانی سلطه طالبان بر افغانستان، وضعیت داخلی و بین‌المللی به طور چشم‌گیری به ضرر این جریان سیاسی - مذهبی تغییر کرد. افزایش ناراضایتی داخلی و ناتوانی رژیم طالبان در توسعه دامنه سلطه‌اش، با رویگردانی جامعه جهانی از رژیم مذکور و آمادگی برای تحمیل فشار بر طالبان همراه شد. در این میان، حادثه تاریخی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) فرصتی مناسب به غرب به سرکردگی امریکا داد تا عملیات نظامی وسیع خود را در ۱۵ مهر ۱۳۸۰ (۷ اکتبر ۲۰۰۱) آغاز کند و با هماهنگی احزاب و جریان‌های ائتلاف شمال، رژیم طالبان را براندازد.

تشکیل کنفرانس بن در آلمان که در آن چهار جناح افغانی شرکت کردند،^{۱۲۳} موجب روی کار آمدن حکومت موقت شش ماهه به رهبری حامد کرزی شد که هم حمایت بین‌المللی و هم پشتیبانی وسیع مردمی را در داخل افغانستان به همراه داشت. سپس طی دو لویه جرگه اضطراری و قانون اساسی، مواد دیگری از توافقات بن، جامعه عمل پوشید و شالوده نظامی که از این پس «جمهوری اسلامی

افغانستان» نامیده می‌شود، در اجلاس بن ریخته شد. افغانستان امروز را باید دستاورد توافقات این اجلاس دانست.

نکته مهم این است که در اجلاس بن، قانون اساسی مصوب سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) مبنای حقوقی نظام اداری افغانستان تا زمان وضع قوانین جدید شناخته شد.^{۱۲۴} که براساس آن آزادی فعالیت احزاب، جریان‌های سیاسی و مطبوعات تا حد زیادی تضمین می‌شد. حامد کرزی، رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان، نیز در فرمان شماره ۷۳ مورخ ۲۲ مهر (میزان) ۱۳۸۲، قانون احزاب سیاسی را در ۵ فصل و ۲۵ ماده منظور و به وزارت عدلیه کشور برای ثبت در روزنامه رسمی ابلاغ کرد.^{۱۲۵} در این قانون تصریح شده است: «اتباع افغانستان... بدون در نظر داشتن قومیت، نژاد، زبان، جنسیت، دین، تحصیل، شغل، نسب، دارایی و محل سکونت در کشور می‌توانند آزادانه حزب سیاسی تأسیس کنند... احزاب سیاسی... به صورت آزادانه فعالیت می‌کنند و در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی هستند.»^{۱۲۶}

هم‌چنین در ماده دوازدهم این قانون درباره حقوق احزاب سیاسی می‌خوانیم: «حزب سیاسی ثبت‌شده دارای حقوق ذیل است:

فعالیت سیاسی مستقل، اتحاد یا ائتلاف سیاسی با سایر احزاب، ابراز نظر آزاد و علنی به صورت شفاهی یا تحریری در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و گردهمایی صلح‌آمیز، تأسیس ارگان نشراتی، دسترسی به رسانه‌های جمعی، معرفی نامزد در تمام انتخابات و....»^{۱۲۷}

در چنین فضایی احزاب سیاسی زیادی اعلام وجود کردند و مطابق آماری که وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان انتشار داده است، بیش از هشتاد حزب و سازمان سیاسی مراحل ثبت خویش را پایان داده‌اند و اکنون در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی این کشور مشغول فعالیت هستند. ما نیز حسب موضوع

پژوهشمان، از زمره احزاب و گروه‌های مذکور، مشهورترین سازمان‌ها و احزاب سیاسی شیعه را به اجمال معرفی می‌کنیم و در ضمن، یادآور می‌شویم که چون بررسی عملکرد گروه‌ها و احزاب مذکور نیاز به زمان، گذشت ایام و مطالعه اوراق و اسناد داشت، از آن صرف نظر کردیم و عجالتاً سعی شد آنچه را خود آنان درباره خویش گفته و نوشته‌اند، بازگو کنیم و در معرض مطالعه و مذاقه اهل نظر و تحقیق قرار دهیم.

حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری محمدکریم خلیلی

این حزب در مرحله آغاز تاریخ نوین کشور ضمن تجدید نظر در ساختار قبلی و اهداف و مقاصد سیاسی پیشین خویش، با شکل جدیدی قدم در عرصه سیاست و اجتماع گذاشته و چنان که خود اعلام کرده است، «به منظور سهم‌گیری فعال در بازسازی و نوسازی افغانستان در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و برای مشارکت مؤثر در تعیین سرنوشت و اداره سیاسی کشور از طریق مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز و مبتنی بر رقابت آزاد فکری و سیاسی و با هدف تحکیم پایه‌های صلح، آشتی، برادری، برابری و وحدت ملی در افغانستان مرام و اهداف حزب و وحدت اسلامی افغانستان» را به اطلاع عموم رسانده است. در مرام‌نامه جدید این حزب می‌خوانیم:

اول، بخش سیاسی

الف) سیاست داخلی

۱. ما بر این باوریم که خداوند حکیم و خالق هستی انسان را به عنوان موجود آگاه و مسئول، خلیفه خدا در زمین و حاکم بر سرنوشت خویش قرار داده است. از این رو، حاکمیت ملی در هر جامعه به مردم آن کشور تعلق دارد که به طور

مستقیم یا غیرمستقیم آن را اعمال می‌کنند.

۲. به نظر ما، دموکراسی و پلورالیسم سیاسی تنها سیستمی است که می‌تواند اراده مردم را از طریق رقابت آزاد و انتخابات عمومی سری و مستقیم به نمایش بگذارد و نظام مردم‌سالار را در جامعه ما حاکم گرداند.

۳. معتقدیم که همه افراد جامعه اعم از زن و مرد در برابر قانون از حقوق و وجایب مساوی برخوردارند و دولت مکلف است حقوق و آزادی‌های مشروع افراد را تأمین نموده و با هر نوع تبعیض، ستم و بی‌عدالتی مقابله کند.

۴. ما از قانون اساسی افغانستان حمایت جدی می‌کنیم و همه افراد و احزاب را به اطاعت از قانون اساسی و سایر قوانین نافذه کشور فرامی‌خوانیم و معتقدیم تمام فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی باید در چوکات قانون و بر مبنای منطق اندیشه و تعقل صورت گیرد.

۵. ما هر نوع خشونت و توسل به زور و اسلحه را مردود می‌دانیم و بر این باوریم که جمع‌آوری اسلحه شرط اصلی تأمین صلح و امنیت پایدار در افغانستان است.

۶. مبارزه علیه هر نوع تروریسم، جرایم سازمان‌یافته، زرع و قاچاق مواد مخدر و سایر انواع قاچاق جزء مسئولیت انسانی و ملی هر فرد افغان است.

۷. فساد اداری، به خصوص رشوه‌خواری آفتی است که نظام اداری افغانستان را از درون متلاشی ساخته است و بر این اساس، حزب ما عقیده دارد که وظیفه دولت است که با ایجاد اصلاحات اساسی در اداره با این پدیده شوم به مقابله جدی برخیزد و ریشه آن را قطع کند.

۸. از نظر حزب وحدت اساسی افغانستان، اسلام به عنوان دینی که در بنیان‌گذاری تمدن، تاریخ و فرهنگ بشری و در زندگی فردی و اجتماعی مردم کشور نقش اساسی داشته است، از منابع اصلی قانون‌گذاری و حکمرانی در نظام

سیاسی کشور است.

۹. ما ضمن اینکه دین مقدس اسلام را دین رسمی افغانستان و تمام مسلمانان شیعه و سنی را از نظر مذهبی دارای حقوق برابر می‌دانیم، به پیروان سایر ادیان نیز حق می‌دهیم که در انجام مناسک دینی و پیروی از احکام دینی خود کاملاً آزاد باشند.

۱۰. ما در عین اینکه خواستار مشارکت عادلانه تمام اقوام کشور در اداره دولتی هستیم، بر اصل شایسته‌سالاری تأکید می‌ورزیم و بر این باوریم که در تمام عرصه‌ها باید از نیروهای مسلکی و کادرهای ورزیده اقوام مختلف کشور استفاده شود.

۱۱. واحدهای اداری موجود که میراث تقسیم‌های اداری گذشته است، از هر جهت غیرعادلانه و نامتوازن است و باید مطابق حکم ماده ۱۳۶ قانون اساسی، براساس تناسب نفوس، موقعیت جغرافیایی و وضعیت فرهنگی و اجتماعی مناطق، تعدیل شود.

۱۲. درباره نفوس کشور هنوز هم به طور دقیق احصائیه [شمارش] صورت نگرفته، در حالی که از نظر علمی، تمام پلان‌ها و برنامه‌ریزی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی براساس آمار طراحی می‌شود. بنابراین، حزب ما از پروسه‌ای حمایت می‌کند که از نفوس کشور میزان فی‌صدی زن و مرد، پیر و جوان، باسواد و بی‌سواد شهری و غیرشهری، اقوام، زبان‌ها، مذاهب، وضعیت صحتی و اقتصادی، به طور دقیق و جامع و مطابق معیارهای علمی آمار گرفته شود.

۱۳. تمام فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حزب بر مبنای خردورزی، روش مسالمت‌آمیز و رقابت آزاد و دموکراتیک و در راستای مصالح ملی و ایجاد فضای تفاهم و همگرایی ملی تنظیم می‌کند.

۱۴. حزب وحدت اسلامی افغانستان در عین فعالیت مستقل سیاسی و

تشکیلاتی خود، از فعالیت در قالب یک جبهه وسیع ملی با [همکاری] سایر شخصیت‌های ملی، جریان‌ها و احزاب سیاسی حمایت می‌کند.

ب) سیاست خارجی

۱. حزب وحدت اسلامی افغانستان اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد و معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی را احترام و رعایت می‌کند و خواستار عملی کردن قطعنامه‌های سازمان ملل متحد از طرف همه دولت‌های جهانی است.

۲. ما با تأکید بر حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود، خواهان توسعه روابط نیک و دوستانه با تمام کشورهای جهان و منطقه براساس حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی، عدم مداخله، حسن هم‌جواری، احترام متقابل و تساوی حقوق هستیم.

۳. ما بر این باوریم که در سطح بین‌المللی زمانی صلح و امنیت پایدار برقرار می‌شود که نظام و روابط بین‌المللی براساس اصول عدالت و دموکراسی تنظیم و سلاح‌های کشتار جمعی از سطح جهانی نابود شود.

۴. به نظر ما مبارزه با فقر، بی‌سوادی، بیماری و قاچاق مسئولیت مشترک جامعه جهانی است و برای ریشه‌کن کردن آن باید تدابیری در سطح بین‌المللی اتخاذ شود.

۵. حضور نیروهای کمک به امنیت ای‌ساف در افغانستان تا زمانی که ثبات و امنیت پایدار در کشور حاکم نشده و سلاح‌ها جمع‌آوری نگردیده مورد تأیید است. ما خواهان آنیم که دولت افغانستان هرچه عاجل‌تر با کمک سازمان ملل متحد و جامعه جهانی امنیت و ثبات سیاسی را در سطح کشور تثبیت و تحکیم کند تا پلیس ملی و اردوی [ارتش] ملی ما با تکیه بر امکانات و نیروی داخلی، حفظ امنیت و دفاع از سرحدات کشور را برعهده گیرند.

دوم، بخش فرهنگی و اجتماعی

۱. با تأکید بر حفظ هویت قومی و فرهنگی همه اقوام ساکن کشور و تأمین برابری حقوقی بین آنان، ارتقای خودآگاهی ملی، تحکیم پایه‌های وحدت و همبستگی و هویت واحد ملی و مبارزه با گرایش‌های متعصبانه و متحجرانه نژادی، زبانی، سمتی و مذهبی را یک ضرورت حیاتی می‌دانیم.

۲. از آزادی بیان، به خصوص آزادی رسانه‌های جمعی، رشد جامعه مدنی و ارتقای فکری و فرهنگی جامعه حمایت قاطع می‌کنیم و بر این باوریم که انحصار، استبداد و مطلق‌نگری عامل اصلی عقب‌ماندگی جامعه است و باید برای محو این بیماری مبارزه وسیع فرهنگی و اجتماعی صورت گیرد.

۳. تحصیل و تعلیم هم حق هر فرد افغان و هم عامل اصلی رشد و توسعه کشور است. بنابراین، باید در این عرصه چنان که در قانون اساسی نیز به تفصیل ذکر شده اقدامات و تدابیر جدی اتخاذ شود تا آثار سال‌های جنگ و دور بودن از صحنه تعلیم و تحصیل محو و عقب‌ماندگی‌های ناشی از آن جبران شود.

۴. ما بر این باوریم که احیا و توسعه مراکز علمی، فرهنگی و هنری، فراهم کردن شرایط استفاده از علوم و تکنولوژی معاصر، تقویت اتحادیه‌های فرهنگی و صنفی و توسعه شبکه‌های صوتی و تصویری از عوامل اصلی رشد فرهنگی در جامعه محسوب می‌شود و دولت و مؤسسات مدنی باید تلاش کنند زمینه این رشد و شکوفایی فراهم شود.

۵. آثار باستانی و تاریخی نشان‌دهنده چهره یک کشور در درازای تاریخ و بیانگر سابقه فرهنگی و تاریخی ملت‌هاست. ما تلاش می‌کنیم در جهت حفظ آثار تاریخی افغانستان و اعاده آنچه در طول سالیان جنگ به یغما رفته است، تدابیر جدی اتخاذ شود.

۶. حزب ما بر این باور است که انکشاف متوازن اقتصادی و فرهنگی در همه

مناطق افغانستان از خواسته‌های بر حق مردم این کشور و مصداق بارز و عینی عدالت اجتماعی است و از تبعیض‌هایی که در این خصوص اعمال شده باید جلوگیری به عمل آید و نسبت به مناطق محروم توجه بیشتری صورت گیرد تا توازن و تعادل منطقی و معقول در همه مناطق کشور رعایت شود.

۷. قشرهای ضعیف، ناتوان و کم درآمد جامعه مانند معلولین، سالخورده‌گان، یتام، زنان بیوه، متقاعدین [بازنشستگان] و خانواده‌های شهدا مستحق هر نوع کمک هستند. حزب ما تلاش خواهد کرد از طرف دولت تسهیلات لازم در زندگی آنان ایجاد شود.

۸. رشد نیروی مادی و معنوی جوانان اعم از پسر و دختر، توسعه ورزش و تفریحات سالم، توجه به محیط زیست و توسعه طب و قایوی و معالجوی از شرایط لازم یک زندگی پاک و سالم است. معتقدیم که بر دولت لازم است در این زمینه تدابیر جدی اتخاذ کند.

۹. موضوع کوچیان یکی از معضلات مهم اجتماعی ماست که چه بسا معضلات دیگری نیز به دنبال داشته است. ما خواستار آنیم که تدابیری اتخاذ شود که کوچیان از حالت کوچیگری خارج شوند و در مناطق مناسب اسکان دائم پیدا کنند.

۱۰. زنان نیمی از پیکره جامعه‌اند و در رشد و تعالی مادی و معنوی آن نقش بنیادین دارند. اما از آنجا که به علل مختلف حقوق آنان پایمال شده، باید کوشش همه‌جانبه به عمل آریم تا با سنت‌های خرافی و غیراسلامی مبارزه کنیم تا زنان جایگاه شایسته و بایسته خود را در خانواده و اجتماع باز یابند.

۱۱. فضایل اخلاقی نشانه قدرت و متانت و مفاصد و رذایل اخلاقی عامل پوچی، ناتوانی و درماندگی انسان‌هاست. بنابراین، معتقدیم که باید با مفاصد اخلاقی و اجتماعی مبارزه و به تعلیم و تربیت مطابق ارزش‌های ملی و اخلاق

اسلامی توجه شود تا جامعه ما سالم باشد و جوانان ما انسان‌هایی باشخصیت و باصلاحیت تربیت شوند.

سوم، بخش اقتصادی

۱. ما سیستم اقتصادی رهبری شده و محدود را به نفع افغانستان نمی‌دانیم و در چارچوب منافع ملی خود و مطابق احکام قانون از نظام آزاد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد حمایت می‌کنیم.

۲. ما سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و تجارت آزاد را عامل توسعه اقتصادی کشور می‌دانیم و از رشد اقتصاد ملی و فعالیت بخش خصوصی در تمام عرصه‌های اقتصادی حمایت می‌کنیم.

۳. مدرنیزه ساختن سیستم بانکی و مکانیزه ساختن سیستم‌های آبیاری، زراعت، باغداری، دامپروری و در نهایت، صنعتی ساختن کشور تنها راه رشد اقتصادی و عامل افزایش تولیدات داخلی است. ما از پروسه‌ای حمایت می‌کنیم که در آن باید برای اعمال آمال مذکور تدابیر لازم اتخاذ شود.

۴. استفاده معقول از منابع طبیعی و جنگلات [جنگل‌های] کشور، ضامن حفظ سرمایه‌های ملی است و حزب ما بر این باور است که باید برای حراست، تقویت و بهبود آنها تدابیر لازم اتخاذ شود.

۵. به نظر ما، از کمک‌های جامعه جهانی و درآمدهای ملی باید در عین شفافیت در حساب‌دهی، در زیرساخت‌های اقتصادی و نیازهای زیربنایی و اساسی کشور استفاده شود. حزب ما بر این باور است که در این زمینه، تأسیس، احیا و توسعه خطوط مواصلاتی، انرژی، معارف، زراعت، صحت عامه، کارخانه‌های تولید داخلی و صنایع و معادن باید در رأس همه پلان‌ها [برنامه‌ها] قرار گیرد.

۶. بیکاری، سطح بسیار پایین درآمد و معیشت، بحران مسکن، بالا رفتن قیمت

و اجاره زمین و خانه و عودت انبوه مهاجران بی‌سرپناه، زندگی روزمره مردم را با مشکل جدی مواجه ساخته است. حزب ما بر این باور است که دولت وظیفه دارد برای حل این معضلات تدابیر جدی بیندیشد.^{۱۲۸}

چهارم، ساختار

حزب وحدت اسلامی افغانستان به لحاظ ساختاری نیز دارای بخش‌های زیر است:

۱. کنگره
۲. رهبری
۳. شورای مرکزی
۴. هیأت اجرایی
۵. هیأت مراقبت و تفتیش
۶. هیأت مشورتی
۷. شوراهای محل شامل: ولایتی، شهری، والی (فرمانداری)، قریه (روستا) و ناحیه.^{۱۲۹}

- آشنایی با رهبر حزب

محمدکریم خلیلی، فرزند محمد اسلم در اول حمل (فروردین) ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۰) در والی بهسود ولایت میدان وردگ متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تحصیلات عالی را در مدرسه مدینه العلم واقع در غرب کابل فراگرفت. با گرم شدن فضای سیاسی و تشکیل احزاب در کابل، وی به والی‌ها (فرمانداری‌ها)ی ولایات پروان و میدان رفت و با همکاری همفکرانش هسته مرکزی سازمان نصر افغانستان را بنیان گذاشت.

محمدکریم خلیلی در سال ۱۳۶۰ به تهران، پایتخت ایران، سفر کرد و سرپرستی دفتر مرکزی سازمان نصر را در آن شهر بر عهده گرفت. وی با تشکیل شورای ائتلاف و سپس حزب وحدت اسلامی از جمله اعضای برجسته و رهبران این دو تشکیلات به حساب می‌آمد و مدتی نیز به عنوان نماینده حزب وحدت اسلامی در پاکستان ایفای وظیفه می‌کرد. محمدکریم خلیلی پس از شهادت عبدالعلی مزاری، رهبری حزب وحدت اسلامی را به عهده گرفت و در دوران مقاومت علیه طالبان نیز در جبهه‌های بامیان حضور داشت.

محمدکریم خلیلی با تشکیل اداره موقت، به پست معاونت دوم رئیس دولت منصوب شد و اکنون نیز در سمت معاون دوم رئیس‌جمهور افغانستان ایفای وظیفه می‌کند.

وی ازدواج کرده است و دو پسر و پنج دختر دارد.^{۱۳۰}

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری حاج محمد محقق

این حزب که در شرایط جدید کشور از حزب وحدت اسلامی منشعب شد، به لحاظ اصول رفتاری و تشکیلات شباهت‌های زیادی به حزب مذکور دارد، اما در اوضاع جدید خود را با روح زمانه تطبیق داده و با تعریف جدیدی از خود، اعلام کرده است: «حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان سازمان سیاسی سرتاسری، مستقل، دموکراتیک، متعهد به اصول توسعه و پلورالیسم است که در آن زنان و مردان هدفمند افغان برای استحکام وحدت ملی براساس اصل تساوی حقوق، ایجاد جامعه مدنی و نظام دموکراسی مبارزه می‌کنند».^{۱۳۱}

در مرام‌نامه جدید این حزب چنین می‌خوانیم:

فلسفه وجودی و اهداف

ارزش‌های ذیل مبنای فلسفه وجودی حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد:

- احترام به معتقدات و رعایت مقدسات مردم؛
- آزادی بیان و اندیشه؛
- احترام به آزادی‌ها و حقوق فردی؛
- اجرای قانون اساسی کشور؛
- احترام و رعایت تمام کنوانسیون‌های بین‌المللی؛
- احترام و رعایت تساوی حقوق زن و مرد؛
- رعایت اصل دموکراسی در تمام تصمیم‌گیری‌ها در تمام سطوح حزب؛
- برگزاری انتخابات به عنوان یک اصل برای تعیین کادرهای رئیس حزب؛
- صداقت و اخلاص در گفتار و عمل.

اهداف اساسی

تحقق اهداف ذیل خطوط اساسی فعالیت‌های حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد:

- دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی؛
- تلاش برای تأمین امنیت و صلح پایدار سراسری در کشور؛
- مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی؛
- تلاش برای استقرار نظام سیاسی مبتنی بر اصل دموکراسی، تأمین و تحکیم وحدت ملی با احترام به تنوع ملی و تقویت هویت تاریخی و فرهنگی اقوام ساکن کشور؛
- مبارزه برای ریشه‌کن ساختن فرهنگ تعصب و خشونت؛

- ایجاد فضای دوستی، تفاهم ملی، گفت‌وگو و همبستگی میان همه مردم؛
- مبارزه برای محو کامل کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر؛
- تلاش در راه تحقق برابری و مشارکت متعادل همه اقوام در اردو [ارتش]، پلیس و نیروهای امنیتی و نیز تمام سطوح تصمیم‌گیری دولتی؛
- تلاش قانونی و مشروع برای غیرمتمرکز ساختن قدرت در سطوح مختلف و اداره دولتی در مرکز و محلات با حفظ اصل حاکمیت ملی؛
- مبارزه برای تشکیل دولتی فراگیر و منتخب که نظام و اداره آن پاسدار حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و ایجاد دموکراسی و قانوناً به پیشگاه ملت مسئول و پاسخگو باشد.
- سهم فعال در شورای ملی به مثابه عالی‌ترین ارگان مقننه که متشکل از نمایندگان واقعی و منتخب ملت باشد.
- مبارزه علیه فساد اداری، علایم استبداد سیاسی و فرهنگی، برتری‌جویی‌های قومی، لسانی، مذهبی و هر نوع مظاهر تعصب و تنگ‌نظری‌هایی که در گذشته وجود داشته‌اند.
- دفاع و پشتیبانی از استقلال و بی‌طرفی قضا و محاکم کشور؛
- حمایت از حقوق زنان در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛
- تلاش در راه ارتقای سطح فرهنگی مردم، محو بی‌سوادی در کشور، تأمین شرایط لازم و فضای سالم برای تعلیم و تربیت جوانان و کادرهای مسلکی؛
- تلاش برای بازسازی، احیا و انکشاف [توسعه] متوازن کشور؛
- پیشنهاد و تأکید بر پلان‌گذاری دقیق، سرشماری شفاف و علنی نفوس و ساختار واحدهای اداری بر اساس نفوس؛
- ایجاد شرایط بهتر برای فعالیت‌های مؤثر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در

کشور؛

- مبارزه برای نهادینه کردن دموکراسی در همه ارگان‌های تصمیم‌گیرنده در

دولت؛

- تفویض کار به اهل کار برحسب لیاقت، شایستگی و تخصص.^{۱۳۲}

به لحاظ ساختار تشکیلاتی نیز حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان دارای

بخش‌های زیر است:

۱. مجمع عمومی
۲. شورای مرکزی
۳. شورای اجراییه
۴. مجمع عمومی ولایتی
۵. شورای ولایتی
۶. مجمع عمومی شهری
۷. شورای شهر
۸. مجمع عمومی والسوالی
۹. شورای والسوالی
۱۰. شورای محل^{۱۳۳}

آشنایی با رهبر حزب

حاجی محمد محقق، فرزند حاجی محمد سرور در سال ۱۳۳۴ در والسوالی (فرمانداری) چهارکنت استان بلخ متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در چهارکنت و تحصیلات عالی را در علوم اسلامی در مدرسه علمیه مزار شریف فراگرفت و متعاقباً مشغول تدریس در مدرسه مذکور شد. با آغاز جهاد نیز به صفوف مجاهدین پیوست و پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی مسئولیت

عمومی شمال این حزب را عهده‌دار شد. پس از پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱، آقای محقق مسئولیت شورای عالی نظامی منطقه شمال را بر عهده گرفت و تا تشکیل دولت موقت اسلامی (۱۳۷۶) در این مسئولیت باقی ماند. وی در سال ۱۳۷۹ در سمت رئیس کمیته سیاسی حزب وحدت اسلامی ایفای وظیفه می‌کرد و در سال ۱۳۸۰ برای پست معاونت اداره موقت و وزیر پلان تعیین شد، اما از آن پست نیز استعفا کرد و اینک در سمت نماینده انتخابی از ولایت کابل در پارلمان افغانستان عضویت دارد.^{۱۳۴}

حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان به رهبری قربان‌علی عرفانی

این حزب سومین انشعاب از حزب وحدت اسلامی افغانستان به حساب می‌آید که در شرایط جدید کشور از آن حزب جدا شد و ضمن اظهار تأسف از پراکندگی حزب وحدت اسلامی، خود را شاخه‌ای از آن حزب دانسته و یادآور شده است: «ما به عنوان مجموعه‌ای از همین تشکل (حزب وحدت اسلامی) برآنیم به یاری خداوند و اعتماد به صداقت و همیاری یکدیگر اصولی را پیگیریم که یادآور روزهای نخست این تشکل باشد که سلاحمان تنها اخلاص، محبت و صداقت بود.»^{۱۳۵}

این حزب در شرایط جدید کشور، اهداف و مقاصدش را چنین به اطلاع عموم رساند:

۱. ایمان و اعتقاد به دین مبین اسلام به عنوان دینی که در بنیان‌گذاری تمدن، تاریخ و فرهنگ بشری نقش محوری و اساسی دارد و در نظام سیاسی کشور نیز منبع اصلی است. به همین علت، فقط حزب و تشکلی می‌تواند انسان‌ساز و سعادت‌آفرین باشد که خداوند جل جلاله تنها به عنوان محور اصلی و مطلق آن در تمام شئون زندگی اجتماع انسان تجلی یابد. از این رو، فلسفه وجودی یک

جریان سیاسی این است که حزب و تشکل به عنوان یک معبد (عبادتگاه) وسیله‌ای باشد که بشر را به سوی رستگاری و تمدن رهنمون سازد، نه اینکه به حیث یک معبود، آن را مورد پرستش قرار دهند.

۲. احترام به اصل آزادی بیان و اندیشه، رعایت سنت‌های پسندیده مردم و رعایت حقوق بشر در قبال تمام افراد و قشرهای جامعه در چارچوب قانون اساسی کشور؛ زیرا از دیدگاه اسلام انسان‌ها آزاد به دنیا آمده‌اند و باید آزاد زندگی کنند و سرنوشت خود را رقم زنند. هیچ‌کس نمی‌تواند اندیشه و ایده خود را بر دیگری تحمیل کند و اندیشه وی را با جبر و فشار تغییر دهد.

۳. فراهم کردن هرچه بیشتر زمینه مشارکت زنان در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر مبنای حقوق انسانی و عدالت اجتماعی، زیرا انسان آزاد به دنیا آمده است و آزادی انسان به جنس مرد خلاصه نمی‌شود که جلوه ناهنجاری از مردسالاری باشد، بلکه کلمه انسان شامل هر دو پدیده (زن و مرد) می‌شود که در پرتو قانون الهی و تمدن بشری، هر یک از جایگاهی ویژه برخوردار است. پس احترام به هر یک از این دو موجود ناشناخته که متمم و مکمل همدیگرند، بر پایه اصول و قوانین الهی آمیخته با فطرت پی‌ریزی شده است که باید مشخصاً به هر دو موجود به عنوان انسان ارجح گذاشته شود.

۴. تلاش مجدانه و پیگیر در راه تحقق عدالت اجتماعی و مشارکت متعادل همه اقوام افغانستان در اداره کشور و همچنین کوشش برای فراهم‌سازی شرایط تفاهم و مناسبات دوستانه بین اقوام ساکن کشور برای دستیابی واقعی به وحدت ملی در افغانستان؛ زیرا بدون مشارکت متوازن همه اقوام عدالت و دموکراسی واقعی تحقق پیدا نمی‌کند. از این رو، ضروری است زمینه مناسب برای آمادگی ذهنی همه افراد جامعه فراهم شود.

۵. کوشش برای بالا بردن سطح آگاهی جامعه از راه انکشاف [توسعه] متوازن

اقتصادی و فرهنگی در تمام مناطق افغانستان؛ زیرا بدون در نظر گرفتن انکشاف متوازن در همه مناطق، شعار عدالت و آزادی مفهوم واقعی خود را پیدا نمی‌کند.

۶. از آنجا که افغانستان دارای یک عظمت و اتوریته بین‌المللی است و دنیا برای این مردم عمیقاً احترام قائل است، موضوع کشت تریاک و مواد مخدر به حیثیت این جامعه لطمه وارد کرده است. از این رو، ضروری است برای محو کامل زرع، تولید و قاچاق این مواد، مبارزه مستمر و همه‌جانبه‌ای از طریق بالا بردن سطح آگاهی عامه صورت گیرد.^{۱۳۶}

ساختار تشکیلاتی حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان عبارت است از:

۱. کنگره
۲. شورای مرکزی
۳. هیأت رئیس
۴. شوراهای ولایتی
۵. حوزه‌ها و شوراهای شهر^{۱۳۷}

آشنایی با رهبر حزب

قربان‌علی عرفانی فرزند محمدابراهیم معروف به «عادل» در سال ۱۳۳۲ در ناحیه یکه‌ولنگ ولایت بامیان زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تحصیلات عالی را در رشته علوم اسلامی در شهر نجف عراق به پایان رساند. از جمله استادان وی می‌توان از آیت‌الله ابوالقاسم موسوی و آیت‌الله خمینی [ره] نام برد.

با وقوع کودتای مارکسیستی سال ۱۳۵۷، وی به افغانستان بازگشت و همراه عبدالعلی مزاری، سید حسین حسینی و شهید واحدی سازمان نصر را تشکیل داد. وی بعدها در تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان نیز مشارکت کرد و در زمره رهبران این حزب قرار گرفت.

وی هم‌چنین به عنوان وزیر مشاور در امور قومی در کابینه حامد کرزی خدمت کرده است.^{۱۳۸}

حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان به رهبری محمد اکبری

اگر احزاب وحدت اسلامی مردم و وحدت اسلامی ملت افغانستان در نتیجه تغییر و تحولات سیاسی ناشی از ۱۱ سپتامبر از حزب وحدت اسلامی انشعاب کردند، حزب وحدت ملی اسلامی پیش از آن، هنگام جنگ‌های داخلی مجاهدین در کابل، از آن حزب جدا شد. چنان‌که در فصل پیش یادآور شدیم، متعاقب انتخابات شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی در تابستان سال ۱۳۷۳ به رهبری محمد اکبری به مخالفان حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری، یعنی شورای نظار جمعیت اسلامی و دولت ربانی نزدیک شد و دیگر هیچ‌گاه به حزب وحدت اسلامی شاخه مزاری و بعداً خلیلی نپیوست. اکنون در شرایط جدید سیاسی افغانستان، با عنوان حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان آرمان‌ها و اهدافش را چنین دسته‌بندی کرده است:

الف) در عرصه سیاسی

۱. حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان در ساحه [عرصه] سیاسی، ملی می‌اندیشد و به اقتدار ملی باور دارد.
۲. در باور حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان ملت بر دو رکن اساسی استوار است: یکی، انسان بودن و دیگری بر خور داری از تابعیت افغانستان. بر این اساس، هر انسان برخوردار از تابعیت افغانستان عضو این کشور و در خلقت و حقوق برابر هم است.
۳. هر ملت حیات سیاسی خود را بر مبنای یک قرارداد تنظیم می‌کند که اسم

این قراردادنامه، قانون اساسی است.

۴. این حزب در حیات ملی مردم در عرصه‌های ذیل از صلاحیت مرجعیت برخوردار است:

- در تدوین و تصویب قانون اساسی یا قراردادنامه از طریق نمایندگان منتخب خویش؛

- در تعیین مدیران حیات جمعی از طریق انتخابات آزاد، سری و عادلانه؛

- در عزل مدیران حیات جمعی از طریق شرکت در انتخابات آزاد، سری و عادلانه.

- حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان از تمام مجامع و قراردادهای بین‌المللی و منطقه‌ای که به حال بشریت مفید بوده‌اند و صلح، امنیت و رفاه را برای جوامع انسانی به ارمغان می‌آورند، جداً حمایت می‌کند.

۶. حزب وحدت ملی اسلامی تلاش می‌کند در حیات ملی، «منطق جایگزین خشونت، تفاهم جایگزین تفنگ، تحمل جایگزین طرد و مشارکت جایگزین تکروی» شود.

۷. حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان با تروریسم و افراط‌گرایی در ابعاد و انواع مختلف آن مخالف است و با آن مبارزه می‌کند.

۸. حضور فعال ملت افغانستان در تعاملات جهانی و منطقه‌ای با حفظ هویت ملی، از آرزوهای حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان است.

ب) در عرصه اجتماعی

۱. تحقق عدالت اجتماعی در حیات ملی افغانستان از آرزوهای کلیدی و مهم حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان است که این حزب در برآورده شدن آن، از هیچ تلاش معقولی دریغ نمی‌ورزد.

۲. حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان تحقق عدالت اجتماعی را در عملی شدن اهداف زیر می‌داند:

- افراد و مجموعه‌های انسانی برخوردار از تابعیت افغانستان در شرایط مساوی از ثروت‌های ملی به صورت برابر بهره‌مند شوند.
- افراد و مجموعه‌های انسانی برخوردار از تابعیت افغانستان در شرایط مشابه از فرصت‌های ملی به طور مساویانه بهره‌مند شوند.
- افراد و مجموعه‌های انسانی برخوردار از تابعیت افغانستان در شرایط مشابه از خدمات ملی به شکل مساوی مستفید شوند.
- افراد و مجموعه‌های انسانی برخوردار از تابعیت افغانستان در شرایط برابر به طور مساوی از اعمال صلاحیت‌های ملی برخوردار شوند. انتخاب شدن و انتخاب کردن یکی از این صلاحیت‌هاست.

ج) در عرصه فرهنگ

۱. رشد و توسعه فرهنگ ملی یکی از آرمان‌های حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان است.
۲. حزب وحدت ملی - اسلامی برآورده شدن آرزوی فوق را در گرو توسعه و تعمیق پروسه تعلیم و تربیت می‌داند و نقش این پروسه را مهم‌تر از عوامل دیگر می‌بیند.
۳. حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان از رشد و توسعه فرهنگ‌های محلی تا جایی حمایت می‌کند که با فرهنگ ملی در تعارض نباشند.
۴. حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان از اجباری شدن تعلیم و تربیت تا سطح متوسطه جانبداری می‌کند.
۵. حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان از رایگان شدن تحصیل در مقطع

تحصیلات عالی طرفداری می‌کند.

(د) در عرصه اقتصاد

۱. حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان در عرصه اقتصاد از برقراری سیستم اقتصاد آزاد حمایت می‌کند.
۲. روند خصوصی‌سازی باید متناسب با فراهم آمدن شرایط صورت گیرد.
۳. با توجه به وضعیت خاص کشور از نظر اقتصادی، پروسه خودکفایی باید از اصلاح و مکانیزه شدن زراعت و مال‌داری آغاز شود.
۴. لازم است تدابیری اتخاذ شود تا زمینه‌های سرمایه‌گذاری خارجی در کشور فراهم آید.
۵. برای سالم‌سازی اقتصاد باید مبارزه پلان‌شده (برنامه‌ریزی‌شده)، شدید، همه‌جانبه و مداوم با تولید و قاچاق مواد مخدر صورت گیرد.^{۱۳۹}
- از نظر ساختاری، حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان دارای بخش‌های زیر است:

۱. کنگره
۲. شورای مرکزی
۳. شورای اجرائیه
۴. شورای ولایتی
۵. شورای شهری
۶. شورای والسوالی
۷. شورای محلی^{۱۴۰}

آشنایی با رهبر حزب

محمد اکبر فرزند غلام حیدر به سال ۱۳۲۳ ش. در والسوالی (فرمانداری) ورس در ولایت بامیان زاده شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تحصیلات عالی را از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ ش در عراق فراگرفت و پس از بازگشت به وطن، مشغول تدریس علوم دینی در هزاره‌جات شد.

با وقوع کودتای مارکسیستی در افغانستان، وی نخست به شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان پیوست (۱۳۶۱-۱۳۵۸)؛ بعد پاسداران جهاد اسلامی را سازمان داد (۱۳۶۸-۱۳۶۱) و سرانجام در تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان سهم گرفت (۱۳۶۸). اما با ایجاد اختلاف در حزب مذکور (۱۳۷۳)، رهبری شاخه اعتدالی آن را به عهده گرفت و اکنون نیز از فعالان عرصه‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان و در خدمت دولت حامد کرزی است.

حزب حرکت اسلامی افغانستان به رهبری محمدعلی جاوید

این حزب نیز تلاش کرد خود را هماهنگ و همراه تحولات جاری افغانستان سازد و ضمن تغییر در برخی اصول و مرام حزبی و همچنین رهبری خویش، مرام‌نامه جدیدی در ۷۴ ماده مطابق شرایط روزگار تدوین و تصویب کند که ما در اینجا آن را نقل می‌کنیم:

اهداف کلی

۱. استفاده از تعلیمات سودمند اسلام در تدوین و تقنین قوانین کشوری و در روش سلوک عملی؛
۲. ارائه و ترویج فرهنگ اصیل و دور از خرافات و اوهام؛
۳. استفاده از دستاوردهای سودمند بشری برای رفاه عمومی و روابط حسنه

بین‌المللی؛

۴. تحکیم حاکمیت ملی در بافت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و نفی وابستگی؛

۵. اقامه نظام جمهوری اسلامی براساس آرای مردم؛

۶. مبارزه اصولی و دائم با فقر، جهل، بیماری، خرافات، بیدادگری و فساد؛

۷. تلاش برای رفاه حال محرومان، زحمت‌کشان، کارگران، متخصصان، تحصیل‌کرده‌ها و دانشمندان دینی؛

۸. تشویق سرمایه‌داران به ایجاد کارخانه‌های تولیدی و توسعه اقتصاد عمومی؛

۹. مبارزه با تبعیض قومی، لسانی، نژادی، منطقه‌ای و مذهبی به منظور برقراری اخوت دینی و شایسته‌سالاری؛

۱۰. تحصیل آزادی‌های فردی، سیاسی و مذهبی برای همه با رعایت دستورهای دینی و حفظ حقوق دیگران؛

۱۱. بالا بردن سطح تعلیم و تربیت در تمام مراحل در مکاتب، لیسه‌ها [دبیرستان‌ها] و پوهنتون‌ها و همه معاهدات علمی و ترویج مراکز تحقیقاتی با استفاده مقدور از آخرین پیشرفت‌های علمی و فنی در جهان معاصر؛

۱۲. مبارزه با بی‌سوادی تا سرحد غیرقانونی قرار دادن آن به مرور زمان؛

۱۳. اصلاح و توسعه عمیق مضامین درسی مدارس دینی مطابق نیاز زمان و جوامع؛

۱۴. سپردن مناصب دولتی به افراد براساس علم، مهارت و قدرت کار و امانت - که از قرآن مجید به دست می‌آید - و طرد روابط فامیلی، قومی، آشنایی، منطقه‌ای و در یک کلام، جایگزینی شایسته‌سالاری به جای روابط خصوصی؛

۱۵. تنظیم و تقسیمات اداری ولایات و ولسوالی‌ها بر اساس نفوس و موقعیت‌های جغرافیایی، الغای تقسیمات اداری فعلی، تشکیل یک حکومت قوی

بر پایه‌های عدالت اجتماعی و تقسیم عایدات دولتی بر همه ولایات به طور عادلانه و عدم احتیاج به فدراسیون دولتی؛

۱۶. تنظیم سیاست خارجی براساس منافع مادی و معنوی ملت، همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام متقابل به ویژه به همسایگان، عدم مداخله در امور داخلی دیگران و ممانعت از مداخله دیگران در امور داخلی ما، تا قضاوت آزاد و فعال در مسائل بین‌المللی به نفع عدالت انجام شود.

۱۷. همکاری با جامعه بین‌المللی در چارچوب سازمان ملل متحد و کنفرانس اسلامی به منظور رفع مشکلات طبیعی، اجتماعی و سیاسی؛

۱۸. سهم‌گیری مفید و فعال در جهانی‌سازی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن؛

۱۹. شعار حرکت اسلامی: اخلاق اسلامی، توسعه علمی، رفاه عمومی و عدالت اجتماعی؛

۲۰. مختصری از تفصیلات مرامنامه:

۲۱. دین رسمی افغانستان اسلام است که اکثریت قریب به اتفاق به آن معتقدند که قوانین رسمی نباید مخالف شریعت اسلامی باشد.

۲۲. در مورد نزاع بین افراد، انتخاب قاضی در حقوق الناس حق مدعی و در حقوق الله، حق مدعی علیه است.

۲۳. حرکت اسلامی وظیفه خود می‌داند با عوامل ایجاد تفرقه بین دو برادر مسلمان مبارزه کند و اخوت دینی و همکاری اسلامی و اجتماعی را بین آنان به نفع کشور و ملت تحکیم بخشد.

۲۴. اقلیت‌های دینی طبق مقررات اسلامی در عمل به دین خود آزادند.

۲۵. هر خارجی که به افغانستان وارد می‌شود باید از قوانین دولت پیروی کند.

۲۶. قوه قضاییه مستقل و احکام صادره از آن نافذ است و حتی شخص اول

کشور حق الغا یا تعدیل آن را ندارد.

۲۷. هیچ فردی در هیچ مقامی مصون نیست و حتی رئیس جمهور باید در مقابل شکایت یک فرد عادل به دستور قاضی به محکمه حاضر و حکم قاضی در حق او اجرا شود.

۲۸. محاکم باید بین تحقیق حق و سرعت عمل جمع کند.

۲۹. محاکم برای فصل دعاوی باید دو مرحله ای شود و قاضی ابتدایی تنها به ذکر نظر اکتفا کند و حکم را برای قاضی مرحله دوم بگذارد.

۳۰. برای احراز مقام علمی قاضیان باید امتحان شدید گرفته و دانشکده قضا تأسیس شود.

۳۱. تلاش پیگیر صورت گیرد تا رشوه خوری و رابطه بازی از حریم قضا پاک شود.

۳۲. شکنجه و تعذیب متهمان برای اقرار در محاکم و دوایر پلیس به شدت ممنوع است و اقرار حاصل از آن غیر معتبر است.

۳۳. در شورای عالی قضا، دست کم باید دو نفر از فقهای شیعه عضویت داشته باشند.

۳۴. تشکیلات اداری کشور نباید بیشتر از مورد نیاز باشد تا هم امکانات مادی بیت المال هدر نرود و هم مردم به درد سر مبتلا نشوند. حرکت اسلامی تشکیلات فعلی دولت را زاید و پانزده وزارت را کافی می داند و بقیه باید در آنها ادغام شوند. ساختار ولایات باید بر اساس مقدار معین نفوس مورد تجدید نظر قرار گیرد و سفارت خانه های زاید لغو شود.

۳۵. در لویه جرگه آینده تلاش می شود تا نظام سیاسی کشور دارای رئیس جمهور و حکومت باشد؛ اولی، توسط آرای مستقیم مردم و دومی، با معرفی رئیس جمهور و تأیید مجلس شورای ملی یا ولسی جرگه انتخاب شود.

۳۶. ما خواهان اردوی [ارتش] ملی غیرسیاسی و غیروابسته به احزاب سیاسی داخلی و غیروابسته به بیگانگان هستیم تا بتواند استقلال سیاسی کشور را حفظ و از ملت و کشور در مقابل تجاوز خارجی دفاع کند.

۳۷. در لویه جرگه آینده تلاش می‌شود برای عدم تداخل وظیفه رئیس‌جمهور، دولت و رئیس حکومت آیین‌نامه دقیقی وضع شود.

۳۸. مکاتب و مدارس باید در سراسر کشور ایجاد شود تا فرزندان مردم از نعمت تعلیم در هیچ جا محروم نمانند و در شهرها (مراکز ولایات) فاکولته‌های لازم تأسیس شود.

۳۹. مکاتب و لیسه‌ها [دبیرستان‌ها] و معاهد علمی خصوصی زیر نظارت دولت آزادند و تعلیمات دینی در آنها اجباری است.

۴۰. مضامین رسمی مطابق نیاز زمان باید تجدید شود.

۴۱. باید از اتحادیه متخصصان حمایت شود.

۴۲. در درازمدت شرط اعضای شورای ملی تخصص در یکی از رشته‌های علمی - طبیعی، انسانی و دینی است و همچنین انتخاب وزیران باید با شغل وزارت آنان منطبق باشد.

۴۳. سیستم درسی مدارس دینی باید از نظر کمی و کیفی با در نظر داشت نیازمندی‌های زمان متحول و امتحانات دقیقی برگزار شود. همچنین القابی برای اهل علم دینی که مبین مراتب علمی آنان باشد، وضع شود.

۴۴. مالکیت فردی، خصوصی و عمومی، مالکیت مستمندان و مالکیت دولتی به طوری که در فقه اسلامی بیان شده، محترم است.

۴۵. دولت باید طوری زمینه را فراهم کند که ثروت و سرمایه در دست عده‌ای خاص متمرکز نشود و تا حد امکان اکثر آحاد ملت از آن بهره‌مند شوند. قرآن می‌فرماید: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولُهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ».

۴۶. سیاست اقتصادی ما باید به گونه‌ای باشد که جامعه فقط مصرفی نباشد، بلکه تا حد ممکن، تولیدی و تا حدی خودکفا هم باشد. وسایل تبلیغاتی دولت و بخش خصوصی باید با تجمل‌گرایی و هوس‌بازی مبارزه و مردم را تا حد [ارضای] نیازهای ضروری و احتیاجی تشویق کند.

۴۷. از گرفتن قرض‌های کلان خارجی که هم به استقلال سیاسی ما ضرر می‌رساند و هم کمر ملت و نسل‌های آینده را زیر بار قرض خم می‌کند، باید جلوگیری شود.

۴۸. باید بانک‌ها را از رباخواری بیرون آورد و قانون مضاربه را تطبیق کرد.

۴۹. تقویت زراعت و مالداري در سراسر کشور بسیار حتمی و لازم است.

۵۰. تجارت را در حد معقول آن باید توسعه دهیم و در امر صادرات کوشش جدی به عمل آوریم.

۵۱. از افراط و تفریط در مصرف، توزیع و تولید باید جلوگیری شود و با بخل و حرص مبارزه فرهنگی صورت گیرد.

۵۲. در مصرف بودجه دولتی باید صرفه‌جویی به عمل آید و اختلاس‌کنندگان بدون در نظر گرفتن مقام رسمی آنها به دست قانون سپرده شوند.

۵۳. احتکار طبق قانون فقهی حرام و ممنوع است.

۵۴. استخراج معقول معادن کشور از ضروریات رفاه اقتصادی کشور است.

۵۵. سیاست خلل‌ناپذیر ما بهبود حال محرومان و بیچارگان کشور است. باید برای آنان کار پیدا کرد و جلوی استثمار ظالمانه به تمام اشکال آن گرفته شود.

۵۶. حرکت اسلامی علاوه بر حمایت مستمر از مستضعفان و بیچارگان به حمایت بی‌دریغ خود از متخصصان، استادان، تحصیل‌کرده‌ها و علمای جید دینی ادامه می‌دهد و مخترعان، مکششفان و محققان را تشویق می‌کند.

۵۷. حرکت اسلامی هرچند اقتصاد را زیربنای زندگی انسانی نمی‌داند و

اصالت تفکر انسانی را بالاتر از ابزار تولید و سایر عوامل می‌داند، به نقش ارزنده اقتصاد در زندگانی فردی، اجتماعی و ملی انسان واقف است و به آن اهتمام جدی می‌ورزد.

۵۸. بیمه عقدی مشروع است و از آن استقبال می‌کنیم.

۵۹. از تشکیل سندیکاهای کارگری - هر کار مفیدی - حمایت می‌کنیم.

۶۰. شایسته‌سالاری به شکوفایی اقتصاد و معنویت کمک می‌کند و آن را لازم می‌دانیم.

۶۱. از تولید مواد مخدر جداً جلوگیری می‌کنیم.

۶۲. زن مالک مال خود است و نفقه او هر چند ثروتمند باشد، بر عهده شوهر اوست.

۶۳. هرکس حق اظهار نظر دارد، می‌تواند صحبت کند، نشریه داشته باشد، حزب یا انجمن تشکیل دهد، هر جا بخواهد سفر کند، هر شغلی انتخاب کند و به هر شکل لباس بپوشد؛ هیچ کس حق مزاحمت دیگری را ندارد و آزادی‌های فردی و دسته‌جمعی تنها به حقوق دیگران، حق جامعه و دستورهای شرعی محدود می‌شود.

۶۴. زبان‌های رسمی کشور دری و پشتو است و به زبان‌های محلی احترام می‌گذاریم. می‌شود تلویزیون و رادیو به زبان‌های محلی و قومی هم برنامه داشته باشند و مکاتب ابتدایی به زبان‌های محلی تدریس کنند. این آزادی برای تحکیم ملی مفید است.

۶۵. سینما و رادیو و تلویزیون را علاوه بر پخش سرگرمی‌های معقول عمومی، در استخدام آموزش زراعت و کارهای اقتصادی، علمی و اخلاقی و یاد دادن راه‌های بهتر در زندگی قرار خواهیم داد و صدای شکایات مردم را در آنها پخش خواهیم کرد تا مسئولان جواب‌های صحیح را عرضه دارند. در یک کلام، این

وسایل را پایه ترقی سطح فکری مردم، به خصوص جوانان قرار خواهیم داد، نه وسیله ابتذال فرهنگ عمومی.

۶۶. زنان می‌توانند درس بخوانند، کار کنند، مزد مساوی با توجه به کمیت یا کیفیت کار بگیرند، رأی بدهند، مشاغل در دولت و شرکت‌های خصوصی داشته باشند و با حفظ حجاب اسلامی ورزش کنند و حزب تشکیل دهند.

۶۷. زن انسان است. زن زن است و مرد نیست و تفاوت‌های فیزیکی و روانی با مرد دارد. بر همین اساس، تفاوت‌های قانونی و شرعی بین زن و مرد در فقه اسلامی توجیه می‌شود و این تفاوت‌ها به هیچ وجه تبعیض شمرده نمی‌شود.

۶۸. به نظر ما حقوق حقه زن که مطابق امکانات فیزیکی و روانی اوست، در همه کشورها نادیده گرفته شده و تنها شریعت اسلامی است که آن را پذیرفته است. زنان در تحصیل حقوق خود محتاج به انقلابی فرهنگی - اسلامی هستند و ما آنان را در این راه یاری می‌کنیم.

۶۹. مجلس شورای ملی (ولسی جرگه) باید قوی و ناظر بر اعمال حکومت باشد.

۷۰. نمایندگان ملت نباید بی‌سواد باشند و باید از آگاهی‌های لازم برخوردار باشند.

۷۱. نمایندگان ملت همانند وزیران، رئیس حکومت، رئیس دولت، قضات، رئیس ستره محکمه و غیره نیز در برابر قانون مصون نیستند.

۷۲. به نظر ما، تشکیل یک محکمه اختصاصی در چند محله از کشور ضروری است تا به تخلفات حکومت‌های گذشته رسیدگی [کند] و عدالت تأمین شود.

۷۳. ما در لویه جرگه آینده تلاش می‌کنیم به جای مجلس سنا، یعنی مشرانو جرگه مجلس تدوین قانون به وجود آید که اعضای آن از حقوق‌دانان و فقهای اسلامی باشند و قوانین رسمی کشور را تدوین و تصویب کنند. همین مجلس

حافظ قانون اساسی و سایر قوانین است. نمایندگان شورای ملی غالباً صلاحیت قانون‌گذاری را ندارند؛ برای تصویب قانون مهم اداری دولت، اعضای این مجلس معتبرند.

۷۴. در تشکیل احزاب باید دقت شود که وابستگی به خارج نداشته باشند که ضرر آن را مردم و کشور ما بسیار دیده‌اند و حساب جمع و خرج کردن سالانه احزاب در ستره محکمه باید مورد تحقیق قرار گیرد.

۷۵. ستره محکمه باید قوانینی وضع کند تا از رقابت شدید احزاب جلوگیری شود.

۷۶. حفظ محیط زیست بسیار ضروری است و به هیچ وجه نباید در آن مسامحه شود.^{۱۴۱}

ساختار حزبی حرکت اسلامی شامل بخش‌های زیر است:

۱. رهبری
۲. شورای مرکزی
۳. شورای اجرایی
۴. نمایندگی‌ها در مناطق مختلف کشور
۵. ریاست‌های مالی، اداری، فرهنگی، تبلیغات، ارتباطات، خدمات عمومی، جوانان و زنان^{۱۴۲}

آشنایی با رهبر حزب

سید محمدعلی جاوید، فرزند سید محمد یونس در سال ۱۳۲۹ در والسوالی (فرمانداری) شولگره ولایت بلخ متولد شد. دروس ابتدایی را در زادگاهش و عالی را در [رشته] علوم اسلامی در خارج از کشور، در شهرهای قم در ایران و نجف در عراق فراگرفت.

وی به سال ۱۳۵۸ در تأسیس حزب حرکت اسلامی سهم فعالی بر عهده گرفت و پس از آن در مناصب مهم این حزب مانند ریاست شورای مرکزی ایفای وظیفه کرد. محمدعلی جاوید در زمان ریاست برهان‌الدین ربانی و حامد کرزی نیز در سمت وزیر پلان (برنامه‌ریزی) و ترانسپورت (راه و ترابری) مسئولیت‌هایی به عهده گرفت.

آقای جاوید شعر نیز می‌سراید و اثر مهم نوشتاری وی *الفواید فی توضیح الشواهد* نام دارد.

حرکت اسلامی مردم افغانستان به رهبری سید حسین انوری

این حزب را باید انشعابی از حرکت اسلامی افغانستان دانست که به دلیل اختلاف مسئولان آن با رهبری و شماری از اعضای برجسته حزب مذکور، در دوره موسوم به مقاومت (در برابر طالبان) از آن حزب جدا شد و سپس در مرحله نوین تاریخ کشور با اندیشه‌ها و برنامه‌های تازه‌ای قدم در عرصه سیاست و اجتماع گذاشت. به باور مسئولان این حزب، این مرحله ایجاب می‌کند که با فعالیت‌های مسالمت‌آمیز در محورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی (و نه نظامی) اهداف خویش را پی گیریم و در راستای جامعه اسلامی مردم‌سالار، کثرت‌گرا و آزاداندیش تلاش کنیم.^{۱۴۳}

حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان در شرایط جدید اهداف و مقاصدش را چنین اعلام کرده است: «رسیدن به تمام اهداف و استراتژی‌های تعریف‌شده در عرصه‌های گوناگون از طریق فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرد:

در عرصه ملی

- کوشش برای رسیدن به نظام سیاسی مردم‌سالار مطابق باورهای دینی، ارزش‌های اسلامی و سنت‌های پسندیده ملی از طریق فعالیت‌های حزبی، انتخابات آزاد، رقابت سالم سیاسی و پلورالیسم سیاسی بدون هیچ‌گونه تبعیضی برای همه شهروندان افغانستان؛

- تلاش برای تأمین حقوق فردی و اجتماعی، مشارکت عمومی، عدالت اجتماعی، شایسته‌سالاری و همچنین جست‌وجوی مستمر راه‌هایی که بتواند حقوق شهروندی را بین تمام قشرهای جامعه، اعم از زن و مرد تضمین کند.

- حمایت جدی از آزادی عقیده و بیان، مطبوعات آزاد، نهادهای مدنی و تشکلهای سیاسی؛

- ارج گذاشتن به شایسته‌سالاری در محور تأمین حقوق همه ملیت‌های کشور؛

- تلاش برای تأمین اصل دموکراسی، بر مبنای نفوس برای تمام نهادهای انتخابی کشور، همانند پارلمان، لویه جرگه، ولسی جرگه، مشرانو جرگه یا هر نهاد دیگر؛

- مبارزه سیاسی علیه هرگونه تمامیت‌طلبی، برتری‌جویی و تبعیض نژادی، منطقه‌ای، مذهبی، لسانی و...؛

- اصلاحات واحدهای اداری و مبارزه جدی با فساد اداری به ویژه اصلاح ساختار تشکیلاتی کشور بر مبنای نفوس و تعداد جمعیت.

در عرصه بین‌المللی

- حمایت از سازمان ملل به عنوان یک مرکز جهانی و خانه مشترک تمام ملیت‌ها، همچنین سایر سازمان‌های جهانی و منطقه‌ای در گونه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به ویژه سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و

غیرمتعهدها؛

- احترام و پشتیبانی از توافقات و تعهدات پذیرفته‌شده دولت قانونی افغانستان در سطح بین‌المللی؛

- مبارزه با توسعه سلاح‌های کشتار جمعی و حمایت از خلع سلاح اتمی و سلاح شیمیایی در سطوح ملی و بین‌المللی؛

- مبارزه علیه تروریسم در سطح ملی و بین‌المللی به هر شکل آن و هم‌چنین مبارزه علیه کشت، تولید، خرید، فروش و ترافیک قاچاق مواد مخدر؛

- مبارزه مسالمت‌آمیز علیه اندیشه‌های افراطی‌گری، به خصوص سوءاستفاده از نام اسلام عزیز که دین صلح، محبت، تقوی، پاکدامنی و صداقت است.

- انتخاب صلح در مقابل جنگ و خشونت، گفت‌وگو برای حل مشکلات سیاسی، و ایجاد محبت و دوستی در مقابل کینه و نفرت؛

- پیروی از سیاست فعال، مثبت و تشنج‌زدایی، عدم هرگونه مداخله در امور داخلی سایر کشورها و هم‌چنین عدم تحمل مداخله دیگران در امور داخلی کشور ما، حمایت از حسن هم‌جواری، احترام به حقوق متقابل و حل مشکلات از طریق مفاهمه و مذاکره؛

- کوشش برای تأمین حقوق زنان در عرصه‌های مختلف به عنوان نیمی از پیکر جامعه، در سطح ملی و بین‌المللی با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن.

در عرصه سیاسی

- تلاش برای ایجاد نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر اساسات اسلام، پلورالیسم (کثرت‌گرایی) سیاسی، جامعه مدنی، و سیستم دموکراسی بر مبنای عنعنات ملی کشور؛

- کوشش برای رسیدن به قدرت سیاسی از طریق فعالیت‌های سیاسی،

رقابت‌های انتخاباتی، تبلیغات سیاسی و فعالیت‌های حزبی؛

- تلاش برای گسترش تفکر جامعه مدنی، انتخابات آزاد، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برای همه شهروندان؛

- حمایت از تفکیک قوای سه‌گانه (اجرائیه، مقننه و قضاییه)؛

- پیگیری تضمین حقوق شهروندان از طریق قانون اساسی و استفاده از چهار عنصر:

- مطبوعات آزاد؛

- ایجاد و انکشاف نهادهای مدنی؛

- شفافیت قانون و حقوق شهروندان در قانون اساسی؛

- رشد و بلوغ سیاسی شهروندان و بالا بردن سطح آگاهی‌ها برای شناخت حقوق‌شان.

- تلاش برای وحدت ملی، حمایت از حکومت مرکزی و امنیت سراسری و تحکیم امنیت ملی.

- ایجاد فضای مطمئن برای آزادی بیان و عقیده، به ویژه تأکید بر شایسته‌سالاری و سپردن کار به اهلش؛

- کوشش برای تساوی حقوق شهروندان کشور؛

- احترام به اندیشه‌های دیگران، عقیده، سنت‌های پسندیده ملی و باورهای سیاسی همه مردم افغانستان و جهان.

در عرصه فرهنگی

- سعی برای افزایش سطح آگاهی‌های عمومی، به ویژه در گونه‌های فرهنگی و تقویت فرهنگ‌های ملیت‌های مختلف که پایه‌های اساسی فرهنگ ملی کشور است.

- اقدام در راستای گسترش تعلیم و تربیت، به ویژه تعلیمات اجباری تا سطح متوسطه و تحصیلات عالی رایگان و هم‌چنین تدریس زبان‌های محلی تا دوره متوسطه؛

- حمایت از بخش خصوصی در عرصه‌های تعلیم و تربیت و تحصیلات عالی مطابق قانون.

- تقویت زبان‌های رایج کشور به ویژه پشتو و فارسی دری؛

- کوشش برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی در جهشی ملی؛

- تلاش برای حفظ و بازسازی بناهای تاریخی، آثار باستانی و فراهم ساختن زمینه بازگرداندن آثار گران‌بهای ملی از سراسر جهان، به موزه‌های سطح کشور، به خصوص موزه ملی؛

- حمایت از انکشاف [توسعه] هنر و ادبیات در همه ابعادش مانند شعر، داستان‌نویسی، نقاشی، خطاطی، سینما، تئاتر و موسیقی؛

- تقویت رادیو و تلویزیون به عنوان دو عنصر آگاهی‌بخشی و اطلاع‌رسانی برای ارتقای سطح آگاهی و رشد فرهنگی، انکشاف پروگرام‌های [برنامه‌های] محلی مطابق زبان، فرهنگ و سنت‌های مثبت ملی و هم‌چنین انکشاف جراید؛

- ایجاد مراکز ورزشی - تفریحی سالم و تأسیس و توسعه کتابخانه‌ها در سطح کشور، به ویژه توسعه فرهنگ کتاب‌خوانی.

در عرصه اقتصاد

- دیدگاه ما بر مبنای اقتصاد آزاد و مختلط بوده و تقویت سکتور خصوصی را به نفع انکشاف اقتصاد افغانستان می‌دانیم و برای بازار سالم تجارتی تلاش خواهیم کرد.

- هدایت سکتورهای دولتی به سوی خصوصی‌سازی در سطح وسیع آن

- همانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات، ترانسپورت، کارخانه‌های دولتی و...؛
- حرکت به سوی خودکفایی اقتصادی در پلان‌های زمان‌بندی‌شده؛
- افغانستان کشوری زراعتی است و بیش از ۸۵ درصد مردم زراعت‌کارند؛
- هم‌چنین اکثر امتعه صادراتی کشور را پیداوار زراعت و مالداری تشکیل می‌دهند.
- در این زمینه باید کوشش برای مکانیزه ساختن زراعت و مالداری، انکشاف صنایع وابسته به زراعت همانند گیاه گلوکوزی، دانه‌های روغنی، کشت پخته، توسعه باغداری و گیاهان مفید صورت گیرد.
- انکشاف [توسعه] صنایع دستی، به خصوص قالی‌بافی، گلیم‌بافی و... در سطوح ملی و بین‌المللی؛
- ایجاد کار در ابعاد مختلف اقتصادی؛
- ممنوعیت کار کودکان در سطح ملی.

در عرصه اجتماعی

- تلاش برای تأمین عدالت اجتماعی، مشارکت ملی و فقرزدایی؛
- حمایت از تشکیل نهادهای اجتماعی برای رفاه اجتماعی همانند سازمان‌های خیریه، دارالایتام، نهادهای صنفی، اتحادیه‌های کارگری و...؛
- ایجاد مراکزی برای حمایت از خانواده‌های شهدا، بی‌سرپرستان، معلولان، معیوبین، افراد بی‌بضاعت و قشرهای آسیب‌پذیر جامعه؛
- سعی برای تصویب قانون کار، توأم با انصاف و عدالت اجتماعی، به خصوص در مورد حقوق کارگران، رابطه کارفرما و کارگر، تقاعد ویژه بیمه و بیمه بیکاری؛
- توسعه و انکشاف طب وقایوی و هم‌چنین طب معالجوی رایگان در سطح کشور؛

- ایجاد فضای عدالت، انصاف و تعریف حقوق کارگر و کارفرما، دهقان و ملاک؛

- ایجاد پلان‌های انکشافی برای بلند [بالا] رفتن سطح اندیشه‌های اجتماعی؛

- توسعه اخلاق اجتماعی، برخورد انسانی و رفتار با محبت و صمیمیت؛^{۱۴۴}

از نظر ساختاری، حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان شامل بخش‌های زیر است:

۱. کنگره
۲. شورای مرکزی
۳. هیأت رهبری
۴. شورای ولایتی
۵. شورای والسوالی
۶. نواحی.

آشنایی با رهبر حزب

سید حسین انوری، فرزند سید انورشاه در سال ۱۳۳۵ در والسوالی (فرمانداری) شیخ علی ولایت پروان زاده شد. تحصیلات ثانوی [متوسطه] را در لیسه (دبیرستان) ابن سینا و عالی را در آکادمی تربیت معلم کابل در سال ۱۳۵۴ به پایان رساند. وی مدتی در دستگاه ساختمانی هلمند کار کرد، اما با وقوع کودتای مارکسیستی، کار دولتی را ترک گفت و به حزب حرکت اسلامی افغانستان به رهبری شیخ محمدآصف محسنی قندهاری پیوست و افزون بر عضویت در شورای مرکزی آن حزب، مسئولیت شورای ولایتی کابل در حرکت اسلامی را نیز عهده‌دار شد.

سید حسین انوری و هوادارانش تنها نیروهای حرکت اسلامی بودند که هنگام

تسلط طالبان، در قالب شورای عالی دفاع از افغانستان علیه رژیم طالبان رزمیدند و پس از سقوط آنان نیز در مراتب مختلف نظامی و اداری حکومت موقت و انتقالی نقش ایفا کردند.

سید حسین انوری در نتیجه توافق بن به سمت وزیر زراعت (کشاورزی) منصوب شد و سپس در تغییر و تحولی که در کابینه و سیستم اداری کشور رخ داد، به عنوان استاندار (والی) ولایت مهم هرات تعیین شد.

حزب اقتدار ملی افغانستان به رهبری سید قاسم (مصطفی کاظمی)

این حزب که در واقع، مولود شرایط سیاسی افغانستان است با ابتکار و پشتکار سید قاسم (مصطفی کاظمی)، از اعضای برجسته حزب وحدت اسلامی شاخه محمد اکبری، به وجود آمد. در این حزب، بیشتر سادات لولنجی و سایر اعضای متفرقه حزب وحدت اسلامی گرد آمده‌اند و در مدت کم پس از شکل‌گیری با این طرف و گاه آن طرف قدرت سیاسی در کابل به معامله پرداخته است. حزب اقتدار ملی از حامیان بسیار جدی و پروپا قرص حامد کرزی و دولتش بود، ولی پس از برکناری سید قاسم از پست وزارت تجارت، به نظر می‌آید به جانب ناراضیان دولت کابل تمایل نشان می‌دهد. در هر حال، این حزب به عنوان تشکیلات جدید اسلامی خود را چنین تعریف کرده است: «حزب اقتدار ملی افغانستان، جریان سیاسی، ملی و سراسری است که براساس مشارکت داوطلبانه و آگاهانه مردم تشکیل شده و طرفدار صلح، دموکراسی، عدالت اجتماعی و ایجاد حکومت مبتنی بر خواست و اراده مردم افغانستان است. این حزب دارای هویت مستقل و شخصیت حقوقی است که بر تحقق اهداف و مرام خویش مطابق احکام مندرج در قانون اساسی کشور فعالیت می‌کند.»^{۱۴۵}

این حزب نیز چنان که خود می‌گوید، به منظور رساندن کشور به اعتلا و

قدرت واقعی، نهاده‌سازی دموکراسی، و تعمیم و غناسازی فرهنگ شهروندی، اهدافش را به شکل زیر ارائه کرده است:

«ماده اول: اعتقاد به دین اسلام و حراست از ارزش‌های آن، تأمین امنیت پایدار، تحکیم ثبات وحدت ملی، دفاع از استقلال، حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، استقرار نظام سیاسی مبتنی بر خواست و اراده مردم، توسعه و انکشاف ملی، رشد متوازن اقتصادی و فرهنگی، عدالت و رفاه عامه اهداف و اصول بنیادین حزب اقتدار ملی را تشکیل می‌دهند.

ماده دوم: حزب اقتدار ملی افغانستان بر اصل فعالیت مسالمت‌آمیز سیاسی تأکید دارد و به کارگیری زور، خشونت و توسل به ابزارها و شیوه‌های غیرعقلانی و مناقض منافع ملی برای نیل به قدرت را کاملاً مردود می‌داند.

ماده سوم: تلاش برای تأمین آزادی‌های مدنی و مشارکت شهروندان در سطوح مختلف فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی؛

ماده چهارم: تأکید بر نفی افراط‌گرایی و خشونت در همه اشکال آن، ایجاد فضای سالم مبارزات سیاسی، باور به کثرت‌گرایی سیاسی و ترویج فرهنگ تحمل و مدارا؛

ماده پنجم: مبارزه جدی با اشکال مختلف تروریسم و از بین بردن زمینه‌های شکل‌گیری آن.

ماده ششم: حمایت و پشتیبانی از حقوق زن و تلاش برای مساعد کردن زمینه‌های مشارکت زنان در انجام دادن فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و نیز تشویق آنان برای رسیدن به عالی‌ترین مقامات رهبری کشور؛

ماده هفتم: حمایت از سیستم اقتصادی بازار آزاد با مسئولیت‌های اجتماعی؛

ماده هشتم: استفاده مناسب و اعظم از امکانات ملی و بین‌المللی برای ایجاد ظرفیت‌های انسانی با هدف رفع معضل بیکاری، ایجاد اشتغال و خودکفایی؛

ماده نهم: تلاش برای توسعه متوازن تعلیم و تربیت به طور رایگان و اجباری در کشور و حمایت از سرمایه‌گذاری سکتور [بخش] خصوصی در عرصه معارف و تحصیلات عالی؛

ماده دهم: استفاده از دستاوردهای علمی و فرهنگی جامعه بشری به منظور پیشرفت اقتصادی و علمی با توجه به ضرورت‌ها و اولویت‌های جامعه افغانستان؛
ماده یازدهم: تلاش برای حل منطقی معضلات فکری نوجوانان و جهت‌دهی بینش‌ها و گرایش‌های آنان با هدف تقویت جامعه و تضمین سلامت آن؛

ماده دوازدهم: حمایت از قشرهای آسیب‌دیده کشور به خصوص از معلولان، معیوبین، ایتام، زنان بیوه و بازماندگان شهدا و ارائه راه‌حل‌های علمی و عملی در این زمینه؛

ماده سیزدهم: مبارزه با مفاسد اداری و مجادله جدی علیه کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و مهار و ریشه‌کن کردن اعتیاد؛

ماده چهاردهم: بازنگری در ساختار واحدهای اداری کشور و تعدیل آن براساس نفوس و ظرفیت‌ها؛

ماده پانزدهم: رعایت منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون‌ها و تفاهمات بین‌المللی که با منافع و مصالح ملی افغانستان مغایرت نداشته باشند.

ماده شانزدهم: تأکید بر اصل احترام متقابل در روابط بین‌الملل و حمایت از تأمین ثبات و استقرار صلح پایدار جهانی، رعایت حسن هم‌جواری و ایجاد مناسبات سازنده و مفید با همسایگان برپایه منافع ملی؛

ماده هفدهم: ایجاد روابط و مناسبات نیک با احزاب و نهادهای سیاسی و مدنی جهانی به منظور شناخت متقابل از تمدن‌ها و فرهنگ‌های یکدیگر برای پیشبرد اهداف مشترک انسانی و صلح‌طلبانه جهانی از طریق تقویت وجوه مشترک

فرهنگی و تمدنی؛

ماده هجدهم: تلاش برای عاری ساختن جهان از هر نوع سلاح کشتار جمعی؛
 ماده نوزدهم: سهم‌گیری فعال برای همبستگی بین‌المللی در راستای مبارزه با فقر، بی‌سوادی و بیماری؛

ماده بیستم: تلاش علمی و عملی برای تقویت و حفظ محیط زیست و همکاری کامل با تمام سازمان‌ها و نهادهای ملی و بین‌المللی طرفدار محیط زیست.^{۱۴۶}

از نظر تشکیلاتی نیز حزب اقتدار ملی افغانستان از بخش‌های زیر تشکیل شده است:

۱. کنگره

۲. شورای مرکزی

۳. هیأت اجراییه

۴. بخش مشورتی

۵. دفترهای دوازده گانه (سیاسی، فرهنگی، تشکیلاتی، مالی، شورای علما، ارتباطات داخلی، خدمات اجتماعی، امور پارلمان، امور زنان، امور جوانان، اتحادیه صنفی و دارالانشاء)

۶. شوراهای ولایتی، والسوالی، شهری، نواحی، محلی و قریه.^{۱۴۷}

آشنایی با رهبر حزب

سید قاسم (مصطفی کاظمی) فرزند سید محمد به سال ۱۳۴۲ در والسوالی سرخ پارسا در ولایت پروان زاده شد. تحصیلاتش را تا سطح لیسه (دبیرستان) در داخل کشور و سپس به صورت متفرقه خارج از افغانستان به پایان رساند و عمدتاً در ایران تحصیل علم کرد. وی نیز در دوره موسوم به جهاد از جمله فعالان سازمان

اسلام مکتب توحید (امت) و سپس از اعضای برجسته حزب وحدت اسلامی شاخه محمد اکبری شناخته می‌شد و می‌گویند که در نزدیکی این شاخه حزب وحدت به شورای نظار جمعیت اسلامی افغانستان، نیز نقش مؤثری داشته است. به همین علت، به پست‌های بالای دولتی نیز دست یافت.

کاظمی در دوره سلطه طالبان دوشادوش نیروهای شمال علیه طالبان جنگید و پس از سقوط رژیم طالبان، در اجلاس بن شرکت کرد و به سمت وزیر تجارت در دولت موقت منصوب شد.

وی در کابینه جدید رئیس‌جمهور حامد کرزی کنار گذاشته شد، اما توانست با کسب آرای مردم کابل وارد پارلمان افغانستان شود.

حزب پیوند ملی افغانستان به رهبری سیدمنصور نادری

این حزب در حقیقت، متعلق به شیعیان اسماعیلی افغانستان است که عمدتاً در شمال این کشور سکنی دارند. با آنکه شیعیان اسماعیلی از تاریخی بس دراز در افغانستان برخوردارند و شخصیت‌های بزرگ علمی و ادبی مانند ابن سینا و ناصر خسرو را به جامعه تحویل داده‌اند، به دلیل اعمال فشارهای ممتد حکومت‌ها و اقوام و مذاهب هم‌جوار، دوره‌ای نسبتاً طولانی از تقیه و سکوت را پشت سر گذاشتند. پس از فروپاشی نظام قبلی، اینان نیز در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان به ویژه در سمت شمال کشور نقش ایفا کردند. از جمله در طرح براندازی رژیم نجیب‌الله سهم گرفتند و به عنوان متحد نیرومند جنبش ملی — اسلامی به رهبری عبدالرشید دوستم، مدت‌ها کفه نظامی ائتلافیون سمت شمال افغانستان را سنگین ساختند.

رهبری اسماعیلیه را در افغانستان به طور سنتی سادات ناحیه کیان در جوار منطقه دوشی بر عهده دارند، به ویژه سید نادرشاه معروف به «سید کیان» نفوذ

معنوی قابل وصفی میان این جماعت داشته است.

حزب شیعیان اسماعیلی (پیوند ملی افغانستان) که در شرایط جدید پس از یازدهم سپتامبر، در افغانستان سازمان یافت، اهداف زیر را به عنوان اولویت‌های مرامی خویش در نظر گرفته و هم‌چون سایر احزاب، به اطلاع هم‌وطنانش رسانده است.

در عرصه سیاسی

- دفاع از استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و نوامیس ملی افغانستان؛
- کار و فعالیت خستگی‌ناپذیر در راستای تأمین وحدت ملی بر مبنای تساوی حقوق تمام شهروندان کشور؛
- پاسداری از دموکراسی، حقوق بشر و آزادی؛
- تلاش برای ایجاد استحکام نظام سیاسی دموکراسی؛
- مبارزه برای تنفیذ دموکراسی، انتخابات آزاد، سری و مستقیم؛ گفتنی است ما به دموکراسی به عنوان حاکمیت مردم و اصل آزادی انسان نگاه می‌کنیم. در نتیجه، دموکراسی [به معنای] آزادی بیان و تفاهم اندیشه‌ها و آراست که زنجیره باورهای غیرعقلانی را از هم می‌گسلد و جامعه به سوی رستگاری گام برمی‌دارد.
- مبارزه برای ایجاد یک حکومت مقتدر ملی و محو کامل ملوک‌الطوایفی و تفنگ‌سالاری؛
- تلاش پیگیر در راه گسترش نقش زنان و سهم‌گیری‌شان در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛
- مبارزه به منظور محو کامل فقر مادی و معنوی و هر نوع بی‌عدالتی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی؛
- پشتیبانی از مشارکت مردم در همه امور سرنوشت‌ساز و شنیدن حرف آخر از

سوی آنها؛

- سعی و تلاش در ارتباط با اجرای قانون اساسی، با هدف ایجاد نظام قانونمند، وسیع‌البنیاد و حقوق‌گرا اعم از حقوق مدنی، سیاسی، فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی؛

- پشتیبانی از برنامه سرشماری دقیق نفوس و توزیع یکسان تذکره تابعیت به تمام اتباع قلمرو افغانستان واحد؛ سرشماری دقیق نفوس و توزیع یکسان تذکره تابعیت برای همه، از آن جهت مطمح نظر است که آنانی که تبعه افغانستان نیستند و از قوانین نافذه آن اطاعت نمی‌کنند، تحت هیچ عنوانی نباید در تصمیم‌گیری‌ها و مسائل مربوط به سرنوشت افغانستان رأی و نظرشان مورد توجه قرار گیرد.

- مبارزه با انواع خشونت و گرایش‌های ضد حسن اعتماد و احترام به ارزش‌های متقابل در جامعه؛

- اجتناب از مبارزه مخفی، قهرآمیز و توسل به تنگ؛

- مبارزه برای تعمیم عدالت اجتماعی و تحکیم پیوند ملی باشندگان افغانستان؛

- مبارزه علیه تمام گرایش‌های منحط عظمت‌طلبی، تمامیت‌خواهی، نشنلتی و محل‌گرایی با هر نام و عنوان که باشد. اگر می‌خواهیم دولت ملی و مدنی داشته باشیم، باید اصناف، قشرها، اقوام، احزاب و تمام نهادهایی را که اساس یک جامعه مدنی را می‌گذارند، صمیمانه در کنار هم قرار دهیم تا ملتی واحد پدید آوریم؛ زیرا بدون مشارکت ملت، دولت ملی به وجود نخواهد آمد. گفتنی است جامعه مدنی و دموکراسی بدون موجودیت نهادهای فرهنگی مستقل، انجمن‌های ادبی، کانون‌های حقوقی و اتحادیه‌های صنفی متخصصان، روشن‌فکران و کارمندان فکری و جسمی اصلاً نمی‌تواند اساس و معنایی داشته باشد. اینها نهادهای اساسی جامعه مدنی‌اند. مردم ما برای نیل به دموکراسی و جامعه مدنی عطش بی‌پایان دارند و حزب ما این را در محراق توجه به کار و مبارزات مثمر خویش قرار می‌دهد. ما

برخوردهای ذوقی و سلیقه‌ای را از هر سمت و سویی که باشند، ویرانگر و غیرعادلانه قلمداد می‌کنیم.

- پشتیبانی بی‌دریغ از پروسه خلع سلاح عمومی و تقویت اردو [ارتش] و پلیس ملی؛

- توجه به وضع زندانیان؛

- مبارزه برای ایجاد تساوی حقوق انسان در تمام عرصه‌های زندگی؛

- مبارزه علیه تمام انواع تبعیض، تعصب و اشکال بهره‌کشی؛

- بازسازی و نوسازی سیستم اداره دولتی مطابق معیارهای مدرن امروزی؛

- اولویت دادن به گفت‌وگوهای بین‌افغانی در حل منازعات داخلی؛

- فراهم کردن زمینه‌های مساعد به منظور جلوگیری از فرار مغزها و بازگرداندن متخصصان مهاجر افغان؛

- مساعی در راه گسترش و انکشاف [توسعه] فرهنگ سیاسی و ارتقای نقش پلورالیسم سیاسی؛

- حمایت از اصل همدیگر فهمی، استدلال و تفاهم برای حل قضایا و مسائل مهم ملی و بین‌المللی؛

- تکیه بر وجه اشتراک، حفظ همبستگی و پیوند جدایی‌ناپذیر با تمام سازمان‌ها، احزاب و نهادهای سیاسی، فرهنگی، ملی و بین‌المللی که مبارزه برای تأمین صلح، دموکراسی، عدالت و حقوق بشر را از اهم امور اجرایی خویش قرار داده‌اند.

- حفظ حسن هم‌جواری، همزیستی مسالمت‌آمیز و احترام و تمامیت ارضی، مخالفت با جنگ و تجاوز و عدم مداخله در امور داخلی کشورها و فراهم‌سازی مناسبات نیک با توجه به منافع علیای ملی؛

- پیوند و مساعدت مشترک با جامعه جهانی در امر مبارزه علیه تروریسم،

عقب‌گرایی، زرع قاچاق و صدور مواد مخدر.

- دفاع از حقوق مهاجرین افغان در خارج از افغانستان مطابق قوانین بین‌المللی.

- جانب‌داری و اقدام عملی در راستای گسترش و تطبیق مفاد اعلامیه جهانی

حقوق بشر مصوبه سال ۱۹۴۸ و سایر کنوانسیون‌های پذیرفته‌شده بین‌المللی.

در عرصه فرهنگی - اجتماعی

- اتکا به دستوره‌های دین مبین اسلام؛

- مبارزه برای محو کامل بی‌سوادی؛

- تلاش به منظور ایجاد زمینه آموزش و پرورش بهتر برای همه اتباع افغانستان

و مساعد کردن زمینه‌های رشد سالم شخصیت آنان؛

- تعمیم خدمات صحی، تعلیمات اجباری رایگان و توسعه تحصیلات عالی و

مسئله‌ای از طریق ارزش‌سالاری و تعمیم دموکراسی در نهادهای علمی؛

- مبارزه برای ایجاد یک نظام آموزش معیاری و همه‌کس‌پذیر که هومانیسیم و

تجاوززدایی بخشی از مفردات درسی آن باشد.

- تلاش برای توسعه موازی علم و هنر در عرصه‌های جولان تفکر انسانی؛

- حمایت از آزادی عقاید و افکار، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و

تشکیل احزاب در صورتی که متناقض با قوانین نافذ کشور نباشد.

- حمایت جدی از حقوق اقتصادی و اجتماعی معلمان و استادان و فراهم

کردن زمینه‌های رشد فکری و تحصیلی آنان؛

- تلاش پیگیر برای بازگرداندن آثار تاریخی قاچاق‌شده افغانستان به موزیم

[موزه] ملی؛

- توجه به وسایل اطلاعات جمعی، احیا، حفظ و حراست موزیم ملی، آرشیو

ملی و آبدات تاریخی؛

- پشتیبانی از توسعه زبان‌های ملی و رایج مردم افغانستان؛
- کار متمرکز در زمینه تنویر اذهان عامه برای حفظ محیط زیست؛
- سپردن کار به اهل کار از شعار به عمل؛
- ایجاد و حمایت از کانون‌های علمی، فرهنگی، نهادها، انجمن‌ها و اتحادیه‌ها.
- حمایت پیگیر از ورزشکاران و احیا و حفظ روابط المپیک افغانستان با المپای جهانی؛
- توجه به بازماندگان شهدا، معلولین، معیوبین و تمام نارسایان، بازنشستگان و سالمندان.
- حمایت از حقوق مهاجران و همکاری در امر بازگشت آبرومندانه و اسکان مجدد آنها؛
- تلاش برای فراهم آوردن زمینه‌های کار و مبارزه علیه بیکاری، بدآموزی و باور نکردن ارزش‌های انسانی و تمام گرایش‌های انحرافی و غیراخلاقی؛
- حمایت از امر توسعه خدمات پست و مخابرات؛ گسترش سیستم برق، گاز و آب؛ انتقالات و تمام زمینه‌های رفاه عامه.

عرصه اقتصادی

- احیا و توسعه زراعت، مالداري، جنگل‌ها، معادن و صنایع و نیز تکمیل نظام مالی - بانکی، گمرکی و محاسبوی حسب نیازمندی کشور و معیارهای جهانی؛
- حمایت از انکشاف اتحادیه‌های زراعتی، مالداري، باغداری و اتحادیه‌های ساختمانی تولیدی و صنعتی در کشور مطابق معیارهای جهانی؛
- ترغیب سرمایه‌گذاری‌های داخلی، فراهم‌آوری شرایط مساعد برای سرمایه‌داران ملی و متشبهین در زمینه‌های گوناگون و تشویق سرمایه‌داران خارجی به [رعایت] اساسی قوانین نافذ کشور؛

- رشد و توسعه صنایع با استفاده از وسایل تکنیکی مدرن و معاصر؛
 - پشتیبانی از امر استفاده از موقعیت ترانزیتی افغانستان با هدف تبادل کالا و
 همه ضروریات دول همسایه با همدیگر؛

- پشتیبانی از اشکال مختلف مالکیت‌ها و توسعه اقتصاد بازار آزاد در افغانستان؛
 - تلاش پیگیر به منظور تقویت و رشد تولیدات خالص و ناخالص ملی و
 جابه‌جایی تکنولوژی عصری در عرصه‌های تولیدی.^{۱۴۸}

از نظر ساختاری، حزب پیوند ملی افغانستان از سه بخش تشکیل شده است:

۱. مجمع عمومی

۲. شورای عالی

۳. هیأت اجرایی^{۱۴۹}

آشنایی با رهبر حزب

سید منصور نادری، فرزند سید نادرشاه کیانی به سال ۱۳۱۵ در دره کیان والسوالی (فرمانداری) دوشی در ولایت بغلان متولد شد و نزد پدرش (سید کیان) در علوم اسلامی به تحصیل پرداخت.

وی در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی به ویژه رسیدگی به امور اسماعیلیه افغانستان، خدمات زیادی انجام داده است، از جمله آنکه در سال ۱۳۶۲ش کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و کتابخانه نسبتاً بزرگی را در شمال کشور بنیاد گذاشت.^{۱۵۰}

سازمان حزب‌الله افغانستان به رهبری قاری احمدعلی غوردروازی هروی سازمان حزب‌الله در حقیقت، شکل تغییر یافته سازمان سیاسی — نظامی گذشته است که پس از فراز و نشیب‌هایی به صورت جدید درآمده و در اوضاع سیاسی و

اجتماعی نوین افغانستان، مطابق قانون احزاب جمهوری اسلامی این کشور به تجدید سازمان خود پرداخته است.

سازمان حزب‌الله مدعی است که در دوره جدید فعالیتش، از تمام اعضای سابق خود خواسته است «در زمینه‌های رفع پراللم‌های [مشکلات] موجود در همه سطوح اعم از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به منظور تأمین صلح سراسری مبتنی بر عدالت اجتماعی و تأسیس حکومت مردمی در عرصه‌های مختلف بازسازی کشور، براساس رسالت مردمی و ملی با توکل بر قدرت لایزال الهی به شکل اساسی ادای مسئولیت کنند و در ایجاد جامعه سالم ملی سهم فعالی داشته باشند».^{۱۵۱}

بنابراین، در چارچوب خواسته کلی مذکور، این سازمان مقاصد و اهدافش را به ترتیب زیر اعلام کرده است:

«ماده اول: خواهان حکومت باثبات ملی است که از هرگونه تشنج داخلی و منطقه‌ای جلوگیری کند.

ماده دوم: خواهان حکومتی است که براساس اراده و رأی مردم بدون اجبار و اکراه تشکیل شود.

ماده سوم: خواهان نفی هرگونه تفوق‌طلبی نژادی، قومی و مذهبی است.

ماده چهارم: در امور مملکتی شایسته‌سالاری را از اصول یک نظام متمرکز می‌داند.

ماده پنجم: مشارکت همه قشرهای جامعه در تمام امور ساختاری نظام دولتی افغانستان را خواهان است.

ماده ششم: خواهان احقاق حقوق همه زنان افغانستان در چارچوب قانون اساسی کشور است.

ماده هفتم: خواهان رشد سیاسی و فرهنگی تمام قشرهای کشور اسلامی

افغانستان است.

ماده هشتم: خواهان آزادی مطبوعات و تشکیل نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدنی است.

ماده نهم: خواهان مبارزه علیه هرگونه مفسد اجتماعی است.

ماده دهم: خواهان کنترل و حفاظت از ثروت ملی از طریق دولت در تمام منابع طبیعی و ذخایر زیرزمینی افغانستان است.

ماده یازدهم: خواهان حمایت از نسل جوان، تربیت سالم آنان و فراهم کردن زمینه ازدواج آنها به صورت مشروع برای [ساختن] فردای افغانستان است.

ماده دوازدهم: خواهان تقویت حضور سیاسی در سازمان ملل، کنفرانس اسلامی، کشورهای غیرمتعهد و سازمان‌های منطقه‌ای به منظور تثبیت موقعیت استراتژی و جغرافیای افغانستان است.

ماده سیزدهم: خواهان تعهدات بین‌المللی برای حفظ حقوق بین‌الدول و احترام متقابل در کشورهای منطقه و جهان است.

ماده چهاردهم: خواهان آن است که دولت برای جلوگیری از هرگونه تحرکات تروریستی در سطح افغانستان و جامعه جهانی و به منظور ایجاد فضای صلح و آرامش، پروگرام ویژه‌ای داشته باشد.

ماده پانزدهم: خواهان وحدت ملی، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از هرگونه تجزیه‌طلبی است.

ماده شانزدهم: خواهان تطبیق قانون اساسی در تمام امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی است.

ماده هفدهم: خواهان محترم شمردن عقاید همه قشرهای جامعه افغانستان است.

ماده هجدهم: خواهان باسواد کردن همه قشرهای افغانستان است.

ماده نوزدهم: خواهان تحصیلات عالیه همه محصلان با استفاده از بودجه دولتی است.

ماده بیستم: خواهان ایجاد مراکز تعلیمات عالی در قالب سکتور [بخش] خصوصی است.

ماده بیست و یکم: خواهان حفظ آبادات [بناهای] تاریخی است که جزء میراث سه‌هزار ساله تمدن و مدنیت این کشور است.

ماده بیست و دوم: خواهان تقویت زبان‌های رایج ملی است.

ماده بیست و سوم: خواهان حمایت از سرمایه‌گذاری‌های شخصی در پروژه‌های عام‌المنفعه است که فرجام آن کشور را به سوی خودکفایی می‌کشاند.

ماده بیست و چهارم: خواهان سیستم زراعت صنعتی، دامداری مدرن و عصری است.

ماده بیست و پنجم: خواهان تقویت بافندگی (قالی‌بافی و گلیم‌بافی) و صنایع دستی است.

ماده بیست و ششم: خواهان ایجاد شغل مناسب برای همه آحاد افغانستان است.

ماده بیست و هفتم: خواهان کمک به محرومان جامعه و اطفال یتیم و بی‌سرپرست - که توانایی کار برای تأمین مخارج زندگی خویش را ندارند - از طریق سره میاشت است.

ماده بیست و هشتم: خواهان ایجاد مراکز صحتی - درمانی رایگان و مراکز درمانی اختصاصی (دولتی و شخصی) است.

ماده بیست و نهم: خواهان بازسازی کشور با استفاده از توانایی‌های بالفعل و بالقوه و کمک‌های بلاعوض مجامع جهانی است.

به امید آنکه بتوانیم گام‌های مثبتی در راه آبادانی کشور خویش برداریم.^{۱۵۲}

به لحاظ ساختاری، سازمان حزب‌الله افغانستان بر سه پایه استوار است:

۱. کنگره عمومی

۲. شورای مرکزی

۳. هیأت رئیسه

در بخش اداری سازمان، این کمیته‌های هشت‌گانه فعال‌اند: امور سیاسی، روابط عمومی، امور اجتماعی، امور فرهنگی و هنری، امور اداری، امور زنان، امور شهدا و معلولین، و تفتیش.^{۱۵۳}

آشنایی با رهبر سازمان

قاری احمدعلی غور دروازی، فرزند حاجی قربان متولد سال ۱۳۳۸ در هرات است. از تحصیلات ابتدایی وی خبری نیست، اما چنان که گفته می‌شود، در علوم دینی تحصیل کرده است^{۱۵۴} و از اعضای سابق سازمان رعد اسلامی در شهر هرات به حساب می‌آید.

با آغاز دوره موسوم به جهاد، قاری احمدعلی از سال ۱۳۵۸ مشغول نبرد با کمونیست‌ها و سپس اشغالگران شوروی سابق شد و هم‌زمان با گسترش دامنه فعالیت‌های نظامی در هرات، وی و همفکران و هم‌سنگران سازمان سیاسی حزب‌الله را در سال ۱۳۵۹ بنیاد گذاشتند.^{۱۵۵}

حزب رفاه ملی افغانستان به رهبری محمدحسن جعفری

این حزب را باید مولود شرایط جدید افغانستان دانست که هرچند آثار چندانی از فعالیت آن در سطح ملی مشاهده نمی‌شود، توانسته است در چارچوب فعالیت قانونی احزاب، مجوز فعالیت را از وزارت عدلیه بگیرد.

حزب رفاه ملی افغانستان مبنای فکری خویش را چنین بیان کرده است:

اصول و مبانی فکری

۱. اعتقاد راسخ به دین مقدس اسلام و تلاش برای تحکیم حکومت ملی مبتنی بر ارزش‌های اعتقادی و اصول دموکراسی؛
۲. اعتقاد راسخ به استقلال، تمامیت ارضی کشور، وحدت ملی و برابری عموم مردم افغانستان؛
۳. اعتقاد جدی به قانون اساسی افغانستان؛
۴. احترام جدی و عمیق به تاریخ، فرهنگ و پیشینه‌های درخشان باستانی، معرفتی و علمی کشور؛
۵. اعتقاد به حاکم بودن ارزش‌های اسلامی بر روابط اجتماعی؛
۶. اعتقاد به اسلامی و مردمی بودن حکومت و تلاش برای نهادینه کردن مشارکت عموم مردم افغانستان؛
۷. وفاداری به آرمان‌های شهدای راستین انقلاب در دوره جهاد و مقاومت؛
۸. اعتقاد به ضرورت اتحاد و همدلی تشکلی‌ها و جناح‌های سیاسی در کشور؛
۹. تلاش برای مبارزه علیه هر نوع نژادپرستی، قوم‌گرایی و برتری‌طلبی در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، بازسازی و...؛
۱۰. تأکید بر حفظ و اجرای اصول سیاست خارجی مبتنی بر حکمت، عزت و مصلحت و تأمین استقلال و منافع ملی؛
۱۱. تلاش برای بازسازی و آبادانی و انکشاف هرچه بیشتر کشور و رفاه مردم شریف افغانستان؛
۱۲. اعتقاد به گسترش آزادی و کرامت انسانی و حفظ حرمت افراد در چارچوب قانون اساسی کشور؛
۱۳. اعتقاد به عدالت اسلامی و تلاش برای تحقق آن؛
۱۴. ایجاد تحول در ساختار نظام اداری و حذف بوروکراسی، رشوه‌گیری و هر

نوع مفسد دیگر؛

۱۵. تأمین امنیت داخلی و خارجی و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی از راه تشکیل اردو [ارتش] و پلیس ملی و ارگان‌های امنیتی مسئول؛
۱۶. قانون‌گذاری موافق با شریعت اسلامی و دفاع از محاکم مستقل قضایی؛
۱۷. اعتقاد راسخ به حقوق و جایگاه زنان در قالب قانون اساسی کشور؛
۱۸. دفاع از حقوق خانواده شهدا، مجروحان و از کار افتادگان، اطفال، یتیمان و سایر قشرهای نیازمند.^{۱۵۶}

در ساختار تشکیلاتی حزب مذکور سه شعبه در نظر گرفته شده است:

۱. شورای عالی
۲. شورای مرکزی
۳. دارالانشأ

آشنایی با رهبر حزب

محمدحسن جعفری، فرزند علی یاور به سال ۱۳۴۵ در شهر سرپل تولد یافته، تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و عالی را در رشته تعلیمات و فرهنگ اسلامی در ایران فراگرفته است.

وی از جمله مؤسسان مجمع فرهنگی انقلاب اسلامی افغانستان در تهران است که در زمینه خدمات اجتماعی برای مهاجران افغان فعالیت می‌کرد. جعفری در سال ۱۳۸۱ به کشورش مراجعت کرد و روزنامه وفا را که ارگان نشریاتی حزب رفاه ملی نیز به حساب می‌آید، انتشار داد.

جنبش دموکراسی مردم افغانستان به رهبری محمدشریف نظری

این حزب نیز در شرایط جدید افغانستان متولد شده و اهداف و مقاصدش را در

فضای جدید افغانستان تعریف کرده و از جمله آورده است: «اهداف ما مطابق دین مبین اسلام، سنن پسندیده مردم و نُرم جهانی، [شامل] تحکیم وحدت ملی، استقرار صلح و امنیت سراسری و اعمار مجدد کشور بوده و»^{۱۵۷}

به لحاظ ساختاری نیز حزب جنبش دموکراسی مردم افغانستان شامل دو بخش است:

۱. شورای عالی

۲. شورای اجراییه

این حزب را محمدشریف نظری متولد سال ۱۳۵۲ در والسوالی جغتوی غزنی، رهبری می‌کند. وی مدتی در ایران و ترکیه در رشته حقوق تحصیل کرده است.

نهضت حاکمیت مردم افغانستان به رهبری حیات‌الله سبحانی

این حزب تازه تأسیس با استفاده از شرایط جدید کشور، قدم در عرصه فعالیت سیاسی گذاشته است. هرچند تاکنون اثر زیادی از فعالیت آن در سطح ملی مشاهده نشده، توانسته است با ترتیب خط‌مشی سیاسی خود مجوز فعالیت‌های سیاسی در افغانستان را به دست آورد.

رهبری این حزب را حیات‌الله سبحانی، فرزند عبدالحسین از اهالی والسوالی جغتوی غزنی (متولد ۱۳۴۳) برعهده دارد. وی نیز در رشته حقوق در ایران تحصیل کرده است.^{۱۵۸}

سازمان اسلامی افغانستان جوان به رهبری محمدجواد حسینی

با اینکه این سازمان ادعا دارد به سال ۱۳۸۰ در ایران پدید آمده، تا این اواخر آثار چندانی از فعالیت آن به ویژه در سطح ملی مشاهده نشده است. با وجود این، سازمان مذکور که در معرفی خود ادعا کرده «یک سازمان اسلامی و دموکراتیک

است که اندیشه پیاده کردن دموکراسی، عدالت اجتماعی، مشارکت و حاکمیت ملی و قانون‌مداری برای آینده افغانستان دارد»^{۱۵۹} اجازه فعالیت در عرصه سیاسی افغانستان به دست آورده و اهداف کلی خویش را نیز دسته‌بندی کرده است.

رهبر این سازمان، سید محمدجواد حسینی، فرزند سید موسی متولد سال ۱۳۵۲ در والیوالی پنجاب ولایت بامیان است که مدتی را در ایران تحصیل کرده و در سال ۱۳۸۱ به کشورش بازگشته و سازمان مذکور را بنیاد نهاده است.^{۱۶۰}

حزب کار و توسعه افغانستان به رهبری ذوالفقارخان امید

این حزب نیز در شرایط جدید افغانستان تولد یافته و هم‌چون سایر احزاب این دوره می‌کوشد با تبیین اهداف و مرامش در بازار گرم حزب‌سازی موجود در کابل، جایی برای خویش پیدا کند.

حزب کار و توسعه در تعریف خود می‌گوید: «حزب کار و توسعه، غیروابسته، دموکرات و معتقد به اصول دین اسلام است و برای تأمین دموکراسی، مبانی پلورالیسم، وحدت و کار و توسعه، تساوی حقوق شهروندان زن و مرد، توسعه جامعه مدنی و مشروعیت بخشیدن به قدرت مردم تلاش می‌ورزد».^{۱۶۱}

این حزب در بخش اهداف کلی، وحدت ملی، عدالت، حقوق بشر و دموکراسی را از اهداف اساسی خویش اعلام کرده است.

رهبر حزب کار و توسعه، ذوالفقارخان امید، فرزند موسی خان، متولد ۱۳۵۷ در ارزگان است که پس از مهاجرت به پاکستان، تحصیلاتش را در آنجا پی گرفت و مدرک لیسانس رشته کامپیوتر دارد.^{۱۶۲}

شورای علمای شیعه افغانستان

تحولات ناشی از فروپاشی حکومت طالبان در افغانستان که به پویایی بیشتر علما

و روحانیون دینی- مذهبی شیعه در امور اجتماعی و مذهبی منجر شد، ایجاب می‌کرد به منظور ایجاد هماهنگی میان فعالیت‌های علما و ملایان بخش‌های مختلف کشور، نهادی با شرکت علمای برجسته و مورد قبول اکثریت علما و طلاب دینی شیعه سراسر کشور، به وجود آید. این کار، با همت آیت‌الله محمدآصف محسنی، از رهبران سابق جهادی، انجام شد. وی پس از استعفا و کناره‌گیری از مقام رهبری حزب حرکت اسلامی، درصدد پیگیری امور دینی و مذهبی در قالب جدید تشکیلاتی بود. به همین علت، با فراخوان ایشان، تجمع بزرگی از علما و روحانیون شیعه در مرکز کشور (کابل) در پاییز ۱۳۸۲ صورت گرفت که پس از سه روز مذاکره و تبادل افکار، علمای مذکور بر تشکیلاتی توافق کردند که عنوان «شورای علمای شیعه افغانستان» نام گرفت و شامل هیأت رئیسه، شورای اجراییه و شورای ولایات بود.

این شورا که اکنون در ۶۵ نقطه افغانستان نمایندگی دارد و بیش از دوهزار عالم و روحانی مذهبی را به عضویت خویش پذیرفته است،^{۱۶۳} یکی از تشکیلات بزرگ دینی و مذهبی در تاریخ معاصر افغانستان است که توانسته به مشکلات و مسائل دینی پیروان مذهب تشیع رسیدگی کند، امور اجتماعی شیعیان را سازمان بخشد، حوزه فعالیت علما را معین سازد و از همه مهم‌تر، روابط بخش‌های مختلف جامعه شیعه را با خود و سایر بخش‌های جامعه افغانی به ویژه منابع قدرت و حکومت تنظیم کند.

افزون بر تلاش برای تحقق آرزو و آرمان میلیون‌ها شیعه افغانی مبنی بر رسمیت یافتن مذهب جعفری در قانون اساسی کشور که با سعی همه علما و نیز بیشتر روشن‌فکران دینی انجام گرفت، می‌توان تأسیس شوراهای اخوت اسلامی را از زمره فعالیت‌های مثبت و مؤثر این نهاد دانست که در آن گروهی انبوه از علما و فضلالی اهل سنت و تشیع در مرکز کشور (کابل) و چند شهر مهم دیگر گرد هم

می‌آیند و با هدف تبیین فرهنگ اسلامی و اتحاد و یکدلی پیروان دو مذهب جعفری و حنفی - که رکن اساسی ایجاد وحدت ملی است - اقداماتی انجام می‌دهند.

این هر دو نهاد دینی و مذهبی نشریاتی جداگانه دارند که در چارچوب اهداف کلی مذکور مطالبی درباره اسلام و برنامه‌های آن و آنچه تجاوز فرهنگی بیگانگان به حریم اسلام نامیده می‌شود، می‌نگارند.

در هر حال، شورای علمای شیعه افغانستان در دومین مجمع عمومی خویش در پاییز ۱۳۸۳ - تبیین اهداف و اساسنامه خود همت گماشت و آن را به اطلاع عموم رساند و به عنوان یک نهاد دینی و اجتماعی به وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان نیز عرضه داشت که در زیر تقدیم می‌شود:

فصل اول: هویت

ماده یکم: نام این تشکیلات «شورای علمای شیعه افغانستان» است که به اختصار، شورای علما نامیده می‌شود.

ماده دوم: شورای علمای شیعه افغانستان نهادی مستقل و غیروابسته به دولت و احزاب سیاسی است و همه علمای شیعه افغانستان که واجد شرایط باشند می‌توانند در آن عضویت یابند.

تبصره: شرایط عضویت توسط شورای اجرایی مشخص می‌شود.

ماده سوم: منابع مالی شورای علما از راه جمع‌آوری زکات، سهم امام(ع) و کمک‌های تبرعی افراد خیر و مؤسسات خیریه افغانی تأمین می‌شود.

ماده چهارم: اموال شورای علما به فرض انحلال، در کابل به حوزه علمیه خاتم النبیین(ص) و در ولایات به مدارس دینی داده می‌شود.

فصل دوم: اهداف

ماده پنجم: شورای علمای شیعه افغانستان به منظور تحقق اهداف ذیل تشکیل شده است:

۱. منسجم شدن علمای شیعه افغانی؛
۲. تقویت مراکز فرهنگی و تبلیغی و افزایش سطح فکری مردم؛
۳. ارشاد بهتر و صحیح مردم در زمینه‌های اعتقادی، علمی، شریعت و مکارم اخلاقی؛
۴. مبارزه با فحشا و منکرات و مطلق مفاسد اخلاقی؛
۵. سازمان دادن و نظم بخشیدن به مدارس دینی شیعی و نظارت بر آنها؛
۶. تبیین درست و دقیق معارف اسلامی براساس استدلال صحیح و عرضه آنها به اسلوب روز؛
۷. معرفی مرجع معتبر تقلید برای جلوگیری از تشتت تقلید مکلفین و تشخیص عید سعید فطر و اول رمضان و نیز سایر ایام مذهبی برای سهولت تکلیف مؤمنین؛
۸. ایجاد رابطه و تماس با مراکز علمی، دینی و علوم انسانی در داخل و خارج کشور با اجازه مقامات ذیصلاح دولت جمهوری اسلامی افغانستان؛
۹. تلاش برای تقریب بین پیروان مذاهب اسلامی با تشکیل انجمن‌های اخوت اسلامی بین علمای سنی و شیعه؛
۱۰. ایجاد مراکز تحقیقاتی - علمی؛
۱۱. تلاش برای بهبود وضع اقتصادی مردم؛
۱۲. حمایت از مؤسسات خیریه و عام‌المنفعه مردمی برای کمک به ایتام، بیماران و درماندگان؛
۱۳. تلاش برای حل عادلانه مشکل هزاره‌جات با کوچی‌ها (عشایر پشتون)؛

۱۴. تلاش به منظور اقناع مقامات ذی‌صلاح برای به رسمیت شناختن فقه شیعه برای اهل تشیع در مورد حقوق مدنی و غیره و نیز احوال شخصی و غیره و به تعبیر دیگر، تلاش برای رسمیت یافتن مذهب جعفری به طور کامل برای شیعیان افغانی؛

۱۵. تلاش برای اقناع دولت و شورای ملی در جهت توزیع عادلانه عایدات دولتی به همه ولایات به تناسب نفوس؛

۱۶. تلاش در اقناع دولت و شورای ملی برای تعدیل واحدهای اداری به تناسب نفوس در سراسر کشور؛

۱۷. سعی در اقناع وزارت معارف به تطبیق ماده ۴۵ قانون اساسی در کتب درسی مکاتب، لیسه‌ها (دبیرستان‌ها) و غیره؛

۱۸. تلاش برای جدایی محاکم جعفری و تقرر قضات شیعه و تقرر دو تن از علمای شیعه در شورای عالی قضا به وسیله اقناع دولت، ستره محکمه (دادستانی عالی) و شورای ملی.

۱۹. نظارت و تولید تمام اماکن تبلیغی، مدارس دینی، مساجد و سایر موقوفات مربوط به اهل تشیع در سراسر افغانستان پس از اقناع دولت؛

۲۰. سازماندهی و نهادینه‌سازی تبلیغ دینی، تدریس و ... زیر نظر شورای علما؛

۲۱. کنترل و نظارت مطلق بر ساختن مطلق اماکن دینی؛

۲۲. قرار گرفتن خمس و زکات، رد مظالم و سایر وجوه در اختیار شورای علما یا به اجازه کتبی در موارد خاص پس از تحصیل اذن از مرجع تقلید؛

۲۳. پرداخت شهریه برای علما به فرض تطبیق ماده بیست و سوم؛

۲۴. قرار دادن منابر، مدارس و مساجد در اختیار اهل علم براساس لیاقت

علمی و تقوی؛

۲۵. ممنوع کردن فعالیت اهل علم فاسد و مفسد در امور دینی؛

۲۶. تعیین متون و نصاب درسی؛

۲۷. همکاری با حوزه‌های علمی که محصلان شیعی در آنجا برای تحصیل علوم حضور دارند.^{۱۶۵}

به لحاظ ساختاری نیز تشکیلات شورای علمای شیعه افغانستان شامل بخش‌های زیر است:

۱. مجمع عمومی

۲. شورای اجراییه

۳. نمایندگی‌های شورا در حوزه‌های علمیه خارج از کشور

۴. نمایندگی‌های شورا در مراکز ولایات و والسوالی‌ها (فرمانداری‌ها) اعم از برادران و خواهران.^{۱۶۶}

نتیجه‌گیری

چنان که گفته شد، سابقه فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی و پیگیری اهداف اجتماعی از طریق رفتار گروهی منظم به اوایل سده بیستم در افغانستان برمی‌گردد که در همه آنها، شیعیان این کشور به نحوی سهم و حضور داشتند. اما به صورت دقیق‌تر از روزگار صدارت شاه محمود (۵۳-۱۹۴۶)، این جماعت به منظور تعقیب اهداف سیاسی خویش و تحقق آن، موفق به برپایی تشکیلات سیاسی و رفتار جمعی نسبتاً منظم و براساس نقشه معین شدند. در نتیجه، احزاب و سازمان‌های خاص سیاسی به وجود آوردند و سپس مبارزات آنها به فراخور شرایط سیاسی و اجتماعی کشور جنبه‌ها و ابعاد جدیدی گرفت و در تاکتیک‌ها و شیوه‌های مبارزاتی‌شان تغییراتی به وجود آمد.

نکته بسیار مهم، رشد چشم‌گیر فعالیت‌های سیاسی و گرایش‌های حزبی در دوره موسوم به «جهاد» است که طی آن احزاب اهل سنت در شهر پشاور پاکستان

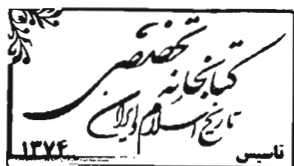
و اهل تشیع در ایران تمرکز یافتند. هرچند کمک‌های جهانی به احزاب شیعه در مقایسه با گروه‌ها و دستجات مستقر در پاکستان، بسیار ناچیز بود، در هر حال، احزاب شیعی از توانایی خوبی برای سازماندهی فعالیت‌هایشان در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و نظامی برخوردار شدند. اصولاً این مرحله را باید دوره بیداری و خیزش سیاسی شیعیان دانست که طی آن احزاب و سازمان‌های فراوان سیاسی و ائتلاف‌ها و اتحادهای گوناگونی به وجود آمدند و به روند سیاسی شدن جامعه شیعه افغانی سرعت بیشتری بخشیدند. این همه نتیجه تحولی بود که در پی کودتای مارکسیستی ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ در افغانستان پدید آمد و سپس اشغال این کشور توسط روس‌ها و مهاجرت‌های میلیونی مردم به دو کشور پاکستان و ایران آن را تشدید کرد و در مجموع، روی جریان سیاسی شدن افغان‌ها، به ویژه شیعیان تأثیر محسوسی گذاشت و آنها را از یکنواختی و بی‌حرکتی بیرون آورد.

اگرچه احزاب و سازمان‌هایی که در دوره مذکور شکل گرفتند، با قبول تغییر در برخی برنامه‌هایشان، هم‌چنان به حیات سیاسی خویش به ویژه در دوره پس از حاکمیت طالبان ادامه دادند و در این مسیر، چهره‌های جدیدی از شیعیان سیاسی وارد معرکه شدند، اما تاکنون از اهمیت تشکلهای قبلی چندان کاسته نشده است. این همه را می‌توان نتیجه ریشه‌دار بودن جریان‌های مذکور از یک سو، و عدم تغییر در بینش سیاسی مردم از سوی دیگر، دانست.

نکته مهم دیگر، سهم‌گیری روحانیون در فعالیت‌های سیاسی و تشکیلاتی است. در تاریخ معاصر به ویژه در روزگار موسوم به جهاد، روحانیون شیعه اعم از درس‌خوانده‌های خارج و آموزش‌دیدگان داخلی کشور به طور گسترده و بی‌سابقه‌ای به فعالیت‌های سیاسی روی آورده و ضمن کنار گذاشتن شیوه قبلی مبتنی بر دوری گزیدن از فعالیت‌های آشکار سیاسی، بخش عمده‌ای از مسئولیت‌ها و وظایف سیاسی و حتی نظامی دوران جهاد را به دوش گرفته‌اند و هم‌چنان به

عنوان عاملان تحرک سیاسی، در صحنه حاضرند. این پویایی را نیز باید حاصل شرایط ویژه جهادی دوران اخیر دانست که توده‌های بیشتری را وارد کارزار سیاسی کرد.

خلاصه آنکه ده‌ها دسته و سازمان سیاسی و حزبی که میان شیعیان افغان در خلال مبارزات سیاسی‌شان به ویژه در نیمه دوم سده ۲۰ شکل گرفتند و نیز شخصیت‌های فراوانی که در طول این دوره، میان طوایف و طبقات مختلف متعلق به شیعیان افغان ظهور کردند (مانند سید محمد کاظم بلبل، آقای حجت کابلی، شیخ محمد سرور واعظ بهسودی، شیخ سلطان محمد ترکستانی، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد آصف محسنی، شیخ سید علی بهشتی، شیخ سید نادر بحر، شیخ حسن خزاعی، علی اصغر شعاع، محمد سرور جویا، سید اسماعیل بلخی، طالب محمد حسین قندهاری، حسین هدی، یوسف بینش و...) با تلاش‌های مستمرشان به بیداری و خیزش اسلامی ابعادی تازه و عمیق بخشیدند که حاصل آن، سرافرازی و افتخاری است که امروزه با رسمیت یافتن مذهب جعفری در قانون اساسی افغانستان، مشارکت احزاب و سازمان‌های سیاسی شیعه در قدرت و ساختار حکومتی، تأمین و تضمین حقوق شهروندی و سایر آزادی‌های فردی و اجتماعی خودنمایی می‌کند. این همه را باید از جمله نتایج تقریباً یک سده فعالیت خستگی‌ناپذیر مبارزان دانست که با کمک قلم و قدم خود و تحمل زندان، شکنجه، سختی، گرفتاری و بلا از پای نشستند و در واقع، بذری است که آنان کاشتند و با خون دل‌شان آن را آبیاری و بارور ساختند.



پی‌نوشت‌های بخش دوم

۱. ظاهر طنین، *افغانستان در قرن بیستم*، ج ۲، تهران: عرفان، ۱۳۸۴، ص ۷۶.
۲. ابراهیم عطایی، *د افغانستان پر معاصر تاریخ یوه لنده کتنه*، ج ۲، کابل: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۸۲، ص ۲۳۹.
۳. نک: میرمحمدصدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۲، تهران: عرفان، ۱۳۷۴، صص ۷۰۰-۶۹۸.
۴. نک: صباح‌الدین کشکی، *دوه قانون اساسی*، ج ۳، کابل: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۷، صص ۱۶۳-۱۵۶؛ هم‌چنین رک:
- Encyclopaedia of Afghanistan, Edited by Bajpai, New Delhi: Anmol Publications, Vol.5, PP. 59-63.
۵. سازمان نصر، *مقدمه‌ای بر تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان در دو قرن اخیر*، بی‌جا، بلخی، ۱۳۵۹، ص ۷۴.
۶. هنگامی که دامنه فعالیت حزب ارشاد به کابل رسید (۱۳۲۵ش)، شماری دیگر از روشن‌فکران شیعه بدان پیوستند و گویند به ویژه یوسف‌جان غندمشر (افسر عالی‌رتبه ارتش)، مهندس صالح و یوسف بینش، معلم دبیرستان نجات، با به جا آوردن مراسم تحلیف رسماً پیوستگی‌شان را به این حزب اعلام کردند. از خاطرات محمدعلی کاظمی، شاهد و ناظر وقایع آن روزگار، مشهد، ۱۳۸۱.
۷. سیدهادی خسروشاهی، *نهضت‌های اسلامی افغانستان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۸۷.
۸. سید اسماعیل بلخی در نیمه دوم سال ۱۳۴۳ ش از زندان رها شد و بعدها طی یک سخنرانی در جمع طلاب افغانی در قم به سال ۱۳۴۶ درباره این حرکت اظهار داشت: «از اول نوروز ۱۳۲۹ تا آخر سال ۴۳ در کابل زندانی شدم. این ۱۵ سال در اتاق تاریک سرد زمستان کابل را

به سر رساندم، ولی زندگی همین است. تنها عشق و علاقه به مردم داشتم و جز این چیزی نبود. آرزوی شخصی نداشتم، سلطنت نمی‌خواستم، بالغ بر چهارمیلیون شیعی افغانی در محرومیت به سر می‌بردند، دیگر چاره‌ای نداشتم و حرکتی مظلومانه برای اثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور انجام دادم. ارمغان من امروز این است که بالغ بر چهارمیلیون شیعه آزاد است، تقیه رفت. این محصول چیست؟ مبارزه، زحمت، رنج و... نک: یادواره علامه شهید بلخی، تهران: انتشارات بلخی، ۱۳۶۸، صص ۳۲-۲۸.

9. Fida Yunas, *Afghanistan Political Parties, Groups, Associations and Movements*, Peshawar, Vol.1, P. 38.

۱۰. از خاطرات شفاهی محمدعلی کاظمی، از مبارزان و همراهان سید اسماعیل بلخی.

11. Fida Yunas, *Op. Cit.*, P.44.

هم‌چنین رک: خسروشاهی، پیشین، ص ۸۹

12. Ibid.

۱۳. گروهی از دانشمندان روسی و افغانی زیر نظر آ.د. داویدوف، *افغانستان: مسائل جنگ و صلح*، ترجمه عزیز آریانفر، تهران: اندیشه، ۱۳۷۸، صص ۱۲۱-۱۱۸.

۱۴. هیأت رهبری کمیته مذکور شامل اشخاصی مانند ببرک کارمل (با گرایش چپ رادیکال)، حسن شرق، میرعلی احمد شامل، اسحق عثمانی و دیگران بود. نک: همان، صص ۱۲۴-۱۲۰.

15. Fida Yunas, *Op. Cit.*, P. 297.

۱۶. سیدهادی خسروشاهی، پیشین، ص ۸۷ هم‌چنین در بخشی از مرانامه حزب وطن آمده بود: «... مساوات عمومی تمام افراد در مقابل قانون بدون تبعیض مذهب، نژاد، زبان و... مبارزه در مقابل حرکت، اقدام، تبلیغ و تلقینی که موجب ضعف وحدت ملی افغانستان و تقویت مخالفت و جدایی قومی، نژادی، مذهبی و سمتی شود». نک: میرغلام محمد غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۲، ویرجینیا: حشمت خلیل غبار، ۱۹۹۹، صص ۲۴۵-۲۴۴.

۱۷. محمدحلیم تنویر، *تاریخ و روزنامه‌نگاری افغانستان*، هلند: انستیتو تحقیقات و بازسازی افغانستان، ۲۰۰۰، ص ۹۵.
۱۸. غلام محمد غبار، پیشین، ص ۲۷۳.
۱۹. بصیر احمد دولت‌آبادی، *شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان*، قم: ناشر مؤلف، ۱۳۷۱، ص ۳۷.
۲۰. غرجستانی می‌نویسد: «اولین مرجعی که از ایران اجازه باز کردن دفتر گرفت، این سازمان بود که مسئولیت آن را سید علی به عهده گرفته بود و هم‌زمان کمک مالی به مبلغ پنجاه هزار تومان را از یکی از جناح‌های سیاسی ایران به دست آورد.» نک: محمد عیسی غرجستانی، *تاریخ هزاره و هزارستان*، کویت: شورای فرهنگی اسلامی افغانستان، ۱۹۸۹، ص ۲۳۱.
۲۱. محمد حلیم تنویر، پیشین، ص ۴۴۸.
۲۲. گروهی از نویسندگان، *شورای ائتلاف زمینه‌ساز اتحاد شیعیان افغانستان*، تهران: مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷.
۲۳. همان، ص ۱۴۷.
۲۴. اولیویه روا، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۴.
۲۵. همان.
۲۶. محمد عیسی غرجستانی، پیشین، ص ۲۱۴.
۲۷. دولت‌آبادی، پیشین، صص ۲۳۷ - ۲۳۶؛ هم‌چنین رک:
- Fida Yunas, Op. Cit., Vol. 2, P. 569.
۲۸. حیات‌الله حیدریان، از اعضای مؤسس حزب اسلامی رعد، مصاحبه با نگارنده، هرات، پاییز ۱۳۸۵.
۲۹. دولت‌آبادی، پیشین، صص ۲۱۵-۲۱۴.

۳۰. محمد حلیم تنویر، پیشین، صص ۳۵۲ - ۳۵۱.

۳۱. به عقیده نویسنده کتاب *Afghanistan Political Parties* مسلمانان شیعه که از تبعیض در رنج بودند، به ویژه هزاره‌ها که خود را زیر فشار پشتون‌ها احساس می‌کردند توسط شعله‌ای‌ها جذب می‌شدند... در این میان، هزاره‌ها بیشتر به شعله تمایل نشان می‌دادند، زیرا خود را از نظر نژادی به چینی‌ها نزدیک می‌دانستند و...». نک:

Fida Yunas, Op. Cit., Vol. I, P. 297

۳۲. آیت‌الله محمد آصف محسنی در مصاحبه با نگارنده، مشهد، مهر ۱۳۷۵.

33. Fida Yunas, Op. Cit., Vol. I, P. 355

هم‌چنین نک: دولت‌آبادی، پیشین، صص ۱۸۳ - ۱۸۲.

۳۴. نک: محمد حلیم تنویر، پیشین، ص ۴۵۴؛ هم‌چنین رک:

- دولت‌آبادی، پیشین، صص ۱۰۷ - ۹۸.

- Fida Yunas, Op. Cit., Vol. 2, PP. 582 - 583.

35. William Maley, *The Afghanistan Wars*, New York: Palagravave Publisher, 2002, P. 59.

۳۶. دیه‌گو کوردووز و سلیک اس. هاریسون، *پشت پرده افغانستان*، ترجمه: اسدالله شفایی، تهران: الهدی، ۱۳۷۹، ص ۷۰.

۳۷. پیر سان‌سیور و میشلین سان‌سیور، «پناهندگان افغانی در پاکستان، ملتی در تبعید»، ترجمه تقی‌منشی طوس، *افغانستان، جنگ، سیاست* (مجموعه مقالات) به کوشش پاپلی یزدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۶.

۳۸. نک: همان، ص ۶۴؛ هم‌چنین رک:

- Martin Ewans, *Afghanistan A new history*, New York: Curzon Press, 2002, p. 157.

- Encyclopaedia of Jihad, Edit by: R. K. Pruthi, anmol Publication, P. V.TLTD, New Delhi, Vol. 4, PP. 1179 -1181.

۳۹. اولیویه روا، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، پیشین ص ۱۵۵. هم چنین رک: پتر ماردزن، *طالبان*، ترجمه نجله خندق، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه: ۱۳۷۹، ص ۳۱. گفته می‌شود رژیم کابل و شوروی سابق علاقه زیادی به هزاره‌جات نداشتند، زیرا منابع آن قلیل و منزوی و دورافتاده بود. نک:

William Maley, Afghanistan, P. 97

۴۰. آنتونی هیمن، *افغانستان، زیر سلطه شوروی*، ترجمه اسدالله طاهری، ج ۱، تهران: شباهیز، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹.

۴۱. همان، ص ۲۰۰.

42. Fida Yunas, Op. Cit., Vol. 2. P.582.

۴۳. اولیویه روا، بر شورا بیشتر اندیشه ناسیونالیستی حاکم بوده است تا مذهبی و شورا هیچ‌گاه هویت شیعی و هزارگی صرف را تمثیل نمی‌کرد: نک: اولیویه روا، *افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی*، ترجمه علی عالی کرمانی، تهران: عرفان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳.

۴۴. برای مثال، در گروه رهبران مذهبی این افراد قرار داشتند: سید علی بهشتی ورسی، شیخ صمدی جاغوری، شیخ ناصر ناهوری، شیخ محمد صادقی نیلی، شیخ جاوید علوی یک‌ه‌ولنگ و در زمره خانان و میران از اینها نام برده شده است: حاجی محمدحسین شاهی پنجاو، سناتور محمدعلی پنجاو، غلامحسین شهرستان، محمدحسین (یوسف‌بیگ) شهرستان، سید محمدحسین خان جنگل، و در زمره روشنفکران از عبدالله انوری جاغوری، بلاغی جغتو و کربلایی عبدالعلی جاغوری نام برده شده است. نک:

Fida Yunas, Op. Cit., Vol. 2, P. 599

۴۵. گروهی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه، *جنگ در افغانستان*، ترجمه عزیز آریانفر، پشاور: میوند، ۱۹۹۹، ص ۱۴۴.

۴۶. علیرضا علی‌آبادی، افغانستان، ج ۳، تهران: چاپ و انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۵، ص ۲۳۰.

۴۷. به نوشته روا، مردم از شورا به ستوه آمدند. لذا به گروه‌های خمینی‌گرا روی خوش نشان دادند. نک: روا، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، پیشین، صص ۲۹-۲۲۸.

۴۸. در این درگیری‌ها حزب اسلامی حکمتیار با سازمان نصر و حرکت انقلاب اسلامی محمدی با شورای اتفاق، متحد و همراه شد و جنگ‌های شدیدی را باعث شدند. نک: همان، ص ۲۳۳.

۴۹. گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۱۴۵.

۵۰. محمد حلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان، ص ۴۵۱.

۵۱. مرام‌نامه سازمان نصر افغانستان، بی‌جا، انتشارات بلخی، ۱۳۶۱، صص ۶۳-۵۹.

۵۲. اولیویه روا، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ص ۱۶۲.

— به نوشته مارتین اوانس، بنیادگرایی شایع میان احزاب و گروه‌های شیعه را می‌توان در سازمان نصر دید. رک:

Martin Ewans Afghanistan..., Op. Cit., P.157.

۵۳. رالفاج. ماگنوس و ادن نبی، *افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد*، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷.

۵۴. تنویر، پیشین، ص ۴۴۶.

۵۵. گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۶؛ هم‌چنین رک: علیرضا علی‌آبادی، پیشین، ص ۲۳۰.

۵۶. سیدهادی خسروشاهی، پیشین، ص ۳۲.

57. Fida Yunas, Op. Cit., Vol.2, P. 575.

۵۸. تنویر، پیشین، صص ۴۴۸ - ۴۴۷.

۵۹. خسروشاهی، پیشین، ص ۵۳

۶۰. اولیویه روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی، پیشین صص ۲۲۹-۲۲۸؛

Fida Yunas, Op. Cit., Vol.2, P.584

هم‌چنین یارمحمد کوهسار کابلی در نوشته‌اش آورده است که علت ایجاد سازمان پاسداران، نارضایتی محافل از ایرانیان از عملکرد سازمان نصر بوده است. به نظر او، پاسداران مستقیماً تحت نظارت و رهبری ایشان (ایران) فعالیت می‌کردند.

نک: یارمحمد کوهسار، جنبش هزاره‌ها و اهل تشیع در افغانستان، به اهتمام قطب‌الدین نجمی، پشاور: مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸، ص ۸۹.

۶۱. دولت آبادی، پیشین، ص ۱۲۰.

۶۲. مسائل و اختلاف‌های جناح‌های داخلی ایران به نحوی میان گروه‌های شیعه هزاره‌جات نیز منعکس می‌شد. نک:

_ Fida Yunas, Op. Cit. P. 64

۶۳. دولت آبادی، پیشین، ص ۱۲۰.

۶۴. اولیویه روا، پیشین، ص ۲۲۹؛ هم‌چنین رک: عیسی غرجستانی، پیشین، ص ۲۴۲.

۶۵. گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۶؛ هم‌چنین رک: علی آبادی، پیشین، ص ۲۳۰.

۶۶. تنویر، پیشین، ص ۴۴۹.

۶۷. سید محمدعلی جاوید، رئیس شورای مرکزی حرکت اسلامی، مصاحبه با نگارنده، تهران، بهار ۱۳۸۰.

۶۸. همان.

۶۹. همان.

۷۰. عوض علی اعتمادی، «احزاب افغانستان از ظهور تا افول»، هفته‌نامه بنیاد وحدت، شماره‌های ۲۱۱ - ۲۱۰.
۷۱. اولیویه روا، افغانستان و نوگرایی سیاسی، پیشین، ص ۲۳۲.
۷۲. فجر امید، ش ۳۷، ۳۶، قم، ۱۳۷۸.
۷۳. امیر حاتم امیری، مدیر مسئول هفته‌نامه پیام جهاد و عضو شورای مرکزی حرکت اسلامی، در مصاحبه با نگارنده، تهران: بهار ۱۳۸۰.
۷۴. به اذعان سید محمدعلی جاوید، رئیس شورای مرکزی حرکت اسلامی، طی این درگیری‌ها صرفاً در ولایت بلخ ۳۶۰ نفر کشته شدند.
۷۵. گروهی از دانشمندان فدراسیون و روسیه، پیشین، ص ۱۴۴؛ هم‌چنین رک: علی‌آبادی، افغانستان، ص ۲۳۰.
۷۶. سید محمدعلی جاوید در مصاحبه با نگارنده.
۷۷. خسروشاهی، پیشین، صص ۵۰-۴۷؛ هم‌چنین رک: دولت آبادی، پیشین، صص ۳۹۲-۳۹۱.
78. Fida Yunas, Op. Cit., Vol.2, PP.573-574.
۷۹. خسروشاهی، پیشین، ص ۴۸.
۸۰. غرجستانی، پیشین، ص ۲۴۰؛ رک: دولت آبادی، پیشین، ص ۳۹۴.
۸۱. تنویر، پیشین، ص ۴۴۹.
۸۲. خسرو شاهی، پیشین، ص ۵۱؛ هم‌چنین رک: گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۸.
۸۳. تنویر، پیشین، ص ۴۵۰.
۸۴. خسروشاهی، پیشین، ص ۳۸.
۸۵. تنویر، پیشین، ص ۴۴۸.
۸۶. اعتمادی، پیشین، س ۶، ش ۲۲۱، خرداد ۱۳۷۹، ص ۳.

۸۷. همان.

۸۸. گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۲۶۱.

۸۹. به نوشته روا «آنها (حزب‌الله) گروهی منضبط و دارای تسلیحات کافی‌اند. مستقیماً زیر فرمان پاسداران ایران قرار دارند و برای پاسداران درحکم پایگاهی در محیط افغانستان به شمار می‌آیند...» نک: اولیویه روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، پیشین، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۹۰. گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۵.

۹۱. اعتمادی، پیشین، ص ۳.

۹۲. تنویر، پیشین، ص ۴۵۲.

۹۳. دولت آبادی، پیشین، ص ۱۸۶.

۹۴. در اعلامیه‌ای چهار گروه جبهه متحد در ۶ بهمن ۱۳۶۱ بخش کردند. آمده بود: «برای رفع سریع سلطه باطل بر حق و فروستن دروازه‌های شرک، ستم و کفر و تخریب لانه‌های فساد، نفاق و تحقق بخشیدن فرامین قرآن عظیم‌الشان، اینک چهار سازمان اصیل اسلامی معتقد به ولایت فقیه، دارای سابقه طولانی مبارزه و... ائتلاف خویش را ... تحت عنوان «جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان» اعلام می‌دارند.» نک: دولت آبادی، پیشین، صص ۱۵۱ - ۱۵۰.

۹۵. گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۲۵۴.

۹۶. فضل‌الله قدسی (از اعضای سابق فداییان اسلام)، مصاحبه با نگارنده، کابل، زمستان ۱۳۸۵.

۹۷. گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۷؛ نک: دولت آبادی، پیشین، ص ۳۹۷.

۹۸. گروهی از دانشمندان فدراسیون روسیه، پیشین، ص ۱۴۸. و نیز: گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۲۵۴.

۹۹. گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۱۹۸.

۱۰۰. همان، ص ۲۵۵ و نیز: غرجستانی، پیشین، ص ۲۳۴ و دولت آبادی، پیشین، ص ۱۴۹.

۱۰۱. غرجستانی، پیشین، صص ۲۳۵-۲۳۴.

۱۰۲. عیسی غرجستانی، پیشین، صص ۲۱۵-۲۱۴: هم‌چنین:

- Political Parties ... Vol. 2, P. 580.

۱۰۳. عبدالحسین مقصودی، *مزارجات سرزمین محرومان*، کویت: مؤلف، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶.

۱۰۴. غرجستانی، پیشین، ص ۲۱۵.

۱۰۵. همان، ص ۲۱۹.

106. Political Parties ..., Vol. 2, P. 577.

۱۰۷. دولت‌آبادی، پیشین، ص ۳۱۷ و نیز:

- Political Parties ... Vol. 2, P. 587.

۱۰۸. برای اطلاع بیشتر درباره احزاب و جریان‌های سیاسی کوچک شیعه افغانستان نک:

- Afghanistan Political Parties.... Vol. 1 و 2.

و دولت‌آبادی، پیشین..

- غرجستانی، پیشین.

- مقصودی، پیشین.

- اعتمادی، پیشین.

- کتب تاریخ معاصر افغانستان.

- منابع ترجمه‌شده روسی و....

۱۰۹. خسروشاهی، پیشین، ص ۲۸.

110. Political Parties Vol. 2, P.581.

و: - علی‌آبادی، پیشین، صص ۲۱۵ - ۲۱۴.

111. Political Parties Vol. 2, P. 959.

و: - علی‌آبادی، پیشین، ص ۲۱۵.

۱۱۲. گروهی از نویسندگان، پیشین، ص ۲۹۵.

۱۱۳. همان، صص ۲۹۷ - ۲۹۶.

۱۱۴. به نوشته قربان‌علی عرفانی، از پایه‌گذاران حزب وحدت اسلامی: «شورای ائتلاف در عمر سه ساله خود نه طرحی برای اتحاد داشت و نه هیأتی برای اصلاح امور به داخل اعزام کرد... تنها در محدوده خارج، مشغول فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بود... از این رو، ائتلاف نمی‌توانست برای مدتی دوام داشته باشد.» نک: قربان‌علی عرفانی، حزب وحدت از کنگره تا کنگره، قم: سراج، ۱۳۷۲، ص ۳۲.

۱۱۵. منابع روسی این اقدام شیعیان افغانستان را نیز به تشویق و تحریک ایران پنداشتند و آوردند که آن کشور «پنج میلیون دلار کمک مالی به اپوزیسیون افغانی کرده... و به رهبران حزب وحدت اسلامی توصیه شده است که در استان‌های بامیان، ارزگان، غور و غزنی چند لشکر که شماره افراد هر لشکر به ۳۵۰۰ نفر می‌رسد... و شمار آنها به ۲۵۰۰۰ نفر می‌رسد، تشکیل دهند.» نک: الکساندر لیاخفسکی، *توفان در افغانستان*، ترجمه عزیز آریانفر، بی‌جا، ۱۹۹۸، ص ۱۴۴.

۱۱۶. پیمان مذکور در بیست ماده مرتب شده بود و بر وحدت تمام گروه‌های اسلامی شیعی و سنی؛ مبارزه جدی با افکار الحادی، فرقه‌گرایی و تجزیه‌طلبی؛ تلاش برای تأمین عدالت اجتماعی و رسمیت یافتن دو مذهب جعفری و حنفی تأکید می‌کرد. نک: علی‌آبادی، افغانستان، صص ۲۱۹ - ۲۱۷.

۱۱۷. ابراهیم عطایی، *د افغانستان پرمعاصر تاریخ یوه لنده کتنه*، پیشین، صص ۳۶۴ - ۳۶۳.

۱۱۸. همان، ص ۳۶۹؛ هم‌چنین نک: گلبدین حکمتیار، *دسایس پنهان و چهره‌های عریان*، تهران: مداد، ۱۳۷۹، صص ۱۶۵ - ۱۶۲.

۱۱۹. تنویر، پیشین، ص ۴۶۳.

۱۲۰. همان.

۱۲۱. نک: عبدالحمید مبارز، *حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان*، ج ۳، پشاور: میوند، ۱۳۷۸، صص ۲۲۳-۲۱۷.

۱۲۲. جمیل الرحمن کامگار، *کرونولوژی حوادث تاریخی افغانستان*، ج ۲، کابل: میوند، ۱۳۷۲، ص ۳۵۰.

۱۲۳. چهار جناح مذکور عبارت بودند از:

- جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری برهان‌الدین ربانی به ویژه شاخه شورای نظار حزب مذکور؛

- جنبش ملی - اسلامی شمال افغانستان به رهبری ژنرال عبدالرشید دوستم؛

- طرفداران محمدظاهر شاه، پادشاه سابق، به سرکردگی حامد کرزی؛

- شیعیان افغانستان، به ویژه حزب وحدت اسلامی به رهبری محمدکریم خلیلی و شاخه‌ای از حرکت اسلامی به سرپرستی سید حسین انوری.

نک: میرصاحب کاروال، *درس‌های تلخ و عبرت‌انگیز افغانستان*، کابل: میوند، ۱۳۸۴، ص ۲۵۸.

۱۲۴. مواد ممد برای پروسه آگاهی عامه، کابل: دار الانشای قانون اساسی، ۱۳۸۲، ص ۴.

۱۲۵. روزنامه رسمی، *دسیاسی گوندونو قانون*، دعدلیبی وزارت، کابل، ۱۳۸۲، ص ۱.

۱۲۶. همان، ص ۴.

۱۲۷. همان، ص ۷.

۱۲۸. *احزاب سیاسی افغانستان*، کابل: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، ج ۱، صص ۴۲۴-۴۲۰.

۱۲۹. همان، ص ۴۲۷.

۱۳۰. د افغانستان کالنی (سالنامه افغانستان)، کابل: وزارت اطلاعات، فرهنگ و توریسم، ۱۳۸۳، ص ۲۹۲.

۱۳۱. احزاب سیاسی افغانستان، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۰.

۱۳۲. همان، صص ۴۳۷ - ۴۳۶.

۱۳۳. همان، ص ۴۴۱.

۱۳۴. د افغانستان کالنی، پشین، ۱۳۸۱، ص ۸۹ هم‌چنین نک: - احزاب سیاسی افغانستان، پشین، صص ۴۳۶ - ۴۳۵.

۱۳۵. همان، ج ۲، ص ۷۶۰.

۱۳۶. همان، صص ۷۶۱-۷۶۲.

۱۳۷. همان، ص ۷۶۳.

۱۳۸. قربان‌علی عرفانی یکه‌ولنگی، حزب وحدت اسلامی افغانستان، از کنگره تا کنگره، قم: سراج،

۱۳۷۲، صص ۱۶-۱۴، هم‌چنین رک: احزاب سیاسی افغانستان، پشین، صص ۷۶۰ - ۷۵۹.

۱۳۹. احزاب سیاسی افغانستان، ج ۲، پشین، صص ۷۲۸ - ۷۲۶.

۱۴۰. همان، ص ۷۲۹.

۱۴۱. همان، ج ۱، صص ۲۰۲-۱۹۷.

۱۴۲. د افغانستان کالنی، پشین، ص ۵۲.

۱۴۳. نک: احزاب سیاسی افغانستان، ج ۱، پشین، صص ۳۱۱-۳۱۰.

۱۴۴. همان، صص ۳۱۵-۳۱۱.

۱۴۵. همان، ج ۲، ص ۹۶۸.

۱۴۶. همان.

۱۴۷. همان، ص ۹۶۹.

۱۴۸. همان، ج ۱، پشین، صص ۵۴۲-۵۳۹.

۱۴۹. همان، صص ۵۴۴-۵۴۳.

۱۵۰. همان، صص ۵۳۸-۵۳۷.

۱۵۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۴۸.

۱۵۲. همان، صص ۱۱۴۹-۱۱۴۸.
۱۵۳. همان، ص ۱۱۵۱.
۱۵۴. همان، ص ۱۱۴۷.
۱۵۵. اعتمادی، پیشین، ش ۲۲۱، ص ۳.
۱۵۶. احزاب سیاسی افغانستان، پیشین، صص ۹۹۹-۱۰۰۰.
۱۵۷. همان، ص ۱۰۸۱.
۱۵۸. همان، صص ۷۳۸-۷۳۷.
۱۵۹. همان، ج ۱، ص ۴۰۰.
۱۶۰. همان، ص ۳۹۹.
۱۶۱. همان، ص ۱۱۲.
۱۶۲. همان، صص ۱۰۶-۱۰۵.
۱۶۳. مصاحبه نگارنده با آیت‌الله محمدآصف محسنی، رئیس شورای علمای افغانستان، قم، زمستان ۱۳۸۵.
۱۶۴. اهداف و اساسنامه شورای علمای شیعه افغانستان، کابل: شورای علمای شیعه افغانستان، ۱۳۸۲، صص ۴-۱.
۱۶۵. همان، ص ۴.

بخش سوم

روابط شیعیان و سایر گروه‌های قومی در

افغانستان

محمد حسین خلوصی

فصل هفتم

روابط درونی شیعیان افغانستان

روابط اقوام شیعی

اقوام شیعی در افغانستان مانند سایر ساکنان کشور، بسیار متنوع‌اند و به حق افغانستان «موزه اقوام» لقب گرفته است. با این حال، گروه‌های قومی مهم شیعه افغانستان هزاره‌ها، سادات (سیدها) و قزلباش‌ها هستند.

در مورد تعداد شیعه‌ها توافقی وجود ندارد، ولی می‌توان مدعی شد که شیعیان حدود ۳۰ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند.^۱

اسماعیلیان افغانستان گرچه به طور غالب از دو قوم هزاره و تاجیک‌اند، بافت مذهبی خاص آنان باعث شده است که نه سنی به حساب آیند نه شیعه. از این رو آنان به عنوان جامعه‌ای مستقل انگاشته شده‌اند که مذهب - اسماعیله - برایشان علاوه بر جنبه مذهبی، بعد هویتی دارد و جای قومیت را پر کرده است. پس مناسب است بحث اسماعیلیه نیز در بخش اقوام آورده شود.

۱. هزاره‌ها

درباره خاستگاه قومی هزاره‌ها اختلاف‌هایی عمیق وجود دارد، اما آنچه اهمیت

دارد این است که هزاره‌ها بدنه و هسته جامعه شیعه افغانستان را تشکیل می‌دهند. آمار دقیقی از تعداد هزاره‌ها نیز وجود ندارد و احتمال می‌رود بین ۲۳ - ۱۹ درصد جمعیت کشور را دارا باشند.^۲

کثرت هزاره در بافت جمعیتی شیعیان سبب شده است که بسیاری اوقات واژه‌های هزاره و شیعه در داخل کشور مترادف هم به کار روند. هزاره‌های شیعه علاوه بر هسته جامعه شیعه بودن، در اوج مخالفت دولت‌های قومی - پشتونی - نیز قرار داشته‌اند. آنان به علت عدم برخورداری از یکسانی قومی و مذهبی با دولت، در مقاطعی مورد ستم بوده‌اند^۳ و چه بسا سایر پیروان مذهب شیعه بر اثر فشارهای تبلیغاتی و سیاسی دولت و جامعه افغانی (پشتونی) از آنان دوری کرده‌اند.

هزاره‌ها که از ابتدای تاریخ افغانستان بیشتر در انزوا بودند، در دهه ۱۹۷۰ میلادی به خصوص در دوران جهاد، وارد صحنه‌های سیاسی و اجتماعی شدند و جناح‌هایی سیاسی تشکیل دادند و در صحنه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور نقش ایفا کردند. جریان مهاجرت به خارج از کشور نیز باعث تقویت بعد فرهنگی و سیاسی هزاره‌های منزوی شد و آنان را بیش از پیش فعال ساخت به طوری که در رأس هرم قومی شیعیان افغانستان قرار گرفتند. این جایگاه قبلاً به سادات و قزلباش‌های شهری تعلق داشت. اگر پس از این دهه سایر قومیت‌های شیعی تمایلی به پیوستن به هزاره‌ها نداشتند، به علت تحقیر، توهین و فشارهای دولتی و اجتماعی به هزاره نبود، بلکه متغیرهای دیگری را باید بررسی کرد. چنان که در گذشته هزاره‌ها هیچ‌گاه در پیوستن سایر اقوام دچار مشکل نبوده‌اند و همواره روابط خود را با سایر قومیت‌های شیعی حفظ کرده‌اند.

علت اینکه قوم هزاره به عنوان بدنه جامعه شیعه نتوانسته سیاست مستقلی

داشته باشد این است که به رغم در اکثریت بودن، در مقایسه با سایرین همواره در موضع ضعف قرار داشته است. به تعبیر بهتر، در گذشته هزاره‌ها در موقعیت واکنش قرار داشته‌اند نه در موقعیت «کنش» و ابتکار رفتاری‌های اجتماعی. اما در جریان جهاد این هرم بر قاعده استوار شد و هزاره‌ها به بازیگران اصلی جامعه تشیع تبدیل شدند.

در جریان بازسازی سیاسی و فرهنگی، جامعه هزاره نیز در معرض کشاکش‌های گوناگون قرار گرفت: جریان‌های چپی و مارکستی به خصوص تفکر مائوئیستی در ابتدای دههٔ دموکراسی در میان برخی روشنفکران جامعه تشیع فرصت ظهور پیدا کرد اما با استقبال گسترده شیعه‌ها مواجه نشد.^۴ اما جریان‌های مذهبی و قومی هر دو با هم رشد کردند. جریانی که در اصل از سوی هزاره‌های مهاجر در پاکستان (کوئته) تقویت می‌شد، به موازات تکیه بر مذهب بر قومیت و به خصوص هزاره‌گرایی نیز تکیه می‌کرد و به آن اصرار می‌ورزید، این جریان در فرایند تکاملی خود نوعی انحصارگرایی را نیز به وجود آورد، از این رو، با سایر اقوام شیعی به ویژه سادات میانه خوبی نداشت و آنان را از جامعه شیعه هزاره طرد می‌کرد. البته در بزرگ‌نمایی این جریان کشمکش‌های سیاسی رهبران احزاب نیز نقش زیادی داشت.

چنان که ذکر شد، بدنه اصلی تفکر هزاره‌گرا را هزاره‌های مهاجر در پاکستان تشکیل می‌دادند. آنان نسل نو هزاره مغول را در دهه ۱۹۷۰ به وجود آوردند. گفتنی است این تفکر و عناصری از هزاره‌گراها در حزب وحدت نیز رسوخ کردند.^۵ در نتیجه این حزب نیز شعارهای قومی خود را اعلام کرد. در سال‌های استقرار حزب وحدت اسلامی در کابل و پس از آن در بامیان این جریان فکری بیشتر فرصت ظهور پیدا کرد. اما این بدان معنا نبود که در این مقطع زمانی در حزب وحدت عناصری غیر از هزاره‌ها حضور نداشته باشند. حزب وحدت

هزاره‌گرایی را به همان معنای شیعه‌گرایی می‌دانست اگرچه دقیقاً این‌گونه نبود. تفکر هزاره‌گرایی ستیزه‌جو میان شیعیان افغانستان با استقبال مواجه نشد و مردم روابط خود را با سایر قومیت‌های شیعی به ویژه سادات حفظ کردند.

۲. سادات

سیدها در افغانستان به کسانی گفته می‌شود که از سوی پدر به یکی از امامان معصوم (ع) منتسب‌اند. سادات افغانی بیشتر از فرزندان حضرت امام زین العابدین (ع) و امام موسی کاظم (ع) هستند.

در مورد چگونگی ورود سادات به افغانستان توافقی وجود ندارد. ظلم امویان، سقوط دولت سربداران در سبزوار و دعوت شیعیان افغانستان از سادات از جمله متغیرهای است که برای ورود سادات به افغانستان ذکر شده است.^۶

سیدها در افغانستان از موقعیتی ویژه برخوردارند؛ هر چند به مرور زمان این موقعیت در سراسرایی قرار گرفته است. در گذشته نگاه سایر پیروان مکتب شیعه به آنان بسیار افراطی بوده است. هر شیعه غیر سید، باورهای خاصی به توانایی‌ها، عقاید، اخلاق و تقوای سادات داشت. علت اصلی چنین برداشتی این بود که رابطه میان سیدها و سایرین، رابطه دو پیرو یک مذهب نبود، بلکه فراتر از آن بود. روابط میان سادات و دیگران بر اساس طریقت صوفیانه شاه نعمت‌الله ولی استوار بود. از این رو، سادات پیران اقوام به حساب می‌آیند و سایرین مریدان آنان محسوب می‌شوند.^۷

دوره جهاد که دوره تحولات عمیق در کشور بوده است، بر رابطه صوفیانه میان سادات و دیگران نیز تأثیر گذاشت، به گونه‌ای که روند رو به افول را طی کرد: «روابط اجتماعی هزاره‌ها با سادات بر مبنای «پیر» و «مرید» یا «مراد» و

«مرید» استوار بود. در گذشته سادات میان هزاره‌ها از قدرت معنوی و عرفانی زیادی مستفید بودند و حتی سیدها هرکدام از خود دسته‌های از «پیر و مرید» داشتند و «پیر» و «پیرزاده» هنگام ولادت مولود تازه به دنیا سر رسیده کمر آن را می‌بست و در مقابل، مقداری پول یا جنس اخذ می‌کرد و این رابطه تقریباً ارثی بود.^۸ در اوایل دوره جهاد هم این رابط هم‌چنان استوار بود. اما امروز در بسیاری از خانواده‌ها تقریباً رابطه پیر و مریدی گسسته است. البته خانواده‌های بسیار سنتی که تعدادشان زیاد نیست این وضعیت را حفظ کرده‌اند. در زیر به عوامل فروپاشی رابطه صوفیانه (پیر-مریدی) سادات و سایرین می‌پردازیم.

- عوامل دگرگونی روابط سادات و دیگران

الف) رابطه صوفیانه که بر اساس طریقت صوفیانه شاه نعمت‌الله ولی استوار بود، در فرایند ارتقای سطح فرهنگی جامعه تاب مقاومت نیاورد و مضمحل شد. ارتقای سطح فرهنگی جامعه و عقلانی شدن روابط بیش از پیش رابطه صوفیانه را زیر سؤال برده است و چون پشت آن دلایل قابل قبول وجود نداشت، ناچار رو به زوال نهاد.

ب) تبلیغات جناح‌های چپی: جناح چپ (کمونیست‌ها) به ویژه پس از دست یافتن به قدرت در سال ۱۳۵۸ رابطه سادات و سایر پیروان مذهب شیعه را مورد سؤال قرار دادند و آن را غیرعقلانی دانستند.

ج) فرایند مهاجرت: اکثر شیعیان افغانستان که در زمان جهاد به ایران مهاجر کردند، به زودی دریافتند که رابطه آنان با سادات، رابطه‌ای منحصر به فردی نیست که باید آن را حفظ کرد. شیعه‌ها متوجه شدند در کشور میزبان با وجود آنکه سادات محترم‌اند، اما از رابطه پیر و مریدی، دست‌بوسی، کمر بستن نوزاد و... خبری نیست. از این رو، آنان هنگام بازگشت چنین رفتاری را با سادات در پیش

گرفتند خود سیدهای مهاجر نیز پس از بازگشت به کشور، از میان رفتن رابطه پیر و مریدی را به آسانی پذیرفتند، در حالی که پذیرش وضعیت جدید برای سیدهای سنی ساکن افغانستان بسیار سخت و طاقت‌فرسا بوده است.

(د) هزاره‌گرایی: پیش از دوران جهاد، هزاره در افغانستان مترادف شیعه بود و سادات نیز خود را پیرامون آن احساس می‌کردند، اما در زمان جهاد فرصت برای جریان‌های هزاره‌گرا به وجود آمد تا این برداشت را از میان بردارند. چنان که اشاره شد، در کویته پاکستان سازمانی به وجود آمد که هزاره‌گرایی را سرلوحه کار خود قرار داد و تفکر آن در داخل کشور نیز رسوخ کرد.^۹

(ه) تلاش برای کسب هویت: در واکنش به آنچه اتفاق افتاد، سادات نیز گرایش پیدا کردند که خود را غیر از هزاره‌ها بدانند و هویت جدیدی تحت همان عنوان سادات برای خود به وجود آورند. البته هنوز در مسائل خارج از مباحث درونی شیعیان، سیدها خود را بخشی از جامعه شیعه می‌دانند. در واقع، روابط قومی مانع از آن نشده است که بعد مذهبی به کلی فراموش شود.

(و) تمایزات طبقه‌ای: سادات جدا از هویت مستقل که به تازگی مطرح شده همواره خود را قشری مجزا دانسته و از بعضی ویژگی‌های طبقه‌ای برخوردار بوده‌اند. موقعیت «پیر» به سادات تعلق داشت و پس از فوت پیر این مقام به فرزندان وی به ارث می‌رسید. در هزاره‌جات ازدواج با سایر پیروان شیعی فقط زمانی جایز است که دیگران به سادات دختر دهند نه بر عکس.^{۱۰} اولویه روآ، محقق فرانسوی، در خصوص دو عامل فوق (هویت و تمایزات طبقه‌ای) می‌نویسد: «سیدها در هزاره‌جات یک کاست واقعی را تشکیل می‌دهند که با غیر سید ازدواج نمی‌کنند. آنان که مدعی‌اند از اعقاب پیامبرند، به ویژه مورد احترام شیعیان‌اند، زیرا انتساب آنها به پیامبر (ص) از طریق دامادش (ع)، اولین امام شیعیان، صورت گرفته است. سادات خود را هزاره نمی‌دانند بلکه عرب

معرفی می‌کنند.^{۱۱} نگاه طبقه‌ای و قشری سادات امروز زیر سؤال رفته و در جریان دور نگه داشتن هزاره‌ها از سادات تأثیر گذاشته است.

۳. قزلباش

قزلباش‌ها با سپاه نادرشاه افشار به افغانستان رفتند و در آنجا ساکن شدند.^{۱۲} آنان از قومی خاص نیستند و حدوداً از ۱۳۲ تیره تشکیل شده‌اند.^{۱۳} اکثر شهرنشین‌اند و گذشته از تحصیلاتی بالا در مقایسه با هزاره‌ها برخوردار بوده‌اند. جریان‌های روشن‌فکری شیعه به خصوص در کابل مربوط به آنها و سادات بوده است. آنان بیشتر در شهرهای کابل، غزنی و هرات سکونت دارند، ولی از آمار دقیق آنها اطلاعی در دست نیست.

اگرچه قزلباش‌ها به اندازه هزاره‌ها مورد ستم نبوده‌اند، اما به عنوان شیعه، مقهور دولت‌های افغانستان بوده‌اند. در جریان جنگ عبدالرحمن با هزاره‌ها (۱۸۸۰) امیر به قزلباش‌ها اعتماد نکرد و همانند هزاره‌ها فرمان جنگ با آنان را صادر کرد.^{۱۴} بخشی از قزلباش‌ها به علت زندگی در شهر از یک‌سو و اختلاط با قومیت‌های سنی از سوی دیگر، تلاش کرده‌اند با تقیه زندگی خود را به پیش برند. البته وضعیت تقیه بیشتر به گذشته‌ها مربوط است و از دهه ۱۹۷۰ به بعد تقیه کم‌رنگ شد و در دوران جهاد غیر از مناطق بسیار محدود به کلی از میان رفت.

رابطه قزلباش‌ها با هزاره‌ها همیشه خوب بوده و هنوز هم چنین است. اما هرگاه فشار دولت و جامعه افزایش می‌یافت، آنان تلاش می‌کردند خود را به عنوان قزلباش و غیر از هزاره‌ها نشان دهند.

قزلباش‌ها به علت سواد بالا و ارتقای فرهنگی در گذشته تماس‌هایی با خارج و عمدتاً مجتهدان شیعی داشتند^{۱۵} به همین دلیل در صف اول مبارزه

علیه حکومت‌های استبدادی بوده‌اند: «البته باید موضوعی را واضح سازم که قزلباش‌های چنداول و مرادخانی، اشخاصی نخبه، دانشمند، نویسندگان بزرگ و مبارزین دلیر داشتند و اکثراً صدای مخالفت از عملکردهای رژیم‌ها از چنداول برمی‌خاست و در گروه‌های مخالف رژیم، روشن‌فکران قزلباش نقشی عمده داشتند. قیام مردم چنداول علیه رژیم خلقی‌ها مثال بارز آن است.»^{۱۶}

۴. پیروان اسماعیلیه

اسماعیلیان عمدتاً به دو گروه قومی هزاره و تاجیک متعلق‌اند اما هویت مذهبی آنان همیشه بر هویت قومی آنها غالب بوده است. از همین رو به عنوان یک جامعه مجزای غیرسنی و غیرشیعی تلقی می‌شوند. طبق برخی آمارها، پیروان فرقه اسماعیلیه ۳ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند که مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد.^{۱۷} آنان عمدتاً در مناطق بامیان، میدان، پروان، بغلان و بدخشان سکونت دارند که بدخشانی‌ها تاجیک و بقیه هزاره هستند.^{۱۸} اسماعیلیان افغانستان در بیشتر اوقات به عنوان بخشی از جامعه شیعه محسوب نشده‌اند. شناخت عموم شیعیان از آنان غیرواقعی است که دلیل اصلی آن طرد شدن از سوی شیعیان است.^{۱۹}

اکثر شیعه‌های امامی، آنان را به عنوان «غالی» می‌شناسند نه اسماعیلی مذهب و به همین علت نظر نیک به آنان ندارند. میان پیروان امامیه شایعاتی درباره بعضی اعمال منافی عفت به آنان وجود دارد که البته درست نیست. در گذشته ارتباط شیعیان اسماعیلی با شیعیان جعفری کاملاً قطع بود و هیچ‌گونه مراوده و شناختی از هم نداشتند و هر کدام بر اساس شایعات، اتهاماتی به یکدیگر وارد می‌کردند.^{۲۰}

رهبری فرقه اسماعیلیه در افغانستان را سادات خانواده نادری به عهده دارند که

از سوی پرنس کریم شاه حسینی، آقا خان چهارم، به این سمت تعیین شده‌اند. اسماعیلیان در زمان جهاد، عمدتاً به جبهه‌های مقاومت نیروستند بلکه روابط خود را با دولت کمونیستی حفظ کردند.^{۲۱} در این زمان فرقه (لشکر) ۸۰ متعلق به سید منصور نادری بود که وظیفه تأمین امنیت شاهراه عمومی «حیرتان» تا «دوشاخ سالنگ» را به عهده داشت.^{۲۲} اما از همان ابتدای روی کار آمدن دولت کمونیستی، منوچهر از بزرگان اسماعیلیه که هزاره نیز هست، با دولت درگیر شد و بعداً به پسر سید احمد گیلانی پیوست.^{۲۳} ویژگی بارز این گرایش‌های دولتی و ضددولتی در آن است که شیعیان اسماعیلی در هر دو موفقیت به شیعیان نیروستند و این تمایز تاریخی نسبتاً متضاد را هم‌چنان حفظ کردند.

ارتباط با دولت زمانی دچار تحول شد که در دوره دکتر نجیب‌الله جلوه‌هایی از نارضایتی فرماندهان ارشد نظامی آشکار شد. سید منصور نادری نیز از جمله این ناراضیان بود. نادری دلیل نارضایتی خود را از دولت دکتر نجیب‌الله سیاست‌های پشتون‌گرایانه وی بیان کرد. وی به نبی عظیمی، فرستاده دکتر نجیب، گفت: «او [نجیب] مصالحه ملی را که خود اعلان کرده بود به بن‌بست کشانید. او حرف‌های منوکی منگل و طرفداران متعصب وی را باور نموده [و] به حرف‌های پشتون‌های متعصبی [گوش می‌دهد] که می‌خواهند فاشیسم پشتون‌ها را برای صدها سال دیگر در این کشور مسلط سازند. آخر ما هم اولاد همین کشور هستیم. تا چه وقت اقلیت‌های محکوم مانند هزاره‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها سال‌ها و سال شلاق بی‌عدالتی، ظلم و استبداد پشتون‌ها را بخورند و صدای آنها شنیده نشود.»^{۲۴}

گسست از دولت سبب شد که اسماعیلیان به جبهه‌های مقاومت رو آورند که در این میان شیعیان و ازبک‌ها متحدان اصلی به حساب می‌آمدند. از این پس روابط سرد سستی از میان رفت و همکاری‌های دوجانبه هزاره‌ها و اسماعیلی‌ها در مسائل سیاسی آغاز شد: «نیروهای اسماعیلی با حاج محمد

محقق تماس گرفتند و خواهان الحاق به مجاهدین علیه دولت نجیب شدند. ائتلافی از دوستم، حزب وحدت و نیروهای کیان علیه دولت به وجود آمد و شهر مزار در ۱۳۷۰/۱۲/۲۷ سقوط کرد که دوستم در آن نقش اصلی داشت.^{۲۵} به این ترتیب، جدایی از دولت کمونیستی کابل سبب شد اسماعیلیان به مجاهدین عمدتاً ازبک و هزاره روی آورند. در جریان سلطه طالبان بر قسمت‌های زیادی از افغانستان، دیدارها و همکاری‌های آنان بیشتر شد در دوره جدید و عصر پساطالبانی، اسماعیلیان یکی از جریان‌های بسیار فعال محسوب می‌شوند. پرنس کریم شاه حسینی، رهبر فرقه اسماعیلیه که سرمایه‌نگفتی دارد، در آسیانه میانه، افریقا و افغانستان فعال است.^{۲۶} او چندین بار به افغانستان سفر و در مراسم انتقال قدرت نیز شرکت کرد، پس از آن نیز دیدارهایی از افغانستان داشته است.

«بنیاد آقا خان» از سال ۱۳۸۲ تشکیل شده است و اسماعیلیان در فرایند بازسازی کشور نیز حضور فعال دارند و بسیاری از برنامه‌های بازسازی روستاها (انکشاف دهات) را طبق قرارداد با دولت به انجام می‌رسانند.^{۲۷} در مجموع به رغم بهبود رابطه شیعیان اسماعیلی و شیعیان امامی در مقایسه با گذشته بهتر شده است، اما به هیچ وجه در سطح مطلوب و راضی کننده نیست. هنوز در جهت‌گیری‌های درون کشور، اتحاد و همکاری میان آنان وجود ندارد به خصوص این ایده که آنها متعلق به یک مذهب (شیعه) هستند تاکنون میان پیروان دو فرقه شکل نگرفته است. بهبود وضعیت تا این حد بوده است که دو طرف دست از تبلیغات و اتهامات برداشته‌اند و بعضاً دیدارهایی نیز میان سران دو فرقه انجام گرفته است.

احزاب و جناح‌های سیاسی

احزاب و جناح‌های سیاسی در مقطع زمانی مد نظر این نوشتار از اهمیتی ویژه برخوردارند. در نبود یک دولت مرکزی قدرتمند، کارکرد احزاب سیاسی فراتر از یک حزب بوده است. احزاب در این دوره به نمایندگی از قومیت‌های مختلف در قلمرو خود، همان نقشی را داشتند که دولت در کشور برعهده دارد. یکی از ویژگی‌های برجسته احزاب در این دوره توجه به بُعد نظامی است. در مجموع، نظامیگری یکی از مشخصه‌های بارز دوران جهاد است که بر جریان‌های سیاسی و اجتماعی کشور سایه افکنده است و همه صحنه‌های اجتماعی و سیاسی را زیر نظر دارد. در این وضعیت هر حزبی که از سازوکارهای نظامی برخوردار بوده توانسته است به حیات سیاسی خود ادامه دهد و احزاب فاقد این ویژگی به زودی شانس ادامه فعالیت را نیز از دست داده‌اند.

ویژگی دیگر حزب در این دوره در گستره و میزان نفوذ آن نهفته است، به گونه‌ای که حزب برای مردم به عنوان یکی از لوازم ضروری بوده است و کمتر کسی را در داخل کشور می‌توان یافت که گرایش حزبی نداشته باشد. این مسأله عمق و گستردگی نفوذ احزاب را در درون جامعه و تفکر مردم نشان می‌دهد که در بررسی روابط درونی شیعیان نباید از آن غفلت کرد؛ چون صرف نظر کردن از آن، به معنی نادیده گرفتن بخشی از تاریخ جامعه تشیع در افغانستان است.

نقش و کارکرد احزاب را باید در سه دوره جهاد، طالبان و پس از آن بررسی کرد. نفوذ احزاب در هر یک از این دوره‌ها متفاوت است: در زمان جهاد نقش احزاب فراگیر و گسترده بوده است؛ در زمان طالبان اندکی از اهمیت آن کاسته شد و در زمان پسا طالبانی با استقرار دولت مرکزی و حذف و ممنوعیت نقش نظامی احزاب، نفوذ و سیطره آنها به طور کلی کاهش یافت.

۱. دوره جهاد

در این دوره نفوذ احزاب در جامعه شیعه فراگیر است؛ چنانکه در رأس تشکیلات و کارکرد سیاسی قرار داشتند و از محبوبیت و پایگاه اجتماعی نیز برخوردار بودند. این وضعیت در سال‌های بعد تغییر کرد و از میزان حمایت اجتماعی احزاب کاسته شد. در دوره جهاد، کارکرد سیاسی و نظامی احزاب سه دوره متفاوت را پشت سر گذاشت:

الف) مرحله آغازین (۱۳۶۲-۱۳۵۷): در این مرحله به رغم شکل‌گیری حزب‌های متعدد، در هزاره‌جات حزبی سراسری و فراگیر به وجود آمد. نمایندگان مردم شیعه هزاره‌جات در سال ۱۳۵۸ در منطقه ورس گرد هم آمدند و بنیان «شورای اتفاق» را گذاشتند و سیدعلی بهشتی را به عنوان رهبر آن برگزیدند.^{۲۸} شورا در ابتدا از سه گروه نامتجانس تشکیل شده بود: قطب غیرمذهبی که میرها و چپ‌گرایان را شامل می‌شد؛ قطب اسلام‌گرایان که ایران را الگوی خود قرار داده بودند و قطب اسلام‌گرایان سنتی که عمدتاً زیر نفوذ سادات قرار داشتند.^{۲۹} در فرایند تکامل شورا، نیروی سوم توانست بر دو قطب دیگر فایق آید و به زودی سادات نفوذ خود را در این حزب گسترش دادند، به طوری که به پست‌های بلند دست یافتند. روآ، محقق فرانسوی، در این باره می‌نویسد که والی‌ها همه از سادات بودند.^{۳۰} شورای اتفاق مناطق شیعه‌نشین را خودمختار و مستقل اعلام کرد و تقسیم‌های اداری جدید به وجود آورد که براساس آن هزاره‌جات به ۹ استان (ولایت) زیر تقسیم شد: جاغوری، ناهور، بهسود، ورس، لعل، یکاولنگ، دره صوف، و دی‌کندی. چهار جبهه نظامی نیز در اطراف هزاره‌جات در نظر گرفته شد: جاغوری، ناهور، بهسود و بامیان.^{۳۱} شورای اتفاق تا سال ۱۳۶۲ با قدرت و اقتدار تقریباً تمام هزاره‌جات را زیر نفوذ خود قرار داشت.^{۳۲} اما پس از آن رو به افول گذاشت.

عمده‌ترین مشکل شورای اتفاق ظهور احزاب رقیب با پشتوانه جمهوری اسلامی ایران بود. با توجه به این حقیقت که شورا روابطی حسنه‌ای با ایران نداشت، سازمان نصر و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان با شورای اتفاق درگیر شدند و روز به روز آن را منزوی کردند. جدا از عامل فوق، مسأله تأثیرگذار دیگر وضع مالیات سنگین حدود ۲۰ درصدی بود (شاید همان خمس شرعی) که بالاترین میزان مالیات در تاریخ افغانستان به شمار می‌آمد.^{۳۳} و عامل سوم نفوذ و نگاه قومی که در آن سادات در موقعیت بهتری قرار داشتند.

این عوامل سه‌گانه، شورا را متلاشی کرد و پس از آن احزابی به وجود آمدند که عمدتاً با ایران در ارتباط بودند. در این دوره حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی و سازمان نصر نیز در جامعه حضور داشتند، اما نفوذشان به پایه شورای اتفاق نمی‌رسید.

ب) مرحله تعدد (۱۳۶۸-۱۳۶۲) در این مرحله، افغانستان شاهد ظهور احزاب سیاسی و نظامی فراوان در جامعه شیعه است که طبق بررسی موسوی، بالغ بر ۵۸ حزب می‌شود^{۳۴} که از همان ابتدای جهاد تشکیل شدند و پس از سال ۶۲ هر کدام برای خود پیروانی جمع کردند.

احزاب سیاسی و نظامی در این دوره عمدتاً با خارج از کشور از جمله ایران، پاکستان (کوئته) و عراق در ارتباط بودند، از بین این کشورها نفوذ جمهوری اسلامی بیشتر بود. مدل جمهوری اسلامی که بر انقلابی بودن تأکید می‌کرد، در وضعیت افغانستان که در جریان انقلاب به سر می‌برد، بیشتر تأثیر می‌گذاشت. افزون بر آن، جریان‌های مرتبط با ایران از حمایت‌های دولتی ایران نیز برخوردار بودند، در حالی که دو کشور دیگر چنین کاری نمی‌کردند. جریان مرتبط با پاکستان با دولت پاکستان ارتباطی نداشت، بلکه خود هزاره‌های کوئته، احزاب را سازماندهی می‌کردند. جریان مرتبط با عراق نیز با

حزب‌الدعوه شهید محمدباقر صدر ارتباط برقرار کرده بود.

در این دوره سازمان نصر و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان فرصت ظهور یافتند.^{۳۵}

این دو حزب با شورا درگیر شدند و دوره‌ای از جنگ داخلی را به وجود آوردند که تأثیر آن بیش از همه در بیزاری مردم از احزاب نمایان شد.

ج) مرحله ائتلاف (۱۳۶۸): جنگ داخلی میان احزاب شیعی علاوه بر خسارات مادی، تبعات دیگری نیز داشت، از بعد درونی در جامعه شیعه نارضایتی عمومی در قبال احزاب ایجاد شد و در نفرت از حزب و سران آن نمود یافت. بعد بیرونی، جنگ داخلی قدرت مانور شیعیان در معادلات کشور را پایین آورد و آنان نتوانستند در دولت موقت تشکیل شده در پاکستان توسط سازمان‌های سنی مستقر در پیشاور، سهم بگیرند.

فشارهای داخلی و خارجی مرحله‌ای جدید در حیات سیاسی احزاب شیعی به وجود آورد و احزاب تلاش کردند راه ائتلاف را در پیش گیرند. تلاش‌های ائتلاف جویانه آغاز شده در ایران سرانجام به نتیجه رسید و در سال ۱۳۶۸ احزاب نشستی را در بامیان برگزار کردند و طی جلسات مکرر «حزب وحدت اسلامی» را تشکیل دادند^{۳۶} که رهبری آن را عبدالعلی مزاری به عهده داشت.

حزب وحدت در مبارزات شیعیان نقشی مهم داشت. این حزب با اتکا بر اتحاد اکثر شیعه‌ها و پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران از قدرت مطلوبی برخوردار شد. وحدت به نمایندگی از شیعیان تماس‌های خود را با سازمان‌های جهادی سنی برقرار و در فرایند سقوط دولت کمونیستی نیز نقش ایفا کرد.

پس از سقوط دولت کمونیستی در کابل، حزب وحدت مرکزیت خود را از بامیان به غرب کابل انتقال داد. در این زمان دو حزب سیاسی شیعیان در کابل حضور داشتند: یکی، حزب وحدت اسلامی و دیگری، حزب حرکت اسلامی به

رهبری آیت‌الله محمد آصف محسنی حرکت اسلامی در کل گرایش‌های ملی و کشوری دارد و می‌خواهد از طریق افغانستانی مستقل، شیعیان را به سهم خود برساند. در مقابل، حزب وحدت بیشتر جنبه قومی داشته و بر تمایزات قومی تکیه دارد.^{۳۷} نیروهای تشکیل‌دهنده حرکت اسلامی عمدتاً غیرهزاره‌ها هستند. چنان‌که رهبری آن را شیخ آصف محسنی به عهده دارد که از مردم قزلباش است.

حزب وحدت اسلامی خود را وارث محرومیت‌های چند صد ساله شیعیان (عمدتاً هزاره‌ها) در افغانستان می‌داند و با تکیه بر تمایزات و اقتدار، خواسته‌های خود را پیش می‌برد اما این وضعیت در مورد حرکت اسلامی صادق نیست. این حزب از راه گفتمان ملی و کشوری اهداف خود را جست‌وجو می‌کند. روی هم رفته سیاست و راهبرد هر دو حزب به رغم عدم توافق، مکمل هم است. از این رو، در معادلات سیاسی کشور نقش خوبی ایفا کرده‌اند. حزب وحدت اسلامی قدرتی نظامی توأم با قدرت سیاسی را از خود به نمایش گذاشت و حرکت اسلامی وحدت و گفتمان کشوری را پیش برد که هر دو برای شیعیان مفید بوده است. این عملکرد تکمیلی چندان دوام نیاورد و تفاوت‌های فکری و سیاسی جای خود را به منازعه و درگیری‌های نظامی داد و در سال ۱۳۷۳ نیروهای حزب وحدت اسلامی به حرکت اسلامی هجوم آوردند و با آن درگیر شدند. در همین دوره زمانی اختلاف‌های درونی حزب وحدت نیز فاش شد و شاخه‌ای دیگری از همین حزب با همین نام به رهبری محمد اکبری اظهار وجود کرد که در برابر حزب وحدت استاد مزاری قرار گرفت.^{۳۸}

۲. دوره طالبان

دوره طالبان را باید بازسازی سیاسی دوباره پشتون‌ها دانست. این جنبش که هم گرایش‌های شدید قومی و هم گرایش‌های متحجرانه مذهبی را با رسوخ

افکار وهابی با هم داشت، می‌توانست تنش‌های فراوانی با شیعیان به وجود آورد که در عمل نیز این‌گونه شد. مهم‌ترین عنصر مقاومت شیعه‌ها در برابر طالبان بی‌گمان حزب وحدت بود. حرکت اسلامی تحرکاتی چندانی نداشت؛ چنان که محمد اکبری پس از انشعاب به مسعود پیوست و پس از شکست مسعود در کابل و شمال، به طالبان تسلیم شد.

حزب وحدت پس از بازسازی، بار دیگر بامیان را محل استقرار خود قرار داد و رهبری حزب را کریم خلیلی به عهده گرفت. این حزب در بامیان پیش از آنکه به دست طالبان ساقط شود، از قدرت و اقتداری بالایی برخوردار شد و از جلوه‌هایی از انحصارگرایی را در پرتو همین قدرت بروز داد. این مسأله بدان معنا بود که حزب وحدت خود را نماینده واقعی مردم شیعه (هزاره) می‌دانست و کسانی مانند محمد اکبری را که به دولت و طالبان پیوسته بودند، خارج از جامعه شیعه (هزاره) معرفی می‌کرد. احساسات سطحی جامعه شیعه - هزاره نیز این وضعیت را تأیید می‌کرد. حزب وحدت که در زمان اقتدار خود بیش از پیش به سیاست‌های قومی روی آورده بود، دیگران را خارج از حیطه جامعه تشیع می‌دانست. از منظر حزب وحدت، اگرچه آیت‌الله محسنی شیعه بود، ولی هزاره نبود، از این رو، نمی‌توانست خواسته‌های مردم هزاره را برآورده سازد.

پس از قوت گرفتن طالبان و سقوط کابل و پس از آن مزار شریف و طالقان، حزب وحدت نیز تاب مقاومت نیاورد و سرانجام بامیان به دست نیروهای طالبان افتاد. در این زمان که هیچ جناح مخالف شیعی - به جز محقق در دره صوف - در برابر طالبان وجود نداشت، محمد اکبری با طالبان سازش کرد. اما طالبان به اکبری به عنوان فرستاده مسعود می‌نگریستند، از این رو، به او اعتماد نکردند.^{۳۹} در خارج از کشور هر سه حزب شیعی تلاش‌هایی برای ائتلاف از سر گرفتند که به نتیجه‌ای نرسید.

۳. دوره پسا طالبانی

پس از تشکیل دولت مرکزی، فعالیت نظامی احزاب ممنوع شد و با از میان رفتن شخصیت نظامی احزاب، نفوذشان نیز از میان برچیده شد. در این مقطع اشخاص بیشتر فرصت ظهور یافتند تا احزاب. آیت‌الله محسنی هم میان مردم شیعه و هم دولت از جایگاه خوبی برخوردار شد. او در مراسم انتقال قدرت سخنران اختتامیه بود که از نفوذ و اهمیت وی برای دولت خبر می‌داد. ولی در دوره جدید یکی از شخصیت‌های بانفوذ شیعی در میان دولت و مردم است، به خصوص که به کارهای فرهنگی نیز توجه دارد. مدرسه خاتم النبیین که از کارهای فرهنگی اوست، بزرگ‌ترین مدرسه علمی در تاریخ شیعه افغانستان به حساب می‌آید.^{۴۰}

محمد کریم خلیلی بیشتر به حمایت‌های مقامات بالا توجه دارد و با برقراری روابط نزدیک با دولت و نیروهای بین‌المللی توانسته است معاونت دوم رئیس دولت را از آن خود سازد. محمد محقق بیشتر در تلاش برای کسب حمایت‌های مردمی است. او احساسات بخشی از مردم هزاره را نمایندگی می‌کند و در جریان نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری در رتبه سوم رأی‌آوردندگان قرار داشت. اما محمد اکبری در جریان حوادث و رویدادها روز به روز تنزل کرده است.

شیعه‌ها همانند آغاز دوره جهاد در دولت فعلی احزاب سیاسی زیادی تشکیل داده‌اند.^{۴۱} در این سازمان‌ها بیشتر پیوندها بر سوابق حزبی و بعضاً فکری استوار است و امتیازهای نژادی تأثیری زیادی ندارد.

نتیجه

شیعیان که حدود یک‌سوم جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، از قومیت‌های مختلف هستند. از بین این قومیت‌ها، هزاره‌ها بدنه اصلی جامعه شیعه افغانستان

محسوب می‌شوند. این گروه قومی در زمان جهاد و پس از آن کوشید روابط خود با سایر شیعه‌ها روز به روز بهبود بخشند. البته در همین زمان برخلاف جهش عمومی، در موارد مشخص قوم‌گرایی درون شیعه‌ها به وجود آمد که مقطعی بود و دوام نیاورد.

جناح‌های سیاسی شیعه با آغاز جهاد فعالیت‌های خود را توسعه دادند. احزاب شیعی در مقطعی مشخص با هم به نبرد پرداختند و تحت فشارهای سیاسی از داخل و خارج مجبور شدند راه اتحاد و سازش را انتخاب کنند. از این زمان به بعد دوگرایی فکری در جناح‌های سیاسی شیعه به وجود آمد: هزارها و سازمان‌های آنان با توجه به محرومیت تاریخی و هم‌چنین فزون‌خواهی سازمان‌های جهادی غیرشیعی راه مبارزه و پیکار را در پیش گرفتند. شیعه‌های شهری و اکثراً غیرهزاره‌ها از طریق همکاری با گروه‌های جهادی سنی و توجه به منافع ملی کشور حضور خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی حفظ کردند.

فصل هشتم

روابط شیعیان و پشتون‌ها

دوره جهاد

۱. ویژگی‌های کلی دوران جهاد

تأثیرات شگرفی که جهاد در افغانستان در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گذاشت آن را از سایر دوره‌های تاریخی افغانستان متمایز می‌سازد. در ادامه به آثار و پیامدهای جهاد در این دوره می‌پردازیم:

الف) فروپاشی دولت و نظام سیاسی

افغانستان از آغاز تولد به عنوان یک واحد سیاسی عمده‌تاً توسط یک گروه قومی اداره می‌شد. دولت‌های درانی محمدزائی گرچه از نظر کارکردی قریب به اتفاق ملی نبوده‌اند، اما از سازوکارهای مناسب نظامی برای مطیع کردن سایرین برخوردار بوده‌اند. فقط در دوره جهاد این وضعیت از میان رفت. به علت فقدان دولت ملی و قوه فائده مرکزی، گروه‌هایی از میان اقوام ساکن کشور عرض اندام کردند. تغییرات سیاسی به حدی بود که از بین هفت سازمان سیاسی فعال سنی فقط یک گروه منسوب به قوم تاجیک دولت را از آن خود ساخت. فروپاشی ساختار سیاسی برای

سایر اقوام افغانستان فرصت‌هایی به وجود آورد و در مجموع موجب رشد آنان شد هرچند برای گروه حاکم قبلی خوشایند نبود.

ب) فروپاشی ساختار اقتصادی

جنگ و نظامی‌گری بیش از دو دهه در افغانستان اقتصادی ویران‌شده را از خود به جا گذاشت. در این روند رو به افول، محدود کارخانه‌های دولتی از فعالیت بازماند. به علت تخریب زیربنای کشورهای کشوری به خصوص اماکن دولتی از سوی گروه‌های نظامی، افغانستان که از گذشته وضعیت اقتصادی مناسب نداشت، به یکی از کشورهای فقیر جهان تبدیل شد.

ج) درگیری‌های شدید قومی و نژادی

با از میان رفتن دولت مرکزی زمینه برای ایجاد گروه‌های سیاسی - نظامی فراهم شد که مشخصه اصلی آنها اتکا به فرهنگ قومی و قبیله‌ای بود. سه عامل در جایگزینی، گروه‌های قوم‌محور، پس از فروپاشی دولت نقش اساسی داشت: عملکرد قبیله‌ای دولت‌ها در گذشته، ضعف فرهنگی مردم و جامعه و قدرت‌طلبی رهبران جهادی.

عملکرد قبیله‌ای دولت‌ها در گذشته کارکردی دوسویه داشت: از یک طرف، انبوهی از محرومیت و فشارهای اجتماعی را برای اقلیت‌های قومی به وجود آورد و باعث شد آنان همیشه به انتقام فکر کنند. از طرف دیگر، سبب فزون‌خواهی گروه حاکم شد که همواره تلاش می‌کرد امتیازات خود را به عنوان حقوق مادرزادی حفظ کند.

فرهنگ قبیله‌ای در فرایند خصومت‌های قومی و نژادی نیز نقش مؤثر داشت. در پرتو اتکا بر عنصر قوم و منافع قومی و گاهی مذهب منافع گسترده‌تر که امروزه از آن به عنوان منافع ملی یاد می‌شود به کلی فراموش شد. در نهایت در

شکل‌دهی و عملیاتی کردن خشونت و خصومت‌های قومی نقش رهبران برجسته جهاد، نیز حائز اهمیت است. در این زمان رهبران با توجه به وضعیت موجود، اتکا بر منافع قومی را سکوی پرتاب خود قرار دادند و تلاش کردند از موقعیت‌های به وجود آمده بیشترین بهره را ببرند.

(د) دخالت‌های آشکار خارجی

افغانستان همواره در گذرگاه امپراتوری‌ها قرار داشته، از این رو کمتر حاکمیت با ثبات و فراگیری در تاریخ این کشور به وجود آمده است. در قرن نوزدهم وضعیت استراتژیک کشور فاجعه آفرید. در قرن بیستم به خصوص با دوقطبی شدن جهان، افغانستان در موقعیت حساس ژئوپلیتیکی قرار گرفت. این موقعیت به همراه اشتباه‌های مدیران دولتی به ویژه سردار محمد داوود، افغانستان را در موقعیت دشواری قرار داد و در نهایت به اشغال کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی انجامید. اشغال افغانستان واکنش بلوک غرب و کشورهای منطقه را در پی داشت. در این میان دخالت‌های خارجی شکل علنی به خود گرفت که در چگونگی شکل‌گیری حوادث کشور نقش ایفا کرد.^{۴۲}

۲. شیعیان و همکاری با پشتون‌ها

اگرچه دوره جهاد در نهایت به درگیری‌های قومی و خشونت‌های فرقه‌ای منجر شد، در آغاز این گونه نبود. تا سال ۱۳۶۷ نفوذ احزاب پشتون میان شیعیان افغانستان مشهود بود و میان احزاب شیعی و برخی احزاب پشتون همکاری‌های دوجانبه برقرار بود. آنتونی هایمن در این باره می‌نویسد: «جبهه‌های مختلف جنگی با یکدیگر همکاری و از هر نوع کمک به هم مضایقه نمی‌کنند. شورای هزاره نمایندگی تاجیک و ازبک را دارد و دسته‌های هزاره در شمال دوش به

دوش ازبک‌ها و تاجیک‌ها جنگ می‌کنند. جبهه شمال را «جبهه متحدی ملی» نامگذاری کرده‌اند. افراد هزاره روابطی نزدیک با کمیته در مزار به ریاست عبدالعلی مزاری دارند. در جنوب با حرکت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی که هر دو پشتون هستند نیز روابطی نزدیک دارند.^{۴۳}

در تحقیقی میدانی که دکتر محسن مدیرشانه‌چی انجام داده است، این موضوع تأیید شده است. برحسب داده‌های این تحقیق، جمعیت اسلامی ۳۶ درصد عضو غیرفارسی زبان دارد و حزب اسلامی حکمتیار ۲۵ درصد عضو غیرپشتون.^{۴۴} گرایش شیعیان به حزب اسلامی حکمتیار بیشتر از سایر احزاب پشتون بوده است. این حزب در نواحی مختلف پیروانی از میان شیعیان داشت. سمگانی در خاطرات خود از بعضی واحدهای نظامی شیعه که به حزب اسلامی مربوط بوده‌اند، یاد کرده است.^{۴۵} هم‌چنین سیدعسکر موسوی پیوستن بخشی از شیعیان بامیان را به دو حزب اسلام‌گرای پشتون (حرکت انقلاب اسلامی و جبهه نجات ملی) در اوایل دوره جهاد بیان کرده است.^{۴۶} سازمان نصر از گروه‌های شیعی نیز با حزب اسلامی حکمتیار روابط خوبی برقرار کرده بود: «حزب اسلامی حکمتیار و سازمان نصر برای به دست آوردن قدرت مطلق مجذبه با هم اشتراک مساعی دارند و تصمیم گرفته‌اند به آرزوی خود در برقراری انقلاب اسلامی در افغانستان جامه عمل بپوشانند.»^{۴۷}

دلیل اصلی همکاری میان شیعیان و جناح‌های جهادی پشتون در این دوره داشتن هدف مشترک بوده است. هدف تمام نیروهای جهادی و مردم افغانستان بیرون راندن نیروهای اشغالگر بود. افزون بر آن، حزب اسلامی حکمتیار، ایده برپایی انقلاب اسلامی و دستیابی به حکومت اسلامی را در سر می‌پروراند و احزاب سیاسی شیعی متأثر از انقلاب اسلامی ایران نیز خواهان این وضعیت بودند. تا این زمان نهادهای خارجی درگیر در مسائل افغانستان هم بر اتحاد

صفوف مجاهدین و اخراج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی تأکید می‌کردند.

۳. شیعیان و دولت‌های مستقر در پاکستان

روس‌ها در پی بن‌بست به وجود آمده مجبور شدند به معاهدات ژنو تن دهند. ناکامی روس‌ها در افغانستان گروه‌های جهادی را برای نیل به پیروزی امیدوار ساخت. از این رو، تلاش‌هایی برای تشکیل دولت از سوی مجاهدین، دولت پاکستان و متحدان جهانی مقاومت آغاز شد.

اولین دولت با عنوان «دولت موقت» به ریاست احمد شاه احمدزی ایجاد شد. در این دولت تبعیدی گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان سهیم بودند. شیعیان در دولت موقت شرکت نداشتند و فقه حنفی در دستور کار این دولت قرار داشت.^{۴۸} با تلاش و درخواست غیرعربی پاکستان نخستین جلسه رهبران مجاهدین بر سر تشکیل اولین حکومت برون‌مرزی با حضور زین نورانی، وزیر خارجه پاکستان، در ۲۲ دلو ۱۳۶۶ به ریاست مولوی محمد یونس خالص، سخنگوی ائتلاف سازمان‌های مجاهدین، در اسلام‌آباد برگزار شد.^{۴۹}

در اولین حکومت برون‌مرزی مجاهدین توازن سیاسی، قومی و مذهبی رعایت نشد و احزاب جهادی اهل تشیع افغانستان که در ایران مرکزیت داشتند، وارد حکومت نشدند.

دومین دولت تبعیدی که گروه‌های جهادی تشکیل دادند، به «دولت راولپندی» موسوم شد. سازمان‌های جهادی در پاکستان در ۱۳۶۷ دوباره دولت انتقالی را به وجود آوردند. ریاست دولت را صبغت‌الله مجددی به عهده داشت. شیعیان در دولت راولپندی نیز سهم نداشتند.^{۵۰} «در میان تمام هفده وزیر حکومت و مقام‌های ریاست دولت، صدارت و ریاست دادگاه عالی هیچ‌یک از افراد منسوب به اقوام هزاره، ازبک، بلوچ، ترکمن و هیچ فردی متعلق به اهل

تشیع کشور وجود نداشت. از بین ۲۱ مقام دولتی تنها ۵ نفر تاجیک بودند که پست‌های کم اهمیت دولتی را در اختیار گرفتند و باقی افراد منسوب به پشتون‌ها بودند. تمام وزارت‌های مهم و کلیدی دولت چون وزارت داخله، خارجه، دفاع، امنیت ملی، مالیه و معارف از اعضای پشتون سازمان‌ها برگزیده شده بودند.^{۵۱}

یکی از موضوعات مورد بحث میان رهبران احزاب جهادی در ترکیب شورا، مشارکت احزاب و سازمان‌های جهادی اهل تشیع افغانستان بود که در ایران مرکزیت داشتند. هشت حزب اسلامی و جهادی شیعه افغانی در ایران که به ائتلاف هشت گانه شناخته می‌شدند خواهان ۱۲۰ نماینده در شورای تشکیل حکومت، ۸ وزیر در کابینه و ۶ نفر در شورای رهبری بودند. اما تعدادی از رهبران احزاب جهادی هفت گانه با این درخواست موافق نبودند. وقتی تماس‌ها و مذاکرات طرفین بر سر سهم ائتلاف هشت گانه در شورا و حکومت حل نشد، صبغت‌الله مجددی به عنوان نماینده احزاب هفت گانه پیشاور به تهران رفت تا با ائتلاف هشت گانه به توافق نهایی برسد. مجددی در تهران با معرفی صد نماینده ائتلاف هشت گانه به شورا، ۶ نفر به شورای رهبری و ۷ نفر در کابینه توافق کرد. اما وقتی این توافق را به رهبران سازمان‌های جهادی مقیم پیشاور اعلام کرد، مولوی محمد یونس خالص آن را نپذیرفت.^{۵۲}

هیأتی که از سوی شورای ائتلاف اسلامی افغانستان به ریاست کریم خلیلی به پاکستان رفته بود، با استقبال سازمان‌های سنی مواجه نشد و پس از چند روز مذاکره بدون دستاورد به صورت توهین‌آمیز طرد شد.^{۵۳} پس از آن هیأتی از سوی حزب وحدت به پاکستان رفت ولی برخلاف انتظار، مذاکرات بی‌نتیجه ماند. مرتضوی، سخنگوی حزب وحدت اسلامی در ۱۱ تیر ۱۳۷۰ اعلام کرد وی با گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان درباره تعداد کرسی‌های داده‌شده به شیعیان

به توافق نرسیده است.^{۵۴}

درخواست حزب وحدت آن بود که ۲۵ درصد نمایندگی در ادارات و سازمان‌های دولتی به شیعیان سپرده شود. اما سازمان‌های سنی این ادعا را قبول نداشتند و با این استدلال که شیعیان کمتر از ۱۲ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند در جنگ با روس‌ها سهم فعال نداشتند، آنها را مستحق عهده‌داری نقش فعال در دولت نمی‌دانستند.^{۵۵}

هیچ یک از دو دلیل فوق درست نبود. آمار مربوط به شیعیان در کمترین حد نیز بیشتر از ادعای آنان است و سهم آنان در جهاد نیز سهم برآورده بود. برای اولین بار در پایتخت مخالفت خونین را با رژیم کمونیستی آنان آغاز کرده بودند؛^{۵۶} چنان که حضورشان در جبهه‌های مختلف جنگی نیز چشم‌گیر بود. آنتونی هایمن، محقق انگلیسی حاضر در صحنه کاملاً به عکس ادعای سازمان‌های سنی اذعان می‌دارد: «جبهه‌های مختلف جنگی با یکدیگر همکاری و در عین حال از هر نوع کمک به یکدیگر مضایقه نمی‌کنند. شورای هزاره نمایندگی تاجیک و ازبک را دارد و دسته‌های هزاره در شمال دوش به دوش ازبک و تاجیک‌ها جنگ می‌کنند.»^{۵۷}

پشت نقاب این گونه ادعاها ملاحظات قومی و عقیدتی نهفته بود که بعضی از رهبران جهادی به آن اصرار می‌کردند. اگرچه مجددی خود از تفکر اعتدالی برخوردار بود اما تحت تأثیر سایر سازمان‌ها قرار داشت و نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. یونس خالص، وزیر امنیت در دولت مجددی، تفکر انحصارگرایانه‌ای داشت و با حضور شیعیان در دولت کاملاً مخالف بود. او اظهار می‌کرد که شیعیان افغانستان ۷ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و شرکت آنان در دولت باعث غیراسلامی شدن دولت می‌شود. او بعدها عقیده خود را در مورد دولت ربانی این گونه بیان کرد: «به هغه دولت کی کمونیستان وی، شیعیگان وی،

سیکان او هندوان وی او به دفترنو کی زنان وی دا دولت اسلامی نه دی.» (در آن دولتی که کمونیست‌ها مشارکت داشته باشند، اهل تشیع وجود داشته باشد، سیک‌ها و هندوها باشند و در دفترها زنان کار کنند، آن دولت اسلامی نیست).^{۵۸}

۴. شیعیان و دولت موقت در کابل

با سقوط دولت دکتر نجیب‌الله در اردیبهشت (ثور) ۱۳۷۱، مجاهدین با پروسه دولت‌سازی مواجه شدند. اما آنان که تمام توان خود را در جنگ صرف کرده بودند، به طور طبیعی برای تشکیل دولت آمادگی نداشتند. از سوی دیگر، در داخل دچار انواع اختلاف‌های قومی، مذهبی و شخصی بودند و سرانجام بسیاری از آنان از تحصیلات سیاسی و اجتماعی نداشتند، با این حال، امر مخاطره تشکیل دولت به آنها سپرده شد. دو جبهه نظامی در داخل و یک جبهه سیاسی در خارج (پیشاور) در تلاش بودند قدرت را از دولت کمونیستی تحویل بگیرد.

جبهه‌های نظامی عبارت بود از: اتحاد نیروهای شمال به رهبری احمدشاه مسعود با اشتراک دوستان از ازیب‌ها و عبدالعلی مزاری از هزارها. در مقابل، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار از پشتون‌ها. جبهه سیاسی به همان اتحادیه سازمان‌های جهادی در پاکستان خلاصه می‌شد. قرار بود که تا ورود دولت پذیرفته‌شده از سوی گروه‌های جهادی، نظامیان از ورود به شهر اجتناب کنند، اما عملاً دو جبهه نظامی به علت عدم اعتماد به یکدیگر به سرعت بخش‌هایی از شهر را تصرف کردند. شیعیان در غرب کابل که منطقه‌ای شیعه‌نشین است، مستقر شدند.

در جبهه سیاسی شیخ آصف محسنی از شیعه‌ها در اجلاس تشکیل دولت حضور داشت. حرکت اسلامی در آن موقع بیشتر شیعیان شهری و غیرهزاره را

رهبری می‌کرد. شیخ آصف محسنی در مصاحبه خود اظهار کرد که در جلسه ۱۴ ساعته تشکیل دولت حضور داشت.^{۵۹} در دولت موقت، شیعیان هزاره هم‌چنان در نظر گرفته نشده بودند و قرار بود این مسأله از طریق مذاکره با آنان در کابل حل شود. مجددی در ۸ اردیبهشت ۱۳۷۱ به کابل وارد شد و در مراسمی تشریفاتی قدرت را تحویل گرفت.

سهم‌گیری شیعیان هزاره یکی از مسائل اساسی فرا روی دولت موقت بود. رئیس‌جمهور پس از استقرار در کابل حل و فصل این مهم را به دست گرفت. اما برخلاف دوره‌های پیشین، این بار حزب وحدت از ساز و کارهای مناسب نظامی و سیاسی برخوردار بود و نمی‌شد وجود آن را نادیده گرفت. حزب وحدت می‌دانست که شریک نشدن در دولت‌های پیشین به علت نبود قدرت بوده است و «سهم‌گیری سیاسی بدون مبارزه سیاسی به دست نمی‌آید».^{۶۰} رهبری حزب وحدت در سخنرانی خود بر این حقیقت تأکید کرد. او خطاب به مردم شیعه گفت: «باید آگاه باشید که حق داده نمی‌شود، بلکه گرفته می‌شود. لذا برای گرفتن حق باید آماده بود».^{۶۱}

حزب وحدت مذاکراتی را با رئیس دولت انجام داد و نتیجه مذاکرات برخلاف دوره‌های پیشین برای این حزب و هزاره‌ها قابل قبول بود. برای حزب وحدت سه پست وزارت در کابینه، یک نماینده در شورای رهبری و هشت کرسی در شورای جهادی در نظر گرفته شد.^{۶۲} در این میان از سه پست وزارت پست وزارت امنیت ملی درجه یک بود.

توافق مزاری و دولت به رغم آنکه به امضای رئیس دولت رسید با استقبال سایر رهبران مواجه نشد. عصر همان روز شورای رهبری در واکنش به این اقدام، وزارت امنیت ملی را به ریاست امنیت ملی تنزل داد و این وزارت‌خانه را منحل اعلام کرد.^{۶۳}

توافقات دوجانبه میان وحدت و دولت مجددی پیش از همه احمد شاه مسعود را نگران کرد. مسعود می‌پنداشت رئیس دولت با برقراری روابط نزدیک با هزاره‌ها و ازبک‌ها در صدد است قدرت خود را تحکیم بخشد، از این رو، مصمم شد مجددی را بیشتر از موعد مقرر (دو ماه) حتی برای یک روز هم شده در قدرت باقی نگذارد.^{۶۴} سرانجام دولت مجددی بر اثر فشارهای مستقیم وزارت دفاع قدرت را به ربانی و گذار کرد.

– نبرد خونین میان وحدت و اتحاد اسلامی

گروه‌های جهادی پشتون هنگام استقرار مجاهدین در کابل سه دسته تقسیم بودند: گروه معتدل و میانه‌رو که رهبری آن را مجددی عهده‌دار بود. گروه دولت‌گرا که با دولت ربانی ائتلاف کرد و با شیعیان به جنگ پرداخت و گروه مخالف دولت که گلبدین حکمتیار آن را نمایندگی می‌کرد. هنگامی که میان هزاره‌ها و شورای نظار اختلاف‌هایی به وجود آمد، حزب وحدت در صف مخالفین دولت قرار گرفت که از یک طرف با خصومت اتحاد اسلامی مواجه شد و از سوی دیگر، برای تضعیف دولت ربانی به سوی اتحاد با حکمتیار پیش رفت.

در پایان دوره ریاست مجددی جنگ‌های نه چندان گسترده میان حزب وحدت و سیاف آغاز شده بود. در حزب اتحاد اسلامی سیاف عناصری از اعراب شیعه‌ستیز بودند؛ چنان که این حزب کمک‌های مالی فراوانی از عربستان سعودی دریافت می‌کرد. افزون بر آن، در تیرگی روابط میان آن دو، عوامل قومی نیز دخیل بودند و در رأس همه دخالت‌ها و تاکتیک‌ها آمر مسعود در ایجاد خصومت میان این دو حزب نقش اساسی داشت. علیجان زاهدی در این باره می‌گوید: «یک شاهد عینی که به عللی از ذکر نام وی خودداری می‌شود، گفت: در سال ۱۳۷۸، به علت پیشامدها و مناسبت‌هایی، جلساتی با حضور رهبران احزاب و قوماندانان

(فرماندهان) جبهه متحد، در پنج شیر، گل بهار و تالقان تشکیل می‌شد.

استاد سیاف، رهبر حزب اتحاد اسلامی افغانستان، در چند جلسه به مناسبتی گفت: «من فکر همه چیز را می‌کردم و تنها چیزی که به آن فکر نکرده بودم، جنگ با شیعه‌ها و هزاره‌ها بود. جنگ با شیعه و هزاره، را در خواب و خیال هم نمی‌دیدم. اما همین جوان (اشاره می‌کرد به آمرمسعود) ما را با شیعه‌ها جنگاند. این جوان، دو قبضه خونپاره را در منطقه کمپنی نصب کرده بود. یک قبضه را به سمت پغمان توجیه کرده بود (نشانه رفته بود) و یک قبضه دیگر را به جانب دشت برچی و قلعه شاده. یک مرمی [گلوله] به طرف پغمان انداخت (شلیک) می‌کرد، ما خیال می‌کردیم، مرمی از هزاره‌هاست، و یک مرمی را به جانب دشت برچی و قلعه شاده فیر (شلیک) می‌کرد. هزاره‌ها خیال می‌کردند، سیاف فیر کرده است!»^{۶۵}

استاد مزاری رهبر حزب وحدت، فکر می‌کرد که سیاف هدفی ندارد جز از میان بردن اهل تشیع.^{۶۶} اگرچه جنگ میان هزاره‌ها و پشتون‌های پیرو سیاف از همان ابتدا شروع شده بود، با پیوستن فرمانده مسعود به استاد سیاف جنگ به مرحله سرنوشت‌ساز خود رسید. در جنگ افشار که با اتحاد سیاف و مسعود به راه افتاده بود، برای اولین بار در دولت مجاهدین فاجعه‌ای بشری اتفاق افتاد: «بر اثر این جنگ‌ها غرب کابل به ویژه منطقه افشار که در کنترل حزب وحدت بود، با آتش سنگین اتحاد اسلامی و شورای نظار در هم کوبیده شد و هزاران باب منزل مسکونی مردم چپاول و تخریب شد.»^{۶۷} با پیروزی ائتلاف مسعود و سیاف بر هزاره‌ها بسیاری از غیرنظامیان به رگبار بسته شدند و مزاری در اظهاراتی چنین گفت: «این بار آنچنان فجایع پیش آمد که روی فجایع دوران عبدالرحمان را شُست. و اینها به مساجد حمله و آنها را ویران کردند، خانه‌ها را سوزاندند و طفل‌های کوچک و زن‌ها و پیرمردهای ۷۰ ساله را سر

بریدند.»^{۶۸}

براساس تبیین پیتز مارزدن، در پیوستن مسعود به سیاف عوامل تاریخی و سیاسی دخالت داشتند. ترس از ماجرای بچه سقا، دشمنی با حکمتیار و هراس از نفوذ هزاره و ازبک در اتحاد مسعود با سیاف از متغیرهای اساسی به حساب می‌آمد.^{۶۹}

۳- ائتلاف با گلبدین حکمتیار

حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار یکی از قدیمی‌ترین حزب اسلام‌گرای افغانستان است. حکمتیار از مدت‌ها پیش میانه خوبی با جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود، نداشت. افزون بر خصومت شخصی رهبران، عوامل قومی و نژادی در این تنش فزاینده مؤثر بود: «پشتونیزم در میان گروه‌های اسلامی به طور عمده آرمان‌های خود را از طریق حزب اسلامی حکمتیار دنبال می‌کند.»^{۷۰} از این رو، برای حکمتیار بسیار سخت بود که سلطه تاجیکان را بپذیرد.

نقش شیعیان در این میان مهم به حساب می‌آمد. خصومت به وجود آمده میان مسعود، مزاری و دوستم، هزاره‌ها و ازبک‌ها را رویاروی دولت ربانی قرار داد و طبیعی به نظر می‌رسید که آنان با جناح مخالف دولت همکاری کنند. خصومت میان مسعود و دوستم به حدی رسیده بود که دو نیروی کاملاً متضاد را دور هم گرد آورد. حکمتیار بارها در اظهارات خود جنبش را کمونیست‌های درون دولت عنوان می‌کرد و اصرار می‌ورزید که تا خروج آنان از دولت، مقاومت او علیه دولت ربانی ادامه خواهد داشت. دوستم نیز با هدف قرار دادن حکمتیار ابراز می‌کرد با کسانی که سایر مردم افغانستان را به رسمیت نشناسند، مبارزه خواهد کرد.^{۷۱} اما مسعود با نادیده گرفتن سایر اقوام درگیر، سبب نزدیکی میان آن دو شد. هزاره‌ها که همانند ازبکان دلخوشی از مسعود

نداشتند، برای آنکه بتوانند دولت ربانی را به چالش بکشند، ائتلاف با پشتون‌های مربوط به حزب اسلامی را پذیرفتند. پس از آن توافق‌نامه اسلام‌آباد به وجود آمد که شخص محوری در آن حکمتیار بود و او می‌خواست با استفاده از اختیارات خود فرمانده مسعود را برای همیشه سر جایش بنشانند.

دوره طالبان

در میان متغیرهای زوال قدرت پشتون‌ها از صحنه سیاسی کشور، چند عامل داخلی و خارجی برجسته بودند. عمده‌ترین دلیل داخلی در تعدد و پراکندگی احزاب و سازمان‌های جهادی پشتون نهفته است؛ چنان که متغیر خارجی را باید در راهبرد دولت پاکستان جست‌وجو کرد. این کشور همیشه از اتحاد پشتون‌های پاکستان و افغانستان وحشت دارد، چون شکل‌گیری قدرتی پشتونی در کابل می‌تواند اسلام‌آباد را از جهات گوناگون به هراس اندازد.

پاکستان همواره در تلاش بوده است از ایجاد دولتی قوی از قوم پشتون در کابل جلوگیری کند. تأثیر روانی زوال پشتون‌ها از فرایند تصمیم‌سازی کشور، جامعه پشتون را تکان می‌داد. از نظر داخلی و خارجی با فرضیه به وجود آمدن گروه طالبان زمینه‌احیای دولت پشتونی میسر بود. پشتون‌ها نیازمند گروهی قوی بودند که بر سایر اقوام ساکن کشور غالب شوند و پاکستان دولتی دست‌نشانده می‌خواست که علاوه بر منافع دفاعی و امنیتی، منافع اقتصادی آن کشور را نیز تأمین کند. این گروه و بعداً دولت، همان گروه طالبان بود که در طول چهار سال بخش بزرگی از گزارش‌های خبری را به خود اختصاص داد. تحریک اسلامی طالبان در سال ۱۹۹۴ حرکت خود را از نواحی قندهار آغاز و به سرعت بخشی اعظم از مناطق افغانستان را تصرف کرد و در سال ۱۹۹۶ توانست فرمانده اسطوره‌ای دوران جهاد، مسعود را به زور از کابل بیرون کند.

این گروه در سال‌های ۱۹۹۸ به بعد بیش از ۹۰ درصد خاک کشور را در اختیار داشت.

۱. شیعیان و طالبان در ابتدای ظهور تحریک طالبان

سرخوردگی جامعه پشتون و انزوای سیاسی آن، برگ برنده‌ای برای سرعت عمل طالبان بود. در سراسر مناطق پشتون‌نشین تحریک اسلامی طالبان بدون مقاومت چندانی پیروز شد. نیروهای جدید پشتون و حامی ارزش‌های اسلامی تلاش می‌کردند در مناطق تحت تصرف خود امنیت را به هر شیوه ممکن تأمین و با عوامل ناامنی برخورد کنند. امنیت همان چیزی بود که با آغاز جنگ از افغانستان رخت بر بسته بود. امنیت در این زمان تابع خواست فرماندهان محلی قرار گرفت و در بسیاری مناطق افغانستان زورگیری و راه‌گیری توسط نظامیان انجام می‌شد. افزون بر بی‌امنی، عملکردهای غیردینی گروه‌های نظامی که در این اواخر فرونی یافته، خشم مردم را برانگیخته بود.

جنبش طالبان در ابتدای فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود کاملاً مراقب بود که در مناطق تحت تصرف خود از چنین کارکردهایی فاصله گیرد و موفقیت‌هایی نیز کسب کرد. با اینکه در مناطق شیعه‌نشین به وفور از محسنات طالبان در تأمین امنیت و احیای ارزش‌های دینی سخن گفته می‌شد، بافت و ساخت پشتونی طالبان جامعه شیعه را متقاعد نکرد که به این نیروی تازه وارد اعتماد کند. تحریک اسلامی طالبان برای پیشبرد اهداف خود می‌کوشید از اعمال رویه‌های خشن و جانب‌گرایانه با شیعیان فاصله گیرد، از این رو، در مناطقی از ارزگان و غزنی خشونت‌ها به منازعه قومی ختم شد. اما این وضعیت در همه جا حاکم نبود و در بسیاری از شهرها از همان آغاز شیعیان با طالبان دچار مشکل شدند.^{۷۲}

اگرچه دوری از برخوردهای تند و خشن در راهبرد طالبان لحاظ شده بود،

این جنبش در اعمال آن از همان ابتدا دچار مشکل شد. طالب‌های اعزام‌شده از پاکستان در مدرسه‌هایی آموزش دیده بودند که متأثر از گرایش‌های مکتب دیوبندی است. مکتب دیوبندی تعصب خاص به شیعه دارد و شیعه‌ستیزی یکی از مشخصه‌های آن است. از این رو، طالبان از همان ابتدا در بسیاری شهرها حساسیت‌های مذهبی را به شدت تقویت کردند: «طالبان در آغاز کار وضعیت مذهبی در کشور را تحت تأثیر قرار دادند. آتش درگیری بین شیعیان و اهل سنت در هرات و سایر مناطق، که از نظر تاریخی چنین درگیری‌هایی بین شیعیان و اهل سنت روی نداده بود، شعله‌ور شد و بعضاً شیعیان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.»^{۷۳} در شهرهایی که پشتون‌ها در کنار اقوام دیگر زندگی می‌کنند، با تصرف شهر توسط طالبان، پشتون‌ها برتری خود را به دیگران ابراز می‌کردند و در بسیاری از دعوای اقامه‌شده در دادگاه طالبان، ذی‌حق طرف پشتون معرفی می‌شد. این رویکرد قومی - مذهبی طالبان گرچه اوایل چندان آشکار نبود، کم‌کم خودآگاهی جامعه شیعه را تقویت می‌کرد.

۲. شیعیان کابل در محاصره دولت ربانی و تحریک طالبان

چنان‌که گفته شد، حزب وحدت در معاهدات سیاسی، به علت ستیز با دولت آقای ربانی، به ائتلاف ضد دولتی با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار پیوست. اگرچه این ائتلاف می‌توانست در قدرت سیاسی - نظامی هزاره‌ها اثر گذارد، در مواجهه با طالبان، هزاره‌ها و شیعه‌های کابل را در تنگنا قرار داد. هنگام تصرف غزنی (۱۹۹۵)، حزب اسلامی با نیروهای طالبان درگیر شد و با عقب‌نشینی نیروهای حزب اسلامی از مواضع خود طالبان مقاومت نیروهای هزاره را شکستند و برخی فرماندهان این حزب را دستگیر کردند. طالبان با تصرف غزنی به پیشروی خود به سوی کابل ادامه دادند. در مسیر راه تمام

نیروهای حزب اسلامی بدون مقاومت، عرصه را در اختیار نیروهای تحریک طالبان گذاشتند. در این میان، شیعیان غرب کابل در محاصره‌ای سخت و دشوار میان دو نیروی ضد شیعه قرار گرفتند: از طرف غرب نیروهای طالبان و از شرق نیروهای دولت. رهبری حزب وحدت پس از ناکامی در مذاکره با دولت، مذاکره با طالبان را در پیش گرفت. چنان که مسعود از سوی دولت مذاکراتی را با طالبان آغاز کرد.

وضعیت پیش آمده فرمانده مسعود را وسوسه کرد که به قصد انتقام و نابودی حزب وحدت و فروپاشی ساختار سیاسی این حزب و هزاره‌های کابل به آنان حمله کند. از این رو، پانزدهم اسفند ۱۳۸۳ حملات خود را علیه حزب وحدت آغاز کرد.^{۷۴} سران حزب وحدت، به رغم بی‌نتیجه ماندن مذاکرات با طالبان، برای جلوگیری از حملات طالبان، تصمیم گرفتند به هر نحوی شده مذاکره با طالبان را به پایان برسانند. در جریان مذاکرات با طالبان، حزب وحدت بار دیگر مرتکب اشتباهی راهبردی شد. حزب وحدت می‌خواست با دادن امتیاز به طالبان، خود را از صحنه بیرون بکشد و طالبان را رودرروی دولت قرار دهد. این تاکتیک تا اینجا درست بود، اما اشتباه حزب وحدت این بود که پذیرفت سلاح خود را به طالبان واگذار کند.^{۷۵} این تصمیم از دو جهت حزب وحدت را در تنگنا قرار داد: اول اینکه در شرایط جنگی بدون هیچ تضمینی به طور یکجانبه اقدام به تحویل اسلحه کرده بود. دیگر اینکه حزب نتوانسته بود واکنش و عملکرد فرماندهان خود را پیش‌بینی کند. بسیاری از فرماندهان هرگز سلاح خود را تحویل ندارند و تا آخر با دولت و طالبان جنگیدند. درگیری میان حزب وحدت و طالبان این تصور را برای طالبان به وجود آورد که حزب وحدت در مذاکرات صادق نبوده و تاکتیکی عمل کرده است. نتیجه درگیری دو سویه برای حزب وحدت فاجعه‌بار بود. خطوط مقاومت از هر طرف درهم شکسته شد،

مزاری و بسیاری از فرماندهان مجبور شدند در این وضعیت خود را نجات دهند. انتقال از کابل به هزاره‌جات و سازماندهی دوباره، هدف فرماندهان شیعه کابل بود. اما مزاری در این میان به دست نیروهای طالب گرفتار شد و در چهارآسیاب با پانزده نفر از همراهان خود به شهادت رسید.^{۷۶}

۳. آغاز تنش‌های فزاینده شیعیان و طالبان

با شهادت استاد مزاری فصل جدیدی از خصومت سیاسی و نظامی شیعیان و طالبان آغاز شد. از نظر شیعیان افغانستان، طالبان در این جریان با نیرنگ و فریب با مزاری پیمان بسته و با پیمان‌شکنی او را شهید کرده بودند. شهید مزاری در جریان مبارزات سیاسی و نظامی خود توانست به عنوان رهبری مهم در جامعه شیعه نفوذ کند. او برای دستیابی شیعیان به حقوق‌شان مبارزه کرده بود. استاد مزاری در دوره جهاد با اتکا به قدرت نظامی توأم با کارکرد سیاسی، توانست شیعیان و هزاره‌های توهین و تحقیرشده در افغانستان را تا حد یک شهروند ارتقا دهد.

مزاری همواره در تلاش بود که خالیگاه اصلی جامعه شیعه پر شود. اگرچه هزاره‌ها در افغانستان از بسیاری جهات در معرض تهدید و تبعیض قرار داشتند، اما بزرگ‌ترین مشکل‌شان بحران هویت بود. در گذشته در بسیاری مناطق شیعه‌نشین تعدادی مکتب، درمانگاه و خدمات دولتی دیگر وجود داشته است. هرچند به مقدار کافی و همانند سایر مناطق نبود. با این حال، آنچه آزاردهنده بود اینکه از آنان در بزرگ‌ترین دایرة المعارف دولتی، آریانا، اسمی برده نشده بود. از این رو مزاری همیشه در منازعات سیاسی و نظامی خود بُعد هویتی را در نظر می‌گرفت و همین نگاه به او جایگاهی ویژه در میان هزاره‌ها داده بود. در دولت مجددی با اینکه سهمی مناسب برای حضور شیعیان در نظر گرفته شده بود، مزاری با همان نگاه هویتی آن را قبول نکرد. او می‌گفت: «قدرت در غیاب ما تقسیم شده

است و ما قصد داریم سنت تقسیم قدرت در غیاب هزاره‌ها را برای ابد از میان برداریم.^{۷۷} مزاری با نگاه هویتی به شیعیان در اوج محبوبیت اجتماعی قرار گرفت و شهادت او سبب انزجار شیعیان هزاره از طالبان شد.

۴. شیعیان و طالبان در مزار شریف

حزب وحدت به عنوان سازمان سیاسی و نظامی هزاره‌ها، پس از شکست سنگین از دولت و طالبان (در کابل) کوشید دوباره خود را سازماندهی کند. کریم خلیلی ریاست حزب را عهده‌دار شد. این حزب با تصرف بامیان، حیات سیاسی خود را از سرگرفت. زمانی که حزب وحدت مشغول آرایش سیاسی و نظامی خود بود، فرمانده مسعود در پایتخت شکست سختی از طالبان و نیروهای پشتون خورد. پس از سقوط جبهه‌های مستقر در شرق و جنوب کابل که عمدتاً توسط نیروهای حزب اسلامی کنترل می‌شد، مسعود با عجله کابل را ترک و پایتخت را به طالبان واگذار کرد. شکسته شدن سد سیاسی و نظامی مقاومت در کابل آثار روانی در دو سوی جبهه داشت. از یک سو، فرمانده مسعود را به ائتلاف و اتحاد با نیروهای غیرپشتون سوق داد و از اعتماد به نفس وی اندکی کاست. از سوی دیگر، موتور جنگی طالبان را برای اشغال سایر مناطق کشور بیش از گذشته به حرکت درآورد. طالبان با تصرف کابل امیدوار شدند که از طریق نظامی می‌توان به مسائل سیاسی افغانستان خاتمه داد.

هنگامی که تنش میان دوستم و ژنرال عبدالملک، یکی از فرماندهان رده بالای جنبش بالا گرفت، ملک برای انتقام‌گیری از دوستم با طالبان وارد معامله شد. در پی این معامله، نیروهای پشتون طالب و ارد مزار شریف شدند. بدین ترتیب، مزار شریف به دست نیروهای طالبان افتاد. اما این پایان کار نبود. «در بعد از ظهر ۲۸ می ۱۹۹۷ که یک گروه مسلح هزاره در برابر خلع سلاح از خود مقاومت نشان

دادند، آتش نزاع درگرفت و کم‌کم شعله‌ور شد. در آغاز هزاره‌های مزار و سپس عموم مردم، سر به شورش برداشتند.^{۷۸} ابتکار مقاومت در برابر طالبان را هزاره‌های مزار به دست گرفتند. مقاومت آنان موجب خیزش عمومی ساکنان غیرپشتون شهر شد که نتیجه آن برای طالبان و پشتون‌ها فاجعه‌بار بود. بسیاری از نیروهای طالبان در جنگ با اهالی شهر از پا درآمدند و بسیاری دیگر در جریان فرار از شهر از شدت گرما و گرسنگی در بیابان‌های مزار شریف تلف شدند. حدود ده تن از رهبران رده بالای نظامی و سیاسی طالبان یا اسیر شدند و یا به قتل رسیدند.^{۷۹}

شکست طالبان در مزار شریف و توجه به این مسأله که این شکست را شیعیان بر آنان تحمیل کرده بودند، خشم و خشونت طالبان را به شیعیان به اوج رساند. طالبان در واکنش به حوادث مزار شریف، افراد زیادی از هزاره‌ها را در کابل و هرات دستگیر کردند.^{۸۰} پس از این شکست، تمام راه‌های عبوری هزاره‌ها از مناطق پشتون‌نشین مسدود شد و طالبان «حین عقب‌نشینی از مزار شریف دست‌کم ۲۰ و شاید صدها نفر از هزاره‌های شیعه را در قزل‌آباد - روستایی در جنوب شهر - قتل عام کردند. سهراب رستم که از قتل عام طالبان جان به سلامت برده است، می‌گوید: «طالبان چون طوفانی این روستا را جارو کردند و حدود ۷۰ نفر از اهالی روستا را به قتل رساندند. بعضی‌ها را سر بریدند و بعضی‌ها را هم زنده زنده پوست کردند.»^{۸۱}

هر چند بیرون راندن طالبان از مزار شریف نیازمند رویارویی شدید شیعیان با طالبان بود، نوعی امتیاز نیز، برای هزاره‌ها محسوب می‌شد. نیروهای نظامی هزاره احساس می‌کردند در جبهه ضد طالبانی ابتکار عمل را به دست دارند: «هزاره‌ها به رغم چندین دهه بی‌توجهی حاکمان متعصب و محاصره کنونی بامیان، خیزشی عمومی به راه انداخته‌اند. آنان که زمانی سومین و ضعیف‌ترین عضو ائتلاف ضد

طالبان به شمار می‌رفتند، اکنون پس از پراکندگی ازبک‌ها و ناکامی تاجیک‌ها در اطراف کابل احساس می‌کنند ابتکار عمل را در دست دارند.^{۸۲}

پس از شکست مزار شریف، طالبان مصمم شدند با احیای سازماندهی نظامی کار هزاره‌ها را یکسره کنند. بامیان، محل استقرار حزب وحدت، هدف حمله طالبان قرار گرفت. جنگ از ماه‌های نخست ۱۹۹۷ (زمستان ۱۳۷۵) شروع شد و طالبان تلاش کردند با عبور از گذرگاه شیراز یک سو به مقاومت هزاره‌ها پایان دهند و از سوی دیگر، راه را برای ورود به مزار شریف، که از سال قبل ناتمام مانده بود، هموار سازند. اما نیروهای حزب وحدت به شدت در مقابل طالبان مقاومت کردند و مانع ورود آنان شدند.^{۸۳}

- تحریم اقتصادی هزاره‌جات

تحریم اقتصادی همواره یکی از اهرم‌های فشار دولت‌ها و گروه‌ها بر نیروهای مخاصم بوده است. موقعیت جغرافیایی هزاره‌جات وضعیت دشواری برای شیعیان به وجود آورده است. هزاره‌جات هیچ مرزی با بیرون از افغانستان ندارد. این منطقه در مرکز افغانستان و در مناطق کوهستانی قرار دارد و از هر طرف در محاصره سایر اقوام افغانستان است. طالبان می‌خواستند از طریق برنامه تحریم اقتصادی به مقاومت هزاره‌ها پایان دهند یا آنان را در مقابل سازمان‌های سیاسی‌شان قرار دهند. از این رو هم‌زمان با درگیری‌های نظامی، هزاره‌جات را تحریم اقتصادی کردند. «طالبان برای در هم شکستن مقاومت هزاره‌ها از آگوست ۱۹۹۷ تمام راه‌های جنوب، غرب و شرق را که به کوه‌های سر به فلک کشیده هزاره‌جات منتهی می‌شوند، بستند. تنها مسیر باز، راه شمال بود؛ اما امکان هیچ‌گونه کمک‌رسانی از این مناطق به بامیان که در ارتفاع ۲۵۰۰ متری قرار دارد، وجود نداشت.»^{۸۴}

تحریم اقتصادی طالبان جمعیت بالغ بر ۲ تا ۳ میلیون نفری هزاره‌جات را در

تنگنای شدید اقتصادی قرار داد.^{۸۵} در طول تحریم، شیعیان بسیاری از کالاهای مورد نیاز را با دو یا چند برابر قیمت واقعی آن دریافت می‌کردند. در اغلب موارد تجار شیعی به دست نیروهای گشتی طالبان می‌افتادند و تمام کالای تجاری آنان ضبط می‌شد. تنها راه رسیدن به کالاهای مصرفی مورد نیاز معامله با سوداگران پشتون بود که با تبانی طالبان، اجناس مورد نیاز را از محدوده طالبان خارج می‌کردند و به قیمت‌های گزاف به شیعیان می‌فروختند. تحریم اقتصادی به‌رغم آثار ویرانگر و مخرب اقتصادی که بر جامعه هزاره گذاشت، در دستیابی به هدف ناکام ماند و هزاره‌ها نه از رویارویی با طالبان دست کشیدند نه، از سازمان‌های سیاسی خود.

- رویارویی پشتون و غیرپشتون

در اواخر سال ۱۳۷۲ با پیشروی طالبان به سوی کابل و در تنگنا قرار گرفتن هزاره‌ها از سوی طالبان و نیروی تاجیک‌تبار دولتی، هزاره‌های مسلح از کابل بیرون رانده شدند. هم‌زمان با آن نیروهای دولتی، ملیشیا‌های ژنرال عبدالرشید دوستم را نیز از کابل خارج کردند. در ابتدای سال ۱۳۷۴ کابل در وضعیت آرامی قرار داشت و فقط نیروهای دولتی حضور داشتند. پس از سپری شدن شش ماه از آرامش در کابل، نیروهای طالبان دوباره مصمم شدند این شهر را تصرف کنند. برگ برنده طالبان این بار نیز نیروهای حکمتیار بود. حکمتیار به عنوان دشمن دیرینه ربانی و مسعود به تازگی به عنوان صدراعظم در دولت ربانی مشغول به کار شد و نیروهای خود را در شرق کابل (بلندی‌های سروبی) مستقر ساخت. هنگامی که موتور جنگی طالبان به حرکت درآمد، نیروهای حکمتیار با اندک درگیری با طالبان مواضع خود را به آنان واگذار کردند. مسعود با نزدیک شدن طالبان به کابل فهمید که مقاومت دیگر فایده‌ای ندارد.

او به نیروهای خود دستور عقب‌نشینی داد. فردای آن روز طالبان کابل را تصرف کردند.^{۸۶} دولت ربانی متوجه شد که در جریان سازش با حکمتیار دچار اشتباه شده است. مسعود که پیش از آن در کابل حاضر نبود سایر اقلیت‌های قومی را در مراکز حساس دولتی بپذیرد، این بار تلاش کرد ائتلافی ضد طالبانی با سایر نیروها در جنگ با طالبان، تشکیل دهد.

نخستین تلاش در ۲۵ مهر ۱۳۷۵ پس از اخراج طالبان از مزار شریف صورت گرفت. احمد شاه مسعود، عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی در شهر خنجان ائتلاف جدیدی با عنوان «شورای عالی دفاع از افغانستان» پایه‌گذاری کردند. نیروهای اصلی اتحاد را عناصر غیرپشتون تشکیل می‌دادند.

پس از متواری شدن دوستم، با معامله سرنوشت‌ساز ژنرال عبدالملک و طالبان، «جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان» از سوی سازمان‌های درگیر با طالبان شکل گرفت. جبهه متحد باز هم تلاش کرد با فراگیر کردن دولت ربانی، خود را از وضعیت انحصاری و هم‌چنین ضد پشتونی نجات دهد. برای تأمین این هدف، غفورزی به عنوان نخست‌وزیر تعیین و پست‌های حساس میان سایر سازمان‌ها تقسیم شد.^{۸۷} اما غفورزی در جریان مسافرت به بامیان - مقر حزب وحدت - در سانحه‌ای هوایی کشته شد.

تشدید و فشار طالبان بر سایر اقلیت‌های قومی، خودآگاهی آنان را تشدید کرد. هر چند این گروه‌ها سالیانی چند با هم جنگیده بودند، اما در تلاش بودند با ایجاد هماهنگی و اتحاد نفوذ طالبان را در مناطق خود سد کنند. ولی حضور نظامی وسیع طالبان با حمایت داخلی پشتون‌ها و حمایت خارجی، به ویژه از سوی پاکستان، در کنار ضعف سیاسی و نظامی و هم‌چنین تفرقه و اختلاف عمیق نیروهایی ضد طالبان، مانع شکل‌گیری یک جریان قوی مخالف طالبان شد. پس از اخراج نیروهای دولت از کابل، افغانستان به دو ناحیه پشتون و غیرپشتون تقسیم

شد. کمترین دستاورد ائتلاف ضد طالبانی این بود که دولت ربانی با تجدید نظر در ساختار سیاسی خود، نموده و سایر اقوام را در قدرت شریک کرد. افزون بر آن، درگیری‌های مستمر میان نیروهای غیرپشتون بعد از قوت گرفتن طالبان به فراموشی سپرده شد و رهبران درگیر تلاش کردند به اشتراک خطر مشترک را دفع کنند. البته آنان فقط در جلوگیری از درگیری‌های درون قومی موفق بودند نه در ایجاد اتحاد ضد طالبان.

سقوط دولت غفورزی، رویارویی پشتون و غیرپشتون‌ها را تشدید کرد. جنگ مزار شریف و جنگ‌های که پس از آن میان طالبان از یک طرف و هزاره‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها از سوی دیگر دوام یافت، وضعیت را بیش از پیش بحرانی ساخت. «فاجعه وحشتناک و جنگ‌های شدید که در طول تابستان ادامه یافت، شکاف قومی را افزایش داد. کشور اکنون به دو قسمت شمال و جنوب و حوزه نفوذ پشتون و غیرپشتون تقسیم شده بود. همه اطراف درگیر دست به تصفیه‌های قومی و مذهبی زدند. طالبان دست به قتل عام روستاییان شیعه هزاره زدند و کشاورزان تاجیک را وادار به ترک دره شمالی کردند. ازبک‌ها و هزاره‌ها صدها تن از اسرای طالبان را قتل عام کردند و روستاییان پشتون‌ها را در شمال و اطراف کابل به قتل رساندند.»^{۸۸}

۵. اوج برخورد طالبان با شیعیان

تحریک اسلامی طالبان مصمم بود به هر نحو ممکن مسائل سیاسی افغانستان را از راه نظامی حل و فصل کند شکست و فرسایش نظامی که بارها برای آنان پیش آمد، هرگز نتوانست مانع تداوم این تصمیم شود؛ زیرا این شکست‌ها مقطعی بودند و طالبان توانستند با اتکا بر قدرت تفنگ در مجموع موفقیت‌هایی کسب کنند. یک سال پس از شکست سنگین در مزار، سازماندهی دوباره حمله به این شهر توسط

طالبان از سرگرفته شد. مقاومت نیروهای ضد طالبان در ۸ آگوست ۱۹۹۸ در هم شکسته شد و در این میان با عقب‌نشینی سایر جبهه‌های نظامی، نیروهای هزاره خود را در محاصره دیدند. «در ساعات اولیه هشتم آگوست ۱۹۹۸، ناگهان هزاره‌ها خود را در محاصره طالبان یافتند. مدافعان هزاره تا آخرین گلوله جنگیدند و تنها صد نفر از آنان توانستند جان به سلامت ببرند.»^{۸۹}

طالبان با تصرف مزار شریف عمق کینه و انزجار خود را از شیعیان به نمایش گذاشتند و اقدام به نسل‌کشی شیعیان کردند. احمد رشیدی می‌نویسد: «طی ساعات بعد، آنچه روی داد یک نسل‌کشی وحشیانه بود که طالبان به تلافی شکست‌های سال گذشته‌شان به آن دست زدند. یکی از فرماندهان طالبان بعدها اظهار داشت که ملا عمر به ما اجازه داده بود دو ساعت کشتار کنیم، ولی ما دو روز مشغول این کار بودیم.»^{۹۰}

گزارشگر سازمان ملل نوشت در این جنگ حدود ۵ تا ۸ هزار نفر کشته شدند و شیعیان بیشترین کشته را دارند.^{۹۱}

سقوط مزار شریف برای شیعیان بیش از سایر اقوام ساکن شمال، فاجعه بار بود. آنان از یک سو در تضاد قومی و از سوی دیگر در تضاد مذهبی با طالبان قرار داشتند. تحریک اسلامی طالبان در صدد برآمد با زور و اجبار شمال را از شیعیان خالی کند. «طالبان تصمیم گرفته بودند شمال را از وجود شیعیان تصفیه کنند. ملا نیازی - که دستور قتل نجیب‌الله را صادر کرده بود - به عنوان والی مزار شریف منصوب شد. طالبان در ساعات اولیه فتح مزار، از مساجد این شهر اعلام کردند که شیعیان مزار سه راه بیشتر ندارند: یا سنی شوند، یا به ایران بروند یا کشته خواهند شد. تمام مساجد متعلق به شیعیان بسته شدند.»^{۹۲}

ملا نیازی خطاب به شیعیان از مسجد جامع شهر چنین گفت: «شما از خانه‌های خود به سوی سربازان ما شلیک کردید، اما اکنون نوبت ماست. هزاره‌ها

مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم. یا باید مسلمان شوید یا افغانستان را ترک کنید. هر جا بروید شما را به چنگ می‌آوریم. اگر بالا بروید از پای‌تان پایین خواهیم آورد و اگر پایین بروید از موی‌تان گرفته و بالا خواهیم کشید.^{۹۳}

طبق گزارش احمد رشید، طالبان در کشتن شیعیان مزار، از افراد حزب اسلامی به عنوان راهنما کمک می‌گرفتند؛^{۹۴} حال آنکه این حزب در اغلب دوران جهاد، به خصوص پس از تشکیل شورای هماهنگی از متحدان نزدیک حزب وحدت به حساب می‌آمد.

افزون بر دو متغیر فوق (قومیت - مذهب)، طالبان می‌خواستند با برخورد خشن و سرکوب‌کننده، زهر چشمی از ساکنان شهر بگیرند و فکر مقاومت در برابر طالبان را از سر آنان بدر کنند. کشتارهای مزار شریف آشکارا این پیام را به دیگران داد که هر آن کس در برابر طالبان موضع‌گیری کند به سرنوشت شهروندان شیعه مزار گرفتار خواهد شد.

طالبان تنها در مزار شریف اقدام به قتل شیعیان نکردند. این تحریک سیاسی و نظامی متعصب چندی پس از سقوط مزار به سوی بامیان، محل استقرار سازمان سیاسی و نظامی شیعه‌ها، حرکت کرد. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸، مقاومت نه چندان قوی هزاره‌ها در بامیان شکسته شد و طالبان شهر را تصرف کردند. این بار با توجه به درخواست‌های مکرر بین‌المللی از طالبان مبنی بر رعایت موازین حقوق بشر در جریان اشغال بامیان، ملا عمر از طالبان خواسته بود در این شهر کشتار نکنند، اما نیروهای طالبان هیچ‌گاه این خواست را جدی نگرفتند و کشتار شیعیان را در دستور کار خود قرار دادند.

ملا نیازی پس از اشغال بامیان گفت: «ما هفتصد تن از مخالفان را از خانه‌هایشان بیرون کشیدیم و پس از کشتن در ریگزارهای بامیان دفن کردیم. هر کس با ما مخالف باشد، می‌تواند سری به گور آنها بزند و سرنوشت خود را

شیعیان و امارت اسلامی

در سال ۱۹۹۶ صدها تن از مولوی‌های سنی در اجتماعی در قندهار گرد هم آمدند و فتوای حمله علیه دولت ربانی را صادر کردند. ملا عمر، رهبر طالبان، به عنوان امیرالمؤمنین انتخاب شد. او خود را در خرقه مبارک - جامه منسوب به پیامبر - پیچانده بود و عملاً نشان داد که بر مقام خلافت پیامبر تکیه زده است. طالبان پس از اشغال کابل، نام دولت خود را «امارت اسلامی افغانستان» نهادند و عناوینی چون دولت و جمهوری و... را غیراسلامی دانستند. امارت اسلامی طالبان پس از پیروزی بر رقیب در بیش از ۹۰ درصد اراضی افغانستان سلطه داشت. در مناطق شیعه‌نشین گرچه پس از سقوط بامیان رگه‌هایی از مقاومت باقی مانده بود، بسیاری از این مناطق به اشغال امارت اسلامی درآمد. در سراسر مناطق شیعه‌نشین پرچم ساده و سفید رنگ طالبان برافراشته شد و فرماندهان محلی راه سازش و تسلیم با طالبان را در پیش گرفتند. تنها استثنا دره صوف در ولایت سمنگان بود که حاجی محمد محقق همانند مسعود در برابر طالبان تسلیم نشد و تا شکست طالبان به دست ائتلاف جهانی در این منطقه هم‌چنان باقی ماند.

در امارت اسلامی طالبان روند مهاجرت شیعه‌ها به خارج از کشور تشدید شد. طالبان به دو شکل این مهاجرت را تحمیل کردند: نخست اینکه تعقیب و دستگیری فرماندهان و نیروهای شیعی در حزب وحدت را در دستور کار خود قرار دادند. در پی این اقدام، بسیاری از جوانان شیعه به اجبار راهی خارج شدند تا از چنگ طالبان فرار کنند. دیگر اینکه با چیرگی طالبان بر هزاره‌ها و تصرف مناطق آنان، اشغال مراتع هزاره‌ها توسط کوچی‌ها (عشایر)ی پشتون بار دیگر از سر گرفته شد.

با اعلان خودمختاری هزاره‌ها و تشکیل گروه‌های سیاسی و نظامی در آغاز دورهٔ جهاد از ورود کوچی‌ها به مناطق هزاره‌ها جلوگیری شد، اما با ورود طالبان دوباره کوچی‌ها به این مناطق سرازیر شدند. اشغال مراتع هزاره‌ها توسط کوچی‌های پشتون، ضعف اقتصادی شیعیان را تشدید کرد و بسیاری از نیروهای کار در بخش کشاورزی و دامداری را بیکار ساخت. افراد بیکار مجبور شدند برای امرار معاش راهی خارج شوند. مالیات سنگین طالبان تحت عناوینی هم‌چون زکات (معروف به عُشر) و... نیز مزید بر علت بود.

استقرار طالبان در مناطق شیعه‌نشین پیش از همه رهبران جهادی و فعالان سیاسی را مجبور ساخت به خارج از کشور بروند. در این میان محمد اکبری که در سال ۱۳۷۳ از حزب وحدت انشعب کرده و به دولت ربانی پیوسته بود، با طالبان از در مذاکره و سازش درآمد. اما جنبش طالبان هیچ‌گونه پست و سمتی در اختیار وی قرار نداد. براساس توضیحات وحید مژده، طالبان بهانه می‌آوردند که اکبری به دستور مسعود به طالبان پیوسته است و نمی‌توان به وی اعتماد کرد.^{۹۶}

دورهٔ پس از طالبان

پنج سال سلطه طالبان (۲۰۰۱ - ۱۹۹۶) وضعیت ناگواری در افغانستان به وجود آورد. پس از تصرف کابل (۱۹۹۶) و مزار شریف (۱۹۹۸) توسط طالبان، زندگی برای بسیاری از مردم افغانستان طاقت‌فرسا و دشوار شد. از میان جبهه‌های ضد طالبان، مسعود در پنجشیر و محمد محقق در سمنگان باقی ماندند، اما انتظار می‌رفت این نواحی نیز به دست طالبان بیفتند و افغانستان یکپارچه در اختیار پشتون‌های طالب قرار گیرد. اما حادثه ۱۱ سپتامبر در امریکا منشأ تحولاتی عمیق در افغانستان شد. در این حادثه که هزاران نفر به کام مرگ فرستاده شدند، بیش از همه قدرت و پرستیژ امریکا زیر سؤال رفت. از این رو، این کشور درصدد برآمد

از وضعیت موجود، به رغم اعاده قدرت و اقتدار خود، حداکثر استفاده را ببرد. اقدامات وسیعی در دستور کار قرار گرفت که حمله به افغانستان بخشی از آن را تشکیل می‌داد. ویژگی‌های این دوره که سرآغاز تحولات بنیادین در افغانستان به حساب می‌آمد، به شرح زیر است:

۱. ویژگی‌های دوره جدید

الف) حضور نیروهای خارجی

آنچه به عنوان ائتلاف جهانی مبارزه علیه تروریسم به رهبری امریکا شکل گرفت، پاسخی بود به اقدامات تروریستی انجام‌شده در این کشور. از دید امریکایی‌ها، عاملان این حمله نیروهای القاعده بودند که مقرر اصلی آن در افغانستان قرار داشت. حضور نیروهای خارجی در افغانستان دو مسأله را تأمین می‌کرد: مبارزه با تروریسم و حمایت از صلح و آرامش در افغانستان. حضور نیروهای خارجی به‌رغم تأثیرات مثبت و منفی آن، از این منظر حائز اهمیت بود که گروه‌ها و احزاب نظامی نتوانستند بار دیگر نزاع و خصومت‌های قومی را از سر گیرند. وضعیت در پایتخت و سایر ولایات پس از طالبان از بسیاری جهات شباهت‌هایی با وضعیت به وجودآمده پس از دولت کمونیستی در کابل داشت. اما این بار حضور نیروهای خارجی سبب شد که گروه‌های نظامی نتوانند وارد خصومت‌های قومی و فرقه‌ای شوند و جنگی تمام‌عیار راه اندازند.

ب) تقویت دولت مرکزی

در دوره جدید هم نیروهای خارجی و هم مردم افغانستان تلاش می‌کردند از وضعیت جنگی و فرقه‌ای فاصله گیرند؛ از این رو لازم بود یک دولت مرکزی قوی به وجود آید که همه از آن اطاعت کنند. بیشتر نیروهای خارجی از تقویت

دولت مرکزی حمایت کردند. برای این هدف لازم بود در زمان مناسب فرماندهان محلی و قومی از ولایات جمع‌آوری شوند و سیطره دولت مرکزی در این مناطق گسترش یابد. از این رو، دولت مرکزی با پشتوانه نیروهای خارجی تلاش کرد رهبران اقوام را به هر نحو ممکن دور خود جمع کند. اسماعیل‌خان از هرات، دوستم از مزار شریف، حاجی عبدالقدیر از شرق، و کریم خلیلی از مرکز با تاکتیک‌های گوناگون و متفاوت به مرکز فراخوانده شدند. برای این رهبران پست‌های مهم دولتی در نظر گرفته شد و کسانی که حاضر نبودند به این وضعیت تن دهند، با اجبار و تهدید دولت وادار به پذیرش شدند که در مورد اسماعیل‌خان و دوستم این وضعیت کاملاً واضح بود.^{۹۷}

تاکتیک دیگر برای تقویت دولت مرکزی، ممنوعیت فعالیت نظامی احزاب بود که در گذشته هر از گاهی آشوب و بی‌نظمی به جود می‌آورد. در دولت جدید فعالیت نظامی احزاب غیرقانونی اعلام شد و احزاب صرفاً مجاز بود به فعالیت‌های سیاسی بپردازد. از این رو بسیاری از احزاب فعال در کشور، شاخه‌های نظامی خود را منحل اعلام کردند.

۲. پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها پس از طالبان

شکست طالبان از شمال که پشتون‌ها در اقلیت‌اند، آغاز شد. در پی ائتلاف نیروهای خارجی با جبهه متحد قرار شد نیروهای خارجی حملات هوایی انجام دهند و پس از آن عملیات توسط نظامیان جبهه متحد صورت گیرد و طالبان از مناطق تحت تصرف بیرون رانده شوند.^{۹۸} خسارت اصلی حملات هوایی نیروهای خارجی، را پشتون‌ها پرداخت. این بمباران‌ها که قدرت تخریبی زیادی داشت، بخش وسیعی از روستاهای مناطق پشتون‌نشین را تخریب کرد و تلفات مالی و جانی سنگین را برجا گذاشت.

وقتی جبهه متحد پیشروی خود را آغاز کرد ترس و وحشت پشتون‌ها را فراگرفت که با ورود نیروی غیرپشتونی به مناطق پشتون‌نشین وضعیت بدتر خواهد شد. نمایندگان پشتون در پاکستان در نشست‌های خود تأکید می‌کردند که نیروهای جبهه متحد نباید وارد مناطق پشتون‌نشین شوند.^{۹۹} از این رو نیروهای نظامی ایالات متحده به حامد کرزی و عبدالحق، از فعالان سیاسی پشتون مأموریت دادند که در این مناطق فعالیت‌های خود را علیه طالبان به انجام برسانند. کرزی ضمن انجام مسئولیت واگذار شده، جان خود را نیز حفظ کرد، اما عبدالحق به چنگ طالبان افتاد و به قتل رسید.^{۱۰۰}

طالبان در حدود یک ماه عملیات نظامی از هوا و زمین از پا درآمد. و این جنبش به طور رسمی از فعالیت بازماند.

۳. شیعیان و پشتون‌ها پس از خروج طالبان

پس از خروج طالبان و توافقات حاصل شده در کنفرانس بن، ائتلاف جبهه متحد از هم پاشید و بخش زیادی از شیعیان وارد دولت‌های موقت و انتقالی شدند. کرزی نیز تلاش می‌کرد در اظهارات خود حمایت شیعیان را جلب کند. شیخ آصف محسنی، از حرکت اسلامی، با کرزی روابط خوبی داشت و کریم خلیلی نیز از دولت کرزی حمایت می‌کرد. سهم شیعه‌ها در دولت موقت نیز هرچند در مقایسه با تاجیک‌ها در سطح پایین‌تری قرار داشت، در مجموع قابل قبول به نظر می‌رسید. دو پست معاونت رئیس دولت در کنار حضور ۵ وزیر شیعه در کابینه دولت موقت^{۱۰۱} تا حدودی اعتماد شیعه‌ها را جلب کرده بود. کرزی در مسافرت خود از بامیان با استقبال شیعه‌های بامیان مواجه شد و کریم خلیلی هنگامی که کرزی خود را در دولت انتقالی نامزد کرد، همکاری خود را با دولت وی اعلام کرد.^{۱۰۲}

در دولت انتقالی، قدرت کرزی در مقایسه با گذشته افزایش یافته بود، از این رو، تلاش شد حضور پشتون‌ها در دولت تقویت و از نقش چشم‌گیر تاجیک‌ها و هم‌چنین شیعه‌ها کاسته شود. در این دولت سه پست وزارت به همراه یک پست معاونت به شیعه‌ها اختصاص یافت. ریاست کمیسیون مستقل حقوق بشر را نیز سیما سمر از هزاره‌ها به عهده داشت.^{۱۰۳} از جمله موفقیت‌های دولت کرزی این بود که توانست سران اقوام از جمله فعالان سیاسی شیعه را در اطراف خود جمع کند. خلیلی معاون وی بود و محمد محقق به عنوان وزیر برنامه‌ریزی (پلان) در کابینه حضور داشت. با تقویت دولت انتقالی تیم پشتون‌گرایی در کابینه کم‌کم اظهار وجود کرد. به طور مشخص، شخص اول پشتون‌گرا در کابینه کرزی انورالحق احدی، وزیر مالیه بود. این تیم اعضای دیگری را نیز در خود داشت که یکی از آنها اشرف غنی احمدزی بود. بعدها معلوم شد رئیس‌جمهور نیز از آنان حمایت می‌کند. محمد محقق، وزیر برنامه‌ریزی، می‌خواست در فرایند بازسازی افغانستان از صلاحیت خود استفاده و بخشی از کمک‌های خارجی را به سوی جامعه هزاره سرازیر کند. این خواسته محقق با واکنش تیم پشتون‌گرا مواجه شد و انورالحق احدی با آن مخالفت کرد.^{۱۰۴} پس از چندی مشاجرات لفظی میان دو طرف، محمد محقق استعفای خود را از طریق رادیو شنید. از این مقطع زمانی به بعد محقق به عنوان مخالف دولت اظهار وجود کرد و در این راه حمایت بخشی نسبتاً وسیعی از شیعه‌ها را نیز به دست آورد.

در همین زمان کریم خلیلی با حامیان خود همچنان با دولت همکاری می‌کرد. محمد محقق در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۸۴) رسماً خود را نامزد کرد و با هیچ‌یک از گروه‌های قومی تاجیک و پشتون ائتلاف نکرد؛ هرچند معاونانی از این دو گروه قومی برای خود معرفی کرد. او توانست با کسب ۱۱/۷ درصد آرا رتبه سوم را در انتخابات ریاست‌جمهوری از آن خود سازد.^{۱۰۵}

روند مخالفت با دولت که راهبرد محمد محقق و حامیان او بود تا برگزاری انتخابات ریاست پارلمان (۱۳۸۴) ادامه یافت. در این زمان محمد محقق که با رأی بالای شهروندان کابل به پارلمان راه پیدا کرده بود، نتوانست با یونس قانونی از تاجیک‌ها بر سر انتخابات ریاست پارلمان توافق کند. از این رو تصمیم گرفت با پشتون‌ها ائتلاف کند. او در این راستا از نامزدی عبدالرب رسول سیاف حمایت کرد. محقق و سیاف می‌پنداشتند با یکجا شدن دو گروه قومی هزاره و پشتون که دست‌کم بیش از ۶۰ درصد اعضای پارلمان را تشکیل می‌دهند، می‌توانند نتیجه انتخابات را به نفع خود رقم زنند. اما شمارش آرا این وضعیت را تأیید نکرد. یونس قانونی با کسب ۵ رأی بیشتر از سیاف توانست رقیب خود را شکست دهد و ریاست پارلمان را از آن خود سازد.^{۱۱۶}

شکست ائتلاف دو گروه قومی هزاره و پشتون معمایی شد که هیچ‌کس آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. عامل اصلی شکست شخص سیاف بود؛ او موقعیت مناسبی بین شیعیان ندارد و از سوی دیگر مورد و انزجار نمایندگان تحصیل‌کرده در غرب و نمایندگان زنان است. او با نسل‌کشی شیعه‌های غرب کابل در سال ۱۳۷۱، به عنوان دشمن در ذهن هزاره‌ها و شیعه‌ها باقی مانده است، از این رو طبیعی به نظر می‌رسید که به رغم ائتلاف محقق، بسیاری از نمایندگان شیعه به وی رأی ندهند. هم‌چنین سیاف نزد روشن‌فکران، به خصوص تحصیل‌کردگان غرب و نمایندگان زن موقعیت خوبی ندارد. این نمایندگان نیز از ریاست او در پارلمان ناراضی بودند و به وی رأی ندادند. ائتلاف محقق از شیعه‌ها با پشتون‌ها پس از شکست، اعتراض‌هایی را در میان شیعیان به وجود آورد، اما حمایت هر دو جناح شیعی از دولت هم‌چنان باقی ماند.

نتیجه

شیعیان در دوره جهاد توسط پشتون‌ها در دولت‌های تبعیدی در نظر گرفته نشدند، اما مبارزه‌های سیاسی - نظامی آنها در پایتخت پس از فروپاشی رژیم کمونیستی این وضعیت را دگرگون ساخت. جناح‌های پشتون در همین زمان جنگ‌های مختلفی بر شیعه‌ها تحمیل کردند، ولی هیچ‌کدام نتوانست موقعیت سیاسی و نظامی شیعه را تضعیف کند. شیعه‌ها پس از خصومت به وجود آمده با تاجیک‌ها، ائتلاف با پشتون‌های وابسته به حزب اسلامی را در دستور کار خود قرار دادند. این ائتلاف در زمان ورود طالبان در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور مشکلاتی فراوانی برای آنان به وجود آورد.

روابط با پشتون‌های طالب از همان ابتدای ظهور تحریک اسلامی طالبان رو به وخامت گذاشت و وابستگی‌های سیاسی، قومی و عقیدتی این جنبش به متعصبان مذهبی و قومی، وضعیت را آشفته‌تر ساخت و با شهادت استاد مزاری به دست طالبان خصومت‌ها به کلی افزایش یافت. جنگ و درگیری به همراه تحریم اقتصادی از سوی طالبان بر شیعه‌ها به خصوص هزاره‌ها تحمیل شد اما مقاومت هزاره‌ها علیه طالبان ادامه یافت و آنان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ توانستند طالبان را از شهر بیرون کنند. سال بعد پس از اشغال مجدد مزار شریف، طالب‌ها در مزار شریف و بامیان اقدام به نسل‌کشی کردند. در امارت اسلامی طالبان شیعه‌ها حضور نداشتند و فشارهای سیاسی و اقتصادی این جنبش بر شیعه‌ها هم‌چنان باقی ماند.

شیعه‌های هزاره در روند سقوط طالبان مشارکت داشتند. پس از تشکیل دولت مرکزی، سران احزاب شیعی کوشیدند روابط خود را با دولت مرکزی بهبود بخشند، اما در این میان مخالفان‌های نیز به علت حمایت ریاست دولت از پشتون‌گرایان به وجود آمد. سرانجام، شیعه‌های هزاره با فعالان سیاسی پشتون که

همه دولت‌گرا هستند. در انتخابات ریاست پارلمان ائتلاف کردند و این ائتلاف هنوز ادامه دارد.

فصل نهم

روابط شیعیان و تاجیک‌ها

دوره جهاد

تاجیک‌ها در گذشته همانند شیعیان دولت افغانستان را در اختیار نداشتند. آنان در مقطعی کوچک در سال ۱۹۲۹ توانستند توسط حبیب‌الله کلکانی، (یک عیار بی‌سواد) معروف به بچه سقا دولت تشکیل دهند. اما پشتون‌ها در همان سال این دولت را در هم کوبیدند. در حکومت‌های محمدزایی‌ها و خانواده مصاحبان تا دهه دموکراسی سهم تاجیک‌ها در قدرت ناچیز بود و فقط در این دهه توانستند حضور خود را در دولت تا ۳۳ درصد ارتقا دهند.^{۱۰۷} با سخت‌گیری دولت جمهوری سردار محمد داود بر جمعیت جوانان مسلمان که یکی از رهبران آن برهان‌الدین ربانی به حساب می‌آمد، بسیاری از رهبران جنبش به پاکستان مهاجرت کردند و ربانی نیز به پاکستان رفت و جمعیت اسلامی را تأسیس کرد.

جمعیت اسلامی و رهبری آن برهان‌الدین ربانی و هم‌چنین مهندس احمد شاه مسعود از همان آغاز، با گلبدین حکمتیار دچار اختلاف شدند و گلبدین برای خود حزب اسلامی را به وجود آورد. مسعود نیز در سهم‌گیری بیشتر و مشارکت بیش

از پیش تاجیکان در فعالیت‌های سیاسی نقشی مهم ایفا کرد. او با روی آوردن به جنگ‌های پارتیزانی و فرسایشی علیه نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی و با به بن بست کشاندن روس‌ها و حملات نظامی، موقعیت تاجیک‌ها را در نهضت مقاومت و جامعه افغانستان برجسته ساخت. موقعیت مسعود در جنگ‌های چریکی همراه با تبلیغات رسانه‌های غربی، به ویژه فرانسه، او را فرماندهی اسطوره‌ای ساخت. در پرتو این نگاه بسیاری از مردم جهان با چهره مسعود آشنا شدند. شیعه‌ها نیز که در زمان جهاد بیشتر از گذشته در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی کشور حضور داشتند، از همان ابتدای جهاد روابط خود را با ازبک‌ها و تاجیک‌های مشغول در جهاد حفظ کردند.^{۱۰۸}

۱. ائتلاف گروه‌های غیرپشتون

هم‌زمان با خروج نیروهای اشغالگر از افغانستان و تشکیل دولت مجاهدین در خارج از کشور که اکثریت اعضای آن را هم‌چنان پشتون‌ها تشکیل می‌دادند، سایر گروه‌های قومی افغانستان تلاش کردند در واکنش به اقدام آنان ائتلاف و اتحاد گروه‌های غیرپشتون را پایه‌ریزی کنند. از این منظر گروه‌های مذکور به اقلیت‌های قومی گفته می‌شد که سالیان دراز زیر سلطه سیاسی و نظامی پشتون‌ها بودند و در سرنوشت کشور نقشی نداشتند. آنها در زمان جهاد می‌خواستند به این وضعیت پایان دهند. شورای جهاد، متشکل از هشت سازمان جهادی شیعه مستقر در ایران در این خصوص تماس‌هایی را با فرمانده مسعود برقرار کرد. در سال ۱۳۷۰ که ژنرال‌های ارتش دولت دکتر نجیب الله سر به شورش نهادند، علی‌جان زاهدی از جانب حزب وحدت اسلامی، به پنجشیر نزد مسعود رفت و مذاکراتی را با وی انجام داد: «در پنجشیر پس از دو روز مذاکره، روی طرح نجات اقوام محکوم توافق به عمل آمد و راه‌های عملی کردن آن بررسی شد. من (زاهدی) به

نماینده‌گی از جانب حزب وحدت و آمر مسعود به نمایندگی از طرف جمعیت اسلامی روی موارد ذیل توافق کردیم:

۱. از شورش جنرالان (ژنرال‌های) رژیم نجیب‌الله در شمال کشور حمایت به عمل آمده و مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۲. شورای مرکب از جنرالان (ژنرال‌ها) و نمایندگان ولایتی احزاب جهادی در ولایت بلخ تشکیل گردد.

۳. به شورای فوق دستور تصرف شهر مزار شریف صادر شود.

۴. در صورت موفقیت شورای فوق در جهت تصرف مزار شریف، تمام پایگاه‌های رژیم در سمت شمال سقوط خواهد کرد. در این مرحله شورای عالی جهاد در ولایت بغلان ایجاد گردد.

۵. رئیس این شورا از نیروی جهادی باشد.

۶. پایگاه‌های دولت در شمال، با تشریک مساعی نیروهای احمد شاه مسعود، نیروهای اعزامی حزب وحدت از هزاره‌جات و نیروهای شمال تسخیر شود.

۷. شهر کابل توسط نیروهایی که در شمال گرد می‌آیند و نیروهای حزب وحدت که از سمت میدان شهر وارد کابل می‌شوند، تصرف گردد.

۸. پس از تصرف کابل دولت تشکیل شود.

۹. در این دولت سهم هر قوم به تناسب حضور فیزیکی آنان در افغانستان تعیین شود.

۱۰. هرگاه پشتون‌ها به تشکیل چنین دولتی تن در دادند، فبها و در غیر این صورت و پناه دادن آنان به قدرت نظامی دسته جمعی با آنان مقابله گردد و این مقابله تا زمانی ادامه خواهد یافت که هدف «تفیء الی امرالله» عملی شود.^{۱۱۹}

هزاره‌ها در ائتلاف مذکور با علم کردن مشارکت گروه‌های غیرپشتون سعی کردند حساسیت سازمان‌های سنی را تحریک نکنند. از این رو، روی مسائل

مذهبی مذهب اصرار نورزیدند، چون رهیافت مذهبی به مبارزات، آنان را در مقابل ۷۰ درصد مردم کشور قرار می‌داد و طبیعی بود شرایط دشواری برای شیعیان ایجاد شود. ائتلاف به وجود آمده میان مسعود و حزب وحدت پس از پیوست ازبک‌ها به رهبری ژنرال عبدالرشید دوستم و منصور نادری، رهبر اسماعیلی‌ها، به مرحله سرنوشت‌ساز خود رسید و توانست جبهه مقتدری از نیروهای جهادی را علیه انحصارگرایی‌ها بسیج کند.

۲. دولت اقوام محکوم

تشکیل دو دولت تبعیدی در پاکستان توسط مجاهدین و مشارکت‌دهی فزاینده پشتون‌ها با نادیده گرفتن سایر اقوام افغانستان، سران سازمان‌های غیرپشتون را که به تازگی اتحادیه‌ای را به وجود آورده بودند، به طور جدی گرد هم آورد. در توافق‌نامه پیشین نیز سخن از تشکیل دولت به میان آمده بود، اما در آن زمان اتحاد از دو قوم تاجیک و هزاره تشکیل شده بود و طبیعی به نظر می‌رسید در جامعه چند قومی افغانستان نتواند کاری از پیش برد. پیوست ازبک‌ها و اسماعیلی‌ها ایده تحقق دولت توسط غیرپشتون‌ها را نزد سازمان‌های جهادی غیرپشتون عملی‌تر کرد. سران این سازمان‌ها برای هماهنگی‌های لازم به منظور تصرف کابل و پس از آن تشکیل دولت اقوام غیرپشتون در منطقه جبل السراج گرد آمدند و توافق‌نامه جدیدی به امضا رساندند.

ظرفیت و توانایی‌های نظامی این ائتلاف در مقایسه با توانایی‌های نظامی پشتون‌ها بسیار بالا بود و همین مسأله برگ برنده‌ای برای آنان به حساب می‌آمد: «در کل افغانستان، سه پایگاه هوایی نظامی وجود دارد که عبارت‌اند از: پایگاه هوایی شیندند، بگرام و مزار شریف. همه این پایگاه‌ها در اختیار نیروهای غیرپشتون قرار داشت. پایگاه هوایی شیندند در اختیار اسماعیل خان، بگرام در

اختیار مسعود و پایگاه هوایی مزار شریف در اختیار ژنرال دوستم بود.^{۱۱۰} توافق‌نامه جبل السراج بارها از سوی رهبران موافق و مخالف مورد بحث قرار گرفته است، اما از خود توافق‌نامه و مواد مندرج در آن هنوز خبری نیست. دوستم توافق انجام‌شده میان خود و مزاری و مسعود را این‌گونه بیان کرده است: «آنجا که رفتیم سالنگ جنوبی سقوط کرده بود. شب ما در آنجا رسیدیم. شب رفتیم جبل السراج. همراه با مسعود سه تا چهار روز آنجا نشسته جلسه کردیم. تمام قوماندان‌های (فرماندهان) شمال بودند. او هم قوماندان‌های خود را از هر استقامت خواسته بود. آنجا در آن نشست فیصله کردیم که به کابل چطور برویم، طرح و پلان ما چه باشد؟ آنجا در آن نشست همگی ما بودیم. همین شورا، شورای عالی جهادی افغانستان نام‌گذاری شد. البته ما پیشنهاد کردیم. همگی نظرشان همین شد که احمد شاه مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی افغانستان تعیین شود؛ مزاری صاحب به عنوان معاون در بخش اداری تعیین شود و در بخش نظامی هم من باشم.»^{۱۱۱} هنوز در این باره که شورای جهادی چگونه تشکیل دولت دهد، مطالبی وجود ندارد و بعضاً اظهار می‌شود که قرار بود پس از سقوط کابل، مسعود ریاست دولت را به عهده گیرد و مزاری به عنوان نخست‌وزیر ایفای وظیفه کند و برای ژنرال دوستم هم وزارت دفاع در نظر گرفته شده بود.^{۱۱۲}

به هر صورت، ائتلاف گروه‌های مذکور در جریان سقوط دولت کمونیستی نقشی مهم ایفا کرد؛ چنان‌که در متقاعد کردن رهبران جهادی پشتون در مشارکت‌دهی سایر اقوام نیز تأثیر گذاشت. اما به علت اختلاف‌های به وجودآمده پس از آن نتوانست به اهداف خود نایل آید. از ابتدا در این موافقت‌ها این نقیصه وجود داشت که ایده تحقق ائتلاف بر اساس خصومت و واکنش در قبال پشتون‌ها صورت گرفته و طبیعی بود چنین طرحی در مرحله دولت‌سازی با مشارکت اقوام

ساکن افغانستان دچار مشکل شود؛ چنان که دولت برهان‌الدین ربانی با این وضعیت مواجه شد.

۳. فرمانده مسعود و شکست ائتلاف غیرپشتون‌ها

ائتلاف یاد شده ضعف‌هایی داشت. اختلاف‌های مذهبی و قومی درون ائتلاف، آن را آسیب‌پذیر کرده بود. در این میان، عملکرد آمر مسعود نیز نقشی مهم ایفا کرد. مسعود همانند بسیاری از دولت‌مردان کشور در حساس‌ترین مرحله جهاد، یعنی مرحله دولت‌سازی نتوانست فراجنبشی و فراقومی عمل کند. وی به اتحاد و ائتلاف اقوام غیرپشتون از منظر تاکتیکی می‌نگریست؛ از این‌رو، براساس دیدگاه مسعود، ائتلاف تا زمانی لازم بود که نیروهای گروه‌های مذکور بتوانند رقیب دیرینه او، گلبندین حکمتیار را از شهر بیرون برانند. مسعود در پرتو قدرت نظامی به وجودآمده از درون سازمان‌های غیرپشتون، از قدرت سیاسی نیرومندی برخوردار شده بود و می‌خواست این بار به جای پشتون‌ها حاکمیت انحصاری در افغانستان را به نمایندگی از تاجیک‌ها تصاحب کند. اولین تاکتیک برای رسیدن به این هدف، بهره‌گیری از توانایی‌های گروه‌های ائتلافی و سپس درگیر کردن نیروهای پشتون با هزاره‌ها و ازبک‌ها بود تا با درگیر شدن، دو جناح رقیب تضعیف شوند و توانایی‌های سیاسی و نظامی آنان تحلیل رود. مسعود در راه‌اندازی جنگ میان هزاره‌ها و پشتون‌های گردآمده نزد سیاف نقشی مهم داشت و سیاف بعدها در اظهارات خود این مسأله را تأیید کرد.^{۱۱۳}

او در پرتو اتحاد با حزب وحدت و جنبش شمال توانست در دولت موقت از جایگاهی ویژه برخوردار شود: «آقای احمد شاه مسعود با استفاده از صداقت و اعتماد جنبش ملی اسلامی شمال و حزب وحدت اسلامی افغانستان، نام و نشان بیش از حد، در ارتباط با حوادث اخیر که موجب آزادسازی کشور از

سلطه رژیم الحادی شد، کسب کرد و در پرتو همین نام و نشان همه‌کاره دولت موقت شد.^{۱۱۴} اما مسعود پس از همه‌کاره‌شدن در دولت موقت، وزارت دفاع و مسئولیت حفاظت از امنیت شهر کابل (گارنیزون) را عهده‌دار شد و یک‌باره همه تعهدات خود به متحدانش را به فراموشی سپرد. تمام تلاش مسعود در این مسأله خلاصه می‌شد که به نحوی دولت موقت مجددی در مهلت مقرر به پایان برسد و دولت تاجیکی استاد برهان‌الدین ربانی تشکیل شود. هنگامی که مجددی خواست در پایان کار خود قدرت را به نمایندگان مردم تحویل دهد و سعی کرد برای انجام این امر نمایندگانی را از سوی مردم جمع‌آوری کند، مسعود به هراس افتاد که مجددی می‌خواهد با جمع نمایندگان مردم مدت ریاست خود را تمدید کند، از این رو، مانع چنین گردهمایی شد و گذاشت فراخوان مجددی از رادیو و تلویزیون اعلام شود. «اما وزارت دفاع از نشر اعلامیه در رادیو و تلویزیون جلوگیری نمود. سرانجام صبغت‌الله مجددی تحت فشار شدید وزارت دفاع و رهبران احزاب، حاضر شد مطابق توافق‌نامه پیشاور قدرت را به برهان‌الدین ربانی انتقال دهد.»^{۱۱۵}

فرمانده مسعود تلاش کرد دولت موقت مجددی را در مهلت دو ماه به پایان ببرد، در مقابل، تمام نیروی خود را به کار بست که دولت ربانی را برای افغانستان جاودانه سازد. مجددی در مراسم انتقال قدرت با ابراز ناخرسندی از مسعود گفت: «وزارت دفاع در جریان سفرهای داخلی و خارجی این جانب هیچ‌گونه تدابیر امنیتی اتخاذ نکرد.»^{۱۱۶} چنان که گذشت، ایده مسعود برای انحصار حاکمیت تاجیک این بار باید از طریق درگیر کردن هزاره‌ها و پشتون‌ها به اجرا درمی‌آمد و مسعود در ابتدای کار خود موفقیت‌های نیز کسب کرد. «در ایجاد درگیری‌های شهر کابل بین پشتون‌ها و هزاره‌ها احمد شاه مسعود نقش بسیار مؤثری داشت. وی تلاش داشت و دارد که با درگیر کردن دو رقیب دیرین، یعنی پشتون‌ها و

هزاره‌ها، خود یکه‌تاز میدان باشد و اقتدار سیاسی را به دست بگیرد. متأسفانه وی در این راه توفیق زیادی داشت.^{۱۱۷} او پس از استقرار در کابل تعهدات در جبل السراج را به کلی نادیده گرفت. براساس این توافق، قرار بود نیروهای گروه‌های غیرپشتون با مشارکت هم کابل را تصرف کنند و دولت تشکیل دهند. اما مسعود در جریان تصرف شهر کابل راه را بر روی ورود نظامیان حزب وحدت در میدان شهر بست و «تمام هم و غمش این بود که سلاح‌های موجود در کابل به دست مردم هزاره نیفتد که فردا برای او دردسر ایجاد نکند.»^{۱۱۸}

مسعود که در دولت موقت هم‌زمان با عهده‌داری وزارت دفاع مسئولیت تأمین امنیت کابل را نیز برعهده داشت، بر آن شد که پایتخت را از وجود نیروهای دیگر خالی سازد. مسعود می‌خواست پایتخت را به صورت کامل و یکپارچه در دست داشته باشد و نیروهای دوستم و بقایای ارتش که عمدتاً از جناح پرچم بودند، تحت کنترل و در اطاعتش باشند.^{۱۱۹} کنترل یکپارچه کابل کاری درست بود، چون مسعود وظیفه تأمین امنیت شهر را به عهده داشت اما عملکرد قومی وی این باور را برای دیگران به وجود آورد که تاجیک‌ها به ویژه پنجشیری‌های نزدیک مسعود به بهانه، تأمین امنیت، سایر اقوام را به کلی نادیده گیرد و از شهر خارج سازند. مسعود می‌توانست نیروهای محافظ شهر (گارنیزون) را طوری تنظیم کند که از همه اقوام در آن حضور داشته باشند، اما این کار را نکرد. نیروهای محافظ شهر که همه از پنجشیری‌ها بودند، برای شهروندان پشتون، هزاره و ازبک قابل اعتماد نبودند، از این رو، نمی‌توانستند در انجام وظیفه خود توفیقی به دست آورند. نیروهای محافظ شهر به بهانه تأمین امنیت شهر، اقدام به خلع سلاح نظامیان و فرماندهان حزب وحدت کردند و این مسأله هزاره‌ها و تاجیک‌ها را رویاروی هم قرار داد. در ۲۵ تیر ۱۳۷۱ نیروهای محافظ راه را به روی مأموران حزب وحدت بستند. هدف نیز دستگیری و خلع سلاح نظامیان هزاره‌ای حزب وحدت بود.^{۱۲۰}

افزون بر آن، یکی از فرماندهان حزب وحدت نیز توسط گارنیزون (نیروهای محافظ) شهر توقیف، خلع سلاح و شکنجه شد. فرد توقیف‌شده پس از آزادی هنگامی که وزارت دفاع به شکایت وی ترتیب اثر نداد، خود در اقدامی از نیروهای تاجیک انتقام گرفت.^{۱۲۱}

درگیری‌های پراکنده میان هر دو طرف از همین زمان آغاز شد و پس از آنکه گارنیزون و پنجشیری‌ها در موارد دیگر اقدام به دستگیری فرماندهان رده‌بالای حزب وحدت کردند، جنگ همه‌جانبه میان دو طرف به وقوع پیوست. نظامیان مسعود و شخص وی که از تجهیزات مکانیزه نظامی باقی‌مانده از دولت کمونیستی برخوردار بودند، در صدد برآمدند با حمله‌ای غافلگیرکننده و برق‌آسا برای همیشه کار حزب وحدت و هزاره‌ها را یکسره کند. اما جنگ این هدف را برای آنان به ارمغان نیاورد: «درگیری شدید اما بسیار کوتاه بود، زیرا با برخوردی جدی با تانک‌های شورای نظار، فرار را بر قرار ترجیح داده و به جانب مرکز شهر برمی‌گردند.»^{۱۲۲}

از این به بعد حزب وحدت در مناطق شیعه‌نشین همچنان پابرجا ماند و دولت و وزیر دفاع نتوانستند آنان را زیر سلطه خود درآورند. شکست حمله برق‌آسای مسعود از یک طرف، وجهه نظامی وزیر دفاع را زیر سؤال برد و از سوی دیگر، وضعیت رو به تثبیت حزب وحدت در کابل را تقویت کرد. تاکتیک بعدی مسعود این بود که با اتحاد میان نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف - دو نیروی متخاصم علیه شیعیان - به حضور نظامی و سیاسی شیعه‌ها در کابل پایان دهد. ائتلاف تاجیک و پشتون‌های اتحاد سیاف جنگی شدید را بر هزاره‌های ساکن غرب کابل تحمیل کرد. نیروهای مهاجم پس از تصرف مناطق شیعه‌نشین دست به کشتار غیرنظامیان زدند و فاجعه خونینی در این شهر به وجود آوردند: «یکی از رویدادهای هولناک جنگ‌های داخلی افغانستان در ۱۱ فوریه ۱۹۹۳ (۲۲ دلو/

بهمن ۱۳۷۱) در ناحیه افشار واقع در غرب کابل اتفاق افتاد که طی آن صدها تن از ساکنان هزاره به دستور مستقیم رئیس‌جمهور ربانی و فرماندهش مسعود به دست نیروهای حکومتی به قتل رسیدند ... ساعت یک بامداد ۱۱ فوریه که ساکنان افشار در بستر خواب بودند، مؤسسه علوم اجتماعی از سه طرف مورد حمله قرار گرفت: از غرب توسط نیروهای اتحاد اسلامی سیاف، از شمال و جنوب توسط نیروهای ربانی (به کمک خیانتکارانی در حزب که قبلاً خریداری شده بودند). حزب وحدت در مواجهه با این حملات از موقعیت‌های خود در منطقه عقب‌نشینی کرد. پس از آن نیروهای وفادار به سیاف و احمد شاه مسعود منطقه را مورد هجوم قرار دادند. آنان به قتل و کشتار، تجاوز و آتش زدن خانه‌ها پرداختند و دختران و پسران جوان را اسیر کردند.^{۱۲۳}

حزب وحدت و هزاره‌ها در فاجعه افشار ضربات سنگینی متحمل شدند، اما توانستند بار دیگر موقعیت خود را بازیابند. از این زمان به بعد پرونده ائتلاف گروه‌های غیرپشتون بسته شد. هزاره‌ها و ازبک‌ها به سوی ائتلاف با نیروهای پشتونی مخالف دولت و رقیب دیرینه مسعود کشانده شدند. رویکرد انحصارگرایانه مسعود درباره ازبک‌ها و هزاره‌ها را صالح محمد ریگستانی از هم‌زمان بسیار نزدیک وی تأیید کرده است: «از زمانی که متحدین مسعود از جمله حزب وحدت و جنبش به حکمتیار پیوستند، در صفوف مربوط به خود مسعود این نظریه به وجود آمد که به تقاضاهای آنها جواب مثبت داده شود و دوباره به صف دولت برگردانده شوند. واضح بود که تقاضاهای آنها بیشتر می‌شد اما اعضای شورای نظر که به رغم انحلال، در عمل وجود داشتند، متفق القول بودند که به هر قیمت شده حزب وحدت و جنبش برگردانده شوند. تنها مخالف آن خود مسعود بود.»^{۱۲۴}

۴. شیعیان و دولت ربانی

استاد ربانی در ۱۰ تیر (سرطان) ۱۳۷۱ قدرت را تحویل گرفت و آغاز به کار کرد. دو جناح شیعی، حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی، به دولت پیوستند. ربانی با مذاکراتی که با رهبر حزب وحدت انجام داد، به این مسأله اذعان کرد که سهم شیعیان بیشتر از آن است که فعلاً به آنها داده شده و او در دولت خود این کار را خواهد کرد، اما نباید موافقت‌نامه به بیرون داده شود تا دیگران به توافقات به میان‌آمده واکنش نشان ندهند.^{۱۲۵}

اگرچه حزب وحدت و هزاره‌ها با گرفتن سه وزارت‌خانه به دولت ربانی پیوستند، اما این پیوستن به زودی به فرجام رسید. جنگ خونین افشار میان هزاره‌ها و تاجیک‌ها، حزب وحدت و هزاره‌های غرب کابل را از تاجیک‌ها بیزار کرد و پس از آن تلاش کردند همیشه در مقابل دولت قرار گیرند. با سپری شدن دوره دو ماهه حکومت ربانی و پایان مهلت مقرر، ربانی حاضر نبود قدرت را واگذار کند بلکه درصدد برآمد با دایر کردن شورای اهل حل و عقد دولت خود را مشروعیت بخشد. این شورا در ۸ دی (جدی ۱۳۷۱) برگزار شد و به تنها نامزد ریاست‌جمهوری رأی داد. حزب وحدت به همراه حزب اسلامی، محاذ ملی و جبهه نجات ملی (هر سه حزب اخیر از پشتون‌ها) این شورا را تحریم کردند و آن را غیرقانونی دانستند.^{۱۲۶}

یکی از مسایل مورد اختلاف دیگر تدوین قانون اساسی بود. کمیسیون قانون اساسی زیر نظر مولوی محمدنبی با ۴۴ عضو برگزار و در متن قانون، تنها مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفته شد. ماده چهارم تصریح می‌کرد مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است. در ماده پنجم در خصوص رئیس دولت آمده بود: «رئیس دولت مرد مسلمان و پیرو مذهب حنفی بوده تابعیت افغانی داشته و از پدر و مادر مسلمان افغانی الاصل متولد باشد.» در نهایت ماده

۶۲ درباره صدر اعظم آمده بود: «رئیس حکومت مرد مسلمان پیرو مذهب حنفی بوده از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد.»^{۱۲۷} در واکنش به مسوده قانون اساسی هر دو حزب حرکت و وحدت آن را نپذیرفتند و خواستار رسمیت یافتن مذهب و فقه جعفری شدند. سرانجام، حزب وحدت از شیعیان و هزاره‌ها، جنبش ملی از ازبک‌ها، جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حزب اسلامی حکمتیار از پشتون‌ها، مسوده قانون اساسی را غیرقانونی دانستند و در نتیجه مخالفت‌ها، ربانی مسوده قانون اساسی را که از تصویب کمیسیون گذشته بود، توشیح نکرد.^{۱۲۸}

دولت ربانی برای بسیاری از رهبران و گروه‌های جهادی، به ویژه شیعه‌ها غیرقابل قبول بود. این دولت هیچ‌گونه رنگ و بوی ملی نداشت و تمام پست‌های مهم و حساس و تصمیم‌گیرنده آن را تاجیک‌ها و در رأس همه آمر مسعود قبضه کرده بودند: «برای بسیاری از سران احزاب اسلامی و جهادی حتی آنهایی که داخل دولت قرار داشتند یا در حالت بی‌طرفی به سر می‌بردند، جمعیت اسلامی و شورای نظار گروه‌ها و نیروهای انحصارگری محسوب می‌شدند که مناصب و مراکز اصلی قدرت را در اختیار خود نگه داشته بودند. از دیدگاه آنها، مفهوم قدرت و حاکمیت دولت اسلامی در سه محور تصاحب و توزیع پول، امور نظامی و امنیتی، وظایف و تقرر کارمندان عالی‌رتبه دولتی خلاصه می‌گردید که تمام آن را در انحصار جمعیت اسلامی و شورای نظار پنداشتند.»^{۱۲۹}

ربانی پس از سپری شدن مهلت داده‌شده از سوی شورای موسوم به حل و عقد نیز نخواست از قدرت کناره‌گیری کند. این بار ربانی می‌خواست از طریق حکم دادگاه عالی هم که شده به این حکومت نیم‌بند خود ادامه دهد. دادگاه عالی (ستره محکمه) باز هم ریاست ربانی را برای شش ماه دیگر تمدید کرد. در همین زمان (تیر ۱۳۷۳) اسماعیل خان، والی هرات، شورایی در هرات برگزار کرد که بیش از هزار نفر از بخش‌های مختلف مردم افغانستان در آن گرد هم آمدند. نتیجه

شورا برای دولت ربانی با اهمیت بود. شورا در قطعنامه پایانی خود حکم تمدید دولت ربانی توسط ستره محکمه (دادگاه عالی) را تأیید کرد.^{۱۳۰} دیدگاه شیعه‌ها به ویژه در قبال اتفاقات به وجود آمده هم‌چنان مخالفت با این اقدامات بود و «تلاش اسماعیل‌خان در بهار ۱۳۷۳ برای جلب حمایت و مشارکت عبدالعلی مزاری و گلبدین حکمتیار به شورای هرات بی‌نتیجه ماند و بعداً جلسات مقدماتی شورا از سوی هواپیماهای دوستم چند بار مورد بمباران قرار گرفت».^{۱۳۱}

در دولت ربانی بعضی از شیعه‌ها راه پیکار و مخالفت با دولت را در پیش گرفتند که حزب وحدت استاد مزاری این گرایش را نمایندگی می‌کرد. اما بعضی دیگر در کنار دولت ربانی باقی ماندند. حزب وحدت پس از جنگ افشار و انحصارگری‌های مسعود دست دوستی به سوی حکمتیار دراز کرد.

حکمتیار در ابتدا با انجام اقدامات نظامی خواست با دولت ربانی و مسعود تسویه حساب کند، اما پس از ناکامی به فعالیت‌های سیاسی روی آورد. هزاره‌های هم‌پیمان حکمتیار در اقدامات نظامی او شرکت نکردند، اما از فعالیت‌های سیاسی او در قبال دولت ربانی حمایت کردند.^{۱۳۲} حکمتیار توانست با حمایت پاکستان و عربستان سعودی موافقت‌نامه اسلام آباد را تنظیم کند. وی در این موافقت‌نامه به عنوان صدر اعظم تعیین شده بود. اما مسعود موافقت‌نامه اسلام‌آباد را که می‌توانست برایش خطر آفرین باشد، طرحی خارجی دانست و با آن مخالفت کرد: «با تأسف در پاکستان جماعت اسلامی و آی‌اس‌آی حین مذاکره، رهبران سازمان‌ها شرایط را آماده ساختند که فیصله به نفع حکمتیار صورت گرفت. در آنجا فیصله (توافق‌نامه) و معاهده غیرعادلانه انجام یافت. آن فیصله برای ختم جنگ و استقرار صلح نبود. فقط آی‌اس‌آی، حقوق مردم و سازمان‌ها را به حکمتیار بخشید».^{۱۳۳}

حدس و ترس مسعود درست بود. پس از تشکیل اجلاس رهبران برای تدوین کابینه حکمتیار، مسعود از وزارت دفاع برکنار شد.^{۱۳۴} اما مسعود که در کابل قدرت

را در دست داشت نه از وزارت دفاع کنار رفت و نه اجازه داد حکمتیار به پایتخت وارد شود. رویارویی با دولت ربانی گرچه میان اکثر مردم شیعه گسترش یافت، این دولت به کلی از عناصر شیعی بی‌بهره نبود. حرکت اسلامی به رهبری آیت‌الله محسنی به دولت پیوست و هماهنگ با آن عمل کرد. افزون بر آن، حزب وحدت در سال ۱۳۷۳ از درون منشعب شد. پس از انشعاب، جناح اکبری به دولت ربانی پیوست و محمد اکبری گفت که از مدت‌ها پیش با جنگ مخالف بوده است: «من بارها به مزاری گفتم که جنگ حزب وحدت و جنگ هزاره‌ها با احمد شاه مسعود و دولت استاد ربانی، نامعقول و غیرمنطقی است. ما که به این جنگ دهن باز می‌کنیم، دهن خود را پر خون می‌نماییم. مردم خود را مجروح می‌سازیم. منفعت و مصلحت ما و مردم ما این است که با مسعود همکاری کنیم. اگر حکمتیار می‌جنگد، مدعی تاج و تخت از دست رفته، اجدادش است. ولی ما برای چه می‌جنگیم؟ اگر برای تأمین حقوق است، ما حق خود را با ایستاد شدن در کنار مسعود می‌توانیم به دست بیاوریم نه در جنگ علیه او. ما با جنگ خود مسعود را تضعیف می‌کنیم وقتی او ضعیف شد سقوط می‌کند و آنگاه حکمتیار [و] عموزاده‌های حکمتیار به حاکمیت می‌رسند و در حاکمیت آنها اجازه طلب حق نخواهیم داشت چه رسد به آنکه صاحب حق شویم.»^{۱۳۵}

۵. عوامل تنش و نزاع در دولت ربانی

اگرچه نزاع میان نیروهای جهادی از لحظه ورود به کابل آغاز شد، ولی در دوره ریاست جمهوری برهان‌الدین ربانی، این خصومت‌ها ابعاد تازه‌ای به خود گرفت و به شکلی بی‌سابقه افزایش یافت. در این مرحله از خشونت‌ها مرزهای قومی بسیار برجسته شد و کشمکش‌های سیاسی پا را از پایتخت فراتر نهاد و سایر ولایت‌ها را نیز دربرگرفت. دولت ربانی فقط در محدوده مشخصی از شهر کابل حضور واقعی

داشت و در همین شهر چهار نیروی متخاصم از چهار گروه قومی کشور حضور داشتند و هر کدام قسمت‌هایی از شهر را در اختیار گرفتند. بیرون از پایتخت نیز وضعیت این گونه بود. مهم‌ترین عواملی که مانع بروز دولت ملی و فراگیر شد عبارت‌اند از:

الف) اتکا به فرهنگ قبیله‌ای و قومی در سیاست

اگرچه احزاب جهادی به شدت به اسلام علاقه‌مند بودند، هرگز نتوانستند قرائتی فراگیر و غیرقومی از آن ارائه دهند. رهیافت فرهنگ قومی در سیاست در دوره جهاد نیز به قوت خود باقی ماند. قومیت‌گرایی رهبران جهادی را از هرگونه تلاش برای دستیابی به صلح و آرامش بازداشت. در مورد شیعه‌ها، نگرش قومی از مذهب نیز سود می‌برد و آنان را تحت فشار دو سویه قرار می‌داد. این نگرش زمانی مشکل‌آفرین می‌شد که احزاب سیاسی برای رسیدن به خواسته‌های خود از مکانیزم نظامی استفاده می‌کردند.

نگرش قومی و به کارگیری قدرت نظامی در سیاست چهار جبهه متخاصم را به وجود آورد که در تمام مدت استقرار مجاهدین در کابل با هم در نبرد بودند. «در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴م) در کابل چهار نیروی نظامی در حال جنگ برای کسب قدرت حضور داشتند. هر یک از این گروه‌ها بنای قومی داشت. مسعود لیدر تاجیک، دوستم ازبک، مزاری هزاره (شیعی) و حکمتیار پشتون. استحکام قومی و داعیه ایفای نقش هریک از کتله‌های قومی در مسائل ملی، ظهور و رشد چهار گروه را توجیه می‌کرد. چهار گروه برای تشکیل نوع جدید قدرت در کابل می‌جنگیدند.»^{۱۳۶} در این میان، نقش دو جناح رقیب و با قدرت پشتون و تاجیک بسیار مهم بود. هزاره‌ها و ازبک‌ها در دولت ربانی موقعیت انحصاری نداشتند و نقش آنها ثانوی و تکمیلی بود. این دو جریان به تنهایی نمی‌توانستند برنامه‌های

بزرگ سیاسی را در سطح کشور به پیش برند، اما با اتحاد و ائتلاف با هر یک از دو جریان می‌توانستند بر سرنوشت جنگ تأثیر گذارند. هزاره‌های شیعه در ابتدا با عنوان کردن ائتلاف گروه‌های اقوام محکوم به تاجیک‌ها پیوستند، ولى به زودی پس از مواجه شدن با بی‌اعتنایی و خصومت‌های فزاینده مسعود به جناح رقیب رو آوردند. در نتیجه تعارض میان جناح‌های درگیر برخاسته از اقوام در سراسر دوره ریاست جمهوری استاد ربانی آرامش و صلح به وجود نیامد و رکود اقتصادی همراه با نزاع‌های قومی در کشور حکمفرما شد.

ب) دخالت‌های خارجی

دومین متغیر اساسی عوامل بیرون از کشور بودند. کمک کشورهای گوناگون به مجاهدین افغانستان در زمان اشغال این کشور توسط روس‌ها که با اهداف متفاوت انجام می‌گرفت، افغانستان را به صحنه رقابت‌های کشورهای همسایه، منطقه و قدرت‌های بزرگ تبدیل کرد. پس از قدرت‌های جهانی، نقش پاکستان و عربستان سعودی بین جنبش‌های سنی از اهمیتی فراوان برخوردار بود. پاکستان درصدد بود دولتی دست‌نشانده در افغانستان به وجود آورد. عربستان می‌خواست با حمایت از مجاهدین جایگاه رهبری جهان اسلام را برای خود هم‌چنان نگه دارد و با ایران در افغانستان رقابت کرد. هدف دیگر عربستان این بود که شورش‌هایی را که در این کشور به علت نزدیکی دولت‌مردان آن به غرب به راه افتاده بود، از سر راه خود بردارد.

افزون بر دخالت‌های دولتی، مجامع مذهبی که همگام با دولت‌ها در این دو کشور پاکستان و عربستان عمل می‌کنند، در بزرگ کردن نزاع‌های افغانستان نقش ایفا کردند. در همه این موارد شیعیان در خصومت‌های فزاینده قرار می‌گرفتند. چه مقام‌های مذهبی خارجی چه مجامع دینی با شیعه‌ها روابط خوبی نداشتند و تلاش

می کردند جایگاه آنان را در افغانستان نادیده گیرند. در این خصوص یکی از توصیه‌های رهبران مذهبی عربستان به سران سازمان‌های جهادی پشتون قابل توجه است: «رهبران حقیقی جهاد، یونس خالص، برهان‌الدین ربانی، سیاف، حکمتیار، ما این احساس را داریم که مزدوران ملیشه و دشمنان واقعی که [به آنها] از بیرون کمک می‌شود، همه یک دسیسه خطرناک دارند و می‌خواهند در رابطه با جهاد افغانستان، اسوه‌های مسلمانان را با خاک برابر کنند. ای رهبران، احتیاط کنید به شیعه‌های واقعی کدام [هیچ] نقش ندهید و به این آگاه شوید که آنها در افغانستان به حکومت اهل سنت نمی‌توانند شریک شوند... ما یک بار دیگر توجه شما را به این خطرها جلب می‌کنیم که شرکت شما در کنار دشمنان علیه حزب اسلامی، هیچ جواز شرعی ندارد. دشمنان به کم زوری حزب بسیار خوشحال می‌شوند... ما از حزب اسلامی و از حکمتیار صاحب خواهش می‌کنیم با برادران خود به نرمی برخورد کنند تا اینکه دشمنان کافر و منافق جهاد فرصت پیدا نکنند.»^{۱۳۷}

بی‌علت نبود که در شش ماه اول استقرار حزب وحدت در کابل انواع و اقسام جنگ‌ها و خصومت‌ها علیه این حزب به راه افتاد و بسیاری جریان‌های تاجیک و پشتون در این جنگ‌ها مشارکت داشتند.

ج) خصومت‌های شخصی رهبران و گروه‌ها

جدا از دو عامل درونی جامعه افغانستان و بیرون از آن، نباید نقش احزاب و رهبران آنها را در تشدید جنگ و خشونت نادیده گرفت. برخی رهبران مدت‌ها پیش از استقرار دولت در کابل با هم درگیر بودند و هیچ‌گاه حاضر نبودند بر سر مسأله‌ای توافق کنند. نبردهای حکمتیار و مسعود فراتر از موضع‌گیری‌های قومی بود. آن دو از ابتدای تشکیل جبهه مقاومت روابط خوبی نداشتند. حکمتیار در بعضی اظهارات خود مسعود را به مسخره می‌گرفت و بعضاً او را ملحد می‌خواند.

مسعود نیز تلاش می‌کرد جلوی پیشرفت سیاسی حکمتیار را بگیرد. هنگامی که این دو رقیب با هم بر سر تصرف کابل صحبت می‌کردند، این وضعیت کاملاً پیدا بود.^{۱۳۸} این اختلاف‌های شخصی با خصومت‌های قومی به هم تنیده شد و وضعیت اسف‌باری به وجود آورد. «این اختلاف‌ها با تخاصمات شخصی تشدید می‌گردید. مثلاً در آوریل ۱۹۹۲ سخنگوی حکمتیار آشکارا اعلام کرد که حکمتیار با هر طرحی که احمد شاه مسعود را شامل شود نمی‌تواند موافقت کند.»^{۱۳۹} نزاع‌های شیعه‌ها و تاجیک‌ها در قالب حزب وحدت و جمعیت نیز چنین بوده شهید مزاری پس از اتفاقاتی که در غرب کابل برای شیعه‌ها پیش آمد و عامل آن نیز مسعود بود، نفرت شدیدی از مسعود پیدا کرده بود و نمی‌توانست او را تحمل کند.^{۱۴۰}

حکمتیار و مسعود هر دو در قبال شیعیان عملکرد و تفکری مشابه داشتند. در واقع هر دو جریان اهمیتی سیاسی و نظامی برای شیعه‌ها قائل نبودند، بلکه صرفاً برای رسیدن به اهداف خود از آنان حمایت می‌کردند. اما شهید مزاری در مقایسه با حکمتیار، نسبت به مسعود و ربانی حساس‌تر بود؛ چنان که مسعود نیز به مزاری این‌گونه نگاه می‌کرد.

دوره طالبان

نزاع‌های قومی و حزبی هنوز به فرجام نرسیده بود که گروه جدیدی پا به عرصه سیاسی و نظامی افغانستان نهاد، طالبان در سال ۱۹۹۴ از نواحی مرزی جنوب ظهور کردند. این جنبش با دامن زدن به ناسیونالیسم پشتون و با شعارهای دینی همراه با تأمین امنیت در مناطق زیر نفوذ خود، به زودی بخش وسیعی از کشور را تصرف کرد. یک‌سال پس از تولد، طالبان می‌خواست پایتخت را نیز در کنترل داشته باشد. برای این منظور با پیشروی‌های سریع، خود را به نزدیک کابل رساند

و این شهر را مستقیماً مورد تهدید قرار داد.

به رغم نزدیک شدن تحریک اسلامی طالبان به پایتخت، این شهر هم‌چنان گرفتار خصومت‌های قومی و حزبی بود. دولت ربانی که در ابتدا شناخت درستی از جنبش طالبان نداشت، کمک‌های مالی فراوانی به آن کرد. دولت ربانی طالبان را تهدیدی برای خود نمی‌پنداشت. با نزدیک شدن طالبان به اطراف پایتخت شیعیان غرب کابل در وضعیت دشواری قرار گرفتند. آنان از یک سو با تهدید دولت و از سوی دیگر با تهدید نیروهای تازه وارد طالبان مواجه بودند. حزب وحدت با هر دو گروه مذاکراتی کرد، اما مذاکره با مسعود و دولت ربانی به نتیجه نرسید و طرح دفاع مشترک که مزاری به مسعود در برابر طالبان پیشنهاد کرده بود، مورد قبول وزیر دفاع قرار نگرفت.^{۱۴۱}

مزاری پس از آن مصمم شد به مذاکرات خود با طالبان ادامه دهد و آن را به نتیجه برساند. برای مسعود و ربانی که تا این زمان از جنبش طالبان احساس خطر نمی‌کردند، هنوز دشمن درجه یک شیعیان غرب کابل بودند. تاجیک‌ها درصدد برآمدن با استفاده از موقعیت به وجودآمده برای همیشه کار شیعیان و حزب وحدت را یکسره کنند. از این رو، مسعود هم‌چنان مواضع صلح‌جویانه خود را با طالبان حفظ کرد: «تا اواخر فبروری (فوریه) ۱۹۹۵ مسعود بیشتر درصدد بود وقت کافی پیدا کند تا به حساب بقیه دشمنانش به کابل برسد؛ به ویژه حزب شیعی وحدت مزاری و بقایای نیروهای دوستم در کابل که در جنوب غرب شهر نفوذ کرده و اینک پس از عزیمت حکمتیار آسیب‌پذیر شده بودند. مسعود با این دیدگاه، موضع صلح‌آمیزی نسبت به طالبان گرفته بود.»^{۱۴۲} سرانجام، طرح حمله براندازانه دولت علیه شیعه‌ها در ۶ مارس ۱۹۹۵ آغاز شد. این حمله همه‌جانبه دو روز به طول انجامید و صدها تن کشته بر جای گذاشت.^{۱۴۳} شیعه‌ها توانستند در برابر دولت از خود دفاع کنند، اما ورود طالبان که با توافق سران حزب وحدت

صورت گرفته بود، اوضاع را وخیم‌تر ساخت. طالبان براساس موافقت‌های انجام‌شده وارد شهر شدند، اما برخلاف انتظار جنگ‌جویان حزب وحدت را خلع سلاح کردند. نیروهای حزب وحدت که نمی‌توانستند در چنین شرایطی از موقعیت‌های خود در مقابل حملات دفاع کنند، عقب‌نشینی کردند. در نتیجه، سربازان حکومت ظرف چند ساعت به درون این مناطق نفوذ کردند و برای اولین بار پس از ورود مجاهدین به پایتخت وارد غرب کابل شدند. غرب کابل سقوط کرد و سه سال مقاومت هزاره‌ها و شیعه‌ها به پایان رسید.^{۱۴۴}

استاد مزاری حین عقب‌نشینی از کابل به دست طالبان افتاد و با همراهان خود به شهادت رسید. نیروهای تاجیک‌تبار مسعود این بار توانستند هزاره‌ها و ازبک‌ها را از شهر بیرون کنند. هم‌چنین طالبان را از ورود به پایتخت باز دارند. مسعود که از این فتوحات احساس خرسندی و غرور می‌کرد، در مصاحبه‌های خود چنین اظهار داشت:

«مزاری مزدور ایران بود و می‌خواست غرب کابل را لبنان بسازد، امروز شکست خورده، دست ایران از افغانستان کوتاه شده است.
- آقای حکمتیار و طالبان مزدور پاکستان بودند و امروز به جنوب کشور متواری شده‌اند.

- دوستم مزدور ازبکستان امروز در شمال کشور منزوی است.»^{۱۴۵}

۱. هزاره‌ها پس از شکست در کابل

پایان حضور سیاسی و نظامی هزاره‌ها در کابل گرچه رویدادی تراژدیک برای آنان بوده، اما هرگز به معنای پایان حضورشان در معادلات سیاسی و نظامی کشور نبوده است. حزب وحدت با رهبر قرار دادن شخص درجه دو حزب، کریم خلیلی، بر آن شد که فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گیرد. خلیلی تلاش خود را به کار

بست تا بار دیگر نیروهای نظامی و سیاسی را منسجم و هماهنگ کند. او پس از توفیق در این خصوص تصمیم گرفت که بامیان را مثل روزهای نخست تشکیل حزب وحدت، دوباره مرکزیت بخشد. بامیان در مرکز هزاره‌جات واقع است و به علت برخورداری از آثار فوق‌العاده کهن و باستانی وجهه بین‌المللی نیز دارد. اما این شهر تحت کنترل دولت ربانی بود و باید فکری برای آن می‌شد.

حزب وحدت حملات خود را برای تصرف بامیان آغاز کرد. دولت ربانی و آمر مسعود می‌خواستند با درگیر کردن نیروهای شیعی همکار دولت - حرکت اسلامی و وحدت جناح اکبری - مانع ورود حزب وحدت به بامیان شدند، اما نیروهای محسنی و اکبری با نیروهای حزب وحدت همکاری کردند، سرانجام حزب وحدت تا میزان (مهر) ۱۳۷۴ موفق شد بامیان و نواحی اطراف آن را از آن خود سازد.^{۱۴۶}

خارج کردن بامیان از دست نیروهای دولتی و تاجیک، و استقرار دوباره حزب وحدت، امیدواری‌های شیعیان را تقویت کرد و حزب وحدت پس از سازماندهی دوباره در مدت کمتر از یک سال^{۱۴۷} هم‌چنان جایگاه سیاسی و نظامی خود را در معادلات کشور حفظ کرد.

۲. شیعیان و تاجیک‌ها پس از سقوط دولت ربانی

اتحاد و ائتلاف هزاره‌های شیعه با حکمتیار نتایج مصیبت‌باری برای آنان داشت. اینک مسعود می‌خواست با توافق حکمت‌یار شانس خود را آزمایش کند. پیش از ورود طالبان، مسعود و حکمتیار با هم مذاکره کردند و قرار شد حکمتیار به عنوان صدر اعظم در دولت ربانی ایفای نقش کند. نیروهای نخست‌وزیر در نواحی راهبردی شرق کابل استقرار یافتند و مسعود از این نکته غافل بود که ممکن است این منطقه وی را در تنگنا قرار دهد. طالبان این بار از شرق به کابل حمله‌ور شدند.

نیروهای حزب اسلامی قدم به قدم عقب نشستند و با اندک درگیری‌های نظامی، مواضع خود را به نیروهای طالبان واگذار کردند. مسعود هنگامی پی به این حادثه برد که دیگر دیر شده بود. ارتفاعات سروبی که در پیروزی طالبان بر دولت موقعیتی راهبردی داشت، به تصرف نیروهای طالبان درآمد و مقاومت دیگر بی‌فایده بود. در ۵ میزان (مهر) ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) مسعود به نیروهای خود دستور عقب‌نشینی از کابل داد و فردای آن روز طالبان وارد شهر شدند.^{۱۴۸}

رانده شدن مسعود از کابل تأثیری عمیق بر وی گذاشت. او تازه فهمید که به تنهایی نمی‌تواند از عهده طالبان برآید. مسعود از آن پس به مثابه مقاومت نظامی، کارهای دسته جمعی در مقابل طالبان را هدف قرار داد و بر آن شد که با ایجاد جبهه‌ای ضد طالبانی با آنان مقابله کند.

شیعه‌ها که در پی حوادث کابل خاطرات ناخوشایندی از هر دو طرف داشتند، مردد بودند که با کدام طرف اتحاد و ائتلاف کنند. حزب وحدت سرانجام ائتلاف با تاجیک‌ها را پذیرفت. حدس حزب وحدت و شناخت آنان از جنبش طالبان درست از آب درآمد. این جنبش هرگز نخواست با مشارکت سایر اقوام و احزاب در دولت خود، مسائل سیاسی افغانستان را حل کند. هر دو طرف متخاصم هزاره و تاجیک - ضرورت دفاع مشترک در برابر طالبان را احساس می‌کردند. رهبران سازمان‌های وحدت، جمعیت، جنبش (نیروهایی که سال‌ها با هم در کابل جنگیده و فعلاً از این شهر اخراج شده بودند) در شهر خنجان گردهم آمدند و «شورای عالی دفاع از افغانستان» را در ۱۹ مهر ۱۳۷۵ به وجود آوردند. ریاست این شورا را ژنرال دوستم به عهده داشت.^{۱۴۹}

ریاست دوستم به معنی کاهش اهمیت سیاسی و نظامی مسعود بود. در زمان استقرار دولت ربانی در کابل و عدم سازش دوستم با دولت، ربانی اقدام به صدور فتوای جهاد علیه دوستم کرد و این بار پس از اخراج از کابل به ریاست همان

شخص در برابر طالبان تن داد. این گونه حوادث و رویدادها در جهاد افغانستان بسیار است و فقط دولت ربانی در چنین وضعیتی قرار نگرفته است. وضعیت دوستم پیش از ائتلاف با حکمتیار نیز بهتر از این نبود.

در شورای عالی دفاع افزون بر سران اقوام تاجیک، هزاره و ازبک از میان پشتون‌ها حاجی عبدالقدیر و پیر سید احمد گیلانی حضور داشتند. البته حضورشان سمبلیک به نظر می‌رسید. در یکی از بندهای توافق‌نامه تأکید شده بود: «هرگاه افراد یکی از جناح‌های تشکیل‌دهنده شورا مورد حمله قرار گیرند، متحدین دیگر به یاری‌اش می‌شتابند.»^{۱۵۰}

شاید شرکت‌کنندگان پیمان فکر می‌کردند یا گنجاندن چنین ماده‌ای در توافق‌نامه، پیمانی نظامی همانند ناتو برای افغانستان به وجود آورده‌اند، اما رویدادهای بعدی نشان داد شورای عالی دفاع در مواجهه با طالبان کارایی زیادی نداشت. خصومت و درگیری میان اعضای شورا بیش از آن بود که بتوانند در کنار همدیگر در مقابل طالبان بایستند. با بیرون رانده شدن دوستم از مزار شریف، شورا عملاً از هم پاشید.

۳. جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان

اختلاف‌های درونی ازبک‌ها با نزدیک شدن طالبان به دروازه‌های مزار شریف به مرحله‌ای سرنوشت‌ساز رسید. ژنرال عبدالملک با طالبان وارد معامله شد. او اسماعیل خان، والی تاجیک‌تبار هرات و نیز مزار شریف را در اختیار طالبان قرار داد. شهر مزار به اشغال طالبان درآمد و ژنرال دوستم برای نجات خویش به ترکیه پناهنده شد.

مقاومت نیروهای شیعی این بار مزار شریف و ساکنان آن را از چنگ طالبان نجات داد. ژنرال ملک ریاست جنبش ملی را به عهده گرفت. مخالفان در نبود

دوستم ناچار شدند ائتلافی دیگر تشکیل دهند.

در مرداد ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) مخالفان طالبان گرد هم آمدند و «جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان» را به وجود آوردند و مزار شریف را مقر آن اعلام کردند.^{۱۵۱} مهم‌ترین ویژگی جبهه متحد آن بود که افزون بر توافق‌های نظامی، به راه‌حل‌های سیاسی درون ائتلاف ضد طالبان توجه شد. در پی چنین نگرشی، انحصار دولت ربانی شکسته شد و اعضای جبهه، دولتی جدید پایه‌گذاری کردند. کابینه و اعضای دولت را این‌گونه معرفی کردند: «برهان‌الدین ربانی حیث رئیس‌جمهور، عبدالرحیم غفورزی نخست‌وزیر، احمد شاه مسعود به حیث وزیر دفاع و معاون رئیس‌جمهور، جنرال (ژنرال) عبدالملک، وزیر خارجه و پهلوان غفار به حیث معاون رئیس‌جمهور؛ دو منصب وزارت داخله و معاونت رئیس‌جمهوری به حزب وحدت اسلامی واگذار شد.»^{۱۵۲}

ترکیب دولت غفورزی می‌توانست مشروعیت آن را تقویت کند. پست‌های حساس میان اقوام تقسیم شد. ریاست کابینه را فردی پشتون عهده‌دار شده بود. اما دولت غفورزی از همان آغاز به فرجام خود رسید. هواپیمای حامل نخست‌وزیر هنگام نشستن در فرودگاه بامیان دچار سانحه شد و نخست‌وزیر و همراهان وی در دم جان باختند. جبهه متحد نیز به سرنوشت شورای عالی دفاع گرفتار شد و از بعد سیاسی یا نظامی نتوانست کاری از پیش ببرد.

مهم‌ترین علت شکست جبهه متحد از بعد بیرونی در راهبرد پاکستان نهفته بود و از بعد داخلی در اختلاف‌های درونی جبهه. پاکستان به این علت که قدرت‌های بزرگ و کشورهای تأثیرگذار منطقه در حمایت از طالبان با آن همسو و یا دست‌کم در این خصوص ساکت بودند، بی‌وقفه تلاش کرد دولت دست‌نشانده خود را در کابل به کرسی بنشاند. از این رو، سیل کمک‌های انسانی، فنی و تسلیحاتی این کشور به سوی طالبان سرازیر شد و در پرتو این کمک‌ها طالبان توانستند از عهده

اشغال شهرهای بزرگ کشور برآیند.

جبهه متحد از نیروهایی ناهمگون و متخصص تشکیل شده بود که مدت‌های زیاد در جنگ‌های ویرانگر علیه هم به سر برده بودند. در این جبهه تلاش می‌شد اختلاف‌های درونی در رسانه‌های عمومی انعکاس نیابد. فرمانده مسعود در مصاحبه خود بر همین اساس خاطرنشان کرد: «در بین اعضای ائتلاف جدید ضد طالبان مشکل خاصی نیست. جناح ژنرال دوستم و حزب وحدت اسلامی نیز به دولت پیوسته‌اند. پست‌هایی که لازم بود به آنها سپرده شد. در ابعاد نظامی نیز ما مشترک عمل می‌کنیم. با گذشت هر روز نزدیکی و وحدت بیشتر شده و من در این خصوص خوش‌بین هستم و یقین دارم در آینده وضع از این نیز بهتر خواهد شد.»^{۱۵۳} اما برخلاف اظهارات او، عدم اعتماد میان اعضای جبهه هم‌چنان وجود داشت. دولت ربانی گرچه مشارکت سایر اقوام و احزاب را پذیرا شد، هنوز در اتحاد ضد طالبان، دولت تاجیک‌ها به حساب می‌آمد.

اعضای جبهه هرگز به صورت نیروی منسجم نظامی در برابر طالبان عمل نکردند، بلکه هر حزب در محل استقرار خود به دفاع در برابر هجوم طالبان می‌پرداخت. سرانجام، حملات برق‌آسای طالبان مزار شریف و سپس بامیان را از چنگ نیروهای تاجیک و ازبک و هزاره خارج ساخت. مسعود و محقق به ترتیب در پنجشیر و دره یوسف (دره صوف) به عنوان آخرین پایگاه‌های مقاومت باقی ماندند و سایر مناطق همگی در اختیار طالبان قرار گرفت. در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ دو تروریست توانستند مسعود را حین مصاحبه از پا در آورند و دو روز پس از آن، حادثه ۱۱ سپتامبر در نیویورک سیر حوادث افغانستان را به مسیر جدید سوق داد.

دورهٔ پس از طالبان

تلاش‌های چند سالهٔ جبهه‌های مقاومت علیه طالبان نتوانست مانعی فراروی این جنبش ایجاد کند. مقاومت نیروهای ضد طالبان روز به روز تضعیف می‌شد. بی‌شک مهم‌ترین سنگر مقاومت در درهٔ پنجشیر بود و رسانه‌های جهان نیز از این منطقه به عنوان آخرین دژ مقاومت علیه طالبان یاد می‌کردند. حضور محمد محقق در سمگان در مبارزه علیه طالبان انعکاس جهانی داشت، از این رو، برای طالبان زیاد مهم نبود. اما موقعیت پنجشیر با توجه به نقش و اهمیت احمد شاه مسعود برای رسانه‌ها و همچنین اهمیت حضور وی در استحکام دولت ربانی مهم به نظر می‌رسید. از این رو، طالبان با کمک القاعده نقشه ترور فرمانده مسعود را طراحی کردند و توانستند در روز ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ (۱۸ سنبله ۱۳۸۰) مسعود را به قتل رسانند.^{۱۵۴} اگر اتفاقات خارجی رخ نمی‌داد، کشته شدن مسعود به معنای پایان مقاومت علیه طالبان به حساب می‌آمد. اما اوضاع به وجودآمده در خارج از کشور وضعیت را به کلی دگرگون ساخت.

۱. جبهه متحد و شکست طالبان

شیعه‌ها در جبهه متحد اسلامی عضو بودند. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، امریکایی‌ها درصدد برآمدند برای شکست طالبان با این جبهه، ائتلاف ضد طالبان را به وجود آورند. اولین تماس‌های امریکایی‌ها با سفارت افغانستان در شهر دوشنبه برقرار شد.^{۱۵۵} از آن پس هیأتی از امریکا وارد پنجشیر شد و روابط میان آنان برقرار گردید.^{۱۵۶} دولت ربانی و تاجیک‌ها در مرکز توجه امریکایی‌ها قرار داشت اما در این جبهه اختلاف‌های درونی وجود داشت. هر یک از چهره‌های عالی‌رتبه شورای نظار مانند یونس قانونی، ژنرال فهیم و عبدالله عبدالله خود را وارث احمد شاه مسعود می‌دانست.^{۱۵۷} طبیعی بود این وضعیت موقعیت سیاسی و نظامی جبهه را

در توافقات نیروهایی خارجی دچار مشکل سازد. امریکایی‌ها به رغم آنکه در مقاومت ضد طالبان به جبهه متحد محتاج بودند، در جریان مذاکرات با احساس غرور و عدم اعتنا به عناصر دولت ربانی با آنان رفتار می‌کردند.^{۱۵۸}

افزون بر اختلاف‌های موجود میان شورای نظار و اعضای گروه جمعیت اسلامی، اختلاف‌های درونی در جبهه متحد از نظر قومی نیز در جریان بود. تاجیک‌ها که در موقعیت جلب توجه خارجی‌ها قرار داشتند، می‌کوشیدند از این موقعیت استفاده کنند و سایر اعضای جبهه را نادیده بگیرند. اما به رغم چنین اختلاف‌هایی، اعضای جبهه متحد هرکدام در مناطقی که مردم آن منطقه به گروه قومی اعضا مربوط می‌شدند، حمله به طالبان را آغاز کردند. سقوط طالبان از مزار شریف آغاز شد و به زودی آنان از مناطق شیعه‌نشین از جمله بامیان بیرون رانده شدند. تاجیک‌ها به رغم توافقات با نیروهای امریکایی، شهر کابل را تصرف کردند تا در معادلات سیاسی با اتکا بر قدرت نظامی نقش بیشتری عهده‌دار شوند. این راهبرد دست‌کم در کوتاه‌مدت درست بود و آنان توانستند در اولین دولت پس از طالبان پست‌های کلیدی را از آن خود سازند.

۲. شیعه‌ها و تاجیک‌ها در کنفرانس بن

امریکایی‌ها حل مسائل سیاسی افغانستان را در دوره پس از طالبان به عهده سازمان ملل متحد گذاشتند. این سازمان در قطعنامه خود که در ۴ نوامبر ۲۰۰۱ صادر شد، حل مسأله سیاسی افغانستان را از طریق کنفرانسی بین‌الافغانی تصویب کرد.^{۱۵۹}

کنفرانس بن با فشارهای امریکا در همین راستا برگزار شد. در این کنفرانس جبهه متحد، جناح مربوط به روم، عناصر مربوط به فراکسیون قبرس و شرکت‌کنندگان مهاجر از پاکستان به عنوان چهار گروه عمده حضور داشتند. تیم اصلی مذاکره‌کننده را دو جناح جبهه متحد و جناح روم تشکیل می‌دادند^{۱۶۰} که اولی

رهبران جهادی و دومی طیف مربوط به ظاهر شاه را شامل می‌شد. جبهه متحد به علت انحصارگرایی‌هایی که تاجیک‌ها در روند تصرف کابل از خود نشان داده بودند، فاقد هم‌گونی و هم‌فکری بود. یونس قانونی که ریاست تیم جبهه متحد را به عهده داشت. خود به این مسأله اذعان کرد: «در حالی ما با اعضای جبهه متحد به سوی بن می‌رفتیم که فقط نام جبهه متحد بود اما کار آن و هیأت آن نامتحد. هرکس در هیأت نماینده خود را داشت. استاد ربانی، دوستم، اسماعیل خان، حاجی‌قدیر، جناح‌های حزب وحدت، حرکت اسلامی، استاد سیاف، همه نمایندگان مختلفی داشتند.»^{۱۶۱} به این ترتیب، تمام سعی دولت‌مردان جمعیت اسلامی آن بود که پست‌های حساس دولتی را با توجه به قدرت آنان در پایتخت از آن خود سازند. از این رو، پست وزارت‌های کشور (داخله)، دفاع و خارجه به این جناح تعلق گرفت و سمت معاونت اول رئیس‌جمهوری نیز برای آنان در نظر گرفته شد که همه این مسائل حاکی از قدرت نظامی تاجیک‌ها در کابل بود. سهم شیعه‌ها در دولت موقت براساس توافقات در کنفرانس بن گرچه با تاجیک‌ها خیلی فاصله داشت، اما قانع‌کننده بود. پنج پست وزارت با دو پست معاونت ریاست‌جمهوری برای شیعه در نظر گرفته شده بود^{۱۶۲} که وزارت برنامه‌ریزی مهم تلقی می‌شد.

۳. شیعیان و تاجیک‌ها پس از دولت موقت

انحصارگری تاجیک‌ها در دولت موقت تنها به کنفرانس بن محدود نشد. آنان که در دولت موقت از موقعیت درجه یک برخوردار بودند، سعی کردند از تمام امکانات دولتی برای خود بهره‌برداری کنند. رادیو و تلویزیون کابل در انحصار تاجیک‌ها بود و عملکردهای تاجیک را به نمایش می‌گذاشت. تلویزیون مدام صحنه‌های مختلف زندگی، مقاومت و مبارزه احمد شاه مسعود را پخش و همیشه

از او به عنوان قهرمان ملی یاد می‌کرد؛ در حالی که از سایر شهدای مقاومت، به خصوص استاد مزاری حرفی به میان نمی‌آورد. ژنرال فهیم در وزارت دفاع مناصب مهم و حساس را به تاجیک‌ها واگذار می‌کرد و به سایر گروه‌های قومی کشور بی‌توجه بود. در دولت انتقالی وقتی فهیم از وزارت دفاع برکنار شد، حضور کم‌رنگ هزاره‌ها در این وزارت آشکار شد. با اینکه در کنفرانس بن سهم هزاره‌ها ۱۹ درصد تعیین شده بود، حضورشان در پست‌های ژنرالی وزارت دفاع ۷ درصد و در پست‌های پایین‌تر ۱۲ درصد بود.^{۱۶۳}

این وضعیت همانند وضعیت به وجودآمده پس از دولت کمونیستی در کابل (۱۳۷۱) بود که فرمانده مسعود و شورای نظار با ائتلاف گروه‌های شمال پایتخت را گرفتند، اما در فرایند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و نظامی کشور درصدد برآمدند متحدان خود را نادیده گیرند. این بار وارثان مسعود نیز دچار همین اشتباه شدند و پس از اشغال کابل، متحدان خود را فراموش کردند. طبیعی بود در موقعیت به وجودآمده شیعه‌ها از گروه قومی تاجیک فاصله گیرند. این فاصله‌گیری به دو شکل نمود یافت:

کریم خلیلی و حامیان وی درصدد برآمدند در وضعیت پیش‌آمده به دولت بپیوندند. در موقعیتی که دولت طبق راهبرد کاهش قدرت فرماندهان محلی در مناطق تحت نفوذشان و جمع کردن آنان در پایتخت، سعی می‌کرد با امتیازدهی، سران احزاب را در کابل نزد خود جمع کند، کریم خلیلی از این موقعیت استفاده و خود را به دولت نزدیک کرد. او معاونت دوم کرزی را به عهده گرفت و هنگامی که کرزی برای ریاست‌جمهوری در دولت انتقالی نامزد شد، در حمایت از ریاست کرزی رسماً بیانیه صادر کرد.^{۱۶۴}

جریان دیگری که میان هزاره پر رونق شد جریان مربوط به محمد محقق بود. محقق نیز از ابتدا به دولت موقت تمایل پیدا کرد و وزارت برنامه‌ریزی را عهده‌دار

شد، اما پس از تنش به وجودآمده میان او و دولت کرزی، تصمیم گرفت جریانی مستقل به وجود آورد. محقق پس از آن هرچند در موضع‌گیری‌های خود موقعیت اپوزیسیون دولت را حفظ کرد، به هیچ وجه با نیروهای تاجیک ادغام نشد. او در انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۷۴) رسماً خود را به عنوان نامزد مد نظر هزاره‌ها معرفی کرد و توانست با کسب ۱۱/۷ درصد آرا، مقام سوم را بین انتخاب‌شدگان از آن خود سازد. محمد محقق در انتخابات نمایندگان پارلمان بیشترین آرای فردی را به خود اختصاص داد، اما از جریان نامزد کردن خود برای ریاست پارلمان فاصله گرفت. در این خصوص با پشتون‌ها به رهبری سیاف ائتلاف کرد که البته موفق نبود. دو جناح عمده شیعی که اکنون در حمایت از دولت به سر می‌برند در نیرویی جدید به نام جبهه ملی سهم نگرفته‌اند. ریاست جبهه را برهان‌الدین ربانی به عهده دارد و حضور هزاره‌ها و شیعه‌ها در جبهه بسیار کم‌رنگ است^{۱۶۵} و صرفاً کسانی که از دوره جهاد همیشه با دولت ربانی همکار بوده‌اند در این جبهه حضور دارند. به موازات تقابل ایجادشده میان گروه‌های قومی، یک مبارزه دیگر میان دولت و رهبران جهادی در میان بود. از منظر دولت کرزی و رسانه‌های غربی، همه سران جهادی کسانی هستند که در حل مسایل سیاسی کشور از نبردهای نظامی سنگین، قومی و سرکوبگرانه استفاده کرده‌اند، از این رو، به جنگ‌سالاران شهرت یافته‌اند. عنوان جنگ‌سالار طیف وسیعی از نیروهای جهادی را دربر می‌گیرد که پس از فروپاشی دولت کمونیستی در کابل مشغول جنگ بودند. واکنش رهبران جهادی این بود که با ایجاد هماهنگی و فشار بر دولت کرزی بتوانند خود را در مقابل خصومت‌های دولت حفظ کنند. عنوان جنگ‌سالار متعلق به یک قوم خاص نبود، از این رو، جهادی‌های شیعه همانند رهبران جهادی سایر گروه‌های قومی در این تلاش‌ها مشارکت داشتند.^{۱۶۶} البته این همکاری را نمی‌توان همکاری اقوام دانست، بلکه دفاعی رهبران جهادی برای حفظ موقعیت خود بوده است.

نتیجه

در دورهٔ جهاد، شیعه‌ها در ابتدا امیدوار بودند با اتحاد گروه‌های غیرپشتون بتوانند سنت تاریخی انحصار سیاسی را بشکنند، اما عملکرد جمعیت اسلامی به ویژه فرمانده مسعود مانع از ایجاد اتحاد قوی میان شیعه‌ها و تاجیک‌ها شد. پس از استقرار دولت ربانی تنش میان تاجیک‌ها و هزاره‌های شیعه اوج گرفت و با حضور طالبان نزدیک کابل، مسعود و طالبان به مقاومت هزاره‌ها در کابل پایان دادند. هزاره‌های شیعه با سازماندهی دوباره، حضور خود را در معادلات سیاسی و نظامی کشور حفظ کردند و پس از شکست مسعود در کابل از سوی طالبان به شکل قوی‌تری خود را نشان دادند. پس از آن در ائتلاف‌های به وجودآمده علیه طالبان در کنار تاجیک‌ها و ازبک‌ها جبهه نظامی تشکیل دادند و به مقاومت علیه طالبان پرداختند.

در دورهٔ طالبان روابط میان شیعه‌ها و تاجیک‌ها با خصومت آغاز شد، اما با اتحاد پایان یافت. در این دوره شیعه‌ها همانند تاجیک‌ها یکی از نیروهای مهم جبهه ضد طالبان به حساب می‌آمدند و دولت برهان‌الدین ربانی با سازماندهی دوباره توانست مشارکت آنان را جلب کند. اما ائتلاف و اتحاد هر دو گروه استحکام زیادی نداشت. به همین علت، یک جبهه قدرتمند نظامی در مقابله با طالبان به وجود نیامد.

پس از فروپاشی طالبان دوباره اتحاد شیعه‌ها و تاجیک‌ها به طرف زوال پیش رفت. انحصارگرایی‌های تاجیک‌ها در دولت موقت سبب شد شیعه‌ها به ویژه هزاره‌ها از آنان فاصله گیرند. اگرچه این فاصله‌گیری در ابتدا بسیار محسوس بود، سرانجام آنان را رویاروی تاجیک‌ها قرار داد و در آخرین انتخابات کشور (انتخابات ریاست مجلس) شیعه‌ها با پشتون‌ها ائتلاف کردند.

فصل دهم

روابط شیعیان و ازبک‌ها

دوره جهاد

۱. جامعه ازبک در ابتدای جهاد

ازبک‌ها در تاریخ افغانستان موفق به تشکیل سازمان‌های سیاسی نشدند. اگرچه در جای جای این کشور می‌توان آثار و بقایای تمدن ترک را به خوبی مشاهده کرد، اما وضعیت خاص آنان سبب شد که در دوره معاصر از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی دور مانند. این وضعیت خاص را باید در انزوای فرهنگی، کمبود جمعیت در مقایسه با سایر اقوام و دولت‌های حاکم افغانستان جست‌وجو کرد.

تکیه‌گاه فرهنگی ازبک‌ها خارج از کشور قرار دارد و بیشتر افراد این گروه قومی سواد و سطح بالای فرهنگی ندارند.^{۱۶۷} وضعیت ضعیف فرهنگی و سیاسی ازبک‌ها در دوره جهاد نیز سبب شد در درون جامعه ترک‌زبان کشور، گفتمان واحدی شکل نگیرد. در این جامعه دو طیف دولت‌گرا و نهضت‌گرا به وجود آمد. در طیف دولتی‌ها فرماندهان نظامی از جمله دوستم و کسانی از این دست قرار داشتند که به مرور زمان در دولت کمونیستی ایفای نقش کردند و از اهمیت نظامی

برخودار شدند. در طیف نهضتی‌ها نیز گرایش‌هایی در جامعه ازبک به وجود آمد. وجه جامع دو طیف یاد شده این بود که ترکان نقشی حاشیه ایفا می‌کردند. نهضتی‌های جامعه ازبک به دو حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی (پشتون)^{۱۶۸} و جمعیت اسلامی به رهبری ربانی^{۱۶۹} پیوسته بودند. اما ظن و تردیدهای به وجود آمده فرا روی ازبک‌ها در همکاری با مجاهدین، طیف نهضت‌گرا را نیز به سوی دولت کشاند. برای مثال رسول پهلوان در فیض آباد «در رأس گروهی از مجاهدین (عضو حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری نبی) تا سال ۱۹۸۲ با حکومت جنگید. در همین زمان برخوردهای شدیدی او را در مقابل جمعیت اسلامی که فارس‌زبان است، قرار داد و به توصیه عمویش (افسر ارتش دولتی)، رسول پهلوان با حکومت متحد شد.»^{۱۷۰}

به این ترتیب، نیروهای ازبک در ابتدای جهاد به سوی دولت گرایش یافتند و از موقعیت‌های نظامی بالاتری برخوردار شدند. دوستم که بعداً رهبری جنبش ترکان را به عهده گرفت، یکی از استوانه‌های قدرت نظامی کابل به حساب می‌آمد و زمانی دولت را در سرایشی قرار داد که تمایل پیدا کرد به جنبش‌های جهادی علیه دولت پیوندد. دکتر نجیب‌الله، رئیس دولت کمونیستی کابل، از بزرگ شدن دوستم در ارتش دولتی می‌هراسید و می‌پنداشت که وی روابطی با ازبکستان (جمهوری تازه استقلال یافته ازبک‌های آسیای مرکزی) دارد. عدم اعتماد نجیب به دوستم سبب شد که در اقدامی نیروهای ارشد ازبک را در شمال تنزل دهد و پشتون‌ها را جایگزین آنها کند. دوستم در واکنش به اقدامات دولت تصمیم گرفت با گروه‌های جهادی مرتبط شود و مقابل دولت نجیب قرار گیرد.^{۱۷۱} پیوستن دوستم و ملیشه‌های دولتی به نهضت مقاومت یکی از نقاط عطف در تاریخ نهضت مقاومت است. دوستم با چرخش خود به مجاهدین، زوال دولت کابل را سرعت بخشید و پس از آن دولت نجیب روند رو به سقوط آغاز شده از مزار

شریف را شاهد بود که پس از چند ماه پایتخت نیز به محاصره گروه‌های جهادی درآمد.

۲. شیعه‌ها و جنبش ملی

شورش و بی‌نظمی‌های به وجود آمده در ارتش دولتی فرماندهان نهضت مقاومت را به پیروزی علیه دولت کمونیستی کابل امیدوار ساخت. از این رو، حزب وحدت از شیعیان و جمعیت از تاجیک‌ها پیش از جدایی دوستم از دولت توافق کردند از این وضعیت حداکثر بهره را ببرند.^{۱۷۲} هنگامی که دوستم و سید منصور نادری سمت‌های دولتی خود را ترک کردند و به نهضت مقاومت پیوستند، شیعه‌ها و تاجیک‌ها تلاش کردند با همراهی دو جریان بوجود آمده ائتلافی را پایه‌گذاری کنند. حاصل این ائتلاف، جنبش شمال بود که در آن حزب وحدت، جمعیت و (شبه‌نظامی) ملیشه‌های ازبک و سید منصور نادری، رهبر اسماعیلیه‌های افغانستان، عضو بودند و نقش اصلی و محوری را دوستم به عهده داشت.^{۱۷۳} در روند نزدیک کردن گروه‌ها به یکدیگر و ایجاد چنین ائتلافی تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران نیز مؤثر بود.

اولین و مهم‌ترین دستاورد جنبش شمال تصرف مزار شریف و خارج ساختن آن از دست نیروهای دولتی بود که سرآغاز شکست دولت کابل شد. محمد محقق، از فرماندهان شیعه در شمال، جریان ائتلاف و تصرف مزار شریف را چنین شرح داده است: «این اتحاد وقتی شکل گرفت که در اواخر سال ۱۳۷۰ در شمال افغانستان، مخالفت‌ها و تضادها بین اردو [ارتش] رشد کرد و تعدادی از اردو به طرفداری از مردم آماده قیام شدند. نامه‌ای را ما در آن زمان در اواخر سال ۱۳۷۰ از آقای سید حسام الدین حق‌بین دریافت کردیم که در آن نوشته شده بود ما آماده هستیم علیه رژیم کمونیستی به جنگ قیام کنیم. و از ژنرال صاحب دوستم هم نام

برده بود که آنها هم به این نظر توافق دارند. در صورتی که شما هماهنگی بکنید. بعد کسی را به نام حاجی سید نعمت‌الله مذهب، مأموریت دادیم تا با سید حسام‌الدین حق‌بین که در اردو بود و فرقه هشتاد را قوماندانی [فرماندهی] می‌کرد، گپ بزند. با آقای سید منصور نادری وارد صحبت شدند و بعد با ژنرال صاحب دوستم گپ زدند. اینها به تفاهات جدی رسیدند و گزارش‌هایش را برای ما آوردند. ما هم از شولگره حرکت کردیم با تفاهم دیگر مجاهدین که با ما در تماس بودند از احزاب دیگر از برادران جمعیت اسلامی، برادران حزب اسلامی از راه دیگر وارد شدیم. در چمتال نیروهای ما [در] چند قسمت از طریق پل امام بکری، از طریق دولت آباد و از طریق حیرتان وارد مزار شریف شدند و به طور مسالمت‌آمیز بدون خون‌ریزی شهر مزار به دست مجاهدین افتاد.^{۱۷۴}

نقش و اهمیت شیعه‌ها در اتحاد با ازبک‌ها از این نظر حائز اهمیت است که هر دو طرف براساس هدفی مشترک گرد هم آمده بودند و به همین علت، اتحادشان پایدار و ثابت ماند. شیعه‌های هزاره می‌خواستند جنبش را از یک سازمان صرف نظامی خارج کنند و آن را درون مسائل سیاسی و مباحث کشوری قرار دهند. جنبش اسلامی شمال از افراد عمدتاً نظامی تشکیل شده بود و افزون بر آن به علت نبود سازمان‌های سیاسی بین ازبک‌ها در کشور پذیرش آن برای سایر سازمان‌های جهادی مشکل به نظر می‌رسید. این وضعیت جنبش که با سازمان‌های دیگر مشکل داشت. شبیه وضعیت احزاب شیعی به نظر می‌رسید. از این رو، شیعه‌ها تلاش می‌کردند به هر صورت ممکن جنبش شمال که خود نیز در آن عضویت داشتند، به عنوان یک سازمان مستقل سیاسی و نظامی به رسمیت شناخته شود. «اگر تشویق‌ها، راهنمایی‌ها، همکاری‌ها و مدافعات بسیار جدی و قاطعانه حزب وحدت نمی‌بود، شاید ایده تشکیل جنبش ملی اسلامی از مخیله جنرال [ژنرال] دوستم و یارانش خطور نمی‌کرد و [این جنبش] تا پایان حیات خویش به

صورت یک مجموعه نظامی محض باقی می‌ماند و به صورت یک ابزار در خدمت این و آن عمل می‌کرد.^{۱۷۵}

تلاش‌های هزاره‌ها نفع دوجانبه داشت و آن توجه به این حقیقت بود که حزب وحدت در جریان نزاع قدرت میان سازمان‌های جهادی به شدت احساس تنهایی می‌کرد. شیعه‌های هزاره بارها از سازمان‌های جهادی پیشاور رانده شده بودند. از آن رو، هزاره‌ها می‌خواستند با رسمیت بخشیدن به جنبش ملی - اسلامی شمال از یک طرف ازبک‌ها را در مسائل سیاسی و نظامی کشور سهیم کند و از طرف دیگر، خود را از تنهایی نجات دهند. این تلاش‌های دوجانبه و ائتلاف پایدار هر دو گروه هزاره و ازبک در ادامه مبارزات سیاسی و نظامی آنان نقشی جدی ایفا کرد و در توافق‌نامه جبل السراج دو ضلع مهم نیروهای شمال را ازبک‌ها و هزاره‌ها تشکیل می‌دادند.

در دولت موقت به رهبری صبغت‌الله مجددی نیز وضعیت هر دو سازمان در حد مطلوب بود. مجددی که از ساز و کارهای نظامی در این زمان بی‌بهره بود، خود را در چنگال وزارت دفاع احساس می‌کرد. او تلاش کرد با جلب توجه نیروهای ازبک و هزاره‌ها خود را از تنگنای به وجودآمده نجات دهد، از این رو، به اعطای وزارت‌خانه‌ها به حزب وحدت و رتبه‌های بالای نظامی به نظامیان ازبک و هزاره روی آورد. اما همانند بسیاری از عملکردهای وی، این گرایش از زیر نظر مسعود، وزیر دفاع، مخفی نماند و مصمم شد به هر نحو ممکن دولت مجددی را در همان دو ماه مقرر به پایان برساند.^{۱۷۶}

۳. هزاره‌ها و ازبک‌ها در دولت ربانی

اتحاد هزاره‌ها و ازبک‌ها در دولت ربانی هرچند با فراز و نشیب همراه بود، هم‌چنان پابرجا ماند. آنان با هم به دولت ربانی پیوستند و پس از آن علیه دولت با

همکاری گلبدین حکمتیار شورای هماهنگی را به وجود آوردند. ائتلاف‌های شکننده ازبک‌ها و هزاره‌ها در عین حال که بر اهمیت سیاسی و نظامی آنان می‌افزود، مشکلاتی نیز برای آنان به وجود می‌آورد. جنبش علاوه بر حزب وحدت، مشکل اساسی دیگری نیز داشت و آن اینکه اکثر فرماندهان این سازمان و رئیس آن، دوستم، از عناصر کمونیستی به حساب می‌آمدند و این مسأله هر از گاهی برای ازبک‌ها دشواری ایجاد می‌کرد. در پی پیوستن دوستم به دولت ربانی و اتحاد با نیروهای تاجیک، ازبک‌ها در معرض خشم و انتقام پشتون‌ها قرار گرفتند.

حکمتیار که از مدت‌ها پیش با شخص مسعود و استاد ربانی در ستیز بود، در اظهارات خود وجود ژنرال‌های کمونیست در دولت ربانی را بهانه می‌گرفت. حکمتیار تأکید می‌کرد تا خروج عناصر کمونیستی از دولت استاد ربانی، هرگز حاضر نیست به دولت پیوندد.^{۱۷۷} از دید حکمتیار، دولت ربانی بازیچه کمونیست‌ها بود و همین عناصر کمونیستی، دوستم و ملیشه‌های ازبک - عاملان نزاع و جنگ میان مجاهدین به حساب می‌آمدند. او در مصاحبه خود چنین اظهار داشت: «متأسفانه برخلاف انتظار ما مجاهدین، ملت ما و همه دنیا، بعد از سقوط حکومت کمونیستی و ورود فاتحانه مجاهدین به کابل، سلسله جنگ‌ها ادامه پیدا کرد. عامل این جنگ نیروهایی هستند که در گذشته جنگ را بر ما تحمیل کردند. ژنرال‌های کمونیست رول [نقش] اساسی را در ادامه جنگ‌ها بازی می‌کردند. من مسعود را ملامت نمی‌کنم و من استاد ربانی را قطعاً ملامت نمی‌کنم. در واقع، همان کمونیست‌ها که چهارده سال با ملت جنگیدند، مسئولیت همه حوادث خونین بر دوش همان‌هاست».^{۱۷۸}

اگرچه مطرح کردن وجود نیروهای دوستم در دولت از سوی حکمتیار بهانه‌ای بیش نبود، اما در جریان مذاکرات میان مسعود و حکمتیار که از سوی رهبران سازمان‌ها تهیه می‌شد، طبیعی بود که ادعای حکمتیار مشکلاتی برای

جنبش به وجود آورد. مزاری رهبر، هزاره‌ها، در این خصوص به حمایت از جنبش ملی پرداخت. از نظر مزاری، جنگ واقعی میان مسعود و حکمتیار در جریان بود و طرح سهم‌گیری کمونیست‌ها در دولت بهانه به حساب می‌آمد. مزاری بعدها در مصاحبه‌ای با نکوهش موضع‌گیری حکمتیار و ربانی (که او نیز بعداً در موضع خصومت با دوستم قرار گرفت) مسأله کمونیست‌ها را در ادامه جنگ غیر قابل قبول خواند: «شما می‌دانید که حتی مسأله کمونیست‌ها در افغانستان یک بهانه است. من معتقدم کمونیستی الان به آن شکلی متشکل که پشتوانه داشتند [وجود ندارد]، پشتوانه خود را از دست داده‌اند. حالا در خود روسیه حزب کمونیست متلاشی شده اینها به عنوان یک قدرت امروز در اینجا عاملی [حساب] شده نمی‌توانند که عامل نا آرامی در افغانستان باشند، ولی مسلماً یک تعداد اینها که در اینجا هستند، مردم افغانستان‌اند. می‌خواهند در اینجا زندگی بکنند، طبعاً در کنار احزاب‌اند. ولی ما می‌بینیم قدرت‌طلبی مال شخصی این آقایان است....»^{۱۷۹}

خصومت‌های فزاینده میان حکمتیار و دوستم همانند کوه‌های یخ به زودی آب شد. دوستم از جریان ائتلاف با مسعود خارج شد، چون نتوانست انحصارگری‌های آمر مسعود را تحمل کند. خروج دوستم از ائتلاف با دولت ربانی، حکمتیار را تشویق کرد با همکاری دوستم دولت ربانی را ساقط کند. این دو نیروی متخاصم که قبلاً همانند آب و آتش یکدیگر را نفی می‌کردند، با ایده سقوط دولت ربانی گرد هم آمدند. طرح حکمتیار و دوستم آن بود که با یک کودتای غافلگیرکننده بساط حکومت تاجیک‌ها را جمع کنند. در یازدهم دی (جدی) ۱۳۷۲ نیروهای دوستم و حکمتیار با هماهنگی هم حملات خود را علیه مواضع دولت آغاز کردند. افزون بر کابل، قرار بود کودتا در هرات، فرودگاه شیندند نیز به اجرا درآید. پس از دو روز درگیری شدید، مسعود توانست مانع

پیروزی کودتاگران شود و کودتا چه در کابل چه در هرات به فرجام مطلوب نرسید.^{۱۸۰}

پس از سپری شدن کودتا، رئیس‌جمهور ربانی که از ماجرای به وجود آمده بسیار خشمگین بود، در اقدامی بی‌سابقه و فراتر از صلاحیت رئیس دولت، فتوای وجوب جهاد علیه جنبش را صادر کرد. این فتوا حتی درون دولت با استقبال مواجه نشد و سایر سازمان‌های جهادی نیز از آن استقبال نکردند. رئیس‌جمهور ربانی نیز در موقعیت یک مرجع دینی قرار نداشت. این بار نیز همانند گذشته شیعه‌ها در برابر فتوای ربانی موضع‌گیری کردند و در دفاع از جنبش این فتوا را غیرقابل قبول خواندند. استاد مزاری در سخنرانی خود در این باره چنین گفت: «جنبش از کی تشکیل شده، بر علاوه که اینجا این منطقه یک مردمی است ازبک و ترکمن که جهادی و غیر جهادیش، عالم و غیرعالمش در جنبش آمده کلی احزاب جهادی در سمت شمال عضو جنبش است. خود جمعیت عضو جنبش است. مگر می‌شود به نام جنبش کسی بیاید فتوایی بدهد علیه آن [و] ما بی تفاوت باشیم. اینجا حق داریم که از خودمان دفاع کنیم. حزب وحدت معاون جنبش است در سمت شمال. این چه فتوای مسخره‌ای است که ربانی می‌دهد علیه ملت... این فتوا نه از نگاه شرعی درست است نه از نگاه سیاسی درست است نه از نگاه ملی درست است.»^{۱۸۱}

حزب وحدت و شیعه‌ها در هماهنگی با دوستم، در خصوص پیوستن به حکمتیار تا حدودی هماهنگ عمل کردند. اما حزب وحدت در کودتای به وجود آمده علیه دولت ربانی با اعلام بی‌طرفی جنگ شرکت نکرد. با این حال، پس از سه روز در شورای هماهنگی متشکل از جنبش ملی (ازبک‌ها) و حزب اسلامی (پشتون‌ها) عضو شد.^{۱۸۲}

دوره طالبان

مزار شریف در شمال افغانستان دارای ترکیب جمعیتی مختلط است. در این شهر از همه اقوام ساکن کشور حضور دارند، اما اکثریت جمعیت در گذشته با ازبک‌ها بود. در زمان جهاد در پی فروپاشی دولت مرکزی، دوستم قدرت برتر در حوزه شمال را تصاحب کرد. وضعیت شمال کشور موقعیتی مناسب برای شیعیان هزاره به وجود آورد و توانستند در پی ائتلاف و اتحاد با دوستم حضوری خود را در مزار شریف تقویت کنند. همکاری دوجانبه میان ازبک‌ها و هزاره‌ها تأثیری شگرف در بافت جمعیتی و وضعیت سیاسی - نظامی شهر گذاشت. هزاره‌ها از خواسته‌های سیاسی ازبک‌ها حمایت کردند و جنبش نیز حضور آنان را در شمال کشور بیش از پیش تقویت کرده دوستم «... در اساسنامه جنبش ملی اسلامی، رسمیت مذهب جعفری در افغانستان را گنجاند و از استقرار خانواده‌های بی‌جا و زمین هزاره و شیعه در شهر مزار شریف و اطراف آن جلوگیری به عمل نیاورد. حتی در این زمینه با عناصر متعصب و تنگ‌نظر هم‌مذهبان خود که به جابه‌جا شدن شیعه‌ها و اطراف آن اعتراض داشتند و ناراحتی می‌کردند به مجادله برخاست و جانب شیعه‌ها را گرفت. او هم‌چنین به حزب وحدت جناح استاد خلیلی و شخص استاد محقق کمک‌های تسلیحاتی و مالی حتی نیروی انسانی زیادی کرد. استاد محقق، با پشتوانه همین کمک‌ها بود که قادر به تصفیه مخالفین خویش در سمت شمال شد و به عنوان یک نیروی عمده در شمال ظاهر کرد.

به پشتوانه حمایت‌های بی‌دریغ جنرال [ژنرال] دوستم بود که اکثریت جمعیت شهر مزار شریف را شیعه‌ها تشکیل دادند و هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شد.^{۱۸۳}

به این ترتیب، حضور نیروهای ازبک و هزاره در شمال کشور بیش از گذشته تقویت شد. این حضور که با اتحاد و ائتلاف دو قوم همراه بود، در دوره طالبان

اهمیتی حیاتی پیدا کرد. زمانی که فرمانده مسعود در ۱۹۹۶ تحت فشار طالبان قرار گرفت، دولت ربانی از نظر سیاسی و جغرافیایی رو به زوال نهاد. در چنین وضعیتی، مقر اصلی مخالفان طالبان، مزار شریف بود. در این زمان که مسعود مشغول بازسازی دوباره خود بود، بدنه قدرت اتحاد ضد طالبان را از یک‌ها و شیعه‌ها تشکیل می‌دادند.

از این رو در تلاشی که اقوام مخالف طالبان انجام دادند، دوستم که نقش برآورنده در شمال داشت، در اتحاد ضد طالبان نیز این نقش خود را حفظ کرد. او در نهستی که مخالفان طالبان تشکیل دادند، به عنوان رئیس شورای عالی دفاع از افغانستان برگزیده شد.^{۱۸۴} با اینکه با توجه به سابقه جنگی احمد شاه مسعود باید به این سمت گمارده می‌شد، اما شکست مسعود در برابر طالبان و انحصارگرایی او در گذشته این موقعیت را از وی سلب کرد.

این وضعیت منحصر به فرد برای از یک‌ها چندان دوام نیاورد. جنبش از درون دچار اختلاف شد. ژنرال عبدالملک، فرد شماره دو جنبش ملی، مرگ برادرش را به دوستم منتسب می‌کرد و می‌کوشید به هر نحو ممکن از دوستم انتقام بگیرد. هنگامی که نیروهای طالبان به مزار شریف نزدیک شدند، موقعیت به وجود آمده ملک را وسوسه کرد که کار با دوستم را یکسره کند. او در معامله‌ای سرنوشت‌ساز ورودی‌های شهر را روی طالبان گشود و دوستم مجبور شد از کشور خارج شود. شیعه‌های مزار شریف تلاش کردند به هر نحوی ممکن در برابر طالبان مقاومت کنند. این مقاومت به خیزش عمومی علیه طالبان تبدیل شد و این نیروها را از شهر بیرون کرد. سپس شیعه‌های مزار و احزاب شیعی روابط خود را با ژنرال ملک حفظ کردند و با شرکت وی و مسعود جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان را به وجود آوردند. اما آنان تلاش می‌کردند به هر صورت ممکن زمینه را برای ورود دوستم به صحنه

سیاسی و نظامی کشور فراهم کنند. به گفته زاهدی، طرح شیعه‌ها آن بود که به طالبان فضا دهند که به شهر نزدیک شوند تا نیروهای جنبش با آنان درگیر شوند. در وضعیت هماهنگ‌شده دوستم به شهر بازگردد و به اشتراک در برابر طالبان از شهر دفاع کنند. این طرح هزاره‌های مزار شریف بود، به کار بسته شد و دوستم توانست بار دیگر موقعیت سیاسی و نظامی خود را باز یابد.^{۱۸۵}

— اختلاف‌های شیعه‌های هزاره ازبک‌ها

اتحاد و ائتلاف پایدار ازبک‌ها و هزاره‌های شیعه به این معنا نبود که همواره در فضای همکاری و روابط مسالمت‌آمیز به سر برده باشند. در برخی موقعیت‌های محدود بین دو گروه قومی منازعات و جریان‌هایی به وجود می‌آمد که حاکی از نزاع قدرت و عدم اعتماد آنان به یکدیگر بود. اوج این اختلاف دو گروه قومی در کابل اتفاق افتاد. روابط حزب وحدت به تازگی با دولت به تیرگی گراییده بود، اما دوستم هنوز از موقعیت‌های دولت دفاع می‌کرد. بهار ۱۳۷۲ که هزاره‌ها با دولت ربانی درگیر شدند، نیروهای جنبش «به قوماندانی جنرال (فرماندهی ژنرال) مجید روزی در کابل در بهار ۱۳۷۲ به صورت رسمی و علنی به حمایت از آمر مسعود ضد نیروهای حزب وحدت وارد جنگ شدند. طیارات (هواپیماهای) جنگی جنبش از میدان هوایی مزار شریف به پرواز درآمدند و جنوب غرب کابل را بمباران کردند و به این ترتیب به سرکوب نیروهای حامی و هم‌سرنوشت خود پرداختند.»^{۱۸۶}

دومین زمینه اختلاف نیز در کابل در ابتدای ورود طالبان به وجود آمد. این بار دو گروه با هم درگیر نشدند، اما جنبش خواسته‌های هزاره‌ها را برآورده نساخت. شیعه‌های غرب کابل که هم‌زمان در محاصره دولت و طالبان قرار گرفته بودند، راه چاره را در آن دیدند که با وارد کردن دوستم به همکاری و آوردن فشار بر مسعود

از طریق نیروها و تجهیزات ازبک‌ها، دولت را وادار کنند از وضعیت پیش‌آمده سوءاستفاده نکند. از این رو، مزاری در مصاحبه خود چنین گفت: «از جنرال دوستم خواستیم که چون مسعود زیاد شرارت می‌کند، جبل السراج، چاریکار و خیرخانه را به اسکاد بزند و جنرال دوستم آمادگی خود را نشان داد. اگر شرارت مسعود کم نشد، می‌گوییم اسکادها را شلیک کند.»^{۱۸۷} اما برخلاف توقع استاد مزاری، دوستم و نیروهای ازبک هزاره‌ها را در این موقعیت سخت تنها گذاشتند و هیچ‌گونه فشاری را در حمایت از شیعه‌ها علیه دولت وارد نداشتند.

سومین اختلاف میان شیعه‌ها و ازبک‌ها بر سر رهبری در شمال کشور بود. هم‌زمان با خروج دولت از کابل و پس از آن شکست طالبان در مزار شریف، وضعیت راهبردی شمال کشور قابل انکار نبود. در این زمان هزاره‌های شیعه که پس از شکست طالبان احساس غرور می‌کردند، درصدد برآمدن رهبری دوستم را در مزار شریف به چالش کشید. محمد محقق، فرمانده زون شمال، می‌کوشید با نزدیک شدن به فرماندهان جنبش ملی، اطراف دوستم را خالی و رهبری شمال را تصاحب کند. اما دوستم خود استاد این‌گونه کارها بود؛ چنان‌که توانسته بود با عنوان کردن پشتون‌گرایی دکتر نجیب‌الله بخش وسیعی از ارتش را از وی رویگردان کند. حرکت‌های محقق از دید دوستم پنهان نماند و در هر موقعیتی تلاش کرد جلوی این اقدامات را بگیرد. این تلاش‌ها سرانجام به جنگی مسلحانه میان هزاره‌ها و ازبک‌ها در شمال منجر شد که در پی آن بعضی فرماندهان دو طرف کشته شدند.^{۱۸۸} پس از آن استاد خلیلی، رهبر هزاره‌های حزب وحدت، تلاش کرد به این وضعیت پایان بخشد. سرانجام این درگیری با کشته شدن چند فرمانده از هر دو طرف پایان پذیرفت و پس از آن همکاری و اعتماد متقابل میان هر دو گروه قومی از سر گرفته شد.

دورهٔ پس از طالبان

حیات سیاسی و اجتماعی ازبک‌ها دست‌کم، در دو دهه اخیر با ژنرال دوستم گره خورده است. این فرمانده ازبک در زندگی سیاسی و نظامی خود اتحادها و ائتلاف‌های گوناگون را تجربه کرده است. دوستم همانند بسیاری از فعالان سیاسی، همیشه تلاش می‌کرد در مشارکت با احزاب و سازمان‌های سیاسی موقعیت خود را تثبیت کند. وقتی دولت دکتر نجیب‌الله در صدد برآمد جایگاه نظامی دوستم را در شمال کشور تضعیف کند، وی به مجاهدین پیوست. دوستم با اتکا بر قدرت نظامی و همچنین ائتلاف با هزاره‌ها توانست به عنوان نماینده عام و تام یک اقلیت قومی در کشور نشان کند تا کسی نتواند در معادلات سیاسی نقش او را نادیده گیرد.

ازبک‌ها همانند سایر گروه‌های قومی غیرپشتون در صفوف مبارزه علیه طالبان مشارکت داشتند. آنان در بیرون راندن طالبان در مزار شریف - پس از آغاز ائتلاف جهانی علیه طالبان - نقش اساسی ایفا کردند. اتحاد میان شیعه‌ها به ویژه هزاره‌ها و ازبک‌ها در طول دورهٔ جهاد و همچنین دورهٔ مقاومت علیه نیروهای طالبان ادامه یافت. اما در دورهٔ جدید این اتحاد و هماهنگی روز به روز کمتر شده؛ هرچند هیچ‌گاه مانند گذشته به اختلاف‌های قومی نینجامیده است.

ژنرال دوستم که قطب قدرت نظامی ضد طالبان در شمال به حساب می‌آمد، پس از حضور نیروهای خارجی تحت فشار دولت و نیروهای امریکایی قرار گرفت تا به دولت بپیوندد و سلاح‌های سنگین خود را تحویل دهد. بر پایه بعضی گزارش‌ها، اخضر ابراهیمی، نماینده سازمان ملل در افغانستان، در لویه جرگه اضطراری به دوستم در این خصوص فشار آورده بود.^{۱۸۹} نیروهای حافظ صلح نیز مصرانه از دوستم می‌خواستند سلاح خود را تحویل دهد. عبدالرشید دوستم تلاش

می‌کرد به جای از دست دادن موقعیت نظامی خود در شمال، جایگاه سیاسی و نظامی خود را در دولت تثبیت کند. از این رو با بیان اینکه خلع سلاح باید در همه کشور اجرا شود، می‌خواست با طفره رفتن از تقاضای دولت و نیروهای خارجی امتیاز بیشتری کسب کند. هم‌زمان با وضعیت به وجودآمده میان دوستم و دولت، خصومت‌هایی نسبتاً قوی در مزار شریف میان ازبک‌ها و تاجیک‌ها برقرار بود و مشخصاً دوستم و محمد عطا در اعمال سلطه بر مزار شریف رقابت می‌کردند. محمد عطا بر پایه اتکا بر قدرت نظامی وزارت دفاع که در این زمان در دست تاجیک‌ها بود، می‌خواست موقعیت سیاسی و نظامی دوستم را به چالش بکشد.^{۱۹۰}

در این میان شیعه‌ها تقریباً بی‌طرفی ماندند؛ چنان که در تقابل دوستم با دولت این گونه عمل کردند. هزاره‌های شیعه به زودی روابط خود را با دولت کرزی توسعه دادند و با آن همکاری کردند. بسیاری از رهبران جهادی در دوره پس از طالبان به این نتیجه رسیدند که به هر به نحو ممکن با دولت مورد حمایت نیروهای خارجی کنار بیایند و تنها اعمال فشار بر دوستم در شمال و اسماعیل خان در هرات به ظاهر مستثنا از این قاعده بود. اما به زودی آن دو نیز متقاعد شدند که از مقاومت در برابر خواسته‌های دولت مرکزی دست بردارند. دولت با تحریک نیروهای پشتون شورشی‌هایی را علیه اسماعیل خان به وجود آورد^{۱۹۱} و با زیر فشار قرار دادن دوستم از طریق نیروهای حافظ صلح او را متقاعد ساخت که سلاح‌های خود را تحویل دهد. سرانجام سرهنگ فرانگس اعلام کرد که ژنرال دوستم سلاح‌های لشکر (فرقه) ۹۵، ۷۰ و ۸۲ را تحویل داده و لشکر ۵۳ نیز آماده تحویل سلاح‌های سنگین خویش است.^{۱۹۲} ژنرال دوستم در سال اول دولت کرزی به عنوان معاون وزیر دفاع تعیین شد.^{۱۹۳} دولت مرکزی وی را در زمستان ۱۳۸۳ به عنوان «سرقوماندانی اعلیٰ قوای مسلح» انتخاب کرد و در بهار ۱۳۸۴ خلیلی، دوست دیرینه دوستم و معاون کرزی، او را به اردو (ارتش) معرفی کرد.^{۱۹۴}

ازبک‌ها همانند هزاره‌ها در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری با هیچ گروه قومی ائتلاف نکردند و مستقل در صحنه انتخابات حضور یافتند. عبدالرشید دوستم با کسب ۱۰ درصد مجموع آرای در رتبه چهارم قرار گرفت^{۱۹۵} که نشان می‌داد نمایندگی ازبک‌های شمال را دارد. او پس از آن به همکاری خود با دولت مرکزی ادامه داد.

در تقابل طیف دولت‌گرا و رهبران جهادی موسوم به جنگ‌سالار، دوستم با حفظ همکاری خود با دولت به طیف رهبران جهادی پیوست و در جلسه‌ها و اجتماعات آن شرکت کرد.^{۱۹۶} اما در صحنه روابط قومی اخیراً به جبهه ملی پیوسته است که بدنه آن را تاجیک‌ها تشکیل می‌دهند^{۱۹۷} و فعلاً سمت مشاور نظامی رئیس‌جمهور و هم‌چنین فرماندهی رئیس ارکان نیروهای مسلح را به عهده دارد.^{۱۹۸} اگرچه حضور همه اقوام در جبهه ملی حفظ شده است، اما این جبهه در اصل در پی فعالیت تاجیک‌ها به وجود آمد و در آن هزاره‌های شیعه و پشتون‌ها حضور سیاسی کمی دارند.

ازبک‌ها در ابتدای جهاد انسجام و هماهنگی نداشتند، اما پیوستن به مجاهدین وضعیت آنان را تغییر داد. در دوره جهاد، ازبک‌ها و شیعه‌ها قوی‌ترین ائتلاف را به وجود آوردند. آنان با همکاری هم ابتدا با دولت ربانی و آمر مسعود همکاری می‌کردند، اما به زودی از آن منصرف شدند و به پشتون‌ها پیوستند که هدف اصلی آنها مبارزه علیه دولت ربانی بود. مهم‌ترین ویژگی ائتلاف هزاره‌ها و ازبک‌ها در صداقت و دوستی آن نهفته است که با در نظر گرفتن منافع دوجانبه در سراسر دوره جهاد ادامه یافت. البته با فراز و نشیب‌هایی همراه بود.

در دوره طالبان پس از شکست دولت ربانی اهمیت شیعه‌ها و ازبک‌ها فزونی یافت و بر این اساس آنان دو نیروی عمده جبهه اتحاد علیه طالبان را تشکیل می‌دادند. در این دوره مزار شریف با انسجام و هماهنگی شیعه‌ها و ازبک‌ها مرکز

قدرت ضد طالبان به حساب می‌آمد. وقتی دوستم در پی اختلاف داخلی بیرون رانده شد، شیعه‌ها تلاش کردند بار دیگر وی را به جایگاه سیاسی و نظامی سابق برسانند. بعضی از اختلاف‌ها به ویژه در مورد رهبری بین دو گروه به وقوع پیوست که به زودی خاتمه یافت.

در دوره جدید اتحاد شیعه‌های هزاره و ازبک‌ها مانند گذشته نیست. هزاره‌ها در خصومت‌های تاجیک‌ها و ازبک‌ها بی‌طرفی مانده‌اند. اخیراً هزاره‌ها با پشتون‌ها متحد شده‌اند و دوستم در جبهه‌ای تقریباً تاجیکی شرکت کرده است. اما هر دو همانند بسیاری از رهبران جهادی، از موقعیت مجاهدین دفاع کرده‌اند.

پی‌نوشت‌های بخش سوم

۱. در مورد آمار دقیق شیعیان همانند سایر ساکنان کشور توافقی وجود ندارد. حسین فاضلی، نویسنده عرب، شیعیان را ۳۵ درصد ذکر کرده است که از این تعداد، ۳۰ درصد به هزاره‌ها اختصاص دارد. (حسین فاضلی، *افغانستان تاریخ‌ها و رجالات‌ها*، بیروت: دارالصفوه، ۱۹۹۳م، ص ۱۵۴) بصیر احمد دولت آبادی نیز شیعیان را ۳۵ درصد ذکر کرده است. سازمان عفو بین‌الملل هزاره‌ها را ۱۹ درصد دانسته است که با افزودن شیعه‌های غیرهزاره آمار شیعه‌ها به ۲۵ تا ۳۰ درصد نزدیک می‌شود. برای توضیح بیشتر رک: بصیر احمد دولت آبادی، *شناسنامه افغانستان*، ص ۳۴. لوتیس دوبری نیز شیعه‌ها را حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد ذکر کرده است. رک: داوید بسبی ادواردز، «رشد مبارزات سیاسی شیعه در افغانستان»، ترجمه اسماعیل حکیمی، *سراج*، ش ۶، س دوم، زمستان ۱۳۷۴، ص ۴۱.
۲. سیدمهدی علیزاده موسوی، *افغانستان: ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر*، قم: کیش مهر، ۱۳۸۱، ص ۱۵. برخی جمعیت هزاره‌ها را بیش از این دانسته‌اند؛ محمدحسین فرهنگ جمعیت

- هزاره‌ها را ۲۸ درصد ذکر کرده است. بنگرید: محمدحسین فرهنگ، *جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان*، قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۴۸.
۳. برای توضیح بیشتر درباره استبداد دولت عبدالرحمن در قبال شیعیان رک: فیض محمد کاتب، *سراج التواریخ*، قم، حبل الله، جلد سوم.
۴. اکرم یاری و برادرش صادق یاری، از هزاره‌های جاغوری، از بنیان‌گذاران «جنبش نوین دموکراتیک» بودند که گرایش مائوئیستی داشت. بنگرید: سیدعسکرموسوی، پیشین، ص ۲۲۸.
۵. چنگیز پهلوان در دیدار خود با شهید مزاری به وی این مسأله را تذکر داده بود. شهید مزاری در جواب گفته بود از جریان آگاه است، اما پیروان این‌گونه اندیشه‌ها کم هستند، بنگرید به: چنگیز پهلوان، *افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان*، تهران: قطره، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷.
۶. علیداد لعلی، *سیری در هزاره‌جات*، قم: احسانی، ۱۳۷۲، ص ۴۳.
۷. حسین علی یزدانی، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، قم: محمد امین شریفی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۹؛ سیدجعفر عادل، *کوثرالنبی*، قم: گل‌های بهشت، ۱۳۸۲، ص ۳۰.
۸. لعلی، پیشین، ص ۴۵.
۹. سازمان نشریه‌ای به نام *عصر عدالت* داشت که علیه سادات مطلب می‌نوشت و برخی مطالب آن در سایت به سوی عدالت (مزاری نت) هم اکنون منتشر می‌شود. رک: <http://www.mazarynet>
۱۰. بختیاری، پیشین، ص ۱۱۴.
۱۱. همان، ص ۲۲۴.
۱۲. گروهی از پژوهشگران، *افغانستان (مجموعه مقالات)*، ترجمه سعید ارباب شیروانی و هوشنگ اعلم، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۱. البته پیش از سپاهیان نادرشاه افشار در زمان صفویه نیز قزلباشان در افغانستان ساکن شده بودند.
۱۳. سیدهادی خسروشاهی، *نهضت‌های اسلامی افغانستان*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۸۳.
۱۴. داوید بسبی، ادواردز، پیشین، ص ۴۴.

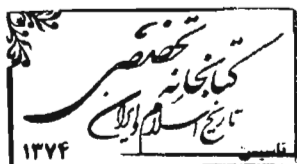
۱۵. داوید بسبی، پیشین، ص ۴۳.
۱۶. یار محمد کوهسار، جنبش هزاره‌ها و اهل تشیع در افغانستان، پیشاور: میوند، ۱۳۷۸، ص ۹۶.
۱۷. بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، پیشین، ص ۴۱.
۱۸. لعلی، پیشین، ص ۱۵۱.
۱۹. پهلوان، پیشین، ص ۱۴۵.
۲۰. دولت آبادی، پیشین، ص ۴۱.
۲۱. محمد شفق، «اسماعیلیان افغانستان»، فصلنامه طلوع، ش ۵، ص ۱۵۵.
۲۲. نبی عظیمی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، پیشاور: میوند، چاپ دوم ۱۳۷۷، ص ۳۳۸.
۲۳. محمد عیسی غرجستانی، تاریخ نوین هزاره‌جات، کویت: شورای فرهنگی اسلامی افغانستان، ۱۳۶۶، ص ۲۷۳.
۲۴. عظیمی، پیشین، ص ۵۱۵.
۲۵. دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، ص ۴۱۸.
۲۶. آقا خان چهارم و اعضای خانواده وی در شرکت‌های نفتی و بافندگی انگلستان، بانک‌های سوئیس و امریکا، و کارخانه‌های بزرگ هندوستان، پاکستان، مالی و افریقای شرقی سهام دارند. برای توضیح بیشتر رک: سید مهدی حسینی، «آقا خان و اسماعیلیه بدخشان، تاجیکستان»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۵، ۱۳۷۳، ص ۵۹.
۲۷. بنگرید به بیانیه کریم شاه حسینی در افتتاحیه هتل کانتینتال، ۱۳۸۶/۵/۱:
<http://www.ariaye.com>
۲۸. داوید بسبی، پیشین، ص ۶۵.
۲۹. اولویه روآ، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵.
۳۰. همان، ص ۲۲۶.

۳۱. همان.
۳۲. سیدعسکر موسوی، پیشین، ص ۲۳۷.
۳۳. اولویه روا، پیشین، ص ۲۲۶.
۳۴. موسوی، پیشین، ص ۲۳۸.
۳۵. روا، پیشین، ص ۲۲۹.
۳۶. موسوی، پیشین، ص ۲۴۳.
۳۷. پهلوان، پیشین، ص ۱۸۶.
۳۸. همان، ص ۲۰۷.
۳۹. وحید مزده، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵.
۴۰. بختیاری، پیشین، ص ۲۴۷.
۴۱. احزاب سیاسی افغانستان، ۱۳۸۶/۵/۲.
۴۲. برای مثال، تیرگی روابط میان حکمتیار و نیروهای موسوم به اتحاد شمال افزون بر عوامل داخلی متأثر از متغیرهای خارجی بود. در اتحاد شمال، ایران از نفوذ قوی برخوردار بود. عربستان و پاکستان با تقویت گلبدین حکمتیار سعی کردند نفوذ ایران را در افغانستان به چالش کشند. رک: انورالحق احدی، «عربستان سعودی، ایران و جنگ افغانستان»، در مجموعه مقالات *افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی*، به کوشش ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه، ۱۳۷۹، ص ۱۶۵.
۴۳. آنتونی هایمن، *افغانستان در زیر سلطه شوروی*، ص ۲۰۱. منظور از حرکت اسلامی حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی است.
۴۴. محسن مدیرشانه‌چی، *در میانه آسیا*، تهران: کتاب باز، ۱۳۷۸، ص ۲۵۵.
۴۵. محمدحسین صفرزاده سمنگانی، *سال‌های جهاد در افغانستان*، قم: مؤلف، ۱۳۷۳، ص ۱۲۷.
۴۶. موسوی، پیشین، ص ۲۳۹.
۴۷. هایمن، پیشین، ص ۳۰۰.

<http://afghanpaper.com>

۴۸. بصیراحمد دولت آبادی، *شناختنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان*. پیشین، ص ۲۷۶.
۴۹. محمداکرام اندیشمند، «مجاهدین و دولت‌سازی (۲)»، ۱۳۸۶/۴/۵: <http://www.goftoman.com>
۵۰. یارمحمد کوهسار، پیشین، ص ۱۴۷.
۵۱. محمداکرام اندیشمند، *مجاهدین و دولت‌سازی (۲)*، پیشین.
۵۲. همان.
۵۳. محمداکرام اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز. کابل، میوند، ۱۳۸۴*، ص ۴۱.
۵۴. پیک، ارگان حزب وحدت اسلامی افغانستان، ش ۱۸۳.
۵۵. انورالحق احدی، پیشین، ص ۱۶۲.
۵۶. میرمحمدصدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم: محمدوفایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۷.
۵۷. هایمن، پیشین، ص ۲۰۱.
۵۸. محمداکرام اندیشمند، «مجاهدین و دولت‌سازی ۱»، ۱۳۸۶/۴/۱۵: <http://www.goftoman.com>
۵۹. ظاهر طنین، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران: عرفان، ۱۳۸۴، ص ۳۷۸.
۶۰. یارمحمدکوهسار، پیشین، ص ۱۵۱.
۶۱. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، *احیاء هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید مزاری)*، قم، سراج، ۱۳۷۴، ص ۲۸.
۶۲. محمداکرام اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۴۰.
۶۳. همان، ص ۱۴۷.
۶۴. همان.
۶۵. علیجان زاهدی، *روایت شکست اقوام محکوم در افغانستان*، قم: شفاء، ۱۳۷۹، ص ۷۰. نویسنده در ادامه می‌نویسد که سیاف بار دیگر این اظهارات را با استاد محسنی ارزگانی در کابل به انجام رسانیده است.
۶۶. پهلوان، پیشین، ص ۱۷۷.

۶۷. محمدعزیز بختیاری، پیشین، ص ۲۱۳.
۶۸. مصاحبه شهید مزاری با خبرگزاری وحدت در سال ۱۳۷۱ برگرفته از:
www.mazary.net
۶۹. پیتیر مارزدن، *طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)*، ترجمه مجله خندق، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، ص ۴۸.
۷۰. پهلوان، پیشین، ص ۱۴۵.
۷۱. حق نظر نظر وف، *مقام تاجیکان در افغانستان*، ترجمه طالب رازی، تربت جام، احمد جام، ۱۳۸۰، ص ۶۸۵.
۷۲. آنتونی دیویز، «نحوه شکل‌گیری طالبان به عنوان یک نیروی نظامی، مجموعه مقالات افغانستان طالبان و سیاست‌های جهانی، به کوشش ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار، محقق، مشهد: تهران، ۱۳۷۷، ص ۸۷.
۷۳. ولادیمیر کوشف، «طالبان پدیده تاریخی»، ترجمه علی محقق، *تاریخ روابط خارجی، س ۱*، ش ۱، تابستان، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳.
۷۴. محمد اکرام اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، پیشین، ص ۱۸۶.
۷۵. همان، ص ۱۸۲.
۷۶. همان، ص ۱۸۷.
۷۷. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۸۴.
۷۸. احمد رشید، *طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید*، ترجمه امان‌الله شفاپی و صادق باقری، تهران: دانش هستی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۲.
۷۹. همان.
۸۰. پیتیر مارزدن، پیشین، ص ۱۶۰.
۸۱. احمد رشید، پیشین، ص ۱۰۹.
۸۲. احمد رشید، پیشین، ص ۱۱۸.
۸۳. پیتیر مارزدن، پیشین، ص ۶۵.



۸۴. احمدرشید، پیشین، ص ۱۱۶.
۸۵. حسام‌الدین امامی، *افغانستان و ظهور طالبان*، تهران: شتاب، ۱۳۸۷، ص ۶۵.
۸۶. محمداکرام اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، پیشین، ص ۲۰۸.
۸۷. همان، ص ۳۰۷.
۸۸. احمدرشید، پیشین، ص ۱۱۰.
۸۹. همان، ص ۱۲۴.
۹۰. همان.
۹۱. حسام‌الدین امامی، پیشین، ص ۲۰۳.
۹۲. احمدرشید، پیشین، ص ۱۲۶.
۹۳. همان، ص ۱۲۷.
۹۴. همان، ص ۱۲۵.
۹۵. حسام‌الدین امامی، پیشین، ص ۲۴.
۹۶. وحید مزده، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵.
۹۷. در مورد دوستم، بنگرید: محمد ثناتین نیکی «شرح رویدادهای مهم سیاسی افغانستان»، www.aryeynusc.com ۱۳۸۶/۴/۵؛ در مورد اسماعیل خان، دولت می‌خواست با ایجاد آشوب از سوی فرماندهان پشتون به حضور وی در حوزه جنوب غرب پایان بخشد. بنگرید: مشارکت ملی، ۱۳۷۳، ش ۷۵.
۹۸. محمد اکرم اندیشمند، *امریکا در افغانستان*، کابل: میوند، ۱۳۸۴، ص ۸۲.
۹۹. عایده العلی سری‌الدین، *الحرب الامریکة علی افغانستان و العالم الاسلامی*، بیروت: دارالهادی، ۲۰۰۲، ص ۱۷۰.
۱۰۰. محمداکرام، اندیشمند، *امریکا در افغانستان*، ص ۸۹.
۱۰۱. همان، ص ۱۰۰.
۱۰۲. مشارکت ملی، ۱۳۸۱، ش ۱.
۱۰۳. نیکی، پیشین.

۱۰۴. مصاحبه محقق با پیام مجاهد، ۱۳۸۶/۵/۲

www.pyammojahed.com

۱۰۵. نیکپی، پیشین.

106. www.khawaran.com

۱۰۷. انورالحق احدی، عوامل زوال پشتون‌ها از قدرت.

۱۰۸. آنتونی هایمن، پیشین، ص ۲۰۱.

۱۰۹. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۵۵.

۱۱۰. همان، ص ۵۹.

۱۱۱. ظاهر طنین، پیشین، ص ۳۷۱.

۱۱۲. محمداکرام اندیشمند، سال‌های مقاومت و تجاوز، پیشین، ص ۱۶۳.

۱۱۳. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۶۰.

۱۱۴. افسرده خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل، بی‌جا، ۱۳۷۱، ص ۱۶.

۱۱۵. محمداکرام اندیشمند، سال‌های مقاومت و تجاوز، پیشین، ص ۱۴۸.

۱۱۶. همان، ص ۱۴۹.

۱۱۷. افسرده خاطر، پیشین، ص ۴۳.

۱۱۸. احیای هویت، ص ۵۶.

۱۱۹. محمداکرام اندیشمند، سال‌های مقاومت و تجاوز، پیشین، ص ۱۴۱.

۱۲۰. افسرده خاطر، پیشین، صص ۳۵-۳۰.

۱۲۱. همان.

۱۲۲. همان، ص ۴۰.

۱۲۳. سید عسکر موسوی، پیشین، ص ۲۵۸.

۱۲۴. صالح محمد ریگستانی، مسعود و آزادی، ۱۳۸۶/۵/۵

http://www.ahmadshahmassoud.com

۱۲۵. احیای هویت، ص ۵۸.

۱۲۶. اندیشمند، سال‌های مقاومت و تجاوز، پیشین، ص ۱۹۷.

۱۲۷. رک: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. *قوانین اساسی افغانستان*، قم: صحافی احسانی، ص ۲۶۸.
۱۲۸. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۷۵.
۱۲۹. همان، ص ۲۲۸.
۱۳۰. همان، ص ۱۸۲.
۱۳۱. همان.
۱۳۲. پهلوان، پیشین، ص ۱۶۱.
۱۳۳. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۷۲.
۱۳۴. همان، ص ۱۷۳.
۱۳۵. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۶۶.
۱۳۶. عبدالقیوم سجادی، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶.
۱۳۷. همان، ص ۷۴.
۱۳۸. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، پیشین، ص ۳۱۲.
۱۳۹. ویلیام میلی، توضیحی درباره طالبان، *افغانستان طالبان و سیاست‌های جهانی*، ص ۲۱.
۱۴۰. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۸۶.
۱۴۱. بصیراحمد دولت‌آبادی، *شناسنامه افغانستان*، ص ۴۳۷.
۱۴۲. آنتونی دیویز، پیشین، ص ۸۶.
۱۴۳. همان.
۱۴۴. موسوی، پیشین، ص ۲۵۹.
۱۴۵. بصیراحمد دولت‌آبادی، *شناسنامه افغانستان*، ص ۴۳۶.
۱۴۶. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۹۳.
۱۴۷. موسوی، پیشین، ص ۲۶۰.
۱۴۸. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۲۰۰.
۱۴۹. پهلوان، پیشین، ص ۳۰۵.

۱۵۰. همان.

۱۵۱. احمد رشید، پیشین، ص ۴۰۷.

۱۵۲. پهلوان، پیشین، ص ۳۰۷.

۱۵۳. «پرسش‌های آتشین و پاسخ‌های دلنشین از فرمانده راستین»، ۱۳۸۶/۵/۱:

www.ahmadshahmassoud.com

۱۵۴. اندیشمند، *امریکا در افغانستان*، ص ۷۷.

۱۵۵. همان، ص ۸۰.

۱۵۶. همان، ص ۸۲.

۱۵۷. همان، ص ۸۷.

۱۵۸. همان.

۱۵۹. همان، ص ۹۴.

۱۶۰. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۳۰۲.

۱۶۱. اندیشمند، *امریکا در افغانستان*، ص ۹۵.

۱۶۲. مشارکت ملی، ۱۳۸۲، ش ۴۵.

۱۶۳. همان.

۱۶۴. مشارکت ملی، ۱۳۸۱، ش ۴۲.

۱۶۵. شاهپور، «نخستین واکنش رئیس‌جمهور کرزی در برابر جبهه ملی»، ۱۳۸۶/۶/۱۲:

http://www.khawaran.com

۱۶۶. یکی از اجتماعات بزرگ که در شهر کابل به وقوع پیوست، نشست رهبران جهادی در

سال ۱۳۸۵ بود که با عنوان «جبهه ملی» اعلام شد و در حمایت از آن روز (۲ اسفند)

مردم زیادی از شهر کابل در محل برگزاری همایش حاضر شدند. نگاه کنید به:

مشارکت ملی، ۱۳۸۵، ش ۲۰۱.

۱۶۷. ژیل دور ونسو و شانتال لوباتو، «شبه نظامیان در افغانستان»، ترجمه ابوالحسن سروق

مقدم، مجموعه مقالات *افغانستان، جنگ و سیاست*، به کوشش محمدحسین پاپلی یزدی،

مشهد: محمدحسین پاپلی یزدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰.

۱۶۸. همان.

۱۶۹. آندره بریگو و البویه روآ. *جنگ افغانستان*. ترجمه ابوالحسن سروقده مقدم، مشهد: بنیاد

پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۰.

۱۷۰. *افغانستان، جنگ و سیاست*، پیشین، ص ۱۲۰.

۱۷۱. رک: مصاحبه دوستم، ظاهر طنین، پیشین، ص ۳۶۰.

۱۷۲. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۵۵.

۱۷۳. پهلوان، پیشین، ص ۱۴۴.

۱۷۴. ظاهر طنین، پیشین، ص ۳۶۵.

۱۷۵. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۱۰۱.

۱۷۶. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، ص ۱۴۰.

۱۷۷. علی‌جان زاهدی، پیشین، ص ۹۵.

۱۷۸. ظاهر طنین، پیشین، ص ۴۰۴.

۱۷۹. همان، ص ۴۰۵.

۱۸۰. پهلوان، پیشین، ص ۱۷۴.

۱۸۱. احیای هویت، پیشین، ص ۱۵۴.

۱۸۲. پهلوان، پیشین، ص ۱۶۱.

۱۸۳. زاهدی، پیشین، ص ۱۳۵.

۱۸۴. پهلوان، پیشین، ص ۳۰۵.

۱۸۵. زاهدی، پیشین، ص ۱۲۸.

۱۸۶. همان، ص ۱۰۲.

۱۸۷. اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، پیشین، ص ۱۸۶.

۱۸۸. زاهدی، پیشین، ص ۱۲۳.

۱۸۹. رک: محمد ثناتین نیکپی، پیشین.

۱۹۰. مشارکت ملی، شماره‌های ۳۷ و ۶۹.

۱۹۱. مشارکت ملی، ۱۳۸۳، ش ۷۵.

۱۹۲. مشارکت ملی، ۱۳۸۲، ش ۴۶.

۱۹۳. «مشاهیر افغانستان»، ۱۳۸۶/۳/۱۲.

www.afghanpaper.com

۱۹۴. همان، ۱۳۸۴، ش ۱۰۷.

۱۹۵. نیکی، پیشین.

۱۹۶. نگاه کنید: مشارکت ملی، ۱۳۸۵، ش ۲۰۱.

197. www.fanoos.com (۱۳۸۶/۵/۲)

۱۹۸. قاسم شاه سکندرروف، «افغانستان، طالبان و تشکل مراکز تروریستی»، ۲۰۰۱؛

<http://www.ariage.com/ketab>

بخش چهارم

جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی
در افغانستان

دکتر وحید بینش

فصل یازدهم

روابط شیعیان با دولتهای گذشته افغانستان

- قدرت در تفکر شیعی

شیعیان چه برداشتی از قدرت دارند؟ آیا قدرت در تفکر شیعی پدیده‌ای است مذموم یا بر عکس ممدوح؟ برخی از محققان تلاش کرده‌اند بین دو نوع تشیع تمایز قایل شوند. به عبارت دیگر، دو نوع تشیع ترسیم کرده‌اند: تشیع معنوی و مذهبی و تشیع سیاسی. از دیدگاه آنان، تشیع معنوی - مذهبی قدمت بیشتری دارد و پیشوایان شیعه پس از حادثه کربلا، سیاست را کنار گذاشته‌اند و به ترک دنیا و ارشاد مردم و عبادت پرداخته‌اند. اما علمای برجسته شیعه این دیدگاه را قبول ندارند؛ چنان که شهید سید محمد باقر صدر معتقد است: تشیع هیچ‌گاه گرایش معنوی و مذهبی محض نبوده بلکه به مثابه تداوم فکری، اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی است که پس از پیامبر اکرم توسط علی(ع) در دامان اسلام رشد کرده است. پیشوایان شیعه همواره خواستار سقوط رژیم‌های ستمگر بوده، اما مصالح امت را در نظر داشته‌اند. (صدر، ۱۳۵۹: ۸۱) برخی بر این باورند که شیعه در تلاش برای کسب قدرت سیاسی از آغاز ظهور اصرار داشته و این خصوصیت سیاسی نخستین خود را تاکنون حفظ کرده است.

(۱۳۷۲، ۶) قدرت از محوری‌ترین مباحث در فقه شیعه است. حاکمیت بدون قدرت مفهومی خارجی ندارد. حاکمیت که یکی از ارکان دولت است در اعمال خود نیاز به قدرت دارد و مشروعیت هم وصفی برای قدرت است. از دید علمای امامیه، چه نوع قدرتی مشروعیت دارد؟ هر چند علمای امامیه حکومتی غیر از امام معصوم و فقیه عادل را حکومت جائز معرفی کرده‌اند، ملاحظات آنان قابل توجه است. در رساله سید مرتضی با عنوان مسأله فی العمل مع السلطان، سلطان با دو ویژگی معرفی شده است: نخست، مشروع و عادل؛ دوم، نامشروع و غاصب. سید مرتضی می‌نویسد: در پذیرش ولایت سلطان مشروع و عادل بحثی نیست، چون این کار جایز است، اما سخن در پذیرش ولایت سلطان متغلب است که می‌تواند به انواع زیر باشد: واجب، مباح، قبیح و ممنوع. وی سپس هر یک از مفاهیم بالا را شرح می‌دهد. (اصل زنجانی، ۱۳۸۵: ۱۴)

حکومت مشروع از دیدگاه تشیع، حکومت امام معصوم است و در نبود امام معصوم فقهای عادل این وظیفه را به عهده خواهند داشت. آیا در نبود پیامبر، امام معصوم و فقیه جامع الشرایط، تشکیل حکومت توسط فردی دیگر مجاز است؟ تکلیف مؤمنان چیست؟ عده‌ای از علمای شیعه، مانند علامه مجلسی، الزام سیاسی شاه بر مردم را از مراتب ولایت می‌دانند و شاه را مانند فقیه عادل در زمان غیبت کبری متکفل اداره مردم معرفی نموده‌اند (مجلسی، ۱۳۳۰: ۴۹) آیت الله میرزا محمد حسین نائینی معتقد است: سلطنت بر دو قسم است: حقیقی و استبدادی. در نوع دوم، حاکم خواهان مشارکت یا مساوات با مردم نیست و خود را مصداق «لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون» می‌داند. برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت حقیقی، راهی جز مهار قدرت و قبول نظام مشروطه وجود ندارد. (نائینی، ۱۳۲۸: ۳۵) از دید نائینی، مشخصه اصلی

سلطنت حقیقی محدود بودن قدرت است. او معتقد است پایداری حکومت مشروطه به دو امر بستگی دارد: نخست، تدوین قانون اساسی به مثابه رساله عملیه در باب سیاست؛ دوم، نظارت و محاسبه نمایندگان بر دولت. نائینی به اصل تفکیک قوا اذعان دارد و مشارکت عمومی براساس شورا را به استناد آیات قرآن اثبات می‌کند. او درباره مقابله با نظام‌های استبدادی می‌نویسد: هیچ‌کس شکی ندارد که اگر امکان محدود کردن قدرت غاصبی وجود داشته باشد، این امر وجوب پیدا می‌کند و این تکلیف بر ما تعیین می‌گردد (همان) به نظر نائینی، شجره خبیثه شاه‌پرستی باید قطع شود، علم و دانش رونق گیرد و اسباب آزادی و تنبیه مردم فراهم آید. (همان، ۵۶) شهید مطهری هم معتقد است شاهان از دیدگاه شیعه هیچ‌گاه مقام و جایگاه قدسی نداشته و ندارند. (مطهری، ۱۳۶۰، ۲۳) از دیدگاه امام خمینی هم حکومت اسلامی، سلطنتی نیست چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. ایشان در بیان نامشروع بودن چنین حکومت‌هایی می‌گویند در این نوع حکومت‌ها حکام بر جان و مال مردم مسلط‌اند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می‌کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است... حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا و قانون فرمان و حکم خداست. چون حکومت اسلامی حکومت قانون است، برای زمامدار، علم به قوانین لازم است. ایشان شرط دیگری هم برای زمامدار ذکر می‌کنند که عبارت از عدالت است. البته این دو شرط علاوه بر شرایط عامه مثل عقل، تدبیر و... است. پس از پیامبر و امام معصوم، اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به تشکیل حکومت بپردازد، همان ولایتی را خواهد داشت که حضرت رسول در امر اداره جامعه داشت، و بر همه مردم لازم است از او اطاعت کنند. (امام خمینی، ۱۳۶۶: ۱۶)

بنیان دولت به مفهوم جدید در افغانستان از سال ۱۷۴۷ م پی‌ریزی شده است. این خطه پیش از این خراسان نامیده می‌شد. ساختار دولت جدید افغانستان بر پایه روابط قبیله‌ای شکل گرفته است و تا امروز نتوانسته مشکل تضاد بین منافع دولت و قبیله را حل کند. هم دولت و هم سران قبایل همواره سعی در تضعیف یکدیگر داشته‌اند. چنان که روا می‌نویسد: «قبایل همواره دولت مرکزی را در حاشیه قرار می‌داد و دست‌نشانده خود می‌دانست و تمام تلاش دولت‌های افغانستان رهایی از سلطه قبایل بود.» (روا، ۱۳۶۷: ۴۹) گریگوریان هم دلیل ناکامی احمد شاه را چنین بیان می‌کند: وی در منگنه تضاد دشواری گیر کرده بود که نمی‌توانست خود را از آن رهایی بخشد. برای دوام قدرت و تقویت سلطنت به حمایت عشایر بزرگ افغانستان نیاز داشت، در عین حال، منافع زودرس سلطنت ایجاب می‌کرد دولت متمرکز قوی تشکیل شود که مانند دولت ایران بر قبایل حکومت کند نه اینکه آلت دبست آنها باشد. (فرهنگ ۴۹، ۱: ۱۴۲)

می‌توان گفت مبنای مشروعیت نظام سیاسی در افغانستان تا همین اواخر تأیید سران قبایل بود. در میان اقوام و قبایل مختلف افغانستان (پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها و...) پشتون‌ها به عنوان قوم مسلط با ساختار نظام قبیله‌ای، مدیریت سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و... را در دست داشتند و اقوام دیگر در ساختار چنین نظامی متناسب با ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، نظامی خود مورد توجه قرار می‌گرفتند.

پارامتر مهم دیگر در روابط سیاسی — اجتماعی جامعه افغانستان مذهب است؛ البته باید اذعان کرد مذهب در میان قبیله‌نشینان (به خصوص پشتون‌ها) در مناسبات سیاسی جایگاهی فروتر از زد و بندهای قبیله‌ای دارد. به هر حال، قومیت و مذهب دو عامل مهم روابط قدرت به شمار می‌روند. با توجه به این دو پارامتر، جایگاه شیعیان در مناسبات قدرت را می‌توان ترسیم کرد. اما ابتدا

لازم است به موضوعات زیر به صورت خلاصه بپردازیم:

- فرهنگ سیاسی شیعیان و نوع نگرش آنان به سیاست و حکومت؛
- فرهنگ سیاسی و عملکرد دولت‌های معاصر و نوع نگرش آنان به شیعیان؛
- نگرش گروه حاکم به شیعیان.

فرهنگ سیاسی را به معنی نگرش به سیاست تعریف کرده‌اند. (G.Almund, 1974:34). در تعریفی دیگر، فرهنگ سیاسی سلسله‌ای از عقاید، سمبل‌ها و ارزش‌هاست؛ یعنی وضعیتی که عمل سیاسی در قالب آن رخ می‌دهد. براساس نظریه فرهنگ‌گرا، کنش‌های فردی و جمعی افراد، تحت تأثیر فرهنگ به عنوان کل پیچیده‌ای* از اعتقادات، باورها، ارزش‌ها و آداب و رسوم موجود در جامعه شکل می‌گیرد. (Chilkot, 1981: 218).

فرهنگ سیاسی شیعیان با الهام از آموخته‌های دینی، اعتراض در برابر حکومت‌های ستمگر و قیام دائم علیه بی‌عدالتی را ترویج می‌کند. حکومت‌ها عمدتاً غاصب معرفی و از نزدیکی به آنها امتناع می‌شود. به این ترتیب، فرهنگ سیاسی شیعیان به پرهیز از مشارکت و نهی از تبعیت دولت‌ها می‌پردازد و مردم چاره‌ای جز آمادگی دائم برای مبارزه با رژیم یا بی‌اعتنایی در برابر آن ندارند. از طرف دیگر، در فرهنگ عامه صبر و شکیبایی در برابر بیدادگری، امید به انتقام مظلوم از ظالم توسط منتقم اصلی در این دنیا یا در آخرت و... هم توصیه می‌شود. همین برداشت دوگانه موجب پدید آمدن گروه‌های مختلف فکری درون جامعه تشیع افغانستان شد. برخی مبارزه با دولت ستمگر را از اصول اساسی زندگی می‌دانستند، اما عده‌ای از سیاست کناره گرفتند و مردم را به پرهیز از امور سیاسی ترغیب کردند. بدین ترتیب، به تدریج فرهنگ بی‌اعتنایی، دم غنیمتی، گلیم خویش از آب بیرون کشیدن، به کار دیگران دخالت نکردن و... جزو خلق و خو و

روحیات شیعیان شد. هر چند شیعیان پادشاه را سایه خدا و اطاعت از او را واجب نمی‌دانستند، اما برای تعیین سرنوشت خود هم حرکتی نمی‌کردند. در مقابل، دولت‌های حاکم با ایجاد شکاف بین شیعیان از آنها در مقاطع مختلف به عنوان ابزار استفاده کرده‌اند. از زمان تشکیل حکومت ابدالی، اقوام مختلف شیعی به خصوص قزلباش‌ها، هزاره‌ها و سادات به تناسب توانایی و خدمات‌شان مورد توجه دولت مرکزی بوده‌اند. برای مثال، قزلباش‌ها بیشتر در امور دیوانی و لشکری گماشته می‌شدند. هزاره‌ها به عنوان نیروی رزم در برابر خصم و سادات به عنوان نیروی معنوی برای رفع اختلاف‌های مردم و.... اما چنان که تیمور خانوف در مورد شیعیان هزاره در زمان دوست محمدخان می‌نویسد: «امیر کابل همیشه برای جنگ و تفرقه‌اندازی بین هزاره‌ها به ویژه میان خوانین و بزرگان آنها از تمام وسایل و امکانات با تمام قدرت استفاده می‌کرد تا هرگز اتحاد و یگانگی بین هزاره‌ها صورت‌پذیر نگردد.» (تیمور خانوف، ۱۳۷۲: ۱۵۰)

پس از احمدشاه و فرزندش تیمورشاه، نوادگان احمدشاه در مناطق مختلف کشور حاکم شدند و هر کدام هوای سلطنت در سر داشتند. سران قبایل نیز شهزادگان را به عنوان مهره‌های شطرنج به بازی گرفتند و به تناسب قدرت آنها در کنارشان بودند. شهزادگان سعی کردند از شیعیان به خصوص قزلباش‌ها که در ارتش نفوذ و قدرت داشتند، برای مهار قدرت و کنترل سران قبایل استفاده کنند. سران قبایل هم بارها برای تضعیف امرای قزلباش به تحریکات مذهبی دست زدند (فرهنگ، ۱: ۲۰۰) به نوشته فیصل محمد کاتب، عبدالرحمن‌خان که از او به عنوان قاتل مردم شیعه و هزاره یاد می‌شود، به کمک چهارهزار سوار از مردم هزاره برای تصرف هرات حرکت کرد و پس از درگیری شدید با نیروهای لوی ناب خوشدل‌خان که از طرف ایوب‌خان به عنوان حاکم هرات تعیین شده بود، این شهر را تصرف کرد. (انصاری، ۱۳۸۱: ۳۶) عبدالرحمن

هم‌چنین در شکست دشمن دیرینه‌اش (سردار ایوب‌خان) برای تصرف شهر قندهار از نیروی شیعیان هزاره استفاده کرد. اما زمانی که مردم هزاره به علت دست‌درازی سپاهیان امیر به نوامیس آنان دست به قیام زدند، عبدالرحمن درانیان قندهار را با الفاظ سخیف تحریک به مقابله با هزاره کرد. امیر برای سرکوب مردم هزاره از حربه مذهب علیه مذهب استفاده کرد و فتوای جهاد را از علمای اهل سنت اخذ کرد. از این رو، شیعیان مجبور شدند نماز را در مسجد اهل سنت به امامت پیش‌نماز سنی بخوانند. (ریاضی، ۲۲۱) کاکر نیز (۱۹۷۳) می‌نویسد: «عبدالرحمن از بالاترین مقام مذهبی کابل فتوا اخذ نمود که اعلام می‌داشت: تمام شیعیان از هزاره و غیره‌هزاره کافرند.» (همان) او می‌نویسد: «بالاخره امیر به قزلباش‌ها مظنون گردید و سرنوشت آنان در بروز جنگ‌های ۱۸۹۳ با هزاره‌ها گره خورد.» کاکر نتیجه جنگ عبدالرحمن علیه مردم شیعه را چنین ارزیابی می‌کند: «این جنگ شیرازه بخش‌های مختلف آنچه باید ملت افغانستان را تشکیل می‌داد از هم گسیخت.» (همان)

طالب حسین قندهاری نمونه‌ای از احکام قضایی در مراجع قانون‌گذاری را بیان می‌کند: «در زمان صدارت شاه‌محمود، عموی ظاهرشاه، جنگی بین کوچی‌ها و هزاره‌ها رخ داد. یک نفر هزاره شیعه کشته و پای یک شتر کوچی زخمی شد. بازخواست و عدالت اسلامی دادگاه در رأی ذیل خلاصه شد: [برای] ورثه مقتول هزاره ۶۰۰ افغانی از کوچی به عنوان دیه اخذ و برای زخم پای شتر کوچی ۳۰۰۰ افغانی از هزاره‌ها گرفته شد.» (طالب قندهاری، ۱۳۶۱: ۲۸) تنها در دوره حکومت شاه امان‌الله بود که شیعیان چند صباحی نفس راحت کشیدند. شاید لغو خرید و فروش مردم هزاره به عنوان کنیز و برده از جانب امان‌الله اعتماد نسبی شیعیان را به حکومت جلب و زمینه حضور آنان را در سیستم بزرگ‌تر اقتصادی - اجتماعی فراهم کرد. اما پس از امان‌الله ورق

برگشت و نادرشاه، خلف حقیقی عبدالرحمن، و صدراعظم او به نام محمد هاشم، روح عبدالرحمن را زنده کردند. در زمان حکومت ظاهرشاه، هزاره‌ها در سیستم اقتصادی و اجتماعی بزرگ‌تر ادغام شدند و به دلیل تجارب‌شان از استعمار کم‌کم احساس هویت مشترک پیدا کردند.

نگرش گروه حاکم به شیعیان

رابرت کنفلید معتقد است: «یکی از پیامدهای مهمی که جنگ عبدالرحمن با هزاره‌ها در سال ۱۸۹۱ به بار آورد، باز شدن راه کوچی‌های افغان به هزاره‌جات بود» (یزدانی، ص ۲۷۹) پس از لشکرکشی عبدالرحمن به هزاره‌جات زمین‌های حاصل‌خیز این منطقه به عنوان غنیمت جنگی به پشتون‌های کوچی اهدا شد. و پس از سرکوب هزاره‌ها این منطقه برای مالدارانی به عنوان مراتع امن به تصاحب پشتون‌ها درآمد. پیامد دیگر تصرف زمین‌های مردم هزاره توسط پشتون‌ها این بود که عده‌ای از ملاهای سنی مذهب به منطقه گسیل شدند و برای تغییر مذهب تشیع به تسنن تبلیغ کردند. پس از تصرف هزاره‌جات روابط پشتون‌ها و هزاره‌ها که قبل از حکومت عبدالرحمن تا اندازه‌ای حسنه بود، تیره شد. هزاره‌ها مهاجر و آواره و محکوم کوچی‌های پشتون و رقیب دولت شدند. (پاپلی یزدی، ص ۲۸۶) پشتون‌ها قدرت اقتصادی و سیاسی هزاره‌ها را تصاحب کردند. دیگر میر و ملک و بیک و خان هزاره نبود که ادعای خانی می‌کرد بلکه ملک‌های پشتون این ادعا را داشتند. روابط شیعیان با پشتون‌ها در مقطعی از تاریخ افغانستان توسط حکام این کشور خصمانه شد. مطالعه روابط پشتون‌ها و شیعیان به خصوص مردم هزاره واقعیت‌های تلخ بحران سه دهه اخیر را هم بازگو می‌کند: لذا تأمل بر آن مهم و درخور توجه است.

ابراهام اوزمان می‌نویسد: «کوچی‌نشینان در ایران، آسیای میانه و کشورهای

عربی در مقایسه با مردم بومی موقعیتی پایین دارند و نه تنها برابر نیستند، بلکه منزلت ندارند. [با این حال] در هزاره‌جات نمونه‌ای از سلطه‌جویی سیاسی وجود دارد. در این مورد کوچی‌ها از قوم احمدزایی بر هزاره‌های اسکان‌یافته سلطه دارند و ارباب آنها نیز محسوب می‌شوند. در مقایسه با ایران، بالاترین حد تخصصی شدن روش اقتصادی در گروه‌های کوچی افغانستان مربوط به خودمختاری هر چه بیشتر سیاسی آنهاست. اختلاف سطح منزلت قومی در ایران اهمیتی ندارد، ولی در افغانستان که معمولاً عشایر کوچ‌نشین به طور ثابت موقعیت قبیله‌ای برتری دارند، این مطلب حائز اهمیت است.» (پاپلی یزدی، ص ۲۵۹) از پیامدهای دیگر اسکان کوچی‌ها در هزاره‌جات، ثروتمند شدن کوچی‌ها به بهای فقر مردم هزاره‌جات بود. کوچی‌ها که ابتدا از پاکستان به منطقه هزاره‌جات آمده بودند، مردمانی فقیر و مانند دراویش زندگی می‌کردند. اما در زمانی اندک با تصاحب زمین‌های حاصل‌خیز مردم هزاره صاحب مال و منال شدند. بسیاری از دولت‌های افغانستان (نادرخان، هاشم‌خان، داودخان و...) از کوچی‌ها حمایت و آنان را در تصاحب منطقه هزاره‌جات تشویق و ترغیب می‌کردند. کوچی‌ها پس از تصرف هزاره‌جات به تجارب مشغول شدند. آنان همکار مأموران دولتی در قاچاق اجناس ممنوعه از هند به افغانستان و بالعکس بودند و به سرمایه‌داران بزرگ تبدیل شدند. در معاملات سوداگری بین کوچی‌ها و هزاره‌ها سود خالص کوچی‌ها سالانه کمتر از ۱۰۰ درصد نبوده است. (همان، ص ۳۲) تصرف زمین‌های مردم هزاره توسط کوچی‌ها، چنان در فقر و تنگدستی این مردم مؤثر بود که بسیاری از آنان دست به فروش فرزندان خود زدند. دولت حاکم به دست‌نشانندگان حکومتی و مأموران خود دستور داد براساس مالیات وضع‌شده فرزندان هزاره را در ازای یک‌دهم مالیات محاسبه و ثبت کنند. (سراج، ۳: ۳۲۴) براساس آمار، در دهه ۱۹۶۰ کوچی‌ها حدود ۲۰ درصد زمین‌های مردم

هزاره را تصاحب کردند و حدود ۸۰ درصد مردم هزاره زیر بار بدهی کوچی‌ها در رنج به سر می‌بردند. (Ferdinand, 1968: 260)

شیوه‌های مبارزه شیعیان برای کسب هویت

واکنش شیعیان در مقابل با ظلم، بی‌عدالتی و فشار دولت‌های حاکم در دوره‌های زمانی مختلف، متفاوت بوده است. شیعیان به دلیل داشتن روحیه بالای مذهبی روش مبارزه خود را با الگوبرداری از شیوه‌های مبارزاتی پیامبر، ائمه معصومین و بزرگان دین انتخاب می‌کردند. در افغانستان، مسجد کانون اصلی تبلیغ دین محسوب می‌شود و میان شیعیان منبر و حسینیه نیز جایگاهی خاص و نقش رسانه گروهی را دارد. روحانیت محور اصلی در مسجد، حسینیه و منبر است. مسجد محل بیعت و ارتباط مردم با روحانیت به شمار می‌رود. این ارتباط چهره به چهره نقش برجسته روحانیت را در ارشاد، آموزش و نظارت بر مردم نشان می‌دهد. (هدی، ۱۳۶۰: ۲۲) هم‌چنین مسجد محل مبادله اطلاعات و مطالب مورد علاقه مردم است. (کاظم آهنگ، ۱۳۶۹: ۳)

در زمان حکومت ظاهرشاه دو گروه از روحانیون ظهور کردند و در مساجد و حسینیه‌ها که تعدادشان رو به افزایش بود، به ارشاد، موعظه و هدایت مردم همت گماشتند. در روستاها به خصوص شیعیان هزاره‌جات، به دلیل بی‌توجهی دولت‌ها که مورد تجاوز و ستم حکام قرار می‌گرفتند، دست به قیام می‌زدند. در این مناطق شورش و قیام همگانی سابقه داشته و چهره‌های شورشی مانند میریزدان بخش برای دولت‌های گذشته مشکل ایجاد کرده بودند. این وضعیت در دوران پس از استقلال افغانستان و در دهه‌های بعد نیز ادامه یافت. استبداد حکومت محمد نادر در قبال شیعیان، عبدالخالق هزاره را بر آن داشت که با ترور شاه، خشم و ناراضایتی مردم شیعه را نشان دهد. بی‌عدالتی و استبداد

حکومت هاشم و محمد داوود، افرادی از جان گذشته چون ابراهیم مشهور به بچه گاوسوار و یوسف بیگ را به انتقام واداشت. دولت این افراد را شورشی و یاغی و... خطاب و به عنوان برهم زننده نظم و امنیت معرفی و برای سرشان جایزه تعیین کرده بود. اگر از منظر جامعه‌شناسی به تعبیر شورشی و یاغی نگاه کنیم، نوعی نارضایتی و اعتراض از وضع موجود در آن مستتر است. چنان که در تعریف شورش آمده است: اعتراض خشونت‌آمیز علیه وضع موجود. (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۲) جامعه‌شناسان شورش اجتماعی را حرکتی می‌دانند که در سطح محلی واقع می‌شود، فاقد نتایج عمده سیاسی است یا شکست می‌خورد. در شورش‌های اجتماعی هدف تخریب و بازسازی ساخت سیاسی و اجتماعی نیست، اما شورش تأثیر غیرمستقیم بر نهادهای سیاسی و اجتماعی می‌گذارد. (همان) معنی یاغی هم به معنی شورشی نزدیک است و بر نارضایتی تأکید دارد. جامعه‌شناسان دلیل طغیان افراد یا گروه علیه حکومت را بی‌عدالتی یا نبود طبقه‌بندی اجتماعی می‌دانند و معتقدند هر قدر طبقات در یک جامعه گسترش یابند، انواع اعتراض و نارضایتی اجتماعی نیز شکل می‌گیرد. در جوامع قبیله‌ای طغیان، شورش و خشونت امری رایج و جز عرف و آداب و سنن جامعه قبیله‌ای است که به یک عادت تبدیل شده است. در جامعه افغانستان شورش‌هایی از این نوع میان اقوام مقهور و تحت سلطه که عمدتاً در رأس آن فردی جسور و ازجان گذشته و در عین حال ناشناخته قرار داشته به وقوع پیوسته است. مثل شورش مردم شمالی علیه دولت امانی به سرکردگی حبیب الله بچه سقا که از اقلیت تاجیک بود. برخی نویسندگان غربی با مقایسه شورش بچه سقا و شورش گاوسوار تشابه‌هایی را بیان کرده‌اند.

اما در شهرها، با حرکت جامعه به سوی مدنیت، اعتراض مدنی به منظور احقاق حق و جلوگیری از بی‌عدالتی انجام می‌گیرد.

در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۴۵ شاهد تأسیس مدارس دینی و حوزه‌های علمیه توسط برخی روحانیون سرشناس بازگشته از نجف هستیم. از جمله تأسیس مدینه العلم محمدیه، جامعه الاسلام و جعفریه در کابل، سلطانیه مزارشریف و صادقیه در هرات. هم‌چنین در این دوره گروهی از روحانیون که می‌توان آنها را سنتی خواند، مسجد و حسینیه را محل عبادت و ارشاد و هدایت دینی و اخلاقی مردم دانستند. آنان از سیاست‌ورزی بیزار بودند و حتی از طرح مباحث علمی در مساجد و حسینیه‌ها جلوگیری می‌کردند. از این رو، جوانان شیعه از یک‌سو، به علت بی‌عدالتی و ستم روزافزون، فقر و بدبختی و تبعیض و از سوی دیگر به علت بی‌اعتنایی روحانیون به چنین مسائلی مأیوسانه جذب تشکلاتی چپ شدند. روا در این باره می‌نویسد: «تحركات سیاسی جوانان و محافظه‌کاری علما زمینه‌ساز جذب جوانان شیعی در تشکلاتی چپی شد. پس این جوانان مبارزه با دو طیف را آغاز کردند: تبعیض نظام و محافظه‌کاری علما. این نوع مبارزه نیروی جوان شیعی را به تباهی کشاند و از تولید اندیشه و فکر محروم کرد.» (روا، ص ۲۱۵)

اما گروه دوم روحانیون ضمن موعظه و ارشاد، با استفاده از موقعیت خود به مسائل روز می‌پرداختند و با بی‌عدالتی، تبعیض و ستم حکومت مبارزه می‌کردند. آنان اعمال ناشایست کارگزاران نظام را برملا و مردم را به سرمشق قرار دادن سیدالشهدا در برابر ظالمان تشویق می‌کردند. حکومت این دسته را خطر جدی برای خود می‌دانست. از این رو، بسیاری از آنان در دوران حکومت استبدادی نادرخان، هاشم‌خان و محمد داوود به زندان، شکنجه و مرگ محکوم شدند. جوانان به این گروه احترام می‌گذاشتند و تلاش آنان را می‌ستودند. البته این دسته از روحانیون به رغم داشتن پایگاه‌های مردمی و تبلیغات خوبی، هرگز برای تأسیس تشکلی سیاسی اقدام نکردند. همین مسأله

روحانیت را آسیب‌پذیر کرد و به دولت‌های ظالم فرصت داد از فعالیت‌های آنان جلوگیری کنند.

در کنار روحانیون مبارز می‌توان از قشر تحصیل‌کرده و روشن‌فکر شیعی یاد کرد که برای احقاق حقوق شیعیان تلاش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. گفتنی است معلمان، پزشکان، مهندسان، حقوق‌دانان و... که بسیاری از آنها روابطی نزدیک و حسنه با روحانیون مبارز داشتند و آنان را پیش‌تاز خود در مبارزه می‌دانستند. به تدریج با گسترش شهرها جوانان شیعه بیشتر به مبارزات مدنی گرایش یافتند و کانون‌های علمی، فرهنگی و ورزشی تأسیس کردند و برای شکل‌گیری جنبش مذهبی که هویت آنان را برجسته سازد تلاش و احقاق حقوق خود را در اعتراضات مدنی دنبال کردند. لازمه این حرکت آگاهی و خردورزی بود. مؤسسات فرهنگی، آموزشی و حتی ورزشی هم به همین منظور ایجاد شدند. علاوه بر این مؤسسات، حسینیه‌ها و مدارس علمیه حوزه‌ای نقشی برجسته داشتند. نخبگان فکری شیعی اعم از روحانی و روشن‌فکر از حسینیه‌ها به عنوان پایگاه تبلیغاتی و ارشاد مردم استفاده و مردم به خصوص جوانان را با مسائل روز آشنا می‌کردند. سید کاظم بلبل، سید میرآغا، میرعلی اصغر شعاع، سید اسماعیل بلخی، سید سرور واعظ، محمد یوسف بینش، محمد حسین نهضت، اسماعیل مبلغ و هم‌چنین شیخ محمدآصف محسنی، شیخ طاهر قندهاری، طالب حسین قندهاری، شیخ‌زاده خزاعی، بحر، روحانی، وحیدی، فصیحی و... در آگاهی‌بخشی به جامعه تشیع نقشی ارزنده داشتند. برخی از آنها به دلیل صراحت بیان و انتقاد از رفتار حکومت‌ها به زندان، شکنجه و مرگ محکوم شدند. قیام علامه سید اسماعیل بلخی در اعتراض مدنی به سلطنت آل یحیی نمونه خوبی از روند مبارزات شیعی است. برخی از نویسندگان از این قیام به شورش، کودتا، آشوب و...

تعبیر کرده‌اند، اما کسانی که از نزدیک این جریان را دنبال کرده‌اند مانند غبار و پوهنیار، انگیزه و هدف آن را سرنگونی سلطنت و استقرار نظام جمهوری اسلامی در افغانستان دانسته‌اند (غبار، ۲: ۲۵۹ و پوهنیار، ص ۱۳۲) بلخی درس‌خوانده حوزه علمیه، شخصیت صاحب فکر و اندیشه و انسانی شجاع و دلیر که به خوبی وضع زمانه را درک کرده بود. وی به درستی به آغاز و انجام حرکت خود و پیامدهای آن آگاهی داشت. بلخی برای برجسته کردن هویت شیعیان و رهایی همه مظلومان در بند افغانستان، متحمل شکنجه و مصایب بی‌شمار شد. بلخی در زندان، اهداف و انگیزه خود را در قالب شعر بیان کرد و به یادگار گذاشت:

جوانان در قلم رنگ شفا نیست دوی درد استبداد خون است

بلخی پس از آزادی از زندان تا لحظه مرگ سنگر دفاع از اسلام و آزادی و مبارزه با استبداد را ترک نکرد.

متأسفانه قدرت‌های سلطه‌گر در افغانستان از سه گزینه قومیت، مذهب و زبان به عنوان ابزار سلطه علیه گروه‌های مختلف به خصوص شیعیان استفاده کرده‌اند که سبب اختلاف‌های شدید شد؛ به خصوص که شیعیان در هر سه گزینه با حاکمیت‌های خودکامه افغانستان تفاوت داشتند. عبدالحمید مبارز افسوس می‌خورد که در دوره حکومت شاه محمودخان که به تعبیر او حکومت مرفقی و دوره آرامش بود، چرا از ثبت نام فرزندان شیعه در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل امتناع می‌شد. (مبارز، ۱۳۷۱: ۶۲)

فصل دوازدهم

شکل‌گیری جنبش شیعی و نقش شیعیان در بازی

قدرت سیاسی در دوره جهاد

کودتای مارکسیستی: جایگاه شیعیان

کودتای مارکسیستی ۱۹۷۸ م (۱۳۵۷ ش) مردم را بهت‌زده کرد. هر چند برای تحصیل‌کردگان، علما و روشن‌فکران ماهیت و مرام کودتاچیان معلوم بود، اما عوام، حیران و سرگردان بودند. «فرهنگ» ذهنیت شیعیان را در ارتباط با کودتای مارکسیستی این‌گونه بیان می‌کند: «پس از کودتای مارکسیستی، مردم شیعه در حالت بهت آمیخته با تردید به سر می‌بردند.»

با تسلط کودتاگران بر اوضاع، اعضای شورای انقلاب معرفی شدند و اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت. ادبیات مارکسیستی به کار گرفته شد و رهبران کودتا سندی مبنی بر سابقه مبارزات خود منتشر کردند که در آن آمده: طی سال‌های ۵۰ و اوایل سال‌های ۱۹۶۰ محافل مارکسیستی - لنینیستی در کشور پدید آمدند. این محافل در اول جنوری (ژانویه) ۱۹۶۵ در کنگره مؤسس با هم متحد شدند و حزب مارکسیست - لنینیست را در افغانستان به وجود آوردند. (نشریه خلق، ۱۳۵۷:

۱) مطبوعات افغانستان نوشتند: انقلاب کبیر اکبر راه انقلاب ثور را هموار کرد. (روا: ۱۹۸۴: ۸۴) همچنین مطبوعات به تمجید و توصیف رهبران کمونیست پرداختند: مارکس و لنین رهبران انقلابی جهانی‌اند (همان) تنویر (۱۳۸۰) می‌نویسد: «کلمه لنین کبیر که در اذهان افغان‌ها قابل پذیرش نبود و احساسات‌شان را جریحه‌دار می‌کرد، در هر بیانیه و گفتار، در هر مقاله و گزارش، با طمطراق بیان می‌شد». به نوشته نویسنده کتاب *افغانستان، جنگ و سیاست*، تحولات شگرفی که پس از کودتای مارکسیستی ظاهر شد، ناگهان تفاوت فاحش میان اسلام و کفر را آشکار ساخت. (پاپلی یزدی، ۱۳۷۲: ۱۴۷) علت آن بود که شوروی‌ها برای نابودی فرهنگ جامعه سنتی افغانستان اقدام کردند و قصد داشتند همان برنامه‌ای را در افغانستان پیاده کنند که پس از اشغال جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای میانه اجرا کرده بودند. برنامه روس‌ها شامل سه مرحله بود:

۱. کنار زدن اسلام به عنوان هسته فرهنگ سنتی افغانستان؛
۲. ترویج الگوهای زندگی شوروی به خصوص میان جوانان؛
۳. تأکید بر تقسیم جامعه افغانستان به ملیت‌ها با هدف نابودسازی هویت فرهنگی افغانستان.

در همین راستا ادبیات فارسی که میراث مشترک جامعه افغان بود به عنوان ادبیات قوم تاجیک معرفی شد (روا، ۱۱) عالمان دینی و روشن‌فکران که ماهیت رژیم جدید را دریافته بودند، در مجالس خصوصی و عمومی به تنویر افکار پرداختند و زمانی که مردم به ماهیت رژیم پی بردند و متوجه شدند کودتا توسط روس‌ها به پیروزی رسیده و قصد کودتاجیان تخریب دیانت مردم است، عزم خود را برای مبارزه با کفر جزم کردند. (همان).

حکومت کمونیستی هم که می‌دانست نمی‌تواند آشکارا با اسلام مقابله کند،

اسلامی را که محدود به زندگی خصوصی باشد و در فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی نقشی نداشته باشد، مستقر ساخت.

قیام‌های مردمی در مناطق مختلف کشور در حال شکل‌گیری بود. در این میان، برنامه اصلاحات رژیم و فرمان ۸ ماده‌ای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق به این قیام‌ها سرعت بیشتری بخشید.

برخورد رژیم کمونیستی با شیعیان

به نوشته فرهنگ، بین مردم پایتخت عنصر شیعه متشکل از دو گروه قزلباش و هزاره در مقایسه با سایر مردم برای آغاز مبارزه آمادگی ذهنی بیشتر داشت. (فرهنگ؛ ۱۲۶) شیعیان که قرن‌ها تحت سلطه بودند، نامشروع بودن رژیم را زمینه‌ای مناسب برای احیای هویت خود دانستند و مانند سایر هم‌وطنان خود علیه رژیم دست به قیام زدند. کمونیست‌ها در مقابل قصد داشتند با خشونت به این قیام‌ها پاسخ دهند. در هزاره‌جات عملیات دولت با کشتار ملایان (روحانیون) آغاز شد و چون مردم به مقابله برخاستند، مقامات دولتی که از گسیل کردن اردو (ارتش) به هزاره‌جات خوف داشتند، کوشیدند مردم را از طریق محاصره اقتصادی به تسلیم وادارند. دولت راه ارتباطی منطقه هزاره‌جات با کابل را قطع و ارسال اجناس به این منطقه را ممنوع و ماشین‌های حامل مواد غذایی را مصادره کرد. در نتیجه چای، شکر، آرد و حتی نمک کم شد و مردم به خوردن علف خشک روی آوردند. (فرهنگ، ۳: ۱۲۰) در شهر کابل و سایر شهرهای بزرگ هم دولت روحانیون و روشن‌فکران شیعه را مانع برنامه‌های خود و عامل تحریک مردم دانست و نقشه‌ای گسترده برای دستگیری علما و روشن‌فکران طراحی و آن را اجرا کرد. دولت برای سازمان بخشیدن هر چه بهتر به سیاست ترور و اختناق، سازمان پلیسی موسوم به اگسا (اداره امنیت ملی) را که دارای تشکیلات

خاصی بود، ایجاد و در رأس آن یکی از چهره‌های قسی القلب و خون‌آشام به نام اسدالله سروری را گماشت (عظیمی، ۱۶۴) هزاران روحانی و روشن‌فکر بدون دلیل توسط نیروهای اگسا شبانه از منازل‌شان دستگیر شدند و تحت شکنجه قرار گرفتند و در نهایت بسیاری از آنان به شهادت رسیدند. به گزارش سازمان عفو بین‌المللی، شوک‌های برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن و... شکنجه‌های روزمره رژیم بود. (همان) برخی از نویسندگان از جمله فرهنگ، اسامی تعدادی از زندانیان و شهدای روحانی و روشنفکر شیعه به دست رژیم سفاک کمونیستی را ثبت کرده‌اند. (فرهنگ: ۹۴۲)

گفته می‌شود یکی از دلایل عمده قیام‌های شیعیان برخورد خشن رژیم با روحانیون و روشن‌فکران بوده است. در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ اولین قیام مردمی در دره صوف رخ داد و در سوم اسفند همان سال مردم شیعه در چارکنت دست به قیام زدند. در ۲۴ اسفند ۵۷ مردم شهر و روستاهای هرات قیام کردند و پس از آن قیام‌های مردمی در مناطق مرکزی (هزاره‌جات) در بامیان، یکاونگ، بهسود و... آغاز شد. مردم ابتدا با سلاح‌های ابتدایی و قدیمی در برابر نیروهای تاندان مسلح دولتی و روسی مبارزه کردند و پس از کسب موفقیت و دستیابی به انبارهای سلاح‌های دولتی مبارزه را گسترش دادند. (بختیاری: ۱۹۷)

دولت خلقی برای سرپوش نهادن بر جنایات خود، قیام‌ها را نتیجه توطئه دولت‌های خارجی و بیگانه و برای به زانو درآوردن انقلاب دموکراتیک خلق معرفی و تأکید می‌کرد که فنودال‌ها، ملاکین، مرتجعین و دشمنان ترقی و پیشرفت مردم افغانستان با دولت‌های خارجی هم‌دست شده‌اند. اما واقعیت این است که در قیام‌های خودجوش مردمی نه دست امپریالیسم و ارتجاع وجود داشت و نه هیچ کشور خارجی. مردم رژیم را ملحد و کافر تشخیص دادند و علیه آن قیام کردند. در هیچ گزارشی استفاده از سلاح‌های خارجی یا حمایت

مالی آنان در قیام‌های اولیه علیه رژیم ثبت نشده است. چنان که اشاره شد حتی برخی اعضای رژیم کمونیستی بر این مسأله صحه گذاشتند که مردم در آغاز با سلاح‌های ابتدایی و قدیمی قیام را شروع کردند. به دو نمونه از قیام‌های شهری که رژیم خلقی انگشت اتهام را به شیعیان و بیرون از مرزهای افغانستان نشانه گرفت و به سرکوب شدید مردم پرداخت، اشاره می‌کنیم.

۱. قیام هرات

قیام عمومی در هرات فریاد اعتراض مسلمانان اعم سنی و شیعه علیه رژیم کمونیستی بود. اما برجستگی و نقش مهم شیعیان را می‌توان از برخورد عجولانه دولت خلقی پی برد. در مذاکره تلفنی الکسی کاسیگین با نورمحمد تره‌کی که ضبط و ثبت شده است، تره‌کی که به زبان پشتو جریان را شرح می‌دهد در پاسخ به سؤال کاسیگین که آیا مردم از دولت خلقی حمایت می‌کنند؟ می‌گوید: «خیر، آنها تحت تأثیر شعارهای شیعی قرار گرفته‌اند و نزدیک است شهر هرات سقوط کند. از شما می‌خواهم به ما کمک کنید.» کاسیگین می‌گوید: «ما همین امروز مداخله ایران» در هرات را محکوم و از رادیو پخش می‌کنیم.» (عظیمی، ۱۳۷۷: ۱۴۲) دولت خلقی وقتی از رویارویی در برابر اراده مردم مستأصل شد، مداخله ایران و فعالگری شیعی را به عنوان عامل بی‌ثباتی در هرات اعلام کرد. تا با ایجاد اختلاف در صفوف مردم خود را نجات دهد.

فرهنگ می‌نویسد: «قیام ۲۴ حوت (اسفند) هرات دولت خلقی را تکان داد... در عرصه امور خارجی دولت با بی‌حیایی کوشید قیام ملی مردم هرات را نتیجه تحریک بلکه مداخله نظامی ایران معرفی کند.» (فرهنگ، ۳: ۱۲۳) عظیمی انگیزه اصلی قیام مردم هرات را اعتراض به برنامه سوادآموزی و

هم‌چنین اصلاحات ارضی می‌داند. به نوشته او، مشایخ، روحانیون و روشن‌فکران مسلمان هرات که قبلاً طی جلساتی به ارزیابی حکومت مارکسیستی پرداخته بودند، پس از اجرای برنامه سوادآموزی به همان شیوه مارکسیستی، به آن اعتراض کردند. وقتی اعتراض مردم بالا گرفت، کمونیست‌ها تعداد زیادی از روحانیون را دستگیر و شکنجه کردند. این عمل دولت، مردم را به حرکت و قیام سراسری با انگیزه‌تر کرد. (عظیمی، ۱۳۷۷: ۱۸۱) فرهنگ می‌نویسد: «بامداد روز ۲۴ حوت (اسفند) اهالی ولسوالی گذره (حدود دوهزار نفر) پس از ادای نماز صبح با بیرق‌های سبز رنگ و شعارهای اسلامی، ضد دولت و ضد شوروی به سوی مرکز شهر هرات روانه شدند. اهالی شهر اعم از شیعه و سنی به آنان پیوستند و سعی کردند زندانیان سیاسی را آزاد کنند. نیروهای دولتی با تانک و زره‌پوش به تظاهرکنندگان آتش گشودند و مردم با سنگ، توپ و چند تفنگ شکاری پاسخ می‌دادند» (فرهنگ، همان) با شروع قیام مردم هرات، برخی از نیروهای ارتش هم به مردم پیوستند و مردم به کمک آنان توانستند مراکز دولتی را تصرف کنند. این قیام از ۲۴ تا ۲۹ حوت ادامه داشت. روز ۲۹ اسفند نیروی هوایی دولت خلقی با همکاری نیروی هوایی شوروی قیام مردمی را به خاک و خون کشید.

تعداد شهدای قیام مردم هرات را از ۵ هزار تا ۴۵ هزار نفر ذکر کرده‌اند. (بختیاری: ۱۹۷) آیت‌الله شریعتمداری کشتار مردم بی‌دفاع هرات توسط رژیم کمونیستی را محکوم و پیام تسلیتی به مناسبت شهادت شهدای این حادثه صادر کرد. پس از انتشار بیانیه شریعتمداری در شب‌های ۲۷ و ۲۸ اسفند، برخی از روشن‌فکران قوم قزلباش از جمله انجیز محمداکرم پرونتا، وزیر سابق فواید عامه، و انجیز محمد شریف گرفتار و احتمالاً اعدام شدند. «(فرهنگ،

دولت خلقی همین پیام را نشانه دخالت ایران دانست و با بوق و کرنا و از طریق تبلیغات رسانه‌ای شوروی و کشورهای اقمار، آن را پخش و پس از حادثه هرات انگشت اتهام به سوی روحانیت و روشن‌فکران شیعه دراز و بسیاری از آنان را در شهرهای هرات، کابل، قندهار، مزارشریف، غزنی و... دستگیر کرد. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۲۴) یکی از فرماندهان رژیم کمونیستی که برای سرکوب قیام از کابل به هرات رفته بود، پس از بمباران شدید و شهادت مردم بی‌دفاع پیام زیر را به مردم هرات فرستاد:

«خلق مسلمان و شریف هرات!

بدین وسیله اعتراف می‌کنم که اشتباه کردم که به کمک رژیم ضد اسلامی. تره‌کی و به خیال خودم برای سرکوب عساکر ایرانی به هرات آمدم. از دیروز عصر که همراه قوای خود وارد هرات شدم حتی یک کشته یا زنده ندیدم که هم‌وطن من نباشد. امروز صبح از کابل به من دستور داده شد که هرات را به وسیله توپ‌های هاوان دایر ای زیر آتش بگیرم. من که خود مسلمان و مسلمان‌زاده هستم سرپیچی کردم. اینک مرا برای اعدام به کابل می‌برند. اگر از شما کسی را کشته‌ام مرا عفو کنید چون با این عمل تلافی کردم. خداوند یار مسلمانان باد.» (گروه عترت و کتاب، ۱۳۵۹: ۲۰)

۲. قیام چنداول

بسیاری از نویسندگان قیام مردمی شهر کابل (محل چنداول) را خودجوش و شیعیان را بیش‌تاز این قیام معرفی کرده‌اند. قیام، روز شنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۷۹ اتفاق افتاد. فرهنگ انگیزه اصلی قیام را اعتراض شیعیان به بازداشت غیرقانونی علما و روشن‌فکران مذهبی توسط رژیم خلقی ذکر می‌کند. (فرهنگ، ۱۳۱: ۳) محمد نبی عظیمی هم علت اصلی قیام چنداول را دستگیری علما و روحانیون

شیعه دانسته است. رژیم مطلق العنان عده‌ای زیادی از روحانیون، متنفذین، واعظان و روشن‌فکران تشیع و مردم هزاره را که مشهورترین آنها سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، محمد اسماعیل مبلغ، سید ابراهیم عالم‌شاهی، محمد یوسف بینش، نادرعلی خان جاغوری، سید عبدالحمیدناصر و آقای عالم بودند، دستگیر کرد. مفقودی این عده از بزرگان قوم انگیزه اصلی قیام چنداوول بود. (عظیمی، همان، ۱۱۹) آتونی‌ها یمن درباره قیام چنداوول و نقش شیعیان چنین می‌نویسد: «پس از کودتای ۱۹۷۸ برای مدت بیش از یک سال هیچ‌کس در پایتخت جرأت نمی‌کرد انحصار راهپیمایی و تظاهرات را که در دست حکومت بود، از آن بگیرد. اولین قیام که مردم کابل برپا کردند، در محله کهنه کابل جاده میوند (چنداوول محله شیعه‌نشین) روز شنبه ۲۳ ژوئن ۱۹۷۹ بود. هدف از راه‌اندازی این راهپیمایی تحریک همه مردم اعم از سنی، شیعه و هزاره بود. حدود صد هزار نفر که بیشترشان هزاره بودند در جاده میوند با پرچم‌های سبز راه افتادند. چندین هزار نفر دیگر هم به تظاهرکنندگان پیوستند. اما این افراد فقط مسلح به چاقو و کارد بودند. سپاهیان سر رسیدند و به مدت چهار ساعت سربازانی تا دندان مسلح به سوی تظاهرکنندگان و عابرین تیراندازی کردند و عده زیادی را کشتند. پس از چهار ساعت افرادی که زنده مانده بودند به کوچه‌های تنگ جاده میوند پناه بردند. بیمارستان‌های کابل به رغم همدردی پزشکان، حاضر به قبول مجروحین برای مداوا نبودند زیرا می‌ترسیدند از سوی حکومت تنبیه شوند. روز یکشنبه ۲۴ ژوئن مردم هزاره اقدام به تظاهرات مجدد کردند. تمام مدت بعد بازداشت‌های دسته‌جمعی مخالفان تره‌کی به عمل آمد. از منطقه نگون‌بخت جاده میوند سربازان صفوف کامیون‌های باری را که در خیابان متوقف بودند پر از بینی پهن‌ها (هزاره‌ها) و تماشاچیان دقیق و تیزبین کردند. مردم کابل می‌گویند

دست کم سه هزار نفر از مردم هزاره را بدون هیچ گونه تحقیق یا علتی از خیابان ها جمع کردند و همان روز همه آنها در گورهای دسته جمعی حکومت فرو رفتند. چون بیشتر تظاهرکنندگان شیعه بودند، نسبت به تمام مردم شیعه کابل سوءظن پیدا شد.» (سه دهه اخیر: ۴۵۳)

قیام چنداول با قساوت و بی رحمی توسط رژیم سرکوب شد. عظیمی می نویسد: «هرکس هزاره بود می بایست گرفتار و در گورهای دسته جمعی دولت دفن می شد.» (عظیمی، همان: ۱۹۲)

کمونیست ها مانند همیشه وقتی نتوانستند در برابر اراده مردم مقاومت کنند و مشروعیت رژیم در اذهان عمومی و جهانی زیر سؤال رفت، دولت ایران را به مداخله متهم کردند و گفتند: قیام کنندگان هزاره دشمنان متعصب انقلاب ثور هستند. آنان از ایران کمک مالی دریافت کردند تا در برابر انقلاب بایستند. (همان: ۱۹۳) حفیظ الله امین دستور داد قیام چنداول با قساوت و بی رحمی سرکوب شود تا موجب عبرت آیندگان گردد و ریشه هرگونه مخالفت را بخشکاند. سلیمان لایق، از مقامات بلندپایه رژیم، می نویسد: «امین مردم را به حساب هیچ گرفت و بارها تکرار کرد که ما فقط به یک جامعه یک میلیونی ضرورت داریم. او به اختلاف های ملی دامن زد و به ملیت های اقلیت محروم و شرافتمند افغانستان اهانت کرد. ملت هزاره را که در واقعیت امر ملتی تحت ستم و زحمتکش بود، به قلع و قمع قطعی تهدید کرد و مورد اهانت ملی و تبعیض مذهبی قرار داد.»، (سلیمان لایق، ۱۳۶۵: ۴۶) چنان که تصریح شده است، قیام چنداول کاملاً مردمی و خودجوش بود، اما به دلیل اهمیت و نقشی که در رسوا کردن رژیم داشت احزاب جهادی هر کدام سعی کردند قیام را به خود نسبت دهند. برخی از نویسندگان بر این باورند که حزب اسلامی حکمت یار به قیام کنندگان وعده کمک داده بود. اما از اجرای تعهدش شانه خالی کرد

و یکی از دلایل شکست همین مسأله بوده است. (عظیمی، همان: ۱۹۱) فرهنگ نیز از تماس مبارزان با برخی احزاب از جمله حزب اسلامی حکمتیار خبر می‌دهد که قرار بود به مجاهدین کمک کند ولی به دلیل نامعلوم‌شانه خالی کرد. (فرهنگ، همان: ۱۳۳) او در ادامه می‌نویسد: «دولت یک روز پیش از نقشه مجاهدین آگاهی یافت و بر اثر آن رهبران جنبش تاریخ حرکت را به تعویق انداختند؛ اما نتوانستند این هدایت را به گروهی برسانند که موظف آغاز قیام در چنداول بود برسانند. تظاهرکنندگان پیش از ناکامی بر مأمورین پلیس چنداول حمله بردند و موافقین خلقی آن را به قتل رساندند و دویست میل سلاح مرکب از ماشین دار کلاشینکف و تفنگ ۳۰۷ به دست آوردند و بین هم تقسیم کردند.» (همان) اما رساله قیام چنداول مربوط به نشرات دفتر فرهنگی جهاد که در پیشاور منتشر شده بود، چنین می‌نویسد: مجاهدین مطابق پروگرام، رأس ساعت ۱۰ صبح روز شنبه ۲ سرطان ۱۳۵۸ بر مأمورین پلیس چنداول حمله بردند. (همان)

شکل‌گیری جنبش شیعی

قیام‌های خودجوش مردمی در اکثر استان‌ها، به خصوص دو قیام مهم شهر هرات و کابل (چنداول) ناتوانی و عدم مشروعیت دولت خلقی را ثابت کرد. در درون رژیم نتایج قیام‌های مردمی موجب اختلاف و دودستگی شد. برخی مانند امین و طرفدارانش خواستار برخورد شدید با قیام‌کنندگان بودند، در مقابل عده‌ای خشونت را زمینه‌ای برای گسترش قیام‌ها می‌دانستند. سران کاخ کرملین از اختلاف‌های جناح‌های رژیم خلقی و گسترش قیام‌ها به شدت نگران شده، در صدد تعویض مهره‌ها برآمدند. اما قبل از اینکه نقشه خود را عملی سازند، حفیظ الله امین توانست با کودتای کاخی، استاد مراد، رهبر حزب

و صدر هیأت رئیسه و... (تره‌کی) را سبک دوش کند و بعد از اندک زمانی او را از بین ببرد. روس‌ها با احساس خطر از این حادثه تلاش‌های خود را برای روسی کردن جامعه افغانستان ناکام ارزیابی کردند، لذا با ۱۲۰ هزار نیروی ارتش سرخ افغانستان را به اشغال درآوردند. ببرک کارمل در حمایت تانک‌های روسی وارد کابل شد. حفیظ‌الله امین کشته شد و او را به عنوان نوکر امپریالیسم محکوم کردند و ببرک کارمل زمام امور را به دست گرفت. مردم افغانستان باید خود را برای مقاومت طولانی در برابر تجاوز بیگانه آماده می‌ساختند و جهانیان هم به این نتیجه رسیدند که اگر اشغال افغانستان را محکوم نکنند، فردا ممکن است سرزمین‌های دیگر دچار این مصیبت شود. شیعیان افغانستان به نوشته رواء، فضای حاکم را فرصتی مناسب دانسته و در برابر اشغالگران دست به سازماندهی زدند. او می‌نویسد: «پس از کودتای مارکسیستی و برنامه اسلام‌زدایی آن که به خصوص با ورود ارتش سرخ شدت گرفت، ظهور اسلام سیاسی شیعی را می‌توان در واکنش به همین برنامه دانست. شیعیان از فضای حاکم در برابر رژیم اشغالگر استفاده کردند و دست به سازماندهی زدند. پس گفتمان اسلام سیاسی شیعی و کمونیسم رودروی هم قرار گرفت. مارکسیست‌ها اسلام را عامل عقب‌ماندگی و مسلمانان آن را عامل پیشرفت می‌دانستند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران به فعال شدن اسلام سیاسی در افغانستان کمک کرد.» (روا، ۱۳۸۲: ۲۰۱)

می‌توان گفت سه عامل در شکل‌گیری، تداوم و گسترش اسلام سیاسی و جنبش شیعی نقشی برجسته داشته است:

۱. استبداد حاکم
۲. اشغال افغانستان توسط شوروی
۳. پیروزی انقلاب اسلامی ایران

احراز هویت

شیعیان با بهره‌برداری مناسب از پدیده‌های فوق، به سمت تشکیل جنبش اجتماعی و تشکل سیاسی حرکت و برای احراز هویت به عنوان «ما» تلاش کردند.

برای کسب هویت جمعی نیاز به تمایز بین خودی و غیر بود. خودی از دید اسلام‌گرایان شیعی با عناوینی مثل مجاهد، سرباز امام زمان، طرفدار حکومت اسلامی، پیرو ولایت فقیه، حامی مردم و... و شناخته می‌شدند غیر خودی به گروه (خارجی) سربازان رژیم اشغالگر شوروی و کمونیست‌های دست‌پروده آنان اطلاق می‌شد و جهاد علیه هر دو گروه یکسان تجویز شد.

در ادبیات مارکسیست‌های افغان هم معنا و مفهومی شبیه به معنی فوق را می‌بینیم. خودی یعنی پیرو لنین کبیر، طرفدار پرولیتاریا، طرفدار آزادی، خواستار توسعه سیاسی، پیشتاز؛ رفیق، هم‌زم و... و غیرخودی یعنی اشرار، اخوانی، فئودال، مزدور بیگانه و....

جنبش شیعی برای سرمایه‌گذاری عاطفی از اندوخته غنی بهره‌مند بود و راه هموار را می‌پیمود. مردم افغانستان در مجموع به دلیل باورهای دینی و برگزاری مراسم عبادی، اجتماعی و شیعیان به ویژه با الهام از حادثه کربلا، خون تازه در رگ‌هایشان همیشه در جریان است و برای مبارزه با بیداد به یک جرقه نیاز دارند. اما جالب اینکه سرمایه‌گذاری عاطفی را رژیم به دست خود تسهیل و فراهم کرد: یورش به اماکن مذهبی شیعیان و بازداشت روحانیون و روشن‌فکران نخبه، شکنجه و شهادت آنان و مسدود شدن حسینی‌ها، روح میلیون‌ها شیعه ناراضی را جریحه‌دار و آنها را به حرکت و مقاومت در برابر رژیم مصمم کرد. چنان‌که فرهنگ می‌نویسد: «در بین مردم پایتخت عنصر شیعه نسبت به سایر مردم برای آغاز مبارزه آمادگی ذهنی بیشتر داشت.»

(فرهنگ، ص ۱۳۱) وی در ادامه دلیل آمادگی شیعیان برای مبارزه را دو عامل بیان می‌کند: یکی، اقلیت تحت فشار و دیگری، داشتن تعدادی مراکز اجتماعی به شکل تکیه‌خانه و مدرسه دینی که مجال مذاکره و مباحثه را در مسائل اجتماعی و سیاسی برای آنان میسر می‌ساخت. (همان)

پس از شکل‌گیری حکومت مارکسیستی و انسجام جنبش شیعی نوعی منازعه میان دو طیف متفاوت تمام اعمال اجتماعی و سیاسی دو گروه متخاصم و رقیب را تحت سیطره گرفت و هر کدام را به اقدام متفاوت سوق داد. هر دو ایدئولوژی رقیب برای اثبات هویت خود نیاز به صف‌بندی مشخص «ما» و «آنها» داشت. هر کدام از واژه‌هایی استفاده می‌کرد که این منازعه ایدئولوژیکی یا معنایی را به نفع خود برجسته سازد و آن را در مقابل واژه‌های مربوط به تفکر رقیب (آنها) قرار دهد. پس می‌توان ادبیات سیاسی این دوره را مرزبندی سیاسی مشخص میان «خودی» و «غیرخودی» ترسیم کرد. ناگفته نماند که میدان کنش برای هویت شیعی هم مهم بود. شیعیان با بهره‌برداری از موقعیت خاص جغرافیایی هزاره‌جات، دسته‌های مقاومت را در سایه ایدئولوژی اسلامی (اسلام سیاسی) تشکیل دادند.

موقعیت مناسب هزاره‌جات سبب شد که در فاصله زمانی بسیار کوتاه، به عنوان نماد مقاومت شیعی و بازشناسی هویت شیعی مطرح شود. جنبش شیعی و شکل‌های جهادی در همین منطقه شکل گرفتند و منطقه را از وجود غیرخودی (کمونیست‌ها) پاک کردند و اداره و نظم آن به دست نیروهای خودی (مردمی) افتاد. جنبش شیعی حاکمیت را در منطقه به دست گرفت و مستقل از حاکمیت مرکزی که مشروعیت شکننده و لرزان داشت. به رتق و فتق امور منطقه هزاره‌جات پرداخت. دولت مرکزی توان رویارویی با جنبش مقاومت شیعی را نداشت. این جنبش دیگر خود دولتی درون دولت شده بود و عناصر

تشکیل‌دهنده دولت را قوی‌تر از دولت مرکزی در اختیار داشت: قلمرو سرزمینی، حمایت مردمی، حاکمیت و اقتدار. به این ترتیب، جبهه مقاومت شیعی در سال ۱۳۵۸ به عنوان رقیب بلامنازع و قدرتمند علیه رژیم کمونیستی ظاهر و هر روز بر گستره نفوذ و حاکمیت آن افزوده شد. پس می‌توان از آن به عنوان قدرتی سیاسی یاد کرد.

در تعریف جنبش اجتماعی گفته شده است: نوعی کنش جمعی مستلزم وجود آگاهی مشترک، احساس یگانگی و تعلق به یک گروه یا مقوله اجتماعی متمایز از «دیگران» باشد. (مشیرزاده، ۱۳۸۱)

شیعیان و جهاد

چنان که اشاره شد، با گسترش روزافزون قیام‌های مردمی، آزار مردم به خصوص روشن‌فکران و روحانیون توسط رژیم کمونیستی افزایش یافت. روحانیونی که توانسته بودند از دم تیغ رژیم جان سالم به در ببرند و در خفا زندگی کنند، اکنون به ناچار سیاسی هم شدند، لذا برخی به ایران مهاجرت کردند و عده‌ای هم به مناطق مرکزی که منطقه خودمختار بود روی آوردند. علما، خوانین و روشن‌فکران در مناطق مرکزی براساس خواسته مردم و به دور از دخالت خارجی برای اداره امور و دفاع در برابر تهاجم رژیم کمونیستی، زمینه‌های انسجام و هماهنگی را به وجود آوردند. اولین دستاورد این اقدام «تشکیل شورای انقلابی اتفاق اسلامی» افغانستان بود. در شرایطی که سرزمین اسلامی افغانستان اشغال و از سوی دیگر، انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده بود، مقابله در برابر تجاوزگر و حمایت از انقلاب اسلامی، خواسته اکثریت مسلمانان و به خصوص شیعیان بود. به همین دلیل، تب تشکیل‌سازی بالا و انگیزه برای پذیرش و جذب در احزاب قوی بود. تشکلهای دیگر

شیعی عمدتاً در خارج از افغانستان شکل گرفتند.

جریان‌شناسی و گونه‌شناسی احزاب جهادی سیاسی شیعه می‌تواند ما را به اهداف سیاسی و رابطه آنها با قدرت نزدیک کند. از لحاظ ایدئولوژیکی، احزاب جهادی - سیاسی را به تیپ‌ها و گونه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند که در مجموع می‌توان از احزاب بنیادگرا، محافظه‌کار و رادیکال نام برد. دسته‌بندی‌های دیگری هم انجام گرفته است مانند احزاب سنتی دست راستی، احزاب سنتی محافظه‌کار و احزاب دست چپی. به هر حال، نقش قومیت و مذهب در تمام این جریان‌ها و احزاب محرز است. به عبارت دیگر، ایدئولوژی احزاب جهادی بر اساس معیارهای قومی، قبیله‌ای، محلی و مذهبی شکل گرفته یا در روند گسترش فعالیت خود از این عناصر تأثیر پذیرفته است که می‌توان آن را به اسلام بنیادگرا، اسلام محافظه‌کار و اسلام رادیکال طبقه‌بندی کرد. جنبش بنیادگرایی در افغانستان خط‌مشی فکری خود را از متفکران اسلامی در پاکستان، مصر و ایران الگوبرداری نموده است. (پهلوان، ۱۳۸۰: ۲۴۷) از لحاظ تاریخی، بنیادگرایی که زیرمجموعه جنبش اسلام‌گرایی است، زمان داودخان شکل گرفت، با کودتای کمونیست‌ها به جنبش سراسری تبدیل شد (همان، ص ۲۶۳) و در زمان مجاهدین گرایش‌های بنیادگرایانه به شکل جدی وارد معادلات سیاسی افغانستان گردید. قومیت و مذهب علاوه بر اینکه در آشفتگی محیط بحران نقش داشتند، گرایش بنیادگرایی را نیز تشدید کردند. از میان اقوام افغانستان تفکر بنیادگرایانه بیشتر میان قوم پشتون طرفدار دارد. به نوشته پهلوان (۱۳۷۹)، اسلام بنیادگرایانه را کسانی دامن می‌زنند که از میان پشتون‌ها برخاسته‌اند. یکی از شعارهای بنیادگرایان وحدت و همبستگی مسلمانان است، اما به نوشته موثقی (۱۳۷۴) آنان این شعار را به جای استفاده ضد دشمنان دین علیه شیعیان به کار گرفتند. احزاب بنیادگرا در افغانستان به

حزب اسلامی حکمتیار، اتحاد اسلامی سیاف و جنبش طالبان گفته می‌شود. جریان دیگر، طرفداران اسلام محافظه‌کار است. محافظه‌کاری در دفاع از سنت پدیدار شده است و محافظه‌کاران در آزادی، برابری، عقل‌گرایی، فردگرایی و جدایی دین از دولت تردید دارند. (بشیری، ۱۳۷۶: ۱۷۴) از نظر ایدئولوژی، محافظه‌کاری می‌تواند شکل‌های متفاوت به خود بگیرد: خردگرایان لیبرال، سلطنت‌طلبان روحانی، واپس‌گرایان دلتنگ (نوستالژیک) و واقع‌گرایان غیراصولی (ایان مک، ۲۰۰۲: ۱۸۰) در افغانستان سلطنت‌طلبان روحانی که از پایگاه قوی برخوردارند جزء محافظه‌کاران محسوب می‌شوند (نوری، ۱۳۸۴: ۱۱۰) احزاب محاذ ملی پیر سید احمد گیلانی، جبهه نجات اسلامی صبغت‌الله مجددی و حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی با این عقیده موافق بودند که ظاهرشاه باید برگردد و در حل بحران افغانستان نقش ایفا کند. (میلی، ۱۹۹۵: ۲۱)

در جریان سوم می‌توان از طرفداران اسلام رادیکال نام برد. اعتقاد به دگرگونی وضع موجود از اصول اساسی تفکر رادیکالیسم است. رادیکال‌ها بر این باورند که با فرو رفتن تار و پود نهادهای اجتماعی - اقتصادی باید به ریشه هر مسأله سیاسی و اجتماعی حمله کرد و عامل ضعف اجتماعی را از بیخ و بن تغییر داد. (آشوری، ۱۳۵۸: ۱۰۳) رایسون (۱۹۹۴) معتقد است: ایدئولوژی رادیکال غالباً بعد از یک دوره ابهام در ایدئولوژی و از یک گروه ناراضی و محروم از قدرت نشأت می‌گیرد و همین خود می‌تواند به عنوان عامل دگرگونی در آید. بسیاری از نویسندگان سید جمال‌الدین و آموزه‌های او را متعلق به این جریان ذکر کرده‌اند (عنایت، ۱۳۶۸: ۷۹؛ موثقی، ص ۱۰۲) پرسش این است که جریان‌های جهادی و سیاسی شیعی در کدام‌یک از این دسته‌بندی‌ها قرار می‌گیرند؟ برخی از نویسندگان تلاش کرده‌اند احزاب شیعی

را به یکی از جریان‌های فکری بالا منتسب سازند. (علوی، ۱۳۸۶: ۳۵) اما اگر نظر رایسون را بپذیریم، گروه‌های شیعی در مجموع در طبقه‌بندی جریان سوم یا رادیکال قرار می‌گیرند، چون محرومیت و دوری از قدرت از دید رایسون با رادیکالیسم رابطه مستقیم دارد. شیعیان علاوه بر محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، محرومیت سیاسی را از دو جهت تحمل می‌کردند: از لحاظ قومیت با قدرت حاکم مشکل داشتند که البته در این مسأله با اقوام دیگر مثل تاجیک‌ها و ازبک‌ها همسان بودند. اما مشکل عمده شیعیان با قدرت حاکم از لحاظ مذهبی بود. همین مسأله سبب شد که به تعبیر روا (۱۳۶۷) شیعیان همیشه از قدرت به دور باشد.

دگرگونی جامعه شیعی و ساختار سیاسی جدید

روا معتقد است: تنها هزاره‌های شیعی مذهب از وحدت سرزمینی واقعی بهره‌مندند (روا، ۱۹۹۳: ۲۶) و همین مسأله از عوامل اصلی هویت آنان به شمار می‌رود. اما پس از کودتای ثور به دلیل توسعه اجباری شهرنشینی، مهاجرت به ایران و پاکستان و برهم خوردن توازن قدرت بین دولت مرکزی و مناطق شیعه‌نشین؛ دگرگونی سیاسی عمیقی در جامعه شیعه پدید آمد. یکی از پیامدهای جنگ روند سیاسی شدن جامعه شیعه و ظهور رهبری جدید است. در گذشته اگر بین دولت و جامعه شیعه اختلافی پدید می‌آمد، رهبری عمدتاً با خوانین بود یا گاه با افراد گمنامی که دولت آنها را یاغی و متمرّد معرفی و برای سرشان جایزه تعیین می‌کرد. پس از کودتای ثور، به ویژه پس از اشغال افغانستان، جامعه شیعه در کل درگیر نبرد با دولت دست‌نشانده و نیروهای تجاوزگر شد. دولت مارکسیستی جامعه شیعه را دشمن تلقی می‌کرد.

در این زمان سه گروه ادعای رهبری داشتند: رجال سستی، علما و جوانان

تحصیل کرده.

۱. رجال سنتی

بسیاری از رجال سنتی جامعه شیعه (زمین‌داران، سرمایه‌داران، سران اقوام و...) پس از کودتای ثور یا توسط رژیم دستگیر و نابود شدند یا دست به مهاجرت زدند. اندکی هم که در منطقه ماندند خود را برای رهبری آماده کردند مثل «ارباب غریب» داد در منطقه دایمیرداد و... اما با حضور جوانان تربیت‌شده در ایران به سرعت به انزوا کشیده یا متواری شدند. رجال سنتی شیعه مانند هم‌تایان اهل سنت خود خواهان بازگشت ظاهرشاه بودند. جوانان شیعه تحمل حضور چنین تفکری را نداشتند و تنها گزینه بدیل نظام کمونیستی را حکومت اسلامی می‌دانستند.

۲. علما

آن دسته از علمای شیعه که از تیغ دولت مارکسیستی جان سالم به در برده بودند در بسیاری از مناطق رهبری جهاد را به عهده گرفتند. قدرت معنوی و نفوذ کلام، علما را به عنوان کسانی که در اندیشه تقویت اسلام و جهاد اسلامی هستند و نه برتری قومی، از جایگاهی رفیع برخوردار کرد.

هرچند برخی بر این باورند که روحانیت شیعی در افغانستان به دلیل فشار رژیم مارکسیستی به اجبار وارد میدان مبارزه شد، اما نباید فراموش کرد که پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حمایت مردم از روحانیون و پذیرش حاکمیت روحانیت، تأثیری عمیق بر روحانیون شیعه در افغانستان داشت. روحانیون متوجه شدند که با حمایت مردم می‌توانند ارتش مسلح را به زانو درآورند و رژیم مستبد و خودکامه را از بین ببرند. روحانیت که قبل از پیروزی انقلاب

اسلامی در ایران، حکومت‌های بیگانه با مردم را غاصب و ذاتاً شرور می‌دانست، متوجه شد که اگر این ذات شر به دست انسان سالم (روحانی) بیفتد، پدیده خیر و خدمتگزار مردم می‌شود. لذا نیرو و توان خود را برای به دست آوردن آن جزم و مضاعف کرد. به این ترتیب، روحانیت وارد میدان کارزار سیاست شد و به طور طبیعی زمام امور را به دست گرفت از رهبری تا سررشته‌داری اجتماعی و نظامی.

قرائتی نو از اسلام و مذهب، روحانیون شیعه افغانستان را وارد مرحله‌ای جدید از زندگی کرد. این برداشت نو که متأثر از روحانیون ایران و فضای حاکم انقلاب اسلامی بود، پیامدهای مثبت و منفی برای جامعه افغانستان داشت. حضور در صحنه‌های سیاسی و آشنایی با ابزار و امکانات سیاست یکی از پیامدهای مثبت سیاسی شدن روحانیون بود. روحانی که قبلاً دین را تنها داروی شفابخش برای امراض روحی مردم می‌دانست و مردم را به بی‌توجهی و انزوایی از دنیا و سیاست تشویق می‌کرد، اینک با حضور خود در صحنه سیاسی و مشارکت سیاسی فعال در همه امور گوی سبقت را از روشن‌فکران و حتی سیاست‌مداران حرفه‌ای ربود. پیامد مثبت سیاسی شدن روحانیون، تشویق و ترغیب مردم به مشارکت سیاسی بود. نفوذ کلام، جایگاه معنوی و دینی و اعتبار اجتماعی روحانیت بحق در مشارکت سیاسی و فعال مردم نقشی بسزا دارد. مشارکت فعال شیعیان برای احقاق حق تعیین سرنوشت سیاسی یکی از خواسته‌های دیرینه است. در عین حال، مشارکت مردم در تثبیت جایگاه ملی و هویت سیاسی‌شان بسیار تأثیرگذار است. تمام سعی شیعیان دستیابی به هویت شیعی و تثبیت آن به عنوان هویت ملی در جامعه افغانستان بوده است و در این راه هزاران شهید، معلول، آواره تقدیم کرده‌اند. خواسته‌های اساسی شیعیان شامل رسمیت مذهب جعفری، تأمین عدالت اجتماعی، تأمین حقوق انسانی و

مدنی، مشارکت در ساختار قدرت و... بدون حضور فعال در صحنه سیاست و عرصه‌های اجتماعی غیرممکن بود. استبداد و خفقان رژیم‌های سلطنتی و خاندانی از یک‌سو، عرصه را بر مردم تنگ و هرگونه تلاش برای ابراز هویت آنان را در نطفه خفه کرده بود و از سوی دیگر، ذهنیتی کاذب به وجود آورده بود که سیاست‌مداری حاکمیت و اقتدار حق ویژه‌ای است که برای برگزیدن جامعه آن‌هم به تقدیر الهی مقدر و میسر می‌شود.

از نتایج ارزشمند سیاسی شدن روحانیت، تجربه مدیریت سیاسی و سیاست‌مداری بود. روحانیون در گذشته سیاست را امری دنیوی، ظاهری و گذرا می‌پنداشتند که بنای آن بر حيله و نیرنگ و فتنه استوار شده است. از این رو، عطای آن را به لقایش بخشیدند و دغل‌کاران و فتنه‌انگیزان (ستمگران و ظالمان) را مستحق این شأن دانستند. آنان از تاریخ اسلام و جهان نمونه می‌آوردند از جمله عمروعاص، یزید، شداد، نمرود، هیتلر، موسلینی، استالین و... به این ترتیب، بی‌ رغبتی و بی‌زاری از سیاست، زمینه را عملاً برای فتنه‌انگیزان و جباران فراهم می‌کرد تا زمام امور مردم را به دست گیرند. اما پس از آنکه روحانیون مدیریت بسیاری از امور جامعه را برعهده گرفتند، نه تنها خود تجربه مدیریت سیاسی آموختند، بلکه بسیاری از تعارضات و بدبینی‌ها نسبت به رابطه مردم با مفاهیمی چون حاکمیت، دولت، قدرت، اداره سیاسی، نظم عمومی و... را از بین بردند یا از شدت آن کاستند. روحانیت با احراز مدیریت باید با آرمان‌های دست‌نیافتنی قطع رابطه کند و واقع‌گرا و واقع‌بین شود. مدارا پیشه کند و اعتدال و میانه‌روی را در گفتار و کردار نشان دهند. روحانیت در جامعه سنتی برای به دست آوردن مدیریت سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی مشکلی نداشت و خود را بی‌رقیب و مورد پذیرش اکثریت جامعه می‌دید. به همین دلیل، عرصه فعالیت مدیریتی او بسیار

گسترده و گاه غیرقابل کنترل می‌شد. روحانیت هم‌چنین به عنوان مدیر جنبش شیعی در معاملات سیاسی توانست تجربه‌ای گرانبها هم در مقیاس ملی (ارتباط با جریان‌های همسو یا گاه معارض) و هم در مقیاس بین‌المللی و جهانی (مذاکره پیرامون مسائل افغانستان در کنفرانس‌ها و مجامع سیاسی) به دست آورد.

پیامد دیگر سیاسی شدن روحانیون گرایش به احزاب سیاسی بود. احزاب سیاسی در جوامع امروزی به عنوان رکن سوم دموکراسی و حلقه رابط بین مردم و حاکمیت سیاسی به شمار می‌روند؛ هر چند احزاب زمانی می‌توانند به وظایف‌شان خوب عمل کنند که دموکراسی در جامعه تحقق یافته باشد. پس باید رابطه‌ای دوسویه را بین احزاب سیاسی و دموکراسی در نظر گرفت. سؤال مهم این است که میان حزب سیاسی به مفهوم جدید و اسلام و تعالیم دینی چگونه می‌توان پیوند برقرار کرد؟ وقتی روحانیت در جامعه اسلامی به حزب سیاسی گرایش پیدا می‌کند و علاقه‌مند و جذب حزب سیاسی می‌شود. به این معنی است که مبانی فقهی و کلامی حزب برای او حل شده است. روحانیت شیعه از طریق احزاب سیاسی توانست نظارت مستقیم بر قدرت محلی داشته باشد و مشارکت مردمی را در جهاد افزایش دهد. تشکیلات احزاب سیاسی به منزله تشکیلات حکومت محلی و در حقیقت جایگزین اداره ساقط‌شده رژیم کمونیستی شد. روحانیت که در رأس هرم احزاب سیاسی قرار داشت، مدیریت و اداره امور را به عهده گرفت و تشکیلات حزب را برای سامان‌دهی و نظم محلی آماده کرد. سیستم مالیاتی جدید برقرار شد و سیستم سربازگیری و نظارت بر مسائل نظامی که در دوران جهاد از اهم مسائل احزاب سیاسی بود، شکل گرفت. سیستم قضایی و حل و فصل اختلاف‌های مردم از طریق مصالحه و کدخدامنشی بدون حضور روحانیت غیرممکن بود. تأمین راه‌ها و

امنیت مسافران، کاروان‌های تجاری، خدماتی، تسلیحاتی و... توسط احزاب سیاسی در دوران جهاد ثمره تلاش روحانیون بود.

در کنار پیامدهای مثبت سیاسی شدن و حضور روحانیون، نباید از پیامدهای منفی و آسیب‌های وارده غفلت کرد. هر چند سیاسی شدن روحانیت شیعه به جامعه تحرک و پویایی بخشید، ضعف‌ها و کاستی‌هایی هم به دنبال داشت: روحانیت سیاسی شیعه در افغانستان وارث حاکمیت استبدادی بسیار طولانی بود و سلطه و حاکمیت خود را هرچند در سطح محلی بر مبنای همان طرز تفکر و ساخت اجتماعی باید تعیین می‌کرد. روحانیت با گسترش حاکمیت و سلطه اقتدارگرا بر سلطه معنوی خود ضربه زد. موضع‌گیری‌ها، حمایت و عدم حمایت از برخی، غوطه‌ور شدن در امور دنیوی، باندهازی، ثروت‌اندوزی، زد و بندهای سیاسی و روحیه آسایش‌طلبی از صمیمیت، اعتماد، صداقت و جنبه تقدس‌گرایی روحانیت نزد توده‌ها کاست. در مسائل قضایی، قضاوت‌های به ظاهر شرعی اما جانبدارانه، اجرای حدود، حرمت‌شکنی افراد و کشتن مخالفان، اعتقاد مردم به روحانیون را کم کرد. یکی از پیامدهای منفی سیاسی شدن روحانیت شیعه در افغانستان برخورد غیرصمیمی و سلطه‌طلبانه با مردم بود. از سوی دیگر، روی آوردن روحانیت به تعدد زوجات آن هم در شرایط حساس دوران جهاد، از دید مردم، به رفاه‌زدگی تعبیر شد. یکی دیگر از آسیب‌های احزاب سیاسی توسط روحانیون این بود که برخلاف اصول اولیه و الفبای هر حزب سیاسی، رقابت را خصومت و دشمنی تعبیر کردند و از بین بردن رقیب نشانه موفقیت و پیروزی رهبر حزب بود. بر انتخابات در حزب واقعی گذاشته نمی‌شد.

مجموع این عوامل سبب شد اختلاف‌هایی در جامعه شیعه در دوران جهاد بروز کند و جنگ‌های داخلی بی‌رحمانه‌ای به وقوع بپیوندد و رسالت اصلی

جهاد و مجاهد فراموش شود.

۳. جوانان مسلمان تحصیل کرده

برخی جوانان شیعه در زمان حکومت ظاهرشاه قصد داشتند مانند همتایان اهل سنت خود تشکلهای اسلامی را در دانشگاه سازماندهی کنند، اما به دلیل عدم حمایت و پشتیبانی روحانیون محافظه کار موفق نشدند. همین مسأله سبب شد بین آنان و روحانیت دیوار بی اعتمادی پدید آید. نارضایتی شدید جوانان از علما سرخوردگی به بار آورد و برخی از آنان را به تشکلهای چپ مثل شعله جاوید، ستم ملی و حزب خلق مایل کرد. بعد از کودتای ثور عده‌ای از همین جوانان به پاکستان مهاجرت کردند و سازمان نسل نو هزاره را که تشکلی قومی بود، بنا نهادند. برخی هم در سنگرهای جهاد در کنار مجاهدین قرار گرفتند و برای جهاد مشکلات زیادی ایجاد کردند.

این تحصیل کردگان شیعی تلاش می‌کردند خود را با جامعه سنتی دمساز کنند. از این رو، در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود از آیات قرآن استفاده و شاهد ادعای خود را تاریخ اسلام بیان می‌کردند. آنان طرفدار انقلاب برای روی کار آوردن دولت اسلامی بودند. این انقلاب را چه کسی یا گروهی باید هدایت و رهبری کند؟ جوانان تحصیل کرده شیعه این را وظیفه حزب پیشرو می‌دانستند. بنابراین، چارچوب فکری آنان به ایدئولوژی احزاب غربی به ویژه مارکسیسم نزدیک بود. به نظر آنان، جامعه اسلامی واقعی نه از طریق موعظه مذهبی علما، بلکه به کمک ابزارهای سیاسی به دست می‌آید.

چنان که روا می‌نویسد: به نظر این گروه، دولت کلید هر تغییری در جامعه است. (روا، ۱۳۷۲: ۴) به این ترتیب، جوانان مسلمان از تقسیم‌بندی سنتی خارج و بر مبنای الگوهای حزب سیاسی در غرب سازماندهی شدند: جمعیتی منظم که

گرد ایدیولوژی واحد جمع شدند تا بدون ملاحظات قومی، خانوادگی و سستی جامعه را متحول سازند. اما بر اساس الگوی سستی، مشروعیت جوانان تحصیل کرده مسلمان برای جامعه قابل پذیرش نبود. پس چه باید کرد؟ جوانان راه‌های متعدد را ارزیابی کردند: به وجود آوردن ساختار کاملاً جدید؛ کنار گذاشتن رجال سستی یا تبدیل شدن به رجل کاملاً آگاه و خود ساخته. آنان هر کدام از این راه‌ها را تجربه کردند. ابتدا به اولین تشکل نظامی-سیاسی شیعه (شورای اتفاق) پیوستند. انشعابات پی در پی و در فاصله کم، اختلاف عمیق بین جوانان مسلمان و رجال سستی را برملا ساخت. این اختلاف‌ها و اتهامات زمینه‌ای شد برای جنگ‌های داخلی و فراموش کردن جهاد مقدس علیه اشغالگران.

شیعیان و بازی قدرت

گورباچف در ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ خبر آغاز خروج نیروهای اتحاد شوروی را در صورت امضای توافق‌نامه ژنو بین پاکستان و افغانستان داد، و نجیب رئیس رژیم کابل، گفته‌های گورباچف را تأکید کرد و گفت: «در صورت امضای موافقت‌نامه، خروج نظامیان اتحاد شوروی از خاک افغانستان ۲۵ ثور ۱۳۶۷ خواهد بود».

این سخنان سرآغاز مانورهای دیپلماتیک احزاب جهادی و رهبران آنها از یک سو و شیعیان ذی‌نفع در مسائل افغانستان از سوی دیگر بود. رفت و آمدها به اسلام‌آباد که خود را برنده میدان این مسابقه می‌دانست تا مسکو، تهران، کابل، ژنو، رم و... شروع و مذاکرات دیپلماتیک آغاز شد.

آقای کوردووز، نماینده خاص دبیرکل سازمان ملل متحد، به اسلام‌آباد، تهران، کابل، مسکو، ریاض، ژنو و پایتخت‌های کشورهای افغانستان ذینفع

بودند، مسافرت کرد. وزرای خارجه کشورهای یادشده نیز سرگرم رفت و آمد و مذاکره با دیگر بودند. در همین زمان آقای رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، قرار بود به مسکو سفر کند. ایشان در مصاحبه‌ای با خبرنگار ژاپنی گفت: «زمان مسافرت من به روسیه تعیین شده است. اگر این اتفاق بیفتد که نیروهای روسیه از افغانستان بیرون بروند، ما تقریباً با روسیه دیگر هیچ مسأله‌ای نداریم. (حبل‌الله، ص ۴۴) در بحبویه همین رفت و آمدها گروه‌های سه‌گانه مقیم در پیشاور دولت موقت عبوری تشکیل دادند. سهمی که آنان برای شیعیان در نظر گرفتند اولین اعتراض دیپلماسی و نشانه صفوف دیپلماتیک درون جناح‌های افغانی است. برخی از این رهبران مانند مولوی خالص اصولاً با حضور شیعیان در دولت آینده مخالف بودند و بارها هم جلسات را به همین دلیل که یا بحث شیعیان در آن مطرح می‌شود یا نماینده شیعیان حضور دارد، تحریم کرده بودند. (همان) در دولت موقت مجاهدین برای هریک از احزاب هفت گانه ۶۰ کرسی و برای مجموع احزاب هشت گانه شیعیان در ایران هم ۶۰ کرسی در نظر گرفته بودند. تشکیل دولت موقت و در نظر نگرفتن سهمی برای شیعیان را می‌توان در سندی که آی‌اس‌آی به اتشه‌های نظامی خود در سفارت‌خانه‌های پاکستان در سراسر دنیا فرستاد، ملاحظه کرد.

«سند منتشرشده در کابل تایمز ۸ رفی ۱۹۹۰:

تاریخ ۲۳ جنوری ۱۹۸۹:

موضوع: اولویت‌ها و استراتژی پاکستان

خروج عساکر روسی شرایط جدیدی برای حل مسأله افغانستان ایجاد می‌کند... سیاست ما در قبال افغانستان متکی بر سه عامل است:

۱. تشکیل حکومتی جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان حکومت کند. ملل جهان به ویژه کشورهای اسلامی آن را به رسمیت بشناسد. ما

(پاکستان) باید از اشتراک عناصر طرفدار ایران در این حکومت جلوگیری کنیم. وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهرهای عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد.

۲. سقوط رژیم کابل می‌تواند در ظرف دو روز صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل به خصوص محاصره اقتصادی صورت گیرد. در حکومت جدید باید افراد مورد اعتماد ما جابه‌جا گردد.

۳. اعاده صلح و آغاز اعمار مجدد کشور پروژه‌ای طولانی است. ما باید آن را چنان کنترل کنیم که به اتحاد دو دولت و رسیدن پاکستان و افغانستان بینجامد.» (وحید مژده، ص ۲۴)

شرایطی که نیروهای روسی از خاک افغانستان خارج می‌شدند و اختلاف میان رهبران جهادی مقیم پیشاور و تهران، دولت‌های همسایه و نماینده سازمان ملل را بر آن داشت که با پادرمیانی و رفت و آمدهای مکرر برای به دست آوردن نتیجه‌ای مطلوب گام بردارند. نمایندگان اتحاد هفت‌گانه برای اولین بار در ارتباط با اسرای روسی نزد مجاهدین مذاکرات مستقیم با روسیه را آغاز و در مرحله بعد در طائف عربستان با روس‌ها دیدار کردند (۱۲ آذر ۱۳۶۷) سرپرستی هیأت روسی را یوری ورنتسف به عهده داشت. ورنتسف سپس به تهران آمد و با نمایندگان ائتلاف هشت‌گانه دیدار کرد. ملاقات‌های نمایندگان روسیه و دولت کابل به صورت آشکار یا پنهان بیشتر برای بده بستان‌ها و معاملات سیاسی پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان بود. روس‌ها نگران نیروهای حزب وطن بودند. نجیب خواستار سهمی شدن در قدرت با مجاهدین بود و مجاهدین عمده‌ترین مانع پس از خروج نیروهای روسی را شخص نجیب و دولت او می‌دانستند و مطمئن بودند که پس از رفتن روس‌ها

نجیب یک روز هم دوام نمی‌آورد این اطمینان نه تنها بین مجاهدین بلکه حتی بین اعضای بلندپایه حزب وطن و مردم عادی کابل و افغانستان هم وجود داشت. در پی این تحرک دیپلماتیک، ورنتسف در تهران به نمایندگان ائتلاف هشت گانه پیشنهاد خودمختاری منطقه هزاره‌جات در قبال سازش با دولت کابل را داد. با اینکه این پیشنهاد رد شد، در پشاور سروصدای زیادی ایجاد کرد و از آن به عنوان طرح دوستی ایران نام برده شد. از طرف دیگر، احساس خطر شد که نکند ائتلاف هشت گانه با روس‌ها معامله کند که در این صورت نقش ایران را هم مؤثر می‌دانستند. لذا برهان‌الدین ربانی که در دولت موقت مسئولیت وزارت بازسازی را به عهده داشت به نمایندگی از اتحاد با خلیلی، سخنگوی شورای ائتلاف، ملاقات کرد تا به روس‌ها نشان دهند که افغان‌ها در کنار هم هستند و تصمیم مشترک می‌گیرند. پیشنهاد شد که نمایندگان اتحاد مقیم پشاور و ائتلاف مقیم تهران با روس‌ها دیدار و گفت‌وگو کنند. پس از این تصمیم، کنفرانس تهران برگزار شد و هیأت نمایندگی احزاب (به استثنای حکمتیار) به تهران آمد و مورد استقبال قرار گرفت (۱۳ دی ۶۷). به دنبال این هیأت؛ حکمتیار به تهران سفر کرد (۱ بهمن ۶۷). وی مذاکراتی با نمایندگان ائتلاف هشت گانه و مقامات جمهوری اسلامی ایران برای نحوه مشارکت گروه‌های شیعی در دولت موقت و مذاکرات ژنو و ... داشت.

به دنبال ملاقات سران احزاب جهادی، آقای ولایتی، وزیر خارجه وقت ایران، به پاکستان سفر کرد و پس از ملاقات با مقامات پاکستانی و نمایندگان احزاب جهادی مقیم پشاور همراه با صبغت‌الله مجددی به تهران بازگشت. محور گفت‌وگوهای آقای مجددی در تهران درباره شورای مشورتی و دولت موقت و نحوه همکاری شیعیان بود. ملاقات مجددی با شورای ائتلاف این ذهنیت را پدید آورد که وی بهترین مذاکره‌کننده گروه‌های هفت گانه برای

شیعیان است و می‌توان با او به توافق دست یافت. لذا توافق‌نامه‌ای بین مجددی و خلیلی زیر نظر مقامات جمهوری اسلامی ایران به امضا رسید که مفاد آن چنین است:

۱. صد نفر از اعضای شورای مشورتی را نمایندگان شورای ائتلاف هشت گانه تشکیل می‌دهند.

۲. در شورای عالی ۲۱ نفره، ۶ نفر از شورای ائتلاف هشت گانه شرکت خواهند کرد که مجموعاً ۲۷ نفر می‌شود.

این توافق‌نامه هم‌زمان با خروج نیروهای روسی از افغانستان بود و طرفین امید زیادی به آن بسته بودند مورد اعتراض گروه‌های مقیم پیشاور قرار گرفت و کان لم یکن شد.

با خروج نیروهای روسی، پاکستانی‌ها و سعودی‌ها به سرعت برای تشکیل دولت موقت بدون حضور شیعیان تصمیم گرفتند و آن را به رسمیت شناختند. پاکستان و گروه‌های هفت‌گانه به ایران هم فشار آوردند تا موضع خود را در این باره روشن کند، اما ایران زیر بار نرفت و از به رسمیت شناختن این دولت خودداری کرد. مجددی هم که خود توافق‌نامه را امضا کرده بود و مرتب از آن حمایت می‌کرد، پس از تشکیل دولت و واگذاری ریاست دولت به او، از حضور شیعیان در دولت صحبت نکرد، بلکه همگان را شرعاً مسئول دانست از دولت اسلامی حمایت کنند.

حزب وحدت اسلامی

دولت آبادی (۱۳۷۴) یکی از دلایل شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی را سهم ندادن گروه‌های مقیم پیشاور به احزاب شیعی در حکومت موقت مجاهدین می‌داند.

شیعیان پس از گذراندن یک دوره موفق چهارده ساله جهاد با دشمن متجاوز، خود را در پرتگاه سقوط و حذف از قدرت سیاسی دیدند و ناگزیر به فکر چاره افتادند (نوری، ۱۱۵: ۱۳۸۴) و تنها راه را انسجام درونی نیروهای شیعی در قالب حزبی نیرومند یافتند. نخستین تلاش جدی برای وحدت گروه‌های جهادی و شیعی در ۲۴ تیر (سرطان) ۱۳۶۷ آغاز و با کنگره سراسری مجاهدین مناطق مرکزی تلاش‌ها به ثمر نشست و یک‌سال پس از آن حزب وحدت اسلامی در بامیان پدید آمد (۲۴ مرداد اسد ۱۳۶۸). میثاق وحدت به امضای نمایندگان سازمان نصر، حرکت اسلامی پاسداران جهاد، جبهه متحد انقلاب اسلامی، سازمان نهضت اسلامی و دعوت اسلامی رسید. جلسه بامیان که به مدت ۹ روز ادامه یافت، بسیار حیاتی و سرنوشت‌ساز بود. اعضای شرکت‌کننده پس از شانزده دور جلسه، تصمیم نهایی مبنی بر بر اتحاد کامل گروه‌ها را اتخاذ و کمیسیونی را مأمور تهیه قطع‌نامه پایانی کردند که به «میثاق وحدت» شهرت یافت. (بختیاری ص ۲۱۱؛ رک. خسروشاهی، ص ۲۰۲) این حزب به عنوان جریانی رادیکال در دوران جنگ، جهاد و آشوب متولد شد و اهداف خود را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. تداوم و تشدید مبارزه برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن، سنت و اصل ولایت فقیه؛
۲. تلاش برای وحدت با تمام گروه‌های اسلامی برادران اهل سنت؛
۳. اقدام فوری برای رفع تشنجات موجود؛
۴. مبارزه جدی با افکار الحادی، غیراسلامی و التقاطی؛
۵. تلاش برای تأمین عدالت اجتماعی مبتنی بر حکومت اسلامی با رسمیت داشتن مذهب جعفری و حنفی که تمام قشرها و طوایف و ملیت‌ها در پرتو آن از همه حقوق سیاسی، مذهبی و مدنی بدون تبعیض برخوردار شوند.

۶. کوشش برای حفظ استقلال، تمامیت ارضی و همبستگی ملی افغانستان؛
 ۷. برقراری روابط دوستانه با کشورهای اسلامی و ضد استعماری؛
 ۸. همبستگی با نهضت‌های اسلامی و آزادی‌بخش در سطح جهان؛
 ۹. اتخاذ مواضع سیاسی در برابر بلوک‌ها و قدرت‌های استکباری براساس اصل نه شرقی نه غربی؛
 ۱۰. اقدام لازم برای بازسازی کشور و استفاده مطلوب از معادن، ذخایر طبیعی و....
- در اواخر سال ۱۳۶۸ حزب وحدت رسماً در ایران فعالیت خود را آغاز کرد و جانشین شورای ائتلاف شد. با اینکه نمایندگان حرکت اسلامی میثاق وحدت را امضا کردند، اما آیت‌الله محسنی، رهبر حرکت اسلامی، از پیوستن به حزب وحدت خودداری کرد. برخی نویسندگان دستاوردهای وحدت احزاب شیعی را به صورت خلاصه جمع‌بندی کرده‌اند.
۱. پایان یافتن جنگ‌های داخلی که بسیاری از مناطق مرکزی را فراگرفته بود.
 ۲. افزایش چشم‌گیر قدرت شیعیان با جمع شدن نیروهای پراکنده نظامی شیعه؛
 ۳. دنبال کردن مذاکره با احزاب سنی پاکستان از موضعی قوی‌تر؛
 ۴. خروج شیعیان از انزوای سیاسی برای اولین بار و شرکت در اجلاس منطقه‌ای و بین‌المللی. (بختیاری، ص ۲۱)

شیعیان و حکومت در تبعید

با خروج آخرین سرباز شوروی از خاک افغانستان در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹، تصور عمومی این بود که حکومت کمونیستی کابل هم به زودی سقوط می‌کند. اندیشه سقوط رژیم دکتر نجیب‌الله بر افکار حزب و مردم چیره می‌شد و هر لحظه قوت می‌گرفت. به همین علت، احزاب هفت‌گانه مقیم پیشاور خود را

در آستانه پیروزی می‌دیدند، در شرایطی که می‌بایست این پیروزی را رهبران مجاهدین از آن همه ملت افغانستان بدانند، جهاد مردم افغانستان میراث‌خواران زیادی پیدا کرد که هر کدام سهمی طلب داشتند و خود را در تصمیم‌های آینده محق می‌دانستند. یکی از این تصمیم‌ها سهم شیعیان در قدرت و دولت آینده بود. برخی از رهبران احزاب مستقر در پشاور، بر اساس مشورت آی‌اس‌آی، سهم شیعیان را در جهاد انکار کردند و به تبع آن هشدار دادند که شیعیان نباید سهمی در دولت آینده داشته باشند. نشریه مجاهد که به زبان عربی بود و اندیشه‌های مولانا جمیل الرحمن، رهبر جماعة دعوة الی قران و سنه را منتشر می‌کرد در مقاله‌ای چنین نوشت: «شیعه در افغانستان با شیعه در سایر مناطق زمین فرقی ندارد. شیعه در حقد و کینه و خست خود همان شیعه است در هر کجا که باشد. در افغانستان جهاد آغاز شد، اما کار شیعیان همیشه راهگیری مجاهدین و سرقت اسلحه آنها و همکاری با کفار بوده است.» (خسرو شاهی، ص ۱۹۲) همین گروه مدعی شد که شیعیان در جهاد مشارکت نداشته و سربازان روسی به هیچ‌یک از مناطق شیعه حمله نکرده‌اند، بلکه روسیه و ایران همواره به آنان کمک مالی رسانده‌اند. (همان)

به هر صورت احزاب هفت‌گانه مقیم پشاور شورای مشورتی را که مرکب از ۵۱۹ عضو بود، به وجود آوردند. در این شورا سهم هریک از احزاب هفت‌گانه ۶۰ عضو و مجموع ائتلاف هشت‌گانه مقیم ایران هم ۶۰ عضو در نظر گرفته شده بود. شاید یکی از دلایل این تصمیم فشار گروه‌های افراطی بوده است. چنان که مولانا جمیل الرحمن می‌نویسد: «برادران ما، رهبران مجاهدین، علاقه زیادی نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند.» (همان) شیعیان این سهم را نپذیرفتند به عنوان اعتراض از شرکت در جلسات شورا خودداری کردند.

طرح دولت موقت در ۲۴ حوت (اسفند) ۱۳۶۷ در راولپندی ریخته شد تا جانشین حکومت دکتر نجیب شود. اعضای این دولت را رهبران جهادی به علاوه دو نفر از هر حزب تشکیل می‌دادند. مقرر شد یک ماه بعد مقرر حکومت در کابل مستقر و بعد از ۶ ماه انتخابات آزاد برگزار شود. مجددی، اولین رئیس دولت موقت مجاهدین، کابینه را با اتحاد هفت‌گانه تشکیل داد. سیاف صدراعظم، حکمتیار وزیر خارجه و ربانی وزیر بازسازی شد. دولت موقت به دلایل مختلف از جمله اختلاف شدید جمعیت اسلامی و حزب اسلامی به دلیل کشتار قوماندانان (فرماندهان) جمعیت در فرخار، فوت ضیاءالحق که از حامیان مجاهدین بود و... از نفس باز ماند. عوامل بالا موجب شد که حکومت دکتر نجیب که مجاهدین پس از پیروزی بر اتحاد شوروی آن را ساقط شده تصور می‌کردند، به حیات خود ادامه دهد. احمد شاه مسعود برای شکستن این بن‌بست شورای سراسری قوماندانان را تشکیل داد که از قوماندانان سرشناس شیعه، سیدحسن جگرن در آن حضور داشت.

جنگ جلال‌آباد

ژنرال محمد نبی عظیمی در فصل دوم کتاب *اردو و سیاست*، زمینه‌های جنگ جلال‌آباد را با عنوان «دفاع مستقلانه» شرح می‌دهد. او روحیه و برداشت مردم، اعضای حزب وطن، دولتمردان، نظامیان، احزاب جهادی، مهاجرین، دولت‌های همسایه و قدرت‌های خارجی ذی‌نفع در مسأله افغانستان را پس از خروج نیروهای روسی از افغانستان نسبت به اوضاع کشور بررسی کرده و به این نتیجه می‌رسد که همگان بدون استثنا سقوط دولت نجیب را پیش‌بینی می‌کردند و متفق‌القول بودند و مهر تأیید می‌زدند.

عظیمی می‌نویسد: «عوام الناس در دل بر مرگ رژیم خوش بودند و سقوط

آن را مایه و پایه صلح و آرامش می‌پنداشتند.» (عظیمی، ص ۳۷۲) مجاهدین سر از پا نمی‌شناختند. آنان با اشتیاق دولت موقت را بدون حضور شیعیان در پیشاور تشکیل دادند و فتح جلال‌آباد راهبرد دولت موقت برای سقوط کامل نجیب بود. روزنامه شهادت از قول حکمتیار نوشت: «در اول جون ۱۹۸۸ در مسجد جلال‌آباد نماز می‌خوانیم.» (همان)

عظیمی در ارتباط با اعضای بلندپایه حزب وطن و دولت‌مردان چنین می‌نویسد: «بعضی از اعضای حزب، کابل را ترک و به مسکو یا کشورهای آسیای میانه فرار کردند، عده‌ای از اعضای سفارت‌خانه‌های ما به کشورهای خارجی پناه گزیدند... عده‌ای با تنظیم‌های هفت‌گانه و نه‌گانه ارتباط قایم [برقرار کردند] و حتی سه یا چهار کارت عضویت از چهار تنظیم به دست آوردند. بعضی از اعضای کمیته مرکزی، اعضای دولت و کارمندان عالی‌رتبه به نام‌های استراحت، تداوی، دیدن اقارب و هزار و یک بهانه دیگر به کشورهای آسیای میانه رفتند، پول‌های کلانی را انتقال دادند، شرکت‌ها و مغازه‌ها تأسیس کردند و بر مبارزه گذشته خود خط بطلان کشیدند.» (همان)

در چنین شرایطی تهاجم بزرگ نیروهای مجاهدین درست یک ماه پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان به جلال‌آباد (۱۶ اسفند ۶۷) آغاز شد.

بنا به نوشته عظیمی، در این تهاجم بیش از ده‌هزار نیروی مسلح مجاهدین از چند طرف به سمت شهر جلال‌آباد حرکت کردند.

دکتر نجیب با شعار «وطن یا کفن» لباس رزم پوشید و همه نیروهای مسلح را به دفاع بسیج کرد. جنگ شدید بین مجاهدین که توسط پاکستان و عرب‌ها، حمایت می‌شد، با ارتش دولت نجیب درگرفت. (همان) شکست مجاهدین در این جنگ آرزوهای دور و دراز آنان را بر باد داد. یکی از کسانی که در جنگ مقابل مجاهدین مطرح شد، دوستم بود. او پس از پایان جنگ به چهره یک

قهرمان در آمد و رژیم نجیب از او تجلیل کرد، اما دوستم بقای رژیم را ناممکن می‌دانست. دوستم پس از کسب رتبه ژنرالی از دست نجیب به عنوان فرمانده برجسته سمت شمال مطرح شد. او بقای خود را در پیوستن به مجاهدین تشخیص داد و در پی برقراری رابطه با مسعود و مزاری برآمد.

در سال ۱۳۷۰ نمایندگان دولت موقت و حزب وحدت اسلامی به مذاکره نشستند تا حزب وحدت را در دولت موقت شرکت دهند. حزب وحدت که متشکل از ۸ حزب بود، سهم خود را (سهم ۸ حزب) می‌خواست ولی دولت موقت به سهم یک حزب پافشاری می‌کرد. در این زمان آیت‌الله محسنی که در دولت موقت حضور داشت، موافقت‌نامه آذر (ماه قوس) ۱۳۷۰ را امضا کرد. براساس این توافق‌نامه، شورای قیادی، شورای حل و عقد و قوه اجراییه (بدون شرکت رهبران احزاب در آن) به عنوان سه رکن مهم دولت موقت تعیین شدند.

– شورای عالی جهادی افغانستان (ائتلاف شمال)

پس از سقوط مزار شریف، نمایندگان مسعود، دوستم و مزاری در شهر جبل السراج گرد آمدند و اتحادی به نام «شورای عالی جهادی افغانستان» را که بعدها به «ائتلاف شمال» تغییر نام داد، پی‌ریزی کردند. در این شورا مسعود رئیس، مزاری معاون و دوستم مسئول نظامی صفحات شمال انتخاب شدند. شورای نظار، جنبش شمال و حزب وحدت پس از این توافق، عزم خود را برای تصرف کابل جزم کردند. سقوط شمال شوک سختی برای دولت نجیب بود و او حاضر شد قدرت را با مجاهدین تقسیم کند. اما مجاهدین دیگر تقسیم قدرت با نجیب را نپذیرفتند و خواستار کناره‌گیری بدون قید و شرط او بودند. بدین ترتیب، دکتر نجیب قدرت را به شورایی ۴ نفره واگذار کرد. در این شورا یک شیعه تکنوکرات باقی‌مانده از دوران ظاهرشاه به نام عبدالواحد سرابی نیز حضور داشت. نجیب با

همکاری نماینده سازمان ملل به نام «بنان سوان» در ۲۸ فروردین (حمل) ۱۳۷۱ قصد خروج از کشور به سمت هندوستان را داشت که در فرودگاه توسط نیروهای ائتلاف شمال ژنرال دوستم شناسایی و به دفتر سازمان ملل پناهنده شد.

– توافقنامه پیشاور

در آستانه سقوط دولت مارکسیستی در کابل، نواز شریف تلاش کرد تا به عنوان برنده کشمکش‌های افغانستان باشد، لذا سران مجاهدین را در پیشاور جمع کرد. سران ۷ حزب جهادی در ۴ اردیبهشت (ثور) ۷۱ توافقنامه‌ای را امضا کردند که براساس آن قرار شد شورایی جهادی به ریاست مجددی قدرت را از رژیم کابل تحویل بگیرد. مجددی در ۷ اردیبهشت با کاروان بزرگی از مجاهدین وارد کابل شد و قدرت را از حزب وطن تحویل گرفت و جانشین دکتر نجیب شد و در ۵ اردیبهشت کابینه خود را اعلام کرد که ۵ وزیر شیعه (دو وزیر از حرکت اسلامی و سه وزیر از حزب وحدت) در آن حضور داشتند. مجددی با دادن امتیاز به حزب وحدت توانست آن را جذب دولت کند. حزب وحدت خواستار ۸ کرسی در شورای جهادی و ۳ وزارت‌خانه به خصوص یک وزارت کلیدی بود. برخی احزاب هفت گانه این را زیاده‌خواهی تلقی کردند، اما مجددی با دادن وزارت امنیت ملی و معاونت وزارت اعمار مجدد و ۸ کرسی در شورای جهادی با خواست حزب وحدت موافقت کرد.

جنگ اتحاد اسلامی با حزب وحدت اسلامی

از اولین روز به قدرت رسیدن دولت اسلامی، مجاهدین به جان همدیگر افتادند. کابوس وحشت فضای شهر را پوشاندند. مردمی که سال‌ها انتظار پیروزی مجاهدین را در سر پرورانده بودند، مأیوس و حیران از خود می‌پرسیدند چرا

جنگ خاتمه پیدا نمی‌کند؟ چرا کسانی که تا دیروز مدعی بودند برای برقراری صلح و جلوگیری از ویرانی کشور با کمونیست‌ها می‌جنگند، امروز خود به دست خود کشور را ویران می‌سازند؟

شیعیان هم از این جنگ بی‌نصیب نماندند. اتحاد اسلامی سیاف با حزب وحدت درگیر شد. چهره جنگ به سرعت تغییر کرد و موضع‌گیری‌ها از جنگ حزبی به جنگ مذهبی و قومی کشانده شد. شیعیان به طور عموم و هزاره‌ها به خصوص مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. پشتون‌ها هم اذیت و آزار شدند. این جنگ با چنان درنده‌خویی و وحشت صورت گرفت که یاد و خاطره حمله مغول و چنگیزخان را در اذهان زنده کرد. از میخ کوبیدن بر فرق سر تا گوش و بینی بریدن، در آتش سوزاندن تا چور و چپاول و غارت اموال طرفین. هر دو گروه پسوند اسلامی داشتند، اما بر خلاف موازین اسلامی عمل می‌کردند و مدعی بودند طرف مقابل ابتدا اعمال ناشایست را انجام داده است و ما تنها مقابل به مثل می‌کنیم. هر کدام محرک جنگ را به خارج نسبت می‌دادند و عربستان و ایران را مقصر معرفی می‌کردند. مجددی در بیانیه پایان دوره ریاست‌جمهوری خود سیاف را به جنگ‌افروزی علیه شیعیان متهم و از حزب وحدت حمایت کرد. (مجددی، ۱۳۷۱: ۴۰)

مجددی قدرت را در موقع مقرر به ربانی تحویل داد و عبدالصبور فرید از حزب اسلامی به عنوان نخست‌وزیر وارد کابینه شد، اما پس از ۲۰ روز اختلاف‌های حکمتیار و مسعود بالا گرفت و کابل دوباره مورد حمله شدید نیروهای حزب اسلامی قرار گرفت. ربانی با سپردن سه وزارت‌خانه معادن و صنایع، تجارت و انکشاف دهات و دو معاونت و ریاست بانک مرکزی و دانشگاه کابل به حزب وحدت اسلامی، این حزب را تا حدودی راضی ساخت. حزب اسلامی وقتی در کابل ناتوان شد، هرات را مورد حمله قرار داد

و جنگی سخت بین نیروهای حکمتیار و اسماعیل خان، والی هرات در گرفت. حزب اسلامی شکست سختی متحمل شد و دلیل آن را حمایت حزب وحدت اسلامی از اسماعیل خان ذکر کرد.

بر اساس توافقنامه پیشاور قرار بود پس از پایان دوره چهار ماهه دولت ربانی، شورای حل و عقد دایر و یک نفر را برای یکسال و نیم تا دو سال به ریاست جمهوری برگزیند. با ختم دوره ریاست جمهوری ربانی در ۷ آبان ۱۳۷۱ شورای حل و عقد دایر نشد و حزب اسلامی به بهانه نقض توافقنامه پیشاور دوباره کابل را موشکباران کرد. بر اساس برخی گزارشها در این حملات بیش از سی هزار نفر از مردم بی دفاع شهر کابل شهید و بیش از صد هزار زخمی و پانصد هزار نفر آواره شدند. شورای رهبری که در آن آیت الله محسنی عضو و سخنگو بود، ریاست جمهوری ربانی را برای ۴۵ روز تمدید و «خالص» به دلیل حضور شیعیان در شورا، استعفا کرد. شورای رهبری هم چنان کمیسیونی را موظف کرد تا لایحه برگزاری شورای حل و عقد را تدوین کند. این شورا لایحه‌ای را در ۵ فصل و ۳۴ ماده تنظیم و تقدیم شورا کرد. عضویت در این شورا انتخابی و مسلمان بودن، حسن سابقه، جهادی بودن و ۲۰ سال سن داشتن از شرایط آن بود. همزمان با پایان کار کمیسیون و گزارش لایحه به شورای رهبری، جنگ شدیدی بین نیروهای دولت و شورای نظار با اتحاد شمال در گرفت و آهسته آهسته احزاب شیعی وحدت و حرکت هم در آن درگیر شدند. بالاخره شورای حل و عقد با حضور نمایندگان استانها در کابل دایر شد. احزاب مهم شیعی در دو طیف موافق و مخالف برگزاری و فیصله‌های شورا قرار گرفتند. حزب وحدت اسلامی که ۲۵ نماینده در شورا برایش در نظر گرفته شده بود، به شدت مخالف برگزاری شورا بود و مصوبات آرا را غیرقابل قبول می‌دانست. اما حرکت اسلامی که ۷۵ نماینده داشت، در شورا شرکت و

فیصله‌های آن را مورد تأیید قرار داد. شورا تنها نامزد خود (ربانی) را برای ۲ سال به ریاست‌جمهوری انتخاب کرد. از ۱۳۰۰ نماینده ۹۱۶ نفر به ربانی رأی مثبت دادند. در حالی که نمایندگان جمعیت اسلامی بالاتر از همه احزاب (۳۴۸ نفر) در شورا حضور داشتند.

جنگ افشار

پس از تشکیل شورای حل و عقد و فیصله‌های آن، مخالفان تدوین شورا، ائتلاف بزرگی ضد دولت ربانی راه انداختند. حزب اسلامی، حزب وحدت و جنبش ملی دوستم مصوبات شورا را نپذیرفتند و از ربانی خواستند فوراً استعفا کند.

آیا دشمنان قسم خورده دیروز می‌توانند امروز با هم متحد شوند؟ این سؤال بود که مسعود برای خود مطرح و برنامه خود را برای مقابله با ائتلاف تنظیم کرد. مسعود با سپردن پست معاونت وزارت دفاع به دوستم سعی کرد او را از ائتلاف بیرون آورد. هم‌چنین با مشارکت اتحاد اسلامی که دشمن قسم خورده حزب وحدت بود، جنگی جدید را علیه مواضع حزب وحدت در شهر کابل آغاز کرد.

اتحاد اسلامی همراه شورای نظار در ۲۲ اسفند ۱۳۷۱ به مناطق شیعه‌نشین که حزب وحدت کنترل آنها را به عهده داشت، یورش بردند و جنگ بسیار شدید و ویرانگری را به راه انداختند و مناطق شیعه‌نشین افشار، چنداول و سیلو را از کنترل حزب وحدت خارج کردند. پس از عقب‌نشینی حزب وحدت، نیروهای مسعود و سیاف وارد مناطق مسکونی شدند و به قتل‌عام غیرنظامیان، زنان، کودکان و پیرمردان پرداختند. خانه‌ها را آتش زدند و اموال و دارایی‌های مردم را غارت کردند. کشتار وحشیانه در افشار نه تنها مردم

افغانستان بلکه مجامع بین‌المللی را هم تکان داد و به تحرک واداشت. کشورهای پاکستان، ایران و عربستان برای برقراری صلح دست به کار شدند. ژنرال حمید گل، رئیس ستاد ارتش پاکستان، در ۲۲ بهمن (دلو) ۷۱ وارد کابل شد و از طرفین درگیری خواست آتش‌بس موقت را امضا کنند و از سران گروه‌های مجاهدین دعوت کرد به اسلام آباد سفر کنند تا تصمیم‌گیری نهایی برای صلح پایدار صورت گیرد. رهبران احزاب هفت‌گانه و احزاب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی و جنبش ملی در کنفرانسی که به «کنفرانس صلح» موسوم شد. در اسلام آباد پاکستان حضور یافتند و توافق‌نامه صلح را در ۷ اسفند (حوت) ۷۱ امضا کردند. در این توافق‌نامه، ربانی برای ۱۸ ماه رئیس‌جمهور و حکمتیار به عنوان نخست‌وزیر انتخاب گردید و قرار شد کابینه با مشورت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر ظرف دو هفته تعیین شود. پست وزارت دفاع که احمد شاه مسعود مسئولیت آن را به عهده داشت، مسأله اصلی اختلاف بین طرفین بود. لذا توافق‌نامه در مرحله اجرایی شدن مشکل داشت. برای اجرای آن شورای جهادی ننگرهار ابتکار عمل به خرج داد و از همه گروه‌ها دعوت کرد در جلال‌آباد توافق‌نامه اسلام‌آباد را اجرایی کنند. با این تقاضا موافقت شد. و همه احزاب حتی حزب خالص به آن نماینده فرستادند و توافق‌نامه‌ای امضا شد که به توافق‌نامه جلال‌آباد شهرت یافت. در این توافق‌نامه اعضای کابینه مشخص شدند و پست‌های وزارت دفاع و کشور به سرپرستی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر سپرده شد.

تشکیل شورای هماهنگی

بین حکمتیار و دوستم از ابتدای ورود مجاهدین به کابل دشمنی وجود داشت، اما پس از تشکیل کابینه توسط حکمتیار، با وساطت مزاری آشتی ایجاد شد و

این سه گروه به شمول جبهه نجات ملی، شورای هماهنگی را تشکیل دادند. هدف اصلی برقراری رابطه با دوستم و دور ساختن او از مسعود بود. حکمتیار که در جنگ‌های مختلف شکست‌های زیادی را متحمل شده بود، بدون متحد و قوی توان غلبه بر دولت ربانی را نداشت، لذا با هماهنگی حزب وحدت و جنبش شمال قصد داشت قدرت را از ربانی و مسعود بازستاند و کار آنان را یکسره کند. چنان که گفته شد، مزاری در رفع سوء تفاهم بین حکمتیار و دوستم نقشی مهم ایفا کرد. اما این تفاهم بر اساس نقشه‌های پاکستان و ازبکستان و وساطت آنان عملی شد؛ چنان که دور مذاکرات در تاشکند برگزار و بر تشکیل دولت موقت و انتخابات آزاد تأکید شد.

شورای هماهنگی در ۱۱ دی (جدی) ۷۲ عملیاتی را برای سرنگونی دولت ربانی آغاز کرد. مزاری شرکت در این عملیات را پذیرفت و قول همکاری داد، اما شورای مرکزی حزب وحدت بر بی‌طرفی حزب تأکید داشت و در این درگیری دخالت چندانی نکرد. حکمتیار در این نبردها شکست خورد. یکی از دلایل عمده شکست حزب اسلامی، عدم حضور حزب وحدت در عملیات بود. این جنگ از شدیدترین جنگ‌هایی بود که شهر کابل و مردم آن به خود دیده بودند. دو ماه طول کشید و بیش از ده‌هزار نفر در آن قربانی شدند. ربانی مجبور شد علیه نیروهای جنبش شمال فتوای جهاد صادر کند و جنگ به سایر مناطق هم کشیده شد و ناامنی و بی‌ثباتی سراسر کشور را فراگرفت و همین امر زمینه ظهور طالبان را فراهم کرد. در این شرایط کشور حالت ملوک الطوائفی و فرمانده‌سالاری به خود گرفت. هر حزب و فرماندهی منطقه‌ای را در انحصار خود می‌گرفت و دیگران را متواری می‌کرد یا از بین می‌برد. بار سنگین هزینه جنگ را مردم مظلوم و بی‌دفاع بر دوش می‌کشیدند. و اگر چنین می‌کردند کشته می‌شدند یا مالشان به تاراج می‌رفت.

فصل سیزدهم

طالبان و رابطه آنها با شیعیان

ظهور طالبان

در شرایطی که جنگ‌های خونین و ویرانگر داخلی و اختلاف‌های شدید مجاهدین کشور را به شکل ملوک الطوائفی درآورده و از لحاظ جغرافیایی به حوزه‌های جدا از هم تقسیم کرده بود و هر جنگ‌سالاری در منطقه تحت کنترل خود پادشاه بلامنازع محسوب می‌شد و ناامنی، بی‌ثباتی، وحشت و ترس مردم بی‌دفاع را فراگرفته بود، به گونه‌ای که برای حداقل صلح و امنیت لحظه شماری می‌کردند، طالبان با شعار تأمین امنیت و صلح و خلع سلاح جنگ‌افروزان وارد صحنه شدند.

کریس جانسون می‌نویسد: «سه سال جنگ وحشیانه که طی آن شهر کابل تخریب و تقریباً همه چیز غارت شد، عمیقاً خشم مردم را نسبت به گروه‌های مختلف مجاهدین در دوران زمامداری ربانی برانگیخت. مردم از حمله‌های موشکی و وجود توپ و تفنگ در شهر خسته شده و مشتاق اندکی صلح بودند. (جانسون، ص ۶۰) نگاهی گذرا به حوادث آن زمان این واقعیت تلخ را که مردم ناگزیر بودند بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنند، موجه می‌سازد. ژنرال دوستم

استان شمال را در کنترل خود داشت و فرمانده مستقل و رهبر بلامنازع آن بود. اسماعیل خان استان غرب را اداره می‌کرد و در اجلاس خودساخته در هرات خود را امیر نامیده و امارت مستقل تشکیل داده بود. حاجی عبدالقدیر در سراسر استان شرق فرمانروا بود و ریاست شورای مشرقی را به عهده داشت. در مرکز افغانستان حزب وحدت حکمرانی می‌کرد. این گروه‌ها در درون خود نیز اختلاف داشتند و همین مسأله بر بی‌ثباتی محلی دامن می‌زد. جنگ‌سالاران هر کدام نه تنها در روابط داخلی خود را مستقل می‌دانستند که در روابط خارجی هم بدون اطلاع از مرکز، تصمیم می‌گرفتند و با جناح‌های مختلف در کشورهای مختلف زد و بند داشتند. در چنین اوضاعی طالبان در جنوب کشور که ناامنی و بی‌ثباتی شدید دامن‌گیر مردم بود، به وجود آمدند. آنان به سرعت استان‌های قندهار، هلمند، زابل و ارزگان را تصرف کردند و به سمت کابل پیش رفتند. حزب اسلامی حکمتیار که از منتقدان سرسخت طالبان بود و این گروه را ساخته دست استعمار و امپریالیسم برای بدنام کردن جهاد افغانستان می‌دانست، با پیشروی طالبان به سمت کابل از مناطق تحت کنترل خود در چهار آسیاب عقب‌نشینی و متحد خود حزب وحدت را تنها رها کرد. ربانی که تا آخرین مرحله به طالبان پول و اسلحه فرستاده بود و تصور می‌کرد طالبان همه مخالفان دولت اسلامی (حزب اسلامی حکمتیار و حزب وحدت مزاری) را خلع سلاح می‌کند و به دولت می‌پیوندند، وقتی از تصمیم طالبان بر تصرف شهر کابل باخبر شد، در موقعیت دشوار قرار گرفت. به هر صورت کشمکش بی‌حاصل سازمان‌های جهادی برای رسیدن به قدرت و حذف رقبای خویش سبب بی‌اعتباری‌شان نزد مردم شد. جنگ‌های احزاب و سازمان‌ها هر روز از مردم غیرنظامی قربانی می‌گرفت. مردم از این وضع به جان آمدند و دنبال یک ناجی بودند تا آنان را نجات دهد و به این فکر نمی‌کردند که نجات‌دهنده چه کسی و از کجا باشد. (مژده، ص ۲۹)

۱. اندیشه‌های دینی طالبان

طالبان طلبه‌های علوم دینی وابسته به مدارس جمعیت العلمای پاکستان هستند. این مدارس از شیوه و روش درسی مدرسه دیوبند پیروی می‌کنند. دیوبندی‌ها محافظه‌کاران سنتی و بنیادگرا هستند. از قدیم بسیاری از خانواده‌های روحانیون یا متمکین افغانستان فرزندان خود را به مدرسه دیوبند می‌فرستادند تا علوم دینی بیاموزند. مولوی خالص، مولوی محمد نبی محمدی، مولوی جلال‌الدین حقانی و... از دانش‌آموختگان این مدرسه بودند.

دیوبندی‌ها همه اشکال اجتهاد - استفاده از تعقل به منظور خلق ابداعات با توجه به اوضاع زمانه - را که محور کلیدی اسلام مدرن است، رد می‌کنند. آنها در مقابل هر گونه سلسله مراتب در جامعه مسلمانان ایستادگی می‌کنند و با قبیله‌گرایی و سلطنت به شکل اصولی مخالف‌اند و تلاش دارند شیعه را از مداخله در سیاست منع کنند و کمترین نقش اجتماعی را برای زنان قایل‌اند. همه این ویژگی‌های هندی و پاکستانی دیوبندیه به شکل اغراق‌آمیزی در افغان‌های طالبانی دیده می‌شود. (روبین، ۲۰۰۲: ۴۸)

مهم‌ترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی از جمله طالبان احیای خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله احیای خلافت را رکن اساسی در اسلامی شدن جامعه می‌داند و شیوه تحقق آن را در چهار مورد خلاصه می‌کند: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه. (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۱) شاه ولی‌الله یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی می‌داند. (همان) این تفکر با اندیشه طالبان سازگار است. یکی از ویژگی‌های تفکر شاه ولی‌الله دشمنی صریح او با شیعیان است. او شیعیان را برهم‌زننده دین محمدی و از جمله زنادقه می‌خواند. (شاه ولی‌الله، ۱۳۳۰: ۱۶۹) فرزند شاه ولی‌الله به نام عبدالعزیز کتابی به نام *تحفه اثنا عشریه* دارد. این کتاب ردیه‌ای است بر مذهب شیعه

امامیه. وی می‌نویسد: شیعه در دوران خلیفه سوم و چهارم به وسیله عبدالله ابن سبا به وجود آمد. (عبدالعزیز، ۱۸۹۶: ۴) طالبان تفسیر متحجرانه از مفاهیم توحید و شرک را از شاه ولی‌الله گرفته‌اند. از دید شاه ولی‌الله، دایره توحید بسیار تنگ است. یکی از تفاوت‌های طالبان با سایر گروه‌های اسلامی این است که طالبان به نفی هرگونه مظاهر تمدن غربی (تلویزیون، سینما، فیلم، عکس و...) روی آورده‌اند.

تئوری امارت طالبان از الگوی دولت ابوالکلام آزاد از نظریه‌پردازان جمعیت علمای هند اخذ شده است. این تئوری با تئوری خلافت سازگاری کامل دارد. در تئوری خلافت و امارت آن‌گونه که طالبان به آن نظر دارند، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی از سران قبایل و روحانیون به عنوان اهل حل و عقد گرد هم می‌آیند و فردی را برای خلافت و امارت برمی‌گزینند و تمام اختیارات کشور را به امیرالمؤمنین می‌سپارند. برای خلیفه اوصافی مثل علم، تقوا یا عدالت شرط نیست. همین که شورای حل و عقد او را برگزید و مردم او را بپذیرند، وجه شرعی کسب می‌کند و اطاعت او واجب می‌شود. طالبان به وضوح اعلام کردند که در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد، چون تقلیدی غربی است. (صراط، ۱۳۷۸: ۳۵)

۲. خشونت طالبان

از مفهوم جهاد در فقه سیاسی اسلام برداشت‌های گوناگون شده است. نزد پیروان اهل سنت در مجموع می‌توان سه دیدگاه را شناسایی کرد:

۱. مکتب کلاسیک

۲. مکتب مقاصدی

۳. مکتب سلفی

طرفداران مکتب کلاسیک مفهوم جهاد را تنها در ارتباط مستمر با حکومت قابل فهم می‌دانند. (فیرحی، ۱۳۸۶: ۳۰) ابتدا باید حکومت اسلامی شکل بگیرد تا به تبع آن مفهوم جهاد عینیت پیدا کند.

مکتب مقاصدی تلاش می‌کند توازنی بین عقل و شرع به وجود آورد (همان) از همین رو، طرفداران آن اساساً میل به خشونت ندارند. آنها تلاش می‌کنند از طریق شیوه‌های مدنی، جامعه اسلامی را اصلاح کنند.

مکتب سلفی که بر دیدگاه‌های بنیادگرایانه استوار است، طرفدار خشونت و تشدد است و همین مکتب خشونت و رادیکالیسم را در اهل تسنن تولید می‌کند. هر چند این مکتب ریشه در گذشته دارد، برخی معتقدند رفتار تحکم‌آمیز غربی‌ها در قبال مسلمانان میل به خشونت را در آنان تقویت کرده است. (همان)

برخی طالبان را دنباله‌رو وهابیت می‌دانند، اما مولوی حفیظ‌الله حقانی این ادعا را رد می‌کند. به نظر او، طالبان هیچ ارتباطی با گروه وهابیت ندارند بلکه همواره آنها را گروهی منحرف و دشمن مذهب و تکفیرکننده مسلمین می‌دانند (سراج، ۱۸: ۳۱) اما هم‌پیمان شدن طالبان با گروه افراطی القاعده نشان‌دهنده طرز فکرهای مختلف درون جنبش طالبان است. از طرف دیگر آنچه درباره اندیشه طالبان می‌توان مورد تأکید قرار داد این واقعیت است که طالبان با وجود پای‌بندی ظاهری به شریعت و دفاع از اصول اسلام، اندیشه و تفکرشان با آداب و رسوم جامعه قبیله‌ای که در آن بزرگ شده‌اند گره خورده است. این آداب و رسوم و سنت که با عنوان «پشتونوالی» از آن یاد می‌شود، در مواردی از قوانین اسلامی جلوتر و فراتر می‌رود. چنان که در مورد حقوق زنان و ارثیه، دیه، قصاص و... باورهای قبیله‌ای داوری نهایی را به عهده دارد. روا معتقد است: پشتونوالی میان پشتون‌ها هم مجموعه قوانین است و هم ایدیولوژی.

(روا، ۱۳۶۶: ۲۸)

برای شیعیان اقدام به خشونت و اعمال تروریستی چه مفهومی دارد؟ شیعیان تاکنون به دو دلیل موضوعی منفی به خشونت داشته‌اند. نخست اینکه در دوره غیبت جهاد ابتدایی باید متوقف شود. در واقع، عملیات بیرون از جهان اسلام منوط به حضور امام معصوم است. (همان) دلیل دوم در تفکر شیعی بنا به روایات متواتر این است که ترور غافلگیرانه یک فرد یا یک گروه جایز نیست. بر اساس تفکر شیعی حتی در عملیات انتحاری هم مشکل شرعی وجود دارد، چون یک شخص نمی‌تواند برای دفاع از خود خودش را بکشد. لذا باید احتیاط صورت گیرد.

مسئله قابل توجه که در تشیع وجود دارد، جایگاه مرجعیت است. مرجعیت شیعه اجازه تفسیرهای خودسرانه را به افراد و گروه‌ها نمی‌دهد. این مسئله از منظر جامعه‌شناسی بسیار با اهمیت است.

۳. دیدگاه طالبان در قبال گروه‌های جهادی

طالبان گروه‌های جهادی افغانستان را به سه دسته تقسیم و مواضع خود را در برابر آنان مشخص کردند:

۱. احزاب برادر یا برادران جنبش طالبان مثل حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی یا حزب اسلامی یونس خالص؛
۲. احزابی که رهبران آنها شایستگی حکومت ندارند ولی طالبان با آنها کاری ندارد مثل احزاب مجددی و گیلانی؛
۳. احزابی که طالبان خواستار محاکمه و مجازات آنها هستند مثل احزاب ربانی، حکمتیار و حزب وحدت و....

مولوی محمد عمر پس از سقوط کابل به دست طالبان در مصاحبه‌ای با

بی‌بی‌سی اعلام کرد: «ما با حکام قبلی (حکومت مجاهدین) که کشور را خراب و ملت را قتل‌عام کرده‌اند، حاضر به تفاهم نخواهیم بود. آنان که ظلم و ستم کرده‌اند سرنوشت‌شان سرنوشت نجیب است.» (فصلنامه آسیای مرکزی، ۱۳۷۶: ۲۲۳) او در ادامه گفت: «گروه‌های جهادی در اعاده صلح و تأمین امنیت در افغانستان شکست خورده‌اند و موفق به اجرای شریعت اسلامی نشدند. (همان)

در میان رهبران جهادی حکمتیار از ابتدا حرکت طالبان را توطئه خارجی نامید. وی به دنبال فتح قندهار توسط طالبان در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۴ در مصاحبه‌ای گفت: «حرکت طالبان توطئه خارجی است که به وسیله یک تعداد میلشه مزدور راه افتاده و هدف آن از میان برداشتن مجاهدین است.» (مژده، ص ۲۰) مژده معتقد است دلیل مخالفت حکمتیار با طالبان به علت دل‌کندن امریکا از حکمتیار بوده است. او این ادعای خود را به نقل قولی از اولیور روا مستند می‌کند که به شارز دافیر نجیب در تهران گفته بود: امریکا از حکمتیار دل‌کنده است. (همان، ۲۱) در مقابل، ربانی ابتدا به طالبان دل‌بست و کمک‌های زیادی به این گروه کرد. ربانی توسط شخصی به نام قاضی‌زاده اهل هرات برای طالبان پول می‌فرستاد تا رقبای خود (حکمتیار و مزاری) را تضعیف کند. (همان، ص ۲۷)

۴. طالبان و شیعیان

طالبان براساس آموزه‌های تفکر دیوبندی با شیعیان دشمنی داشتند و این مسأله را پنهان هم نمی‌کردند. به نوشته یکی از نویسندگان در مدارسی که طالبان آموزش می‌دیدند، مدرسان به دانش‌آموزان چنین القا می‌کردند که دشمنی با شیعیان نوعی جهاد است. (امامی، ص ۸۷) شیعیان هم طالبان را عناصر وابسته، متحجر و متعصب می‌دانستند و حاضر به همکاری با آنان نبودند. طالبان در محاصره

هزاره‌جات و حمله به شمال عمق کینه‌توزی خود را با شیعیان به نمایش گذاشتند. در سال ۱۳۷۶ طالبان در شهر مزار شریف اقدام به خلع سلاح گروهی از هزاره‌ها کردند. با امتناع هزاره‌ها، به تعبیر عبدالرشید (۱۳۸۰)، روزنامه‌نگار پاکستانی، جهنمی برپا شد. ابتدا هزاره‌های مزار شریف سپس مابقی مردم به شورش برخاستند. سربازان طالبان هم در نبرد خیابانی ماهر نبودند و هم به کوچه پس کوچه‌های شهر نا آشنا، لذا به آسانی تن به مرگ می‌دادند. طی ۱۵ ساعت جنگ شدید ۶۰۰ نفر کشته دادند. در میان کشته‌ها تعدادی از افراد پاکستانی هم بودند. (عبدالرشید، ص ۱۳۱). پس از پیروزی در مزار شریف، هزاره‌ها در هزاره‌جات هم دست به حمله زدند و محاصره ۹ ماهه را شکستند. (همان) این بدترین شکست طالبان از هنگام ظهور آنان در ۳۰ ماه پیش بود. به نوشته احمد رشید، هزاره‌ها پس از این پیروزی اعتماد به نفس بالا به دست آورده بودند و این برای طالبان رنج‌آور بود که هزاره‌ها نقش سیاسی، اجتماعی و نظامی در منطقه ایفا کنند. لذا پس از گذشت یک سال (۱۳۷۷) طالبان دوباره به مزار شریف حمله کردند و به قتل‌عام هزاره‌ها پرداختند. زمانی که مردم هزاره به خانه‌هایشان می‌رفتند، سربازان طالبان به زور وارد خانه می‌شدند و تمام اعضای خانواده را قتل‌عام می‌کردند. (همان) از ۱۵۰۰ رزمنده هزاره تنها ۱۰۰ نفر زنده ماندند. (همان، ۱۵۱) آنها هزاره‌ها را در کانتینر می‌انداختند و خفه می‌کردند. یکی از شاهدان عینی گفته است از سه کانتینر که به شبرغان برده شد از میان ۳۰۰۰ اسیر تنها ۳ نفر زنده ماندند. (همان) طالبان در مزار به نیروهایشان اجازه انتقام گرفتن دادند و تخمین زده می‌شود، تعداد کشته‌ها در آن روزها به هزاران تن رسید که بیشترشان هزاره بودند. (روبین، ۲۰۰۲: ۵۸) هدف طالبان این بود که شمال را از وجود شیعیان پاک کنند. ملا نیازی، سخنگوی طالبان، پس از تصرف مزار شریف از دستور داد از بلندگوها اعلام کنند: شیعیان سه راه پیش‌رو دارند:

۱. مذهب خود را از شیعه به سنی تغییر دهند.
 ۲. به ایران بروند.
 ۳. با مرگ روبه رو شوند. (خندق، ۱۳۸۲: ۱۶۱)
- نیازی هم‌چنین گفته است: «هزاره‌ها مسلمان نیستند. ما باید آنها را بکشیم.» (همان) به این ترتیب، تمام مراسم مذهبی شیعیان در مساجد ممنوع شد. در مزار شریف از شیعیان بین ۵ تا ۶ هزار نفر شهید شدند. (همان) ملا نیازی پس از حمله طالبان به بامیان و قتل‌عام مردم این منطقه نیز چنین گفته است: «ما ۷۰۰ تن از مخالفان را از خانه‌هایشان بیرون کشیدیم و پس از کشتن در ریگزارهای بیابان دفن کردیم. هر کس با ما مخالف است می‌تواند سری به گور آنها بزند.» (امامی، ۱۳۷۸: ۲۰۴)
- قتل‌عام دیپلمات‌های ایرانی در داخل کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در شهر مزار شریف (برخلاف قوانین بین‌المللی) تنها به دلیل خصومت با تفکر و اندیشه شیعی صورت گرفته است. شهادت دیپلمات‌های ایرانی به دستور ملا عمر و توسط سپاه صحابه انجام شد. (خندق، ص ۱۶۲)

مهاجرین شیعه در ایران

به جرأت می‌توان ادعا کرد در میان ملت‌های عالم، ملت‌های ایران و افغانستان اشتراکات فراوان با هم دارند. اشتراکات دینی، فرهنگی، تاریخی، زبان و نژاد سبب شده است که مردمان دو کشور احساس همدلی و هم‌زبانی کنند. مهاجرت این احساس افغان‌ها را تقویت کرده و هر ایرانی هم که به افغانستان سفر و با فرهنگ مردم آن دیار آشنایی پیدا کرده، این احساس را دریافته است. سابقه مهاجرت افغان‌ها به خراسان از قدیم‌الایام مرسوم بوده و مهاجرت‌ها براساس روابط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بین مرزنشینان دو طرف پدیده‌ای

رایج است. اما در برخی مقاطع، مهاجرت از شیوه متداول خارج شده است؛ چنان که در زمان حکومت عبدالرحمن (۱۹۰۱ - ۱۸۸۰م) سیل مهاجرین عمدتاً هزاره که امروزه در استان خراسان از آنها تحت عنوان «بربری» یاد می‌شود، به دلیل ظلم و استبداد بر شیعیان صورت گرفت. در دهه ۱۹۷۰ به دلیل بالا رفتن قیمت نفت و فقر شدید اقتصادی به نوشته روا (۱۳۸۲) ده‌هزار هزاره برای کار به ایران رفتند. اما مهاجرت افغان‌ها پس از کودتای کمونیستی با مهاجرت‌های قبلی متفاوت است. کشتار وحشیانه رژیم کمونیستی، مردم افغانستان را مجبور به ترک خانه‌های خود کرد. ایران برای بسیاری از خانواده‌های افغانی به دلیل مشترکاتی که به آنها اشاره شد، مکانی مناسب برای پناهندگی بود. تعداد کل پناهندگان افغانی استان خراسان ایران در دهه ۱۳۶۰، ۷۵۵۲۵۷ نفر (پاپلی یزدی، ص ۱۶۶) بود که بیشترین پناهندگان افغانی ساکن شهر مشهد و عمدتاً از استان هرات افغانستان بودند. به دلیل اشتراک مذهب، زبان، روابط تاریخی، تجاری و اقتصادی، بیشترین پناهندگان ساکن مشهد شیعه بودند. اما در شهرهای تربت جام، خواف، بیرجند و قاین بیشترین جمعیت مهاجرین سنی و از لحاظ ترکیب قومی هم پشتون بودند. سنی‌ها عمدتاً در اردوگاه سکونت می‌یافتند و شیعیان در شهرها زندگی می‌کردند. از لحاظ آموزشی، سنی‌ها مدارس جداگانه داشتند ولی شیعیان عمدتاً در مدارس ایرانی جذب می‌شدند. از میان دانش‌آموزانی که در مدارس مشهد ثبت‌نام کرده بودند ۹۷ درصد شیعه و ۳ درصد سنی و از میان ثبت‌نام‌کنندگان در نهضت سوادآموزی ۹۴/۵ درصد شیعه بودند. شیعیان در ایران علاوه بر فراگیری علوم چه در مدارس دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، گرایش به احزاب و جریان‌های سیاسی - جهادی افغانستان پیدا کردند و برای تعیین سرنوشت خود به مشارکت فعال پرداختند و در راهپیمایی‌هایی که به مناسبت اشغال سرزمین‌شان در شهرهای ایران برپا می‌شد، شرکت می‌کردند و با برپا

داشتن مجالس با شکوه یاد شهدا را گرامی می‌داشتند. آنان در احزاب سیاسی در بخش‌های فرهنگی، خدماتی و اجتماعی همکاری و ده‌ها نشریه شامل هفته‌نامه، ماهنامه، فصلنامه، گاهنامه و بولتن‌های خبری منتشر می‌کردند. برخی از همین مهاجرین پس از پایان تحصیل خود احساس مسئولیت کردند و برای فرزندان افغانی مهاجر که در ایران کارت معتبر اقامتی نداشتند، مدارس خودگردان تأسیس و هزاران دانش‌آموز را در مقاطع ابتدایی تا دبیرستان تربیت کردند. (کاظمی، ۱۳۸۰: ۱۲۰)

در مجموع می‌توان گفت شیعیان در روند مهاجرت به ایران علاقه‌ای خاص به سیاست و آگاهی سیاسی یافتند و برای تعیین سرنوشت خود آمادگی‌های لازم را به دست آوردند. مشارکت در فعالیت‌های مدنی مثل ثبت‌نام در مؤسسات آموزش عالی، برپایی محافل تحلیل مسائل سیاسی، گرایش به احزاب و جریان‌های سیاسی، راه‌اندازی روزنامه و نشریات علمی، سیاسی، ادبی و اجتماعی علاقه‌مندی روزافزون به مطالعه شامل روزنامه، مجله، کتاب و علاقه به تلویزیون و رایانه بین جوانان و نوجوانان افغانستانی مهاجر بیان‌کننده تمایل آنان به مشارکت فعال در امور اجتماعی و سرنوشت سیاسی‌شان است. احزاب در طول دوران جهاد مقدس مردم افغانستان با ارائه کمک‌های مادی و فرهنگی و رفع بسیاری از نیازهای مهاجرین از موقعیت نسبتاً خوبی برخوردار شدند. تقویت و کمک مالی به جبهه توسط کارگران افغانی شاغل در ایران خود نوعی همگامی با مجاهدین و سنگرهای جهاد بود. جوانان شیعه افغانستان در ایران به شدت تحت تأثیر پیام‌های انقلاب قرار گرفتند و خود را برای اجرای آن در سرزمین خویش آماده کردند. هر چند اجرای بسیاری از این پیام‌ها در جامعه سنی افغانستان نامناسب بود و برخی مشکلات اجتماعی را به وجود آورد، محتوای اصلی این پیام‌ها که تقویت‌کننده روحیه ایثارگری، شهادت‌طلبی، مبارزه

با ظلم و استبداد، بیگانه‌ستیزی، آرزوی استقلال و آزادی، تحقق حکومت اسلامی، محو بی‌عدالتی و... بود، برای مردم مسلمان و به پاخاسته افغانستان به خصوص جوانان بسیار جذاب و آموزنده بود. می‌توان ادعا کرد ایران به عنوان کشور انقلابی الگوی بسیار پرطرفدار برای مسلمانان به ویژه جوانان، به خصوص جوانان شیعه بود هرچند ناملایمات و برخوردهای ناصواب در باب اخراج مهاجرین، روحیه بسیاری از جوانان شیعه را هم مکدر کرده است، ولی آنان فراموش نمی‌کنند که انقلاب اسلامی ایران ارزش‌هایی در جهان امروز خلق کرده که هرگز نمی‌توانند، به رغم چنین ناملایماتی، شیرینی احساس غرور و سربلندی تمام مسلمانان و حتی آزادگان جهان را نادیده بگیرند. آنان به خوبی این نکته را درک کرده‌اند که انقلاب اسلامی ایران مسلمانان را از سرگشتگی، بیگانگی، بت مارکیسم، بت امپریالیسم، پوچی‌گرایی و... به اسلام راهنمایی کرد. ایران به رغم روابط خصمانه با آمریکا، برای استقرار صلح و ثبات در افغانستان با جامعه جهانی به سرکردگی آمریکا کمک کرد. دولت جدید افغانستان مساعدت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران را در افغانستان به خوبی درک و همواره سعی کرده است روابط دو کشور بهبود یابد. حتی هنگامی که برخی مقامات امریکایی از ارسال اسلحه از ایران برای گروه طالبان سخن گفتند، دولت افغانستان و شخص کرزی قویاً این موضوع را تکذیب کردند. برای جمهوری اسلامی ایران تأمین امنیت در مرزهای شرقی از جهات مختلف قابل توجه و مهم است.

نقش شیعیان در سقوط طالبان

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، آمریکا حملات هوایی علیه مواضع طالبان را آغاز کرد. شمال افغانستان هدف حملات و بمباران‌های پیاپی قرار گرفت، اما آنچه

طالبان را مطمئن کرد که دیگر توان جنگیدن ندارند، سقوط بامیان بود. به نوشته وحید مزده، خبر سقوط بامیان به این معنی بود که راه شمال به جنوب کشور مسدود و همه نیروهای طالبان در شمال در محاصره قرار گرفته‌اند. با سقوط شمال، طالبان تلفات زیادی دادند و قدرت خود را از دست رفته تصور کردند. در سقوط شمال، شیعیان به عنوان بدنه اصلی مخالف دولت در جبهه متحد شمال نقش کلیدی داشتند. با سقوط مزار شریف، طالبان از مناطق شیعه‌نشین از جمله بامیان بیرون رانده شدند.

شیعیان پس از طالبان

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، طالبان از بن لادن، رهبر سازمان القاعده، حمایت کرد و حاضر به تحویل او نشد و دلیل آورد که بن لادن میهمان ماست و بیرون کردن میهمان خلاف سنت‌های جامعه افغانی است. از این رو، امریکا به پشتیبانی جامعه جهانی تصمیم به ساقط کردن دولت طالبان گرفت. حمایت کشورهای همسایه افغانستان از تصمیم امریکا بسیار گسترده و نشان‌دهنده اتفاق نظر جامعه جهانی بود. حامیان دیروز طالبان شامل عربستان سعودی، پاکستان، امارات متحده عربی، انگلیس و امریکا در شرایط جدید برای نابودی طالبان کمر بسته بودند. سقوط طالبان با دو پروسه سیاسی و نظامی دنبال شد: نخست، کنفرانسی با شرکت گروه‌های مخالف طالبان یعنی مجاهدین و تکنوکرات‌های افغانی با حضور گسترده امریکا، اروپا و همسایگان افغانستان (اجلاس بن ۶ آذر تا ۹ ۱۳۸۰) در بن تشکیل شد تا نحوه استقرار حکومت پس از طالبان را مشخص کند. دیگر اینکه، امریکا پس از اولتیماتوم به طالبان به بمباران شدید پایگاه‌ها و تأسیسات نظامی، اقتصادی و... افغانستان اقدام کرد. (اقدام امریکا در افغانستان (برخلاف عراق) با مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد بود.) طالبان از قیام‌های مردمی هراس

داشتند، چون می‌دانستند که شکنجه‌هایشان مردم را مترصد قیام کرده است. ملا عمر که نزد طالبان به شجاعت مشهور بود، پس از آغاز بمباران‌های هوایی خانواده خود را از قندهار به پاکستان فرستاد و به اطرافیان خود گفت: «شاید شما این کار مرا نوعی بزدلی و ترس تلقی کنید، ولی مجبورم خانواده‌ام را به پاکستان بفرستم.» (مژده، ص ۱۷۳) برخی رهبران القاعده هم بر اثر حملات هوایی طالبان کشته شدند. ابوحفص، فرمانده نظامی القاعده، در چهل زینه قندهار، جمعه بای سمنگانی در چشمه شفا در مزار شریف، ابو محمد مصری در جنوب کشته شدند و برخی به دست نیروهای امریکایی دستگیر شدند مثل شیخ الجزایری یا سیف عبدالرحمن و... رهبران اصلی القاعده مثل بن لادن و ایمن الظواهری ناپدید شدند (همان) نیروهای مخالف طالبان هم مواضع طالبان را تصرف کردند و با سقوط شمال به طرف کابل پیش رفتند.

شیعیان در هر دو پروسه که برای سقوط طالبان در نظر گرفته شده بود، فعالانه مشارکت کردند. پس از سقوط طالبان، دولت موقت تشکیل و شیعیان در آن نقش مهم ایفا کردند. در لویه جرگه اضطراری که برای تشکیل دولت موقت در نظر گرفته شده بود، سهم شیعیان برجسته بود. اکثریت اعضای لویه جرگه، پیشنهاد نظام سیاسی کشور با عنوان «جمهوری اسلامی افغانستان» که توسط آیت‌الله محسنی، رهبر با نفوذ شیعیان مطرح شد تأیید کردند. در کابینه دولت موقت به شیعیان سهم قابل توجهی داده شد و در تدوین قانون اساسی کشور از چهره‌های حقوق‌دان شیعی دعوت به عمل آمد. در قانون اساسی جدید تحولی بسیار عمده و چشم‌گیر به نفع شیعیان صورت گرفت. در دولت‌های قدیم همواره مذهب رسمی کشور حنفی بود و تأکید می‌شد پادشاه باید پیرو این مذهب باشد، اما در قانون اساسی جدید، به جای مذهب، اسلام به عنوان دین مردم افغانستان ذکر شده است و پیروان مذاهب دیگر به خصوص جعفری می‌توانند در انتخابات

ریاست جمهوری شرکت کنند. عملاً نیز پس از تصویب قانون اساسی این مسأله تحقق یافت و نامزد شیعی در اولین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان پس از طالبان به رقابت با آقای کرزی پرداخت. دو موضوع مهم دیگر نیز برای رعایت حقوق شیعیان در قانون اساسی جدید لحاظ شده است: پیروان مذهب جعفری در احوال شخصیه می توانند براساس فقه جعفری عمل کنند. به منظور اجرایی شدن این اصل در دادگاه ها یک قاضی شیعی در کنار سایر قضات می تواند حکم صادر کند یا شعبه ای ویژه برای این منظور دایر شود. برخلاف رژیم های گذشته که فرزندان شیعه مجبور بودند مبانی فقهی اهل تسنن را فراگیرند، آموزش دروس دینی برای شیعیان بر مبنای فقه جعفری تصویب شده است. بدین منظور در کمیسیون تدوین کتب درسی وزارت آموزش و پرورش افغانستان نماینده ای با صلاحیت از سوی شورای علمای شیعه افغانستان معرفی شد تا متن درسی مورد نظر تدوین گردد.

در حال حاضر، معاون دوم رئیس جمهور افغانستان شیعه است و تعدادی از وزرا در کابینه و برخی از استانداران کشور شیعه هستند. حدود ۴۲ نماینده مردم شیعه در پارلمان حضور دارند و در مجلس سنا هم تعدادی از نمایندگان شیعی هستند. بسیاری از مشاوران وزرا شیعه هستند. سخنگوی وزارت دفاع نیز شیعه است. شیعیان که از جور و ستم رژیم های گذشته به خصوص طالبان به ستوه آمده بودند، فضای نسبتاً باز امروز در افغانستان را غنیمت شمرده اند و قصد دارند چند صباحی آرام زندگی کنند. احزاب جهادی شیعه شامل حزب وحدت اسلامی، حزب حرکت اسلامی و... امروز خط مشی سیاسی پیشه کرده اند و در بدنه دولت مشارکت دارند. یکی از خواسته های مردم تأمین امنیت است. شیعیان با حضور گسترده و مشارکت فعال در این پروسه نقشی مهم ایفا کرده اند. مشارکت شیعیان در بازسازی بخش های مختلف مؤثر

و گره‌گشااست. در سیستم آموزش و پرورش، نقش جوانان تحصیل کرده شیعه به خصوص کسانی که در جمهوری اسلامی ایران درس خوانده‌اند، آشکار است. هم‌چنین شیعیان در تولیدات صنعتی، کشاورزی و امور خدماتی از جایگاهی مناسب بهره‌مند شده‌اند. شیعیان با حضور فعال و ثمربخش خود به مردم افغانستان ثابت کرده‌اند که علاقه‌مند سربلندی و استقلال کشور و مردم خود هستند و توانایی خدمت برای این منظور را دارند. امروز همه اقوام افغانستان به این نتیجه رسیده‌اند که افغانستان ویران و مصیبت‌زده را نمی‌توان آباد کرد مگر با مهر و محبت و اعتماد متقابل.

نتیجه‌گیری بخش چهارم

مطالعه و بررسی سیر تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه تشیع در افغانستان نشان‌دهنده این واقعیت است که شیعیان به رغم اینکه ساکنان اصلی و بومی سرزمین افغانستان بوده و در بسیاری از مستندات تاریخی این مسأله به وضوح بیان شده است، به علت روی کار آمدن حاکمان خودکامه در بیشتر اوقات حقوق‌شان انکار و تضییع شده است. به همین علت، شیعیان همواره در مبارزه و تلاش برای احراز هویت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود بوده‌اند و در هر برهه‌ای از تاریخ که فضای سیاسی حاکم مجال مشارکت می‌داد، برای عمران و سربلندی کشور خود آمادگی داشته‌اند. آنان در برابر تهاجم بیگانه دوشادوش سایر هم‌وطنان خود ایستاده و از سرزمین آبایی و اجدادی خود دفاع کرده‌اند. پس از کودتای مارکسیستی و خلأ ایجادشده ناشی از عدم مشروعیت نظام سیاسی شیعیان زمینه را برای احقاق حقوق خود مناسب دیدند و دست به کار شدند. مقاومت آنان در برابر دشمن متجاوز نتایج مثبت داشت و آنان از حرکت‌های فردی و انتقام‌جویانه که ناشی از فشار بالای حکومت بود به مرور زمان با همت بالای

خویش به سمت شکل‌دهی جنبش مردمی روی آوردند. آنان در پروسه انقلاب اسلامی با مشارکت فعال به عنوان وزنه‌ای مهم توانستند جایگاه مناسب کسب کنند تا جایی که دوست و دشمن معترف شدند بدون حضور شیعیان، پیروزی بر دشمنان وطن دشوار می‌باشد. امروز هم همه اذعان دارند که شیعیان نقشی کلیدی در ثبات و امنیت کشور دارند.

بخش پنجم

روابط خارجی شیعیان افغانستان

محمد حسین خلوصی

فصل چهاردهم

شیعیان و اتحاد جماهیر شوروی

جریان‌ها و شخصیت‌های همسو با اتحاد جماهیر شوروی چنان که گفته شد، روس‌ها در اولین اقدام به تبلیغ ایدئولوژیکی دست زدند. مهم‌ترین ارگان تبلیغاتی اتحاد جماهیر شوروی حزب دموکراتیک خلق بود که در سال ۱۹۶۵ به طور غیررسمی تشکیل شد. این حزب در زمان خود نیرومندترین حزب، دارای فعالیت سازمانی بود و در میان طبقه بالا و متوسط شهری نفوذ پیدا کرد. حزب دموکراتیک خلق فعالیت‌های خود را در ارتش، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها پی گرفت. علاوه بر آن، نشریات کمونیستی از داخل و خارج کشور سرازیر شدند که گزارش ذیل از آن حاکی است: «مجلات و جراید روسی به السنه پشتو و دری وفور یافته، در اکثر جاها یافت می‌شد. این سؤال مطرح نبود که از کجا و به چه وسیله‌ای و چه کسی آورده می‌شوند. آوردن کتب کمونیستی به لسان دری از ایران به سهولت میسر بود. در سالون‌های (سالن) سینما، فلم‌های (فیلم) روسی نیز نمایش داده می‌شدند.» هم‌چنین شبکه‌های تلویزیونی روسیه در شمال کشور قابل دریافت بود: «رادیوهای تاشکند و مسکو برنامه‌های منظمی به السنه پشتو و دری داشتند.»^۱

حزب دموکراتیک خلق بر اثر خصومت‌های شخصی کمونیست‌های افغانستان به دو شاخه تقسیم شد: شاخه اول عنوان خلق را برای خود برگزید و انشعاب‌کنندگان از آن حزب دیگری تحت عنوان «پرچم» به وجود آوردند. هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق مسابقه نزدیک شدن به اتحاد جماهیر شوروی را ترتیب دادند که در پرتوی آن، هر کدام تلاش کرد خود را هر چه بیشتر به این کشور نزدیک کند. این حزب، شامل هر دو جناح، جدا از فعالیت‌های فرهنگی در ارتش و دانشگاه، کورس‌های حزبی تشکیل داد که در آن مباحث ایدئولوژیک تدریس می‌شد^۲ و اتحاد جماهیر شوروی از اختلاف آنها به نفع خود بهره می‌گرفت. در حزب پرچم عناصری از شیعیان با گرایش‌های کمونیستی مشارکت کردند.

۱. حزب پرچم و انتقاد از سیاست‌های متعصبانه گذشته

حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۶۷ انشعاب کرد. عده‌ای با عنوان خلق کنار نورمحمد تره‌کی باقی ماندند و بخشی دیگر با تشکیل حزب پرچم دور ببرک کارمل جمع شدند. پرچم در مبارزات سیاسی موفق‌تر از خلق بود و بر هنجارهای قبیله‌ای تکیه نمی‌کرد و همین مسأله موجب شد پیروانی میان شیعیان و هزاره‌ها پیدا کند. سلطانعلی کشتمند و برخی دیگر از فعالان سیاسی شیعه از پرچمی‌های هستند که در دولت‌های کمونیستی کابل نقش فعال ایفا کردند.

پرچمی‌ها در نشریات خود نابرابری‌های موجود در افغانستان به خصوص اقدامات دولت علیه شیعیان را مورد نکوهش قرار می‌دادند و بعدها در سخنرانی‌های دولتی نیز بر نفی تبعیض میان شهروندان افغانی تأکید می‌کردند. مشی تبعیض‌آمیز دولت محمد داود بعدها از سوی نیروهای چپی مورد تهاجم تبلیغاتی قرار گرفت. «دستگیر پنجشیری» با توجه به رنج‌هایی که هزاره‌ها در

افغانستان کشیده‌اند، نوشت: «صدها سال در سرزمین هزاره‌گان (غرجستان) مناسبات پدرشاهی طایفه‌ای، بردگی، ماقبل فیودالی، روابط ملوک الطوائفی و ارباب رعیتی با همه خشونت خود مسلط بود و هنوز هم بقایای این مناسبات فرتوت در این قسمت کشور پایداری نشان می‌دهد... و عامل کندی رشد و تکامل زندگانی مادی و معنوی و فرهنگی مردمان زحمتکش هزاره می‌باشد. در سال ۱۸۹۲ هزاره‌جات مورد تاخت و تاز مستبدی و دست‌نشانندگان استعمار کهن قرار گرفت و خلق هزاره به بردگی کشانیده شد و مورد بی‌رحم‌ترین ستم ملی و طبقاتی قرار گرفتند. استعداد خلاق و پرارزش هزاره‌گان نجیب مانند امتعه تجارتنی در بازار عرضه شد و حیثیت و کرامت انسانی و حقوق و آزادی‌های هم‌وطنان هزاره مانند سایر خلق‌های کشور در معرض بیداد ارتجاع و استبداد شرقی قرون وسطایی و عمال دستگاه حاکمه و نیروی استعماری واقع شد... در سال‌های اخیر تعداد زیادی از هم‌وطنان زحمتکش هزاره بنا بر افزایش نفوس، قلت زمین زراعتی، شرایط دشوار زندگی و ظلم و بیدادگری بی‌حد و حصر متنفذین محلی و مأمورین حکومتی مجبور گردیده‌اند ترک محل نموده و به شهرها و به خصوص شهر کابل سرازیر شوند و جهت تأمین زندگی بخور و نمیر، امور مشقت‌باری را انجام دهند.»^۲

سلیمان لایق، از اعضای دیگر پرچم، نیز در مقاله خود به مردم هزاره توجه کرد و به ظلم‌های روا شده در حق آنان اعتراض کرد. او بسیاری از ویژگی‌های زندگی اجتماعی هزاره‌ها را ستایش کرد: «مردم زحمتکش و وطن‌پرست هزاره که عموماً در قلب کوهستانات مرکزی افغانستان زندگی می‌کنند در امر انکشاف و خدمت به وطن محبوب افغانستان سهم بزرگی ایفا کرده‌اند. این فرزندان زحمتکش وطن در دشوارترین شرایط محیطی در گرما و سرما در دشت و کوهستانان و به وسایل ساده بیل و کلنگ تا وسایل غول‌پیکر ماشینی در خدمت

آبادی وطن قرار گرفته و پیوسته در خدمت خلق و ما در وطن کمر بسته‌اند. کارگران پاکدل و وطن‌پرست هزاره توانسته‌اند در کوتاه‌ترین مدتی ماشین‌های بزرگی را به کار انداخته و اداره کردن آن را فراگیرند و با کار خستگی‌ناپذیر و عمل خود، در شکستن سکوت مرگبار دشت‌های وحشی و رام کردن دریاها و اعمار جاده‌های کوهستانی، اهلیت و وطن‌پرستی خود را ثابت سازند.

صبر و شکیبایی و مداومت در کار یکی از ویژگی‌های بسیار عالی هم‌وطنان قهرمان هزاره است. عشق به وطن، دفاع از مصالح عالی ملی، پای‌بندی به اتحاد و همبستگی مردم وطن و وفاداری به استقلال، تمامیت ارضی موجود افغانستان از صفات روشن و برجسته این خلق شریف و زحمتکش است. ولی متأسفانه نظام فیودالی موجود و وجود شیوه‌های ارتجاعی و کهنه تفکر که توسط طبقات حاکمه ستمگر افاده می‌شود، حیات این مردم نجیب را مانند سایر زحمتکشان کشور دچار ستم و فشار ساخته است.^۴

سرانجام باید از ببرک کارمل، ریس فراکسیون پرچم، یاد کرد که در دیدار خود در مقام رئیس‌جمهور از بامیان سیاست‌های گذشته در مورد هزاره‌ها را به شدت نکوهش کرد. کارمل در سال ۱۳۵۹ در جمع نمایندگان مردم بامیان، که اکثراً شیعه مذهب بودند، دولت‌های پیشین را ظالم و خیانت‌کار معرفی کرد و سبب اصلی جدایی میان مردم افغانستان دانست: «...طوری که تمام مردم افغانستان اعضای یک جسم، یک روح و یک بدن هستند، مردم هزاره‌جات که در مرکز کشور ما زندگی می‌کنند عضو سالم و زحمتکش جامعه ما هستند. این ظالمان و ستمگران و خائنین (خائنان) به مردم و کشور ما بودند که همیشه سعی می‌کردند مردم زحمتکش و شرافتمند هزاره‌جات را از برادران و از هم‌وطنان خود جدا و دور نگهدارند، ولی امروز به اتکای خداوند بزرگ هیچ قدرتی در جهان نیست که مردم غیور و با شهامت هزاره‌جات را از سایر اقوام و برادران جدا سازد.»^۵

هر چند اظهارات کارمل و نیروهای چپی بیشتر جنبه سیاسی داشت و از آن برای منافع سیاسی بهره‌گیری می‌شد، چنان که رفتار دولت کارمل در خصوص هزاره‌ها براساس منافع سیاسی صورت می‌گرفت اما در مقایسه با گذشته دولت، تا اندازه‌ای در حمایت از هزاره‌ها جدی بود.

۲. سلطانعلی کشتمند

سلطانعلی کشتمند، یکی از عناصر فعال پرچم، فعالیت‌های زیادی برای حزب دموکراتیک خلق و کمونیست‌ها انجام داده است. او از هزاره‌های دایمیرداد است، در سال ۱۳۴۰ از دانشکده اقتصاد دانشگاه کابل فارغ شد و به زودی به اندیشه‌های کمونیستی گرایش پیدا نمود. او از مؤسسان حزب دموکراتیک خلق به شمار می‌رود که در کنگره اول (۱۹۶۵) برای تأسیس حزب مشارکت کرد.^۶ کشتمند در دهه دموکراسی مقالات فراوانی می‌نوشت یا ترجمه می‌کرد. او از محرومیت‌های اقلیت‌ها سخن می‌راند و در روزنامه خلق، سیاست‌های شوونیستی دولت کابل را زیر سؤال می‌برد. حزب دموکراتیک خلق به علت اختلاف‌های داخلی در سال ۱۹۶۷، دو سال پس از تأسیس به دو حزب خلق و پرچم منشعب شد، کشتمند به جناح پرچم رو آورد که مهره اصلی آن ببرک کارمل بود. این حزب پنج عضو اصلی در کمیته مرکزی حزب داشت که عبارت بودند از: ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری، نور احمد نور، شهرالله شهپر و سلطانعلی کشتمند.^۷

کشتمند پس از کودتای هفتم اردیبهشت ۱۳۵۷ به زودی پله‌های ترقی را طی کرد. او برای سه ماه به سمت وزیر برنامه‌ریزی تعیین شد و در سال ۱۳۵۹ به ریاست شورای وزیران (صدراعظم) منصوب شد. به این ترتیب، صدارت دولت افغانستان برای اولین بار در دولت کمونیستی کابل در اختیار هزاره‌ها قرار گرفت. او در طول نزدیک به ۹ سال صدارت کوشش کرد با سیاست‌های حمایتی از

هزاره‌های افغانستان از مظلومیت تاریخی آنها دفاع کند. کشتمند هنگام افتتاح مرکز ملی انسجام امور ملیت هزاره در تابستان ۱۳۸۶ در ارتباط با رفتار مساوی با هزاره‌ها چنین گفت: «این یک وظیفه و وجیهه انسانی و اخلاقی و ملی شمرده می‌شود. زیرا هزاره‌ها مربوط به ملیتی‌اند که بیش از همه ملیت‌های دیگر کشور طی قرون متوالی رنج و ستم کشیده‌اند. تحت شرایط دشوار طبیعی و اجتماعی کار کرده و زیسته‌اند ولی از کلیه حقوق ملی و انسانی و نعمات مادی محروم بوده‌اند... تاریخ به انقیاد کشیدن هزاره‌ها و تحمیل رنج‌ها، بدبختی‌ها و شکنجه‌های عظیم بر آنان از رویدادهای غمناک سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۸۰ به دست عبدالرحمن خان آغاز می‌شود... هزاره‌ها از سالیان متمادی بدین‌سو در کار سازندگی در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی در کشور نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در حالی که خود از همه چیز محروم بوده‌اند، ولی کارهای پرمشقت را در امور خدمات اجتماعی و شهری، در ساختمان‌ها و سرک‌ها، در تأسیسات اقتصادی مدنی و فرهنگی و در تولید نعمات مادی به انجام رسانده‌اند و چه بسا در آن راه سلامتی و زندگی خویش را از دست داده‌اند.»^۸

سلطانعلی کشتمند سرانجام در سال ۱۳۷۰ به علت بروز اختلافات درون مقامات بلندپایه حزب از عضویت در حزب وطن استعفا کرد.^۹ او در استعفانامه خود از دولت وقت افغانستان ابراز نارضایتی کرد و در مصاحبه‌های خود توجه دولت را به هزاره‌ها خواستار شد. او هم‌چنین از حزب وحدت اسلامی، متعلق به شیعیان اسلام‌گرای هزاره، با لحن صمیمانه تمجید کرد.^{۱۰} فراز و فرود حیات سیاسی کشتمند به چند عامل مهم بستگی داشت: اول اینکه کشتمند زمانی عهده‌دار مقام نخست‌وزیری شد که شوروی‌ها در افغانستان حضور داشتند و این مسئله نشان‌دهنده اعتماد شوروی‌ها به وی بوده است. در فراز و نشیب حیات سیاسی وی زدوبندهای درون حزبی نیز بسیار تأثیرگذار بوده است، به گونه‌ای که

او در سمت وزارت پلان (برنامه‌ریزی) با روی کار آمدن حفیظ‌الله امین به زندان افکنده شد. نکته آخر اینکه کشتمند شناخت خوبی از روند تحولات افغانستان داشت و بر همین اساس پس از بیرون رفتن نیروهای شوروی و قوی شدن نهضت مقاومت به بهانه اختلاف‌های حزبی از حزب وطن استعفا کرد. کشتمند می‌خواست با تمایل به حزب وحدت آینده سیاسی خود را نیز تضمین کند، ولی به دلایلی نامعلوم، صرف‌نظر از روزهای اول استعفا، توجه چندانی به این مسأله نکرد و سرانجام به عنوان پناهنده سیاسی در لندن اقامت گزید.

یکی از دلایل کاهش جنگ در مناطق مرکزی افغانستان را سیاست‌های کشتمند ارزیابی کرده‌اند. وی از جایگاه خود به عنوان سیاست‌گذاری در دولت کمونیستی کابل استفاده می‌نمود و تلاش می‌کرد مناطق شیعه‌نشین آسیب زیادی متحمل نشوند. او هم‌چنین در مقایسه با گذشته، حضور هزاره‌ها را در دولت فزونی بخشید و می‌خواست از هر امکانی برای بهبود هزاره‌جات استفاده کند: «امتیازات داده‌شده به طرفداران کشتمند هرچه بیشتر جهت‌گیری قومی می‌یابد. صاحبان قدرت در دو سال گذشته به تحبیب شیعه‌های هزاره، قومی که کشتمند به آن تعلق دارد، می‌پرداخته‌اند. یک شورای عالی ملیت هزاره برای آنان تأسیس شد که در سیاست قومی رژیم بی‌سابقه بوده است. کارمندان شیعه در نهادهای مذهبی و دانشگاهی افغانستان بیش از حد حضور دارند.»^{۱۱} البته ایجاد شورای عالی هزاره چنان که خواهد آمد و آقای روال نیز به آن معتقد است، از طرح‌های سیاسی مشاوران شوروی بود که می‌خواستند با تفرقه‌افکنی میان احزاب جهادی زمینه‌های جذب آنان را در دولت کابل فراهم کنند. اما در افزایش تعداد کارمندان دولت و حضور دانشجویان در مراکز دانشگاهی تا حدودی نقش کشتمند برجسته است؛ چنان که در کاهش چشم‌گیر حملات بمب‌افکن‌های شوروی در مناطق هزاره‌جات سهم بسزایی داشت. خانواده کشتمند همگی به فعالیت‌های

کمونیستی رو آورده بودند. برادرش سفیر افغانستان در اتیوپی^{۱۲} و همسرش کریمه کشتمند دبیر سازمان دموکراتیک زنان افغانستان بود. این سازمان یک نهاد زنان به سبک شوروی بود که می‌کوشید زنان را در حمایت از حزب دموکراتیک خلق بسیج کند.^{۱۳}

۳. عبدالواحد سرابی

دکتر عبدالواحد سرابی از دیگر فعالان سیاسی هزاره است که در دولت‌های کمونیستی کابل مشارکت کرد. او تحصیلات خود را در دانشگاه‌های آمریکایی به پایان رساند و با اخذ مدرک دکتری در رشته اقتصاد به افغانستان برگشت. سرابی در کابینه اعتمادی در سال ۱۳۴۶ به عنوان وزیر مشاور برگزیده شد و در سال ۱۳۴۸ سرپرستی وزارت معادن و صنایع را به عهده گرفت. پس از کودتای کمونیست‌ها در سال ۱۳۵۷، به عنوان مشاور در وزارت تحصیلات عالی (وزارت علوم) و بعداً به عنوان وزیر در این وزارت‌خانه مشغول کار شد. او در دولت‌های کمونیستی افزون بر وزارت تحصیلات عالی، سمت‌های معاونت رئیس‌جمهور، وزیر برنامه‌ریزی، و همچنین معاونت نخست‌وزیری را به عهده داشت. این سمت‌ها دوره‌های مختلفی را شامل می‌شد که به اقتضائات زمانی و نحوه جهت‌گیری‌های دولت‌ها تغییر می‌کرد. سرابی تا پایان عمر دولت کمونیستی با آن بود و پس از سقوط رژیم به حزب وحدت اسلامی پیوست و در سال ۱۳۷۱ از سوی این حزب برای احراز وزارت تجارت در دولت مجاهدین پیشنهاد و به همین سمت مقرر شد.^{۱۴} عبدالواحد سرابی گرایش‌های کمونیستی نداشت. چنان که از روابط وی با اتحاد جماهیر شوروی نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست. دولت کمونیستی کابل به این علت سرابی را در کنار خود گرفته بود که او یکی از افراد سیاسی و علمی با سابقه کشور محسوب

می‌شد. وی به علت عدم وابستگی فکری و سیاسی به اتحاد جماهیر شوروی در دولت مجاهدین نیز پذیرفته شد.

۴. کریم میثاق

کریم میثاق از فعالان سیاسی هزاره است که به طور آشکار همانند کشتمند گرایش‌های کمونیستی و سوسیالیستی داشت. او نیز از مؤسسان حزب دموکراتیک خلق به شمار می‌رود و پس از انشعاب حزب به عنوان عضو علی‌البدل در جناح خلق مقرر شد. میثاق بعد از کودتای کمونیست‌ها به عنوان وزیر مالیه (دارایی) تعیین گردید. کریم میثاق به فعالیت‌های هنری و ادبی علاقه داشت و قصه‌های ادبی در نشریه‌ها به طور پراکنده منتشر می‌کرد.^{۱۵} طبیعی است میثاق به دلیل گرایش‌های کمونیستی و دارای سابقه بودن در جنبش چپ مورد اعتماد شوروی‌ها و به همین علت در نخستین کابینه سمت وزارت مالیه را از آن خود کرد.

۵. رهبران اسماعیلیه

از دیگر طیف‌های شیعی هم‌نوا با دولت کابل و اتحاد جماهیر شوروی باید از پیروان فرقه اسماعیلیه یاد کرد. در ابتدای دوره جهاد، سیاست‌های خشن دولت کابل اسماعیلی‌های دره کیان به رهبری منوچهر را به جبهه‌های مقاومت سوق داد. از همان ابتدای روی کار آمدن دولت کمونیستی، منوچهر از بزرگان اسماعیلیه که هزاره نیز هست، با دولت درگیر شد و بعداً به پیر سید احمد گیلانی (یکی از رهبران سازمان‌های پاکستانی و متعلق به قوم پشتون) پیوست.^{۱۶}

با روی کار آمدن ببرک کارمل و تلاش رژیم برای بهبود موقعیت خود از طریق اجرای سیاست‌های ملیت‌گرایانه، اسماعیلیان روابط خود را با دولت کمونیستی گسترش دادند و حاضر نشدند به جبهه‌های مقاومت بپیوندند. کارمل از

اختلاف‌های خانوادگی و نیز نگاه غیردینی اسماعیلیان استفاده کرد و موفق شد سید منصور نادری را به سوی دولت کابل جذب کند.^{۱۷}

این وضعیت زمانی دچار تحول شد که در دولت دکتر نجیب‌الله جلوه‌هایی از نارضایتی فرماندهان ارشد نظامی بروز کرد. سید منصور نادری نیز از جمله این نارضایان بود.

گسست از دولت سبب شد که اسماعیلیان به جبهه‌های مقاومت رو آورند که در این میان شیعیان و ازبک‌ها متحدان اصلی به حساب می‌آمدند. از این زمان به بعد روابط سرد سستی از میان رفت و همکاری‌های دوجانبه هزاره‌ها و اسماعیلی‌ها در مسائل سیاسی آغاز شد به این ترتیب، جدایی از دولت کمونیستی کابل سبب شد که اسماعیلیان به مجاهدین عمدتاً ازبک و هزاره روی آورند. در جریان سلطه طالبان در قسمت‌های زیادی از افغانستان، دیدارها و همکاری‌هایی آنان بیشتر شد.

۶. شورای ملی هزاره

جنگ و خشونت‌های فراوان در افغانستان که از سوی سربازان شوروی اعمال می‌شد با گذشت زمان ناکارایی خود را نشان می‌داد. بر این اساس استراتژیست‌های شوروی بر آن شدند که راهبردی پیروزمندانه را تعریف کنند که یکی از رویه‌های آن کاربرد خشونت باشد. شوروی دست به سه اقدام زد: عملیات نظامی به معنای واقعی کلمه، روسی کردن قشر جوان شهرنشین در درازمدت و آرام‌سازی روستاها با کاربرد روش‌های سیاسی. وزارت قبایل و سرویس‌های مخفی (خاد) وظیفه آرام‌سازی را به عهده گرفتند. وزارت قبایل دقیقاً همتای کمیساریای ملیت‌هاست که در سال ۱۹۱۷ توسط استالین در ترکستان شوروی به وجود آمد و علاوه بر وظایفی که داشت، می‌خواست با شکستن احساس تعلقی که مردم ترکستان به جامعه‌ای مذهبی (امت اسلامی) و یا فرهنگی (جامعه ترک) داشتند، از اتحاد آنها جلوگیری

کند و آنها را به صورت ملیت‌هایی که بعضاً به گونه‌ای مصنوعی از نظر زبانی و سرزمینی تقسیم شده بودند، ضمیمه اتحاد جماهیر شوروی کند.^{۱۸} تصمیم گرفته شد برای آرام‌سازی منطقه با عنوان کردن اقوام و به رسمیت شناختن آنها از یک طرف، صف واحد مقاومت شکسته شود و از سوی دیگر، با معامله با بزرگان قبایل قلمرو نفوذ دولت گسترش یابد.

در طبقه‌بندی دولت هشت قوم در نظر گرفته و ملیت آنها به رسمیت شناخته شد. ملیت‌های مد نظر دولت عبارت بود از: پشتون، تاجیک، ازبک، ترکمن، بلوچ، هزاره، پاشایی و نورستانی. که در این تقسیم‌بندی نقش مشاوران شوروی برجسته بود.^{۱۹} براساس این تقسیم‌بندی، یک شورای قومی برای هزاره‌ها در نظر گرفته شده بود که «شورای عالی ملی هزاره» نام گرفت. در ابتدا رژیم با بیان محرومیت‌های اقوام، شوراها را محلی دایر کرد که هدف از آنها جذب نیروهای مردمی به سوی دولت بود. در اواخر دهه ۱۹۸۰ که جنگ به وضوح ناکامی خود را نشان داد، دولت نجیب‌الله سیاست مصالحه ملی را اعلام کرد تا به طور یکجانبه به درگیری‌ها پایان دهد. به منظور تقویت حرکت گسترش قلمرو دولت، شورای عالی ملی هزاره‌جات اعلام و جلسه بزرگی از سوی دولت برای افتتاح آن در کابل ترتیب داده شد. در این جلسه دولت به هدف و کم و کیف شرکت‌کنندگان در جلسه پرداخت: «در این جرگه سراسری، هزاره‌جات به نام منطقه صلح اعلام می‌گردد. بیش از ۹۰۰ تن نماینده شرکت کرده‌اند و بیش از ۵۰ درصد آنان را نمایندگان مخالفان تشکیل می‌دهند. در ترکیب نمایندگان، تمام قشرهای اجتماعی مردم هزاره مانند بزرگان و موسپیدان، شخصیت‌های محلی، علما و روحانیون، روشنفکران، پیشه‌وران، متشبثین ملی، برخی سران گروه‌های مسلح و قوماندانان منطقه‌ای [منطقه‌ای] بیش از هفت هزار قریه و هفده ولایت هزاره‌نشین با فیصدهای

متناسب اشتراک ورزیده‌اند.^{۲۰}

برای نخستین بار در سطح کلان جرگه‌ای برای هزاره‌ها تشکیل شد. بیشتر برگزاری چنین جرگه‌هایی مخصوص پشتون‌ها بود. در جرگه بیشتر هزاره‌های کابلی شرکت کردند و ریاست آن را خادم حسین بیگ به عهده داشت.^{۲۱} اما این اقدامات دولت نتوانست اثرگذاری لازم را برای رژیم و اتحاد جماهیر شوروی فراهم آورد. هزاره‌های کابلی به زودی از سوی برادران روستایی‌شان به همدستی با رژیم کابل متهم شدند.^{۲۲}

باید اذعان کرد دولت کابل که دست‌نشانده شوروی‌ها در افغانستان بود در مقایسه با دولت‌های قبلی در افغانستان بزرگ‌ترین امتیازات را به شیعیان داد. در دولت کارمل و نجیب به شیعیان به ویژه هزاره‌ها به علت تأمین منافع سیاسی توجه زیادی شد. با این حال، دولت در جذب نیروهای شیعی ناکام ماند.

جریان‌های جهادی و رویارویی اتحاد جماهیر شوروی

چنان که بیان شد، نهادها و شخصیت‌های همسو با اتحاد جماهیر شوروی در جذب وسیع نیروهای شیعی به دولت کابل و اتحاد جماهیر شوروی موفق نبودند. از همان آغازین روزهای کودتا، شیعیان افغانستان به ماهیت ضد دینی و خداسیتز دولت کابل پی بردند و دسیسه اتحاد جماهیر شوروی را پشت آن دیدند. به همین علت، خیلی زود مبارزه علیه دولت کمونیستی در مرکز و مناطق شیعی به راه افتاد. از سوی دیگر، مبارزه سیاسی و نظامی با اتحاد جماهیر شوروی و دولت دست‌نشانده نیز برای شیعیان مهم بود. از این رو، فروپاشی دولت مرکزی و رویارویی با آن، فرصت اظهار وجود در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی برای شیعیان مهیا شد و در پرتو بستر فراهم‌شده در خارج یعنی پیروزی انقلاب اسلامی

ایران، حضور سیاسی و اجتماعی شیعیان در افغانستان به نقطه عطف خود رسید. در ادامه به نهادهایی می‌پردازیم که مقابل دولت کابل و اتحاد جماهیر شوروی ایستادگی کردند.

۱. روحانیت و حوزه‌های علمی

نخستین رویاروی‌ها با رژیم هوادار اتحاد جماهیر شوروی در کابل توسط شیعیان در حوزه‌های علمی شکل گرفت. نخستین کسی که در کابل مدرسه علمی ساخت و شاگردانی را تحت تعلیم قرار داد، آیت‌الله حجت بود. او در چنداول کابل تکیه‌خانه‌ای بنا کرد که محلی برای تبلیغ مذهبی شیعیان و نیز تربیت طلاب علوم دینی بود. در این مکان کسانی آموزش دیدند که بعداً از علمای بزرگ و تأثیرگذار کشور شدند. آیت‌الله سید سرور واعظ، آیت‌الله شیخ محمدامین افشار، حجت‌الاسلام محمداسماعیل مبلغ و شمار دیگری از علمای کابل از شاگردان آیت‌الله حجت به شمار می‌روند.^{۲۳} حوزه علمی شیعیان در کابل به زودی گسترش یافت و با بازگشت کسانی چون آیت‌الله واعظ از نجف و سیداسماعیل بلخی از مشهد به کانون فرهنگی شیعیان تبدیل شد. در دهه دموکراسی (۱۹۷۳-۱۹۶۴) سبلی از محصلان علوم دینی از سراسر مناطق شیعه‌نشین به کابل و حوزه‌های علمی رو آوردند که نوید فصلی جدید در تاریخ شیعیان افغانستان را می‌داد. اما پیروزی سردار محمدداود در ۱۹۷۳ که با کودتایی نظامی قدرت را به دست گرفت، این روند را متوقف ساخت. فعالیت‌های فرهنگی کاملاً از میان رفته بود که حزب دموکراتیک خلق قدرت را به دست گرفت. طی یکسال و نیم حکومت تره‌کی و امین بسیاری از فعالان فرهنگی حوزه‌ها اعدام و برخی رهبران شناخته‌شده آنها به طور نامعلومی از افغانستان تبعید شدند هنوز از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نیست. کسانی چون مبلغ، مصباح و... از سوی رژیم بازداشت و اعدام و برخی

دیگر هم چون آیت‌الله واعظ به جای نامعلومی تبعید شدند. حوزه‌های علمیه کابل تعطیل شدند و قریب به اتفاق استادان این حوزه‌ها که همه روحانی بودند به شهادت رسیدند.^{۲۱} مهم‌ترین علت برخورد دولت با روحانیت سه مسأله بود: نخست، ضدیت ایدئولوژیک کمونیست‌ها با مذهب که به دین و مذهب عقیده نداشتند و آن را تأمین‌کننده منافع طبقه مسلط جامعه می‌دانستند. دوم، جایگاه اقلیتی شیعیان که موجب می‌شد دولت‌ها به راحتی بتوانند سیاست‌های خشن خود را از این جامعه آغاز کنند. سوم، درگیرهایی با دولت در کابل که برای نخستین بار با شیعیان به راه انداختند. مجموعه‌ای از عوامل مذکور باعث شد در طول حکومت تره‌کی و امین شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی شیعیان از میان برداشته شوند.

۲. قیام چنداول

یکی از رویدادهای مهم تاریخ معاصر افغانستان خیزش عمومی شیعیان کابل در مقابل کمونیست‌هاست که با خشونت فراوانی همراه بود. اهمیت این قیام در این است که در مرکز حاکمیت دولت، یک گروه اقلیت که به طور سنتی به آنان هیچ‌گونه توجهی نمی‌شد، اقتدار دولت را به چالش کشیدند. اگرچه قیام چنداول با بدترین نوع خشونت‌های سیاسی و نظامی سرکوب شد، آغازی خوبی برای مبارزه با رژیم بود. پس از وحشی‌گری‌های رژیم، از یک طرف، نفرت شیعیان از دولت به حد اعلای رسید و از سوی دیگر، جریان‌های سنی تحریک شدند در مبارزه با رژیم الحادی کمونیست‌ها در افغانستان ساکت نمانند: «قیام چنداول ۲۳ ژوئن ۱۹۷۹ (۲ تیر ۱۳۵۹) میان خون و آتش در قلب کابل همانند توفان خشمگین در موقعیتی که ده‌ها هزار افسر و سرباز قطعات کابل تا به دندان مسلح و آماده کامل بودند و هزاران حزبی (اعضای حزب دموکراتیک خلق) با سلاح در شهر گشت و گذار می‌کردند، تعدادی از جوانان غیرتمند هزاره در روز روشن پی

ش چشم این همه قدرت، به مراکز نظامی شهر کابل حمله و حماسه‌های جاویدانی ثبت تاریخ می‌کنند.^{۲۵}

۳. دولت کارمل و ادامه مبارزات

با روی کار آمدن دولت ببرک کارمل (۱۹۷۹) که هم‌زمان با اشغال افغانستان توسط شوروی بود، تصور می‌شد مبارزه شیعیان افغانستان با دولت کابل پایان یابد. کارمل در مقایسه با دولت‌های پیشین از نرمش بیشتری برخوردار بود و سعی می‌کرد دولت خود را دولتی ملی جلوه دهد. اما قرار گرفتن دولت کارمل زیر نظر قوای اشغالگر شوروی خشم تمام مردم افغانستان از جمله شیعیان را برانگیخت. در ابتدای روی کار آمدن کارمل قیام دیگری به وقوع پیوست که شیعیان به راه انداخته بودند. این قیام در ۲۱ فوریه ۱۹۷۹ ابتدا با اعتصاب دکانداران آغاز شد و به زودی ابعاد فراگیری پیدا کرد. دولت کارمل که راهبرد کاهش خشونت در پیش گرفته بود در مقابله با این خیزش به خشونت متوصل شد. سیاست رژیم بسیار خشونت‌آمیز بود و تلفات زیادی برجا گذاشت: «تلفات روز جمعه دست‌کم ۳۰۰ کشته و چندین هزار نفر زخمی بود... پس از این قیام ۵۰۰۰ نفر را بازداشت کردند که بیشتر آنها شیعه بودند، زیرا شیعه‌ها بیش از همه مورد سوءظن قرار داشتند.»^{۲۶} به این ترتیب، تنش میان شیعیان و دولت کارمل در همان آغاز در پایتخت شروع شد و برخورد خشن دولت سیاست‌های بعدی آن را نیز به ناکامی کشانید. مهم‌ترین دلیل شورش‌های شیعیان در کابل ماهیت الحادی و اشغالگری شوروی بود که در طول سالیان متمادی جنگ افغانستان تمام سیاست‌های سرکوبگرانه و سازش‌گرایانه دولت و اتحاد جماهیر شوروی را ناکام گذاشت.

۴. قیام عمومی هزاره جات

در مرکز افغانستان با روی کار آمدن دولت کمونیستی به زودی تحرکات ضدکمونیستی شکل گرفت. در جامعه سستی و سخت مذهبی هزاره‌جات، شنیدن همین مسأله که رژیم بر اساس آموزه‌های کمونیستی پایه‌گذاری شده که وجود خدا را انکار می‌کند و دین مقدس اسلام را قبول ندارد، کافی بود که خشم توده‌ها همانند انبار باروت عمل کند. خیزش‌های عمومی علیه مراکز اداری دولت به زودی آغاز شد و مردم توانستند به راحتی کنترل هزاره‌جات را از دست دولت خارج کند. جغرافیای طبیعی هزاره‌جات نیز به شیعیان یاری کرد و با قطع ارتباط دولت کابل با مراکز محلی، نیروهای مربوط به دولت به آسانی از سوی مردم طرد شدند:

رها شدن هزاره‌جات از سلطه دولت، نقطه عطفی در تاریخ هزاره‌ها محسوب می‌شود. آنان سعی کردند در نبود دولت، خود مسائل سیاسی و اجتماعی را سامان دهند. از این رو اولین حرکت‌های سازماندهی شده علیه دولت کابل و نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی به راه افتاد و بسیاری از مناطق براساس همین مبارزات از چنگ نیروهای دولتی و خارجی آزاد شدند شهید مزاری در این خصوص چنین توضیح داده است: «سال ۵۸ مردم هفت‌هزار نفر تهیه‌شده سر چهارکنت حمله کردند. ما هم آنجا بودیم. تا سال ۵۸ سلاح مردم غیر از سلاح که از ولسوالی غنیمت گرفته بودند، هیچ تغییر نکرده بود. یعنی تا سال ۵۸ هم که یک سال از قیام گذشته بود، یک دانه راکت برای نمونه در چهارکنت نیامده بود. کسی که بلد باشد که راکت ضد تانک یعنی چه، ولی با هفت‌هزار نفر در مقابل تانک سر چهارکنت حمله کردند. روس‌ها در مقابل اینها مقاومت نتوانستند، ولی یک کوه بسیار بالا بود که متأسفانه باز هم از مردم خود ما از اینهایی که با دولت همکار بود از مزار اینها راه بلد شده بود از بین کوه نیرو را شب در سر کوه رساندند ولی

این مردم با همان بیل و کلنگ و قیچی و اینها حمله کردند. دوهزار میل سلاح را از همین جنگ گرفتند. ۷۰۰ نفر هم آنجا کشته شده بود [ند] و باقی نفرهای دشمن از کوه پایین شده بود [ند]، بغل کوه، حالا چقدر نفر از بین رفته بود [ند]، معلوم نیست.^{۲۷}

افزون بر فرماندهی قاطعانه رهبران محلی در ابتدا و نیروهای فرهنگی شورای اتفاق در مرحله بعد، سهم زمین‌داران بزرگ در تجهیز بیشتر نیروهای مردمی و شکل‌گیری شورا در مقابل دولت حایز اهمیت تلقی می‌شود. بیگ‌ها که مالکان بزرگ در هزاره‌جات بودند، سیاست اصلاحات ارضی رژیم را برنمی‌تابیدند و به همین علت می‌خواستند با تقویت جبهه‌های نبرد از نفوذ و گسترش قلمرو دولت جلوگیری کنند تا از اعمال قانون اصلاحات ارضی رهایی یابند.^{۲۸} اما آنچه در پیشبرد مبارزات سهمی مهم داشت اعتقادات دینی بود. در بسیاری موارد جبهه‌های نبرد پر از کسانی بود که اصلاً مالک زمین نبودند و قانون اصلاحات ارضی از آنها حمایت می‌کرد. علاوه بر آن، در بینش دینی شیعیان مالکیت باید افزون بر توجیه حقوقی از سوی دولت، توجیه دینی نیز داشته باشد و قانون اصلاحات ارضی از سوی رژیم که مازاد مقدار معینی زمین‌ها را از مالکان آن می‌گرفتند به افراد بی‌زمین می‌دادند توجیه حقوقی داشت نه دینی و طبیعی بود جامعه افغانستان به خصوص شیعیان از این قانون استقبال نکنند.

۵. هزاره‌ها و تشکیل شورای اتفاق

هزاره‌جات با اخراج نیروهای دولتی برای نخستین بار احساس کرد از چنگ دولت‌های سخت‌گیر رهایی یافته است. اما دولت به این سادگی دست‌بردار نبود. ترس از حملات مکرر دولت، هزاره‌های مرکزی را برانگیخت که برای دفاع از سرزمین‌شان یک سازمان سیاسی و نظامی ایجاد کنند که برای همیشه به دفاع از

مناطق هزاره‌جات مشغول باشد. این سازمان همان شورای اتفاق انقلاب اسلامی افغانستان است که به رغم آسیب‌های فراوان آن در پیشبرد نبرد با دشمن خارجی و به دست آوردن خودمختاری هزاره‌ها نقش ارزنده ایفا کرد. شورای اتفاق مناطق شیعه‌نشین را خودمختار و مستقل اعلان کرد و تقسیم‌های اداری جدید به وجود آورد که براساس آن هزاره‌جات به ۹ استان (ولایت) تقسیم شد.

۶. شکل‌گیری احزاب مختلف جهادی

با ظهور احزاب جهادی روند رو به افول شورا شروع شد. تأسیس حزب به زودی از سوی بسیاری از شخصیت‌های فرهنگی آغاز شد. تنها در جامعه تشیع افغانستان تا سال ۱۳۶۴ حدود پنجاه گروه کوچک و بزرگ به وجود آمدند.^{۲۹} هدف اولیه احزاب در این مقطع زمانی پیش از آنکه غلبه بر دشمن کمونیست باشد، پیروزی بر احزاب رقیب بود که به چند سال جنگ داخلی خونین انجامید. گروه‌های جهادی وضعیت دشواری برای شیعیان به وجود آوردند. براساس این سیاست‌های خشن حزبی، بسیاری از شیعه‌ها در جنگ داخلی مهاجرت کردند و برخی نیز کشته شدند. ادامه این وضعیت به زودی موج نارضایتی از احزاب را میان شیعه‌ها افزایش داد؛ چنان که پس از خروج نظامیان اتحاد جماهیر شوروی، دولت کابل نیز در سرانشی قرار گرفت. افغانستان در این زمان روزهای سرنوشت‌سازی را پشت سر می‌گذاشت و احزاب جهادی مستقر در پشاور برای تحویل قدرت از دولت کابل آماده می‌شدند. تنش‌های داخلی شیعیان موجب شد که به عنوان بازیگران عرصه سیاسی و نظامی افغانستان مورد پذیرش رهبران جهادی سنی در پشاور قرار نگیرند. در این شرایط شیعیان مجبور شدند راهبرد رسیدن به وحدت شیعی را به طور جدی پیگیری کنند. اولین اتحاد جدی احزاب شیعه در سال ۱۳۶۶ توسط هشت گروه مستقر در ایران به انجام رسید که به «شورای ائتلاف اسلامی

افغانستان» موسوم شد.

جبهه‌های جنگی پس از افول شورا نیز مقاومت را کنار نگذاشتند و همچنان به مبارزه علیه رژیم ادامه دادند. تشکیل اتحادیه جدیدی از نیروهای جهادی با عنوان «شورای ائتلاف» در روند تحولات به نحو بارزی اثر گذاشت و جبهه مقاومت شیعیان را قوی ترساخت. در همین زمان در نتیجه مذاکرات ژنو بسیاری از سربازان شوروی افغانستان را ترک کرده بودند.

عوامل ناکامی اتحاد جماهیر شوروی در جذب رضایت شیعیان افغانستان

در مقایسه با دولت‌های پیشین، امتیازاتی که دولت کارمل به شیعیان داد، در تاریخ افغانستان بی‌سابقه است و حتی پاره‌ای از این امتیازها هنوز به شیعیان تعلق نگرفته است. در اصل امتیازهای شیعیان در زمان دولت کمونیستی بحثی نیست، چون از یک‌سو دولت به شدت نیازمند جلب همکاری توده‌ها بود و از سوی دیگر، چپی‌های هزاره هم‌چون کشتمند فعالیت‌های حزبی گسترده‌ای داشتند که موقعیت آنان را در حزب و سیاست‌گذاران کرملین ارتقا داده بود. اما رویارویی با دولت کارمل و سربازان اتحاد جماهیر شوروی به شکلی وسیع میان شیعیان افغانستان گسترش یافت و تا سقوط دولت دکتر نجیب‌الله، شیعیان ناسازگاری خود را با دولت کابل ادامه دادند. این سؤال مطرح است که علت ناکامی روس‌ها در جذب شیعیان افغانستان چه بود؟

در پاسخی فراگیر به این سؤال عوامل زیر را از متغیرهای مهم در ناکامی رژیم برشمرد:

نخستین دلیل ماهیت الحادی رژیم بود که در مقابل جامعه سستی شیعه قرار می‌گرفت. وقتی برچسب بی‌دینی به رژیم کمونیستی خورد، برخی از عناصر تند کمونیست، خود این حساسیت را برانگیختند که تا انتهای دولت نجیب هم‌چنان بر پیشانی این رژیم باقی ماند. همین مسأله سبب شد که مردم به طور جدی از آن

فاصله بگیرند و در مقابل آن به فعالیت‌ها بپردازند.

دومین عامل باید دست‌نشاندهی این دولت بود. مردم و شیعیان افغانستان با پیروزی حزب دموکراتیک خلق در کودتای ۱۹۷۸ دست نامرئی اتحاد جماهیر شوروی را پشت سر رژیم کابل مشاهده کردند و بر همین اساس، راهبرد مقاومت با سیاست‌های شوروی را در پیش گرفتند. دخالت اتحاد جماهیر شوروی در دولت کارمل آشکار کرد که سران کرملین به طور رسمی افغانستان را اشغال نظامی کرده‌اند. روحیه خارجی‌ستیزی افغان‌ها را بسیاری از گزارش‌گران خارجی آن را تأیید کرده‌اند، در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی نیز به وضوح خود را نشان داد.

متغیر سوم رفتار و تاکتیک دولت کمونیستی بود. تهره‌کی که قدرت را با کودتا به دست گرفته بود، کمونیست‌ها را فرزندان تاریخ می‌نامید و معتقد بود افغانستان به جمعیت چندمیلیونی نیازی ندارد بلکه وجود چندین هزار کمونیست کافی است. راهبرد حذف غیرکمونیست‌ها به حوادث بسیار دردناکی انجامید و فاجعه‌های زیادی در پرتو آن به وجود آمد. سنگینی راهبرد مذکور بر شیعیان کابل تحمیل شد که در دهه دموکراسی با سرازیر شدن قشری جدید از روحانیون روشنفکر، حوزه‌های علمیه غنی و فعالی تأسیس کرده بودند. این مراکز فرهنگی شیعیان به زودی گسترش یافت و در زمان کودتای حزب دموکراتیک خلق از تمام مناطق شیعه‌نشین در آن طلاب علوم دینی جمع شده بودند. تهره‌کی و امین با قساوت تمام به این کانون‌های فرهنگی حمله کردند. کمتر کسی از فعالان فرهنگی شیعه در کابل از دست رژیم نجات یافت و عمدتاً به شکل فجیعی اعدام شدند. دولت به سرکوب و خشونت روآورد و از همان ابتدا سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم خشم عمومی مردم را به طور جدی افزایش داد.

چهارم، ناکامی اتحاد جماهیر شوروی و دولت کابل در جبهه‌های نظامی مردم

و رهبران شیعی را تشویق کرد به مبارزه ادامه دهند. آنان به وضوح می‌دیدند که رژیم سخت‌گیر کابل پس از یک دهه جنگ و خونریزی تا حد زیادی به تسامح و تساهل رو آورده است.

پنجمین متغیر ویژه جامعه هزاره است. هزاره‌ها از دیر زمان در محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی به سر می‌بردند. دولت به عناوین و بهانه‌های مختلف به مردم هزاره‌جات ستم می‌کرد. در این سرزمین لم یزرع انواع مالیات از محصولات کشاورزی و دامی گرفته می‌شد و افزون بر آن، مراتع هزاره‌ها به اشغال از سوی کوچی‌ها درآمده بود. پس از آنکه هزاره‌جات به خودمختاری دست یافت، تمام این مصیبت‌ها از میان برداشته و از سال ۱۳۶۴ ورود کوچی‌ها به مراتع هزاره‌جات ممنوع شد. همه این امتیازات بر اثر سازماندهی نهضت مقاومت و تشکیل جبهه‌های جنگی توسط شیعیان حاصل شده بود و آنان حاضر نبودند به راحتی این امتیازات را از دست بدهند. این سؤال نزد شیعه‌ها وجود داشت که با متمایل شدن به دولت کابل و مستحکم شدن اقتدار دولت در مناطق شیعی، چه تضمینی وجود دارد که دولت مرکزی به رویه‌های پیشین رو نیاورد. این بی‌اعتمادی به دولت که بیش از یک قرن میان شیعیان افغانستان به وجود آمده بود، موجب شد که آنان به عقاید، اصول و بیانیه‌های دولت کابل با تردید نگاه کنند و با اعتماد کامل از پیوستن به رژیم خودداری ورزند.

به نظر می‌رسد میان متغیرهای یاد شده، عامل نخست بیشترین تأثیر را داشت. شیعیان در مناطق مرکزی و نیز در مناطق شهری از ترس کمونیست و بی‌دین شدن فرزندان‌شان از فرستادن آنها به مدارس دولتی امتناع می‌کردند. جامعه سستی شیعه هرگز نمی‌توانست در مواجهه با ایده‌های خداسستیزانه عده‌ای معدود از کمونیست‌ها که در پرتو یک کودتا قدرت را تصاحب کرده بودند، بی‌اعتنا باشد. این دلیل در تمام مناطق افغانستان تسری یافت و همه افغان‌ها به علت ترس از

دست دادن دین خود توسط عمال کمونیست کابل دست به قیام زدند. افزون بر مسائل مذهبی، به عنوان عامل بعدی موقعیت اپوزیسیونی تاریخی شیعیان در شکل دهی قیام‌های عاجلانه تأثیرگذار بوده است.

روسیه و افغانستان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

اتحاد جماهیر شوروی برخلاف پیش‌بینی‌های دانشمندان علوم سیاسی، بسیار سریع فرو پاشید. فرایند فروپاشی از ۱۹۸۹ شروع شد و در ۱۹۹۱ به فرجام خود رسید. هیجده کشور مستقل از درون اتحاد جماهیر شوروی بیرون آمدند، ولی روسیه جایگزینی اتحاد جماهیر شوروی شد. پس از فروپاشی بلوک شرق، روسیه در افغانستان به عنوان بازیگر فعال همانند اتحاد جماهیر شوروی محسوب نمی‌شد. تجربه تلخ گذشته نیز به این کشور نشان می‌داد از سیاست‌های مداخله‌گرایانه در افغانستان خودداری کند. در سال ۱۹۹۲ دولت مجاهدین در کابل روی کار آمد و قدرت را از دولت دکتر نجیب‌الله تحویل گرفت. دولت افغانستان رابطه بسیار سرد خود را با روسیه ادامه داد، اما بعدها احمد شاه مسعود این روابط را توسعه بخشید.

شیعیان افغانستان هیچ‌گونه رابطه‌ای با روسیه نداشتند. جریان‌های جهادی روحیه روس‌ستیزی خود را حفظ کردند و ارتباط گسترده شیعیان با ایران مانع از آن شد که روس‌ها با شیعیان افغانستان ارتباط برقرار کنند. علاوه بر این، روسیه زیاد مایل به ارتباط قوی با جریان‌های سیاسی در افغانستان نبود و نتوانسته بود خود را از شوک فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نجات دهد. در این زمان روس‌ها از دو کانال دولتی و گروهی با مسائل سیاسی افغانستان مرتبط بودند. کانال دولتی در اختیار احمد شاه مسعود بود و کانال گروهی را ژنرال دوستم در اختیار داشت که از ملیشه‌های دولت کمونیستی در کابل بود و بعداً به جبهه‌های

مقاومت پیوست. دوستم از نظر قومی از گروه قومی ازبک است که روابط خوبی با روسیه و ازبکستان دارد.

روابط مسعود با روسیه گسترش یافت و وی در جنگ‌های داخلی از روس‌ها سلاح دریافت می‌کرد. حکمتیار در این خصوص نوشته است: «روسیه امروزی مانند گذشته، احمد شاه مسعود، یک مشتری و همکار دوران جنگ سرد خود را تمویل و کمک می‌کند. روسیه می‌خواهد با استفاده از او میان افغان‌ها تفرقه ایجاد کند و درگیری‌های قومی را باعث شود و بدین ترتیب از اعاده صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت مرکزی مانع گردیده، سلطه‌اش را بر آسیای مرکزی و ذخایر سرشار نفت و گازشان استحکام بخشد و نگذارد این کشورها از طریق افغانستان با بقیه دنیا وصل شوند و از گشایش راه تجارتي که کویته را از طریق قندهار، لشکرگاه، هرات و تورغندی با ترکمنستان وصل می‌کند، مانع شود و بازارهای آسیای مرکزی مثل سابق در تصرف مسکو باقی بماند. علاوه‌آ عدم استقرار در افغانستان باعث می‌شود تا افغان‌ها نتوانند خساره جنگ تحمیلی را از مسکو مطالبه کنند».^{۳۰}

روسیه و بحران طالبان

در سال ۱۹۹۴ گروه جدیدی وارد معادلات سیاسی افغانستان شد؛ طالبان که با حمایت‌های مالی عربستان سعودی و حمایت‌های امریکا و انگلستان و نقش فعال پاکستان به وجود آمد به زودی بر مناطق پشتون‌نشین تسلط یافت و پیشروی‌های خود را ادامه داد. پیروزی‌های طالبان اعتماد و خودباوری این گروه را افزایش داد. روسیه نیز از فتح کابل توسط طالبان عمیقاً نگران شد. در دوم اکتبر ۱۹۹۶، بوریس یلتسین، کشورهای مشترک‌المنافع را برای شرکت در کنفرانس سران دعوت کرد. مشاور امنیت ملی یلتسین اظهار داشت، پیروزی طالبان تهدیدی

جدیدی برای جمهوری‌های آسیای مرکزی محسوب می‌شود، زیرا طالبان قصد ضمیمه کردن قسمت‌هایی از این جمهوری‌ها را به خود دارند. اعلام شد که رؤسای جمهور کشورهای قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان نیز جلسه‌ای با نخست‌وزیر روسی در آلمانی، پایتخت قزاقستان برگزار خواهند کرد.^{۳۱} روسیه در این زمان بازیگر فعالی در افغانستان نبود، ولی نسبت به آنچه در افغانستان جریان داشت، بی‌اعتنا هم نبود. روس‌ها پس از استقرار دولت ربانی با این دولت در تماس بودند و به آن کمک می‌کردند. روسیه با ژنرال عبدالرشید دوستم نیز روابط خوبی داشت و بعدها این ارتباط را گسترش داد. وقتی کابل توسط طالبان اشغال شد، الکساندر لبد، مشاور امنیتی روسیه، از کشور خود خواسته بود از نیروهای ربانی حمایت کند. در هفتم اکتبر ۱۹۹۶ به نقل از وزیر شورایی دفاع روسیه گفته شد که روسیه باید در اقدامات خود درباره وضعیت افغانستان محتاطانه عمل کند و نباید به همراه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع از دوستم حمایت کنند.^{۳۲} بر این اساس روسیه می‌خواست با تمرکز حمایت‌ها به روی دولت ربانی اختلاف‌های درونی دولت را با سایر گروه‌های جهادی کم‌رنگ کند و در مقابل طالبان جبهه واحدی به وجود آورد. افزون بر اقدامات انجام‌شده در حمایت از دولت ربانی، روس‌ها با کشورهای مشترک‌المنافع دست به کار شدند. آنان به تقویت نیروهای دفاعی خود در مرزهای شمالی افغانستان از جمله گسترش نیروهای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که بیشتر آنها از نژاد روس بودند، اقدام کردند.^{۳۳}

احزاب جهادی شیعه در این زمان هیچ‌گونه ارتباطی با روسیه نداشتند، زیرا این احزاب از دید بین‌المللی مخالف دولت تلقی می‌شدند و امکانات دولتی در اختیار جمعیت اسلامی ربانی قرار داشت و او در مقام رئیس دولت افغانستان می‌توانست با هر کشوری تماس برقرار کند. افزون بر آن، شیعیان افغانستان از احزاب جهادی

مورد اعتماد روس‌ها نبودند و به همین علت، احتمال برقراری رابطه بین آنها بسیار ضعیف به نظر می‌رسید. دیگر اینکه مناطق تحت تصرف شیعیان از نگاه روسیه اهمیت نداشتند، روس‌ها بیشتر از دوستم حمایت می‌کردند که افزون بر خوش‌خدمتی سابق وی، در مرزهای شمالی افغانستان مستقر بود. روس‌ها می‌خواستند با حمایت از دوستم جلوی پیروزی طالبان را در مناطق هم‌مرز آسیای میانه بگیرند.

نتیجه

رابطه هزاره‌های شیعه و اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۷۰ شروع شد. ابتدا این رابطه توسط برخی عناصر که به گرایش‌های فکری کمونیسم و سوسیالیسم روآورده بودند، تأمین می‌شد و پس از به دست‌گیری قدرت توسط کمونیست‌ها نهادهای دیگری نیز عمدتاً از سوی هزاره‌ها در دولت به وجود آمدند. در دولت ببرک کارمل، سلطانعلی کشتمند برای اولین بار صدراعظمی افغانستان را عهده‌دار شد و نزدیک به ۹ سال در این سمت باقی ماند. دولت می‌خواست با امتیاز دادن به گروه‌های قومی صفوف مقاومت را در هم بشکند و قلمرو دولت کابل را گسترش دهد، اما در مجموع اقدامات دولت کابل در جذب شیعیان ناکام ماند.

جبهه‌های نظامی هزاره‌ها و شیعیان سهم قاطع در نبرد علیه شوروی گرفتند، اما برای چند سال کوتاه اختلاف‌های داخلی در پی گسترش احزاب نیز به وجود آمد. با انجام معاهدات ژنو و بیرون رفتن نیروهای اشغالگر، شیعیان اتحاد خود را دوباره بازیافتند و تا برچیده شدن دولت کمونیست‌ها در کابل از مقاومت دست برنداشتند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کمونیست‌های شیعی در جریان‌های دیگر جذب یا به خارج از کشور پناهنده شدند.

بروز بحران طالبان در افغانستان و تصرف پایتخت توسط این گروه، روسیه را

نگران ساخت. این کشور می‌ترسید طالبان با نفوذ در مناطق مرزی آسیای میانه بنیادگرایی اسلامی را گسترش دهند. از این رو تصمیم گرفتند جبهه مخالف طالبان را به شکل جدی تقویت کنند. اگرچه شیعه‌ها در جبهه مخالف طالبان قرار داشتند، نتوانستند با روس‌ها ارتباط برقرار کنند. از این رو، روس‌ها روابط خود را با احمدشاه مسعود و ژنرال عبدالرشید دوستم توسعه دادند.

فصل پانزدهم

شیعیان و ایالات متحده امریکا

دوره جهاد

حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان فرصتی بی‌بدیل برای دخالت امریکایی‌ها در منطقه فراهم کرد. سازمان سیا روابط خود را با آژانس‌های اطلاعاتی منطقه توسعه داد و پاکستان به عنوان کانون سازماندهی نهضت مقاومت انتخاب شد. طیف‌های مختلف جهادی در پاکستان گرد آمدند که بعدها به احزاب هفت‌گانه مشهور شدند. این سازمان‌ها با جمع‌آوری نیروی انسانی از مهاجران افغانی و جمع‌آوری کمک‌های کشورهای غریبی و عرب، جهاد را در مقابل نیروهای شوروی ساماندهی می‌کردند.

شیعیان افغانستان در این زمان هیچ‌گونه رابطه سیاسی و نظامی با دولت‌های غربی و ایالات متحده نداشتند و جهاد در مقابل شوروی از طریق قیام‌های عمومی توده‌ای ساماندهی می‌شد. مهم‌ترین عواملی که در آغاز جهاد مانع برقراری روابط میان غرب و شیعیان شد، به شرح زیر است:

۱. انزوای محیطی

هزاره‌ها به دلیل مخالفت با دولت مرکزی و مقهور واقع شدن، به کوه‌های مرکزی

افغانستان رانده شدند که در انحصار عوامل طبیعی قرار دارد. منطقه هزاره‌جات که تا دهه ۱۹۷۰ سکونت‌گاه اصلی شیعیان افغانستان بوده است، هیچ‌گونه مرزی با خارج از کشور ندارد و راه‌های ارتباطی نیز وضعیت بسیاری بدی دارند. در زمان جهاد، بسیاری از راه‌های مواصلاتی را مردم خود راه‌اندازی کردند که از نظر کیفیت راه‌سازی پایین است. یکی از دلایل عمده تأخیر در فرایند سیاسی شدن جامعه شیعه و عدم ارتباط با دنیای خارج همین محدودیت‌های طبیعی است که به عنوان عاملی بازدارنده عمل کرده است. اگرچه در این زمان شهرنشینی هزاره‌ها شروع شده بود، اما این فرایند در آغاز راه بود و شیعه‌های هزاره فرودستان طبقات اجتماعی را در پایتخت تشکیل می‌دادند. آنان از نظر داخلی و خارجی مورد توجه قرار نمی‌گرفتند.

۲. انزوای سیاسی

شیعیان افغانستان از منظر تاریخی دست‌کم تا دهه ۱۹۷۰، بازیگران فعالی در عرصه سیاست و جامعه نبودند. به علت تنش‌های فزاینده میان شیعیان و دولت‌های افغانستان، فعالیت‌های سیاسی شیعیان با محدودیت‌های فراوانی همراه بود و ترجیح می‌دادند در شرایط خطرناک سیاسی از ورود به عرصه‌های سیاسی خودداری کنند. از این رو، در معادلات سیاسی کشور در آغاز دوره جهاد، بازیگران اثرگذاری نبوده‌اند که کشورهای خارجی از جمله ایالات متحده درصدد همکاری با آنها برآیند. تنها پس از استقرار حزب وحدت در کابل بود که برخلاف پیش‌بینی‌های جامعه افغانستان، شیعه‌ها توجه مردم را به خود جلب کردند و در پرتو حداکثرسازی قدرت یکی از بازیگران فعال سیاسی شدند که به هیچ وجه نمی‌شد در معادلات سیاسی کشور نقش آنها را نادیده گرفت. در سال ۱۹۹۱ بود برای نخستین بار حزب وحدت به نشست‌های بین‌المللی دعوت شد و از همین

زمان این حزب دفترهای خود را در برخی از کشورهای اروپا دایر کرد. نمایندگان حزب به طور رسمی با دبیرکل سازمان ملل در نیویورک گفت‌وگوهایی مستقیم داشتند.^{۳۴}

۳. همسویی و همدلی با جمهوری اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران بی‌شک نقطه عطف در تاریخ تشیع است که پیروزی آن مورد استقبال شیعیان جهان قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جامعه شیعه افغانستان روابط خود را با دولت ایران توسعه داد و این کشور به مرکز فعالیت‌های سیاسی و حتی نظامی شیعیان تبدیل شد. جمهوری اسلامی پس از اشغال سفارت امریکا روابط خود را با این کشور قطع کرد و این موضع‌گیری به عنوان یکی از اصول بنیادین در سیاست خارجی ایران تثبیت شد. تنش میان ایرن و امریکا سبب شد که غربی‌ها نتوانند به شیعیان منطقه از جمله مجاهدین شیعی در افغانستان اعتماد کنند. و از سوی دیگر، برقراری روابط با امریکا جامعه دینی شیعه در افغانستان مانند ایران، برخلاف آموزه‌های دینی قلمداد شد. بدین ترتیب، نه غرب سراغ شیعیان را گرفت و نه شیعیان از نبود چنین رابطه‌ای اظهار نگرانی کردند.

ایران در سال‌های ۱۹۹۶ سیاست‌های فراگیرتری را در قبال افغانستان به کار بست و همکاری‌های خود را با بسیاری از مجاهدین افغانی به ویژه ربانی و مسعود توسعه داد. نقش فعال ایران و برخی دیگر از کشورهای منطقه در افغانستان سبب وحشت امریکا شد که احمد رشید از آن چنین گزارش داده است: «امریکایی‌ها پس از چهار سال سکوت بار دیگر در صدد برآمدن ضمن تلاش‌هایی برای حل معضل افغانستان، از خود علاقه نشان دهند. در اوایل ماه مارس «هانک براون» یکی از نمایندگان کنگره، عضو، کمیته روابط خارجی جنوب

آسیا درسنا و نخستین نماینده منتخب امریکا طی ۶ سال، وظیفه یافت از کابل و سایر مراکز قدرت دیدار کند. بروان امیدوار بود اجلاس مشترکی با شرکت تمام جناح‌های افغان در واشنگتن برگزار نماید. «رابین رافل»، معاون وزارت خارجه امریکا در بخش جنوب آسیا وارد اسلام‌آباد شد، تا سیاست امریکا را درباره افغانستان مورد بررسی قرار دهد. رافل دیدارهایش را از ۱۶ آوریل ۱۹۹۶ آغاز کرد و در جریان آن از سه مرکز قدرت یعنی کابل، قندهار و مزار شریف دیدار و سپس به پایتخت‌های سه کشور آسیای مرکزی سفر کرد.^{۳۵} این سه مرکز قدرت به ترتیب در اختیار نیروهای ربانی، طالبان و ژنرال دوستم بود و خانم رافل در مذاکرات خود شیعیان را نادیده گرفت.

مجموعه‌ای از متغیرهای یاد شده سبب شد که در زمان جهاد شیعیان افغانستان با ایالات متحده ارتباط برقرار نکنند. البته در اسنادی که از سفارت امریکا در تهران به دست آمد، سندی وجود دارد که حاکی از برقراری نخستین تماس‌های ایالات متحده با شیخ آصف محسنی، رهبر حرکت اسلامی افغانستان است.^{۳۶} همین سند موجب تنش‌های جزئی میان ایران و حرکت اسلامی شد.

شیعیان و دریافت کمک‌های غیرمستقیم

عدم ارتباط سیاسی و نظامی شیعیان با ایالات متحده امریکا در سراسر دوره جهاد باقی ماند و شیعه‌ها نتوانستند به طور مستقیم از کمک‌های جهان غرب که در پاکستان به گروه‌های جهادی توزیع می‌شد، استفاده کنند. ولی در این زمان شیعیان به اتفاق گروه‌های اسلام‌گرا فعالیت سیاسی و نظامی می‌کردند. که از کمک‌های بین‌المللی برخوردار بودند. نحوه توزیع کمک‌های جهان غرب در پاکستان میان مجاهدین این گونه بوده است: حزب اسلامی حکمتیار ۱۸ تا ۲۰ درصد، جمعیت اسلامی ربانی ۱۸ تا ۱۹ درصد، اتحاد اسلامی سیاف ۱۷ تا ۱۸ درصد، حزب

اسلامی مولوی یونس خالص ۱۳ تا ۱۵ درصد، پیر سیداحمد گیلانی ۱۰ تا ۱۱ درصد و حضرت صاحب مجددی ۳ تا ۵ درصد.^{۳۷} از میان گروه‌های فوق شیعیان در ابتدای جهاد روابط خود را با دو گروه حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی توسعه داده بودند و برخی از فرماندهان نظامی این دو حزب از شیعیان بودند.

به این ترتیب، شیعیان به واسطه این دو گروه مقدار ناچیزی کمک بین‌المللی دریافت می‌کردند که بعدها بر اثر رقیق شدن مرزهای قومی و مذهبی میان مجاهدین این دسته نیز از صفوف گروه‌های سنی بیرون آمدند. البته پس از سال ۱۹۸۶ حرکت اسلامی در پاکستان به همکاری‌های خود با مجاهدین سنی توسعه داد و آیت‌الله محسنی در مصاحبه خود ابراز کرد که مدرسه خاتم‌النبین را در کابل از پس‌انداز کمک‌های بین‌المللی تأسیس کرده است.^{۳۸} اما این اظهارات به این معنا نیست که این کمک‌ها مستقیماً از ایالات متحده آمریکا دریافت می‌شد.

دوره طالبان

اگر چه طالبان با هیچ یک از ارزش‌های سیاسی و اجتماعی غرب سر سازش نداشت، در آغاز از حمایت دولت‌های غربی برخوردار بود. بی‌نظیر بوتو در کنفرانسی مطبوعاتی در لندن رازهای ناگفته درباره طالبان را افشا کرد. وی به خبرنگاران گفت: طالبان با ابتکار انگلستان، کمک مالی عربستان سعودی، پشتیبانی ایالات متحده و تربیت پاکستان به وجود آمد.^{۳۹} پیشروی سریع طالبان و سکوت سازمان‌های بین‌المللی در مقابل خشونت‌های فزاینده طالبان که هیچ حد و مرزی را نمی‌شناخت، واقعیت را تأیید می‌کند.

امریکایی‌ها امیدوار بودند با ایجاد ثبات در افغانستان توسط گروه طالبان به ذخایر عظیم انرژی در آسیای میانه دست یابند و این منابع را از طریق افغانستان

وارد بازارهای جهانی کنند تا هم به اهداف اقتصادی خود دست یابند و هم به انزوای سیاسی و اقتصادی ایران ادامه دهند: «دولت کلیتون از آن جهت با طالبان موافقت نشان می‌داد که آنان در جبهه واحدی با امریکا علیه سیاست‌های ایران قرار داشتند. هم‌چنین برای امریکا این امر که خط لوله جنوب و آسیای مرکزی از طریق افغانستان بگذرد نه ایران، واجد اهمیت بود و کنگره امریکا بیست میلیون دلار بودجه در اختیار سیا قرار داد تا برای نا امن کردن ایران به مصرف برساند.»^{۴۰}

زلمی خلیل‌زاد بنیادگرایی طالبان را خطرناک نمی‌دانست و اقدامات غیرانسانی آنان را نادیده می‌گرفت. خلیل‌زاد تقویت طالبان را برای باثبات کردن افغانستان و منطقه مهم ارزیابی می‌کرد. او درباره گروه طالبان نوشت: «براساس آخرین گفت‌وگوهایی که با طالبان و سایر افغان‌ها و پاکستانی‌ها انجام داده‌ام، اطمینان حاصل کرده‌ام که آنها به تأسیس روابط مجدد با امریکا خوش آمد می‌گویند. بنیادگرایی نوع طالبانی با اهداف و پالیسی‌های امریکا تعارض ندارد، طوری که در جمهوری اسلامی ایران دیده می‌شود. بلکه آنها به نسخه سعودی بنیادگرایی نزدیک‌ترند. طالبان ارزش‌های اجتماعی قبیله‌ای پشتون را با قرائت سستی اسلام آمیخته‌اند... طالبان می‌توانند امنیت و استقرار [ثبات] را به افغانستان بازگردانند. ما باید در زمینه همکاری با آنها سعی ورزیم.»^{۴۱} حتی موساد - سازمان اطلاعاتی اسرائیل - مذاکراتش را با طالبان از طریق شرکت‌های نفتی و دفترهای ارتباطی آنها در ایالات متحده گسترش داد و آی‌اس‌آی نیز از این مذاکرات حمایت کرد.^{۴۲}

راهبرد غرب برای تقویت رابطه با طالبان باعث شد که افزون بر متغیرهای گذشته در روابط شیعیان افغانستان و ایالات متحده، شیعه‌ها بیشتر از سوی مجامع غربی در انزوا قرار گیرند. کشتار وحشیانه طالبان در مزار شریف و بامیان که به قیمت جان هزاران انسان بی‌گناه شیعه انجامید، تنها مورد نکوهش لفظی برخی سازمان‌های بین‌المللی واقع شد و دولت‌های غربی و ایالات متحده ترجیح دادند

برای حفظ منافع ملی خود در افغانستان و منطقه دست طالبان را آزاد بگذارند. تنها در سال ۱۹۹۸ بمب‌گذاری‌های سفارت‌خانه‌های امریکا در کنیا و تانزانیا به بن لادن نسبت داده شد. بن لادن در این زمان با ایجاد رابطه قوی با طالبان در افغانستان به سر می‌برد و امریکا طالبان را در این خصوص مقصر می‌دانست. اتهامات دیگر از سوی امریکایی‌ها به بن لادن نسبت داده شد و بسیاری از عملیات خرابکارانه را به اسامه منتسب کردند. اما دولت کلیتون در این زمان به شدت تلاش می‌کرد به اقدامی انحرافی دست بزند؛ زیرا از یک سو در باتلاق مونیکا لوینسکی فرو رفته بود و از جانب دیگر می‌خواست توضیح ساده‌ای برای اقدامات تروریستی ابهام‌آمیز ارائه دهد. ایالات متحده حاضر نبود بپذیرد که جهاد افغانستان با همکاری سیا نطفه ده‌ها جنبش بنیادگرا را منعقد کرده است.^{۴۳} به رغم تیره شدن روابط امریکا و طالبان به علت پناه دادن به اسامه بن لادن که در سال ۱۹۹۸ دو پایگاه آموزشی اسامه درخوست موشک‌باران شد، بی‌اعتمادی امریکایی‌ها به شیعیان و در انزوا قرار دادن آنان میان مجاهدین افغانی هم‌چنان باقی ماند.

دوره جدید

حادثه یازدهم سپتامبر پای نیروهای امریکایی را به درون افغانستان باز کرد. پیشتر نیز هزاران سرباز انگلیسی و روسی در مقاطع مختلف زمانی جان خود را در این سرزمین از دست دادند و دست خالی از این کشور بیرون رفتند. و این بار نوبت امریکایی‌ها بود که شانس خود را در تسلط بر این کشور آزمایش کنند. امریکایی‌ها برای کسب حمایت‌های جهانی به منظور حمله به افغانستان از طریق سازمان ملل اقدام کرد تا از برچسب اشغال و اشغالگری به دور بماند.

پس از کنفرانس بن، دولت موقت به رهبری حامد کرزی آغاز به کار کرد. و امریکایی‌ها تلاش می‌کردند حمایت‌های مردم و فعالان سیاسی را از دولت کرزی

افزایش دهند. راهبرد متمرکزسازی قدرت در دولت کابل و کاهش اختیارات فرماندهان جهادی در کابل و سایر مناطق به طور جدی توسط نیروهای امریکایی پیگیری گردید. امریکایی‌ها سعی کردند با دادن پست‌های بلندپایه دولتی فرماندهان جهادی را در کابل فراخوانند و کسانی که را که از این راهبرد استقبال نکنند باید مجبور به همکاری با دولت کرزی کرد.

متمرکزسازی یکی از اجزای اساسی راهبرد بزرگ ایالات متحده امریکا در کابل است که هدف بازسازی فوری مجموع دولت را دربرمی‌گیرد. چنین برنامه بلندپروازانه‌ای در نظر دارد ظرف چند سال ملت‌سازی را در افغانستان عملی کند که نظیر آن در گذشته دیده نشده است. به عبارت دیگر، نهادهای متنوع سراسری ملی چون سیستم اجرایی، حقوقی، قضایی، بانکی، مطبوعات و وسایل اطلاعات جمعی، ارتش، نیروی پلیس، سیستم سراسری آموزش و پرورش و سیستم خدمات بهداشتی سراسری در شرایط خلأ اداری به میراث‌رسیده از رژیم طالبان و جنگ داخلی قبل از طالبان، باید تحقق یابد. قرار شد قانون اساسی تدوین و اقتصاد احیا شود.^{۴۱} شیعیان در فرایند متمرکزسازی قدرت، به نحو بارزی به حمایت از دولت مرکزی رو آورده‌اند و فعالان سیاسی شیعه با دولت آقای کرزی و نیروهای بین‌المللی همکاری می‌کنند.

۱. شیعیان و مشارکت در تشکیل دولت

به رغم در نظرگیری ساز و کارهای دموکراتیک برای تشکیل دولت، کشورهای غربی و ایالات متحده به طور چشمگیر تلاش می‌کردند دولت حامد کرزی را در دولت‌های انتخابی حفظ کنند. بر این اساس بسیاری از نیروهای شیعی با دریافت پست‌های نسبتاً بلندپایه به دولت آقای کرزی پیوستند و برخی به صراحت از نامزدی آقای کرزی حمایت کردند.

دولت مرکزی نیز در آغاز به شیعیان توجه کرد و حضور آنان را در کادرهای سیاسی دولت پذیرفت. در تدوین قانون اساسی افغانستان یکی از اقدام‌های منحصر به فرد رسمیت مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب کشور بود. اگر چه بسیاری از فعالان سیاسی شیعه با دولت کرزی همکاری می‌کردند، اما برخی شخصیت‌های سیاسی روابط خوبی با این دولت ندارند. عده‌ای هم به فعالیت‌های فرهنگی رو آورده‌اند تا از هجوم همه‌جانبه فرهنگ غرب جلوگیری کنند. اکنون به شخصیت‌های همسو و مخالف دولت می‌پردازیم که در عین حال، بیانگر موافقان و مخالفان ایالات متحده در میان شیعیان افغانستان است.

۲. شخصیت‌های همسو با دولت

الف) محمد کریم خلیلی

کریم خلیلی، یکی از بازیگران فعال سیاسی شیعه افغانستان در دوره‌های جهاد، طالبان و پس از آن است که پس از تشکیل اداره موقت، طبق فیصله بن در سال ۱۳۸۰ و پس از انتخابات ریاست‌جمهوری به عنوان معاون دوم جمهوری اسلامی افغانستان انجام وظیفه می‌کند.

خلیلی درکی واقع‌بینانه از مسائل افغانستان دارد. او در پیوستن به دولت آقای کرزی اشتباه ژنرال دوستم، حاجی عبدالقدیر و اسماعیل‌خان را مرتکب نشد و بدون هیچ فشار سیاسی به حمایت از دولت آقای کرزی رو آورد در حالی که اسماعیل‌خان به علت رویارویی با کرزی فرزندش را از دست داد و حاجی عبدالقدیر نیز به احتمال قوی به دست نیروهای خارجی ترور شد. البته ژنرال دوستم آسیبی کمتر دید و با به دست آوردن معاونت آقای کرزی به دولت پیوست؛ هر چند در ابتدا حاضر نبود سلاح‌های خود را تحویل دهد.

خلیلی هم‌چنین روابط خود را با ایالات متحده توسعه داد و در پیامی به

مناسبت حادثه یازدهم سپتامبر به دیک چنی نوشت: «حادثه یازدهم سپتامبر یک فاجعه بزرگ بشری بود که نه تنها ملت بزرگ امریکا، بلکه تمام جوامع بشری را دچار غم، اندوه و بحران عاطفی و عمیقی ساخت. جنبه المناک [دردناک‌تر] این تراژدی [تراژدی] برای جهان اسلام و مسلمانان این بود که تروریستان عمل‌نگین و ضد بشری خویش را در پوشه اعتقادات و باورهای اسلامی عنوان کردند. این است که ما هر چند تراژدی یازدهم سپتامبر را یک فاجعه انسانی برای جهان می‌دانیم، اما مقدم‌تر بر آن یک فاجعه اعتقادی و فرهنگی برای جهان اسلام نیز تلقی می‌کنیم. بنیادگرایی، به مثابه مادر و زاینده تروریسم و افراطی‌گری، دارای دو جنبه است: جنبه سیاسی و جنبه اعتقادی. بنیادگرایی در چهره سیاسی خویش به تروریسم و ستیزه با تمام مظاهر تمدن و دستاوردهای بشری منجر شده؛ اما در جنبه اعتقادی خویش، دین و باورهای مذهبی مسلمانان را وارونه ساخته و با شدیدترین خرافات و سنت‌های عقب‌گرای قبیله‌ای [قبیله‌ای] و جاهلی آمیخته است. بنیادگرایان دین را به پوشه‌ای [پوششی] برای توجیه استبداد خشن و برهنه [آشکار] خویش تبدیل نموده و سوءاستفاده از دین و باورهای دینی را وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد و اهداف سیاسی خویش قرار داده‌اند. این تراژدی متأسفانه ریشه در تاریخ شرق، به خصوص در تاریخ استبدادی کشور ما داشته است. تاریخ ما مملو از سوءاستفاده حاکمیت‌های مطلقه و استبدادی از اعتقادات و باورهای دینی مردم در برابر حق حاکمیت مردم بوده است.»^{۴۵}

خلیلی در دولت‌های بعدی افغانستان هم‌چنان سمت معاونت دوم رئیس‌جمهور را حفظ کرده است. وی در سفری دوازده روزه به امریکا با دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، جان نگر و پوتنه و باو چر، معاونان وزارت امور خارجه، گوردن انگلاند، معاون وزارت دفاع، برخی اعضای برجسته کمیته روابط خارجی مجلس سنا، اعضای کمیسیون ویژه افغانستان در مجلس

نمایندگان آن کشور، مسئولان و گردانندگان روزنامه‌های واشنگتن تایمز، سیاتل پی‌آی و اورگان پین، دیدار و روی مسائل مهم افغانستان و منطقه صحبت کرده و توجه مجدد مقامات امریکایی را به برخی مشکلات و چالش‌های فرا روی کشور معطوف ساخت. در این دیدارها، مقامات امریکایی به ویژه دیک چنی، بر تعهد کشور متبوع‌شان برای همکاری بلندمدت با افغانستان تأکید کردند و تقویت نهادهای امنیتی افغانستان را به منظور مبارزه با تروریسم و دهشت‌افکنی و تأمین امنیت و ثبات پایدار در این کشور مهم خواندند و ساخت جاده هرات کابل را از طریق مناطق مرکزی قابل توجه جدی دانستند.

در این سفر، خلیلی معاون رئیس‌جمهور افغانستان از پایتخت ایالات متحده و دو ایالت واشنگتن استیت و اورگان بازدید کرد و با فرهنگیان، هنرمندان، استادان و دانشجویان دانشگاه‌ها و تاجران و سرمایه‌گذاران آن دو ایالت در ارتباط با همکاری‌های آنان با افغانستان مفصل صحبت کرد.^{۴۶}

روابط نزدیک خلیلی با دولت هم‌چنان باقی ماند ولی رویارویی‌های کوچی‌های پشتون با هزاره‌ها در تابستان ۱۳۸۷ که از حمایت دولت افغانستان برخوردار بود، روابط خلیلی را با دولت کمی تیره ساخت، به گونه‌ای که او از ریاست کمیته خلع سلاح استعفا کرد. ولی وی هم‌چنان در پست معاونت ریاست‌جمهوری مشغول فعالیت است و این حادثه به طور جدی به موقعیت او آسیبی نرسانده است.

(ب) صادق مدبر

صادق مدبر، از فعالان سیاسی حرکت اسلامی، عمری را در کنار شیخ آصف محسنی سپری کرده است. او در دولت‌های جدید افغانستان یکی از بیابازگران مهم به شمار می‌رود. مدبر به فعالیت‌های قومی علاقه چندانی ندارد و موضع‌گیری‌های ملی وی سبب ارتقای نقش او در دولت افغانستان شده است. از میزان ارتباط

مدیر با امریکایی‌ها و کشورهای غربی اطلاع دقیقی در دست نیست.

ج) حسین انوری

انوری از فعالان سیاسی زمان جهاد است که فعالیت‌های سیاسی خود را با حرکت اسلامی افغانستان آغاز کرد. حسین انوری در مبارزه علیه نیروهای اشغالگر شوروی به عنوان رئیس شورای ولایتی کابل در حزب حرکت اسلامی افغانستان به تنظیم مجاهدین و فعالیت‌های شهری آنان پرداخت و سپس به عنوان یکی از فرماندهان بزرگ جهاد در مناطق مختلف کشور از جمله کابل، پروان، میدان، لوگر و خوست در رأس مجاهدین حزب حرکت اسلامی جهاد و مبارزه کرد.

با ظهور طالبان انوری به تنظیم و تشکیل جبهه‌های وسیع نظامی در مناطق پروان، کندز، تخار، بغلان، سمنگان (دره صوف)، بامیان و بلخاب پرداخت و نقشی عمده در رهبری جبهه‌های مقاومت در کنار احمد شاه مسعود و سایر رهبران جهادی ایفا کرد.

با ترور احمد شاه مسعود و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، آقای انوری نیز پس از پیروزی جریان مقاومت به عنوان یکی از اعضای برجسته اجلاس بن در موفقیت این اجلاس و رسیدن به توافق جمعی برای شکل‌دهی افغانستان جدید، تلاش کرد. در دولت موقت به عنوان وزیر زراعت و مالداري تعیین شد. اما پس از انتخابات و به وجود آمدن دولت جمهوری اسلامی در کشور، ابتدا به عنوان والی کابل و سپس والی ولایت هرات مشغول به کار شد.

آقای انوری تا کنون در کنفرانس‌های معتبر بین‌المللی از جمله در امریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، پاکستان، هند، ازبکستان، یروسی، انگلستان، ترکیه، چین و سوریه شرکت کرده است.^{۴۷}

از ارتباط انوری و امریکایی‌ها اطلاعات زیادی در دست نیست. وی پس از

همراه شدن با مسعود در زمان طالبان در برخی ملاقات‌ها با نمایندگان امریکایی حضور داشت. که برخی از گزارشگران عرب آن را گزارش کرده‌اند: «مسعود در جون ۲۰۰۱ با قوماندان [فرمانده] عبدالحق، از فرماندهان پشتون‌تبار مخالف طالبان در افغانستان که در آن زمان در شهر دبی زندگی می‌کرد، ملاقات نمود. در این ملاقات آقای بوتر تامسن، سفیر بازنشسته ایالات متحده امریکا که به عنوان نماینده این کشور نزد جبهه مقاومت افغانی فعالیت می‌کرد، و آقای جیمس ریچی، سرمایه‌دار معروف امریکایی، حضور داشتند. این ملاقات فرصت خوبی برای مسعود بود که می‌توانست امیدواری‌های او را در قبال به دست‌آوری کمک‌های امریکا افزایش دهد. اما چنان که بعدها آقای تامسن اظهار کرد، این گردهمایی نیز چیزی جز آرزوی موفقیت برای مسعود و توصیه‌های توخالی دیگر بر نداشت.

روی هم رفته، این دیدار با هدف ایجاد ائتلاف و هماهنگی میان مسعود و فرمانده عبدالحق تنظیم شده بود. سید حسین انوری که بعداً وزارت زراعت دولت افغانستان را در مرحله پس از سقوط طالبان برعهده گرفت، از جمله کسانی بود که در این گردهمایی حضور داشت.^{۴۸} انوری در مورد این مذاکره که با حضور مسئولان امریکایی برگزار شده بود، گفت: «هدف از جذب فرمانده عبدالحق به داخل افغانستان این بود که دامنه مقاومت مسلحانه ضد طالبان در مناطق جنوب غربی نیز گسترش یابد.»^{۴۹} اما فعلاً تحلیل‌ها در مورد ارتباط انوری با غرب بر پایه شواهد استوار نیست، بلکه در اختیار گرفتن ولایت هرات که از استان‌های درجه یک کشور محسوب می‌شود و در همسایگی ایران قرار دارد، این گمانه‌زنی را تقویت کرده که انوری با همکاری نیروهای خارجی به این مقام دست یافته است. حسین انوری پس از نزدیک به سه سال که در هرات والی بود با کارشکنی‌هایی طرفداران اسماعیل‌خان از این سمت کنار رفت.

(د) خانم سیماسمر

خانم سیماسمر پیش از سقوط حکومت طالبان در افغانستان به عنوان پزشک فعالیت زیادی در امور بهداشتی و آموزشی انجام داد. خانم سمر به عنوان رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در میان صد زن مشهور جهان در رتبه ۲۸ قرار دارد. سیماسمر از فعالان سیاسی است که در دولت جدید به حوزه‌های سیاسی روی آورده است. سیماسمر از هزاره‌های جاغوری است. وی در اولین دولت مورد حمایت غرب یعنی دولت موقت به عنوان معاون رئیس‌جمهور و وزیر امور زنان برگزیده و خیلی زود با نیروهای جهادی درگیر شد. سیماسمر هم اکنون ریاست کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را بر عهده دارد که مورد حمایت‌های جدی غرب و یکی از ارکان‌های تأثیرگذار در مسائل کلان کشور است.

وی به علت داشتن دیدگاه‌های سکولاریستی از حمایت کشورهای غرب برخوردار است. سفارت فرانسه در کابل عالی‌ترین نشان دولتی این کشور را به سیماسمر اهدا کرد. وی بعد از دریافت این نشان، در کابل گفت: «این نشان توسط فرانسه در روز ملی این کشور به کسانی اهدا می‌شود که بیشترین فعالیت را در زمینه حقوق بشر انجام داده باشند.» وی اضافه کرد: «این نشان به پیشنهاد وزیر خارجه فرانسه و تأیید ژاک شیراک، رئیس‌جمهور این کشور، به من اهدا شده است.» چندی قبل نیز سیماسمر از سوی شورای امنیت سازمان ملل به عنوان گزارشگر ویژه دبیرکل این سازمان در سودان انتخاب شد. وی گزارشی از منطقه دارفور و ناآرامی‌های گذشته این منطقه به کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، ارائه کرد.^{۵۰}

گزارشگر سابق حقوق بشر سازمان ملل متحد طی صحبتی به یک قاضی سابق گفته بود که خلیل‌زاد و سیماسمر به اشتراک برای دانشکده شرعیات در دانشگاه

کابل فعالیت می کردند. از دید آنها، فارغ التحصیلان این دانشکده که اکثراً به مقامات قضایی کشور راه می یابند، مانعی عمده در راه اصلاحات قضایی مطابق دیدگاه های غرب هستند.^{۵۱}

موضع گیری های تند خانم سمر درباره اسلام و نیروهای مجاهدین واکنش های جدی را علیه وی برانگیخته است. شماری از سران مجاهدین به علت اقدامات کمیسیون حقوق بشر افغانستان و گزارش دیده بان حقوق بشر خشمگین عصبانی اند. استاد سیاف که از سیمایش خشم می یارید، طی گفت و گویی با تلویزیون طلوع گفت: «دست پدرشان خلاص.»^{۵۲} امیر محمد اسماعیل خان اظهار داشت: «اگر مردم به گزارش دیده بان حقوق بشر صحنه گذارند، ما برای محاکمه آماده هستیم.» «موصوف هم که این گزارش را سیاسی خواند. این چندمین بار است که کمیسیون حقوق بشر از محاکمه مجرمین جنگی (کمیسیون حقوق بشر مجاهدین را به این اسم می خواند) در افغانستان سخن می راند و دیده بان حقوق بشر در چند نوبت گزارش هایی در این باره منتشر کرده است.^{۵۳}

کمیسیون حقوق بشر به تازگی اعلام کرده است بنای یادبودی از قربانیان جنگی در پلچرخی برپا می کند و قصد دارد وقایع را مستندسازی کند. محاکمه مجرمین جنگی که از آن به برنامه «عدالت انتقالی» یاد می شود، قبلاً از سوی سپتا، مشاور سیاسی پیشین رئیس دولت و وزیر خارجه سابق، ترتیب و تدوین یافت در کنفرانس لندن به امضای حامد کرزی رسید. بنا بر برخی گزارش ها، روز نوزدهم آبان ۱۳۸۶ که محفل حقوق بشر برگزار شده بود، آقای کرزی، رئیس دولت افغانستان، آماده نبود در محفل حاضر شود و به سخنرانی پرداخت. کرزی از معاون اول خویش تقاضا کرد به نیابت از او در محفل سخنرانی کند؛ اما به اصرار خانم سیماسمر مجبور شد در مجلس حضور یابد.^{۵۴}

سیماسمر در طول چند سال حاکمیت جدید جوایز متعددی از نهادهای غربی

دریافت کرده و سفرهای فراوانی بر ایالات متحده و کشورهای اروپایی داشته است. سیماسمر برای شیعیان هزاره از منظر قومی حایز اهمیت است و هزاره‌ها با فعالیت‌های بین‌المللی خانم سمر احساس هویت می‌کنند. به همین علت وی از محبوبیت اجتماعی برخوردار است. نگارنده در سال ۱۳۸۲ از نزدیک سخنرانی خانم سمر را در غزنی شاهد بودم که عدالت اجتماعی را با رویکرد غربی توضیح می‌داد. او از زنان می‌خواست در مسائل سیاسی و اجتماعی کشور همانند مردان حاضر باشند. سیلی از استقبال‌کنندگان به سخنان او گوش فرا داده بودند.

ه) پیروان اسماعیلیه

در عصر پسا طالبانی، یکی از جریان‌های بسیار فعال، اسماعیلیان هستند. مراکز فرهنگی و تجاری اسماعیلی‌ها عمدتاً در غرب قرار دارد. این مسأله سبب تعامل روزافزون غرب با این فرقه مذهبی شده است. پس از ورود نیروهای غربی فعالیت‌های وسیع فرقه اسماعیلیه نیز آغاز شد و پرنس کریم شاه‌حسینی رهبر فرقه اسماعیلیه که سرمایه‌های هنگفتی در آسیای میانه و افریقا دارد، خود شخصاً چند بار به افغانستان مسافرت کرد. او در مراسم انتقالی قدرت شرکت کرد و پس از آن نیز دیدارهایی از افغانستان داشته است.

بنیاد آقاخان از سال ۱۳۸۲ تشکیل شده است و اسماعیلیان در فرایند بازسازی کشور نیز حضوری فعال دارند و بسیاری از برنامه‌های بازسازی روستاها (انکشاف دهات) را طبق قرارداد با دولت به انجام می‌رسانند.^{۵۵} اسماعیلی‌ها در فرایند غرب‌گرایی ذوب شده‌اند و بسیاری از رسانه‌ها و بنیادهای فرهنگی آنان در افغانستان ماهیت غیردینی دارند. برخی از رسانه‌ها همانند تلویزیون طلوع که به این فرقه منتسب است، بدترین برنامه‌های دیداری و شنیداری را پخش می‌کنند. حتی بنیاد آقاخان به فعالیت‌های تبشیری متهم شده است.

۳. شخصیت‌های رویاروی دولت و ایالات متحده

وضعیت اختصاصی در دولت کرزی و پراکندگی نیروهای جهادی سبب شده است جبهه نیرومندی در مقابل دولت و ایالات متحده در افغانستان شکل نگیرد. مبارزان سیاسی و نظامی علیه غرب در افغانستان امروز به شبکه بین‌المللی القاعده و طالبان مربوط می‌شوند که هیچ‌گونه سازشی با شیعیان ندارند. وضعیت نابهنجار افغانستان در سه دهه گذشته نیز کمک کرده است منازعات سیاسی از راه‌های مسالمت‌آمیز پیگیری شود. از این رو منظور از مخالفان دولت در این نوشتار کسانی هستند که درباره حضور غرب در افغانستان انتقاد می‌کنند و در مقابل دولت آقای کرزی موقعیت اپوزیسیونی دارند.

الف) رمضان بشردوست

از کسانی که علم مخالفت با دولت برداشت، رمضان بشردوست است. وی پس از برکناری محقق از سوی آقای کرزی عهده‌دار وزارت برنامه (پلان) شد، اما دیری نپایید که با دولت و سیاست‌های جامعه جهانی مشکل پیدا کرد. بشردوست معترض بود که کمک‌های جهانی اکثراً اسمی است، اولویت‌های کاری افغانستان را در نظر نمی‌گیرد و کانال‌های فراوانی وجود دارد که کمک‌ها را دوباره از افغانستان خارج می‌سازد.

بشردوست ابتدا برای ایجاد اصلاحات، مؤسسات خارجی را زیر نظر گرفت و خواست با محدود کردن فعالیت‌های سازمان‌های خارجی اختیارات دولت افغانستان را افزایش دهد و با متمرکز کردن کمک‌ها به خزانه دولت، براساس اولویت‌های موجود در افغانستان سیاست‌های راهبردی در مورد بازسازی را به دست گیرد. او در پاسخ خبرنگاران که از سیاست انتقاد از مؤسسات خارجی می‌پرسیدند، گفت: «هم‌اکنون در اطراف و اکناف افغانستان به علت خشکسالی و

نداشتن آب و وسایل کشت و کار، مردم از گرسنگی قریه‌های‌شان را ترک می‌کنند، چون نان خوردن برای قوت لایموت ندارند. آنها سرک [جاده]، تلفن دستی یا کورس کمپیوتر و لسان انگلیسی را چه می‌کنند؟ وقتی از گرسنگی به ترک منطقه مجبور می‌شوند، ایجاد کلینک و مکتب بیهوده است. برای مردم باید نان تهیه شود.^{۵۶}

اگرچه تصمیم‌های آقای بشردوست در مورد انجام اصلاحات واقع‌بینانه به نظر می‌رسید، وی توان مبارزه با مؤسسات خارجی را که غول‌آسا دولت افغانستان را در چنگ گرفته‌اند، نداشت. به همین علت به زودی از قطار دولت آقای کرزی پیاده شد. براساس آمارهای دولت افغانستان وزارت اقتصاد ملی در سال ۱۳۸۴ اعلام کرد، ۲۳۵۵ مؤسسه داخلی و خارجی در این وزارت‌خانه ثبت شده‌اند که بیشتر آنها مؤسسات خارجی هستند. مهم‌ترین مؤسسات خارجی فعال عبارت‌اند از: مؤسسه خیریه سوئیدن، مؤسسه فوکاس (وابسته به مؤسسه توسعه آقاخان، رهبر اسماعیلیه‌های جهان)، مؤسسه کار (CARE) علاوه بر این، مؤسسات و نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل مثل یونیسف، یونسکو و یونیمائز در عرصه‌های مختلف از جمله اعطای وام اشتغال‌زایی، تأسیس بانک، مدرسه‌سازی، خدمات آموزشی، تهیه کتاب‌های دینی، خدمات بهداشتی، جاده‌سازی و خانه‌سازی برای مهاجران مشغول‌اند.^{۵۷} بشردوست در سیاست‌های داخلی فراقومی عمل می‌کند، به همین علت، میان همه مردم افغانستان طرفدارانی دارد. او در انتخابات پارلمانی مشارکت کرد و با کسب آرا قابل توجهی به نمایندگی انتخاب شد و فعلاً در همین سمت در پارلمان افغانستان حضور دارد.

ب) آیت‌الله محسنی

آیت‌الله محسنی هم میان مردم شیعه و هم در دولت از جایگاه خوبی برخوردار

است. شیخ آصف محسنی سمت دولتی ندارد^{۵۸} و به کارهای فرهنگی روی آورده است. وی با کناره‌گیری از مسائل سیاسی می‌خواهد با تهاجم فرهنگی غرب، مبارزه کند. برای رسیدن به این هدف دو برنامه قوی را به اجرا در آورده است: نخست، تقویت نهادهای حوزه‌ای و مراکز دینی از جمله ساخت مدرسه خاتم‌النبین. این مدرسه بزرگ‌ترین مدرسه علمی در تاریخ شیعه افغانستان به حساب می‌آید.^{۵۹} در این مدرسه دو بخش حوزه و دانشگاه فعال شده و در برنامه‌های دانشگاهی نیز مواد دینی و رشته‌های علوم انسانی با رویکرد دینی تدریس می‌شود. کار دوم حضور در رسانه‌های جمعی است که اقدام به راه‌اندازی تلویزیون تمدن کرده است. سه سالی است که این تلویزیون برنامه‌های دیداری و شنیداری دینی پخش می‌کند. این شبکه از حضور نمادهای فرهنگ غرب خالی است و بیشتر به برنامه‌های دینی، تفریحی (ورزشی) و تحلیل مسائل سیاسی می‌پردازد.

افزون بر آیت‌الله محسنی بسیاری از فعالان فرهنگی شیعه برای مقابله با تهاجم فرهنگی غرب به شدت مشغول فعالیت‌اند. از جمله این افراد آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله تقدسی هستند.

۴. عوامل دگرگونی روابط شیعیان و ایالات متحده

مهم‌ترین عوامل دگرگونی در ارتباط با غرب متغیرهایی هستند که درباره آنها بحث می‌کنیم. به یاد داریم که روابط خارجی شیعیان از ایران آغاز شد و در دوره جهاد و طالبان تقریباً در همین وضعیت باقی ماند؛ اما در شرایط موجود رابطه شیعیان از تنوع فراوانی برخوردار است و ایران نیز در موقعیت گذشته خود نزد شیعیان باقی نمانده است. در رسیدن روابط خارجی شیعیان به مرحله کنونی متغیرهای زیر دخالت دارند.

الف) وضعیت خاص سیاسی

امریکا زمانی در افغانستان حضور یافت که این کشور برای سه دهه جنگ را تجربه کرده بود. سال‌های متوالی جنگ موجب بیزاری مردم افغانستان از شرایط سیاسی کشور شده بود و همین مسأله یکی از عوامل مهم موفقیت امریکا در افغانستان به شمار می‌رود.

افزون بر بیزاری از جنگ، در خصوص شیعیان این نکته حایز اهمیت است که رهایی از سلطه طالبان که در دو سال آخر حکومت، مناطق شیعه‌نشین را نیز اشغال کرده بودند، خود تغییری اساسی در جذب شیعیان فعالان سیاسی شیعی به ایالات متحده بوده است.

علاوه بر این، امتیازات داده شده به شیعیان در تحولات جدید که در پرتو فضای سیاسی مورد حمایت غرب حاصل شده، چشم‌گیر است. شیعیان در تمام پست‌های دولت حضور دارند. از نظر قانونی مذهب شیعه رسمیت دارد و در اختیار گرفتن مقامات عالی هیچ‌گونه شرط مذهبی ندارد، در حالی که در دولت‌های پیشین چنین امتیازاتی برای شیعیان در نظر گرفته نشده بود.

ب) موج فزاینده ناراضی‌ها از ایران

به طور سنتی مهم‌ترین بازیگران سیاسی در جامعه شیعه را روحانیون تشکیل می‌دهند. این وضع تا حدودی هم‌چنان ادامه دارد. در گذشته در پرتو رهبری روحانیون، امریکا منفور جامعه شیعی در افغانستان بود و این مسأله را امریکایی‌ها نیز می‌دانستند. از این رو، در جهت تمکین و برقراری روابط با شیعه‌ها تلاش نکردند. اما امروز در بسیاری جهات رهبری روحانیت میان شیعه‌ها با چالش‌هایی روبه‌روست. انزجار از روحانیان در برخی مناطق و میان عده‌ای از جوانان شیعی به وضوح مشاهده می‌شود. این مسأله سبب شده است که روحانیون در اتخاذ

تصمیم‌ها احتیاط بیشتری کنند. آنان به این نتیجه رسیده‌اند که تقابل با امریکایی‌ها این شبهه را در جامعه شیعه تقویت می‌کند که روحانیون به تحریک ایران این اقدامات را انجام می‌دهند. بر این اساس روحانیت شیعی در مقابل ارتباط جامعه شیعه با امریکایی‌ها رویه محافظه‌کارانه را در پیش گرفته است.

نکته دیگر آنکه برخورد ایران با جامعه مهاجر شیعه در این کشور برخورد ناسیونالیستی و تابع مقررات بین‌المللی بوده است تا برخورد ایده‌آل دینی. از این رو، ایران به عنوان قبله آمال شیعیان افغانستان از ذهن آنان پاک شده است. موج نارضایتی از ایران شیعه که در چند سال اخیر در ارتباط با سیاست‌های انجام‌شده توسط وزارت کشور فزونی یافته موجب شده است که روحانیون نیز در روابط خود با ایران تجدیدنظر کنند. آن دسته که به اهداف ایران در افغانستان خوش‌بین‌اند در فضای ملتهب ایجاد شده جرئت بروز آن را ندارند. اگرچه امروز در میان توده مردم شیعه امریکایی‌ها مقبولیت زیادی ندارند، تقابل جدی نیز مشهود نیست و برخوردهای جدی‌تر متهم به همسویی با ایران می‌شود.

ج) تحولات نگرشی درباره سیاست

سرانجام باید از سرعت تحولات نگرشی در جامعه افغانستان یاد کرد که معلول عوامل زیادی است. برقراری تماس با سایر کشورها به خصوص به علت رفتن شیعیان به کشورهای غربی و نارضایتی مهاجران ایرانی از این کشور سبب شده که شیعه‌ها در ارتباط با خارجی‌ها به الگوهای واقع‌گرایانه‌تری روآورند. شیعیان به این نتیجه رسیده‌اند که وطن‌شان افغانستان است و باید به سیاست‌هایی رو آورند که برای سایر هم‌وطنان‌شان حساسیت‌برانگیز نباشد. و در عین حال، تأثیر مادی و معنوی خود را نشان دهد. از این رو فعالیت مؤسسات خارجی میان شیعیان دست‌کم با وضعیت ناامنی روبه‌رو نشده که به نوعی نشان‌دهنده رضایت شیعیان از

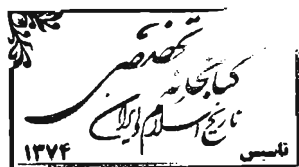
این مؤسسات است. وضعیت بد اقتصادی نیز موجب شده است که شیعه‌ها در قبال ورود نهادهای امریکایی حساس نباشند یا در مواردی خود از مؤسسات امریکایی بخواهند فعالیت‌های عمرانی‌شان را در منطقه آغاز کنند. چنین تماس‌هایی در اصل معلول نگرش شیعیان به مقوله سیاست است که در مقایسه با گذشته از انعطاف بیشتری برخوردار شده است. در شرایط فعلی برای شیعیان کار کردن در مؤسسات خارجی هیچ‌گونه سؤال‌انگیز نیست، در حالی که در گذشته چنین کاری دست‌کم برخلاف موازین شرعی پنداشته می‌شد.

در دو دوره جهاد ارتباط چندانی با امریکایی‌ها برقرار نکرده بودند. امریکایی‌ها و متحدان سنی آنان نیز به دلیل عدم رابطه با ایران و اعتماد نکردن به شیعیان در صدد همکاری با شیعیان برنیامدند؛ در همین حال، شیعه‌ها خود را محتاج برقراری تماس‌های سیاسی با ایالات متحده نمی‌دانستند. در این دوره بخش کوچکی از شیعه‌ها که در سازمان‌های سنی عضو بودند یا روابط خوبی با این سازمان‌ها داشتند، به نحو غیرمستقیم از کمک‌های غرب استفاده می‌کردند.

در زمان طالبان که برخوردهای سیاسی و نظامی شیعه‌ها با طالبان به خصومت‌های فزاینده انجامید، ایالات متحده به علت حفاظت از منافع ملی خود به حمایت از طالبان پرداخت. فاجعه‌های انسانی که طالبان در مناطق شیعی مرتکب شدند از سوی کشورهای غربی و ایالات متحده نادیده گرفته شد و این روابط نزدیک تنها پس از حادثه ۱۱ سپتامبر از بین رفت.

در پی رهایی از سلطه طالبان و وضعیت سیاسی موجود در افغانستان پس از طالبان که با سخت‌گیری‌های ایران در مورد مهاجران همراه بود، تحول چشم‌گیری در روابط شیعیان و ایالات متحده به وجود آمده است. بخشی از فعالان سیاسی شیعه با دولت مرکزی آقای کرزی و نیروهای غربی روابط نزدیکی دارند. چنان‌که در جبهه مقابل نیز شخصیت‌های مردمی به عنوان منتقد دولت و حضور غرب

وجود دارند. شمار بیشتر شیعیان ناراضی از سلطه غرب در حوزه فرهنگی روی آورده‌اند و اقدامات مؤثری نیز انجام داده‌اند.



فصل شانزدهم

شیعیان و جمهوری اسلامی ایران

دوره جهاد

دوره جهاد آغاز فعالیت‌های گسترده شیعیان به حساب می‌آید. اینکه در همین زمان انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید که حمایت‌های جدی ایران از شیعه‌های افغانستان را در پی داشت و از سوی دیگر، آثار روانی این انقلاب تز انقلابی و رویارویی با دشمنان دینی را میان مسلمانان، به ویژه شیعیان تقویت می‌کرد. دوم دیگر اینکه شیعیان در افغانستان تا استقرار دولت مرکزی زیر انواع فشارهای سیاسی دولت مرکزی قرار داشتند و نمی‌توانستند هیچ‌گونه فعالیت سیاسی برای گسترش ارتباطات دینی و سیاسی انجام دهند. در زمان جهاد این مانع با خیزش عمومی شیعیان در برابر دولت کمونیستی کابل از میان برداشته شد. بر این اساس روابط شیعیان افغانستان و جمهوری اسلامی ایران در حد وسیع گسترش یافت.

امام خمینی (ره)، رهبر انقلاب اسلامی ایران، در میان شیعیان افغانستان نیز مقلدان و پیروان فراوانی داشت که انتظار پیروزی او را در مبارزه علیه رژیم شاه می‌کشیدند. اما این یک طرف سکه بود؛ روی دیگران را باید در موانعی

جست‌وجو کرد که هم‌چنان فرا روی این دو ملت پیرو مذهب واحد قرار داشت. ایران انقلابی برای هر دو بلوک قدرتمند جهان قابل قبول نبود و ایالات متحده به طور قاطع با این کشور مقابله می‌کرد. وضعیت انقلابی ایران و نابسامانی‌های به وجود آمده بر اثر تغییر نظام سیاسی از مشکلات سیاسی دیگری بود که اجازه اتخاذ راهبردی واحد در قبال شیعیان افغانستان را نمی‌داد. شیعیان افغانستان عمدتاً در آغاز، پیروزی انقلاب ایران را به معنای تمام شدن بسیاری از مشکلات جهانی شیعه می‌دانستند و توقع داشتند ایران در قبال شیعیان افغانستان به میزان وسیعی برنامه‌های حمایتی خود را اجرا کند.

از نظر خارجی، شیعیان افغانستان در کشورهای اسلامی که همگی یا دولت سکولار دارند یا دولت مذهبی براساس آموزه‌های اهل سنت، ناشناخته بودند و هیچ‌گونه طرفداری در عرصه بین‌المللی نداشتند. به همین علت، شیعیان افغانستان بیرون از مرزهای هزاره‌جات توجه خاصی به ایران نشان می‌دادند. طبیعی بود که ایرانی‌ها نتوانند به این‌گونه توقعات پاسخ مثبت دهند یا به پیمان‌های نباشد که از زیر بار توقعات شیعیان شانه خالی کنند. بر این اساس برخی جریان‌های سیاسی به زودی از ایران گلایه‌مند شدند که روآ آن را ثبت کرده است: «از لحاظ کمک خارجی، هزاره‌ها فقط انتظار کمک از ایران را دارند. در آوریل ۱۹۸۰ که با رهبران هزاره و مجاهدین در کویت و بلوچستان ملاقات کردم، امید آنها از ایران خیلی کم شده بود.»^۱ به این ترتیب، توقعات شیعیان از ایران برآورده نشد و از همان آغاز، نارضایتی‌هایی از ایران به وجود آمد. سطح نارضایتی‌ها بسیار کم بود و عدم کمک‌های قوی از جبهه‌های شیعه در افغانستان در مقایسه با پیروزی انقلاب شیعی به رهبری آیت‌الله خمینی در ایران که پس از چند صد سال محرومیت، شیعیان را در کانون سیاست‌گذاری قرار می‌داد، بسیار کم به نظر می‌رسید. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از شیعیان افغانستان با انقلاب ایران ابراز احساس مشترک

مذهبی می‌کردند، اما بعدها بر اثر تماس‌های فراوان دو ملت و برخوردهای ناسیونالیستی در ایران این مسأله فروکش کرد.

۱. ایران و تحیر در سیاست خارجی

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از راهبردی واحد پیروی نمی‌کرد و مورد اختلاف دو طیفی از سیاست‌گذاران بود. برخی سیاست‌گذاران خارجی بر منافع ملی ایران تأکید می‌کردند و برخی عناصر انقلابی و رادیکال به معیارهای جدید و انقلابی چون صدور انقلاب اسلامی و حمایت از مستضعفین جهان اسلام اصرار می‌ورزیدند. این سردرگمی در ارتباط با افغانستان نیز مشاهده می‌شد. حکمتیار، رهبر حزب اسلامی، سردرگمی ایران را چنین بیان کرده است: «در ایران یک حلقه به این نظر بود که یک حکومت قوی اسلامی در کابل به این علت به نفع ایران است که با تشکیل آن پشتوانه نیرومندی برای انقلاب ایران ایجاد خواهد شد، از تبدیل افغانستان به پایگاه امریکا جلوگیری خواهد شد، [و] از استقامت شرق هیچ‌گاه تهدیدی متوجه ایران نخواهد شد. آنها به قضیه افغانستان نه از دیدگاه تعصب ملی و مذهبی بلکه از زاویه اسلامی آن می‌نگریستند. مگر حلقه‌ای دیگر در ایران چنان می‌اندیشید که تشکیل یک حکومت مرکزی نیرومند در کابل آن هم تحت قیادت [رهبری] پشتون‌های سنی مذهب، با منافع ملی ایران نمی‌سازد، [و] ترجیح می‌دادند اهل تشیع، تاجیک‌ها و ملیت‌های دیگر در برابر پشتون‌ها متحد شوند تا زمینه دستیابی به سهم دلخواه در حکومت افغانستان برای آنان فراهم و دست‌کم از تشکیل حکومتی نیرومند جلوگیری شود. این جناح بنا بر تعصب مذهبی و ملی حتی از گروه‌هایی در افغانستان حمایت می‌کردند که کاملاً به غرب وابسته بودند و به علت خرسندی امریکا دشمنی با ایران را عنوان می‌کردند.»^{۶۱}

اظهارات حکمتیار گرچه نشان‌دهنده سردرگمی سیاست خارجی ایران است اما به کلی پذیرفته نیست و خوب بود که گروه‌های شیعی مرتبط با امریکا را معرفی می‌کرد تا ما هم آنها را می‌شناختیم. به نظر می‌رسد حکمتیار در اظهار نظر خود در قبال طیف دوم احساساتی شده و از واقعیت به دور مانده است. به هر صورت در نتیجه انقلابی‌ها بر ملی‌گرایان پیروز شدند و حمایت‌های جدی از نهضت‌های اسلامی در دستور کار قرار گرفت.

۲. سازمان انقلاب توده‌های جمهوری اسلامی و صدور انقلاب

یکی از مؤلفه‌های سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران صدور انقلاب به سایر کشورهای اسلامی و مستضعف بوده است. پایه این اصل را باید در اندیشه امام خمینی [ره] جست‌وجو کرد. ایشان برای برون‌رفت جهان اسلام از موقعیت موجود معتقد بود که ملت‌های مسلمان با اقتدا به جمهوری اسلامی باید دست اجانب را که مهم‌ترین مانع تحول و شکوفایی جوامع اسلامی، از سرزمین‌شان قطع کنند. سیاست صدور انقلاب در ابتدا قرائت بسیار تنگ و فرقه‌ای نداشت و می‌کوشید جنبش‌های دینی را در تمام جهان اسلام تقویت کند. بر همین اساس در ارتباط با افغانستان نیز برخوردها فراگیر بود، به گونه‌ای که برخی احزاب سنی نهضت مقاومت در ایران مراکزی برای فعالیت‌های سیاسی خود دایر کردند. مهم‌ترین سازمانی که در عرصه دولتی به اهداف جهان‌شمول اسلام تأکید می‌ورزید، «سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی» (ساتجا) بود که ریاست آن را محمد منتظری به عهده داشت. این سازمان به خیزش عمومی مسلمانان تأکید و نشریه شهید را منتشر می‌نمود. این نشریه خود را سخنگوی تمام مسلمانان جهان به خصوص ایران، فلسطین، لبنان، افغانستان، مراکش و... معرفی می‌کرد.^{۶۲} براساس گزارش‌های هایمن، برهان‌الدین ربانی و گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۷۹

به ایران مسافرت و مراکزی را به عنوان دفترهای خود در این کشور تأسیس کردند.^{۶۳} بعدها زیر نظر آیت الله منتظری در سپاه پاسداران واحد نهضت‌ها شکل گرفت که ریاست آن را مهدی هاشمی به عهده داشت.^{۶۴} این واحد عملاً کسانی را که از خواسته‌های این سازمان اطاعت می‌کردند، تقویت و سایر نیروهای جهادی را تضعیف می‌کرد: «لذا در راستای این تفکر و عملکرد، «پاسداران جهاد اسلامی» را «ایجاد»، «سازمان نصر افغانستان» را «تقویت» و «شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان» و «حرکت اسلامی افغانستان» را «تخریب و تضعیف»، و «اسلام مکتب توحید» را «بایکوت» کردند. و به این نتیجه رسیدند که در مناطق مرکزی افغانستان که جایگاه اکثریت شیعیان افغانستان است، وحدت فکری، وحدت رهبری و وحدت تشکیلاتی به وجود آورند و بعداً مبارزه با متجاوزین روسی را آغاز کنند. آنها وجود احزابی مانند شورای انقلابی اتفاق اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان را سدی محکم می‌دانستند. از این رو، برای براندازی این دو سازمان جنگ‌های داخلی را مستقیماً به راه انداختند. آقای مهدی هاشمی خود در چند شماره روزنامه اطلاعات با عنوان «حزب نفاق علیه شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان» عملاً موضع‌گیری کرد.^{۶۵}

به این ترتیب، در واحد نهضت‌ها اشتباه‌هایی رخ داد و مهدی هاشمی به علت انجام اقدامات ضد دینی و ضد حاکمیت، اعدام شد. از این زمان به بعد نظارت بیشتری در مورد صدور انقلاب و نهضت‌های بیدارگرایانه به وجود آمد که در پرتو همین دقت بیشتر گروه‌های شیعی مورد حمایت قرار گرفتند.

۳. ایران و تشکیل سازمان‌های جهادی شیعه

نهضت مقاومت در افغانستان زمانی به راه افتاد که ایران در حال و هوای انقلابی به سر می‌برد. قرار گرفتن روحانیان ایرانی در کانون مبارزات انقلاب، روحانیان

شیعی افغانستان را نیز تشویق کرد که در معادلات سیاسی و اجتماعی کشورشان وارد شوند. فضای انقلابی ایران که به حمایت از مستضعفین جهان شکل گرفته بود، زمینه بیشتری مهیا کرد. افزون بر آن برخی مراکز سیاست‌گذاری خارجی ایران مشتاق بودند برنامه‌هایی را درباره افغانستان به اجرا درآورند اما ناپختگی سیاسی روحانیون ایرانی و افغانی در این مقطع زمانی پیامدهای منفی نیز داشت. رهبران شیعیان افغانستان نتوانستند در حزب واحدی جمع شوند و ایران نیز نتوانست از جنگ داخلی میان آنان جلوگیری کند. سال‌های نخست انقلاب، یعنی سال‌های ۵۸ و چند سال پس از آن اوج تشکیل احزاب جهادی شیعه در ایران است که عموماً در قم و تهران به رهبری شخصیت‌های روحانی به وجود آمدند.

احزاب سیاسی و نظامی در این دوره عمدتاً با خارج از کشور به ویژه ایران، پاکستان (کویت) و عراق ارتباط داشتند. در این میان نفوذ جمهوری اسلامی ایران بیشتر از همه بود، چون آنکه مدل جمهوری اسلامی بر انقلابی بودن تأکید می‌کرد و در وضعیت افغانستان که در جریان انقلاب به سر می‌برد بیشتر تأثیر می‌گذاشت. افزون بر آن، جریان‌های مرتبط با ایران از حمایت‌های دولتی ایران برخوردار بودند که در مورد دو کشور دیگر صادق نبود. در این زمان در هزاره‌جات مبارزه با شوروی را شورای اتفاق رهبری می‌کرد [که ریاست آن را] سیدعلی بهشتی از روحانیان بلندپایه افغانستان و از شاگردان آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی بود [برعهده داشت]. بعید نیست برخی سیاست‌گذاران ایرانی ترجیح داده باشند به جای وی کسانی را که ارتباط نزدیک‌تری به مبانی نظام سیاسی ایران و اصل ولایت مطلقه فقیه داشتند، روی کار آورند.

مهم‌ترین جبهه‌های نظامی که ایران ارتباط نزدیکی با آنها داشت، عبارت‌اند از:

الف) حرکت اسلامی افغانستان

حرکت اسلامی افغانستان از فعالان نهضت مقاومت در افغانستان است که به شیعه‌ها تعلق دارد و رهبری آن برعهده شیخ آصف محسنی است که از تحصیل‌کردگان حوزه علمیه نجف است. آیت‌الله محسنی از شاگردان آیت‌الله خویی و آیت‌الله حکیم است. حرکت اسلامی از احزاب پرنفوذ شیعی در شهرهای افغانستان به شمار می‌رود که مقاومت‌های فراوانی در مقابل نیروهای اشغالگر شوروی کرده است.

رابطه حرکت اسلامی با ایران عموماً خوب بوده و در مواردی هم به سردی گراییده است. دو مسأله در ارتباط ایران و حرکت اسلامی مهم به نظر می‌رسد: اول اینکه شیخ آصف محسنی از شاگردان امام خمینی نبوده، از این رو، رهبران که شاگردان و پیروان امام خمینی بوده‌اند نسبت به وی در ایران از موقعیت بهتری برخوردار شدند. نکته دوم اینکه بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران اسنادی به دست آمد حاکی از ارتباط آیت‌الله محسنی با امریکا بود. این مسأله در اوایل خشم مقامات ایرانی را برانگیخت، از این رو، افزون بر بستن دفترهای حرکت، آیت‌الله محسنی را در خانه‌اش در قم زیر نظر گرفتند.^{۶۶}

مبنای این برخورد سندی است از بخش خارجی وزارت خارجه امریکا به سفارت‌های امریکا در تهران، کابل و اسلام‌آباد. شخصی با نام رمزی «ل/۱» ابراز تمایل کرده است که نوارهایی از شیخ محسن قندهاری را که قبلاً در فرانکفورت آلمان توزیع کرده بود، دوباره برای وی ارسال کند. ل/۱ هم‌چنین سفارش کرده که قندهاری از مریدان امام خمینی است و خود وی با او ملاقات نکرده است ولی مع‌الواسطه مقداری پول برای وی فرستاده است. ل/۱ تقاضا کرده است که واشنگتن هر مقدار کمک مالی میان ۵۰ تا ۱۰۰۰ دلار به حساب حرکت اسلامی در قم واریز نماید. در ادامه می‌نویسد که قندهاری صددرصد امانت‌دار است و این

پول را صرف تهیه تدارکات انسانی برای مردمی که در ناحیه اصلی هستند صرف خواهد کرد.^{۶۷} باید گفت فرد موظف از سوی امریکا خود شخصاً با آیت‌الله محسنی دیدار نکرده است. دیگر اینکه قرار بود این پول صرف تهیه تدارکات انسانی شود. رقم داده شده هم در همان سال ۱۳۵۸ پول چندانی نبوده است. از این موارد می‌توان نتیجه گرفت که حرکت اسلامی شاید در صدد بوده است که روابط خود را با ایالات متحده بهبود بخشد و این کمک در مرحله اول پیشنهاد شده است. احتمال دوم اینکه شاید این پول از سوی مقامات درجه چندم حزب درخواست شده و خود آیت‌الله محسنی در جریان نبوده باشد.

به هر حال دستیابی به این سند در فضای انقلابی و خصمانه ایران علیه امریکا موجب خشم مقامات ایرانی شد و محسنی افزون بر ممنوعیت فعالیت‌های سیاسی در خانه‌اش زیر نظر قرار گرفت. اندکی بعد دوباره به وی اجازه فعالیت‌های سیاسی داده شد و دفترهای حرکت اسلامی در ایران کار خود را از سر گرفتند. به نظر می‌رسد از این به بعد روابط آیت‌الله محسنی و ایران در وضعیت مطلوب قرار نداشته، به گونه‌ای که وی در سال ۱۹۸۸ مرکز فعالیت‌های خود را به اسلام‌آباد پاکستان منتقل کرد.^{۶۸}

ب) سازمان نصر

تحولات در افغانستان و ایران، روند رو به افول شورای اتفاق را تسریع کرد. این شورا که بیشتر در اختیار سادات قرار داشت، با مشکلاتی روبه‌رو بود. افزون بر آن، جمهوری اسلامی ایران از شورا استقبال نکرد. ریاست شورا برعهده آیت‌الله سید محمد بهشتی، از شاگردان آیت‌الله خویی و آیت‌الله حکیم قرار داشت. از این رو نفوذ ایران در شورا در حد قابل قبول نبود. جمهوری اسلامی ایران مصمم بود نیروی دیگری را جایگزین شورا کند. سازمان نصر در ابتدا مؤثرترین گروه به نظر

می‌رسید. این حزب پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تأسیس شده بود و در همان زمان نیز پیرو دیدگاه امام خمینی [ره] بود.

خیلی زود نفاق و تفرقه در شورا نیز راه پیدا کرد و شیعیان به جان هم افتادند. «پس از آنکه یک گروه اسلام‌گرای شیعه طغیان کرد، سازمان نصر افغانستان به رهبری میر حسین صادقی بر مسیر رادیکالی شیعیان پیرو آیت‌الله خمینی (ره) در ایران پای فشرد. او در یکی از اعلامیه‌ها نظم، حاکمیت معنوی و مادی را این‌گونه کرد: «حاکمیت مقتدرانه جهان اسلام و حاکمیت قانون (ولایت فقیه) از طریق امامت در زمان کنونی تداوم پیدا می‌کند. نشانه ایمان در اطاعت و فرمانبرداری از ولی فقیه است که فردی مسئول، پرهیزگار و مبارز است.»^{۶۹}

بعدها با افزایش نفاق و با فاصله گرفتن سازمان نصر از ایران، گروه‌های طرفدار ایران به طور روزافزون الگوی اسلام‌گرایانه را در پیش گرفتند.^{۷۰}

ج) پاسداران جهاد اسلامی افغانستان

از احزاب جهادی فعال دیگر در عرصه سیاسی و نظامی افغانستان در زمان جهاد، پاسداران جهاد اسلامی است. پاسداران زمانی شکل گرفت که سازمان نصر با کنترل برخی مناطق و تحکیم نفوذ خود برخوردهای مستقلانه‌تری را نصب‌العین کرد و از ایران حرف شنوی لازم را نداشت. مقامات ایرانی متوجه شدند که نصر از خواسته‌های آنان فاصله گرفته است. پاسداران جهاد اسلامی توسط انشعاب‌کنندگان شورای اتفاق رهبری می‌شد: روآ ظهور حزب پاسداران جهاد را در سال ۱۹۸۴ دانسته است. «حدود سال ۱۹۸۳ نام جدیدی ظاهر می‌شود: پاسداران افغانی توسط انشعاب‌کنندگان از شورا (صادقی نیلی و اکبری از بهسود)^{۷۱} رهبری می‌شوند. در رأس این سازمان شیخ‌های جوانی قرار دارند که در ایران تربیت شده‌اند، اما بسیار مخالف سیدها هستند.»^{۷۲} سپاه پاسداران به

زودی با شورا درگیر شد و مانند نصر تلاش کرد سلطه خود را در هزاره‌جات تثبیت کند. درگیرهای فراوان نصر و سپاه شورای اتفاق این سازمان سیاسی و نظامی هزاره‌ها را از پا درآورد و از سال‌های ۱۳۶۴ به بعد روند رو به افول شورا شروع شد. مخالفت سپاه با سادات نیز به این علت بود که شورا به طور کامل در اختیار سادات قرار داشت و پست‌های درجه یک و حساس را در این حزب سادات عهده‌دار بودند این مسأله یکی از عمده‌ترین دلایل عمده شکست این سازمان به شمار می‌رود.

د) حزب وحدت اسلامی افغانستان

ایجاد تشکیلات وحدت‌گرایانه در ایران و افغانستان که از سوی شیعیان و دولت جمهوری اسلامی ایران تعقیب می‌شد، سرانجام به بار نشست و در سال ۱۳۶۸ احزاب نشستی را در بامیان برگزار کردند و طی جلسات مکرر حزب وحدت اسلامی را تشکیل دادند.^{۷۳} حزب وحدت یکی از احزاب فعال شیعی است که سهمی ارزنده در مبارزات سیاسی شیعیان دارد.

عبدالعلی مزاری که روابط خوبی هم با تهران داشت، از سوی اعضای شورای مرکزی حزب به ریاست حزب انتخاب شد. شهید مزاری پیش از انقلاب از مریدان امام خمینی بود و به علت فعالیت‌های انقلابی مدتی را در زندان‌های ساواک سپری کرده بود.^{۷۴}

ارتباط مزاری با ایران پیش از آنکه با منابع رسمی چون وزارت امور خارجه باشد با رهبران سیاسی بود. به همین علت، مزاری توانست روابط خود را با ایران و سازماندهی سیاست ایران را در افغانستان به نحو بارزی برقرار سازد. دیدگاه شهید مزاری درباره امام خمینی (ره) را در سخنانی که بین نمایندگان احزاب جهادی عمدتاً سنی ایراد کرد، به خوبی می‌توان فهمید. او که ماجرای جنگ حزب

وحدت با آقای سیاف را توضیح می‌داد، یادآور شد که از نظر دینی به امام خمینی علاقه جدی دارد: «جنگ اول را آقای سیاف به تاریخ ۱۴ جوزای [خرداد] ۱۳۷۱ آغاز کرد که ما آمادگی داشتیم سالگرد رحلت حضرت امام خمینی (ره) را مراسم بگیریم، در همان روز جنگ را شروع کردند. شما می‌دانید که ما امام را به عنوان یک رهبر مذهبی و رهبر اسلامی که انقلاب اسلامی ایران را به وجود آورد، قبول داریم و منکر شده نمی‌توانیم. حتی در زمان نجیب، در رحلت امام، مردم در کابل مراسم مذهبی و سخنرانی برپا می‌کردند و همین مردم بودند که بعد از ساقط شدن حکومت کمونیستی احساس نمودند که همراه این حزب وحدت اسلامی در سالگرد رحلت امام خمینی مراسمی داشته باشند و در این مراسم مرا موظف نمودند که سخنرانی کنم. حالا باور تان می‌آید و وجدان تان قبول می‌کند که ما در آن روز، مراسم مذهبی خود را به هم بزنیم و جنگ را شروع کنیم.»^{۷۵} ارتباط حزب وحدت با ایران هم چنان حتی بعد از شهادت استاد مزاری پابرجا ماند و در زمان طالبان نیز این ارتباط قویاً حفظ شد.

۴. مشارکت دهی شیعیان در تشکیل دولت جهادی

با ضعیف شدن روز به روز روس‌ها در افغانستان و انجام مذاکرات ژنو، مجاهدین سنی در پاکستان دولت موقت را به رهبری احمد شاه احمدزی تشکیل دادند. در این زمان عمده‌ترین مشکل شیعیان این بود که به سازمان‌های شیعی سهمی داده نشد. جهادی‌های پیشاور در نگرش‌های متعصبانه فرو رفته بودند و همانند گذشته می‌خواستند شیعیان در تشکیل دولت و توزیع قدرت مشارکت نداشته باشند. ایران می‌خواست با امکاناتی که در دست داشت مجاهدین پاکستانی را ترغیب کند که شیعیان را نیز به عنوان مجاهدین افغانی بپذیرند و در فرایند دولت‌سازی مشارکت دهند. اما عملکرد نه چندان موفق ایران میان سنی‌های جهادی این امکان را از ایران

گرفته بود.

سنی‌ها به علت آنکه ایران را کشوری دینی و مخالف غرب و شرق می‌دانستند، توقعات بیشتری از ایران داشتند. برای نمونه، در تشکیل اولین دولت در تبعید آنها انتظار داشتند که ایران برای نخستین بار دولت موقت را به رسمیت بشناسد: حکمتیار می‌نویسد که او از مقامات ایرانی این مسأله را خواسته بود: «می‌خواستیم که از همه جلوتر ایران حکومت موقت ما را به رسمیت بشناسد. به همین دلیل نخست از همه به ایران سفر نموده به مقامات ایرانی گفتم: بیایید این گام تاریخی را شما بردارید و افتخار اعتراف به حکومت مجاهدین را کسب کنید. اعتراف به حکومت مجاهدین هم به اعتبار شما در دنیای اسلام می‌افزاید و هم دوستی و محبت ملت مسلمان افغان را نسبت به شما تقویت می‌بخشد. به مقامات ایرانی این مطلب را حالی کردم که رژیم نجیب به طور حتمی و در آینده نه چندان دور سرنگون می‌گردد و حکومت مجاهدین به زودی جای آن را خواهد گرفت. بهتر است قبل از استقرار حکومت اسلامی در کابل، آن را به رسمیت بشناسید. با این کار مجاهدین برای همیشه مرهون احسان شما خواهند بود. مگر ایران در این رابطه دو مشکل داشت:

الف) عدم شمولیت تنظیم‌های [سازمان‌های] اهل تشیع در حکومت موقت؛

ب) نگرانی آنها از تیره شدن روابط نزدیک تهران با مسکو.

من تلاش کردم از یک طرف تنظیم‌های اهل تشیع را به نحوی راضی ساخته و به اشتراک در حکومت موقت آماده کنم و از طرف دیگر، مقامات تهران را قانع سازم تا موقف‌شان را در رابطه با حکومت موقت مجاهدین به شمولیت گروه‌های اهل تشیع مشروط نسازند؛ مگر متأسفانه به این کار موفق نشدم.^{۷۶} به این ترتیب، روابط مجاهدین و ایران در مرحله قابل قبولی افزایش نیافت.

دومین دولت به رهبری صبغت‌الله مجددی تشکیل شد و باز هم شیعیان در آن

مشارکت نداشتند. ایران بار دیگر تلاش نمود به هر نحو ممکن شیعیان را در فرایند تشکیل دولت سهیم کند. به این منظور، صبغت‌الله مجددی به عنوان نماینده احزاب هفت‌گانه پیشاور به تهران رفت تا با ائتلاف هشت‌گانه به توافق نهایی برسد. مجددی در تهران با معرفی صد تن نماینده ائتلاف هشت‌گانه به شورا، شش تن به شورای رهبری و هفت نفر در کابینه توافق کرد. اما زمانی که او در بازگشت از تهران این توافق را به رهبران سازمان‌های جهادی مقیم پیشاور اعلام کرد، مولوی محمد یونس خالص آن را غیرقابل قبول خواند^{۷۷} و این موافقت‌نامه نادیده گرفته شد. نمایندگان اعزام‌شده از سوی جناح‌های شیعی در پاکستان نیز موفق به انجام توافق با سازمان‌های جهادی سنی نشدند.

۵. سیاست‌های فراگیر ایران در افغانستان

جدا از احزاب شیعی، ایران از همان سال‌های اولیه انقلاب، روابط خود را با سایر مجاهدین افغانی برقرار کرده بود و طبق ادعای گرومف، رئیس لشکر چهلیم شوروی که در افغانستان مشغول جنگ بود، سالانه بیش از پانزده هزار جنگجو از ایران وارد افغانستان می‌شدند^{۷۸} در سال ۱۹۸۵ قرار بود نیروهای آموزش‌دیده در ایران حملاتی را علیه شوروی در هرات - فرودگاه شیندند - سازماندهی کنند، ولی نیروهای شوروی از ماجرا اطلاع پیدا کردند و طرح عملیات را ناکام ساختند.^{۷۹}

پس از پیروزی مجاهدین در کابل و تشکیل دولت موقت به رهبری صبغت‌الله مجددی انتظار می‌رفت که جنگ و خشونت به سر آمد. اما به قدرت رسیدن رهبران متعصب نزاع‌های جدیدی به راه انداخت. گروه‌های مجاهدین با نصب‌العین کردن اهداف قومی و حزبی با یکدیگر به توافق نرسیدند و جنگ به میزانی وسیع گسترش یافت. کابل شهر قومیت‌های مختلف بود که چهار گروه قومی غالب برای به دست آوردن قدرت بیشتر سخت به جان هم افتاده بودند.

واقعیت‌های موجود در افغانستان سیاست‌گزاران ایرانی را تشویق کرد که در اتخاذ سیاست‌های راهبردی در افغانستان واقع‌گراتر باشند. این مسأله زمانی از قاطعیت برخوردار شد که مجددی براساس موافقت‌نامه مجاهدین در پیشاور قدرت را به آقای ربانی تحویل داد. ربانی سنی مذهب و متعلق به قوم تاجیک، از نظر نژادی و زبانی با ایرانی‌ها اشتراکاتی دارد.

موقعیت برتر تاجیک‌ها در افغانستان سبب شد که ایران به مثابه جنبش‌های شیعی، از دولت ربانی و جمعیت اسلامی حمایت کند. رسیدن به توافق میان مجاهدین و کاهش منازعات سیاسی میان رهبران جهادی از اهداف دیگر سیاست خارجی ایران در این زمان بوده است. این سیاست هم‌چنان ادامه پیدا کرد: «اگرچه حزب وحدت از نیروهای اتحاد اسلامی و نیروهای مسعود، صدمات زیادی را متحمل شده بود، اما دولت ایران سعی می‌کرد با رژیم ربانی در طول سال‌ها قبل از متصرفات طالبان ارتباط دوستانه‌ای برقرار کند، هم‌چنین ایران نقش بسیار فعالی را در میانجیگری بین جناح‌های مختلف از جمله طالبان به عهده گرفت و علاءالدین بروجردی، معاون وزیر خارجه، بدین منظور انتخاب شد.»^{۸۰}

دوره طالبان

تصرف کابل توسط طالبان (۱۹۹۶م) موجب نارضایتی ایران از معادلات سیاسی افغانستان شد. ایران می‌دانست که طالبان با غرب روابط نزدیکی دارد و پیروزی آنها در منطقه به طور جدی خشونت‌های ضد شیعی را افزایش خواهد داد. علاوه بر این، پیروزی طالبان عربستان سعودی را که از رقبای سرسخت منطقه‌ای ایران به شمار می‌رود، در موقعیت برتر قرار می‌داد. مجموعه‌ای از متغیرهای فوق باعث شد که ایران از جبهه مخالف طالبان حمایت‌های بیشتری کند و به حمایت‌های جدی خود از دولت ربانی ادامه دهد. اون بنی نویسنده آمریکایی تلاش‌های ایران را

در این زمان چنین گزارش کرده است: «واکنش ایران در قبال موفقیت طالبان در افغانستان از موضع خشم بود. برای سال‌ها ایران حمایت مادی و معنوی قوی برای دولت ربانی فراهم کرده بود. در یک مبارزه فشرده و مسدود با پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده در جهت تأثیرگذاری بر آسیای مرکزی، ایران پیروزی طالبان را به عنوان بخشی از نقشه طرح‌شده توسط سنی‌ها و ایالات متحده برای کنار گذاشتن خود تلقی نمود. فرمانده پاسداران انقلابی شخصاً سازماندهی مجدد نیروهای اسماعیل‌خان پس از سقوط هرات را به عهده گرفته بودند [...] پس از سقوط کابل، ایران به ارسال مهمات نظامی به مسعود از طریق ازبکستان ادامه داد.»^{۸۱}

موضع‌گیری ایران در مقابل طالبان از این جهت نیز حایز اهمیت بود که ایران باور داشت طالبان با انجام اقدامات به نام دین، اسلام را در دنیا بی‌اعتبار می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای در نماز جمعه تهران درباره طالبان چنین بیان کرد: «در همسایگی ایران چیزی به نام اسلام در حال شکل گرفتن است و گروهی که معلومات‌شان از اسلام مشخص نیست، دست به اقداماتی می‌زنند که با اصول اسلام مغایر است.» وی افزود: «اقداماتی در افغانستان در حال انجام است که نشانه‌های بسیار روشنی از حرکت‌های مرتجعانه و متحجرانه دارد و نقض کامل حقوق بشر به شمار می‌رود.» آیت‌الله خامنه‌ای طالبان را به دریافت حمایت از ایالات متحده متهم و اضافه کرد که جهان شاهد این امر است که ایالات متحده امریکا چگونه با احترام از این گروه یاد می‌کند. وی گفت: «واشنگتن نه تنها طالبان را محکوم نمی‌کند، بلکه برعکس از طالبان در سرکوب رقبایش پشتیبانی می‌کند.»^{۸۲}

ایران به دنبال تصرف کابل توسط طالبان دیپلماسی فعالی در پیش گرفت. علی اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران، برای تأکید بر آتش‌بس و ایجاد دولتی فراگیر در افغانستان به آسیای مرکزی و هندوستان سفر کرد. در اطلاعیه‌ای که توسط

آژانس خبری ایران در پانزدهم اکتبر ۱۹۹۶ به چاپ رسید، آقای ولایتی به اظهار نظرهای مقامات پاکستانی اشاره کرد که گفته بودند ایالات متحده، عربستان سعودی و پاکستان طالبان را مورد پشتیبانی قرار داده‌اند. او گفت: پیروان یک گروه مذهبی یا نژادی خاص نمی‌توانند دیدگاه خود را بر دیگران تحمیل کنند. در اعلامیه مشترکی که از سوی ولایتی و وزیر خارجه قزاقستان صادر شد، آمده بود ادامه عملیات نظامی جناح‌های افغانی در جنگ می‌تواند ثبات منطقه را به خطر بیندازد.^{۸۳}

افزون بر معادلات منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، یکی از عوامل نگرانی ایران سرنوشت نامعلوم شیعیان افغانستان بود: «هم‌چنین ایران نگران سرنوشت نامعلوم شیعیانی بود که در مناطق هزاره در مرکز افغانستان زندگی می‌کنند و بعد از تجاوز شوروی از استقلال نسبتاً زیادی برخوردار شده بودند. نگرانی ایران از این جهت بود که در صورت دستیابی طالبان به این مناطق، برای شیعیان، مشکلات عدیده‌ای فراهم شود.»^{۸۴} این حدس کاملاً درست بود و پس از غالب شدن طالبان بر سایر سازمان‌های جهادی و تصرف مزارشریف و بامیان (۱۹۹۸) خشونت‌های فزاینده در حق شیعیان صورت گرفت و برای سه روز طالبان قتل عام شیعیان را در مزار شریف ادامه دادند. در همین زمان (۱۹۹۸) طالبان با تصرف کنسولگری ایران در مزار شریف دیپلمات‌های ایرانی را به قتل رساندند^{۸۵} و موجب نارضایتی فزاینده ایران شدند. آنچه گفته شد، به این معنا نیست که ایران همیشه با طالبان خصمانه برخورد کرده است، با توجه به گزارش‌های وحید مؤده، ایران با طالبان نیز روابط برقرار کرده بود و بهرامی که در دفتر غیررسمی ایران در کابل به سر می‌برد و به عنوان نماینده ایران در کابل معرفی شده بود. به متوکل، وزیر خارجه طالبان، یک دستگاه تلویزیون با ماهواره هدیه داده بود تا وزیر بتواند اخبار جهان را دریافت نماید.^{۸۶} در حالی که طالبان با

تلویزیون سخت مخالف بودند و کسی حق نداشت از تلویزیون در مناطق تحت تصرف طالبان استفاده کند.

دوره جدید

دوره کنونی یکی از مقاطع حساس برای ایران به علت تحولات سیاسی افغانستان است. برچیده شدن رژیم طالبان و مشارکت سیاسی تمام مردم افغانستان به شمول شیعیان در سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور از متغیرهایی است که ایران از آن خرسند است اما در مقابل تهدیدی جدی نیز متوجه این کشور است. موفقیت امریکایی‌ها در افغانستان و عراق می‌تواند حلقه محاصره ایران را که از مخالفان سرسخت منطقه‌ای ایالات متحده است، تنگ‌تر کند. ایران در چنین وضعیتی به دیپلماسی فعال و حمایت از موضع‌گیری‌های معتدل ملی و منتقد غرب رو آورده است.

ایران به عنوان یکی از همسایه‌های تأثیرگذار افغانستان در کنفرانس بن مشارکت کرد و در روند بازسازی افغانستان سهم فزاینده‌ای گرفت: «جمهوری اسلامی ایران برای بازسازی افغانستان ۵۶۰ میلیون دلار به صورت اعتبار و کمک بلاعوض طی ۵ سال آینده (۸۵-۸۱) در نظر گرفت و ۶۰ میلیون دلار آن را برای سال ۱۳۸۱ اختصاص داد. جمهوری اسلامی ایران نخستین کشوری بود که کار بازسازی در افغانستان را با احداث جاده دوغارون — هرات، احداث خط انتقال برق به هرات، راه‌اندازی گمرگ میلک، احداث پل ابریشم روی رودخانه پریان و... آغاز کرد.»^{۸۷}

روند همکاری ایران و افغانستان زیاد شد و رؤسای جمهور دو کشور چند بار از کشورهای هم بازدید کردند.

افزون بر آن، نشست‌های زیادی در معادلات منطقه‌ای بین دو کشور برگزار

شد، از جمله نشست سه‌جانبه وزیران خارجه افغانستان، ایران و پاکستان که در حاشیه نشست اکو برگزار شد. در این نشست رنگین دادفر اسپینا، وزیر امور خارجه افغانستان، میزبان متکی و خورشید محمود قصوری، وزرای امور خارجه ایران و پاکستان در هرات بود. در این نشست، گسترش و توسعه روابط، توافقات امنیتی میان سه کشور، مسأله بازسازی افغانستان و مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان‌یافته مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پس از این نشست، کنفرانس خبری مشترک وزرای امور خارجه ایران، افغانستان و پاکستان نیز برگزار شد. در این کنفرانس مطبوعاتی، رنگین دادفر اسپینا، وزیر امور خارجه افغانستان، از وزرای امور خارجه ایران و پاکستان برای حضور در این نشست و اجلاس اکو تشکر کرد. وی تصریح کرد: روح برادری و همکاری میان کابل، تهران و اسلام‌آباد مشهود است. در این کنفرانس خبری مشترک، منوچهر متکی گفت: هدف از برگزاری جلسات سه‌جانبه میان تهران، کابل و اسلام‌آباد همکاری منطقه‌ای و کمک برای ثبات در افغانستان است. وی افزود: مسائلی از جمله جرایم سازماندهی‌شده، اقدام‌های تروریستی به ویژه در مرز سه کشور و قاچاق مواد مخدر از جمله مهم‌ترین مسائل امنیتی سه کشور است. متکی گفت: خوشبختانه روابط سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان روابطی رو به رشد و صمیمانه است. رئیس دستگاه دیپلماسی ایران افزود: ثبات در افغانستان به نفع همسایگان، کشورهای منطقه و جامعه بین‌المللی است و ما برای تحقق این ثبات باید تلاش مشترک کنیم.^{۸۸}

نشست اکو نیز از محورهای مهم ارتباطی میان کشورهای منطقه است که ایران انتظارات فزاینده‌ای از آن دارد. به علت ماهیت منطقه‌ای اکو، ایران این سازمان اقتصادی را به عنوان هماهنگ‌کننده اقتصاد منطقه در نظر می‌گیرد. اکو از یک سو می‌تواند باعث کاهش سلطه اقتصادی بیگانه از منطقه شود و از سوی دیگر، میزان

تبادلات اقتصادی اعضا را افزایش دهد که هر دو مسأله برای ایران مهم تلقی می‌شوند. سال ۱۳۸۵ هفدهمین نشست وزیران امور خارجه سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) در شهر باستانی هرات برگزار شد. بر اساس برنامه‌های اعلام‌شده از سوی وزارت امور خارجه افغانستان در مراسم نشست وزیران امور خارجه اگو، حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان، حاضر شد و به ایراد سخن درباره همکاری‌های اقتصادی میان اعضا و همچنین روند بازسازی افغانستان پرداخت. این در حالی است که نشست‌های مقدماتی و کارشناسی در سطح کارشناسان، مدیران و معاونان امور خارجه کشورهای عضو چند روز پیش برگزار شده بود. منوچهر متکی، وزیر امور خارجه ایران، برای شرکت در هفدهمین نشست وزیران امور خارجه سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) وارد شهر هرات شد و مورد استقبال مقام‌های محلی هرات و نمایندگان وزارت خارجه افغانستان قرار گرفت.^{۸۹}

توافقی‌هایی نیز در میان سه کشور فارسی‌زبان در حال انجام است که انتظار می‌رود تعامل میان این کشورها را به حد قابل قبولی ارتقا دهد. یکی از این همکاری‌های سه‌گانه ایجاد تلویزیون مشترک است: «در جولای ۲۰۰۶ سران سه کشور برای ایجاد یک شبکه سراسری تلویزیونی که بتواند برای سه کشور برنامه پخش کند توافق کرده بودند. [به] گزارش خبرگزاری نووستی از تاجیکستان، این تلویزیون [هم‌زمان] با دیدار سه‌جانبه سران کشورهای فارسی‌زبان، امام علی رحمان رئیس‌جمهور تاجیکستان، محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور اسلامی ایران و حامد کرزی رئیس‌جمهور اسلامی افغانستان، اولین برنامه‌اش را به نشر خواهد سپرد. نمایندگان کشورهای تاجیکستان، ایران و افغانستان توافق کردند تا برنامه‌های تلویزیون مشترک کشورهای فارسی‌زبان از شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، انجام گیرد.»^{۹۰}

— ایران و حمایت از مخالفان امریکا در افغانستان

ایران در آغاز تشکیل دولت جدید بیشتر از نیروهای دولت سابق یعنی طرفداران آقای ربانی حمایت می‌کرد. در سال ۸۲ تلویزیون ایران مرتب تصاویری از احمدشاه مسعود پخش می‌کرد و برای مدت زیادی این تبلیغات ادامه داشت. این سیاست بر اثر واقع‌نگری سیاسی تنظیم شده بود. جمعیت اسلامی ربانی در دولت موقت پست‌های کلیدی در اختیار داشت و از جمله مجاهدین به شمار می‌رفت که خواه ناخواه ایالات متحده با آنان سر سازش نداشت. این مسأله موجب شد که ایران جلب رضایت دولت‌مردان تاجیک را در راهبرد خود قرار دهد. سیاست حمایت از آقای ربانی و طیف‌های مرتبط به وی باعث شد که شیعه‌های افغانستان از ایران دلسرد شوند. شاید این یکی از علل مهم دوری برخی سیاست‌مداران شیعی باشد که روابط خیلی نزدیکی با ایران در گذشته داشته‌اند. ولی این راهبرد با کاهش نفوذ تاجیک‌ها در دولت‌های بعدی کاهش یافت.

در حال حاضر گزارش‌های زیادی از سوی مقامات افغانی و امریکایی در مورد ارتباط ایران و طالبان منتشر می‌شود که مقامات ایرانی به شدت آن را رد کرده‌اند. یکی از گزارشگران بی‌بی‌سی ادعا کرده است که طالبان از مقامات ایرانی اسلحه دریافت می‌کنند: «کیت کلارک، گزارشگر بی‌بی‌سی، در گزارشی ویژه، از نزدیک به بررسی این موضوع پرداخته است که نیروهای طالبان اسلحه خود را از کجا تأمین می‌کنند. او می‌گوید ستیزه‌جویان طالبان به سلاح‌های ساخت ایران علاقه دارند. این سلاح‌ها برای طالبان کاراتر است و قدرت تخریب بالایی دارد. کلاشینکف‌های ساخت ایران، که توانایی شلیک نارنجک را هم دارند، دوصد [دویست] تا سیصد دلار گران‌تر از تفنگ‌های مشابه ساخت پاکستان، چین یا روسیه است. یکی از قوماندانان [فرماندهان] طالبان به کیت کلارک گفته است که واقعاً سلاح‌های ایرانی توانایی طالبان را در عملیات علیه نیروهای امریکایی در

افغانستان افزایش داده است.^{۹۱} به این ترتیب با تنوع به وجود آمده در سیاست خارجی ایران میزان همکاری سیاسی شیعیان و ایران زیاد نیست، ولی روابط فرهنگی آنها به طور چشمگیری افزایش یافته است.

فعالیت‌های فرهنگی شیعیان افغانستان در ایران

یکی از رویدادهای سرنوشت‌ساز در تاریخ افغانستان فعالیت‌های فرهنگی شیعیان افغانستان در ایران است که مهم‌ترین دستاوردها در روابط خارجی به حساب می‌آید. دامنه این فعالیت به حدی گسترده است که در مقایسه با تاریخ شیعیان در چند قرن اخیر قابل تصور نیست. بسترهای فرهنگی مناسبی که در ایران فراوری شیعیان افغانستان قرار گرفت موجب نگاه نو فرهنگی بین شیعیان افغانستان شد و موقعیت اجتماعی آنان را دگرگون ساخت. مهم‌ترین بسترهای فرهنگی شیعیان افغانستان در ایران در سه محور قابل ارزیابی است:

نخستین محور احزاب جهادی است که به طور فزاینده به فعالیت‌های فرهنگی رو آورده‌اند. احزاب برای ارتقای فعالیت‌های فرهنگی آموزشگاه‌هایی در داخل و خارج کشور تأسیس کرده‌اند که در شکوفایی فرهنگی شیعیان سهم وافر دارد. افزون بر این، راه‌اندازی نشریات، انجمن‌های فرهنگی و سایر فعالیت‌های فرهنگی حزبی افقی نو برای فرهنگیان افغانستان گشوده است تا در پرتو این امکانات کارکردهای فرهنگی خود را گسترش دهند و موجبات غنای فرهنگی شیعیان را فراهم آورند.

دومین بستر امکانات دولتی است که جمهوری اسلامی همانند اتباع ایرانی در اختیار مهاجران افغان قرار داده است. سطح بالای فرهنگی در ایران موجب شد که افغان‌های مهاجر به سواد و سودآموزی حساسیتی ویژه نشان دهند و در حد امکان فرزندان خود را به مدارس و آموزشگاه‌های دولتی بفرستند: «گرچه آمار دقیقی از

دانش‌آموزان و دانشجویان افغان در جمهوری اسلامی ایران در دست نیست، شمار آنان قابل توجه است؛ چنان که در گردهمایی‌های دانشجویان افغان که به مناسبت های گوناگون در سال ۱۳۸۱ در تهران برگزار شد، بیش از هزار نفر زن و مرد دیده می‌شدند.^{۹۲} اینک بیش از دو دهه از تحصیل شیعیان در مدارس و آموزشگاه‌های دولتی ایران می‌گذرد قشر جدیدی از فرهنگیان به وجود آمده‌اند که از تحصیلاتی عالی برخوردارند و می‌توانند در شکوفایی و توسعه افغانستان جایگاه مناسبی کسب کنند. اکثر کمک‌های دولت جمهوری اسلامی ایران صرف مسائل فرهنگی می‌شود و هم‌اکنون بسیاری از دانشجویان افغان از جمله شیعیان با در اختیار گرفتن بورسیه‌های آموزشی که از منابع کمک‌های ایران به افغانستان پشتیبانی می‌شود در مقاطع مختلف تحصیلی از جمله تحصیلات تکمیلی آموزش‌های تخصصی خود را ادامه می‌دهند. سطح پایین‌تر سوادآموزی در پاکستان موجب شده است که مهاجرین شیعی در امور فرهنگی جایگاه بالاتری داشته باشند و همین سبب شده است در کادرهای مختلف دولت افغانستان جذب شوند.

سومین و مهم‌ترین بستر فرهنگی فراروی شیعیان افغانستان حوزه علمیه قم است که پس از برداران ایرانی، افغان‌ها دومین گروه محصلان علوم دینی را تشکیل می‌دهند. نسل جدیدی از طلاب جوان هم اکنون پرورش یافته‌اند که افزون بر تخصص در علوم دینی، در علوم انسانی با رویکرد دینی تخصص دارند و طبعی است در جامعه دینی افغانستان می‌توانند مصدر خدمات ارزنده فرهنگی نیز باشند. تحولات فرهنگی جاری در افغانستان این مسأله را به روشنی تأیید می‌کند.

شیعیان افغانستان در پرتو بسترهای یاد شده توانستند در دوره جدید متمرکزترین و به روزترین مراکز و نشریه‌های فرهنگی را در افغانستان دایر کنند که در نوع خود بی‌نظیر است.^{۹۳}

نتیجه

روابط خارجی شیعیان افغانستان در بعد سیاسی از ایران شروع شد و بستر آن را نیز وقوع انقلاب اسلامی در ایران فراهم نمود. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، شیعیان افغانستان گروه‌های زیادی تشکیل دادند که دو حزب سازمان نصر و پاسداران جهاد اسلامی فرصت بیشتری برای ظهور یافتند. و بعد از مدتی تلاش‌ها برای اتحاد نیروهای جهادی آغاز شد و حزب وحدت به عنوان یکی از بازیگران مهم عرصه سیاسی افغانستان در نتیجه این تلاش‌ها به وجود آمد. حزب وحدت روابط نزدیک خود را با ایران برای مدت زمان طولانی ادامه داد.

در دوره طالبان، ایران می‌خواست نیروهای ضد طالبان را به ائتلافی نیرومند برساند تا از گسترش نفوذ آنان جلوگیری کند. به مثابه روابط با شیعیان، سیاست‌های فراگیرتری به کار بسته شد، به خصوص، از دولت آقای ربانی حمایت‌های فراوانی انجام گرفت. اما ارتباط بسیار کوچکی با طالبان نیز برقرار شد و این زمانی بود که طالبان بر بسیاری از مناطق افغانستان تسلط یافتند.

در دوره پس از طالبان، تعامل ایران و افغانستان به میزان زیادی گسترش یافت. ایران در فرایند بازسازی افغانستان سهم گرفت و در نشست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حضور یافت. ایران در حمایت از فرایند دولت‌سازی در افغانستان ترجیح می‌دهد با آن دسته از نیروها ارتباط برقرار کند که مواضع ملی‌گرایانه و غرب‌ستیز دارند و از این رو در ابتدا حمایت از نیروهای جمعیت اسلامی در دستور کار قرار داشت و با گذشت زمان این تعاملات کاهش یافت. گزارش‌های تأیید نشده از همکاری ایران و طالبان وجود دارد که بیشتر توسط مقامات امریکایی و بعضاً افغانی منتشر شده است.

فصل هفدهم

شیعیان و سایر کشورها

پاکستان

سخت‌گیری سردار محمد داود در دولت جمهوری (۱۳۵۷ - ۱۳۵۲) بر عناصر اسلام‌گرا که به الگوی اسلام سیاسی اخوان‌المسلمین رو آورده بودند، موجب شد که بسیاری از این فعالان سیاسی به پاکستان مهاجرت کنند. دولت جمهوری به علت مشی ناسیونالیستی و ادعاهایش در مورد دیورند اختلاف‌های زیادی با پاکستان داشت، به همین علت، مقامات پاکستانی حضور نیروهای اسلام‌گرای افغانستان را فرصتی سیاسی تلقی کردند. کودتای کمونیست‌ها در ۱۳۵۷ بر اهمیت موقعیت پاکستان برای افغانستان افزود و پاکستان مرکز سازماندهی فعالیت‌های جهادی علیه اتحاد جماهیر شوروی شد. آن دسته از فعالان سیاسی که از پیش مورد حمایت پاکستان قرار گرفته بودند، در پی تحولات به وجود آمده به بازیگران مهم سیاسی تبدیل شدند که از آنها به عنوان رهبران جهادی یاد می‌شود. رئیس‌جمهور ضیاءالحق از متعصبان مذهبی بود و تمایل نداشت که کمک‌های جهانی به مجاهدین در اختیار شیعیان قرار گیرد.^{۹۴}

نبرد فرسایشی مقاومت، شوروی‌ها را در هم شکست و مجاهدین سنی با

اعتماد به نفسی که داشتند، اولین دولت مجاهدین در تبعید را تشکیل دادند. با تلاش و درخواست غیرعلنی پاکستان، نخستین جلسه رهبران مجاهدین بر سر تشکیل اولین حکومت برون‌مرزی با شرکت و حضور زین‌نورانی، وزیر خارجه پاکستان، برگزار شد. این اجلاس در ۲۲ بهمن ۱۳۶۶ به ریاست مولوی محمد یونس خالص، سخنگوی ائتلاف سازمان‌های مجاهدین در اسلام‌آباد برگزار شد.^{۹۵} اولین دولت با عنوان دولت موقت به ریاست احمد شاه احمدزی ایجاد شد. در این دولت تبعیدی گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان سهیم بودند. شیعیان در دولت موقت حضور نداشتند و فقه حنفی در دستور کار این دولت قرار داشت.^{۹۶} پس از سپری شدن چند ماهی، دولت دوم شکل گرفت که در آن نیز از شیعیان کسی شرکت نداشت. «در میان تمام هفده وزیر حکومت و مقام‌های ریاست دولت، صدارت و ریاست دادگاه عالی هیچ‌یک از افراد منسوب به اقوام هزاره، ازبک، بلوچ، ترکمن و هیچ فردی از لحاظ مذهبی متعلق به اهل تشیع کشور وجود نداشت. در تمام این ۲۱ کرسی و مقام دولتی تنها پنج تن تاجیک بودند که پست‌های کم‌اهمیت دولتی را در اختیار گرفتند. و باقی همه از افراد منسوب به قوم پشتون بودند. تمام وزیران مهم و کلیدی دولت چون وزارت داخله، خارجه، دفاع، امنیت ملی، مالیه و معارف از اعضای پشتون تنظیم‌ها [سازمان‌ها] برگزیده شده بودند.»^{۹۷}

هیأتی که از سوی شورای ائتلاف اسلامی افغانستان (اتحادیه تازه تشکیل‌شده از گروه‌های جهادی شیعیان) به ریاست کریم خلیلی به پاکستان رفته بود، با استقبال سازمان‌های سنی مواجه نشد و پس از چند روز مذاکره او را بدون دستاورد به صورت توهین‌آمیز از خود راندند.^{۹۸} پس از آن هیأتی از سوی حزب وحدت به پاکستان رفت، ولی برخلاف انتظار، مذاکرات بار دیگر به نتیجه‌ای نرسید. مرتضوی، سخنگوی حزب وحدت اسلامی در ۱۱ تیر ۱۳۷۰ اعلان کرد که

با گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان درباره تعداد کرسی‌های داده‌شده به شیعیان به توافق نرسیده است.^{۹۹} اما آیت‌الله محسنی از حرکت اسلامی در مذاکرات حضور داشت و چنانکه خود توضیح داده است به رغم اشکالات موجود در موافقت‌نامه در حق شیعیان به دلایلی آن را قبول کرد: «سه روز پس از جلسه رهبران جهادی در پیشاور که بنده مراتب نارضایتی شیعیان را نسبت به تصمیم‌های انحصاری احزاب هفت‌گانه اعلام داشته و خواهان ایجاد هماهنگی نیروهای جهادی شدم، مع‌الاسف دولت موقت اعلام گردید و برادران اتحاد هفت‌گانه بدون اطلاع احزاب شیعی کابینه مورد نظرشان را تشکیل نمودند و ما نیز بنا بر ملحوظات سیاسی و اجتناب از درگیری‌های داخلی آن را رد نکردیم.»^{۱۰۰}

نیرومند شدن حزب وحدت در کابل خوشایند سنی‌های افغانستان و دولت‌های پاکستان و عربستان نبود. در همین زمان پاکستان و عربستان از نیروهای سنی مخالف حزب وحدت حمایت می‌کردند. افزون بر آن، حزب وحدت پس از نشان دادن قدرت نظامی مورد توجه قرار گرفت و پاکستانی‌ها نمی‌توانستند در تحولات سیاسی افغانستان نقش آن را نادیده بگیرند. استاد مزاری، دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان در ۴ اسفند ۱۳۷۲ آقای سردار آصف احمدعلی، وزیر خارجه پاکستان و هیأت همراه وی را در مقر مرکزی حزب وحدت اسلامی به حضور پذیرفت و با آنان دیدار و گفت‌وگو کرد. در این دیدار وزیر خارجه پاکستان با تشکر از استقبال گرم مسئولان و مردم مربوط حزب وحدت اسلامی اظهار داشت: «قبلاً با نمایندگی شما در پاکستان ارتباط داشتیم و در این اواخر نیز نمایندگان شما را ملاقات کردیم که پیشنهادات معقول برای حل قضیه افغانستان با خود آورده بودند.» وی ادامه داد: «شما چهارده سال جهاد را با افتخار سپری و شوروی را از کشور خود اخراج کردید و پاکستان به شما کمک کرد و به این کمک خود افتخار می‌کند. هم‌چنین ما افتخار داریم که مهمان‌دار مهاجرین شما

هستیم و این مهمان‌داری، ادامه خواهد یافت. قضیه اخیری که بر اثر گروگان‌گیری به وجود آمد، به هم نخواهد خورد و به هیچ‌یک از افراد مهاجرین گفته نخواهد شد که پاکستان را ترک کنند.» آقای سردار آصف احمدعلی از مشکلات موجود در افغانستان اظهار نگرانی کرد و گفت: «دولت پاکستان هیچ‌گاه موضوعی را به شما تحمیل نخواهد کرد و چنانچه در جهاد ۱۴ ساله در کنار شما بودیم، اکنون برای حل قضیه جاری در افغانستان تلاش خواهیم کرد و مانند برادر مسلمان شما در هر نوع مذاکره و مصالحه برای برقراری صلح در افغانستان کمک خواهیم کرد.» وی افزود: «آرزوی دولت‌های پاکستان، ایران، عربستان سعودی، ترکیه و چین و سایر کشورهای همسایه شما این است که هر چه زودتر جنگ خاتمه یافته، صلح و آرامش در افغانستان برقرار شود.» وزیر خارجه پاکستان اظهار امیدواری کرد که رهبران جهادی برای حل مشکلات افغانستان از خود انعطاف بیشتری نشان دهند. استاد مزاری نیز به وی گفت: «تمام کشورهای اسلامی در شکست روس‌ها در افغانستان به ما کمک کردند، اما نقش پاکستان بسیار برجسته و قابل قدر بود.»^{۱۱} گذشته از این ملاقات‌ها و اقدامات دیپلماتیک روابط سرد شیعیان و پاکستان هم‌چنان باقی ماند و با نزدیک شدن پیروزی طالبان مواضع خصمانه پاکستان آشکارتر گردید.

– دوره طالبان

در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۲ که پاکستان در صوبه سرحد، کشمیر، بنگلادش و با بلوچ‌های شورشی درگیر بود، پیروزی دولت جمهوری داوودخان جبهه چهارم را به روی این کشور گشود که حاصل آن ممکن بود فرو رفتن پاکستان در آشوب سیاسی و نظامی باشد. از آن زمان به بعد پاکستان همواره در تلاش بوده است از ایجاد یک دولت قوی پشتون در کابل جلوگیری کند. تأثیر روانی زوال پشتون‌ها از

فرایند تصمیم‌سازی کشور، جامعه پشتون را تکان می‌داد. از منظر داخلی و خارجی با فرضیه به وجود آمدن گروه طالبان زمینه‌های دولت پشتونی میسر بود. پشتون‌ها یک گروه قوی می‌خواستند که بر سایر اقوام ساکن کشور غالب شوند و پاکستان یک دولت دست‌نشانده که جز منافع دفاعی و امنیتی، منافع اقتصادی آن کشور را نیز تأمین کند. این گروه و بعداً دولت، همان گروه طالبان بود که در طول چهار سال بخش بزرگی از گزارش‌های خبری را به خود اختصاص داده بود.

طالبان سخت‌ترین رفتار را با شیعه داشتند و در سال ۱۳۷۳ استاد مزاری، دبیرکل حزب وحدت را به شهادت رساندند. پاکستان درصدد بود با نزدیک شدن به گروه‌های مخالف طالبان آنها را کنار طالبان جمع نماید و علی‌الخصوص ازبک‌ها و هزاره‌ها را از کنار مسعود پراکنده سازد و میان طالبان و سایر جناح‌های جهادی غیر از احمد شاه مسعود و ربانی صلح برقرار کند حکمتیار این تلاش پاکستانی‌ها را که خود نیز در آن بود، چنین گزارش داده است: «به وساطت پاکستانی‌ها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی و طالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی و امریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقه می‌کردند. سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیأت‌های مذاکره‌کننده تدارک دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترک شما حمایت می‌کنیم و اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید، آن را به رسمیت می‌شناسیم. امریکایی‌ها نیز چراغ سبز نشان می‌دادند و اشاره‌های از این دست داشتند... در رابطه با ترکیب حکومت و توزیع وزارت‌خانه‌ها توافق صورت گرفت نیمی از کابینه به شمول ریاست‌جمهوری به طالبان و بقیه به شمول وزارت دفاع به گروه‌های شامل توافق اختصاص یافت. با آنکه (آی‌اس‌آی) تلاش داشت وزارت دفاع به جنرال [ژنرال] دوستم داده شود، ولی هیأت ما توافق نکرد. خبر توافق مذاکرات و توافق مذکور به طور غیر رسمی و به احتمال غالب از طریق

پاکستانی‌ها به روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری انتقال یافت و فردای آن شب توأم با تبصره‌های زیادی منعکس شد، نطق طالبان این خبر را تکذیب کرد و گفت: ما نه با کسی مذاکراتی داشته‌ایم و نه توافقی!! تکذیب دروغین طالبان باعث تشویش ما و بقیه گروه‌ها گردید. از هیأت آنان و رفقای پاکستانی‌شان پرسیدیم که چرا این خبر انعکاس یافت و چرا طالبان با این صیغه تکذیب کردند؟! جواب آنان به گونه‌ای بود که بر تشویش ما افزود. به آنان گفتیم: اگر می‌خواهید این معاهده عملی شود، رسماً آن را اعلان کنیم، ولی طالبان و رفقای پاکستانی‌شان با اعلان رسمی این معاهده موافق نبودند.^{۱۰۲} اما تلاش‌های پاکستان سرانجام بی‌نتیجه ماند که عمده دلیل آن در بی‌اعتمادی کامل میان طالبان و جناح‌های شیعی علی‌الخصوص حزب وحدت بود.

– هزاره‌های مقیم کویت و فعالیت‌های آنان

پس از شکست سنگین هزاره‌ها در مقابل عبدالرحمن (۱۸۸۰-۱۸۹۰) پدیده مهاجرت میان هزاره‌ها شدت گرفت. برخورد سخت‌گیرانه دولت موجب شد که قسمتی از هزاره‌ها به سوی ایران و پاکستان مهاجرت کنند. آن دسته از هزاره‌ها که به پاکستان رفتند در ایالت بلوچستان عمدتاً در شهر کویته ساکن شدند. هزاره‌های پاکستان به زودی در خدمت اداری و ملکی دولت پاکستان قرار گرفتند. براساس گزارش‌های موجود، آنها در جنگ‌های میان هند و پاکستان بر سر مسأله کشمیر (۱۹۶۵ و ۱۹۷۱) حضور قوی و فعالی داشتند و در این راه شهادتی را نیز تقدیم کردند. افزون بر آن، هزاره‌ها بعضاً به مقامات عالی‌رتبه دولتی و لشکری رسیدند که از جمله می‌توان به ژنرال محمد موسی خان سپه‌سالار اشاره کرد. او مدتی فرماندهی کل پاکستان غربی را به عهده داشت.^{۱۰۳}

طی تنش ایجادشده میان افغانستان و پاکستان در گذشته زمینه‌های فعالیت

فرهنگی در آن کشور فراهم آمد داود به تحریک پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان پرداخت و در مقابل، بوتو هزاره‌های کویته و انجمن جوانان مسلمان افغانستان (بعدها به حزب اسلامی و جمعیت اسلامی تبدیل شد) را مورد حمایت قرار داد.^{۱۰۴} هزاره‌های کویته در این زمان رسماً مخالفت خود را با حکومت افغانستان سازماندهی کردند و سازمان «نسل نو هزاره مغول» را تشکیل دادند. سازمان اقدام به انتشار ماهنامه ذوالفقار به زبان‌های فارسی و اردو کرد که به زودی در داخل افغانستان و کشورهای ایران، عراق و سوریه خواندگانی را به سوی خود جلب کرد.^{۱۰۵}

در عرصه رسانه‌ای در این زمان (۱۳۵۳) دولت بوتو برای فشار به داوود خان رادیو هزارگی کویته را تأسیس کرد: «... در اثر تیرگی روابط دولتی پاکستان و افغانستان در اواخر سال ۱۳۵۳ شمسی دولت بوتو از خلأ سیاسی و تبلیغاتی دولت داود خان استفاده کرد. برای هزاره‌های پاکستان و افغانستان یک پروگرام [برنامه] یک ساعت و نیم رادیویی در همین سال در رادیو کویته افتتاح نمود که طرف توجه جدی هزاره‌ها واقع شد و برای آنان شادی و نشاط باز آفرید.»^{۱۰۶}

بوتو، نخست‌وزیر پاکستان، با توجه به ضعف دولت‌های پشتون‌گرای افغانستان به ویژه جمهوری محمد داوود را تهدید کرد که قادر است در واکنش به عملکرد دولت افغانستان، یک هزارستان را در قلب کشور افغانستان به رسمیت بشناسد.^{۱۰۷}

هزاره‌های مستقر در پاکستان گرچه از موقعیت سیاسی و اجتماعی مناسبی برخوردار بوده‌اند، اما هیچ‌گاه نتوانستند در سیاست‌های راهبردی پاکستان در قبال افغانستان تأثیرگذار باشند. ناسیونالیسم هزارگی میان آنان به شدت زیاد است و رسماً خود را به چنگیز خان منتسب می‌کنند. هزاره‌های پاکستانی برخلاف همتایان خود در مشهد، به افغانستان و سرنوشت سیاسی شیعیان و هزاره‌ها بسیار حساس‌اند و در زمان جهاد روابط نزدیکی با مجاهدین شیعی برقرار کرده بودند.

مهم‌ترین و قوی‌ترین سازمان سیاسی و مدنی آنان سازمان نسل نو هزاره مغول است. این سازمان به موازات تکیه بر مذهب، بر قومیت و به ویژه هزاره‌گرایی تکیه می‌کند و به آن اصرار می‌ورزد. این جریان در فرایند تکاملی خود نوعی انحصارگرایی را نیز به وجود آورد که با سایر اقوام شیعی به خصوص سادات میانه خوبی نداشت و آنان را از جامعه هزاره طرد می‌کرد. این تفکر و عناصری از هزاره‌گراها در حزب وحدت رسوخ کردند^{۱۰۸} سازمان نشریه‌ای به نام عصر عدالت داشت که علیه سادات مطلب می‌نوشت و برخی مطالب آن در سایت به سوی عدالت (مزاری نت) هم‌اکنون منتشر می‌شود.

عربستان سعودی

عربستان نقشی فعال و راهبردی در افغانستان بازی کرده است. در زمان اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی، سعودی از بازیگران فعال و هم‌سو با ایالات متحده بود که کمک‌های مالی فراوانی را در اختیار مجاهدان افغان قرار داد. کمک‌های عربستان سعودی بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ حدود چهار میلیارد دلار بوده که به طور رسمی به مجاهدین پرداخت شده است. این مبلغ جدا از پرداخت‌های غیررسمی مانند کمک‌های مؤسسات خیریه اسلامی، کمک‌های شخصی شاهزادگان و اغانه‌های مساجد بود. وجوه دیگری نیز مستقیماً به آی.اس.ای پرداخت می‌شد؛ چنان که در سال ۱۹۸۹ سعودی‌ها بیش از ۲۶ میلیون دلار به آی.اس.ای دادند تا در خلال گفت‌وگوهای مجاهدین در اسلام‌آباد برای تشکیل دولت موقت و در تبعید، به رهبران افغان رشوه دهد. از رهبران مجاهدین تعهد گرفته شد یک افغان وهابی را به عنوان صدر اعظم [نخست‌وزیر] دولت موقت انتخاب کنند.^{۱۰۹}

پیروزی انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹)، انتخاب سیاست «نه شرقی و نه غربی»

با شعارهای «صدور انقلاب»، حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری، تبلیغات شدید ضد امریکا و ضد اسرائیل هم‌چنین مبارزات تبلیغاتی ضد عربستان سعودی، تحت شعار مبارزه با وهابیت و «اسلام امریکایی» رهبران عربستان سعودی را خیلی نگران ساخته بود. نگرانی دیگر سعودی‌ها این بود که تبلیغات دامنه‌دار روحانیون ایرانی باعث قیام شیعیان در مناطق شیعه‌نشین عربستان شود. بعضی گروه‌های شیعی خاندان سلطنت را نامشروع خواندند. از این رو، خاندان سلطنت به طور جدی دست به کار شدند تا مانع پیشروی «صدور انقلاب» ایرانی در پاکستان و افغانستان شوند. منافع عربستان سعودی با اهداف امریکا و متحدانش هماهنگ بود. عربستان سعودی در اولین اقدام خود کمک‌های مالی زیادی در اختیار گروه‌های مجاهدین افغان قرار داد. در ادامه تلاش کرد از میان رهبران احزاب اسلامی افغان در پاکستان شخصی را پیدا کند که کاملاً در اطاعت آنها باشد و بتواند نقش یک رهبر اسلامی نمونه را به خوبی ایفا کند. به علل گوناگون اکثر رهبران احزاب اسلامی نمی‌توانستند نقشی را که سعودی‌ها می‌خواستند، اجرا کنند. بنابراین، عبدالرسول سیاف انتخاب شد. او تا سال ۱۹۸۰ در زندان پلچرخ‌خی کابل در حبس سیاسی بود. پس از رهایی فوراً خود را به پیشاور رساند. ابتدا خواست با جمعیت اسلامی افغانستان همکاری کند، اما قرار شد رهبری «اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان» را به عهده گیرد. دیری نگذشت که سیاف به کمک سعودی‌ها خواست از اتحاد به عنوان حزب خاص خود استفاده کند. از این رو احزاب از دور او پراکنده شدند. سعودی‌ها که فعالیت سیاف را زیر نظر داشتند با او وارد مذاکره شدند. نتیجه مذاکرات این شد که سیاف با پول فراوان سعودی‌ها سازمانی جدید به همان نام «اتحاد اسلامی آزاد افغانستان» بنیان گذارد.

سیاف پس از این چنان به عرب‌های وهابی وابسته شد، که حتی نام خود را از عبدالرسول به عبدالرب تغییر داد.^{۱۱۰} اتحاد اسلامی سیاف راهبرد شیعه‌ستیزی را

مبنای کار خود قرار داد و در سال ۱۳۷۱ فاجعه خونین افشار را به وجود آورد که یکی از رویدادهای تراژیک شیعیان افغانستان به شمار می‌رود. این اقدام وی را برخی صاحب‌نظران انعکاسی از مبارزه تهران - ریاض ارزیابی می‌کنند.^{۱۱۱}

مقامات مذهبی عربستان نیز به همتایان خود در افغانستان توصیه می‌کردند که نباید شیعیان افغانستان را در فرایند دولت‌سازی سهیم کنند. در این خصوص یکی از توصیه‌های رهبران مذهبی عربستان به سران سازمان سازمان جهادی قابل توجه است: «رهبران حقیقی جهاد، یونس خالص، برهان‌الدین ربانی، سیاف، حکمتیار، ما این احساس را داریم که مزدوران ملیشه و دشمنان واقعی که با آن از بیرون کمک می‌شود، همه یک دسیسه خطرناک دارند و می‌خواهند در رابطه با جهاد افغانستان، اسوه‌های مسلمانان را بر خاک برابر کنند. ای رهبران احتیاط کنید به شیعه‌های واقعی کدام [هیچ] نقش ندهید و به این آگاه شوید که آنها در افغانستان به حکومت اهل سنت نمی‌توانند شریک شوند... ما یک بار دیگر توجه شما را به این خطرها جلب می‌کنیم که شرکت شما در کنار دشمنان علیه حزب اسلامی، هیچ جواز شرعی ندارد. دشمنان به کم زوری حزب بسیار خوشحال می‌شوند ... ما از حزب اسلامی و از حکمتیار صاحب خواهش می‌کنیم با برادران خود به نرمی برخورد کنند تا اینکه دشمنان کافر و منافق جهاد فرصت پیدا نکنند».^{۱۱۲}

نقش دولت عربستان سعودی در تمام مانورهای دیپلماتیک انجام‌گرفته در افغانستان به سختی قابل مشاهده است. گفته می‌شود عربستان بیشتر از آنکه بر فعالیت‌های دیپلماتیک متمرکز باشد، روی ایجاد توسعه فرهنگی در شکل مساجد، مدارس و حوزه‌های علمیه و جنبش‌های مذهبی متمرکز بوده است؛ اما نشانه و تأثیرات آنها در آیین و نحوه عملکرد طالبان بسیار واضح است. حضور نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان فرصتی مناسب برای حضور و گسترش نفوذ عربستان بوده است و جایگاه خود را در جهان اهل سنت بازسازی نماید. در واقع

عربستان با حمایت از جهاد امیدوار بود با هرگونه تأثیرات ایران در افغانستان مقابله کند.^{۱۱۳}

- دوره جدید

عربستان با ایجاد مراکز فرهنگی در پاکستان و افغانستان به گسترش ایده وهابیت دست زد؛ به ویژه و در زمان طالبان بسیاری از آموزه‌های وهابی را تثبیت کرد. بر اساس آموزه‌های وهابی‌ها، شیعیان از راه راست منحرف شده‌اند و همانند مشرکان باید با آنها برخورد نمود. نخستین بار رویارویی شیعه‌ها با وهابی‌ها در هرات به وقوع پیوست و در عاشورا جمعی از متعصب‌ها با برافراشتن اسم خلیفه دوم بر یک پرچم بلند خواستند مزاحمت‌هایی برای عزاداران حسینی به وجود آورند: «صبح دهم محرم الحرام (عاشورا) در مسیر حرکت دسته‌های عزاداری در هرات مزاحمت‌هایی از سوی افرادی که شعارهای فرقه‌ای و مذهبی می‌دادند، برای عزاداران به وجود آمد و به شکل بسیار سریع سایر مناطق شهر را در بر گرفت.»^{۱۱۴} هم‌زمان با آن، دو انفجار عظیم در شهر کربلا به وقوع پیوست که حاکی از راهبرد مبارزه با شیعیان بود. در نتیجه تحقیقاتی که بعداً صورت گرفت، بنا بر اعلام مقامات رسمی کشور، مشخص شد درگیری به وجود آمده ناشی از عبور نیروهای ویژه القاعده است که از مرزهای جنوبی کشور وارد شده بودند.^{۱۱۵} به این ترتیب، این خطر هنوز وجود دارد که وهابی‌های افغانستان در پرتو کمک‌های مالی و فعالیت‌های فرهنگی این کشور جبهه‌ای از جنگ داخلی را به وجود آورند که شیعیان افغانستان را در مسیر دوری تازه از خشونت‌ها قرار دهد.

چین

چین از کشورهای کمونیستی دیگری است که در ۱۹۴۹ با انقلابی دهقانی به سوی

استقرار نظام کمونیستی حرکت کرد. ابتدا روابط میان پکن و مسکو در سطح عالی بود، اما جاه‌طلبی‌های هر دو کشور به اختلاف‌های عمیق منجر شد. هر دو کشور سعی می‌کردند رقیب را نسخه‌ی منحرف‌شده از سوسیالیسم و کمونیسم معرفی کنند. نفوذ جریان‌های چپ‌گرایانه از نوع چینی در افغانستان نیز در دهه ۱۹۶۰ صورت گرفت. در سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۶ هواخواهان مائوتسه تونگ، رهبر فقید حزب کمونیست چین، در افغانستان به نام شعله‌ی جاوید شهرت یافتند. در ابتدا این گروه میان جوانان در مقایسه با احزاب کمونیست خلق و پرچم طرفدارانی زیادی داشت. آنها معتقد بودند باید به مبارزات آشتی‌ناپذیر خود با دشمن ادامه دهند. بستر مبارزاتی این گروه بیشتر میان جامعه اهل تشیع فرصت ظهور پیدا کرد.^{۱۱۶} ولی پس از استقرار کمونیست‌های پیرو مسکو، صادق یاری و اکرم یاری، رهبران هزاره‌ای شعله‌ی جاوید اعدام شدند و همین مسأله مقدمات افول حزب را فراهم کرد.

شوروی‌ها مدعی بودند چین روابط نزدیکی با مجاهدین برقرار کرده است و خرابکاران ضد دولت کابل از جمله اعضای پراکنده شعله‌ی جاوید تحت آموزش متخصصان چینی قرار دارند.^{۱۱۷} آنها هم‌چنین ادعا می‌کردند که هزاران نفر از نیروهای مجاهدین در خاک جمهوری چین و اردوگاه‌های دیگر در پاکستان مشغول آموزش هستند.^{۱۱۸}

با اعدام رهبری، مسأله‌ی جاوید به زودی منشعب شد و اکثراً در خارج کشور با عناوین مختلف ادامه حیات دادند که مهم‌ترین مشخصه آنها عدم اتحاد و ناهماهنگی است. برخی از آنها به آمریکا و اروپا رفتند و به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی مشغول شدند برخی دیگر که عمدتاً زنان تحصیل‌کرده و شهری را شامل می‌شدند در پاکستان سازمان روآ را تأسیس کردند و برخی به گروه‌های جهادی ملحق شدند و تعدادی نیز مؤسسات خیریه بین‌المللی پیوستند و مشغول کار

شدند.^{۱۱۹} امروز اگر چه در اینترنت وبسایتی با عنوان «شعله جاوید» وجود دارد که در نارضایتی از اوضاع فعلی افغانستان مطالبی را منتشر می‌کند، ولی از گردانندگان اصلی حزب و وابستگی‌های سیاسی و عقیدتی آنان هیچ اطلاعی در دست نیست. جالب است که هیچ‌یک از اعضای شعله جاوید به کشور ایده‌آل خود یعنی چین پناهنده نشدند یا چینی‌ها آنان را نپذیرفتند به خصوص در شرایط فعلی که سیاست خارجی چین تحت تأثیر هنجارهای ایدئولوژیکی قرار ندارد.

نتیجه

در دهه ۱۹۷۰ روابط خارجی شیعیان افغانستان آغاز شد که افزون بر ایران، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، چین، پاکستان و عربستان نیز اقدام به برقراری رابطه با شیعیان کردند. پاکستان کانون سیاست‌گذاری افغانستان در دوره جهاد بود و این کشور کمک‌های جهانی را به نحوی سازماندهی می‌کرد که شیعیان از آن بهره‌مند نشوند. در زمان طالبان نیز از موضع‌گیرهای طالبان حمایت می‌کرد و می‌خواست هزاره‌ها را با طالبان متحد سازد که موفق به انجام این کار نشد. هزاره‌های شیعی که از گذشته به پاکستان مهاجرت کرده‌اند، وضع خوبی در پاکستان دارند. آنها در حزب‌های جهادی شیعه از جمله حزب وحدت فعالیت‌هایی انجام دادند، ولی در مورد تأثیرگذاری بر سیاست پاکستان در قبال افغانستان توفیق نداشتند.

عربستان سعودی با حمایت از موضع‌گیرهای ضد شیعی از دو گروه اتحاد اسلامی و جنبش طالبان به طور جدی حمایت می‌کرد. هم اکنون نیز فعالیت‌های فرهنگی و افراط‌گرایی ضد شیعی این کشور در افغانستان ادامه دارد.

چین که در ابتدا مورد توجه مانوئیست‌های شیعی افغانستان قرار گرفت، به دو دلیل از بازیگران مهم سیاسی میان شیعیان نبود: نخست، تشنت و پراکندگی

ماتوئیست‌ها به علت اعدام رهبران شعله جاوید؛ دوم، عقب‌نشینی‌های پکن و تمایل این کشور به سیاست خارجی اقتصادی.

پی‌نوشت‌های پنجم

۱. الف. هارون، *داودخان در چنگال کمی. جی.بی.* ترجمه و تصحیح حامد، پشاور: میوند، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۸۲.
۲. سلطانعلی کثمند، *یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی*، کابل: حبیب‌الله میهنیار، چاپ دوم، ۲۰۰۳، ص ۱۸۴.
۳. حسین نایل، *سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره*، کویت: نامعلوم، چاپ دوم، ۱۳۷۱، صص ۵۳ - ۵۲.
۴. همان، ص ۵۴.
۵. همان، ص ۵۲.
۶. سلطانعلی کثمند، پیشین، ص ۱۴۰.
۷. همان، ص ۱۷۶.
۸. سیدعسکر موسوی، پیشین، ص ۲۳۴.
۹. حسین نایل، *سرزمین و رجال هزاره‌جات*، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹، صص ۴۲۹ - ۴۲۷.
۱۰. همان، ص ۴۳۶.
۱۱. الیویه روا، «ریشه‌های حزب کمونیست افغانستان»، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، مجموعه مقالات *افغانستان، جنگ و سیاست*، به کوشش محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد: محمدحسین پاپلی یزدی، ۱۳۷۲، ص ۹۰.
۱۲. همان، ص ۴۳۹.

۱۳. رالف.اچ. ماگنوس و ادن نبی، *افغانستان روحانی*، مارکس، مجاهد، ترجمه قاسم ملکی، تهران: وزارت امور خارجه، ص ۱۲۲.
۱۴. حسین نایل، *سرزمین و رجال هزاره جات*، پیشین، ص ۴۰۱.
۱۵. همان، ص ۴۴۰.
۱۶. غرجستانی، پیشین، ص ۲۷۳.
۱۷. اولویه روا، *افغانستان، جنگ و سیاست*، پیشین، ص ۱۲۱.
۱۸. اولویه روا، *سیاست آرام سازی منطقه*، پریگو، اندره؛ اولویه روا، *جنگ افغانستان*، ترجمه ابوالحسن سر و قدمقدم، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۰.
۱۹. اولویه روا، «افغانستان، الگوهای مردم شناختی و آرام سازی»، ترجمه ابوالحسن سر و قدمقدم، *مجموعه مقالات افغانستان، جنگ و سیاست*، ص ۲۵.
۲۰. سلطانعلی کشتمند، پیشین، ص ۹۹۷.
۲۱. جان. ال. اسپوزیتو، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳.
۲۲. موسوی، پیشین، ص ۲۳۳.
۲۳. محمد اسحاق اخلاقی، *هزاره ها در جریان تاریخ*، قم: شرایع، ج ۲، ص ۵۴۶.
۲۴. در خصوص توضیح درباره شهادت روحانیت شیعه به دست کمونیست ها بنگرید: حسین شفایی، *زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان*، قم: مؤلف، ۱۳۶۸.
۲۵. محمدظاهر عظیمی، *افغانستان، هجوم اتحاد شوروی و سیاست های غرب*، مشهد: محقق، ۱۳۸۲، ص ۶۲.
۲۶. آنتونی هایمن، *افغانستان در زیر سلطه شوروی*، ترجمه اسدالله طاهری، تهران: شباویز، ۱۳۷۷، ص ۲۵۴.
۲۷. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، *احیای هویت (مجموعه سخنرانی های استاد شهید مزاری)*، قم: سراج، ۱۳۷۴، ص ۱۳۰.

۲۸. ژان ژوزه پوییگ، «احزاب سیاسی نهضت مقاومت»، مجموعه مقالات، جنگ افغانستان، ص ۱۴۲.
۲۹. موسوی، پیشین، ص ۲۳۸.
۳۰. گلبدین حکمتیار، دسایس پنهان و چهره‌های عربان، تهران: مداد، ۱۳۷۹، ص ۴۷.
۳۱. پیتر مارزدن، طالبان (جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان)، ترجمه نجله خندق، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۱۵۴.
۳۲. همان، ص ۶۱.
۳۳. همان.
۳۴. موسوی، پیشین، ص ۲۵۲.
۳۵. احمد رشید، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه اسدالله شفاعی و صادق باقری، بی‌جا، دانش هستی، ۱۳۷۹، ص ۸۱.
۳۶. استاد لانه جاسوسی، ش ۳۰، افغانستان (۲)، بی‌جا، دانشجویان پیرو خط امام، بی‌تا، ص ۱۹۱.
۳۷. محمداکرام اندیشمند، سال‌های مقاومت و تجاوز، کابل: پیمان، ۱۳۸۳، ص ۹۰.
۳۸. مصاحبه آیت‌الله محسنی، ۱۳۸۴/۵/۱۰.
- http://madany14.blogfa.com
۳۹. بشیر احمد انصاری، افغانستان در آتش نفت، کابل: میوند، ۱۳۸۴، ص ۴۹.
۴۰. احمد رشید، پیشین، ص ۸۲.
۴۱. انصاری، پیشین، ص ۱۶۳.
۴۲. احمد رشید، پیشین، ص ۲۴۰.
۴۳. همان، ص ۲۱۱.
۴۴. «جنگ تمام نشده در افغانستان»، گاهنامه بنیاد انکشاف آسیای میانه، آوریل ۲۰۰۳.
- www.ariaye.com/ketab/jang.htm
۴۵. وب‌سایت محمدکریم خلیلی، همان.
۴۶. همان.
۴۷. برگرفته از زندگی‌نامه آقای انوری در سایت ولایت هرات: <http://www.herat.go.af>

۴۸. مفصل خمري و سانشيتا سينها. «ترور احمد شاه مسعود»، ترجمه عبدالاحد هدف، ۱۳۸۷/۷/۲:

<http://www.paymanemilli.com>

۴۹. همان.

۵۰. خبرگزاری افغان ایرکا، ۱۳۸۵/۴/۲:

<http://www.afghanirca.com>

۵۱. نشریه پیام مجاهد، ارگان نشراتی مجاهدین افغانستان، ۱۳۸۶/۹/۲۹.

۵۲. اصطلاحی است که افغان‌ها به کار می‌برند و منظور آن است که شخص آماده است، طرف هر کاری می‌خواهد بکند.

۵۳. نشریه پیام مجاهد، پیشین.

۵۴. همان.

۵۵. بنگرید به بیانیه کریم شاه حسینی در افتتاح هتل کانتینتال: www.ariaye.com

۵۶. آییز، افغانستان الکوری دموکراسی امریکایی، بی‌جا: دارالنشر افغانستان، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰.

۵۷. نصرالله نظری، «شیعیان افغانستان فرصت‌ها و تهدیدهای فرهنگی پیش رو»، فصلنامه

شیعه‌شناسی، س ۴، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۵، ص ۲۱۰.

۵۸. بنگرید به مصاحبه آیت‌الله محسنی، ۱۳۸۶/۶/۱۵:

<http://madany14.blogfa.com>

۵۹. بختیاری، پیشین، ص ۲۴۷.

۶۰. هایمن، پیشین، ص ۲۰۰.

۶۱. گلبدین حکمتیار، پیشین، ص ۹۵.

۶۲. میر آقا حقجو، افغانستان و مدخلات خارجی، قم: مجلسی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲.

۶۳. هایمن، پیشین، ص ۱۹۳.

۶۴. میر آقا حقجو، پیشین، ص ۱۴۴.

۶۵. همان، ص ۱۴۹.

۶۶. اسپوزیتو، پیشین، ص ۲۰۲.

۶۷. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۰، افغانستان (۲)، پیشین، ص ۱۹۱.

۶۸. اسپوزیتو، پیشین، ص ۲۰۲.

۶۹. ادن نبی، پیشین، ص ۱۱۷.

۷۰. همان.

۷۱. درست صادقی نیلی است نه صدیقی.

۷۲. اولیویه ر‌وا، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، پیشین، ص ۲۲۸.

۷۳. موسوی، پیشین، ص ۲۴۳.

۷۴. هم اکنون نیز در موزه عبرت در انتهای راهرو تصویری از وی میان عکس‌های سایر زندانیان

این زندان که عمدتاً نیروهای انقلابی هستند، نصب شده است.

۷۵. دیدار رهبر شهید با نمایندگان هیأت صلح، ۱۳۷۲/۹/۲۳:

<http://www.babamazari.org>

۷۶. گلب‌دین حکمتیار، پیشین، ص ۲۲.

۷۷. همان.

۷۸. بوریس گرومف، *ارتش سرخ در افغانستان*، ترجمه عزیز آریانفر، تهران: وزارت امور خارجه،

۱۳۷۵، ص ۱۹۴.

۷۹. همان، ص ۹۹.

۸۰. پیتر مارزدن، پیشین، ص ۱۵۹.

۸۱. ادن نبی، پیشین، ص ۲۷۱.

۸۲. پیتر مارزدن، پیشین، ص ۱۵۴.

۸۳. همان.

۸۴. همان، ص ۱۵۹.

۸۵. وحیدمژده، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴.

۸۶. همان، ص ۵۵.

۸۷. علیرضا علی‌آبادی، *افغانستان*، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶، ص ۲۷۱.

۸۹ همان.

90. <http://paymanmelie.com> (۱۳۸۷/۴/۱۰)

۹۱. «طالبان: ما از ایران اسلحه می‌گیریم»، ۱۳۸۷/۶/۲:

<http://www.wahdat.net>

۹۲. بختیاری، پیشین، ص ۱۰۴.

۹۳. در خصوص فعالیت‌های فرهنگی مهاجران افغانی در ایران بنگرید: محمدعلی حیدری،

«نگاهی به فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی مهاجرین افغانی در ایران»، فصلنامه کلکین، س ۳،

شماره‌های ۶ و ۷، بهار و تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۹۹ به بعد.

۹۴. محمداکرام اندیشمند، *امریکا در افغانستان*، پیشین، ص ۴۵.

۹۵. محمداکرام اندیشمند، *مجاهدین و دولت سازی* (۲)، ۱۳۸۶/۴/۵:

<http://www.goftoman.com>

۹۶. بصیراحمد دولت آبادی، *شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان*، قم: ۱۳۷۱، ص ۲۷۶.

۹۷. اندیشمند، *مجاهدین و دولت‌سازی* (۲).

۹۸. محمداکرام اندیشمند، *سال‌های مقاومت و تجاوز*، کابل، میوند، ۱۳۸۴، ص ۴۱.

۹۹. پیک، ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان، ش ۱۸۳.

۱۰۰. بنگرید به مصاحبه آیت‌الله محسنی، عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم:

بوستان کتاب، ص ۱۹۴.

۱۰۱. «ملاقات رهبر شهید با وزیر خارجه پاکستان»، ۱۳۸۷/۵/۲:

<http://www.babamazari.org>

۱۰۲. گلبدین حکمتیار، پیشین، تهران: مداد، ۱۳۷۸، ص ۲۰۸.

۱۰۳. حسینعلی یزدانی، *پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها*، قم: مؤلف، ۱۳۷۳، صص ۳۷۶ - ۳۷۰.

۱۰۴. موسوی، پیشین، ص ۱۹۵.

۱۰۵. همان.

۱۰۶. علی داد لعلی، پیشین، ص ۳۲۷.

۱۰۷. همان، ص ۸۳.

۱۰۸. پهلوان، پیشین، ص ۱۷۷.
۱۰۹. احمدرشید، پیشین، ص ۳۰۷.
۱۱۰. قاسم شاه سکندروف، پیشین.
۱۱۱. پیتر مارزدن، پیشین، ص ۳۹.
۱۱۲. عبدالقیوم سجادی، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، پیشین، ص ۷۴.
۱۱۳. مارزدن، پیشین، ص ۱۷۱.
۱۱۴. *هفته‌نامه مشارکت ملی*، ش ۹۵، ۱۳۸۴.
۱۱۵. نصرالله نظری، پیشین، ص ۲۰۹.
۱۱۶. گلبدین حکمتیار، پیشین، ص ۱۴۲.
۱۱۷. ی. ولکف، ک. گورکیان و دیگران، افغانستان، ترجمه پرویز حبیب‌پور و پرویز شهریاری، تهران: آلفا، ۱۳۵۹، ص ۶۷.
۱۱۸. همان، ص ۷۷.
۱۱۹. گلبدین حکمتیار، پیشین، ص ۱۴۳.

بخش ششم

شیعیان افغانستان؛ فرصتها و تهدیدها

محمد حسین خلوصی

فصل هجدهم

فرصت‌ها و تهدیدهای سیاسی شیعیان افغانستان

فرصت‌ها

حوادث پس از دوره تسلط طالبان، در جامعه افغانستان تقریباً غیرقابل پیش‌بینی بود. در جامعه‌ای فرورفته در مخاصمات قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای، یکباره قومیت‌های مختلف کنار هم جمع شدند تا با حل منازعات به روش‌های مسالمت‌آمیز، ساختار نظام سیاسی و اجتماعی خود را تنظیم کنند. طبیعی بود که این فرایند از استقبال وسیع مردم افغانستان و جامعه جهانی برخوردار شود.

مردم افغانستان این حادثه را به فال نیک گرفتند و با نگاهی مثبت به آن نگریستند. برای اولین بار جناح‌های شیعی به رغم اختلاف‌ها، روند همکاری با دولت مرکزی را پیش گرفتند. علت همکاری شیعیان با دولت مرکزی امتیازاتی بود که احساس کردند در قبال این همکاری دریافت می‌کنند.

این امتیازات برای شیعه‌ها فرصتی بی‌بدیل فراهم کرده است و آنان باید در پرتو پیوستن به دولت و جامعه افغانستان از این فرصت‌ها در حیات سیاسی خود استفاده کنند.

۱. دموکراسی و حاکمیت مردم

حاکمیت مردمی در افغانستان هیچ‌گاه به طور کامل تحقق نیافته است. جریان اصلاحات از بالا نتوانسته است مشارکت وسیع توده‌های مردم را همراه خود سازد. در دوره مشروطه، جنبش‌های خواهان اصلاحات به این علت که معمولاً از بالا به پایین بوده‌اند، دچار شکست شدند.

اصلاحات شاه امان‌الله در اوایل قرن بیستم، سلطنت مشروطه محمدظاهر شاه، جمهوری سردار محمدداود خان، جمهوری دموکراتیک خلق و دولت اسلامی مجاهدین هیچ‌کدام به دولت‌های ملی تبدیل نشدند.

توافق بن تا حدودی توانست این وضعیت را دگرگون سازد. قانون اساسی تدوین‌شده در لویه جرگه ۱۳۸۲ بر اهمیت دموکراسی در تمام بخش‌های دولت توجهی ویژه نشان داده است. در مقدمه قانون اساسی آمده است: «ما مردم افغانستان با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته، به منظور تحکیم وحدت و استقلال کشور و به منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی این قانون اساسی را تدوین می‌کنیم».

قانون‌گذار تحقق دموکراسی در کشور را در جای جای قانون مورد توجه قرار داده است. در هر سه قوه، مجریه، مقننه و قضاییه مکانیسم‌هایی در نظر گرفته شده است که حضور مردم و حاکمیت مردمی در آن حفظ شود.

ماده چهارم تصریح می‌کند: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کنند».^۱

ماده ششم یکی از تکالیف دولت را تحقق جامعه‌ای مبتنی بر نظام دموکراتیک می‌داند: «دولت مکلف است جامعه‌ای براساس عدالت اجتماعی و... و تحقق دموکراسی بنا کند».

رئیس دولت با انتخاب مستقیم مردم انتخاب می‌شود و نمایندگان مجلس

شورای ملی (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) نیز توسط آنان انتخاب می‌شوند. سیستم دموکراتیک، حکومت‌ها را در قبال منافع مردم مسئول و پاسخ‌گو می‌داند. خواسته‌ها و تمایلات اتباع در اداره دولت و در سیاست‌گذاری‌های آن به انحاء متفاوت بروز می‌کند. از این رو، دولت دموکراتیک با مکانیسم‌های در نظر گرفته‌شده، مانند انتخابات به شدت مراقب است رضایت اتباع را به دست آورد و گرنه احتمال دارد مردم تیم حاکم را در فرصت‌های بعدی کنار گذارند.

روند به وجودآمده این فرصت را در اختیار شیعیان قرار داده است که در بخش‌های مختلف دولت حضور یابند. پس از جنگ هزاره‌ها با امیر عبدالرحمن در اواخر قرن نوزدهم، احساس به فراموشی سپرده شدن هزاره‌ها همواره این جامعه را آزار می‌داد. اگرچه اصلاحات تدریجی بعدی در دولت‌ها از انبوه مصایب و مشکلات آنان کاست. اما حضور نمایندگان شیعی، به خصوص هزاره‌ها در دولت‌های بعدی بسیار کم‌رنگ بود. تنها در دوره دموکراسی این روند دچار تغییراتی شد و در کابینه دولت، پیروان مذهب شیعه نیز در پست‌های درجه پایین، حضور یافتند. اما این مشارکت نیز طبق اظهارنظر کارشناسان، براساس جمعیت شیعیان نبود و از آن بسیار فاصله داشت.^۲

دولت جمهوری سردار محمد داود نیز مانند بسیاری از دولت‌ها در پی تأمین اهداف مردم افغانستان، به خصوص شیعیان، توفیقی به دست نیاورد و شکاف میان حاکمیت و شیعیان هم‌چنان باقی ماند. علی‌الخصوص اینکه داود یک ناسیونالیست قوم‌گرا بود و برای شیعیان اهمیتی قایل نبود.

ظهور قدرت‌های سیاسی - نظامی شیعه در دوره جهاد هرچند حاکی از سیاسی شدن جامعه شیعیان افغانستان بود، اما هیچ‌گاه مورد پذیرش گروه‌های رقیب قرار نگرفت. تنها دولت پرچمی کامل با هدف فائق آمدن بر مسائل و بحران‌های فرارو، اصلاحاتی انجام داد که به علت ماهیت غیردینی و مردمی، نتوانست توجه

جامعه افغانستان و شیعیان را جلب کند.

تلاش جدید قانون‌گذار در قانون اساسی جدید، می‌تواند زمینه مشارکت وسیع همه قشرهای افغانستان، به ویژه شیعیان را تأمین کند.

در مدت زمان محدودی که از تدوین قانون اساسی می‌گذرد، اقتدارگرایی و عملکردهای قومی و قبیله‌ای به تدریج از جامعه افغانستان رخت برمی‌بندند و این خود زمینه مشارکت گسترده شیعیان را در امور سیاسی و اجتماعی فراهم می‌کند.

۲. آزادی

دموکراسی زمانی می‌تواند به ایده حاکمیت ملی برسد که آزادی اتباع خود را نیز تضمین کند. تضمین حقوق اساسی مردم از ویژگی مهم دولت‌های دموکراتیک به شمار می‌رود.

تدوین‌کنندگان قانون اساسی افغانستان نیز به این حقیقت توجه و تمام تلاش خود را کردند که آزادی شهروندان را در تمام اشکال آن در تدوین قانون اساسی کشور رعایت کنند. ماده ۶ قانون اساسی درباره حاکمیت تأکید می‌کند: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند.» آزادی بیان که در بسیاری رژیم‌های سیاسی افغانستان وجود نداشت، در قانون اساسی جدید مورد توجه قرار گرفته است: «آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغانی حق دارد که فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید.»^۳

آزادی اتباع در برگزاری گردهمایی‌های سیاسی - فرهنگی، ایجاد احزاب سیاسی و تشکیل اجتماع‌های گوناگون از امتیازهایی است که در قانون، لحاظ شده است: «اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس نمایند. اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند.» مشروط بر اینکه با قانون اساسی و احکام

دین اسلام مغایر نبوده و بر پیوندهای قومی و مذهبی استوار نباشد.^۴

آزادی پیش‌بینی شده در قانون اساسی افغانستان فراگیر است و با قوانین اساسی گذشته فاصله زیادی دارد. برخورد دولت در چند سال گذشته نیز جدی بودن جامعه افغانستان را در حمایت از آزادی نشان می‌دهد.

آزادی بیان که امروز در جامعه افغانستان وجود دارد، بی‌شک از موفقیت‌های دولت مرکزی است. شکل‌گیری رسانه‌های خصوصی، گسترش روزافزون نشریات و فعالیت‌های فرهنگی نشان از رونق آزادی بیان در کشور دارد که البته در گذشته تا این حد وسیع نبوده است. این وضعیت مطلوب قانونی به همراه فضای حاکم مبتنی بر آزادی همگانی فرصت بی‌نظیری برای شیعیان افغانستان به وجود آورده است که در پرتو آن می‌توانند فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را سامان دهند. حضور قوی شیعه‌ها در صحنه‌های فرهنگی، به ویژه مطبوعات آزاد نیز حکایت از برانگیختگی این امید در جامعه شیعه افغانستان دارد.

در گذشته، شیعه‌ها احساس می‌کردند در فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود آزاد نیستند و با موانع قانونی و اجرایی روبه‌رو هستند. تدوین قانون اساسی جدید و رویه معمول پس از آن این فکر را در جامعه شیعه تقویت کرده است که زمان برخورداری از فعالیت‌های آزاد اجتماعی برای آنان فرا رسیده است؛ از این رو، شاهد حضور قوی آنان در صحنه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هستیم.

۳. برابری

دموکراسی زمانی می‌تواند خاصیت دموکراتیک خود را حفظ کند که حقوق مساوی برای شهروندان در نظر گیرد تا بتوانند در پرتو برابری جلوی تعصب‌های فرقه‌ای و قومی را بگیرند و برادری میان اتباع تحقق یابد.

کَلَمَن، از پژوهشگران نوسازی، یکی از ویژگی‌های مهم نوسازی و توسعه را برابری می‌داند: «اصولاً سیاست نوسازی تلاش برای تحقق بخشیدن به برابری است.»^۵ از نظر کَلَمَن، مصادیق مهم برابری عبارت‌اند از: «اندیشه شهروندی عام برای افراد بزرگسال در حاکمیت (برابری در فرصت‌ها)، معیار اکتساب در زمینه استخدام و تخصیص نقش‌های سیاسی و اجرایی (برابری در فرصت‌ها) و مشارکت عامه مردم در نظام سیاسی (برابری در مشارکت).»^۶

اگرچه امروز پیوندی عمیق میان دموکراسی و برابری برقرار است، ولی همیشه چنین نبوده است. در یونان باستان که خاستگاه دموکراسی به شمار می‌رود، دموکراسی همراه برابری نبود. بردگان، زنان و بیگانگان حقوق شهروندی نداشتند. برابری به ویژه پس از انقلاب فرانسه (۱۸۷۹) مطرح شد و دو قرن طول کشید که در غرب به هنجاری سیاسی و اجتماعی تدوین شود. در اوایل قرن بیستم حق رأی برای زنان به رسمیت شناخته شد.

برابری در افغانستان نیز تاریخی بهتر از سایر کشورها ندارد. افزون بر زنان که در بیشتر مواقع از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی محروم بوده‌اند، به علت ساخت قبیله‌ای جامعه، شیعیان نیز به انواع تعصب و تبعیض دولت‌ها گرفتار بوده‌اند.

در بهترین قانون اساسی افغانستان که محمدظاهر شاه در سال ۱۹۶۴ تدوین کرد، تبعیض در شکل مذهبی آن محفوظ ماند. افزون بر آن، سیاست عملی دولت‌ها این شکاف را عمیق‌تر ساخت. حسن فولادی، از پژوهشگران افغان، درباره وضعیت نابرابر هزاره‌ها و عملکرد دولت‌ها می‌گوید: «اکثر کارمندان ادارات دولتی در سراسر هزاره‌جات از کابل و نواحی دیگر (تحت حاکمیت افغان‌ها) فرستاده می‌شوند. از حاکم ولایتی (استاندار) تا پایین‌ترین سطح از کارمندان، همه متعلق به افغان‌ها و بعضی‌شان به تاجیک‌ها هستند. به خاطر همین سیاست افغان‌ها، هزاره‌ها مجبورند فکر کنند حکومت خارجی است و آنها مستعمره افغان‌ها هستند.»^۷

در دولت مجاهدین که شیعیان افغانستان دوشادوش مجاهدان افغان با دشمن خارجی مبارزه کردند، انتظار می‌رفت این روند خاتمه یابد؛ ولی این دولت نیز در این منجلا ب سقوط کرد. بعضی از رهبران جهادی دولت مجاهدین را به علت مشارکت شیعه‌ها، سیک‌ها و زنان، دولت اسلامی نمی‌دانستند.^۸

پیروزی طالبان بر گروه‌های رقیب، بیش از همه شیعیان افغانستان را در موقعیتی دشوار قرار داد. آنان علاوه بر حقوق سیاسی و اجتماعی، حضور فیزیکی خود را در خطر دیدند چه رسد به آنکه خواستار برابری و مشارکت در حاکمیت سیاسی کشور باشند. به این ترتیب در نبود برابری، دولت ملی در افغانستان دست‌کم برای شیعیان وجود نداشته است.

سید عسکر موسوی در مصاحبه خود درباره تأثیر فقدان دولت ملی در افغانستان، به خصوص بر هزاره‌ها اظهار کرده است: «حکومت ملی برای مردم اقتصاد می‌آورد، کار می‌آورد، رشد فرهنگی می‌آورد، راه می‌سازد. در تمام این دوره یک پلیست (وجب) زمین، یک پلیست سرک (راه) در تمام منطقه وسیع هزاره‌جات ساخته نشد.

این چه نوع حکومت ملی می‌تواند باشد که یک هزاره حاکم (فرماندار) نشود؛ حاکم هزاره پشتو زبان باشد که نه زبان مردم را می‌فهمد و آن مسأله تاریخی (جنگ عبدالرحمن) را همه داریم. این حکومت ملی نیست که حاکم از یک پشتون باشد.

این چه نوع حکومت ملی است که یک بخش از مردم افغانستان نه مالیات می‌دهند و نه عسکر (سرباز) ولی یک چیزی را هم بگیرد و بیشتر از دیگران بگیرد.

این چه نوع حکومت ملی است که یک بخش مردم افغانستان هرگز مالیات ندهند و هزاره‌ها چند نوع مالیات بدهند! در گذشته مالیاتی گذاشته بودند در هزاره جات که شما از هر حیوانی که دارید باید از آن مالیه دهید، روغن دهید.^۹

به این ترتیب، بار سنگین نابرابری در جامعه افغانستان عمدتاً بر دوش اقلیت‌ها، به ویژه شیعیان بوده است. در مجموع شیعیان افغانستان پس از دولت امان‌الله با سه نوع تبعیض فرهنگی سیاسی و حقوقی مواجه بوده‌اند و حقوق مذهبی آنان در کشور رعایت نمی‌شده است. برای مثال، مجبور بودند در مدارس دولتی مطابق اعتقادات اهل سنت آموزش ببینند یا در احوالات شخصیه در صورت مراجعه به محاکم مجبور بوده‌اند مطابق فقه حنفی یا قانونی که مطابق فقه حنفی بوده است، عمل کنند.^{۱۰}

با توجه به چنین پیشینه‌ای، در قانون اساسی جدید تلاش شد برابری در همه سطوح آن میان شهروندان افغانستان به رسمیت شناخته شود. از این رو، ضمن برشمردن اقوام از آنان به عنوان ملت افغانستان یاد شده است: «ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند. ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرقیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد.»

به این ترتیب، قانون اساسی با تعریفی گسترده‌تر از واژه افغان که در گذشته عنوان قومی خاص بوده است، می‌کوشد به نوعی بحران هویت ملی را در افغانستان از میان بردارد. از نظر قانون اساسی، تنها پشتون‌ها افغان نیستند بلکه همه دارندگان تابعیت کشور زیر این عنوان قرار می‌گیرند.

هویت ملی مندرج در قانون اساسی سر ستیز با هویت‌های قومی ندارد و نام بردن از گروه‌های قومی به نوعی شناسایی این هویت‌هاست. شیعیان هزاره در گذشته از نظر هویت قومی در تبعیض بودند. در برخی منابع تحقیقاتی دولتی از آنان یاد نشده است که به معنای به رسمیت شناخته نشدن هویت قومی آنان توسط دولت است.

استقبال وسیعی که از حزب وحدت در دوره جهاد شد به علت پای‌بندی این

حزب به هویت قومی بود. حزب وحدت با تأکید بر هویت قومی هزاره‌ها و در کنار آن مذهب شیعی آنان، توانست بخش مهم از جامعه شیعه را همراه خود سازد. با رسمیت‌یابی هویت قومی هزاره‌ها آثار روانی عدم شناخت این هویت در جامعه شیعیان از بین می‌رود و آنان می‌توانند از این پس بدون تحقیر اجتماعی و سیاسی هویت‌های قومی خود را بر زبان آورند. افزون بر برابری در هویت ملی، قانون در مواد مختلف به صراحت هرگونه امتیاز و تبعیض میان اتباع را به شدت ممنوع کرده است: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.»^{۱۱}

یکی دیگر از وظایف اساسی دولت، ایجاد جامعه مدنی مبتنی بر حاکمیت مردم، عدالت اجتماعی و برابری بیان شده است: «دولت به ایجاد جامعه‌ای مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف [توسعه] متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد.»^{۱۲}

برابری در فرصت‌های شغلی نیز از چشم قانون دور نمانده و در مورد استخدام شهروندان، دولت موظف است برابری را رعایت کند: «اتباع افغانستان براساس اهلیت و بدون هیچ‌گونه تبعیض و به موجب احکام قانون به خدمت دولت پذیرفته می‌شوند.»^{۱۳}

اگر این ماده قانون را با گذشته مقایسه کنیم، تغییرات زیادی به نفع شیعیان به وجود آمده است و تأکید قانون بر برابری فرصت‌ها، به آن معناست که شیعیان نیز می‌توانند از این فرصت‌ها بهره‌مند شوند.

قانون اساسی در اختیار گرفتن پست‌های عالی دولتی را نیز تابع اصل برابری می‌داند، حال آنکه در گذشته در خصوص پست‌های رده بالا این قید افزوده می‌

شد که شاه یا رئیس دولت باید پیرو مذهب حنفی باشد.^{۱۴} اما در قانون حاضر برای احراز هیچ مقامی چنین شروطی قید نشده است. بر اساس قانون، هر فرد مسلمان که بتواند آرای مردم را جلب کند، می‌تواند بالاترین پست‌های دولتی را عهده‌دار شود.

برابری هنوز به طور مطلوب در جامعه افغانستان تحقق نیافته است و سیاست‌های قومی هم‌چنان درون دولت اعمال می‌شود. با این حال، در مقایسه با گذشته تفاوتی چشم‌گیر مشاهده می‌شود. اینک در کابینه کرسی وزرای شیعی حضور دارند. معاونت دوم کرسی را یکی از رهبران شیعی عهده‌دار است. کارمندان دولتی شیعه کم و بیش به چشم می‌خورند. البته ناکافی بودن حقوق کارمندان، انگیزه کارمند دولت شدن را بین شیعه‌ها کاهش داده است. در ولایت (استانداری) جدید دایکندی که از سوی دولت جدید به رسمیت شناخته شده والی (استاندار) فردی شیعی است. استاندار ولایت بامیان خانم حبیبه سرابی نیز از شیعه‌هاست. سید حسین انوری نیز از شیعیان افغانستان استانداری هرات را به عهده داشت که یکی از ولایات درجه یک کشور محسوب می‌شود. در پست‌های معاونت ولایات نیز معاونان شیعه حضور دارند.

در مجموع، حضور نیروهای شیعی و داشتن فرصت برابر در استخدام‌های دولتی هرچند مطلوب و آرمانی نیست، در مقایسه با گذشته بی‌تردید رضایت‌بخش است.

فضای ایجادشده این امید را شدت بخشیده است که سنت اعمال تبعیض در بخش‌های دولتی در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. قانون اساسی را مردم و نمایندگان مردم افغانستان تدوین کرده‌اند و این احساس بین همه به وجود آمده است که افغانستان به همه اقوام تعلق دارد و همگی می‌توانند در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی کشور و سیاست‌گذاری‌های کلان ملی مشارکت کنند.

به نظر می‌رسد که هنجارهای قومی و قبیله‌ای به پایان عمر خود نزدیک شده‌اند و فرایند تشکیل دولت - ملت در افغانستان در حال تحقق است.

۴. سیاسی شدن جامعه شیعه

پس از یک دهه جنگ خونین میان هزاره‌ها و امیر عبدالرحمن در اواخر قرن نوزدهم که به شکست سنگین هزاره‌ها انجامید، شیعیان از مسائل سیاسی دور نگه داشته شدند. دولت مواظب بود که بار دیگر این اقلیت قومی خود را سازماندهی نکند و شورش به راه نیندازد. به علت این رفتار مقتدرانه دولت، هزاره‌ها و شیعیان نیز تا حد امکان از نزدیک شدن به مسائل سیاسی پرهیز می‌کردند. آنان نزدیک شدن به مسائل سیاسی را در این شرایط خطرناک می‌دانستند، از این رو، از فعالیت‌های سیاسی چشم پوشیدند. اصلاحات پس از امیر عبدالرحمن بیشتر جنبه اجتماعی داشت. در نتیجه از بار سنگینی که دولت بر آنان به عنوان شکست‌خوردگان جنگ گذاشته شده بود، کاست. اما این اصلاحات حوزه سیاسی را دربر نمی‌گرفت. افزون بر آن، با گسترش فعالیت‌های فرهنگی در کل کشور در این دوره طبیعی بود که توده‌ها به مسائل سیاسی فکر نکنند.

در نیمه اول قرن بیستم هر از گاهی درگیری‌های محلی و شورش‌هایی با رنگ و بوی سیاسی میان شیعیان به وقوع می‌پیوست، اما چنان عمیق و گسترده نبود که بتواند موج اجتماعی و سیاسی قوی به راه اندازد.

دهه دموکراسی در افغانستان (۱۹۷۳-۱۹۶۴) که با رشد حوزه‌های فکری و روشنگری همراه بود، تا حدودی کمک کرد که جستارهایی در مسائل سیاسی میان نخبگان شیعی به وجود آید. رستاخیز سیاسی جامعه شیعه را باید در دوره جهاد دانست که در مقایسه با گذشته به صورت انقلابی شکوفا شد.

با فروپاشی سیستم سیاسی و نظام متمرکز و در پی آن به وجود آمدن وضعیت

آنارشستی در دولت مجاهدین، شیعه‌ها در کنار قدرت یافتن نظامی وارد عرصه سیاسی شدند. احزاب سیاسی شیعیان افغانستان، با نصب العین کردن اهداف سیاسی و امتیازهایی از این دست، و با اصرار بر فاصله‌گیری از گذشته تراژدیک خود، توده‌های مردم را به سرعت درگیر مسائل سیاسی کردند.

در پرتو دیدگاه جدید، مشارکت شیعیان در امور سیاسی حقی مسلم و اجتناب‌ناپذیر بود نه یک تابوی سیاسی. شیعیان در این زمان مصمم بودند به هر نحو ممکن حتی با پرداخت هزینه‌های سنگین قدرت سیاسی و حضور سیاسی خود را در قالب احزاب موجود حفظ کنند. استقامت حزب وحدت در غرب کابل که در شش ماه اول (۱۳۷۱) استقرار در کابل چندین جنگ قومی و مذهبی را پشت سر گذاشت،^{۱۵} حاکی از سیاسی شدن جامعه شیعه بود. سیاسی شدن جامعه شیعه امروز موج افراطی و قومی خود را پشت سر گذاشته است و می‌تواند فرصتی دیگر برای شیعیان به حساب آید. سیاسی شدن جامعه شیعه امکان مشارکت سیاسی گسترده را برای آنان فراهم آورد. پس از کنفرانس بن و استقرار دولت مرکزی، شیعیان از فعال‌ترین گروه‌های قومی بودند که با اشتیاق فراوان در تمام جریان‌های سیاسی به صورت فعال شرکت کردند. برای مثال، در انتخابات ۱۸ میزان (مهر) ۱۳۸۳ که نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان بود، آقای محمد محقق نامزد ریاست‌جمهوری شد و اکثریت قاطع هزاره‌ها از نامزدی وی حمایت کردند.^{۱۶}

۵. رسمیت مذهب جعفری

به یقین، بزرگ‌ترین دستاورد شیعیان افغانستان، رسمیت‌یابی مذهب آنان در دوره جدید است. در کشوری مانند افغانستان که ساکنانش هر از گاهی به نبردهای قومی، قبیله‌ای و مذهبی رو می‌آوردند، سخن گفتن از پلورالیسم سیاسی و دینی که

نظر همه افراد و گروه‌های جامعه را به نحوی جلب کند، کاری بس دشوار به نظر می‌رسد. اقلیت بودن شیعیان افغانستان هیچ‌گاه فرصت برخورداری از اعمال رسمی مذهبی را به آنان در گذشته، نداده است. مهم‌ترین مسأله‌ای که در تاریخ معاصر افغانستان مورد اتفاق گروه‌های قومی و مذهبی بود، عدم شناخت مذهب جعفری به عنوان یکی از مذاهب کشور بود.

نزاع‌ها و مخاصمات سنگین تاجیک‌ها و پشتون‌ها در دولت استاد ربانی نیز نتوانست این وفاق را از میان بردارد. از این رو، در مسودهٔ پیشنهادی دولت مذکور، مذهب حنفی به عنوان تنها مذهب رسمی کشور، پیشنهاد شد.^{۱۷}

از دید برخی مورخان، سخت‌گیری دولت‌های افغانستان در مورد مذهب جعفری، حتی در مقایسه با اقلیت‌هایی چون سیک و هندو بیشتر بوده است: «همان سان که دوپری متذکر شده است، تبعیض مذهبی آشکار هم در افغانستان وجود دارد و بیشتر هم بین شیعه‌ها و سنی‌های مسلمان، این موضوع وجود دارد تا بین مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها. مثلاً هم هندوها و هم سیک‌ها روزهای مقدس خود را بدون کدام [هیچ] مزاحمتی جشن می‌گیرند و مقامات رسمی حکومت مسلمان افغان، صحبت‌های رُک و صریحی درباره این جشن‌ها دارند؛ اما حتی یک مورد وجود ندارد که از روزهای جشن مقدس شیعه سخنی به میان آورده باشند.»^{۱۸}

به نظر می‌رسد اظهارات فولادی به مراسم جشن و در دهه پیش از دهه دموکراسی برمی‌گردد، وگرنه در این دهه بعضی از وزرای کابینه و مقامات بلندپایه دولت در مجالس عزاداری، به خصوص روز عاشورا در کابل شرکت می‌کردند.

این روند سخت‌گیری بر شیعیان از نظر مذهبی در دورهٔ استیلای طالبان به اوج رسید و نه تنها مذهب شیعه رسمیت نیافت، بلکه حضور فیزیکی شیعیان نیز زیر سؤال رفت.

الف) چگونگی رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی

در قانون هیچ ماده‌ای که به صراحت مذهب جعفری را به رسمیت بشناسد، وجود ندارد؛ چنان که در مورد مذاهب دیگر نیز چنین ماده‌ای وجود ندارد. قانون معرفی مذهب رسمی کشور، وجه جامع همه مذاهب - اسلام - را به طور کلی پذیرفته است و در جزئیات مربوط به فرقه‌های دینی وارد نشده تا از جانبداری مذهب خاص پرهیز کند.

ماده دوم قانون، دین دولت را اسلام، بدون اشاره به فرقه‌ای خاص، معرفی کرده است: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام قانون آزاد می‌باشند.» در گذشته در بسیاری قوانین اساسی کشور، مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی کشور، تصویب شده بود.

قانون اساسی با فاصله گرفتن از رویه‌های گذشته در پی آن است که تا حد توان مذاهب مختلف را دور حقیقت کلی اسلام جمع و از همین کلیت دین استفاده کند.

در موارد خاص (مسائل مورد اختلاف میان مذاهب) قانون‌گذار به طور مساوی دو مذهب حنفی و جعفری را به رسمیت شناخته است. مهم‌ترین مسائلی که در آن شیعه‌ها با سنی‌ها دچار اختلاف می‌شوند محاکم (دادگاه‌ها) مربوط به احوال شخصیه و کتاب‌های درسی متون دینی برای دانش‌آموزان است.

قانون در مورد دادگاه‌ها و احوال شخصیه چنین مقرر کرده است: «محاکم برای اهل تشیع در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می‌نمایند. در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند.»^{۱۹}

در مورد چگونگی تدوین متون درسی دانش‌آموزان نیز قانون یادآور شده است که در این خصوص کتاب‌ها براساس مذاهب موجود در کشور تدوین می‌شود: «دولت نصاب واحد تعلیمی را بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان تدوین می‌نماید.»^{۲۰}

آنچه گفته شد، بُعد ایجابی موضوع است. از منظر سلبی نیز تلاش قانون‌گذار بر آن بوده است که از به رسمیت شناختن مذاهب خاص پرهیز کند و منتسب بودن به یک مذهب را برای احراز مقامات عالی‌رتبه دولتی مانند ریاست‌جمهوری، ریاست ستره محکمه و ریاست شورای ملی (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) سلب کرده است.

هیچ ماده‌ای که شرط انتساب به مذهبی خاص برای احراز مقامات دولتی و کشوری در آن لحاظ شده باشد، در قانون اساسی وجود ندارد؛ حال آنکه در گذشته احراز مقامات درجه یک کشور همانند مقامات شاهی، ریاست‌جمهوری، ریاست محکمه و... در اختیار پیروان مذهب حنفی قرار داشته است.

قانون هم‌چنین دولت را به پیروی از مذهبی خاص در انجام مراسم دینی ملزم نکرده است. ماده ۸۰ قانون به صراحت از وزرا خواسته است از پرداختن به الزامات قومی و فرقه‌ای خودداری کنند: «وزراء نمی‌توانند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نمایند.»

با توجه به این مواد ایجابی و سلبی، از نظر قانون اساسی، دین رسمی کشور دین مقدس اسلام است که همه نحله‌های مذهبی به آن منتسب‌اند. قانون هیچ‌کدام از مذاهب موجود را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد و در موارد اختلاف، مذاهب را در این موارد به رسمیت شناخته است.

این برخورد عقلایی و عقلانی قانون‌گذاری در جامعه افغانستان، فرصت هرچه

بیشتر حضور شیعیان را در جامعه افغانستان تسهیل می‌کند. شیعیان دیگر مانند گذشته با مشکل حقوق و برخورد‌های دولت با مسائل مذهبی، مواجه نیستند که خود مشارکت سیاسی و اجتماعی گسترده آنان را به دنبال خواهد داشت. قانون اساسی افغانستان مدل جدیدی از اتحاد اسلامی را میان فرق و مذاهب کلامی بر اساس کلیت دین اسلام ارائه می‌کند که می‌تواند الگویی مناسب برای اتحاد اسلامی در تمام جوامع اسلامی باشد.

ب) عوامل مؤثر در رسمیت‌یابی مذهب جعفری

رسمیت یافتن مذهب جعفری در کشوری مانند افغانستان تا حد زیادی غیر قابل پیش‌بینی بود. دو عامل جنگ‌های طولانی قومی و فرقه‌ای و سلطه طالبان در کشور و بسط افکار طالبانی میان پیروان اهل سنت کافی بود که مذهب شیعیان رسمیت نیابد. اما قانون اساسی جدید با قاطعیت، مذهب جعفری را در کنار مذهب حنفی زیر چتر اسلام جمع کرد.

مهم‌ترین عوامل مؤثر در این فرایند عبارت‌اند از:

- پویایی جامعه شیعه

مهم‌ترین عامل را باید تحرک و پویایی جامعه شیعیان افغانستان دانست. شیعیان افغانستان از هر جهت در دوره جهاد و پس از آن جریان رو به رشدی را شاهد بوده‌اند. در درگیری‌های سیاسی و نظامی آنان مصمم بودند به هر نحو ممکن حضور سیاسی خود را تثبیت کنند.

حضور نیروهای حزب وحدت در غرب کابل و بامیان و تلاش‌های سیاسی حرکت اسلامی به رهبری آیت‌الله محسنی سهم بسزای دارد. جامعه پویای شیعه پس از جهاد، جامعه‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌توان در معادلات سیاسی و کلان

کشور نادیده انگاشته شود.

در دوره جهاد قاعده حاکم بر روابط گروه‌ها اصل معروف «قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید» بود و در پرتو آن بسیاری از اقلیت‌های قومی به خودمختاری در مبارزات سیاسی خود دست یافتند. حتی از یک‌های افغانستان که پیش از دوره جهاد از همه جوانب در عقب‌ماندگی کامل به سر می‌بردند با توسل به قاعده فوق، سرنوشت سیاسی خود را سامان دادند و به یکی از بازیگران مهم سیاسی کشور تبدیل شدند.

تحول مذکور از منظر درونی جامعه شیعه بدان معنا بود که جامعه شیعه افغانستان پس از یک قرن کتمان هویت به این باور رسیده است که حضور خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی افغانستان اعلام و به طور برابر با شهروندان کشور زندگی نمایند.^{۲۱}

۲- تحول در جامعه افغانستان

بن بست به وجود آمده در دوره جهاد و چیرگی طالبان بر افغانستان نوعی سرخوردگی را در جامعه و بین روشن‌فکران کشور به وجود آورد. همین مسأله موجب شد که سکنداران سیاسی کشور در بسیاری هنجارهای سیاسی و اجتماعی خود تجدید نظر کنند.

جنگ‌های خانمان‌سوز و ویرانگر تحمیل شده بر مردم افغانستان، به تدریج خودباوری ملی را میان آنان تقویت کرد. در این میان مهاجرت نیز بسیار تأثیرگذار بود. اکثر افغان‌های مقیم کشورهای دیگر شاهد همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و مذاهب گوناگون تحت اداره‌ای مرکزی با عنوان «دولت ملی» بودند. این مسأله سبب شد که آنان نیز برای تشکیل یک دولت ملی فراگیر آمادگی پیدا کنند. در فرایند تدوین قانون اساسی این نگاه پلورالیستی کاملاً پیدا بود.^{۲۲}

— عزم جامعه جهانی بر تحقق دموکراسی در افغانستان

سومین متغیر اساسی را باید بیرون از مرزهای افغانستان جست‌وجو کرد. حضور نیروهای بین‌المللی برای تقویت صلح و حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها در تحقق و تقویت صلح هم‌چنان عاملی بسیار تأثیرگذار است.

با اینکه چند سالی است که از تدوین قانون اساسی و ایجاد دولت مرکزی می‌گذرد، معلوم نیست با خروج نیروهای خارجی از افغانستان، صلح به وجود آمده و دولت ملی به چه سرنوشتی دچار خواهند شد.

در جریان تدوین قانون اساسی، مجامع بین‌المللی مترصد بودند ارزش‌های دموکراسی لیبرال هم‌چون تسامح و تساهل، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و برابری و مساوات جایگاه خود را در قانون اساسی پیدا کنند. نمایندگان کشورهای خارجی و در رأس آنها ایالات متحده از دولتی دموکراتیک حمایت می‌کردند که به یک قوم خاص و جریان خاص منتسب نباشد.

افزون بر بُعد ارزشی مسأله، اهمیت دادن به فراگیری قانون اساسی می‌توانست تا حدودی توجیه‌کننده حضور نیروهای خارجی باشد. از این رو در دموکراسی غربی به خصوص از نوع لیبرالی نمی‌توان با اتکا بر مذهبی خاص به بخش‌گیری از جمعیت کشور بی‌اعتنا بود یا تلاشی برای رفع موانع تاریخی بر سر راه آنان نکرد. در نتیجه، جامعه جهانی حامی تدوین قانونی بود که در آن ارزش‌های دموکراتیک حفظ شده باشند. این حمایت نیز به نحو چشم‌گیری خود را در مواد قانون اساسی از جمله رسمیت‌یابی مذهب تشیع نشان داد.

تهدیدها

اگرچه وضعیت پس از کنفرانس بن سبب تحولات عمیق و گسترده سیاسی در افغانستان شد، به این معنا نبود که جامعه افغانستان یکباره از تمام سنت‌های

سیاسی و اجتماعی خود دست بردارد.

برخی مسائل در جامعه شیعه که متأثر از دو عامل ساختار کشور و جامعه شیعه است، ممکن است هم‌چنان تهدیدکننده جامعه شیعه است. در ادامه به این تهدیدها می‌پردازیم.

۱. نگاه قبیله‌ای و فرقه‌ای به سیاست

ساده‌انگارانه است که به صرف تدوین قانون اساسی دموکراتیک و تأسیس دولتی مرکزی که هنوز به ثبات نرسیده، مسائل جامعه افغانستان را حل‌شده تلقی کنیم. بافت قبیله‌ای افغانستان که قدمتی تاریخی دارد، باید به تدریج از میان برداشته شود و نمی‌توان همه چیز را یک شبه و با تدوین قانون پایان یافته خواند.

در جامعه‌ای که بخش عمده جمعیت از نظر فرهنگی رشد نکرده‌اند و حتی حداقل سواد خواندن و نوشتن ندارند، احتمال سیر قهقرایبی جامعه و فروپاشی روند ایجادشده وجود دارد. به نظر می‌رسد رهیافت قبیله‌ای و فرقه‌ای به مسائل کلان سیاسی و اجتماعی افغانستان هم‌چنان از تهدیدهای جدی است.

تا زمانی که هویت‌های قومی، مذهبی و محلی پررنگ‌تر از هویت ملی باشند، فرایند ملت‌سازی شروع نخواهد شد و از ابتدا شکست خواهد خورد. در کشوری که پیروان هر مذهب یا قوم در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی تمام معیارهای ارزشی و انسانی را فدای نگرش‌های قومی و مذهبی خود می‌کند و از این زاویه مسائل کلان کشور را تفسیر و تحلیل می‌کنند، تعریف منافع مشترک امکان‌پذیر نیست. این رهیافت در خصوص اقلیت‌های قومی و مذهبی مانند شیعه به مراتب خطرناک‌تر است.

از نظر جامعه‌شناختی، نتایج چنین نگرشی برای جامعه شیعه به کابوس شباهت دارد. آنان از لحاظ قومی و حزبی در اقلیت‌اند و اگر ارزش‌های قبیله‌ای و مذهبی

در مسائل کلان و راهبردی جای خود را باز یابند، در بدترین حالت از به وجود آمدن رژیم‌های اقتدارگرا، مستبد و قوم‌گرایی گزیری نخواهد بود.

دو دولت اقتدارگرای قومی و مذهبی امیر عبدالرحمن در اواخر قرن نوزده و امارت اسلامی طالبان در اواخر قرن بیست مصداقی از نگرش‌های قومی و فرقه‌ای در مسائل سیاسی هستند که در هر دو دولت شیعیان قربانیان اصلی این رهیافت بوده‌اند.

از این رو لازم است شیعیان افغانستان بیشتر از سایر اتباع کشور پروسه ملت‌سازی و دولت‌سازی مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک را جدی بگیرند. آنان باید به این حقیقت توجه کنند که بین تمام کشورهای اسلامی که شیعه در اقلیت‌اند، این مذهب به عنوان مذهب رسمی در قانون اساسی به ثبت نرسیده است. اما این اتفاق تنها در افغانستان افتاده است.^{۲۳} طبیعی است که با در پیش گرفتن رویکردهای عقلانی و منطقی نگذارند چنین امتیاز بزرگی پای سیاست‌های قومی و قبیله‌ای قربانی شود.

جدا از فشارها و سختی‌هایی که اکثریت بر اقلیت در همه زمینه‌ها تحمیل می‌کند - چنان که در گذشته اتفاق افتاد - در نبود هویت ملی مشترک که همه اتباع کشور را زیر ایده‌ای فراگیر بسیج کند، تعارض و منازعه امری اجتناب‌ناپذیر است. هرچند تجربه نشان داده است در چنین مواردی استبداد قومی به طور موقت می‌تواند کارگشا باشد؛ هرگاه که اقوام غیرحاکم از بیسش سیاسی برخوردار شوند، سلسله‌ای منازعات طولانی رخ خواهد داد.

افغانستان چنین تجربه‌ای را پس از فروپاشی دولت کمونیستی از سر گذراند. در دولت مجاهدین فقدان هویت ملی مشترک میان گروه‌های درگیر بستر جنگ داخلی را فراهم کرد که سبب شکل‌گیری منافع متعارض شد از نظر گروه‌های قومی در این زمان منافع کشوری وجود نداشت و منافع گروه‌ها و اقوام در پرتو

قاعده «همه یا هیچ» تفسیر می‌شد.

براساس این قاعده هر یک از بازیگران داخلی، تمام افغانستان را برای خود می‌خواست و سهمی برای دیگران قائل نبود. قاعده دیگری که از دل این تنش‌ها به وجود آمد قاعده «حاصل جمع جبری صفر» بود که براساس آن باخت کامل هر بازیگر برد دیگری محسوب می‌شد و به عکس.^{۲۴}

نگاه تاریخی به افغانستان این حقیقت را تأیید می‌کند که رهیافت قومی و قبیله‌ای توأم با نگرش‌های کور مذهبی بهای سنگینی از مردم افغانستان، به خصوص شیعیان، گرفته است. درست زمانی که همه مسائل به کلی حل شده تلقی می‌شد و انتظار می‌رفت که افغان‌ها پس از غلبه بر مسائل خارجی بتوانند از ثمرات استقلال سیاسی کشور برخوردار شوند، بحرانی جدید مبتنی بر درگیری‌های قومی و مذهبی دامن‌گیر مردم افغانستان شده است.

دو پیروزی مهم افغان‌ها نخست در برابر نیروهای متجاوز انگلیسی‌ها در اول قرن بیستم و دیگری در برابر روس‌ها در اواخر همین قرن، با بروز هنجارهای قومی و قبیله‌ای پس از آن به بن بست رسید و نتوانست در ترقی فرهنگ و توسعه همه‌جانبه کشور نقش ایفا کند.

سیاست تساهل و تسامح امروز در مسائل توسعه کشورها نقشی حیاتی دارد. برخی نویسندگان توسعه بین‌المللی را نیز در پرتو تساهل و تسامح جست‌وجو می‌کنند.^{۲۵} تساهل و احترام متقابل زمانی امکان‌پذیر است که «تک تک افراد جامعه مرد و زن، بتوانند براساس آداب و رسوم و دانش خود به شکوفایی فرهنگی واقعی برسند».^{۲۶} شرط لازم این است که «هر فرد باید بتواند بدون هیچ‌گونه احساس گناه و ترس از سنگینی بار ممنوعیت‌های گذشته باور کند که به مکان فرهنگی خاص تعلق دارد». مهم‌ترین برگ برنده شهروندان افغان در این خصوص همکاری بین‌المللی و عزم جهانی در تحقق این ایده است.

هر چند حضور نیروهای خارجی در بسیاری موارد باعث سرخوردگی روانی مردم افغانستان شده است، اما این تأثیر مطلوب را داشته که بازیگران عرصه سیاسی افغانستان تلاش کنند به هویتی جمعی دست یابند و در صورت بروز مسائل مورد اختلاف، این اختلاف‌ها را از راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز حل کنند. حال اگر به دلایل گوناگون نیروهای خارجی از کشور خارج شوند، این سؤال باقی خواهد ماند که هویت ملی مشترک چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ به نظر می‌رسد رهیافت قومی و قبیله‌ای در سیاست هنوز به عنوان تهدیدی جدی در افغانستان حضور دارد.

۲. نظام اداری

دومین مشکل جدی فراروی شیعیان، به ویژه هزاره‌های افغانستان، به نظام اداری دولت برمی‌گردد. این نظام اداری که طی چندین دهه شکل گرفته، هیچ‌گاه مورد رضایت شیعیان نبوده است. شکست سنگین جنگ با امیر عبدالرحمن شرایط خاصی بر هزاره‌ها تحمیل کرد، به گونه‌ای که به نواحی پرت و غیرقابل دسترس مرکزی رانده و محصور شدند. این روند بعدها هر چه بیشتر به ضرر جامعه هزاره تکمیل شد: «هزاره‌جات پس از اشغال کامل در سال ۱۸۳۹ بین ولایات هم‌مرز مانند کابل، قندهار و بامیان تقسیم شد. هدف این تقسیمات کاملاً مشخص بود: در هم کوبیدن احساس استقلال‌خواهی و مقاومت در وجود هزاره‌ها.»^{۲۷} فرایند سخت‌گیری بر ولایات هزاره‌نشین با فراز و فرودی که داشت، در نهایت پراکندگی اداری هزاره‌جات را تثبیت کرد.

در دوره شاه امان‌الله خان افغانستان به ۵ ولایت و ۴ منطقه تقسیم شد.^{۲۸} در سلطنت محمدظاهر شاه در سال ۱۳۱۲ افغانستان در مجموع دارای ۱۹ مرکز اداری بود. در این دوره حکومت کلان دایزنگی به عنوان بخشی از مناطق شیعه‌نشین

رسماً وجود داشت. در آخرین تقسیم‌بندی اداری در سال ۱۳۴۳ که افغانستان به ۸ ولایت (استان) تقسیم شد، حکومت کلان دایزنگی حذف و بامیان جایگزین آن شد که مرکز این ولایت در منطقه تاجیک‌نشین انتخاب شده بود.^{۲۹}

عدم رعایت عدالت اجتماعی و بی‌توجهی به مسائل و مصالح قومی و قبیله‌ای در تقسیم‌های اداری گذشته موجب ناخرسندی شیعیان و هزاره‌ها شده بود. در بررسی که محمدحسین فرهنگ انجام داده است، ناعادلانه بودن تقسیمات اداری به خوبی روشن است. بر اساس این تحقیق، در زمان سلطنت محمدظاهر متوسط جمعیت هر واحد اداری در مناطق شیعه‌نشین در مرکز افغانستان، ۱۶۰ هزار نفر بوده، در حالی که این رقم در مناطق پشتون‌نشین به ۱۵ هزار نفر تقلیل می‌یابد.^{۳۰}

اهمیت واحدهای اداری بدان علت است که تمام خدمات دولتی به شهروندان از این کانال سرازیر می‌شود. از این رو، میزان جمعیت و گستردگی مناطق شیعه‌نشین در مقایسه با واحد اداری آنان، فرصت بهره‌برداری برابر از امکانات دولتی را از آنان می‌گیرد. تا پیش از اعلام ولایت (استان) دایکندی در دوره اخیر، در سراسر مناطق شیعه‌نشین هیچ استان مستقلی وجود نداشت و این مناطق به سایر بخش‌ها ملحق شده بودند و این وضعیت هم‌چنان باقی است: «در هزاره‌جات ولایت جداگانه‌ای وجود ندارد بلکه به ولایات میدان، غزنی، ارزگان، غور، جوزجان، سمنگان، بغلان، پروان و بامیان ملحق شده است.»^{۳۱}

قانون اساسی جدید کشور این تقسیم‌بندی را به رسمیت نمی‌شناسد و چنین سیستمی را ناعادلانه می‌داند. قانون در این خصوص در نظر دارد واحدهای اداری را براساس میزان جمعیت و وضعیت جغرافیایی توزیع کند: «واحد اداره محلی ولایت است. تعداد، ساحه، اجزا و تشکیلات ولایات و ادارات مربوط، براساس تعداد نفوس، وضع اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی توسط قانون تنظیم می‌گردد.»^{۳۲}

موضع‌گیری عقلانی و دموکراتیک قانون اساسی این امکان را به شیعیان افغانستان داده است در راستای تقسیمات اداری مجدد یا گسترش واحدهای اداری خود اقداماتی انجام دهند. این تلاش‌ها در یک مورد به ثمر نشسته و ولایت دایکندی در مرکز افغانستان به عنوان واحد اداری مستقل به رسمیت شناخته شده است. با این حال، وسعت برخی مناطق اداری شیعیان و کثرت جمعیت آنان در مقایسه با سایر واحدهای اداری کشور به گونه‌ای است که نمی‌توان با ایجاد یک یا دو ولایت این مشکل را حل کرد؛ گزارش‌هایی غیررسمی در مورد شکل‌گیری ولایت جاغوری وجود دارد.

عدالت اجتماعی و برابری فرصت‌ها در دولتی دموکراتیک که عزم آن تحقق جامعه مدنی و مطلوب شهروندان است، ایجاب می‌کند که در به توزیع واحدهای اداری تجدید نظر صورت گیرد و براساس معیارهایی که در قانون اساسی به آن توجه شده است، نظام اداری جدید به وجود آید.

این دیدگاه که واحدهای اداری شیعیان به کلی مستقل از سایر واحدهای اداری باشند، شاید با استقبال گسترده شیعیان مواجه نشود، بلکه تأکید بر آن است که در تقسیم‌های اداری روندی عادلانه به وجود آید تا عدالت اجتماعی در کشور تحقق یابد.

از نظر اداری نباید میان مناطق شیعه‌نشین و مناطق دیگر کشور تفاوت قائل شد. برای شهروند افغانستان فرقی ندارد که مرکز یک ولایت در قندهار باشد یا در دایکندی، ولی آنچه مهم است عادلانه بودن این تقسیم‌بندی است بسیاری از واحدهای اداری بزرگ (چون ولایت) در مناطق جنوب شرقی کوچک‌تر از واحدهای اداری چون فرمانداری در مناطق مرکزی هستند و این خود حاکی از نبود نظام عادلانه اداری در کشور است.

خدمات دولتی در یک واحد اداری پانزده‌هزار نفری نباید با یک واحد ۱۵۰

هزار نفری برابر باشد. باید تلاش کرد این تفاوت‌های آشکار به حداقل برسد و رضایت تمام اتباع افغانستان جلب شود.

۳. فقدان نهادهای سیاسی و مدنی تأثیرگذار

سومین مشکل به جامعه شیعه بازمی‌گردد. به علت تعصب سیستم حکومتی، جامعه شیعه با تأخیر وارد فضای سیاسی و اجتماعی شد. این تأخیر تأثیرات مهمی بر ساختار سیاسی و اجتماعی آن گذاشته است.

در دوره جهاد و پس از آن، احزاب متعددی بین شیعیان افغانستان به وجود آمدند، اما هیچ‌کدام ساختار نهادینه سیاسی منتهی شد. به طور کلی شیعیان افغانستان شناخت خوبی از کارکردهای جمعی ندارند و در بازی‌های سیاسی از تاکتیک‌های جمعی کمتر استفاده می‌کنند.

تعدد احزاب سیاسی در بسیاری جوامع حاکی از تنوع فکری و فضای پلورالیستی مطلوب است، اما در افغانستان، به ویژه در جامعه شیعه، این فرایند ناشی از ضعف بوده است نه از موضع قوت آن. در ابتدای ورود همگان به مسائل سیاسی، شیعیان افغانستان به دامن جنگ داخلی افتادند که به رغم کوتاه بودن، تلخ و ناگوار بود.

در این زمان گرایش به احزاب بین توده‌های مردم به عصبیتی لجام‌گسیخته ختم شد و پیوندهای عاطفی و احساسی با حزب، دلبستگی شدیدی به آموزه‌ها، شعارها و خصوصیات حزبی پدید آورد.

در این رویکرد همگانی، حزب در رأس سنت‌های اجتماعی قرار گرفت و آموزه‌ها و کارکردهای آن به صورت هنجارهای قومی رواج یافت.^{۳۳} اگرچه احزاب جهادی شیعه بعداً دست از خصومت و نزاع برداشتند، اما به علت نداشتن روحیه همکاری و علاقه به کارهای جمعی، هیچ‌گاه ائتلافی نیرومند و مطلوب

تشکیل نداده‌اند.

در حال حاضر نیز پراکندگی سیاسی و تعدد حزبی میان شیعیان مشهود است. تنها حزب وحدت اسلامی افغانستان به چند شاخه با همین عنوان اما با اندک تغییراتی تقسیم شده است.^{۳۴}

مهم‌ترین مشکل احزاب شیعی فقدان یک ساختار نیرومند حزبی است که بتواند در دوره‌های مختلف به نحو صحیح عمل کند تا اقبال عمومی را فراهم آورد. در وضعیت موجود احزاب شیعی کانال‌هایی برای فعالیت شخصی اشخاصی معهود هستند که در قالب احزاب، اهداف خود را پیش می‌برند.

به نظر می‌رسد به وجود آمدن ساختار حزبی نیرومند با مکانیسم‌های دموکراتیک بسیاری از مشکلات حزبی را از میان بردارد. اما در نبود این مکانیسم قوی، در حال حاضر اشخاص بیشتر فرصت ظهور یافته‌اند تا منافع جمعی در قالب احزاب. از این رو در دوره جدید شاهد نوعی تزلزل و عدم ثبات در تصمیم‌گیری‌های سیاسی شیعیان افغانستان هستیم که در شرایط مختلف در این جامعه نمود می‌یابد. برای مثال در جریان انتخابات ریاست جمهوری، آقای خلیلی به دلیل حمایت از کرزی به حاشیه رانده شد و بسیاری از روشن‌فکران، صاحبان رسانه‌ها و مردم در برابر او موضع گرفتند. در مقابل، آقای محقق با قرار گرفتن در جایگاه سوم - پس از کرزی و قانونی - شخصیت ملی هزاره‌ها شد و از او به عنوان مظهر تجلی خواسته‌های شیعیان یاد کردند.

تصمیم سیاسی او مبنی بر مواجهه با کرزی از او چهره‌ای محبوب ساخت به گونه‌ای که توانست در انتخابات پارلمانی با کسب ۱۳/۸ درصد آرا به عنوان نفر اول ولایت کابل انتخاب شود. و هزاره‌ها از این موقعیت به خود بالیدند. اما محبوبیت آقای محقق چندان دوام نیاورد و پس از چندی که با سیاف در برابر آقای قانونی برای ریاست پارلمان ائتلاف کرد، خاطرات گذشته جنگ‌های غرب

کابل، به ویژه افشار، در ذهن شیعیان تداعی شد. از این رو، تصمیم محقق مورد نکوهش شدید مردم و نمایندگان شیعه قرار گرفت. در نتیجه، پست معاونت پارلمان را که دستیابی به آن تقریباً حتمی پنداشته می‌شد، از دست داد.^{۳۵}

جهت‌دهی به افکار عمومی مردم از کارکردهای مهم نهادهای سیاسی است که باید آن را در راستای منافع مردم سوق دهد. از این رو، وجود نهادهایی که بتواند وحدت ملی و منافع ملی را میان شیعیان تقویت کند، ضروری است. در نبود چنین نهادهای تأثیرگذاری بعید نیست جریان‌های قومی و قبیله‌ای بر افکار عمومی مردم فائق آید.

۴. ضعف همبستگی و همکاری نخبگان

نخبگان سیاسی هر کشوری طلایه‌داران فعالیت‌های سیاسی هستند. همبستگی و وفاق آنان می‌تواند جامعه را به سوی اهداف مطلوب آن به نحو سریع و مؤثر سوق دهد. نخبگان سیاسی شیعیان که همان فعالان سیاسی هستند به دلیل نداشتن روحیه همکاری نتوانسته‌اند از فرصت‌های به وجودآمده برای شیعیان استفاده مطلوب کنند. هم‌چنین فرصت‌های قانونی به وجودآمده برای شیعیان زمانی می‌تواند به گونه‌ای رضایت‌بخش تأمین شود که فعالان سیاسی فارغ از منافع شخصی و حزبی خود عمل کنند.

کُندی اجرای پروژه‌های بازسازی در مناطق شیعه‌نشین از جمله شاهراه هرات - کابل که از مرکز افغانستان می‌گذرد و شیعیان افغانستان را به شبکه و حمل و نقل کشوری و بین‌المللی پیوند می‌دهد، معلول عوامل زیاد، به خصوص بی‌توجهی نخبگان سیاسی است.

علاوه بر این، در بسیاری از جایگاه‌های حساس کشوری، فعالان سیاسی شیعی، وحدت و اتحادی را که از آنان انتظار می‌رفت، به نمایش نگذاشتند که

خود موجب شد جامعه شیعه از عواقب آن متضرر شود. «در انتخابات هجدهم میزان (مهر) ۱۳۸۲ که نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان بود، آقای حاجی محمد محقق نامزد ریاست‌جمهوری شد و اکثریت قاطع شیعیان از نامزدی وی حمایت کردند. اما سران سیاسی شیعه دچار پراکندگی شدند و نتوانستند همگی یک نامزد را معرفی کنند. اگر همه آنها متحد می‌شدند، شانس موفقیت‌شان زیاد بود؛ زیرا سایر اقوام حنفی مذهب به شدت پراکنده بودند.»^{۳۶}

اظهار نظر فوق گرچه بسیاری از مسائل کشوری و بین‌المللی را در پیش‌بینی نتیجه انتخابات نادیده گرفته است، به خوبی از وضعیت آشفته رهبران سیاسی شیعیان افغانستان حکایت می‌کند. تصمیم شخصی محمد محقق در ائتلاف با استاد سیاف که بدون مشورت با سایر رهبران سیاسی انجام گرفت، تصمیمی موفق از آب در نیامد. بسیاری از نمایندگان شیعی در پارلمان از این ائتلاف حمایت نکردند. ناهم‌سازترین و ناهمگون‌ترین نمایندگان در پارلمان افغانستان، نمایندگان شیعی هستند که به جای اتفاق روی ایده‌ای جامع، روند الحاق به سایر جریان‌ها را پذیرفته‌اند.

در پارلمان افغانستان و کلاً صحنه سیاسی این کشور دو رقابت توأمان جریان دارد: نخست، جنبه قوم‌گرایی که صحنه سیاسی را به دو گروه پشتون و تاجیک تقسیم کرده است و در زمان انتخابات ریاست پارلمان بیشترین رقابت بین این دو جریان بود. دوم، رقابت جریان‌های اسلام‌گرا و جریان‌های سکولار و غرب‌گرا که دولت را در بسیاری از مسائل در مقابل پارلمان قرار می‌دهد.

در هر دو رقابت شیعه‌ها به طور کامل به یک جریان ملحق نشدند یا از آن حمایت نکردند. بخش‌هایی از شیعیان که در کنار محمد محقق و کریم خلیلی گرد آمدند از نظر قومی با پشتون‌ها ائتلاف کردند و بخش دیگر همکاری با تاجیک‌ها را برگزیدند. در این میان حمایت از دولت که بیشتر نیروهای پشتون و سکولار در آن

حضور دارد، فعالان سیاسی شیعه را که اکثراً جهادی هستند و از سوی دولت به عنوان جنگ‌سالار یاد می‌شوند دچار تناقض کرده است؛ چنان که طیف دیگر که به تاجیک‌ها پیوسته‌اند در تقابل با دولت و جریان‌های غرب‌گرا به جبهه ملی پیوسته‌اند که در آن شخصیت‌های جهادی حضور دارند.^{۳۷} تقابل به وجود آمده در هر دو طیف فرصت خوبی برای شیعیان بود که در پرتو آن راه میانه‌ای برگزینند یا با اجماع نظر از یک جریان حمایت و منافع بیشتری کسب کنند. برای مثال اگر شیعیان در جریان انتخابات ریاست پارلمان از اجماع نظر برخوردار بودند، حتماً می‌توانستند معاونت پارلمان را به دست آورند، ولی صرفاً به علت نبود هماهنگی لازم این فرصت را از دست دادند.

نبود همکاری میان نخبگان سیاسی سهم بهره‌مندی شیعیان را از کمک‌های دولتی و خارجی به حداقل رسانده است. پروژه‌های بزرگ کشوری هنوز با تبعیض اجرا می‌شود و شیعیان همانند گذشته کمترین بهره را از این برنامه‌ها می‌برند: «طراحی و اجرای پروژه‌های کلان ملی نظیر «همبستگی» با هدف توسعه روستاها در قالب اعطای کمک‌های هنگفت مالی، مبتنی بر نگرش‌های متعصبانه قومی- مذهبی و با هدف استفاده قوم پشتون از مزایای آن تشکیل می‌شود. در این راستا روستاهای شیعه‌نشین در مقایسه با مناطق جنوبی کشور به دلیل نداشتن نیروهای تأثیرگذار در مراکز تصمیم‌گیری و اجرایی پروژه‌های کلان ملی وزارت احیای و انکشاف دهات، به ندرت از مزایای این طرح برخوردار می‌شوند.»^{۳۸}

وضعیت به وجود آمده پس از کنفرانس بن در مقایسه با دوره‌های پیشین، روندی جدید در کشور به وجود آورده و شهروندان افغان را امیدوار کرده است. در رفتار با شیعیان در این دوره انعطاف‌پذیری بیشتری به چشم می‌خورد؛ البته تهدیدهایی از دوره‌های قبل و نیز دوره حاضر وجود دارد.

در زمینه سیاسی، دموکراسی و حاکمیت مردم، فرصت مشارکت سیاسی

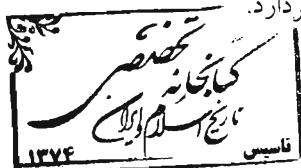
شیعیان را در تعیین سرنوشت‌شان مهیا کرده است. آزادی و برابری که در قانون اساسی بر آن تأکید شده است، سهم شیعه‌ها را در مشارکت سیاسی بیش از پیش تأمین خواهد نمود.

مذهب جعفری از دو بعد ایجابی و سلبی در قانون اساسی افغانستان مورد پذیرش قرار گرفته است. به نظر می‌رسد رسمیت مذهب جعفری حاکی از رشد و بلوغ سیاسی جامعه شیعه و همچنین جامعه افغانستان است که موجب می‌شود شیعیان به دولت و جامعه افغانستان احساس علاقه‌مندی کنند و در پروسه ملت‌سازی سهم بگیرند.

نگاه قبیله‌ای و فرقه‌ای هنوز در ساختار سیاسی افغانستان حضور قوی دارد و همین مسأله سبب می‌شود از این رهیافت به عنوان تهدیدی جدی یاد کنیم. پرهیز شهروندان افغانستان، به خصوص شیعیان، از به کارگیری نگاه قومی در سیاست، وحدت ملی و همگرایی سیاسی افغان‌ها را تسهیل می‌کند.

نظام اداری موجود در افغانستان بر جا مانده از یک دوره تبعیض و بی‌عدالتی است. این مانع تاریخی فرصت استفاده از خدمات دولتی را برای شیعیان کاهش داده و اصولی چون برابری، آزادی و حاکمیت ملی را دستخوش دگرگونی کرده است. از این رو، مبنا قرار دادن معیارهای قانون اساسی و ایجاد یک سیستم اداری بهینه لازم به نظر می‌رسد.

فقدان نهادهای مدنی اثرگذار و همچنین عدم توافق نخبگان و فعالان سیاسی شیعیان مانع بهره‌مندی از فرصت‌های به وجودآمده فراروی شیعیان تلقی می‌شود. انتظار می‌رود رفع موانع ساختاری احزاب و گزینش فعالان سیاسی با رویکرد دموکراتیک این مانع را از میان بردارد.



فصل نوزدهم

فرصت‌ها و تهدیدهای اجتماعی شیعیان افغانستان

فرصت‌ها

نظام‌های اجتماعی در پیوندی تنگاتنگ با نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه، همانند یک سیستم عمل می‌کنند. به وجود آمدن تحول در یک بخش، سایر بخش‌های جامعه را نیز متحول می‌سازد. تحول به وجود آمده پس از ۱۱ سپتامبر چنان که فصلی جدید در مسائل سیاسی گشود، شالوده‌های نظام اجتماعی را متحول ساخت.

توسعه و بازسازی همه‌جانبه افغانستان، وحدت ملی و تشکیل جامعه مدنی از جمله موضوعاتی است که در جامعه افغانستان به ادبیات روز بدل شده است. ارتقای همه‌جانبه جامعه افغانستان که بحران‌های زیادی را پشت سر گذرانده، با تحولی آنی و دفعی قابل دسترسی نیست، بلکه انتظار می‌رود رسیدن به توسعه و سایر مطلوب‌های اجتماعی با گذشت زمان به تدریج حاصل شود. ظرفیت‌های موجود در جامعه شیعه افغانستان برای رسیدن به جامعه‌ای مطلوب چنین است:

۱. جمعیت جوان

فزونی جمعیت، ترکیب سنی و... از مهم‌ترین مباحث مربوط به جمعیت‌شناسی است. بسیاری از جامعه‌شناسان دیدی مثبت به فراوانی جمعیت در جوامع فقیر (جهان سوم) ندارند و آن را از مشکلات دولت‌های این جوامع می‌دانند، زیرا در ایجاد فرصت‌های شغلی، در اختیار قرار دادن امکانات رفاهی و سایر نیازمندی‌های اجتماعی نمی‌توانند به نحو مطلوب عمل کنند. اما این نگاه مورد اتفاق همگان نیست؛ چون جمعیت یکی از پیش‌نیازهای مهم توسعه به شمار می‌رود.

میزان متوسط رشد جمعیت در کشورهای در حال توسعه ۲ درصد است^{۳۹} و در افغانستان کمی بیشتر از حد متوسط و برابر $۳/۴۳$ درصد است. تحقیق‌های عینی برخی نویسندگان نشان می‌دهد بنا به دلایلی، رشد جمعیت هزاره‌ها بیشتر از سایر گروه‌های قومی در افغانستان است: «مطالعات عینی نشان می‌دهد رشد جمعیت میان مردم هزاره از رشد سایر مردم افغانستان بیشتر است. این رشد نسبی معلول چند امر است: نخست آنکه مرگ و میرها بر اثر گسترش وسایل درمانی کاهش چشم‌گیری یافته است. دوم آنکه ازدواج میان این مردم نسبت به اغلب سنی‌ها آسان‌تر است و با سرعت بیشتری انجام می‌شود. سوم آنکه هرچند در سال‌های اخیر مردم با وسایل جلوگیری از بارداری کم و بیش آشنا شده‌اند، سنت‌ها هنوز مانع از آن است که مردم از شمار فرزندان خود بکاهند.»^{۴۱} فزونی جمعیت شاید امروز مشکلاتی فرا روی جامعه شیعیان قرار دهد، ولی در بلندمدت می‌تواند نیروی انسانی خوبی برای توسعه کشور ایجاد کند.

مسئله مهم درباره جمعیت توجه به کیفیت جمعیت است. کیفیت جمعیت کشورها تعیین می‌کند که جمعیت برای آن کشورها تهدیدکننده است یا فرصت‌زا. متخصص بودن و جوان بودن جمعیت نقش مهمی در توسعه دارد.

براساس ترکیب سنی، جمعیت افغانستان، جوان است و اگر امکانات لازم در

اختیارشان قرار گیرد، می‌توانند در توسعه کشور نقشی حیاتی ایفا کنند. در ترکیب سنی جمعیت افغانستان، گروه سنی ۱۴ سال ۴۲ درصد، گروه سنی ۱۵ تا ۶۴ سال ۵۵ درصد و گروه سنی ۶۵ سال به بالا ۳ درصد را تشکیل می‌دهند.^{۴۲}

نقش جوانان در سازماندهی وضعیت فعلی کشور مهم است؛ کودکان نیز در بلندمدت می‌توانند در فرایند توسعه اثرگذار باشند. عمده کودکان و نوجوانان که بخش اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهند در حال حاضر به آموزش و تحصیل مشغول‌اند که نویدبخش شکل‌گیری نیروی ماهر و فعال در توسعه افغانستان است. در شرایط جدید و بهبود نسبی وضع زندگی، جمعیت زیاد شیعیان فرصتی مهم در اختیار آنان قرار می‌دهد که محرکی اصلی در روند توسعه و نوسازی افغانستان باشند؛ زیرا استفاده بهینه از نیروی انسانی به استفاده مناسب و بهره‌وری از منابع می‌انجامد. برای مثال، افزایش کمی مراکز بهداشتی و کاهش محسوس میزان مرگ و میر، نوید جمعیت جوان و پویانده‌ای به شیعیان افغانستان می‌دهد که با تکیه بر آن می‌توان به بسیاری از برنامه‌های کلان و طرح‌های فرهنگی خوش‌بین بود.^{۴۳}

این مسأله زمانی قابل توجه است که دریابیم عزم مردم و دولت افغانستان برای بهبود شرایط زندگی و پرورش نیروی ماهر انسانی جدی است. چنان که در بحث آموزش خواهیم دید، تلاش‌های کنونی دولت، مردم و جامعه جهانی در آموزش کودکان در آینده حضور نیروهای متخصص و فنی را در بخش‌های مختلف جامعه افغانستان تثبیت خواهد کرد.

در خصوص شیعیان، جذابیت این مسأله در آن است که ورود به بخش نوسازی و توسعه تا حدودی برای آنان تازگی دارد؛ زیرا در گذشته دولت‌ها چه در بعد آموزش نیروی انسانی و چه در سایر خدمات رفاهی، به طور برابر این گروه قومی را پوشش ندادند. در نتیجه، شیعیان پرورش نیروهای کیفی باز ماندند.

ارتقای بهداشت و درمان و امور آموزشی تأثیری شگرف بر میزان و کیفیت جمعیت شیعیان گذاشته است. بنابراین این مسأله که با افزایش جمعیت، به علت منابع محدود و عدم توان دولت در استفاده از منابع موجود، توان پاسخگویی دولت به خواسته‌ها و نیازها کاهش خواهد یافت، دست‌کم در مورد شیعیان کمتر صادق است؛ زیرا اینان در طول سال‌های متمادی زندگی در سرزمین اجدادی خویش، به عنوان شهروند نتوانسته‌اند از منابع و امکانات موجود در کشور به صورت برابر برخوردار شوند.^{۴۴}

جمعیت جوان مهاجر نیز از بسیاری جهات حائز اهمیت است. تحقیقات شخصی نگارنده در مورد فرزندان مهاجرین در ایران نشان می‌دهد که بسیاری از آنان از آموزش‌های تخصصی و حرفه‌ای برخوردار شده‌اند و بسیاری نیز در مسائل بازسازی و عمرانی تجربه و دارای فنون متنوعی هستند. از این رو، می‌توانند در فرایند توسعه افغانستان تأثیرگذار باشند.

۲. شهرنشینی

شهرنشینی نیز نقشی مهم در توسعه و غنای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جوامع بشری دارد. از نظر تاریخی، پیدایش پدیده صنعتی شدن و توسعه اقتصادی با موج فزاینده مهاجرت به سوی شهرها همراه بوده است. از نظر اقتصادی نیز شهرها در جذب کارگران بسیار تأثیرگذارند. افزون بر آن، خدمات رفاهی و استفاده از منابع کمیاب به صورت نظام‌مند باعث می‌شود شهرها در کانون توجه قرار گیرند.^{۴۵}

اگرچه امروز شهرنشینی و خدمات‌رسانی مطلوب به شهرها از جمله مشکلات جوامع در حال توسعه به شمار می‌رود، اما نقش حیاتی شهرنشینی در غنای فرهنگی و اجتماعی کشورها غیرقابل انکار است. تودار و از نویسندگان توسعه در این خصوص چنین باور دارد: «... اگر کوچ را تنها با برداشت منفی بنگریم و آن را

عاملی زیان‌بخش برای توسعه در کشورهای کم‌درآمد بدانیم، به خطا رفته‌ایم. کوچ روستایی به شهر و رشد شهرها نقش مهم در فرایند توسعه دارد. روی آوردن کوچندگان به شهرها نه تنها عرضه کار را در شهر افزایش می‌دهد بلکه خود محرکی برای گسترش صنعت و سایر تلاش‌های اقتصادی می‌شود و در نتیجه امکانات تازه‌ای فراهم می‌نماید. از سوی دیگر، جریان کوچ به خارج از روستا ممکن است [از نیروی] کار بر زمین بکاهد [در عین حال] تازه‌ای برای تحول یافتن فنون تولید روستایی آماده می‌سازد.^{۴۶}

شهرنشینی تحمل اجتماعی افراد را بالا می‌برد و باعث می‌شود افراد با حفظ خرده فرهنگ‌های خود زندگی مسالمت‌آمیز اجتماعی را تجربه کنند. بخشی از شیعیان غیرهزاره از دیر زمان ساکن شهرها ساکن بوده‌اند. آنان اغلب از قزلباشان هستند که از ابتدای ورود به افغانستان در مناطق شهری ساکن شدند. اینان تا دوره جهاد بخش مهمی از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی شیعیان را عهده‌دار بودند؛ چنان که در ادارات دولتی نیز کار می‌کردند.

بخشی دیگر از شیعیان افغانستان که عمدتاً از هزاره‌ها هستند در دوره‌های اخیر به زندگی شهری رو آورده‌اند. دو مرحله مشخص در تاریخ شهرنشینی گروه دوم عبارت است از: مهاجرانی که پیش از دهه ۱۹۸۰ و در دوره جهاد از روستاها به شهرها به خصوص پایتخت رو آوردند. علت اصلی این مهاجرت مسائل امنیتی و فقدان درآمد است از تعداد دقیق این دسته از مهاجران اطلاعات دقیقی در دست نیست.

دوم، مهاجرانی که از دهه ۱۹۷۰، به خصوص در جریان قحطی‌های سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۰ به شهر رو آوردند. بخش اعظم از هزاره‌ها در این مرحله به صورت انفرادی (بدون خانواده) برای کار روانه شهرها، به ویژه پایتخت شدند. این مهاجران در شغل‌های پست مانند حملی، سرایه‌داری و کارهای ساختمانی جذب

شدند.^{۴۷} با تثبیت موقعیت شغلی این مهاجران، خانواده‌هایشان نیز به شهر کوچ کردند.

پس از آشوب‌های به وجود آمده در دولت‌های کمونیستی و مجاهدین، در روند شهرنشینی وقفه ایجاد شد و بسیاری از شهرنشینان کابل از این شهر بیرون رفتند. با این حال، در همین دوره زمانی ورود شیعیان به شهرهایی چون هرات، مزار شریف و غزنی که از آرامش نسبی برخوردار بودند، افزایش یافت.

پس از سپری شدن دوره امارت اسلامی طالبان و تشکیل دولت موقت، شیعیان افغانستان با این تصور که با پایان جنگ و منازعه کشور به سوی بازسازی همه‌جانبه پیش خواهد رفت، به شهرها رو آوردند. ۹۰ درصد از مهاجران خارج که در جمهوری اسلامی ایران عمدتاً در شهرها مقیم بودند، پس از بازگشت به افغانستان در شهرها ساکن شدند.^{۴۸}

الف) عوامل شهرنشینی شیعیان

در شهرنشینی شیعیان که در مدت زمانی طولانی و به تدریج انجام گرفت، عوامل مهم زیر تأثیرگذار بودند:

۱- امنیت

پس از آنکه سران قبایل و فرهنگیان هزاره از سوی دولت مرکزی در هزاره‌جات تحت تعقیب قرار گرفتند، برای حفظ جان خود روانه شهرها شوند تا خود را میان انبوهی از جمعیت ناشناخته پنهان کنند. این دوره به اواخر حکومت عبدالرحمن خان و پس از جنگ با هزاره‌ها مربوط می‌شود.

– مشکلات اقتصادی و معیشتی

خشک‌سالی‌های متوالی در آغاز دهه ۱۹۷۰ و فزونی نسبی جمعیت هزاره‌ها موجب شد بخش‌هایی از جامعه شیعه افغانستان برای حل مشکلات اقتصادی به شغل‌های درجه پایین شهری رو آورند. آنان ابتدا به صورت انفرادی و بعداً با خانواده‌های خود مقیم شهرها شدند.

– توجه به مسائل رفاهی

بهره‌مندی از خدمات رفاهی و آموزش‌های مناسبی که در شهرها وجود دارد، همیشه طیفی وسیع از مردم را به سوی خود جلب می‌کند. شیعیان افغانستان نیز بر اثر تحرک اجتماعی به وجودآمده در شهرها، خواستار بهره‌مندی از رفاه بیشتر و هم‌چنین آموزش بهتر کودکان خود هستند. به همین علت، جمعیت عمده‌ای از آنان به شهرها سرازیر شدند: «حضور پررنگ شیعیان در مراکز شهری بیشتر ریشه اقتصادی، محیطی و رفاهی دارد. محرومیت‌های بسیار زیاد مانند فقدان مدرسه و مراکز بهداشتی – درمانی، جاده‌های صعب‌العبور، کمبود زمین‌های زراعتی و خشکسالی‌های ممتد چند سال اخیر در روستاهای هزاره‌نشین، ادامه حیات را برای شیعیان در روستاها تقریباً غیرممکن کرده است.»^{۴۹}

– مهاجرت

شیعیان افغانستان در فرایند مهاجرت بیشتر در جمهوری اسلامی ایران و در مراکز شهری ساکن شدند. آنان طی این مدت به زندگی شهری خو گرفته‌اند. لذا در برگشت، ترجیح می‌دهند به هر صورت ممکن در شهرها سکونت یابند که هم از امکانات رفاهی بیشتری در مقایسه با روستاها برخوردارند و هم فرصت شغلی بیشتری در شهرها وجود دارد.

از تأثیرات مهم پدیده شهرنشینی در جامعه افغانستان، ارتقای حداقل معیشت اقتصادی، بهره‌مندی از خدمات رفاهی مناسب و هم‌چنین برخورداری از آموزش‌های نسبتاً بهتر است. این پدیده هم‌چنین در نگرش سیاسی و اجتماعی شیعیان تأثیری شگرف داشته است.

شهرنشینی سبب شده است بخش‌هایی از جامعه افغانستان پدیده همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و مذاهب را بعینه تجربه کنند و این خود فرصتی بسیار بزرگ برای جهت وحدت و انسجام دینی و ملی افغان‌ها به وجود آورده است؛ چنان‌که بافت روستایی گذشته در تقویت ساختار قبیله‌ای شهروندان نیز بی‌تأثیر نبوده است.

۳. تحرک اجتماعی مثبت

یکی دیگر از تغییرات مهم در جامعه شیعیان افغانستان، تحرک اجتماعی است. اصطلاح تحرک اجتماعی به جابه‌جایی افراد از پایگاهی اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر اطلاق می‌شود. افراد ممکن است از لحاظ طبقه اجتماعی ترقی یا تنزل کنند و یا در همان سطح باقی بمانند، ولی شغل دیگری انتخاب کنند.^{۵۰}

تحرک اجتماعی دارای انواع چهارگانه است: تحرک اجتماعی عمودی به وضعیتی اطلاق می‌شود که حرکت شغلی رو به بالا باشد. تحرک افقی به حرکت‌های شغلی افراد در سطح برابر گفته می‌شود. تحرک میان‌نسلی حرکت شغلی از نسلی به نسلی دیگر را بازگو می‌کند و در نهایت، تحرک درون‌نسلی به تغییراتی گفته می‌شود که در پایگاه اجتماعی یک فرد یا گروه در همان نسل انجام می‌گیرد.^{۵۱}

تحرک اجتماعی در جامعه شیعه افغانستان همه انواع را داراست ولی تحرک عمودی و تحرک میان‌نسلی بیشتر بوده است.

فرصت‌های شغلی شیعیان در مقایسه با گذشته رو به بهبود است. حضور اولیه هزاره‌های شیعه با فرصت‌های شغلی پست هم‌چون حمالی و کارگری همراه بود. شیعیان افغانستان، به ویژه هزاره‌ها در دهه ۱۹۷۰ به رغم تلاش‌های اقتصادی زیاد، در وضعیت مطلوبی قرار نداشتند و تنها بخش کوچکی از آنان توانسته بودند به طبقه متوسط جامعه نزدیک شوند.^{۵۲}

فروپاشی ساختار سیاسی و اقتصادی کشور موجب تحرک عمیق در فرصت‌های شغلی شیعیان شد. سرازیر شدن سیلی از جمعیت روستانشین هزاره‌ای به شهرها و هم‌چنین مهاجرت گسترده آنان به خارج از کشور وضعیت شغلی را به کلی دگرگون کرد و روند تحرک اجتماعی از نوع عمودی را در میان شیعیان سرعت بخشید.

امروز شیعیان در بسیاری شهرهای افغانستان تحرک اجتماعی خوبی دارند؛ چنان‌که اکثر مهاجران برگشته از خارج، شغل‌های جدیدی آموخته‌اند که به روند رو به رشد تحرک اجتماعی شیعیان شتاب مضاعف می‌دهد.

در وضعیت کنونی شیعیان افغانستان در تمام بخش‌های شغلی کشور مانند تجارت، مغازه‌داری، احداث شرکت‌های کوچک، امور حمل و نقل، کارگران ساختمان، استخدام‌شدگان دولتی و... کم و بیش حضور دارند. حال آنکه در گذشته بخش قریب به اتفاق هزاره‌ها مشغول کشاورزی بودند و افراد شهرنشین در طبقه پایین و حداکثر طبقه متوسط قرار می‌گرفتند.

تحرک میان نسلی نیز این فرایند را تقویت کرده است. در جوامع سنتی معمولاً افراد شغل خانوادگی دارند. برای مثال، فرزندان کشاورز، کشاورزی پدر را عهده دار می‌شوند. اما در جوامعی که تحرک میان نسلی به وجود آمده است، حرکت شغلی افراد از طبقه‌ای به طبقه دیگر به آسانی انجام می‌گیرد.

اگرچه شیعیان افغانستان به طور کلی از وضعیت فرصت‌های شغلی میراثی

فاصله نگرفته‌اند، اما مانند گذشته در این وضعیت محصور نمانده‌اند. نیروی انسانی ساکن شهرها فرصت‌هایی شغلی در اختیار دارند که برای بسیاری از خانواده‌ها تازگی دارد یا در بخش‌هایی استخدام شده‌اند که در گذشته اصلاً وجود نداشت. در مجموع، تحرک اجتماعی شیعه‌های افغانستان مثبت و مایه امیدواری است. حضور هزاره‌ها در مراکز فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بیشتر از گذشته است.^{۵۳}

تحرک اجتماعی حتی در مناطق روستایی نیز جهش عمودی دارد. بر اثر شرایط به وجودآمده، فرصت‌های شغلی در روستاها بسیار تغییر کرده است: «تحرک اجتماعی در جامعه شهری در حد قابل قبولی وجود دارد و امید است با نهادینه شدن وسایل و راه‌های تحرک اجتماعی میزان آن بیشتر شود. تحولات اخیر بر جامعه روستایی نیز تأثیر فراوان ولی متفاوت بر جای گذاشته است. در سال‌های جهاد و جنگ داخلی، قدرت از ریش سفیدان محلی به فرماندهان محلی جهاد منتقل شد و شرایط جنگ و خشک‌سالی‌های ممتد، بسیاری از متمولان را فقیر و فقیران بسیاری را متمول ساخت.»^{۵۴} اما به نظر می‌رسد برآیند کلی تحرک اجتماعی روستاها نیز رو به بهبود باشد.

وضعیت تبیین‌شده به این معنا نیست که تحرک اجتماعی در حد مطلوبی است و مسأله اشتغال به کلی حل شده است، بلکه در مقایسه با گذشته بهبود یافته است. با این حال، مسائلی مانند فقر و بیکاری، از مسائل مهم فراروی جامعه شیعه افغانستان است.

۴. همبستگی اجتماعی

وفاق و همبستگی موجود در جامعه شیعیان افغانستان از فرصت‌های مهمی است که شیعیان از آن بهره‌مندند. در حال حاضر پدیده همبستگی اجتماعی، صرف‌نظر از کشمکش‌های نخبگان سیاسی، بین آحاد مردم در وضعیتی نسبتاً مطلوب قرار

دارد.

همبستگی اجتماعی در تاریخ شیعیان افغانستان سه مرحله را پشت سر گذاشته است:

در مرحله نخست به دلیل فشار بیرونی به خصوص از جانب دولت همبستگی اجتماعی میان شیعیان کشور به طور کامل وجود داشت.

تقابل میان شیعه‌ها و دولت‌های قبیله‌ای آنان را وادار می‌کرد اختلاف‌ها را کنار بگذارند و همبستگی خود را حفظ کنند. در این مقطع زمانی توده‌ها نیز به نحوی مؤثر و فراگیر وارد میدان سیاست و مسائل اجتماعی نشدند. همین انزوا از مسائل کلان سیاسی و اجتماعی به آنان در حفظ همبستگی در برابر فشار بیرونی کمک می‌کرد. به عبارت دیگر، اصولاً ایده و فکری اجتماعی و ملی مطرح نبود تا درباره آن مخالفت یا موافقتی صورت گیرد.

مرحله دوم به آغاز دوره جهاد برمی‌گردد که همانند مسائل دیگر همبستگی اجتماعی نیز متحول شد و در نازل‌ترین حد خود قرار گرفت که عمده‌ترین دلیل آن جهش توده‌ای به سیاست بوده است.

مهم‌ترین ویژگی دوره جهاد در افغانستان، سیاسی شدن جامعه بود که در پرتو آن توده‌ها به مسائل سیاسی و احزاب دلبستگی شدیدی پیدا کردند. این دلبستگی شدید به احزاب سیاسی در برابر ساختار قومی و قبیله‌ای افغانستان نوعی لجام گسیختگی را به وجود آورد و سبب تضعیف همبستگی اجتماعی شد: «کشاندن توده‌ها به بازی‌های سیاسی از پیامدهای عملی پدیده تحزب در این مقطع بوده است. سیاسی شدن توده‌ها، اولاً، ساختار ذهنی و تا اندازه‌ای سستی مجموعه‌های قومی و طایفه‌ای را متزلزل ساخت. ثانیاً، چارچوب مناسبات و تعاملات ملی و اجتماعی را در سطح سیاسی کشور برهم زد.»^{۵۵}

نزاع به وجود آمده در این زمان به اوج خود رسید و به زودی به سرخوردگی

سیاسی گروه‌ها منجر شد. از یک سو، انزجار عمومی مردم از خشونت‌های حزبی بالا گرفت و از سوی دیگر، قدرت چانه‌زنی شیعیان با سایر جناح‌های جهادی فروکش کرد.

این روند موجب شد جامعه شیعه به نحوی مؤثر خود را باز یابد و در جهت استحکام و همبستگی سیاسی و اجتماعی خود تلاش کند. از این رو شیعیان با گرد آمدن دور چند حزب بزرگ، به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دادند. سومین مرحله از همبستگی اجتماعی شیعیان را باید در دوره جدید مطالعه کرد. ویژگی منحصر به فرد این دوره آن است که همبستگی موجود بدون فشار خارجی و با درک واقعیت‌های داخلی و استفاده از ظرفیت‌ها و توانمندی‌هاست.

امروز افکار عمومی شیعیان - چنان که نگارنده مشاهده کرده است - به نوعی از نخبگان سیاسی خود ناراضی هستند و فعالان سیاسی به علت در پیش نگرفتن وفاق و همگرایی بارها مورد سرزنش و نکوهش مردم قرار گرفته‌اند. این طرز تفکر اجتماعی بیانگر درک واقع‌بینانه شیعیان افغانستان و نشان‌دهنده احساس نیاز شدید آنان به همگرایی است.

۵. مهاجرت و آثار مثبت آن

یکی از رویدادهای بزرگ در جامعه افغانستان فرایند مهاجرت بوده است. مهاجرت تقریباً در بسیاری جوامع وجود دارد و میزان گستردگی آن به وجود امنیت، فرصت‌های شغلی، سطح رفاه و... بستگی دارد. در افغانستان با توجه به تحولات به وجود آمده در کشور از دهه ۷۰ به بعد، روند مهاجرت گسترده بوده است، اما پس از استقرار دولت موقت به ریاست حامد کرزی تا حدودی از شدت آن کاسته شد و بخشی از مهاجران به کشور بازگردانده شدند.

الف) مراحل مهاجرت

مهاجرت گسترده مردم افغانستان، به خصوص شیعیان، در سه مرحله زیر صورت گرفت:

۱- آغاز دوره جهاد (۱۳۵۸)

با شروع جهاد علیه دولت کمونیستی در کابل بخش‌های وسیعی از مردم افغانستان در پرتو فضای جنگی موجود کشور مجبور شدند از خانه و کاشانه خود آواره شوند. بمباران‌های گسترده نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی در کنار اجرای راهبرد زمین سوخته برای درهم کوبیدن مقاومت مردم افغانستان موج عظیمی از مهاجرت را در پی داشت. شیعیان افغانستان به لحاظ اشتراک مذهبی، بیشتر جمهوری اسلامی ایران را به عنوان مقصد انتخاب کردند. و سیلی از مهاجران به این کشور وارد شدند، سنی‌ها نیز غالباً در پاکستان ساکن شدند.^{۵۶}

۲- جنگ‌های داخلی مجاهدین (۱۳۷۱)

درست زمانی که همه مسائل، حل شده تلقی می‌شد و صحبت از صلح و مفاهمه بود، گسترده‌ترین خشونت‌های قومی و فرقه‌ای اتفاق افتاد. خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان، افغان‌های خارج از کشور را امیدوار ساخت در پرتو وضعیت جدید به کشور باز گردند؛ اما درگیری‌های قومی و قبیله‌ای و به راه افتادن جنگ خانمان‌سوز داخلی نه تنها این امید را به یأس بدل کرد، بلکه بسیاری از شهروندان پایتخت مجبور به مهاجرت شدند.

در موج اول مهاجرت، بیشتر روستاییان تحت نفوذ و اراده مجاهدین مهاجرت کردند؛ ولی این بار که جنگ سراسر کابل را فراگرفته بود، ساکنان پایتخت مجبور به خروج از کشور شدند. جمعیت عمده‌ای از شیعیان در این زمان که در کابل

زندگی می‌کردند روانه ایران شدند.

- دوره طالبان

سومین موج مهاجرت مخصوص شیعیان است و در زمان سلطه طالبان اتفاق افتاد. پس از آنکه طالبان بر بسیاری از مناطق افغانستان و مناطق مرکزی مسلط شدند، فضای رعب و وحشت همه جا را فرا گرفت. در این زمان بسیاری از جوانانی که در سازمان‌های جهادی شیعی مشغول فعالیت بودند، تحت تعقیب طالبان قرار گرفتند و برای حفظ جان ناچار به مهاجرت شدند. علاوه بر این، سلطه کوچی‌ها، کشاورزی کم رمق شیعیان را نابود کرد.

به این ترتیب، موقعیت دشوار اقتصادی سبب شد شیعیان برای تأمین معیشت خود به مهاجرت رو آورند. در این دوره نیز مقصد بسیاری از شیعیان جمهوری اسلامی ایران بود.

ب) آثار مهاجرت

مهاجرت شیعیان افغانی که بر اثر فشارهای سیاسی، امنیتی و معیشتی آغاز شد، در شکل دهی به جامعه شیعیان افغانستان آثار مثبتی داشت که در زمینه‌های زیر قابل تشخیص است:

- تحول نگرشی شیعیان

نگاه جامعه شیعه به مسائل سیاسی و اجتماعی همواره از زاویه جامعه بسته افغانستان بود. در این میان، تعامل نه چندان مطلوب میان شیعه‌ها و سایر ساکنان نیز بر این فرایند اثر گذاشته بود. آشنایی شیعیان با جوامع خارجی که در این خصوص، بازتر از جامعه افغانستان هستند، نگرش شیعه‌ها را در مورد سیاست،

جامعه و مسائل شهروندی تا حدودی تعدیل کرد: «مهاجرت یک روند رفت و برگشت را تشکیل می‌داد که طی آن بخش بسیاری از جمعیت با فرهنگ و شیوه زندگی کشورهای همسایه آشنا شدند که تا حدی پیشرفته‌تر از افغانستان و جامعه بسته آن بوده‌اند و این خود زمینه تغییرات فرهنگی و اجتماعی مهم را فراهم کرده است.»^{۵۷}

افزون بر آن، تشدید فضای ناسیونالیستی جوامع مقصد که به مثابه ایده‌ای ضد خارجی عمل می‌کرد، احساسی مشترک میان همه افغان‌ها به وجود آورد که می‌تواند روند ملت‌سازی و ایجاد هویت ملی مشترک را تسهیل کند.

- ارتقای سطح فرهنگی و علمی شیعیان

نسل جدید مهاجران شیعه اکثراً نیروهای کیفی دارای مهارت‌های فنی هستند که می‌توانند افغانستان را هرچه بهتر و بیشتر در مسیر توسعه پیش ببرند. بسیاری از فرزندان مهاجران، به ویژه مهاجران شیعی در ایران تحصیلات بالایی دارند. بخش قابل توجهی از آنها در حوزه‌های دینی مشغول تحصیل‌اند و آنها هم می‌توانند در رشد فرهنگی جامعه شیعیان تأثیرگذار باشند. گرچه آمار دقیقی از دانش‌آموزان و دانشجویان افغان در جمهوری اسلامی ایران در دست نیست، ولی شمار آنان قابل توجه است؛ چنان که در گردهمایی‌های دانشجویان افغان که به مناسبت‌های گوناگون در سال ۱۳۸۱ در تهران برگزار شد، بیش از هزار زن و مرد دیده می‌شدند.^{۵۸}

نسل جدیدی از طلاب جوان افزون بر تحصیلات دینی به فراگیری علوم انسانی رو آورده‌اند و بعضاً مدارج بالای علمی کسب کرده‌اند که در کیفی بودن نیروی انسانی کشور مهم است.

- بهبود وضعیت اقتصادی

مهاجران شیعی در ایران هرچند به دلایل مختلف نتوانسته‌اند به شغل‌های دلخواه خود دست یابند، در بخش کارگری ساختمانی و بعضاً کارخانه‌ها، مهارت فنی بالایی کسب کرده‌اند و توانسته‌اند زندگی نسبتاً قابل قبولی داشته باشند. امروز بسیاری از کارگران هم‌چنان به صورت انفرادی در خارج از افغانستان حضور دارند و در مخارج زندگی خانواده‌های خود را در افغانستان تأمین می‌کنند. برخی از آنان نیز توانسته‌اند با همین سرمایه‌های اندک، فعالیتی اقتصادی را در کشور را آغاز کنند.

تهدیدها

پس از اشاره به موفقیت‌های جامعه شیعه افغانستان، در ادامه به مشکلات آنان به خصوص در بخش اجتماعی می‌پردازیم.

۱. فقر

افغانستان از کشورهای فقیر جهان است. این کشور در تاریخ معاصر خود همواره با مسأله فقر دست به گریبان بوده است. موقعیت راهبردی افغانستان که همواره مطیع نظر قدرت‌های خارجی بزرگ بوده و هم‌چنین جنگ‌های سه دهه ویرانگر اخیر، ساختار اقتصادی افغانستان را کاملاً از بین برد. افزون بر آن، موقعیت خاص جغرافیایی شیعیان در تشدید فقر به عنوان عاملی اثرگذار عمل کرده است. «براساس گزارش‌های رسمی، ۷۵/۷٪ مردم افغان در خط فقر زندگی می‌کنند.»^{۵۹} فقر اجتماعی موجود میان شیعیان افغانستان سبب افزایش مهاجرت، اشتغال به کار کودکان و در نتیجه از دست دادن فرصت‌های تحصیلی و هم‌چنین رو آوردن کم و بیش به کشت تریاک شده است.

بسیاری از جوانان شیعی هنگام تشکیل خانواده مجبور می‌شوند برای پرداخت هزینه‌های شروع زندگی به خارج از کشور مهاجرت کنند. و این مسأله سبب می‌شود افراد مهاجر و همچنین خانواده‌های آنان از نظر عاطفی و احساسی با بحران‌های جدی روبه‌رو شوند.

بسیاری از کودکان، نان‌آور خانواده هستند. این کودکان یا فرصت تحصیل را از دست می‌دهند یا زمان کمی را به آن اختصاص می‌دهند.

از پیامدهای خطرناک دیگر فقر کشیده شدن جامعه به فساد است که هرچند میان شیعیان شیوع نیافته است، اما احتمال دارد فقر اجتماعی موجب شود عده‌ای زیر فشار هزینه‌های سنگین زندگی به فساد اخلاقی رو آورند.

اگرچه شیعیان افغانستان در مقایسه با شهروندان کشورهای همسایه مقاومت خوبی در مقابل فقر از خود نشان داده‌اند، ولی در طولانی‌مدت ممکن است با نابسامانی‌های اجتماعی زیادی مواجه شوند. دولت افغانستان در خصوص فقرزدایی جامعه شیعه هنوز اقدام چشم‌گیری انجام نداده است. متأسفانه پروژه همبستگی ملی که وزارت احیا و انکشاف [توسعه] برای مبارزه با فقر در مناطق روستایی به اجرا گذاشته، تبعیض‌های ملیتی را در دستور کار خود قرار داده است، از این رو، شیعیان نتوانسته‌اند از آن بهره‌مند شوند.^{۶۰}

حضور مؤسسه‌های خارجی کمک‌کننده نیز در مناطق شیعیان کم‌رنگ است و انتظار نمی‌رود جامعه جهانی در این خصوص اقدامات مؤثری انجام دهد.

۲. فقدان بهداشت و درمان مناسب

از مشکلات جدی شیعیان افغانستان کمبود شدید وسایل بهداشتی و درمانی است. در هزاره‌جات هنوز بیمارستانی که پاسخ‌گوی اهالی باشد، وجود ندارد. درمانگاه‌های خیریه‌ای که دولت و مجامع بین‌المللی در این منطقه ایجاد کرده‌اند، به شدت

با کمبود امکانات، به ویژه پزشکان حرفه‌ای و دارو مواجه هستند. به علت تبعیض‌های روا شده در حق شیعیان در گذشته، مراکز بهداشتی و درمانی نیز در مناطق شیعه‌نشین هزاره‌جات تأسیس نشده است. بررسی حسن فولادی تفاوت آشکار مراکز درمانی میان اتباع افغانستان در دوره سلطنت را نشان می‌دهد. براساس آماری که وی ارائه داده است، در کابل به ازای هر ۲۳ هزار نفر، یک پزشک بوده است، اما در مناطق مرکزی این رقم بسیار زیاد است: غزنی برای ۲۸۴ هزار نفر یک پزشک، غور برای ۳۳ هزار نفر یک پزشک، بامیان برای هر ۳۳۶ هزار نفر یک پزشک و ارزگان برای هر ۵۱۳ هزار نفر یک پزشک.

متوسط تخت بیمارستان برای هر ۵۵۹۹ نفر یک تخت بوده است، اما در هزاره جات این ارقام بسیار بالاست: در بامیان به ازای هر ۲۱۲۰۰ نفر، غزنی ۲۶۷۲۰ و ارزگان ۳۷۳۰۸ نفر، یک تخت بیمارستان وجود داشته است.^{۶۱} در همه مناطق یاد شده، بیمارستان‌ها مجهز به تخت‌های بیمارستانی نبودند و پزشکان متخصص اصلاً وجود نداشتند.

اگرچه امروز وضعیت به کلی دگرگون شده و امکانات بهداشتی و درمانی نسبتاً بهبود یافته است، شیعیان هم‌چنان با مشکلات زیادی مواجه هستند. در پژوهشی که اواخر دهه ۱۹۷۰ انجام گرفت، مشخص شد قریب به اتفاق شیعیان مرکزی از امراض گوناگون رنج می‌برند: «برای پژوهشگران طب، قریب به ۹۰ درصد جمعیت هزاره‌ها مبتلا به بیماری و نارسایی‌های جسمی هستند که مستقیماً معلول فقدان غذا و بدی تغذیه است و اکثر مرگ و میرها ناشی از همین نقیصه است.»^{۶۲}

جاده‌های موجود در مناطق مرکزی، با وسایل سنتی و به دست خود مردم ساخته شده‌اند. این راه‌ها علاوه بر تنگ و باریک بودن، از مناطق صعب العبور نیز

می‌گذرند.

عقب‌ماندگی حمل و نقل جاده‌ای بر وخامت بهداشت و درمان در مناطق مرکزی تأثیر گذاشته است. علاوه بر آن در فصل زمستان به علت بارش سنگین برف، راه‌های مواصلاتی به بسیاری از شهرهای هزاره‌جات بسته می‌شود. در نتیجه، بسیاری از بیماران به علت نرسیدن به مراکز درمانی جان خود را از دست می‌دهند. برنامه آگاهی‌بخشی مردم به مسائل بهداشتی و معرفی کردن راه‌های پیشگیری از بیماری و حفظ سلامت نیز وجود ندارد. از این رو، مردم به مسائل بهداشتی توجه جدی ندارند که خود موجب گسترش بیماری‌های گوناگون می‌شود. «در امور بهداشت و حفظ جان بی‌اعتنایی خاصی به چشم می‌خورد خصوص بی‌اعتنایی مادران به فرزندان خردسال که از صحت و سلامتی آنها چندان خبری ندارند، به نظافت و پاکی آنها کم توجه می‌کنند و یا اصولاً توجه نمی‌کنند.»^{۶۳}

در این اواخر بعضی اقدامات مؤسسات خارجی باعث بهبود اوضاع شده است. طرح واکسینه کردن اطفال و مادران باردار در سه نوبت از برنامه‌هایی است که از چند سال پیش در مناطق هزاره‌جات اجرا می‌شود.

براساس مشاهدات شخصی نگارنده، این طرح نتایج فوق‌العاده‌ای داشته است. پیش از اجرای برنامه واکسن اطفال و مادران باردار، بسیاری از کودکان بر اثر بیماری‌هایی چون سیاه سرفه، سرخچه و... جان خود را از دست می‌دادند، ولی با اجرای این برنامه، از وقوع چنین مرگ و میرهایی جلوگیری شده است.

پس از استقرار دولت موقت، درمانگاه‌های کوچکی نیز در مناطق شیعه‌نشین فعال شده‌اند. در این مراکز چند دکتر زن و مرد به طور شبانه‌روزی حضور دارند و به ازای خدمات هزینه بسیار کمی دریافت می‌کنند. می‌توان گفت خدمات در این درمانگاه‌ها رایگان عرضه می‌شود.

داروی کمی در اختیار مراجعین قرار می‌گیرد که در معالجه بیماری‌های ساده و

مقطعی مفید است. البته تعداد این درمانگاه‌ها بسیار کم است؛ چنان‌که وسایل درمانی و داروی مورد نیاز بیماران بسیار ناچیز است. افزون بر آن، برای درمان بیماری‌های مزمن و نیازمند مراقبت‌های پزشکی (بستری) امکاناتی در این درمانگاه‌ها وجود ندارد.

۳. کمبود مسکن و سرپناه

از تهدیدهای اجتماعی شایع میان شیعیان افغانستان کمبود جدی مسکن و سرپناه است. رشد بالاتر از حد متوسط جمعیت شیعه، هم‌چنین روند برگشت مهاجرین، جمعیت شیعیان را با مشکل مسکن مواجه کرده است بازگشت هزاران آواره از خارج و هجوم فزاینده جمعیت به مراکز شهری معضل مهمی در ارتباط با مسکن فراروی جامعه افغانستان قرار داده است. هزاران خانواده بی‌سرپناه و محروم از برق و خدمات بهداشتی و درمانی در حاشیه شهرها، تأثیر نامطلوبی را در روابط اجتماعی و نابسامانی‌های فرهنگی و اخلاقی گذاشته است.^{۶۱}

تحکیم دولت مرکزی و میل سکونت در مراکز شهری، موجب هجوم همه‌جانبه به شهرها شده است. دولت‌های مهاجرپذیر نیز موجب شرایط سختی فراروی مهاجران قرار داده‌اند. این کشورها با این بهانه که شرایط در افغانستان با تشکیل دولت تغییر کرده است، تلاش می‌کنند به هر صورت ممکن مهاجران افغان را از کشورهای خود بیرون کنند.

به علت نبود برنامه‌ای نظام‌مند از سوی دولت درباره خدمات اجتماعی شامل امور مسکن هزینه‌های خرید مسکن و اجاره بهای خانه‌ها به طور سرسام‌آوری افزایش یافته است. پدیده حاشیه‌نشینی در شهرها و ایجاد خانه‌های خودساخته و غیراستاندارد از معضلات دیگری است که در نبود مسکن مناسب به وجود آمده است.

اگرچه آمار دقیقی از وضعیت مسکن در دست نیست، انتظار می‌رود بخشی زیادی از شیعیان شهری، به ویژه مهاجران، با این مشکل مواجه باشند چنانکه بختیاری در مشاهدات خود آن را از نزدیک دیده است: «متأسفانه آمار دقیقی از وضعیت مسکن در کشور وجود ندارد. مشاهدات و تجارب شخصی نشان‌دهنده وضعیت وخیم مسکن است؛ چنان که شمار فراوانی از مردم در خیمه‌ها و حتی خرابه‌های غیرقابل سکونت زندگی می‌کنند؛ زیرا اجاره خانه بسیار بالا و بیش از توان مالی خانواده‌هاست.»^{۶۵}

وضعیت نامناسب مسکن، شیعیان شهری را در برابر حوادث غیرمترقبه سخت آسیب‌پذیر کرده است. حوادثی چون زلزله، سرمای زمستان، گرمای تابستان و ... هر ساله جان تعداد زیادی را می‌گیرد. البته به تازگی اقداماتی از سوی دولت صورت گرفته که در آغاز راه است.

دولت افغانستان برای بهبود وضعیت مهاجران، کمک‌هایی چون تقسیم زمین، در اختیار قرار دادن مقادیری مصالح ساختمانی و... در نظر گرفته است. هم‌اکنون در شهرهای بزرگ شهرک‌هایی با عنوان شهرک مهاجرین به وجود آمده است. اما این برنامه‌ها و امثال آن نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیاز جامعه باشد.

رواج تشکیل خانواده‌های هسته‌ای نیز بر بازار مسکن و سرپناه تأثیر عمیق گذاشته است. افغانستان از کشورهای سنتی است که خانواده‌ها در آن اغلب گسترده است. مهاجرت و عوامل دیگر روند ایجاد خانواده‌های هسته‌ای را سرعت بخشیده و طبیعی است با حاکم شدن این وضعیت بازار مسکن بیش از گذشته وخیم شود.

وارد کردن بسیاری از مصالح ساختمانی از خارج امکان ساختن خانه‌های مناسب و ارزان‌قیمت را از شیعیان و مردم افغانستان سلب کرده است. گسترده‌گی جمعیت شهری در نبود مسکن و سرپناه مناسب، پیامدهای منفی اخلاقی و

فرهنگی نیز داشته است. افزون بر آن، محیط زیست شهریان را به گونه‌ای مؤثری آلوده کرده است؛ برای مثال، مناطق غرب کابل (قلعه شهاده، چنداول و ...) از آلوده‌ترین و شلوغ‌ترین مناطق به حساب می‌آیند.^{۶۶}

۴. فقدان امنیت

امنیت در مباحث اجتماعی و سیاسی از جایگاهی بالا برخوردار است. رسیدن به مطلوب‌های اجتماعی، چون جامعه مدنی، حاکمیت مردمی، شکوفایی اقتصاد و ... زمانی میسر است که امنیت در تمام ابعاد آن در کشور حاکم باشد. اما امنیت یکی از ضعف‌های جدی دولت افغانستان و جامعه جهانی است. تأمین امنیت در افغانستان با گذشت شش سال از تشکیل دولت جدید هم‌چنان رو به وخامت پیش رفته است.

نبود امنیت باعث شده است بسیاری از مسائل ساختاری در توسعه همه‌جانبه کشور متروک بماند. صنعت گردشگری که می‌تواند در افغانستان و هم‌چنین در مناطق شیعه‌نشین درآمدزا باشد، به علت فقدان امنیت از رونق افتاده است. نیروهای مخالف دولت مترصدند با گروگان‌گیری گردشگران خارجی در ازای آزادی آنان به خواسته‌های خود برسند. برای مثال، یک کاروان مسافرتی از شهروندان کره‌ای هنگام عبور از منطقه قرباغ، به دست طالبان گرفتار آمدند و طالبان در ازای آزادی آنان توانستند از دولت کره تعهد بگیرند تا پایان سال ۲۰۰۷ تمام نیروهای خود را از افغانستان خارج کند.

نبود امنیت در مسائل بازرگانی و تجاری نیز تأثیر گذاشته است؛ در نتیجه، سرمایه‌های کلان جامعه افغانستان در بازار اقتصادی کشور سرمایه‌گذاری نمی‌شود. مشکل امنیت در بعضی مناطق هم‌جوار پشتون‌ها حادث‌تر است. در این مناطق مخالفان به اهالی محل هشدار می‌دهند از همکاری با دولت مرکزی سر باز زنند و

دختران خود را به مدارس نفرستند. طبق مشاهدات شخصی نگارنده، این حوادث در قره‌باغ اتفاق افتاده است.

هرچند امنیت در هزاره‌جات و مناطق شیعه‌نشین بیشتر از مناطق دیگر تأمین است، اما محصور بودن این منطقه بین مناطق اکثراً پشتون‌نشین و همچنین عبور و مرور شیعیان از مناطقی که طالبان در آنجا حضور دارند، تهدیدی مهم محسوب می‌شود.

کسانی که با دولت مرکزی همکاری می‌کنند یا کارمند دولت هستند، در عبور و مرور خود از مناطق مذکور دچار مشکل هستند. در برخی موارد طالبان با دستیابی به مدارکی مبنی بر همکاری افراد با دولت مرکزی، اقدام به قتل آنان کرده‌اند.

افزون بر گروه طالبان، در خود مناطق شیعه‌نشین نیز امنیت کامل و مطلوب وجود ندارد. بسیاری از فرماندهان محلی همانند گذشته، ظلم و ستم بر مردم را پیشه کرده‌اند. برای مثال، در انتخابات پارلمان ۱۳۸۳ شخصاً مشاهده کردم که فرماندهان محلی از نصب پوسترهای تبلیغاتی اشخاصی که مد نظرشان نبودند، جلوگیری می‌کردند. هر چند وجود چنین اموری در جامعه شیعیان هنوز طبیعی به نظر می‌رسد، اما همین پدیده‌های مردم‌ستیزانه می‌تواند در سرنوشت سیاسی و اجتماعی آنان اثر گذارد و مانع تأمین حقوق اساسی افراد شود.

امنیت به طور کلی در سه سطح قابل تعریف است: امنیت ملی که به حفظ حاکمیت ملی و مرزهای کشور از تهاجم بیگانگان مربوط است؛ امنیت داخلی که به حفظ حاکمیت از منظر داخلی توجه دارد؛ امنیت اجتماعی که در پرتو آن منافع و مصالح افراد و گروه‌های اجتماعی تأمین می‌شود.^{۶۷}

جامعه شیعه به علت تکروری‌های فرماندهان محلی فاقد امنیت اجتماعی است. جامعه شیعه به عنوان بخشی از کشور، در هر سه سطح امنیت دچار مشکل

است اما نبود امنیت اجتماعی مشهودتر است.

۵. اعتیاد و مواد مخدر

مواد مخدر یکی از تجارت‌های پرسود در جهان است که حجم مبادله آن در سال به ۱۵۰۰ میلیارد دلار می‌رسد.^{۶۸} حضور شبکه‌های مافیایی جهان که به تجارت مواد مخدر مشغول‌اند، شهرت جهانی به افغانستان بخشیده است.

پس از جمع شدن بساط حکومت طالبان انتظار می‌رفت پدیده کشت تریاک از افغانستان رخت بربندد، ولی با شگفتی زیاد شاهد چندین برابر شدن آن بودیم. براساس آمار جدید، میزان تولید مواد مخدر به ۶۱۰۰ تن رسیده است.^{۶۹}

کشت مواد مخدر در دوره جهاد و حتی دوره طالبان در مناطق شیعیان رواج نداشت؛ ولی در سال‌های اخیر، به ویژه پس از حضور تاجران در دوره جدید، این پدیده کم و بیش شیوع پیدا کرد و تعدادی از مردمان شیعه نیز به کشت آن رو آوردند.^{۷۰}

رواج اعتیاد برای شیعیان که سابقه نداشت، از پیامد کاشت این ماده است؛ چنان که با مهاجرت نیز ارتباط وسیع دارد. بسیاری از مورخان کشور این دیدگاه را تأیید کرده‌اند که رواج اعتیاد میان جوانان شیعه توسط جوانان معتاد برگشته از ایران صورت گرفته است. پیش از این مهاجرت گسترده، اعتیاد به مواد مخدر در میان مردم شیعه پدیده شناخته شده‌ای نبود، ولی از حدود ده سال پیش میان جوانان مهاجر در ایران کم و بیش دیده شد و اکنون شیوع بیشتری یافته است. بختیاری این وضعیت را در جاغوری از نزدیک دیده است: «در سفری که نگارنده در تابستان ۱۳۸۱ به افغانستان داشت، دریافت که یکی از نگرانی‌های مردم ولسوالی جاغوری حضور شمار فراوانی معتاد بود که در ایران به اعتیاد دچار شده و به کشور بازگشته بودند. آنان مواد مخدر را از قندهار و اطراف آن با قیمت بسیار

نازل خریداری می‌کردند و آن را در منطقه [پخش می‌کردند].^{۷۱}

کشت مواد مخدر نیز رابطه تنگاتنگی با اعتیاد دارد. از زمانی که تولید این ماده رواج همگانی یافت، شمار معتادان نیز رو به فزونی نهاد به گونه‌ای که در آمارهای رسمی برآورد می‌شود حدود یک میلیون نفر معتاد در افغانستان حضور داشته باشند.^{۷۲} چنان که تقریباً دو میلیون نفر به کشت مواد مخدر مشغول‌اند.^{۷۳} هم‌چنین ثابت شده است عده‌ای از افراد در صورت دسترس بودن مواد مخدر نمی‌توانند مقاومت نشان دهند و گرفتار اعتیاد می‌شوند.

براساس گزارش یکی از گزارشگران محلی، پیش از سال ۱۹۸۵ «در جامعه به ندرت فرد معتاد به هروئین دیده می‌شد اما امروز هروئین از مواد مخدر اصلی است که جوانان مصرف می‌کنند.»^{۷۴} براساس آمار منتشرشده از سوی وزارت مبارزه و مواد مخدر، هم‌اکنون حدود یک میلیون معتاد در کشور حضور دارند که ۷ درصد آنان را کودکان تشکیل می‌دهند.^{۷۵}

۶. پیامدهای منفی مهاجرت

گسترده‌گی مهاجرت شیعیان افغانستان به رغم دادن فرصت‌های فراوان به آنان، چالش‌های زیادی نیز برای آنان به وجود آورده است. مهاجرت پدیده‌ای دو سویه است که هم آثار مثبت دارد و هم تأثیرات منفی. مهم‌ترین آثار منفی مهاجرت عبارت‌اند از:

الف) ضایعات انسانی

اکثر مهاجران افغان، به ویژه شیعیان، به ایران مهاجرت کرده‌اند. صدور روایید برای مهاجران افغان به ایران همواره سخت‌گیرانه بوده است. از این رو، مهاجران به عبور از راه‌های غیررسمی و به شکل قاچاق رو آورده‌اند. اما عبور از مناطق

ناشناخته و به صورت قاچاق گاه به مرگ مهاجران انجامیده است.^{۷۶}

گاه هم فرصت‌های شغلی مهاجران موجب تلفات انسانی شده است. مهاجران بیشتر به کارهایی مشغول‌اند که خطرهای زیادی به همراه دارد. در این میان، عدم رعایت مسائل امنیتی خود موجب تلفات انسانی می‌شود.

ب) تضاد فرهنگی

حضور شیعیان افغانستان در خارج از کشور به ویژه در ایران، بافت متنوع و متضاد فرهنگی به وجود آورده است که در طرز صحبت، پوشش و مسائل دیگر نمود یافته است.

این تضاد فرهنگی نوعی لجام‌گسیختگی فرهنگی را سبب شده و در پرتو آن نمودهای فرهنگی جامعه شیعه در معرض تهدید قرار گرفته است. در سفری به ارزگان، به وضوح مشاهده کردم بسیاری از ساکنان منطقه از واژگان معمول در ایران استفاده می‌کنند و حتی به لهجه ایرانی حرف می‌زنند؛ در حالی که بعضی از آنان اصلاً ایران را ندیده‌اند.

ج) گسست سنت‌های اجتماعی

یکی از پیامدهای مهم مهاجرت فاصله گرفتن از سنت‌های اصیل جامعه است که جامعه سنتی شیعیان افغانستان نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته است. ارزش‌هایی چون احترام والدین، مهمان‌نوازی، همکاری و تعاون در میان مهاجران برگشته از خارج تا حد تعارفات لفظی تنزل کرده است. افزون بر آن، برخی ناهنجاری‌های اجتماعی میان مهاجران شیعی بازگشته از ایران شایع است. پدیده‌هایی چون طلاق، شرکت در قتل و انواع انحرافات میان این مهاجران شیوع یافته است.^{۷۷} بسیاری از جوانان برگشته از ایران ترجیح می‌دهند به شکل هسته‌ای زندگی کنند. در حالی که

در جامعه سنتی شیعیان خانواده گسترده از اهمیتی بالا برخوردار است و والدین نیز انتظار دارند فرزندان آنان در کهنسالی از آنان مراقبت کنند.

(د) مفاسد اخلاق و بزهکاری‌های اجتماعی

از پیامدهای دیگر مهاجرت گسترش مفاسد اخلاقی و بزهکاری میان شیعیان افغانستان است. بخش عمده‌ای از مهاجران شیعی به طور انفرادی و بدون خانواده در ایران مشغول به کارند، کمبود شدید عاطفی و نیز جوان بودن دو عاملی است که در گرایش آنها به فساد اخلاقی تأثیرگذار است. این وضعیت پس از چندی به عنوان یک عادت در آنان تثبیت می‌شود و در بازگشت آن را به جامعه خود می‌برند.

افزون بر آن، پدیده‌هایی چون ترک نماز و روزه‌خوری نیز میان این دسته از مهاجران مشاهده می‌شود. جامعه شیعه در افغانستان سنتی است و به شدت به امور مذهبی پای‌بند است. هرچند معرفت دینی در این جامعه زیاد نیست؛ ولی تقیید دینی هم‌چنان بالاست. اما جوانان برگشته از خارج دیگر تقیید مذهبی ندارند و نوعی اباحه‌گری و بی‌بندوباری را با خود به همراه آورده‌اند که در طولانی‌مدت می‌تواند مسائل زیادی در حیطه اجتماعی به وجود آورد.

(ه) خسارت‌های اقتصادی

در کشورهای خارج، به خصوص ایران، هیچ‌گونه مزایایی برای کارگران افغانی وجود ندارد. هم‌چنین بخش از جمعیت کارگر که قاچاقی وارد ایران شده‌اند، مورد هیچ‌گونه حمایت حقوقی قرار ندارند. همین مسأله سبب شده است در بسیاری موارد کارفرمایان از پرداخت دستمزد کارگران خودداری کنند؛ به خصوص که این کارگران به علت ترس از گرفتار شدن به چنگ پلیس و اخراج از کشور نمی‌توانند به نهادهای قضایی هم مراجعه کنند.

در خصوص مهاجران قانونی نیز حمایت مراجع قانونی نیرومند نیست و در برخی موارد این دسته از مهاجران نیز نمی‌توانند حقوق خود را از کارفرمایان دریافت کنند.

جامعه شیعه در مسائل اجتماعی همانند بخش‌های دیگر با فرصت‌ها و تهدیدهایی مواجه است. با برخورداری جمعیت جوان شیعه از فرصت آموزش فنی و تخصصی می‌توان بر فرایند توسعه کشور امیدوار بود.

پدیده شهرنشینی میان شیعیان افغانستان رو به فزونی است. این مسأله در نگرش اجتماعی نیز شیعیان و همچنین فرصت‌های شغلی آنان تأثیر گذاشته است. تحرک اجتماعی نیز در وضعیت مثبت (عمودی) قرار دارد و در کنار آن همبستگی اجتماعی نیز میان شیعیان استحکام یافته است.

مهاجرت از یک سو در نگرش اجتماعی و فرهنگی شیعیان، گسترش فعالیت‌های وسیع فرهنگی و برخورداری از تخصص و مهارت‌های فنی نقشی مثبت ایفا کرده و از سوی دیگر، تضاد فرهنگی، گسست سنت‌های اجتماعی، اعتیاد، ترویج اباحه‌گری و در نهایت موجب خسارت‌های اقتصادی شده است.

چالش‌های دیگری که در صحنه اجتماع فرا روی شیعیان قرار دارد، فقر گسترده، نبود مسکن و سرپناه مناسب، فقدان امنیت، و ضعف برنامه‌های بهداشتی و درمان است.

فصل بیستم

فرصت‌ها و تهدیدهای فرهنگی شیعیان افغانستان

فرصت‌ها

رو آوردن شهروندان افغان به صلح و همکاری ملی و دست برداشتن از رقابت های منفی و خصومت‌آمیز همراه حضور جامعه جهانی وضعیت فرهنگی افغانستان را دگرگون کرده است.

می‌توان گفت رقابت گروه‌های مختلف درون کشور جای خود را به فعالیت‌های فرهنگی داده است. جامعه بین‌المللی نیز به این بعد توجهی ویژه دارد. شیعیان افغانستان که در تاریخ معاصر خود به دلایل مختلف ضعف فرهنگی زیادی داشتند، در پرتو فرصت به وجودآمده با بهره‌گیری از توانمندی‌های موجود می‌توانند دگرگونی‌های بنیادین در این حیطه به وجود آورند. مهم‌ترین فرصت‌های فرهنگی شیعیان عبارت است از:

۱. آموزش

تأثیر آموزش بر جامعه بر کسی پوشیده نیست. آموزش نه تنها تأثیر افراد را از

دانش و مهارت‌های گسترده بهره‌مند می‌سازد، به آنان توان می‌دهد جامعه خود را در ابعاد مختلف از جمله اقتصاد متحول کنند. در عین حال، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و خواسته‌هایی به وجود می‌آورد که بیشترین منافع ممکن را برای توسعه کشورها به همراه دارد.^{۷۸} مایکل تودارو این خصوص عقیده دارد: «در کشورهای در حال توسعه، علاوه بر نیاز به برنامه‌ریزی نیروی انسانی، مردم خود چه شروتمند و چه فقیر فشار زیادی برای گسترش مدارس وارد می‌آورند. والدین به سرعت تشخیص داده‌اند به علت کمبود نیروی انسانی ماهر، هرچه فرزندان‌شان آموزش و مدارک بیشتری به دست آورند، شانس بیشتری برای دستیابی به شغل پردرآمد خواهند داشت. به ویژه برای خانواده‌های فقیر، آموزش بیشتر بچه‌ها تنها روزنه امید برای آنان است که از فقر نجات یابند.»^{۷۹}

در افغانستان تلاش‌های دولت در بخش آموزش ستودنی است و فعالیت‌های آموزشی از موفقیت‌های مهم دولت جدید به حساب می‌آید. این کوشش‌های همه‌جانبه به صورت غیرقابل باوری جریان دارد.

تمام کشورهای کمک‌کننده به افغانستان تمایل دارند در پروژه آموزشی سهم بیشتری بگیرند.^{۸۰} میلیون‌ها دانش‌آموز در مدارس دولتی و مردمی حضور یافته و مشغول‌اند: «براساس جدیدترین آمارها، اکنون بیش از پنج میلیون دانش‌آموز در هفت هزار مدرسه افغانستان مشغول تحصیل‌اند. در این مدارس هشت هزار معلم در حال تدریس‌اند. بنابر اظهار نظر مسئولان وزارت معارف (آموزش و پرورش)، افغانستان با کمبود بیست هزار معلم مواجه است. بنابر آمار منتشره، افغانستان نیاز به پنجاه هزار مدرسه دارد.»^{۸۱}

استقبال عمومی از آموزش در بالاترین حد خود وجود دارد. در این میان، شیعیان افغانستان با توجه به محرومیت تاریخی و نقش مهمی که آموزش در فقرزدایی خانواده‌ها دارد، استقبالی وسیع و همه‌جانبه از آموزش کرده‌اند.

الف) چگونگی آموزش در میان شیعیان

شیعیان افغانستان به علت تقابلی که در مقاطعی از تاریخ معاصر با دولت داشته‌اند، از امکانات اجتماعی و سیاسی، فرهنگی، به خصوص آموزش‌های فراگیر و تخصصی محروم شدند.

فولادی که آموزش شیعیان هزاره را تا دهه دموکراسی بررسی کرده در این خصوص چنین گزارش داده است: «چندین دهه قبل دانش‌آموزان هزاره حتی نمی‌توانستند تصور کنند به درجاتی عالی در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های افغان‌ها دست یابند. تعصب علیه آنها چنان عمیق و ریشه‌دار بود که درهای تحصیلات عالی کاملاً روی آنها بسته شده بود. هزاره‌ها تنها کسانی نبودند که از چنان تحصیلات، بالاترین رنج کشیدند. در ابتدا [در] دانشگاه کابل، دانشجویان شیعه (هم قزلباش و هم هزاره) برای ورود پذیرفته نمی‌شدند؛ اما در سال‌های اخیر دانشجویان قزلباش اجازه یافتند وارد فاکولته داروسازی شوند ولی هزاره‌ها هنوز قدغن و تحریم شده هستند. حتی در حال حاضر دانشجویان هزاره خیلی کم موفق می‌شوند به مدارس حرفه‌ای راه پیدا کنند.»^{۸۲}

شیعه‌ها در برابر چنین موانعی بر آموزش از طریق مکتب‌های سستی رو آوردند. آنان فرزندان خود را به مسجد روستا پیش ملای محل می‌فرستادند که ضمن تعلیمات مذهبی، خواندن و نوشتن بیاموزند.

افزون بر موانع دولتی، روند فاصله‌گیری دانش‌آموزان و دانشجویان از سنت‌های اجتماعی و باورهای مذهبی، نگرانی جامعه شیعه را از آموزش‌های جدید برانگیخت. به همین علت، مکتب‌خانه‌های سستی کانون آموزش فرزندان شیعه قرار گرفتند. براساس بررسی‌های بختیاری، ۹۰ درصد مردان باسواد در همین مکتب‌خانه‌های سستی آموزش دیده‌اند.^{۸۳}

در دوره جهاد با فرو ریختن انحصار حاکمیت سیاسی، انحصار فرهنگی نیز از

میان برداشته شد. احزاب جهادی مدرسه‌هایی جدید تأسیس کردند که مبتنی بر شیوه‌های جدید آموزشی بودند؛ چنان که پس از دهه ۱۹۵۰ مدارس دولتی نیز در مناطق شیعه‌نشین کم و بیش راه‌اندازی شدند.

تحصیلات عالی (دانشگاهی) در زمان جهاد در داخل کشور برای شیعیان میسر نبود. اصولاً در این زمان در مناطق شیعه‌نشین دانشگاهی وجود نداشت. ولی فرایند مهاجرت تا حدودی این نقیصه را جبران کرد. شیعه‌های مهاجر در ایران بعضاً به مراکز دانشگاهی راه یافتند و آموزش‌های تخصصی را فرا گرفتند. تعداد زیادی از آنان نیز به حوزه‌های علمیه رو آوردند.

حزب وحدت اسلامی در زمان استقرار در بامیان، دانشگاه بامیان را تأسیس کرد. در همین زمان دانشجویان شیعه در دانشگاه مزار شریف نیز مشغول تحصیل بودند. وضعیت به وجود آمده پس از کنفرانس بن توجه بیشتر شیعیان را به آموزش جلب کرد؛ به گونه‌ای که هزینه تحصیل فرزندان خود را به سبد کالای خانواده‌ها افزودند.

استقبال شیعیان از آموزش بسیار گسترده‌تر از اقوام دیگر بوده است. برای مثال، در ولسوالی (شهرستان) قره‌باغ که ادعا می‌شود درصد جمعیت شیعیان و اهل تسنن آن برابر است، از ۱۸ باب مدرسه موجود، ۱۴ باب متعلق به شیعیان و ۴ باب (۳ باب پسرانه و ۱ باب دخترانه) متعلق به اهل تسنن است. برخلاف دختران شیعه که به صورت بسیار فعال در مدارس حضور می‌یابند، دختران اهل سنت کمتر به مدرسه می‌روند.^{۸۴}

این شکاف آموزشی در آمارهای دولت نیز دیده می‌شود. حضور دختران در مناطق جنوب پشتون‌نشین، ۱۰ درصد، در شمال تاجیک و شیعه‌نشین ۳۷ درصد و در مناطق مرکزی که محل زیست هزاره‌های شیعه است، ۳۰ درصد گزارش شده

در بسیاری از مناطق پشتون‌نشین، طالبان به مدارس دولتی، به ویژه مدارس دخترانه حمله می‌کنند.

ب) سیستم مردم یاری

به علت کمبود امکانات دولتی در بخش آموزش، شیعیان افغانستان روش جدیدی در پیش گرفته‌اند که می‌توان از آن به سیستم مردم یاری تعبیر کرد. خدمات دولتی به معلمان بسیار ناچیز است و کفاف زندگی آنان را می‌کند. این مسأله موجب دلسردی معلمان شده است. مشکل دیگر کمبود امکانات آموزشی، به خصوص کمبود مدارس است.

شیعیان در نبود امکانات دولتی با جمع‌آوری کمک‌های مردمی تلاش کرده‌اند برای معلمان مدارس، غیر از مزایای محدود دولتی، حقوق جداگانه‌ای در نظر بگیرند. هم‌چنین از بسیاری مساجد، منابر و حسینیه‌ها به عنوان مدارس استفاده کرده‌اند. بسیاری از مدارس نیز در خیمه‌ها و فضای باز تشکیل شده است.

عزم جدی شیعیان در فراگیری علم و ارتقای کیفی آن موجب شده است که به موفقیت‌های جدی دست یابند. برای مثال، مدرسه غیرانتفاعی معرفت در کابل و دبیرستان عالی سراب غزنی در سال ۱۳۸۴ توانسته‌اند ۱۰۰ درصد دانش‌آموزان خود را وارد دانشگاه کنند.^{۸۶}

افزون بر آن، تلاش‌های آموزشی جانبی نیز با استقبال مواجه شده است. بسیاری از شیعه‌ها کوشیده‌اند فرزندان خود را به هر نحو ممکن به مراکز شهری برسانند تا افزون بر برخورداری از برنامه‌های مدارس، از آموزش‌های جانبی نیز استفاده کنند.

براساس مشاهدات شخصی نگارنده، امروز دانش‌آموزان به فراگیری کامپیوتر و زبان انگلیسی گرایش بیشتری دارند. درآمد خوبی که فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها

کسب می‌کنند موجب شده است که به پدیده آموزشی همگانی تبدیل شوند. شیعیان در مراکز فرهنگی، به ویژه مراکز دانشگاهی نیز حضور چشم‌گیری دارند. تلاش برای ادامه تحصیل و راهیابی به دانشگاه تقریباً در اکثر خانواده‌ها پیگیری می‌شود.^{۸۷}

تعداد زیادی از دانشجویان شیعی با ادامه تحصیلات خود در دانشگاه‌ها با مدارک بالاتر فارغ‌التحصیل شده‌اند. دانشگاه کابل به عنوان مهم‌ترین دانشگاه کشور، بیش از شصت هزار دانشجو دارد که در ۱۴ رشته مشغول تحصیل‌اند. شیعه‌ها در این دانشگاه نیز حضور چشمگیری دارند: «حدود ۲۰ درصد از دانشجویان دانشگاه‌های کابل را شیعیان تشکیل می‌دهند که در گذشته اصلاً سابقه نداشت.»^{۸۸} برخی مناطق شیعی که در سال‌های گذشته مدارس بیشتری تأسیس کرده‌اند، توانسته‌اند پس از بازگشایی دانشگاه‌های کشور، بیشترین میزان دانشجوی دختر و پسر را روانه دانشگاه‌ها کنند.^{۸۹}

حوزه‌های علمیه نیز تقویت شده‌اند و چند مرکز مهم حوزه‌ای در کابل راه‌اندازی شده است که انتظار می‌رود در آموزش مذهبی شیعیان سهم مؤثر ایفا کنند.

ج) مشکلات آموزشی

به رغم افق روشن پیشرفت علمی شیعیان، با مشکلاتی نیز مواجه هستند. اکثر معلمان شاغل در مدارس تحصیلات بالایی ندارند.^{۹۰}

مشکل دیگر کمبود فضای آموزشی و امکانات آموزشی است. برای مثال در استان (ولایت) دایکندی فقط ۱۷ باب مدرسه وجود دارد و بقیه کلاس‌های درس در مساجد، منابر، زیر خیمه و یا فضای باز برگزار می‌شود. از ۲۰۰ باب مدرسه بامیان ۱۵۰ باب ساختمان آموزشی ندارد. از ۳۹۰ باب مدرسه دولتی در غور، فقط

۴۲ باب دارای ساختمان آموزشی است.^{۹۱} نبود معلمان با تجربه و متخصص، فقدان وسایل آموزشی، چون کتاب و از همه مهم‌تر نبود ساختمان آموزشی برای مدارس مهم‌ترین مشکلات آموزشی در میان شیعیان است که انتظار می‌رود دولت و مردم در طولانی مدت بر آن فایق آیند.

۲. رسانه‌ها

نیرومندترین ابزار فرهنگی در شکل‌دهی به فرهنگ جامعه، رسانه‌های جمعی هستند. مطبوعات، روزنامه، رادیو و تلویزیون با برقراری ارتباط افراد جامعه آنان را به سوی اهداف مد نظر خود هدایت می‌کنند. در شرایط به وجودآمده پس از کنفرانس بن، فعالیت رسانه‌های جمعی رو به فزونی نهاده است.

یکی از دستاوردهای مهم دولت مرکزی آزادی بیان است. وضعیت فعلی آزادی بیان در افغانستان در تاریخ این کشور بی‌سابقه است.

دولت با تحمل انتقادات و خصوصی کردن بخش زیادی از رسانه‌ها این فضا را تقویت کرده است. در این میان، نقش بی‌بدیل رسانه‌های جمعی در شکل‌دهی به فرهنگ شیعیان افغانستان و بارور کردن آن از اهمیتی ویژه برخوردار است.

شیعیان در گذشته حضوری محدود در رسانه‌های جمعی داشتند. آنان هیچ‌گاه رسانه‌های دیداری و شنیداری در اختیار نداشتند و در حوزه مطبوعات نیز فقط در دهه دموکراسی تعداد معدودی نشریه منتشر می‌کردند. افزون بر آن، شیعیان نیروهای فرهنگی فعال در رسانه‌ها نداشتند. با مقایسه وضعیت فعلی شیعیان با گذشته، بی‌شک آنچه امروز در این جامعه اتفاق افتاده «به انقلابی رسانه‌ای شباهت دارد. حضور پرتوان شیعیان در رسانه‌های جمعی غیرقابل انکار است و در اکثر موارد فعالیت فرهنگی آنان از کیفیت مناسبی برخوردار است که در پرتو فعالیت نسل جدیدی از فرهنگیان شیعی شکل گرفته است. در ادامه به فعالیت رسانه‌ای

شیعیان در قالب مطبوعات، رادیو و تلویزیون می‌پردازیم.

الف) مطبوعات

مطبوعات از وسایل ارتباط جمعی مهمی است که میلیون‌ها مخاطب را به خود جلب کرده است. روزنامه نخستین بار در ۱۸۳۰ به طور رسمی منتشر شد؛ هرچند آغاز کار آن در مناسبت‌های ابتدایی به در اواسط قرن شانزدهم برمی‌گردد.^{۹۲} در افغانستان مطبوعات اولین دستاورد مدرنیته است که با نشر سراج الاخبار به سردبیری محمود طرزی کار خود را آغاز کرد و همانند بسیاری از فعالیت‌های رسانه‌ای در اختیار دولت‌ها بود، اما به مرور زمان افراد و گروه‌ها نیز صاحب امتیاز شدند. مهم‌ترین دوره شکوفایی مطبوعات دهه دموکراسی بود که حدود ۳۲ نشریه مشغول فعالیت بودند.^{۹۳}

شیعه‌ها نیز پیش از دهه دموکراسی هیچ‌گونه حضوری در مطبوعات نداشتند، اما در این زمان فعالیت محدود خود را آغاز کردند. هفته‌نامه پیام وجدان به سردبیری عبدالروف ترکمنی از سوی شیعه‌ها در این زمان منتشر می‌شد.^{۹۴} جمهوری سردار محمد داوود به عصر شکوفایی مطبوعات پایان داد و بسیاری از نشریه‌های کشور از جمله پیام وجدان تعطیل شدند. در آغاز دوره جهاد احزاب جهادی تلاش کردند از این ابزار نیرومند برای اهداف خود استفاده کنند. بی‌شک ورود گسترده شیعه‌ها به عرصه فعالیت مطبوعاتی - البته در بیرون از افغانستان - در همین دوره اتفاق افتاد. مهاجران شیعی در پاکستان و ایران در دوره جهاد نشریه‌های زیادی منتشر کردند. مهاجرت شیعیان به ایران و بهره‌مندی آنان از تحصیلات عالی، چه در مؤسسات آموزشی دولتی چه در مراکز حوزه‌ای نسل جدیدی از دانش‌پژوهان را به وجود آورد که اکثراً قادرند در فعالیت‌های مطبوعاتی نقش ایفا کنند.

طبق بررسی آقای معین‌الدین محرابی از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۱ در مجموع بیش از ۲۰۰ نشریه فارسی توسط مهاجران افغانستان در ایران انتشار یافت و به همین مناسبت در جشنواره مطبوعات در سال ۱۳۸۱ یک غرفه به نشریات مهاجران افغان اختصاص داده شد.^{۹۵}

پس از استقرار دولت جدید در کابل، مرکز فعالیت بسیاری از مطبوعات مهاجران به داخل کشور منتقل شد. علاوه بر این، دانش‌پژوهان شیعی در داخل افغانستان فعالیت‌های مطبوعاتی خود را آغاز کردند.

امروز در افغانستان، شیعیان حضور چشم‌گیری در عرصه فعالیت‌های مطبوعاتی دارند: «هفته‌نامه‌های جهاد، اقتدار ملی، مشارکت ملی، راه نجات و وحدت ملی، ماهنامه دموکراسی و فصلنامه نگاه معاصر»^{۹۶} و نشریات تخصصی چون جمهوریت، سراج، توسعه، گفتمان نو، کوثر، جامعه فردا، پوهنتون، فصلنامه در دری (خط سوم)، کلکین و مطالعات افغانستان^{۹۷} از جمله نشریاتی است که شیعیان منتشر می‌کنند.

اکثر این نشریه‌ها تخصصی هستند و «بنابر اذعان بسیاری از استادان دانشگاه‌های کابل، نشریات منتشره از سوی شیعیان بی‌نظیر و بی‌رقیب است».^{۹۸} آزادی‌های مدنی از جمله آزادی بیان فرصتی استثنایی در اختیار شیعیان قرار داده است که با بهره‌گیری از متخصصان و فرهنگیان خود، به ترویج و تقویت فرهنگ شیعی بپردازند و از مطبوعات استفاده کنند. حضور گسترده شیعیان در مطبوعات، نقش آنان را در فعالیت‌های فرهنگی روز به روز تثبیت می‌کند و همین خود یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای شیعیان در حیطه فرهنگی است.

ب) رادیو و تلویزیون

شیعیان در بخش رسانه‌های دیداری و شنیداری نیز فعال نبودند. از آنجا که دولت

فرهنگ دینی و قومی آنان را به رسمیت نمی‌شناخت، نمی‌توانستند مراسم مذهبی خود را در رسانه‌ها به نمایش گذارند؛ چنان که فقر فرهنگی و انزوای فرهنگی نیز این فرصت را از آنان می‌گرفت. در این میان تنها رادیویی که با لهجه هزاره‌گی برنامه مختصری پخش می‌کرد، رادیو هزاره‌گی کویته بود که از همین شهر از سوی دولت پاکستان پخش می‌شد.

این رادیو که در سال ۱۹۷۳ تأسیس شد، با استقبال زیادی مواجه شد.^{۹۹} هدف ذوالفقار علی بوتو، رئیس‌جمهور وقت پاکستان از راه‌اندازی رادیو هزاره‌گی، نزدیک کردن هزاره‌ها برای فشار آوردن به دولت افغانستان بود؛ چون در همین زمان سردار محمد داوود پشتون‌های پشت دیورند را علیه دولت پاکستان تقویت می‌کرد.

رادیو و تلویزیون در افغانستان در انحصار دولت قرار داشت. رادیو فعالیت رسمی خود را در سال ۱۳۱۸ شروع کرد، اما تلویزیون بسیار دیر فعال شد. محمد داوود نخستین برنامه آزمایشی تلویزیونی را در سال ۱۳۵۷ پخش کرد. و افتتاح رسمی آن در ۲۸ مرداد (اسد) ۱۳۵۷ (اولین سال استقرار دولت کمونیستی) بود.^{۱۰۰} از آنجا که دولت مذهب جعفری را به رسمیت نمی‌شناخت، برنامه‌های دینی شیعیان در رسانه‌ها منعکس نمی‌شد.

اما دولت جدید به سیاست‌های عقلانی رو آورده است که براساس آن، مذهب جعفری رسمیت یافته و می‌توان فرهنگ شیعی را به طور رسمی اظهار کرد. از این رو در بعضی مناطق شیعه‌نشین ایستگاه‌های رادیوهای محلی راه‌اندازی شده است. رادیو بامیان، رادیو دایکندی و رادیو جاغوری^{۱۰۱} از رسانه‌های دولتی هستند که فعالیت محلی دارند.

از سوی دیگر، رسانه‌های جمعی، به ویژه رسانه‌های دیداری و شنیداری، از انحصار دولت خارج شده و شبکه‌های خصوصی تلویزیونی راه افتاده‌اند. آغاز به

کار سه تلویزیون «تمدن»، «فردا» و نگاه از سوی شیعیان نقطه عطفی مهم در فعالیت فرهنگی رسانه‌های شیعی به شمار می‌رود.

تلویزیون تمدن را آیت‌الله محسنی، تلویزیون فردا را محمد محقق و تلویزیون نگاه را استاد خلیلی راه‌اندازی کرده است. اما تلویزیون تمدن بیشتر در صدد است با رسانه‌های دیگر که فعالیت فرهنگی سکولار دارند، به رقابت بپردازد. تلویزیون تمدن خط‌مشی قومی و فرقه‌ای ندارد. بلکه در تلاش است با حفظ وحدت دینی، برنامه‌های خود را پخش کند. برای مثال در این رسانه برای پاسخ‌گویی به احکام شرعی دو نفر پاسخ‌گو از دو مذهب حنفی و جعفری حضور می‌یابند.

این موضع‌گیری منطقی تلویزیون تمدن افزون بر فعالیت فرهنگی شیعیان به تقریب مذاهب اسلامی در افغانستان کمک می‌کند و روند ملت‌سازی و تحکیم وحدت ملی را در افغانستان بهبود می‌بخشد.

نقش این رسانه‌ها در فعالیت‌های دینی شیعیان بسیار حائز اهمیت است. براساس مشاهدات شخصی نگارنده، بسیاری از مراسم مذهبی شیعیان در این رسانه‌ها منعکس می‌شود که برای شیعه‌های منزوی از رسانه‌های تصویری، جالب و جذاب است.

رسانه‌های شیعی می‌توانند معرفت دینی پیروان شیعه را ارتقا دهند و تا حدودی جلوه فعالیت فرهنگی غیردینی را بگیرند. شیعیان افغانستان، به ویژه شیعیان نواحی مرکزی، در محیط بسته و سستی قرار دارند. تقید بالای مذهبی از ویژگی‌های مهم این جامعه است. ولی رایج شدن استفاده از دستگاه‌های صوتی و تصویری با نرم‌افزارهای غیردینی و مبتذل تا حدودی این تقید مذهبی را تحت تأثیر قرار داده است.

تلویزیون تمدن و فردا در تلاش‌اند در مقابل تهاجم فرهنگی که در افغانستان حضور همه‌جانبه دارد، معرفت دینی مسلمانان و شیعیان را افزایش دهند تا بتوانند

در مقابل امواج فرهنگی سرازیر شده در کشور مقابله کنند.

۳. نهادهای فرهنگی

فعالیت‌های فرهنگی زمانی مؤثر خواهد بود که نهادهای فعال شکل گیرند و کارهای فرهنگی را سامان بخشند. نهادهای فرهنگی با درک مقتضیات زمان، فعالیت‌های فرهنگی را جهت می‌دهند و ابعاد کیفی آن را روز به روز تقویت می‌کنند.

شیعیان حضور نسبتاً خوبی در نهادهای فرهنگی افغانستان چه دولتی و چه غیردولتی، دارند.

شیعیان در دانشگاه کابل و برخی دانشگاه‌های دیگر، از جمله دانشگاه بامیان که در منطقه شیعه‌نشین تأسیس شده است، فعال‌اند. ریاست نهاد پر قدرتی چون کمیسیون حقوق بشر افغانستان را خانم سیما سمر از هزاره‌ها برعهده دارد.^{۱۰۲} در بخش نهادهای غیردولتی نیز شیعیان مؤسساتی تأسیس کرده‌اند. مؤسسه امام هادی(ع)، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، مجمع جهانی اهل بیت، مجمع فرهنگی انقلاب اسلامی افغانستان، مؤسسه خیریه خاتم الانبیا و مؤسسه خیریه کاتب و...^{۱۰۳} از جمله نهادهای فرهنگی شیعیان به شمار می‌رود.

حوزه‌های دینی نیز پس از برجیده شدن رژیم طالبان، فعالیت‌های خود را گسترش داده‌اند. آیت‌الله العظمی محقق کابلی، آیت‌الله تقدسی و آیت‌الله محسنی هر کدام حوزه‌هایی علمیه در غرب کابل دایر کرده‌اند که طلاب جوان زیادی در این حوزه‌ها مشغول تحصیل‌اند.

مدرسه خاتم النبیین که توسط آیت‌الله محسنی تأسیس شده، بزرگ‌ترین مدرسه دینی در تاریخ شیعیان افغانستان است. این مدرسه در دو بخش حوزه‌ای و دانشگاهی فعالیت می‌کند. بخش دانشگاهی این مدرسه فصلی جدید از فعالیت

فرهنگی شیعیان را نمایش می‌دهد.

در خارج از کشور، علاوه بر نهادهای فرهنگی که در پرتو احزاب سیاسی به وجود آمده‌اند، تشکّل‌های دانشجویی زیادی نیز شکل گرفته‌اند. یکی از مؤسسات فرهنگی مؤثر مدرسه‌های خودگردان مهاجرین در ایران است که فعالیت‌های وسیعی در خصوص آموزش مهاجران انجام می‌دهند. این مدارس دانش‌آموزان مهاجری را پوشش می‌دهند که به هر دلیلی نمی‌توانند در مدارس دولتی حضور یابند. در کمترین حالت تعداد این مدارس در ایران بیش از صد مدرسه است.^{۱۰۴} براساس برخی اطلاعات موجود، چهارده مجموعه فرهنگی نیز میان مهاجران به وجود آمده است^{۱۰۵} که همگی فعالیت‌های فرهنگی دارند و بسیاری از آنان داده‌های فرهنگی خود را در قالب نشریات به جامعه افغانستان سرازیر می‌کنند.

۴. نهاد مرجعیت

مرجعیت در فقه شیعه جایگاهی ویژه دارد. همه افراد مکلف، موظف‌اند در احکام شرعی خود از مرجع تقلیدی که در علوم فقه و اصول تخصص دارد، تقلید کنند. نقش بی‌بدیل مرجعیت در هدایت دینی شیعه‌ها بسیار اهمیت دارد. مرجعیت در تاریخ شیعه فراز و فرودهای زیادی را پشت سر گذاشته که در این میان تأسیس حوزه علمیه نجف و حوزه علمیه قم و وقوع انقلاب اسلامی در ایران، مهم به نظر می‌رسند. شیعیان افغانستان از نظر مذهبی بیشتر مقلد مراجعی بوده‌اند که در این حوزه‌ها تربیت شده‌اند. مدارس دینی میان شیعیان افغانستان در همین اواخر به وجود آمده است.

نخستین شخصیت علمی آیت‌الله سید علی حجت بود که در کابل تکیه‌خانه تأسیس کرد. در این تکیه‌خانه مراسم مذهبی اجرا می‌شد. او سپس فعالیت خود را گسترش داد که پرورش طلاب از آن جمله بود. آیت‌الله حجت هم معرفت دینی

جامعه شیعی را ارتقا داد و هم نسل جدیدی از طلاب را پرورش داد که بعدها جریان‌هایی دینی و سیاسی به وجود آوردند.

آیت‌الله سید سرور واعظ، آیت‌الله شیخ محمدامین افشار، حجت‌الاسلام محمد اسماعیل مبلغ و... از شاگردان مرحوم آیت‌الله حجت بوده‌اند.^{۱۰۶}

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شروع فرایند مهاجرت از افغانستان، جمع زیادی از طلاب در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل شدند. پیش از آن بسیاری از طلاب دینی در حوزه علمیه نجف درس می‌خواندند. آیت‌الله‌های افغانستان از این حوزه و از شاگردان مرحوم آیت‌الله خویی و آیت‌الله حکیم هستند که بعضاً در قید حیات‌اند.^{۱۰۷}

اما تا این اواخر نهاد مرجعیت در جامعه شیعه افغانستان وجود نداشت. ولی در حال حاضر با چاپ شدن رساله‌های عملیه شیخ محمد اسحاق فیاض و آیت‌الله محقق کابلی، نهاد مرجعیت در افغانستان به وجود آمده است.^{۱۰۸} اگرچه این نهاد در آغاز راه است، انتظار می‌رود ساز و کار تازه‌ای از فعالیت‌های فرهنگی و دینی در افغانستان در پرتو این نهاد به وجود آید.

محمد اسحاق فیاض در حوز علمیه نجف و آیت‌الله محقق کابلی در قم رحل اقامت گزیده‌اند. هرگاه این دو شخصیت بزرگ در داخل کشور مستقر شوند، انتظار فعالیت‌های گسترده، فرهنگی، به جا خواهد بود.

این نهاد می‌تواند معرفت دینی جامعه شیعه را تعمیق بخشد و طلابی دینی را پرورش دهد که در فضای فرهنگی افغانستان تحصیل کنند و با ساختارهای فرهنگی کشور خود آشنا باشند و در پرتو این آشنایی بتوانند مناسبت‌های دینی خود را سامان دهند.

تهدیدها

چالش‌های مربوط به حوزه فرهنگ در وضعیت فعلی بیشتر از تهدیدهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. اگر تهدیدها شناسایی نشوند و برنامه‌ریزی مناسبی برای رفع آنها انجام نگیرد، ممکن است تأثیرات زیان‌باری به جا گذارند.

به دلیل نقش سازنده فرهنگ در جامعه باید برای حفظ و بالندگی فرهنگی اهمیت خاص قائل شد. از آنجا که دولت و مردم نتوانسته‌اند نهادهای قوی فرهنگی، نیروی انسانی لازم و ابزار فرهنگی مناسب در جامعه افغانستان به ویژه بین شیعیان ایجاد کنند، این تهدیدها جدی‌تر به نظر می‌رسند.

مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی در وضعیت موجود عبارت است از:

۱. فقدان برنامه‌های تربیتی

تربیت ارتباطی تنگاتنگ با فرهنگ و آموزش دارد. تربیت عملی کردن آموزه‌هاست و می‌تواند فرهنگ هنجارهای فرهنگی را نهادینه کند. جامعه‌شناسان بسیاری درباره اهمیت تربیت مباحث مبسوطی ارائه کرده‌اند. از نظر اسپنسر، تربیت «آماده کردن برای زندگی کامل» است.^{۱۱۹} از منظر دورکیم، جامعه‌شناس که قائل به اصالت جامعه است، بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی افراد مرهون اجتماعی است که در آن به سر می‌برند: «کُل منظومه تصویری که حافظ اندیشه و احساس قاعده و انضباط درونی و بیرونی ماست به وسیله جامعه در وجدان‌های ما نهاده شده است.»^{۱۲۰}

این رهیافت جامعه‌گرا سبب شده است که دورکیم پژوهشی قابل توجه درباره تربیت انجام دهد. او معتقد است کودک با ذهنی خالی به جامعه پا می‌گذارد، اما تربیت به ذهن خالی کودک شکل می‌دهد: «اگر گرایش‌های مبهم و متزلزلی را که ممکن است به وراثت مربوط باشد کنار بگذاریم، کودک با ورود به جرگه حیات

تنها طبیعت فردی را با خود می‌آورد. بدین ترتیب، جامعه در هر نسل جدید خود را تقریباً با زمینه‌ای خالی روبه‌رو می‌بیند که باید با صرف هزینه‌های جدید آن را بسازد و نیز باید با سریع‌ترین شیوه بر این وجود خودخواه و غیراجتماعی که به تازگی به دنیا آمده است، وجود دیگری را بیفزاید که قادر به زندگی اخلاقی و اجتماعی باشد و این کاری است به نظر عظیم که به عهده تربیت است.^{۱۱۱} البته در این نگاه آموزش بخشی از تربیت است.

در جامعه شیعه افغانستان تربیت به رغم اهمیت آن، مورد غفلت قرار گرفته است. گسترش مدرسه‌های مدرن دولتی، برنامه‌های تربیتی را به کلی دگرگون کرده است. در گذشته مسائل تربیتی همانند مسائل آموزشی در مسجد به عهده روحانی محل بود و دانش‌آموزانی که در مساجد و مکتب‌خانه‌های سنتی مشغول تحصیل بودند، مسائل تربیتی را نیز یاد می‌گرفتند و آموزه‌های تربیتی تحت نظارت روحانی بود.

مسائل و احکام دینی برای عموم مردم، به خصوص در هزاره‌جات، در فصل بیکاری زمستان بیان می‌شد. جامعه سنتی شیعه حتی فضای اندکی برای هنجارشکنی افراد نمی‌گذاشت و همه چیز برای پرورش فرهنگی مد نظر جامعه آماده بود. اما گسترش مدرسه‌های مدرن این روند را تغییر داد.

یکی از مشکلات مهم فراروی روشن‌فکران افغانستان در دهه ۱۹۷۰، نبود برنامه‌های تربیتی بر پایه تربیت دینی و ملی بود. از این رو، قشر جدیدی از روشن‌فکران غرب‌گرای لیبرال یا سوسیالیست شکل گرفتند که به فرهنگ دینی و ملی کشور بی‌اعتنا بودند و همین خود آغاز بحرانی برای جامعه افغانستان بود.^{۱۱۲}

در وضعیت کنونی اگر چه وزارت آموزش و پرورش (معارف) هر دو وظیفه تعلیم و تربیت را برعهده دارد، اما در تربیت بسیار ضعیف عمل کرده است. در مدارس دولتی مربیان دینی و فرهنگی اصلاً حضور ندارند یا بسیار اندک‌اند.

ارتباط دانش‌آموزان با مراکز تربیتی و مجامع دینی در مقایسه با گذشته کاهش یافته و فرایند مهاجرت به کشورهای مختلف، این آشفته‌گی را دوچندان کرده است. اگر بپذیریم در وجود ما دو نوع هستی فردی و جمعی وجود دارد که منظومه افکار، احساسات و عادت‌های ما را تعیین می‌کند، این سؤال به وجود می‌آید که بین شیعیان افغانستان، شکل‌دهی شخصیت جمعی نسل جدید به چه شخصی واگذار شده است؟

گسترش برنامه‌های تربیتی در مدارس دولتی، ارتباط با مجامع تربیتی و نهادهای مذهبی و اهمیت دادن روشن‌فکران کشور به فرهنگ دینی و ملی، از راهکارهایی است که می‌تواند خلأ بزرگ تربیت در جامعه را تا حدودی پر کند. براساس تحقیقات شخصی نگارنده، ثبت نام دانشجویان افغان در رشته علوم تربیتی بسیار اندک است و بسیاری از دانشجویان حاضر نیستند در این رشته ادامه تحصیل دهند. این خود نمود خوبی از اهمیت ندادن به مسائل تربیتی است که در همه زمینه‌های فرهنگی به وضوح نبود آن به چشم می‌خورد، با این حال کسی سراغش نمی‌رود.

۲. تهاجم فرهنگی

جهانی شدن فرهنگ غرب، مباحث زیادی در کشورهای غیرغربی و کشورهای اسلامی برانگیخته است. در دنیای امروز که ارتباط فرهنگی با سرعت تحقق می‌پذیرد و سخن از دهکده جهانی است، تنها آن دسته از نظام‌های فرهنگی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند که از راهبرد، تاکتیک و ابزارهای نیرومند در این خصوص بهره‌مند باشند.

روند دموکراتیزه شدن دولت‌ها، همراه با گسترش غیرقابل باور وسایل ارتباط جمعی که همگی به انحای مختلف مظاهر فرهنگ و تمدن غرب را تبلیغ و ترویج

می‌کنند، چالش‌های زیادی فراروی فرهنگ‌های دینی به وجود آورده است. در این میان کشورهایی که روابط نزدیک‌تری با غرب دارند، در معرض تهدیدهای جدی قرار گرفته‌اند.

سیر تغییراتی که پس از کنفرانس بُن به وجود آمد، جامعه افغانستان را از نظر فرهنگی در مقابل شوکی عظیم قرار داد. ترویج فرهنگ غربی در افغانستان کنونی به اشکال گوناگونی انجام می‌شود که تقریباً تمام بخش‌های زندگی افغان‌ها را دربرمی‌گیرد. تهاجم فرهنگی در سه عرصه رسانه‌ها، مؤسسات و تماس‌های مستقیم، قابل بررسی است.

الف) رسانه‌ها

حضور فرهنگ غرب در رسانه‌های جمعی بسیار قوی است؛ به گونه‌ای که ترویج بعضی نموده‌های غرب‌گرایی جزء ناجدا شدنی رسانه‌های جمعی شده است. ابتذال فرهنگی یکی از برنامه‌های مهم رسانه‌های دیداری و شنیداری است. تلویزیون‌های افغانستان که در مجموع فاقد کادرهای فنی و حرفه‌ای و هم‌چنین بودجه‌های کلان فرهنگ‌ساز هستند، می‌کوشند جای خالی برنامه‌های خود را با پخش محصولات مبتذل پر کنند که در این میان محصولات فرهنگی هند گوی سبقت را ربوده است. بسیاری از برنامه‌هایی که این شبکه‌ها پخش می‌کنند، تضاد کامل با فرهنگ دینی دارند: «بسیاری از رسانه‌ها به عنوان مبلغ کالاهای خارجی عمل می‌کنند. بیشترین ساعات این رسانه‌ها را پخش انواع موسیقی و ترانه‌های داخلی و خارجی پرمی‌کند. علاوه بر چند رادیو سراسری تقریباً در تمام ولایات افغانستان، رادیوهای محلی به فعالیت مشغول‌اند.»^{۱۱۳}

افزون بر آن، دسترسی به شبکه‌های جهانی از طریق کابل و ماهواره نیز به سهولت امکان‌پذیر است. در مناطق شهری اکثر خانواده‌ها از آنتن‌های ماهواره‌ای

استفاده می‌کنند. از اکثر این شبکه‌ها مسائل غیراخلاقی و برنامه‌های مبتذل پخش می‌شود.

نبود تفریحات سالم نیز سبب شده است جوانان زیادی به مسائل ضداخلاقی رو آورند. در این میان تماشای برنامه‌های مستهجن تلویزیون اهمیت دو چندان یافته است. علاوه بر آن دسترسی به فیلم‌های مستهجن و غیراخلاقی بسیار آسان است. براساس مشاهدات شخصی نگارنده، در شهرها در بازارها، کنار خیابان‌ها و بسیاری مراکز دیگر، انبوهی از فیلم‌های مبتذل برای خرید به مشتریان عرضه می‌شود.

در شرایط موجود حتی در مناطق کوهستانی هزاره‌جات دسترسی به تلویزیون و ویدئو بسیار آسان شده است. به همین علت، که فساد اخلاقی در مناطق روستایی نیز گسترش یافته است.

چالش مهم در این میان عملکرد نامطلوب طالبان است. این رژیم در طول پنج سال سلطه خود ضربه‌های سختی بر پیکر فرهنگ دینی وارد کرد. امروز حمایت کردن از باورهای دینی و ارزش‌های اخلاقی به سرعت با برچسب طالبانیسم روبه‌رو می‌شود. سخت‌گیری بیش از حد طالبان هم مردم را به آموزه‌های دینی بدبین کرده بود.

شیعیان افغانستان در شرایط موجود برای مقابله با هجوم فرهنگی غرب، فعالیت‌های خوبی را آغاز کرده‌اند. ایجاد شبکه‌های دیداری و شنیداری با تأکید بر مظاهر فرهنگ دینی یکی از راهکارهایی است که در حال حاضر اجرا شده است. تلویزیون «تمدن» که آیت‌الله محسنی راه‌اندازی کرده در تلاش است جای خالی برنامه‌های دینی و فرهنگ دینی را در رسانه‌ها پر کند. تلویزیون «فردا» هم به فرهنگ دینی و شیعی توجهی ویژه دارد.

از راهکارهای دیگر شیعیان تقویت حوزه‌های علمی - دینی است که هر روز

به بالندگی آنها افزوده می‌شود. آیت‌الله العظمی محقق کابلی از ابتدای استقرار نظام سیاسی جدید در کابل فرصت مبارزه با فرهنگ غربی را پیش‌بینی کرد و به تقویت مجامع دینی اصرار ورزید: «به نظر بنده اگر در کابل حوزه علمیه تأسیس شود، می‌توان با این تهاجم فرهنگی غرب مبارزه کرد. و اگر حوزه در آنجا باشد، یا تقویت شود، تعداد علما افزایش یابد و آنان تجمع نمایند، هرکدام به قدر توان تبلیغ می‌کنند، به یقین تأثیرگذار خواهد بود. باید مردم را به جایگاه بسیار والای دینی و نظام دینی در حیات بشری آگاه نمود و از سلاح تدبیر و اندیشه در راه فعالیت فرهنگی بهره گرفت.»^{۱۱۴}

راهبرد تقویت حوزه‌های دینی هنوز در آغاز کار است، اما انتظار می‌رود بتواند از عهده بخشی از مسائل جدید برآید. باید توجه کرد مربیان دینی در جامعه شیعه افغانستان هنوز چنان که لازم است، با مسائل روز آشنایی ندارند و تعداد مربیان دینی بسیار کم است.

جامعه شیعه افغانستان سرمایه‌های هنگفتی از نیروی انسانی متخصص و متدین در اختیار دارد که در حوزه علمیه قم و مؤسسات تابع آن پرورش یافته‌اند و می‌توانند با ایجاد زمینه‌های فعالیت فرهنگی از این فرصت استفاده کنند. ولی به دلیل نبود امکانات مالی و فقدان نهادهای هماهنگ‌کننده فعالیت‌های فرهنگی، بخش اعظم این سرمایه معنوی دست‌نخورده باقی مانده است.

ب) گسترش بی‌رویه مؤسسات خارجی

پس از استقرار دولت مورد حمایت جامعه بین‌المللی، انبوهی از مؤسسات خارجی با اهداف گوناگون به افغانستان سرازیر شدند و هرکدام به فعالیت‌های مد نظر خود مشغول شدند. طبق آماري که وزارت اقتصاد ملی در سال ۱۳۸۲ اعلام کرد، ۲۳۵۵ مؤسسه داخلی و خارجی در این وزارت‌خانه ثبت شده‌اند^{۱۱۵} که عمده آنها

را مؤسسات خارجی تشکیل می‌دهند.

مهم‌ترین مؤسسات خارجی عبارت‌اند از: مؤسسه خیریه سوئیدن، مؤسسه فوکاس (وابسته به مؤسسه توسعه آقاخان رهبر اسماعیلیه‌های جهان)، مؤسسه کار CARE علاوه بر این، مؤسسات و نهادهای زیرمجموعه سازمان ملل مثل یونسف، یونسکو و یونیمو نیز مشغول فعالیت‌اند که در عرصه‌های مختلف از جمله اعطای وام اشتغال‌زایی، تأسیس بانک، مدرسه‌سازی، خدمات آموزشی، تهیه کتاب‌های دینی، خدمات بهداشتی، جاده‌سازی و خانه‌سازی برای مهاجران مشغول‌اند.

تمام این مؤسسات از نظر عملی، فرهنگ غربی را ترویج می‌کنند. آنان با کسب اطلاعات دقیق از مناطق فعالیت خود، به تبلیغ فرهنگ غربی مشغول‌اند.^{۱۱۶} نکته مهم دیگر، توجه به نحوه استخدام کارگران در این مؤسسه‌هاست که سعی دارند در محیطی غیردینی بیشتر زنان را استخدام کنند.^{۱۱۷} هدف این است که یکی از هنجارهای قوی فرهنگ دینی و ملی را از میان بردارند.

ج) ارتباط‌های مستقیم

در وضع فعلی میزان ارتباط مستقیم شیعیان با فرهنگ و مردم غرب افزایش یافته است. سبلی از کارمندان مؤسسات میان مردم حضور دارند. افزون بر آن، شمار زیادی از گردشگران خارجی به داخل کشور مسافرت می‌کنند که برخی از آنان در قالب کارناوال‌های موسیقی و... فعالیت فرهنگی نیز دارند.

بسیاری دانشجویان از کشورهای مختلف غربی بورس‌های تحصیلی دریافت می‌کنند. به طور کلی این‌گونه تماس‌های مستقیم که در داخل و خارج کشور انجام می‌گیرد، می‌تواند هنجارهای فرهنگی را آسیب‌پذیر کند.

۳. فقدان هماهنگی میان نهادهای فرهنگی

نهادهای و مراکز فرهنگی برای سامان دادن به اوضاع فرهنگی به وجود می‌آیند و زمانی می‌توانند موفق باشند که هم کادر مجرب و نیروی انسانی ماهر و هم درکی صحیح از مقتضیات زمان داشته باشند. در این میان لازم است برای بهتر شدن فعالیت فرهنگی، تقسیم کار میان نهادهای مختلف انجام گیرد تا از کارهای تکراری پرهیز شود و نیروهای فرهنگی در تمام زمینه‌ها به طور مناسب توزیع گردند.

نهادهای فرهنگی شیعیان که عمدتاً تازه تأسیس‌اند، به شکل سستی اداره می‌شوند و همین امر از کارآمدی آنان می‌کاهد. هم‌چنین به علت شخص محور بودن این مؤسسات، هماهنگی میان نهادها هنوز شکل نگرفته است.

در حوزه‌های علمیه نیز علاوه بر فقدان برنامه‌های جدید، هماهنگی و نظم واحدی دیده نمی‌شود. نکته دیگر اینکه حوزه‌های دینی بستر فعالیت‌های فرهنگی خود را بیشتر در پایتخت متمرکز کرده‌اند و سایر مناطق به نحوی مورد غفلت قرار گرفته‌اند. در حالی که هجوم فرهنگی در تمام مناطق شیعه‌نشین در حد بالایی وجود دارد.

روال سستی، فضای غالب حوزه‌های علمیه شیعیان است که بیانگر عقب‌ماندگی حوزه‌های دینی از زمان خود است. درس‌هایی که امروز در این مدارس به طلاب تعلیم داده می‌شود نمی‌تواند آنان را روحانیانی بار آورد که نیازهای آینده جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند، برآورده سازند. این تغییرات به نیروی انسانی و امکانات فرهنگی و مالی فراوان نیاز دارد که مدارس علمیه کابل توانایی تأمین آنها را ندارند.^{۱۱۸}

فقدان برنامه‌های جدید و نبود نظم مبتنی بر واقعیت‌های موجود، چالش بزرگ فراروی نهادهای فرهنگی شیعیان است که باید برای آن فکری کرد. فعالیت فرهنگی شیعیان نیازمند نظم جدیدی است که مستقل از جریان‌های سیاسی

ناپایدار و دارای ثبات و تمرکز باشد.

حوزه‌های دینی شیعیان که پس از توقف فعالیت در زمان طالبان اینک فعالیت‌های فرهنگی خود را از سر گرفته‌اند، با سیلی از مشکلات روبه‌رو هستند. وضعیت بد اقتصادی، بی‌اطلاعی از فناوری‌های به روز آموزشی و ناتوانی در جذب نخبگان فرهنگی در حد مطلوب از جمله مشکلات این حوزه‌هاست. از این رو، به نظر می‌رسد حوزه‌های دینی آمادگی ایجاد نظامی جدید مبتنی بر واقعیت‌های موجود را در کوتاه‌مدت ندارند. هرچند فعالیت فرهنگی حوزه‌ها در پنج سال اخیر در مقایسه با گذشته افزایش چشم‌گیری یافته است، اما با توجه به گستردگی هجوم فرهنگ غیردینی این فعالیت‌ها به هیچ وجه کافی نیست و نتوانسته است در مقابل این هجوم، تحول عمیق فرهنگی به وجود آورد.

۴. افراط‌گرایی

افراط‌گرایی مذهبی از نگرش‌های آشنا در زمان ماست. گسترش شبکه القاعده در بسیاری مناطق جهان، افراط‌گرایی را در جهان اهل سنت افزایش داده است. استقرار رژیم طالبان فرصتی بی‌بدیل برای افراط‌گرایان به وجود آورد و در پرتو آن افراد زیادی از سراسر جهان به افغانستان رو آوردند تا با ایجاد شبکه‌های تروریستی با دولت‌های سلطه‌جو مقابله کنند.^{۱۱۹}

حضور نیروهای غربی گرچه به حضور رسمی القاعده و طالبان در افغانستان پایان داد، ولی نتوانست فعالیت‌های فرهنگی و نظامی آنان را متوقف کند. از نظر افراط‌گرایان مذهبی که اکثراً تحت تأثیر اندیشه‌های وهابیت قرار دارند، شیعیان مسیر انحراف را می‌پیمایند و به همین علت از دشمنان راهبردی آنها محسوب می‌شوند. افزون بر آن، تمایل شیعیان افغانستان به همکاری با دولت مرکزی و فعالیت‌های فرهنگی مسالمت‌آمیز در عرصه سیاست و جامعه این بینش را نزد

افراط‌گرایان تقویت کرده که شیعه‌ها با نیروهای خارجی همسو شده‌اند؛ از این رو، برای اولین بار نوک حمله آنان در سال ۱۳۸۴ در هرات متوجه شیعیان شد.

افراط‌گرایی فرقه‌ای برای شیعیان به دو علت خطرناک است: نخست آنکه در پرتو افراط‌گرایی فرقه‌ای فضای مسالمت‌آمیز به وجود آمده از میان خواهد رفت و طبیعی است با فروریختن شالوده‌های سیاسی و اجتماعی نظم جدید، تمام دستاوردهای سیاسی و اجتماعی شیعیان برچیده شود. دوم اینکه ممکن است این روند، جریان‌های مشابه را درون شیعه‌ها به وجود آورد که از یک سو، شیعیان را در مقابل جمعیت سنی‌ها قرار دهد و از سوی دیگر، همبستگی اجتماعی موجود شیعه‌ها را هدف گیرد. یکی از نمونه‌هایی که آثار مخرب فوق را به جا گذاشت، ترور سید مصطفی کاظمی بود که با همراهان خود در بغلان مورد حمله قرار گرفتند.^{۱۲۰} این حادثه از یک طرف، ظن و تردیدهایی را در مورد صداقت دولت برانگیخت و از سوی دیگر، اتهاماتی را میان سران جهادی شیعه برانگیخت.

شیعیان افغانستان در مسائل فرهنگی با فرصت‌ها و تهدیدهای جدید مواجه شده‌اند. آنان به علت فقر فرهنگی در گذشته از آموزش‌های جدید استقبال کرده‌اند؛ از این رو انتظار می‌رود فصلی جدید از دانش‌آموختگان متخصص و حرفه‌ای به وجود آید که در فرایند توسعه همه‌جانبه کشور نقش مهم ایفا کنند.

حضور قوی در رسانه‌های جمعی و مراکز فرهنگی نیز فعالیت گسترده فرهنگی آنان را به نمایش می‌گذارد؛ چنان که در خصوص حوزه‌های دینی ایجاد نهاد مرجعیت فرصت بی‌بدیلی در توسعه فرهنگی مبتنی بر بنیان‌های دینی را فراهم می‌آورد.

به مثابه فرصت‌های موجود، چالش فرهنگی زیادی نیز پیش روست. اهمیت ندادن به مسائل تربیتی، به ویژه تربیت دینی، می‌تواند چالش بزرگی به وجود آورد؛ چنان که گسترده‌گی تهاجم فرهنگی از طریق رسانه‌های جمعی، تأسیس مؤسسات

خارجی و ارتباط‌های مستقیم، هنجارهای دینی و سستی را مورد سؤال قرار داده است و این امر می‌تواند در افول فرهنگ شیعی تأثیری بسزا داشته باشد.

نهادهای فرهنگی شیعیان در ابتدای کار هستند و به همین علت از نظم مبتنی بر واقعیت‌های موجود بی‌بهره‌اند که به سرمایه‌گذاری‌های بیشتر و هماهنگی‌هایی وسیع نیازمند است.

افراط‌گرایی مذهبی به عنوان خطری جدی فرا روی شیعیان است که ممکن است از یک طرف، دستاوردهای کشوری آنها را بر باد دهد و از سوی دیگر، همبستگی اجتماعی آنان را خدشه‌دار سازد.

فصل بیست و یکم

فرصت‌ها و تهدیدهای اقتصادی شیعیان افغانستان

۱. تجارت

مطالعه تجارت از جمله تجارت خارجی از مباحث مهم اقتصادی است. بررسی نظام‌مند تجارت به قرن شانزدهم برمی‌گردد و رابطه محکمی با پدیده استعمار دارد. در این زمان که تجار اروپایی اشتیاق فراوانی برای دستیابی به طلاهای اسپانیا از خود نشان می‌دادند، تجارت بسیار اهمیت یافت و بعداً در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ توجه بیشتری را به خود جلب کرد. و کسانی چون اسمیت به مطالعه تخصصی تجارت رو آوردند.^{۱۲۱}

تجارت در سیر تاریخی خود نقشی بسیار مهم در توسعه اقتصادی ایفا کرده است. در سراسر افریقا، آسیا، خاورمیانه و امریکای لاتین، صادرات مواد اولیه به طور سنتی بخش بزرگی از صادرات این کشورها را تشکیل می‌دهد؛ چنان که در کشورهای صنعتی ورود مواد خام از کشورهای در حال توسعه و صادرات محصولات صنعتی به این کشورها تجارت را در کانون توجه قرار داده است. افغانستان از جمله کشورهایی است که به واردات کالا بسیار نیازمند است. طبق آمار احصائی دولت، افغانستان در سال ۱۳۸۱ حدود صدمیلیون دلار صادرات

و دو میلیارد و دویست و شصت میلیون دلار واردات کالا داشته است.^{۱۲۲} از این رو، تجارت در حیات اقتصادی مردم افغانستان جایگاهی ویژه دارد.

ورود شیعه‌ها در عرصه تجاری سابقه چندانی ندارد. دو مانع عمده فراروی توسعه تجاری شیعیان قرار داشته است: نخست حصار طبیعی هزاره‌جات که نمی‌توانستند از آن خارج شوند. نبود راه‌های مناسب برای حمل و نقل تجاری، رابطه اقتصادی با سایر بخش‌ها را قطع کرده و موقعیت پرت جغرافیایی هزاره‌جات، هزاره‌ها را کاملاً از دنیای بیرون دور نگه بود. توازن مناسب اقتصادی که هزاره‌ها به وجود آوردند عمدتاً به منظور خودکفایی بوده است.^{۱۲۳}

مانع دوم را باید در نظام سیاسی کشور جست‌وجو کرد. مقهور واقع شدن شیعیان از سوی نظام‌های سیاسی، فرصت‌های اقتصادی را همانند سایر مناسبت‌های اجتماعی از آنان گرفت.

به علت این دو مانع طبیعی و سیاسی تجارت داخلی شیعه‌ها در مناطق مرکزی به دست کوچی‌ها افتاد. آنان که پس از شکست هزاره‌ها مراتع هزاره‌جات را در اختیار گرفته بودند، به زودی متوجه شدند که حوزه فعالیت اقتصادی مهمی فرارویشان قرار دارد.

کوچی‌ها اول بهار از مناطق مرزی پاکستان مواد لازم را با خود می‌آوردند و در مناطق هزاره‌جات توزیع می‌کردند و در برگشت کالاهای هزاره‌جات را با خود می‌بردند. کوچی‌ها که با هیچ رقیبی روبه‌رو نبودند، توانستند از فعالیت‌های تجاری حداکثر بهره را ببرند: «با بهره‌گیری از آزادی دستیابی به گوشه‌های دورافتاده هزاره‌جات، کوچی‌ها خیلی زود متوجه این حقیقت شدند که وقتی نتوانستند خود را با زندگی، کار و کوشش روی زمین وفق دهند، چه بهتر از این‌که از تجارت با هزاره‌ها بهره‌مند شوند. از آنجا که هیچ رقیبی برای کوچی‌ها وجود نداشت و از طرف دیگر، مقامات رسمی افغان از آنان پشتیبانی می‌کردند، امتیاز شغل سودمند

تجارت را منحصراً در اختیار خود گرفتند. به زودی توانستند تشکیلات بازرگانی حیرت‌آوری دایر نمایند که کاملاً اصولی و با روش اداره می‌شد. آنها نه تنها توجه خود را به مراکز مهم تجاری معطوف داشتند بلکه گروه‌های کوچک ساکنین هزاره جات دور افتاده را سرکشی می‌نمودند تا به این وسیله تقریباً تمام روستاها را پوشش دهند.^{۱۲۴} فعالیت تجاری کوچی‌ها مورد حمایت دولت بود و معمولاً سربازان مسلح دولتی کاروان‌های تجاری کوچی‌ها را همراهی می‌کردند.^{۱۲۵}

توسعه راه‌های مواصلاتی برای ورود ماشین نقش مهم در توسعه تجارت این مناطق داشته است. اگرچه تاریخ دقیق ورود ماشین‌های باربری به هزاره‌جات معلوم نیست، به نظر می‌رسد در اواسط سلطنت محمدظاهر ماشین‌های دولتی وارد این مناطق شدند. در سال ۱۳۴۶ شاه شخصاً از برخی مناطق هزاره‌جات دیدار کرد و پس از آن مسافرت مقامات کشوری به نواحی دورافتاده هزاره‌جات ادامه یافت. توسعه مواصلاتی در بسیاری مناطق بسیار دیر انجام گرفت. اکثر راه‌ها در مناطق دورافتاده در زمان جهاد ساخته شد. همان‌گونه که رستاخیز سیاسی شیعیان، به ویژه هزاره‌ها در دوره جهاد انجام گرفت، فعالیت اقتصادی شیعیان نیز از همین دوره آغاز شد.

از سال‌های ۱۳۶۴ به بعد از ورود کوچی‌های پشتون به مناطق مرکزی جلوگیری شد و در همین زمان ورود هزاره‌ها به حیطه‌های تجاری افزایش یافت. هزاره‌ها در نبود کوچی‌ها تجارت داخلی را عهده‌دار شدند و عملاً طبقه‌ای از کاسبان محلی که به تجارت در مراکز روستایی مشغول بودند، به وجود آمد. اینان نیز همانند کوچی‌ها نیازمندی‌های اقتصادی هزاره‌ها را از مناطق شهری به روستاها می‌آوردند و کالاهای تولیدی روستاییان را به بازارهای شهری عرضه می‌کردند.

پیش از آن در اوایل دهه ۱۹۷۰ شیعیان کابل به ویژه هزاره‌های ترکمنی توانستند برخی فعالیت‌های تجاری را به دست گیرند که موسوی آن را توضیح

داده است: «طبقه متوسط هزاره در کابل اغلب از هزاره‌های ترکمنی تشکیل می‌شد که از نظر تجاری در دو حوزه تجارت و فروش قطعات اتومبیل موفق بوده‌اند. به طور مرسوم تاجران هزاره اتومبیل‌های دست دوم اروپایی و آمریکایی را وارد بازار افغانستان کرده و به صورت حراج‌های بزرگ به خریداران می‌فروختند. آنها نیز به توجه خود قطعات اتومبیل را در بازار کابل به فروش می‌رساندند.»^{۱۲۶}

مهاجرت به کشورهای همسایه و کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس نیز در زمان جهاد آغاز شد. این مهاجران پس از کسب سرمایه‌های اندک به حوزه‌های تجاری رو آوردند که موجب رونق تجارت شد. بسیاری از این خرده تاجران میان ایران، کشورهای آسیای میانه، دوبی و پاکستان مشغول به تجارت هستند؛^{۱۲۷} چنان که نیروی قابل توجهی در حمل و نقل کشوری نیز حضور دارند.

تجارت داخلی هزاره‌جات به طور انحصاری در اختیار هزاره‌هاست و انتظار می‌رود با بهبود مسائل امنیتی و توسعه راه‌های ارتباطی کشور، جمعیت زیادی از شیعیان به فعالیت تجاری مشغول شوند.

۲. معادن و منابع طبیعی

منابع طبیعی از امتیازاتی است که به توسعه اقتصادی رونق می‌بخشد؛ به خصوص اگر با منابع تولیدی دیگر چون کار، سرمایه و مدیریت هماهنگ شود. نقش منابع طبیعی در حیات اقتصادی بسیاری از کشورهای جهان سوم قابل توجه است و شکوفایی اقتصادی این کشورها به این منابع بستگی دارد. افغانستان نیز که در مسیر توسعه اقتصادی قرار دارد، می‌تواند از منابع طبیعی خود در راستای شکوفایی اقتصادی و توسعه بهره‌ی زیادی ببرد.

از جمله منابع طبیعی هزاره‌جات و مناطق شیعه‌نشین معادن آهن حاجیگگ است که همیشه مورد توجه دولت‌ها بوده است. منابع عظیم آهن موجود در این

منطقه، می‌تواند در توسعه اقتصادی کشور نقش ایفا کند؛ چنان‌که در توسعه اقتصادی منطقه نیز نقش مهم دارد. «ذخایر عظیم آهن در حاجی‌گ در ولایت بامیان مهم‌ترین معدن آسیای مرکزی محسوب می‌گردد. ارتفاع توده‌های این معادن از سطح بحر از ۲۰۸۰ متر تا ۴۰۰۰ متر بالغ می‌گردد ... ذخیره مجموعی این معدن حدود دو میلیارد تن و فیصدی اوسط آهن آن ۶۳ فیصد [درصد] تخمین و تثبیت گردیده است.»^{۱۲۸} سردار محمد داوود می‌خواست با ایجاد خط راه آهن سراسری این منطقه را به بازارهای جهانی متصل کند، اما نبود امکانات مالی و زوال زودهنگام دولت جمهوری مانع تحقق این ایده شد.

منابع طبیعی چون ذغال سنگ، آهن، سنگ‌های گران‌قیمت و... در مناطق هزاره‌جات در توسعه اقتصادی کشور و مناطق مرکزی مهم ارزیابی می‌شود «تحقیقات متعددی از سوی سازمان‌های زمین‌شناسی بین‌المللی و داخلی در خصوص وفور معدنیات در قلب کوه‌ها و صخره‌های هزاره‌جات صورت گرفته و نتایج کلی تحقیقات به این گرویده [انجامیده] است که ذخایر آهن، مس، سرب، ذغال، فسفر، سنگ‌های قیمتی، سنگ‌های تعمیراتی و... در هزاره‌جات به وفور به ملاحظه می‌رسد و طبق گفته «ج و ود» در هزاره‌جات ذخیره‌های مس و گوگرد یافت می‌شود.»^{۱۲۹}

امتیاز دیگر مناطق مرکزی در این خصوص رودهای بزرگی است که از این مناطق به سوی سایر بخش‌های کشور در جریان است. هریرود، هیرمند، رودخانه کابل و رودخانه بامیان، از رودهای بزرگ کشورند که از مناطق مرکزی سرچشمه می‌گیرند.^{۱۳۰} این رودها که در دره‌های عمیق هزاره‌جات جاری هستند، برای توسعه انرژی هیدروالکتریک بسیار مناسب‌اند. انرژی از پایه‌های توسعه است. در افغانستان توسعه اقتصادی نیازمند توسعه بخش انرژی است. ایجاد سدهای بزرگ آبی برای دستیابی به انرژی هیدرو الکتریک می‌تواند انرژی ارزان را در خدمت

توسعه اقتصادی کشور قرار دهد. افزون بر آن، ایجاد چنین سدهای بزرگ، شکوفایی اقتصادی را در پی دارد.

از مزایای دیگر فعال شدن انرژی در مناطق مرکزی ایجاد کارخانه‌های صنعتی است. هم‌چنین در نحوه کار و بهره‌وری کشاورزی تأثیر مطلوب دارد از این رو با بهره‌گیری از منابع عظیم آب، ایجاد کشاورزی مکانیزه، ایجاد کارخانه‌های صنعتی در پرتو توسعه انرژی، کاهش بیکاری و ... دور از انتظار نخواهد بود.

۳. صنایع دستی

اقتصاد خودکفای هزاره‌ها در گذشته موجب شکوفایی صنایع دستی شد. آنان که در کشور، در منطقه خاص محصور بودند، به امکانات و فناوری‌های پیشرفته دسترسی نداشتند، از این رو در صدد برآمدند خود تمام نیازمندی‌هایشان را برآورده کنند.

صنایع دستی هزاره‌جات در این بستر رونق گرفت و هم مردان و هم زنان به این فعالیت رو آوردند. ایجاد و حفظ صنایع به شکل سنتی بود و خانواده‌ها می‌کوشیدند صنعت خانوادگی خود را نسل به نسل حفظ کنند. تیمور خانف از پیشرفت صنایع دستی یاد کرده است: «در هزاره‌جات حرفه‌های ذیل نظر به حرفه‌های دیگر بیشتر انکشاف یافته بودند: نساجی، بافندگی، چرم‌گری، کفش‌دوزی، خیاطی، زرگری و آهنگری.»^{۱۳۱} از میان صنایع موجود برخی محصولات بافندگی بازار خارجی نیز پیدا و مشتریانی را از بیرون به خود جلب کرد. «هزاره‌جات منطقه‌ای بود که در آن بهترین گلیم‌ها و پارچه‌های پشمی (برک) با خواص عالی تولید می‌شد که حتی در خارج از هزاره‌جات شهرت بسزایی داشت.»^{۱۳۲}

با باز شدن مسیرهای ارتباطی و گسترش ارتباط با مناطق شهری بسیاری از محصولات صنایع دستی رو به افول نهادند. با مُد شدن پوشاک خارجی، بخش

عظیمی از منسوجات اهمیت و کارایی خود را از دست داد و از رونق افتاد. ورود ابزار آلات خارجی بر صنایعی چون آهنگری و زرگری تأثیر گذاشت. با این حال، صنایع آهنگری، صنایع چوبی و صنایع دستی زنانه هم‌چنان پر رونق است. صنایع دستی زنانه در بسیاری از مناطق هزاره‌جات هنوز وجود دارد: «تحقیقی که به تازگی در برخی مناطق شیعی انجام شده است، نشان می‌دهد زنان به ساختن این صنایع دستی اشتغال دارند: گلیم، نمد، پستی، جا نماز، پوش قرآن، دستمال، برک، خورجین، قالین (قالی)، خیاطی، مهره‌بافی، و انواع خامه‌دوزی. جز گلیم، قالین و نمد که بیشتر جنبه اقتصادی دارند و برای مصرف خانگی یا فروش ساخته می‌شوند، موارد دیگر اغلب تزئینی هستند و برای خانواده‌ها کاربرد اقتصادی ندارند.»^{۱۳۳}

از عوامل مهمی که از گذشته تاکنون مانع پیشرفت صنایع دستی هزاره‌جات شده عبارت‌اند از: دورافتادگی هزاره‌ها از مراکز مهم تجاری و نبود ارتباطات وسیع، در نظر گرفتن آن به عنوان شغلی فرعی، زنانه بودن اکثر صنایع و محصور ماندن افراد همانند زنان در خانه، نبود معاملات نقدی فروش کالا به کالا که تسهیلات اندکی را برای خرید و فروش در اختیار قرار می‌داد و سرانجام پرورش نیافتن ایده تجارت در ذهن هزاره‌ها و صنعت‌گران.^{۱۳۴}

برای بسیاری از این صنایع ارزش بازاری در نظر گرفته نشد و صرفاً برای تزئین داخلی، آن‌هم در مناطق محدود، به کار می‌رفت، این عامل جدی‌ترین عامل عقب‌ماندگی صنایع دستی در هزاره‌جات بوده است.

از میان صنایع موجود تنها صنعت‌هایی حفظ شدند که با نگاه بازاری در آمیختند. صنعت قالی بافی است که به طور گسترده رواج دارد. بسیاری از خانواده‌ها در صنعت قالی‌بافی مشغول‌اند و درآمدهای این صنعت نقش مهم در سبب زندگی خانواده‌ها ایفا می‌کند. قالی در بازارهای جهانی به فروش می‌رسد و

همین عامل موجب شکوفایی آن شده است. اگرچه از میزان صادرات فرش افغانستان آمار دقیقی وجود ندارد، بسیاری از تاجران داخلی و خارجی در این صنعت مشغول به کارند. مهم‌ترین بازارهای صدور قالی افغانستان را آلمان، ایتالیا، سوئیس، آمریکا و فرانسه می‌باشد. بعد از تحولات به وجود آمده در افغانستان نقش امریکا در واردات قالی از افغانستان پررنگ‌تر شده است.^{۱۳۵} صنعت قالی‌بافی از مدت‌ها پیش در مراکز شهری دایر بود. در سال ۱۹۸۱ افغانستان حدود صد میلیون دلار درآمد ارزی از این حرفه کسب کرد.^{۱۳۶} اما در حال حاضر صنعت قالی‌بافی علاوه بر مراکز شهری در مناطق روستایی نیز گسترش یافته است.

فرایند مهاجرت نیز رونق قالی‌بافی را دو چندان کرد. مهاجران به پاکستان نبود کارهای درآمدزا برای تأمین معیشت خانواده، به قالی‌بافی رو آوردند. این مهاجران پس از بازگشت از شهرهای پاکستان به صنعت قالی‌بافی در داخل افغانستان رونق بخشیدند. بسیاری از شیعیان روستایی دستگاه‌های (دارهایی) قالی‌بافی خود را در مناطق روستایی دایر کردند و نمایندگی‌های قالی‌بافی در دورترین مناطق هزاره‌جات به راه افتاده است. گستردگی قالی‌بافی در میان مهاجران افغانی در پاکستان به حدی بود که خروج آنان از این کشور، تجار پاکستانی را به شدت نگران کرد.^{۱۳۷}

مهاجران شیعی در ایران گرچه به طور جدی مانند مهاجران مستقر در پاکستان وارد صنعت قالی‌بافی نشدند، ولی با ارائه نقشه‌های کیفی و به روز، در شکوفایی این صنعت تأثیر گذاشتند. اکنون صنعت قالی‌بافی در کابل و تمام ولایات شیعه‌نشین رواج یافته و مؤسساتی نیز برای راه‌اندازی هرچه بهتر در کنار بازارهای تجاری قالی‌بافی به وجود آمده است. «در سال‌های اخیر قالی‌بافی در کابل و دیگر ولایات شیعه‌نشین بسیار رواج یافته است. برای مثال مؤسسه‌ای در جاغوری به زنان و دختران قالی‌بافی می‌آموزد و سپس دار قالی و مواد لازم را در اختیار آنان

قرار می‌دهد تا به بافندگی ادامه دهند. در کابل نیز مؤسسات مشابهی وجود دارد که زنان و دختران پرشماری در آنها به بافتن قالی مشغول‌اند. اکنون در غرب کابل که اغلب شیعیان در آنجا ساکن‌اند، یک پاساژ بزرگ قالی‌فروشی ساخته شده است که در آن فرش‌های خانواده‌ها و مؤسسات را می‌خرند و به خارج صادر می‌کنند. این پاساژ فرش بسیار پر رونق است.^{۱۳۸}

قالی افغانستان شهرت خوبی در بازار جهانی کسب کرده است، اما هنوز نقشه‌های آن محدود و سنتی است. صنعت قالی بافی بدان علت رو به رشد است که هم کاربرد اقتصادی خوبی دارد و هم به بازارهای جهانی راه یافته است.

نگاه تجاری و بازاری به سایر صنایع و بازاریابی برای آن در داخل و خارج کشور، می‌تواند برای صنعتگران هزاره‌جات، به خصوص صنعتگران زن، امیدبخش باشد. در این صورت بسیاری از صنایع دستی رونق خود را باز می‌یابند و در تأمین هزینه‌های معیشت خانواده‌ها مؤثر خواهند بود. تزئینات دوخته‌شده توسط زنان به خوبی می‌توانند خریدارانی را از داخل و خارج به خود جذب کند؛ چنان که در پرتو ارتباط با سایر مردمان این استقبال به وجود آمده است.

۴. گردشگری

صنعت توریسم یکی از مشاغل پردرآمد جهان است. بسیاری از کشورها با رونق دادن به گردشگری مخارج ملی خود را تأمین می‌کنند. درآمد سالانه گردشگری در جهان حدود هزار میلیارد دلار برآورد شده است.^{۱۳۹} توسعه گردشگری نقشی مهم در رشد اقتصادی و فرصت‌های شغلی دارد. با گسترش این صنعت، بخش‌های دیگری از مشاغل درآمدزا توسعه می‌یابند. ساختمان‌سازی‌های مناسب، حمل و نقل پیشرفته و فعال شدن بخش خدمات از جمله مشاغلی است که در پرتو صنعت توریسم شکل می‌گیرد. افزون بر آن، گردشگری یکی از راه‌های تحکیم

روابط انسانی، توسعه فرهنگی و ایجاد فضای صلح و مفاهمه است که تأثیرات آن به مراتب بیشتر از حیطه‌های اقتصادی است و بعد فرهنگی جامعه را نیز دربرمی‌گیرد.

خلق فرصت‌های جدید شغلی یکی دیگر از نتایج مهم رونق صنعت گردشگری است که می‌تواند در جامعه شیعه و مناطق محصور هزاره‌جات تحول اقتصادی به وجود آورد. برای مثال در ایران به ازای هر گردشگر خارجی، ۳ تا ۴ نفر مستقیم و ۹ تا ۱۲ نفر غیرمستقیم درآمد کسب می‌کنند.^{۱۴۰}

هزاره‌جات در مرکز افغانستان از زیبایی‌های طبیعی و آثار باستانی فراوانی برخوردار است که می‌تواند صنعت گردشگری را شکوفا کند. مهم‌ترین مناطق باستانی و تفریحی هزاره‌جات عبارت‌اند از:

الف) مجسمه‌های بودا در بامیان

بامیان که از دوره‌های بسیار قدیم محل تجمع بسیاری از مردمان بودایی بوده است، دارای آثار باستانی فراوانی است. مجسمه‌های بودا در بامیان یکی از آثار منحصر به فرد در جهان است. چهار معبد بزرگ که محل پرورش مربیان بودایی بودند، در کنار پیکره‌های بودا درون صخره‌های سنگی قرار گرفته‌اند. طالبان پیکره‌های بودا را خراب کردند، اما معابد و سایر آثار درون صخره‌ها که مجسمه‌ها در آن واقع شده‌اند هنوز باقی است. تلاش‌هایی برای بازسازی پیکره‌های بودا در دست انجام است. افزون بر مجسمه‌ها و معابد کنار آن، شهرهای ضحاک و غلغله نیز از مناطق باستانی بامیان به شمار می‌روند. البته به دلیل شرایط جنگی کشور و پرت بودن منطقه، تحقیقات باستان‌شناسی در این مناطق انجام نگرفته است.

ب) بند امیر

بند امیر در ۴۵ مایلی بامیان، دربرگیرنده پنج دریاچه (مرداب) شامل ذوالفقار، پودینه، پنیر، هیبت، غلامان و قنبر است. زیباترین و عمیق‌ترین دریاچه هیبت نام دارد دیوار رنگین نسبتاً مرتفع دریاچه همواره با رنگ بورین و شفاف صحنه شگفت‌انگیزی به نمایش می‌گذارد.^{۱۴۱} بند امیر هم اکنون نیز مشتاقانی را از داخل خارج به خود جذب کرده و قرار است خدمات رفاهی خوبی برای گردشگران آماده شود.

ج) دشت ناور

آب ایستاده دشت ناور به مساحت هفت‌هزار هکتار، طبق استاندارد بین‌المللی اتحادیه حفاظت طبیعت و منابع طبیعی در سال ۱۳۵۶ به عنوان پارک ملی اعلام شده است. آب ایستاده در این دشت از زیستگاه‌های مهم پرندگان آبی در جهان به شمار می‌رود. دشت بیضی شکل ناور حدود ۱۰۰ کیلومتر وسعت دارد و در آن انواع پرندگان از جمله سی نوع مرغ آبی (اردک) وجود دارد. کتیبه به دست‌آمده از ناور نیز یکی از هفت کتیبه قدیمی در افغانستان است که به خط یونانی نگارش شده است. منطقه سرخ حصار در شهر خوات نیز از مناطق باستانی ناور به شمار می‌رود.^{۱۴۲}

د) منار جام

این بنای تاریخی را غیاث‌الدین، یکی از شاهان دودمان غوری، بنا کرد. طول آن به ۳۶ متر می‌رسد و در منطقه‌ای به نام جام از توابع استان غور واقع است. در این اثر تاریخی هنرهای ظریف معماری، طراحی، نقاشی و خطاطی به کار رفته است.^{۱۴۳}

افزون بر موارد فوق، مناطق دیدنی و باستانی فراوانی در هزاره‌جات وجود دارد که به دلیل انجام نشدن تحقیقات زیاد هم‌چنان ناشناخته باقی مانده‌اند. چهل برج در یکاولنگ، کافر قلعه در ارزگان، کفتار غار در گیزاب، کوه عروس در پنجاب و ...^{۱۴۴} از جمله آثار باستانی هستند که می‌توانند گردشگران را جذب کنند.

افزون بر آن، رودهایی که از درون مناطق شیعه‌نشین می‌گذرند، از مناظر دیدنی طبیعی به شمار می‌روند و می‌توان مناطق تفریحی فراوانی در مسیر رودها ایجاد کرد. حیات وحش مناطق مرکزی نیز قابل توجه است و حیوانات وحشی مختلفی در هزاره‌جات زندگی می‌کنند. «جانوران وحشی نظیر گرگ، روباه، پلنگ کوهی، قشی گگ، خرگوش (توئی)، خوک، خرس، آهو، تبرغو، موش (لندی موش، کورموش، قوری موش، تازی موش)، گورکاو، سیاه گگ، در مناطق ارتفاعات مرکزی دیده می‌شوند.»^{۱۴۵}

شکوفایی صنعت توریسم به چهار عامل بستگی دارد: امنیت، تبلیغات مناسب، ایجاد مؤسسات و شرکت‌های گردشگری و ارائه خدمات مناسب در سطح استانداردهای بین‌المللی.^{۱۴۶} اما در افغانستان امنیت مطلوبی وجود ندارد، تبلیغات بسیار ضعیف است، مؤسساتی خدماتی چندانی ایجاد نشده‌اند و سطح خدمات رفاهی برای گردشگران ناچیز است. از این رو، صنعت گردشگری همانند بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی دیگر دست نخورده باقی مانده است.

اگر به این مناطق و زیبایی‌های طبیعی و آثار باستانی آن توجه نشود، جاذبه‌های گردشگری خود را از دست می‌دهند؛ چنان که در برخی موارد این اتفاق افتاده است. براساس مشاهدات شخصی نگارنده، دشت ناور بسیاری از جاذبه‌های توریستی خود را هم‌اکنون از دست داده است. بنابراین، احیا و ایجاد صنعت توریسم در کشور، به ویژه در مناطق شیعه‌نشین، ضروری است تا هم جاذبه‌های

گردشگری حفظ شوند و هم مردم این مناطق از مزایای شکوفایی این صنعت بهره مند شوند و حیات اقتصادی رونق گیرد.

۵. دامداری

پرورش دام به طور سنتی از مشاغل مهم اقتصادی در مناطق روستایی است. شیعیان هزاره‌ای از گذشته به پرورش دام مشغول بوده‌اند و پس از کشاورزی، دامداری سنتی مهم‌ترین نقش را در اقتصاد هزاره‌جات ایفا می‌کند. هزاره‌ها از نظر محصولات دامی خودکفا هستند و پس از برقراری ارتباط با مراکز شهری از تأمین‌کننده‌های عمده گوشت در کشور محسوب می‌شوند: «هزاره‌جات یکی از عمده‌ترین مناطق تأمین گوشت افغانستان بود و تا حدودی هنوز این نقش را برعهده دارد؛ چنان که افغانستان جز در بعضی شرایط خشک‌سالی و جنگ، خودکفا بوده و همین وضعیت را حفظ کرده‌است. به طور مرسوم و سنتی تعداد مشخصی گاو، بز و گوسفند در پاییز ذبح و گوشت آنها خشک و ذخیره می‌شود تا طی زمستان مورد مصرف قرار گیرد.»^{۱۴۷}

در طول سالیان جهاد دامداری رو به رشد بود. بارش برف کافی در زمستان و باران در تابستان، باعث سرسبزی و طراوت مراتع شده بود و جلوگیری از ورود کوچی‌های دامدار باعث حفظ مراتع شد. هر چند هزاره‌ها از این شرایط بهره لازم را نبردند، در مجموع پرورش احشام رو به فزونی نهاد. اما با استقرار دولت طالبان دامداری شیعه از رونق افتاد و خشک‌سالی‌های پی در پی این وضعیت را تشدید کرد.

اگرچه در سال‌های اخیر با افزایش بارش برف و باران مشکل کم‌آبی تا حدی برطرف شده است، اما صنعت دام رونق دوره جهاد را ندارد. ورود بی‌رویه گوشت و محصولات دامی از کشورهای خارج، به ویژه پاکستان با قیمت‌های ارزان‌تر،

بازار فروش محصولات بومی را از رونق انداخته است. با این حال، قیمت محصولات دامی هنوز خوب است و این فرصت مهمی برای شیعیان نواحی مرکزی است که از این روزنه در راستای منافع اقتصادی خود بهره ببرند.

این صنعت به شکل سنتی اداره می‌شود و هنوز روش‌های مدرن صنعت دامداری به وجود نیامده است.^{۱۴۸} به جهت طولانی بودن زمستان، پرورش دام در این فصل انجام نمی‌گیرد و هزاره‌ها بسیاری از محصولات دامی خود را در فصل پاییز به فروش می‌رسانند و طبیعی است برای سال آینده تعداد کمی از دام باقی می‌ماند. با مدرن کردن این صنعت و ذخیره‌سازی علوفه در زمستان می‌توان بر این مشکل فایق آمد.

تهدیدها

انزوای مناطق مرکزی، نبود راه‌های توسعه‌یافته تجاری و شرایط محیطی از جمله مشکلات مهم در بخش اقتصاد مناطق شیعه‌نشین به شمار می‌رود. در شرایط فعلی اقتصاد شیعیان رو به بهبود است. تبعیض‌های ملی در حال فروپاشی است و امکان بازسازی مناطق مرکزی هرچند دیرتر از سایر مناطق کشور وجود دارد. اما برخی ویژگی‌ها درون ساختار اقتصادی و محیطی شیعیان بر رشد اقتصادی این منطقه تأثیر منفی می‌گذارند. در زیر به چالش‌های اقتصادی فراروی جامعه شیعه می‌پردازیم:

۱. کشاورزی معیشتی

کشاورزی در کشورهای سنتی و در حال توسعه مهم‌ترین منبع درآمد به شمار می‌رود.

کشاورزی یا به شیوه ابتدایی یا کشت معیشتی انجام می‌گیرد که در آن

بهره‌وری بسیار پایین است یا به شیوه مختلط که در آن بخشی از محصول تولید شده برای مصرف شخصی و بخش دیگر به فروش می‌رسد. در سومین شیوه، کشاورزی به شیوه تخصصی انجام می‌گیرد و بهره‌وری بالا و متناسب با سلیقه بازار تجارت است. «در کشت معیشتی سستی، تولید و مصرف برابرند و یک یا دو محصول ثابت (معمولاً گندم، جو، ذرت خوشه‌ای، برنج یا ذرت) منابع اصلی مواد غذایی را تشکیل می‌دهند. تولید و بهره‌وری پایین است و فقط ساده‌ترین ابزار به کار می‌رود. سرمایه‌گذاری حداقل است و زمین و کار عوامل اصلی تولید هستند محدودیت‌های تکنولوژیکی، نهادهای اجتماعی انعطاف‌ناپذیر، بازارهای چند پارچه و شبکه ارتباطی بین مناطق روستایی و مراکز شهری موجب محدود شدن سطح تولید می‌شود.»^{۱۴۹}

اگرچه بسیاری از کشورهای در حال توسعه توانسته‌اند کشاورزی خود را تا مرحله مختلط ارتقا دهند، در افغانستان به علت شرایط جنگی و فروپاشی ساختار اقتصادی کشاورزی در مرحله ابتدایی باقی مانده است.

در مناطق دورافتاده هزاره‌جات کشاورزی بیشتر از مناطق دیگر عقب مانده است. چالش‌های موجود در عرصه کشاورزی معیشتی چنین است:

الف) محدودیت‌های طبیعی

منظور از محدودیت‌های طبیعی مواعی است که وضعیت جغرافیایی خاص هزاره جات ایجاد می‌کند. نواحی مرکزی افغانستان را کوه‌های مرتفع و دره‌های عمیق فراگرفته است. این مناطق کوهستانی که ۲۸۶۶ - ۲۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند تابستان‌های نسبتاً گرم و زمستان‌های بسیار سرد و طولانی دارند. در برخی مناطق هزاره‌جات به دلیل هوای بسیار سرد، هیچ درختی، به ویژه درختان باردار نمی‌روید. سرمای شدید نه تنها میزان کاشت و برداشت‌های سالیانه را محدود می‌

کند، بلکه تنها اجازه کاشت محصولات محدودی را به کشاورزان می‌دهد. افزون بر این، خاک کافی و مناسب کشاورزی بسیار کم است.^{۱۵۰}

ب) نبود فناوری و ابزارهای مدرن کشاورزی

فناوری مدرن کشاورزی تا حدودی توانسته است بر مشکلات محیطی فائق آید و سطح بهره‌وری را افزایش دهد. اما در کشاورزی معیشتی شیعیان افغانستان از وجود چنین فناوری‌هایی خبری نیست. بعضی از مناطق کوهستانی است و نمی‌توان از ابزارهایی چون تراکتور استفاده کرد. علاوه بر این، قیمت بالای انرژی امکان استفاده از تراکتور را سلب کرده است.

در بسیاری از مناطق، کاشت محصولات توسط گاو انجام می‌شود.^{۱۵۱} براساس آماري که دولت در سال ۱۳۸۲ منتشر کرد، در افغانستان به ازای هر ۱۰۰۰ کیلومترمربع یک تراکتور وجود دارد، اما در دو کشور همسایه ایران و پاکستان برای این مساحت به ترتیب ۱۵۱ و ۱۳۹ تراکتور مشغول به کار است.^{۱۵۲} برای هر هکتار زمین زراعی ۷۰۰ گرم کود شیمیایی به کار می‌رود، در حالی که در ایران برای همین مساحت ۸۳ کیلوگرم و در پاکستان ۱۳۱ کیلوگرم کود استفاده می‌شود.^{۱۵۳}

تحقیق ابتدایی انجام گرفته در خصوص هزاره‌جات نشان می‌دهد استفاده از فناوری‌های مدرن کشاورزی به مراتب پایین‌تر از سایر مناطق افغانستان است.

ج) کمبود زمین

کمبود زمین نیز از مسائل اساسی کشاورزی معیشتی شیعیان است. تقریباً نیمی از شیعیان مرکزی افغانستان زمین ندارند یا زمین‌های بسیار کوچکی دارند.^{۱۵۴} کیفیت خاک نیز چندان مطلوب نیست. «در هزاره‌جات به طور سستی سه نوع کشاورزی

وجود دارد: آبی، للمی (دیم) و سرد. زمین نزدیک منبع آب (یعنی رودخانه، نهر یا چشمه که به روش سنتی آبیاری می‌شود) آبی نامیده می‌شود. زمینی خشک که آبیاری آن دشوار و به رطوبت باران یا آب برف نیازمند است، للمی نام دارد. بالاخره زمینی که به خوبی با آب چشمه‌های دائم آبیاری می‌شود به زمین سرد موسوم است.^{۱۵۵}

بیشترین میزان بهره‌وری در کشت آبی و سرد است، اما در مناطق مرکزی به علت بالا بودن سطح زمین از جریان آب، و هم‌چنین نبود منبع آب در بعضی مناطق، کشاورزی از نوع دیم و بهره‌وری بسیار پایین است. «شیعه‌ها غالباً مالک قسمت محدودی از زمین هستند. ناحیه هزاره قسمت کوهستانی بی‌آب و علف مرکزی است. هم‌چنین بیابان هرات و کوه‌های دوردست بدخشان در شرق، مسکن شیعیان را تشکیل می‌دهند. شیعیان به تدریج از دره‌های آباد به زمین‌هایی که حاصل خیز نیستند، رانده شده‌اند.»^{۱۵۶}

(د) تک‌محصولی

مناسب نبودن شرایط برای کاشت انواع محصولات متأثر از آب و هوای سرد مناطق شیعه‌نشین، سبب شده است مردم به کاشت محصولات خاص رو آورند. از جمله محصولاتی که به طور وسیع در هزاره‌جات کشت می‌شود عبارت‌اند از: گندم، جو، جواری (ذرت)، مُشَنگ (نخود فرنگی)، عدس، باقلی، کلول (ماشک)، شخل، ریشقه (یونجه)، شبد و حبوبات دیگر. در بعضی مناطق گرم‌تر هزاره‌جات مانند تاله و برفک برنج نیز به عمل می‌آید. گندم محصول اصلی است که بالاتر از ۷۰ درصد تولید کشاورزی را تشکیل می‌دهد.^{۱۵۷}

کاشت درختان میوه به تازگی رواج یافته و هنوز به تولید تجاری نرسیده است. محصول اصلی کشاورزی گندم است که در زمستان‌های طولانی مورد استفاده

خود مردم قرار می‌گیرد و مقدار بسیار کمی به بازارهای فروش می‌رسد. بهره‌وری گندم به حدی نیست که نویدبخش تحول اقتصادی باشد؛ چنان که گندم و آرد به مقدار زیاد از خارج وارد می‌شود.

به علت مسائل یاد شده بهره‌وری کشاورزی معیشتی شیعیان به حداقل ممکن تنزل یافته است، در حالی که افراد زیادی در این بخش اشتغال دارند. براساس آمار سال ۱۳۸۲، کشاورزی ۵۲ درصد تولید ناخالص داخلی را شامل می‌شود، در حالی که قریب به ۸۰ درصد جمعیت به آن مشغول هستند.^{۱۵۸}

سطح بهره‌وری در مناطق شیعه‌نشین به مراتب پایین‌تر از سطح کشوری است، چون محصول غالب گندم است و از خرید و فروش انواع محصولات میوه‌ای خبری نیست.

۲. حمل و نقل عقب‌مانده

توسعه حمل و نقل و ایجاد راه‌های ارتباطی مدرن اهمیتی فراوان در پیشرفت اقتصادی دارد. شبکه حمل و نقل سریع و مدرن باعث کاهش هزینه‌های تولید می‌شود و کالاهای وارداتی را با حداقل هزینه به بازار مصرف می‌رساند. نقش راه‌های ارتباطی در توسعه سیاسی نیز مهم است. شبکه حمل و نقل بسیار سریع و ارتباطات الکترونیکی نواحی جغرافیایی را به هم پیوند داده است. با این حال، عوامل محیطی هم‌چنان مانعی جدی در مشارکت اجتماعی است.^{۱۵۹}

شبکه ارتباطات جاده‌ای در افغانستان عقب‌مانده است. راه‌های ارتباطی مدرن بسیار کم است و فقط شاهراه‌های اصلی کشور را پوشش می‌دهند. شبکه ریلی هنوز وجود ندارد و حمل و نقل هوایی در وضع مطلوب نیست.

دولت افغانستان پس از سرازیر شدن کمک‌های بین‌المللی بهبودی نسبی در وضعیت ارتباطات به وجود آورد. برخی جاده‌ها مرمت شدند و ارتباطات

مخابرات به خصوص در مراکز شهری افزایش چشم‌گیری یافت. با این حال، در مناطق شیعه‌نشین (هزاره‌جات) که در کوهستان‌های صعب العبور قرار گرفته‌اند. تمام راه‌های مواصلاتی خاکی و در نازل‌ترین کیفیت است. گفتنی است تمام این راه‌ها را مردم هزاره خود احداث کرده‌اند.^{۱۶۰} «راه‌های مواصلاتی و ارتباطی در هزاره‌جات عموماً خاکی است و کیفیت بدی دارد غالباً سرک‌ها و راه‌های موتور و باریک و در مسیر سیلاب، لغزش زمین، لغزش برف و بهمن، طغیان آب و از هم گسیختگی قرار دارد و فاقد پل‌های مستحکم و مقاوم است و هر نوع وسیله نقلیه‌ای نمی‌تواند از آنها عبور کند.»^{۱۶۱}

تبعیض‌های دولتی که هنوز اعمال می‌شود، مانع احداث شاهراه هرات - کابل که از مناطق مرکزی می‌گذرد، شده است. به علت نامناسب بودن وضعیت حمل و نقل، قیمت تمام شده بسیاری از محصولات در هزاره‌جات بسیار بالاست؛ چنان که درآمد حاصل از فروش محصولات بومی نیز صرف هزینه حمل و نقل می‌شود. نبود انرژی داخلی و خریداری آن به قیمت بین‌المللی و بالاتر، وضعیت را بیش از پیش مشقت‌بار کرده است. در این مناطق از حمل و نقل هوایی اصلاً خبری نیست؛ چون فرودگاهی وجود ندارد.^{۱۶۲}

توسعه اقتصادی در مناطق مرکزی بدون ایجاد شبکه حمل و نقل مدرن امکان‌پذیر نیست؛ چنان که استفاده از تمام توانمندی‌های اقتصادی این ناحیه نیز به این امر بستگی دارد. طرح شاهراه هرات - کابل که بسیاری از مناطق مرکزی را پوشش می‌دهد، نقطه عطفی در حمل و نقل این مناطق به شمار می‌رود. به رغم شروع این طرح در سال ۱۳۸۲، هنوز اقدام عملی مؤثری انجام نگرفته است، در حالی که بسیاری از طرح‌های مواصلاتی کشور به پایان رسیده است.

۳. کوچی‌ها (عشایر)

شکست تاریخی هزاره‌ها از دولت امیر عبدالرحمن، بهای سنگینی داشت. تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناشی از این شکست هنوز تأثیرات خود را در جامعه شیعه حفظ کرده است. یکی از این اقدامات مخرب، جا دادن کوچی‌های پشتون در مراتع هزاره‌جات است. عبدالرحمن خان فرمان‌هایی را «در اوایل ۱۸۹۴ (۲۲ حمل/فروردین ۱۲۷۳) صادر کرد. در این فرمان‌ها آمده بود که تمام چراگاه‌ها مصادره شده‌اند و دیگر هزاره‌ها تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند از این زمین‌ها برای چرای رمه‌های خود استفاده کنند.»^{۱۶۳}

سرازیر شدن کوچی‌های پشتون به مناطق هزاره‌جات که با حمایت دولت همراه بود اقتصاد هزاره‌ها را تضعیف کرد. کوچی‌ها از یک سو محصولات کشاورزی را از میان بردند و از سوی دیگر فرصت دامداری را از شیعه‌ها گرفتند. تیمور خانف در این خصوص چنین توضیح داده است: «کوچی‌های افغان به تدریج اراضی زیر کشت هزاره‌ها را به چراگاه گله‌های خویش تبدیل کردند و هم چنان علف‌چرها و چراگاه‌های دایزنگی، بهسود، دایکندی، ناهور، مالستان و جاغوری را برای خود تخصیص دادند. هزاره‌ها را مجبور ساختند زندگی مشقت بار و سخت را تعقیب نمایند.»^{۱۶۴}

کوچی‌ها پس از استقرار در این مناطق به زودی بخش‌های تجاری را نیز در اختیار گرفتند. بدین ترتیب، شبکه‌ای از تاجران کوچی به وجود آمد که تمام مناطق هزاره‌نشین را پوشش می‌داد. در رویه‌ای جدید که بعد از دهه سی به وجود آمد، کوچی‌ها فراتر از دامداری و تجارت به خرید زمین‌های کشاورزی بومیان رو آوردند. کوچی‌ها با رواج پدیده رباخواری در مواردی در قبال سودهای معاملات خود زمین بومیان را تملیک کردند. «براساس یافته‌های هیأت اعزامی امریکایی در سال ۱۹۵۰، کوچی‌ها نزدیک به ۲۰ درصد زمین‌های قابل کشت را در بعضی

نواحی هزاره‌جات صاحب بودند که این رقم به سرعت در حال افزایش است. کوچی‌ها این مناطق را یا به وسیله خرید و فروش یا با ارتکاب عمل رباخواری که در دستورات اسلامی اکیداً منع شده است، به دست آورده‌اند. بعضی از کوچی‌های ثروتمند، نواحی وسیعی را از طریق خریدن به دست آورده‌اند. طبق نظریه فردیناند، کوچی‌ها ملاکان بزرگی در نواحی دایزنگی و دای‌کندی هستند.^{۱۶۵}

به این ترتیب، کوچی‌ها خیلی زود تمام حوزه‌های اقتصادی هزاره‌جات را در اختیار گرفتند. اما با آغاز دوره جهاد که خیزش عمومی و همه‌جانبه شیعیان افغانستان را سبب شد، در خصوص کوچی‌ها نیز اقدامات مؤثری انجام گرفت. از سال ۱۳۶۴ به بعد، ورود کوچی‌ها به منطقه هزاره‌جات ممنوع اعلام شد. در نبود دولت مرکزی که از کوچی‌ها حمایت کند، این ممنوعیت هم‌چنان ادامه یافت. در همین دوره زمانی بار دیگر کشاورزی و دامداری هزاره‌ها رونق گرفت و بسیاری از خانواده‌ها محصولات کشاورزی خود را برای نخستین بار به فروش رساندند.

پس از چند سال ممنوعیت و جلوگیری از ورود کوچی، گروه جدیدی در صحنه سیاسی کشور ظهور کردند. طالبان تا سال ۱۹۹۸ بر بسیاری از مناطق افغانستان تسلط یافتند. استقرار امارت اسلامی پس از سال ۱۹۹۸ در مناطق شیعه‌نشین بار دیگر به کوچی‌های فرصت داد به چراگاه‌ها و مراتع هزاره‌ها سرازیر شوند. اما این بار هجوم کوچی‌ها به مراتع و اراضی زیر کشت، در کنار افزایش جمعیت شیعیان در مقایسه با دوره قبل باعث شد که موج جدیدی از مهاجرت را به وجود آورد که در پرتو آن بسیاری از جوانان شیعی برای تأمین حداقل معیشت، به کشورهای همسایه، به ویژه ایران، مهاجر کنند.

پس از استقرار دولت جدید، هزاره‌ها دوباره از ورود کوچی‌ها جلوگیری کردند و این ممنوعیت هم‌چنان ادامه دارد. کوچی‌ها هنوز امید برگشت به مراتع هزاره‌ها را در سر می‌پروراندند و اقداماتی نیز انجام داده‌اند. در سال ۱۳۸۶ یک

گروه مسلح از کوچی‌ها با سلاح‌های سبک و نیمه سنگین در منطقه بهسود با هزاره‌هایی که مانع ورود آنان شده بودند، درگیر شدند و تعدادی از ساکنان محل به دست کوچی‌ها به قتل رسید.^{۱۶۶} ورود دوباره کوچی‌ها به مناطق شیعه‌نشین افزون بر منازعات قومی و قبیله‌ای، شیعیان را با بحران کلان اقتصادی مواجه خواهد داد؛ چنان که در دوره امارت اسلامی طالبان اتفاق افتاد.

۴. بیکاری

ویرانی ساختار اقتصادی افغانستان و رشد چشم‌گیر جمعیت موجب بیکاری میلیون‌ها نفر در این کشور شده است. رابطه نزدیکی میان سطح بیکاری و گستردگی فقر و توزیع نابرابری وجود دارد. کسانی که شغل منظم و دائم ندارند، امروز در زمره فقیرترین افراد قرار می‌گیرند و کسانی که در بخش‌های عمومی یا خصوصی شغل منظمی دارند، عمدتاً در میان گروه‌های متوسط به بالای جامعه قرار می‌گیرند.^{۱۶۷}

براساس آمار مرکز احصائیه دولت افغانستان در سال ۱۳۸۲ از مجموع ۲۱ میلیون نفر جمعیت کشور، حدود یازده میلیون نفر در سن فعال اقتصادی قرار دارند. اما از این تعداد فقط ۲۳۹ هزار نفر در بخش دولتی استخدام شده‌اند. بقیه یا در بخش خصوصی فعال‌اند یا بیکارند.^{۱۶۸} آمار دقیقی از میزان بیکاری در دست نیست؛ اما مشاهدات شخصی نگارنده، حاکی از گستردگی بیکاری است. در شهرهای بزرگ بسیاری از کارگران صبح به امید به کار از خانه بیرون می‌آیند و سر چهارراه‌ها ساعت‌ها انتظار می‌کشند؛ ولی سرانجام تعداد کمی از آنان موفق به دریافت کار می‌شوند.

حجم وسیع مهاجران بیرون از کشور بیانگر نبود کار در داخل افغانستان است. در مناطق شهری تفاوت زیادی بین کارگران شیعه و سنی مشاهده نمی‌شود.^{۱۶۹} اما

در مناطق روستایی تفاوت‌هایی وجود دارد. مناطق مرکزی افغانستان کوهستانی و سرد است که زمستان‌های طولانی دارد. در بسیاری از این مناطق، به خصوص در هزاره‌جات مردم شش ماه بیکارند و به سبب برف و سرمای فراوان کار روی زمین تعطیل می‌شود. کارگاه‌هایی سرپوشیده و گرم هم وجود ندارد. بنابراین جز عده‌ای از زنان که در زمستان به تولید صنایع دستی مشغول‌اند، بقیه مردم به طور کامل بیکارند.^{۱۷۰}

جوانان بیکار در فصل زمستان مجبور می‌شوند در جست‌وجوی کار مهاجرت کنند. اما مشکلات فراوانی فراروی مهاجران کارگر وجود دارد. در چنین وضعیتی گسترش فقر و گرسنگی و فساد اخلاقی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

۵. مصرف‌گرایی

جامعه خودکفا و منزوی هزاره با برقراری سیستم ریاضت‌کشانه اقتصادی توانسته بود بر بسیاری از مشکلات اقتصادی خود فائق آید. درآمد کم و فقر گسترده هزاره‌ها در کنار محصور بودن در حوزه جغرافیایی خاص فرهنگی اقتصادی به وجود آورد که در پرتو آن شیعیان در مورد مصرف بسیار سخت‌گیرانه عمل می‌کردند. اما برقراری ارتباط با مراکز شهری، به ویژه به وجود آمدن پدیده مهاجرت، ذهنیت شیعه‌ها را در مورد مصرف تغییر داد.

به تدریج پوشیدن برخی پوشاک محلی نشانه عقب‌ماندگی و استفاده از محصولات خارجی، به خصوص پوشاک، نشانه‌ای از مدنیت قلمداد شد. از این رو در سال‌های پس از دوره جهاد با آنکه جامعه شیعه هم‌چنان گرفتار فقری گسترده بود، مصرف اجناس خارجی و تحمل هزینه‌های سنگین آن، به ویژه در مراسم عروسی، رواج یافت. «اجناس لوکس اروپایی، امریکایی و چاپانی [ژاپنی] در بازارهای کشور به فراوان یافت می‌شوند. در حالی که مردم از گرسنگی جان می

دادند، سرمایه‌های ملی ما، صرف سگرت [سیگار]، شامپو، صابون‌های خوشبو و خوش‌رنگ، رنگ مو، لب‌سین، پوقانه، عروسک‌های گوناگون، وسایل آرایش زنانه و مردانه، لباس شیک و پارچه‌های گران‌قیمت که ۹۵ درصد مردم در حقیقت قادر به خریدن آنها نبودند، ولی بر اثر چشم و هم‌چشمی‌ها می‌خریدند.^{۱۷۱}

در این فرهنگ مصرف‌گرا، بسیاری از خانواده‌ها حاضرند دوری عزیزان خود را برای سالیان متمادی به منظور تأمین هزینه‌های تجمّل‌گرایی زندگی تحمل کنند، ولی حاضر نیستند در شیوه مصرف خود تجدید نظر کنند. بسیاری از مهاجران هنگام بازگشت از ایران با پیروی از الگوی مصرف‌گرانه ایران، تمام درآمد خود را ظرف چند ماه، خرج می‌کنند و نمی‌توانند از عهده مخارج خود برآیند. روند مصرف‌گرایی بین مهاجران، پس‌اندازی برای مهاجران باقی نگذاشته و همین مسأله جریان بازگشت به کشور را متوقف کرده است.

شیعیان افغانستان به تدریج به تجارت رو آوردند. در ابتدا توانستند به صورت کاسبان محلی جریان تجارت دو سویه روستا - شهر را در اختیار بگیرند. با گذشت زمان به تجارت‌های داخلی و بین‌المللی هم رو آوردند که فرایند مهاجرت آن را تقویت کرد.

صنایع دستی شیعیان، به خصوص صنعت قالی‌بافی، روزه‌ای جدید از فعالیت اقتصادی به وجود آورده است. بازاریابی و نگاه تجاری به سایر صنایع نیز می‌تواند موجب رونق و شکوفایی اقتصادی شیعیان شود.

هزاره‌جات از منابع طبیعی فراوانی برخوردار است که در توسعه این منطقه و کل اقتصاد کشور بسیار تأثیرگذار است. صنعت گردشگری یکی دیگر از حوزه‌های امیدوارکننده است. با ظرفیت‌های گردشگری، اعم از تفریحی و باستانی که در مناطق شیعه نشین وجود دارد، می‌توان امیدوار بود با فعال شدن این صنعت بخش قابل توجهی از جمعیت در این حوزه مشغول کار شوند.

در مقابل، چالش‌های اقتصادی نیز فراوان است. این مشکل در مناطق شیعه‌نشین بیشتر به ساختار محیطی و تاریخی شیعیان برمی‌گردد. کشاورزی شیعیان عقب‌مانده و ظرفیت‌های محیطی آن اندک است؛ با این حال، بسیاری از نیروی فعال را به خود مشغول کرده است. شبکه حمل و نقل هزاره‌جات سستی و دست‌نخورده باقی مانده است، هزینه‌های سنگین حمل و نقل کالا از یک سو اجناس وارداتی را به قیمت‌های گران‌تری به دست شیعیان می‌رساند و از سوی دیگر، مزیت نسبی تولید شیعیان را تحت تأثیر قرار داده است. مسأله کوچی‌ها نیز از مسائل بحران‌زای بالقوه‌ای است که افزون بر منازعات قومی و قبیله‌ای، نتایج مصیبت‌بار اقتصادی به دنبال دارد که نمونه آن را در زمان طالبان شاهد بودیم. نبود فعالیت‌های اقتصادی مولد موجب بیکاری گسترده به ویژه بین شیعیان شده است. در مناطق روستایی نیز شرایط محیطی در افزایش بیکاری مؤثر بوده است. پدیده مصرف‌گرایی هزینه‌های زندگی را افزایش داده و باعث مهاجرت جوانان شیعی شده است؛ چنان که برگشت مهاجران را نیز تحت تأثیر قرارداده است.

پی‌نوشت‌های بخش ششم

۱. دارالانشاء، قانون اساسی، کابل، دلو ۱۳۸۲.
۲. انورالحق احدى، عوامل زوال پشتون‌ها از قدرت، ترجمه سید اکبر زیوری، www.arianvert.com، ۱۳۸۵، ۳/۲.
۳. قانون اساسی افغانستان، ماده ۳۴.
۴. همان.
۵. آلین بی. سو، *تغییرات اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۴۶.

۶. همان.
۷. حسن فولادی، *هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)*، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان، ۱۳۸۱، ص ۵۵۵. باید توجه داشت که منظور از افغان در نوشته فولادی پشتون است.
۸. محمد اکرام اندیشمند، مجاهدین و دولت‌سازی ۱، www.goftoman.com، ۱۳۸۵/۴/۱۵.
۹. ظاهر طنین، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران: عرفان، ۱۳۸۴، چاپ سوم، ص ۱۱۶.
۱۰. محمد امین احمدی، «قانون اساسی جدید افغانستان و جایگاه شیعیان در آن»، فصلنامه شیعه‌شناسی، س ۲، ش ۵، بهار ۱۳۸۳، صص ۱۸۳ - ۱۸۲.
۱۱. قانون اساسی افغانستان، ماده ۲۲.
۱۲. همان، ماده ۶.
۱۳. همان، ماده ۵.
۱۴. بختیاری، شیعیان افغانستان، قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۶.
۱۵. بنگرید: افسرده خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل، بی‌جا، ۱۳۷۱.
۱۶. بختیاری، پیشین، ص ۲۸۸.
۱۷. مجموعه قوانین اساسی افغانستان، قم: احسانی.
۱۸. حسن فولادی، هزاره‌ها، پیشین، ص ۵۶۵.
۱۹. *قانون اساسی افغانستان*، ماده ۱۳۱.
۲۰. همان، ماده ۴۵.
۲۱. بصیر احمد دولت‌آبادی، «مبارزات سیاسی شیعیان افغانستان»، فصلنامه شیعه‌شناسی، س ۳، ش ۱۱، پاییز ۱۳۸۴، ص ۱۰۸.
۲۲. بنگرید: محمد امین احمدی، پیشین، ص ۱۸۳.
۲۳. عبدالقیوم سجادی، «تشیع و افغانستان امروز»، فصلنامه طلوع، س ۶، ش ۲۱، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۶۶.

۲۴. سیروس برنا، بلداجی، «چالش‌ها و فرصت‌های روند ملت‌سازی در افغانستان»، هفته‌نامه پگاه، ش ۲۱۵، شهریور ۱۳۸۶، ص ۱۰.
۲۵. گزایویه دوپویی، فرهنگ و توسعه، ترجمه فاطمه فراهانی و عبدالمجید زرین قلم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۲.
۲۶. همان، ص ۲۳.
۲۷. حسن فولادی، سرزمین هزاره‌جات، ترجمه علی عالمی کرمانی، فصلنامه سراج، سال ششم، شماره ۱۷ - ۱۶، تابستان ۱۳۸۷، ص ۲۰۱.
۲۸. دولت آبادی، «تقسیمات اداری و عدالت اجتماعی در افغانستان»، مجموعه مقالات افغانستان و نظام سیاسی آینده، به کوشش عبدالمجید ناصری، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱، ص ۲۵۹.
۲۹. همان.
۳۰. محمدحسین فرهنگ، «تقسیمات کشوری و عدالت اجتماعی در افغانستان، مجموعه مقالات افغانستان و نظام سیاسی آینده، به کوشش عبدالمجید ناصری، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱، ص ۲۸۳.
۳۱. محمدحسین فرهنگ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۳۲. قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۳۶.
۳۳. سیروس بر، بلداجی، پیشین، ص ۱۰.
۳۴. بنگرید: احزاب سیاسی افغانستان در: <http://www.afghanpaper.com>
۳۵. نصرالله نظری، «شیعیان افغانستان، فرصت‌ها و تهدیدهای فرهنگی پیش رو»، فصلنامه شیعه‌شناسی، س ۴، ش ۱۴ تابستان ۱۳۸۵، ص ۲۰۴.
۳۶. بختیاری، همان، ص ۲۱۸.
۳۷. شاهپور، واکنش رئیس‌جمهور کرزی در برابر جبهه ملی، ۱۳۸۶/۶/۱۶.

۳۸. نظری، پیشین، ص ۱۲۷.
۳۹. مایکل تودارو، پیشین، ص ۱۹۷.
۴۰. بختیاری، پیشین، ص ۹۵.
۴۱. همان، ص ۱۲۹.
۴۲. لورل کورنا، افغانستان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴.
۴۳. نظری، پیشین، ص ۱۹۷.
۴۴. همان.
۴۵. بنگرید: ا.اس. ابرای، مهاجرت و شهرنشینی و توسعه، ترجمه فرهنگ و ارشاد، تهران: مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۷۰، ص ۳۰.
۴۶. همان، ص ۱۶.
۴۷. فرد هالیدی، انقلاب در افغانستان، ترجمه غ.اسد، بیجا، نشر نیاز، بی تا، ص ۵۲.
۴۸. بختیاری، پیشین، ص ۱۳۴.
۴۹. نظری، پیشین، ص ۱۹۷.
۵۰. بروس کونن، مبانی جامعه‌شناسی، پیشین، ص ۲۶۱.
۵۱. همان، ص ۲۶۱.
۵۲. سید عسکر موسوی، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، تهران: مؤسسه فرهنگی نقش سیمرخ، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲.
۵۳. بختیاری، پیشین، ص ۲۷۳.
۵۴. همان، ص ۲۷۴.
۵۵. سیروس برنا، بلداجی، پیشین، ص ۱۰.
۵۶. بختیاری، پیشین، ص ۱۰۲.
۵۷. همان، پیشین، ص ۱۰۴.
۵۸. همان، ص ۱۰۴.

۵۹. حمزه واعظی، «دولت افغانستان: ناکامی در سیاست و پریشانی در مدیریت»، فصلنامه کلکین، س ۳، شماره‌های ۷ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۵، ص ۶۸.
۶۰. نظری، پیشین، ص ۱۹۷.
۶۱. حسن فولادی، *مزارها (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد. سیاست)*، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان، ۱۳۸۱، ص ۴۵۹.
۶۲. علیداد لعلی، *سیری در مزارجات*، قم: احسانی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹.
۶۳. همان، ص ۵۶۷.
۶۴. واعظی، پیشین، ص ۶۸.
۶۵. بختیاری، پیشین، ص ۱۶۱.
۶۶. همان.
۶۷. علی اکبر علی وردی‌نیا، «مواد مخدر و امنیت اجتماعی»، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، س ۲۱، ش ۲۳۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۶، ص ۱۳۶.
۶۸. همان، ص ۱۳۵.
۶۹. بارنت روبین، «نجات افغانستان»، ترجمه اعظم ملایی، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، س ۲۱، شماره‌های ۲۴۲ - ۲۴۱، زمستان ۱۳۸۶، ص ۲۵.
۷۰. بختیاری، پیشین، ص ۱۴۳.
۷۱. همان، ص ۱۰۶.
۷۲. واعظی، پیشین، ص ۶۸.
۷۳. همان، ص ۷۰.
۷۴. لورل کورنا، پیشین، ص ۱۰۹.
۷۵. هفته‌نامه مشارکت ملی، ش ۱۶۹، ۱۳۸۵/۱۳۸۵.
۷۶. بختیاری، پیشین، ص ۱۰۶.
۷۷. همان.

۷۸. مایکل تودارو، پیشین، ص ۳۴۵.
۷۹. همان، ص ۳۴۷.
۸۰. نظری، پیشین، ص ۱۹۹.
۸۱. همان.
۸۲. حسن فولادی، هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد، سیاست)، ص ۵۵۶.
۸۳. بختیاری، پیشین، ص ۲۳۴.
۸۴. نظری، پیشین، ص ۲۰۰.
۸۵. محمدعزیز بختیاری، پیشین، ص ۲۳۰.
۸۶. نصرالله نظری، پیشین، ص ۱۹۹.
۸۷. همان، ص ۲۰۰.
۸۸. همان، ص ۲۰۱.
۸۹. بختیاری، پیشین، ص ۲۷۳.
۹۰. در کنفرانسی که در سال ۱۹۷۲ درباره معلمان برجسته در امریکا ترتیب یافت، حدود بیست ویژگی برای معلمان تدوین شد که تسلط بر موضوع درسی، آگاهی از مسائل جانی، کنجکاوی، درست‌کاری، مهربانی و اعتقاد به خداوند از جمله آنهاست. برای توضیح بیشتر بنگرید به: آرتور رایت کوبنز، آموزش تخصصی معلمان، ترجمه عبدالرحیم جواهر فروش‌زاده، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۹.
۹۱. بنگرید: توسلی غرjestانی، وضعیت تعلیم و تربیت در هزاره‌جات ۱۳۸۶/۹/۲۰:
<http://www.kateb-hazara.net>.
۹۲. ملوین دکلورو اورت ای. دنیس، شناخت ارتباطات جمعی، ترجمه سیروس مزاری، تهران: دانشکده صدا و سیما، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸.
۹۳. عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعات سیاسی افغانستان، پیشاور: نامعلوم، ۱۳۷۵، ص ۳۱۲.
۹۴. موسوی، پیشین، ص ۲۲۹.

۹۵. کاوه بیات، «مطبوعات مهاجرین افغانستان در ایران»، فصلنامه گفت‌وگو، ش ۳۷، مرداد ۱۳۸۳، ص ۱۶۶.
۹۶. بختیاری، پیشین، ص ۳۴۴.
۹۷. محمدعلی حیدری، «نگاهی به فعالیت‌های فرهنگی - آموزشی مهاجرین افغانی در ایران»، فصلنامه کلکین، س ۳، شماره‌های ۷ و ۶، تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۹۹.
۹۸. نظری، پیشین، ص ۲۰۳.
۹۹. لعلی، پیشین، ص ۳۲۷.
۱۰۰. دولت‌آبادی، *شناسنامه افغانستان*، پیشین، ص ۵۴۶.
۱۰۱. بختیاری، پیشین، ص ۳۴۷.
۱۰۲. نظری، پیشین، ص ۲۰۶.
۱۰۳. همان.
۱۰۴. محمدعلی حیدری، پیشین، ص ۲۰۲.
۱۰۵. همان.
۱۰۶. محمداسحاق اخلاقی، *هزاره‌ها در جریان تاریخ*، قم: شرایع، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۶۴.
۱۰۷. بنگرید: جان‌ال. اسپوزیتو، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۲۰۰.
۱۰۸. بختیاری، پیشین، ص ۳۲۸.
۱۰۹. تبی بی. شپرد، *آموزش و پرورش زنده*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۷۵، ص ۱۸.
۱۱۰. امیل دورکیم، *تریت و جامعه‌شناسی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۲.
۱۱۱. همان، ص ۴۹.
۱۱۲. عبدالحمید مبارز، پیشین، ص ۲۷۷.
۱۱۳. نظری، پیشین، ص ۷۰۸.

۱۱۴. «مصاحبه آیت‌الله العظمی محقق کابلی»، دو ماهنامه پژوهش، شماره ۱۱، ۱۳۸۳، ص ۳۰.
۱۱۵. نظری، پیشین، ص ۲۱۰.
۱۱۶. همان.
۱۱۷. همان.
۱۱۸. بختیاری، پیشین، ص ۳۹۲.
۱۱۹. قاسم شاه سکندروف، افغانستان، طالبان، و تشکیل مراکز تروریستی، ۱۳۸۶/۴/۱۲: <http://www.ariaymusic.com/ketab>.
۱۲۰. مصطفی کاظمی رئیس کمیسیون اقتصادی پارلمان بود و قبلاً وزارت تجارت را به داشت. او در پانزدهم شهریور ۱۳۸۶ در بغلان حین بازدید از یک مدرسه ترور شد. <http://www.wahdat.net>, (۱۳۸۶/۸/۱۵)
۱۲۱. مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلام‌علی فرجادی و حمید سهرابی، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۵۳۵.
۱۲۲. بختیاری، پیشین، ص ۱۵۲.
۱۲۳. حسن فولادی، هزاره‌ها، پیشین، ص ۵۱۹.
۱۲۴. همان، ص ۵۲۲.
۱۲۵. همان، ص ۵۲۳.
۱۲۶. موسوی، پیشین، ص ۲۲۷.
۱۲۷. بختیاری، پیشین، ص ۱۵۵.
۱۲۸. لعلی، پیشین، ص ۱۰۵.
۱۲۹. همان، ص ۱۰۵.
۱۳۰. رک: همان، صص ۸۹-۸۷.
۱۳۱. تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیز طغیان، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۲، ص ۸۷.
۱۳۲. همان، ص ۸۳.
۱۳۳. بختیاری، پیشین، ص ۳۳۹.

۱۳۴. حسن فولادی، هزاره‌ها، پیشین، ص ۵۱۳.
۱۳۵. حسن غلامپور، «صنعت قالی و جایگاه آن در توسعه اقتصادی افغانستان»، فصلنامه توسعه، س ۱، ش ۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۷۵.
۱۳۶. همان، ص ۱۵۹.
۱۳۷. همان، ص ۱۵۸.
۱۳۸. بختیاری، پیشین، ص ۱۳۷.
۱۳۹. ماهنامه بررسی‌های بازرگانی، گردشگری ضامن توسعه اقتصادی پایدار و ایجاد اشتغال است، ش ۱۷۱، آذر ۱۳۸۰، ص ۲۳.
۱۴۰. همان، ص ۲۳.
۱۴۱. حسن فولادی، سرزمین هزاره‌جات، پیشین، ص ۲۲۳.
۱۴۲. در مورد ناور و دشت ناور، بنگرید: حسین نایل، سرزمین و رجال هزاره‌جات، قم: احسانی، ۱۳۷۱، صص ۴۰ - ۳۰.
۱۴۳. لعلی، پیشین، ص ۱۱۹.
۱۴۴. بنگرید: حسن فولادی، سرزمین هزاره‌جات، پیشین، ص ۲۲۷.
۱۴۵. لعلی، پیشین، ص ۱۰۴.
۱۴۶. بررسی‌های بازرگانی، ص ۲۱.
۱۴۷. موسوی، پیشین، ص ۱۴۳.
۱۴۸. دولت‌آبادی، شناسنامه افغانستان، پیشین، ص ۵۳۹.
۱۴۹. همان، ص ۳۲۳.
۱۵۰. بختیاری، پیشین، ص ۱۲۸.
۱۵۱. دولت‌آبادی، شناسنامه افغانستان، پیشین، ص ۵۳۴.
۱۵۲. اداره احصائیه، سالنامه احصائیوی، کابل، ۱۳۸۲، ص ۲۰۳.
۱۵۳. همان، ص ۲۰۵.
۱۵۴. بختیاری، پیشین، ص ۱۳۲.

۱۵۵. موسوی، پیشین، ص ۱۳۹.
۱۵۶. آنتونی هایمن، *افغانستان در زیر سلطه شوروی*، ترجمه اسدالله طاهری، بی جا، شباویز، ۱۳۶۴، ص ۱۱.
۱۵۷. موسوی، پیشین، ص ۱۳۸.
۱۵۸. سالنامه احصائیوی، ص ۹۴.
۱۵۹. کارل کوهن، *دموکراسی*، ترجمه فریرز مجیدی، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۱۶۲.
۱۶۰. لعلی، پیشین، ص ۹۵.
۱۶۱. همان، ص ۹۶.
۱۶۲. دولت آبادی، *شناسنامه افغانستان*، پیشین، ص ۵۳.
۱۶۳. موسوی، پیشین، ص ۱۸۰.
۱۶۴. تیمور خائف، پیشین، ص ۲۵۹.
۱۶۵. حسن فولادی، *هزاره‌ها*، پیشین، ص ۴۹۸.
166. <http://www.wahdat.net>. (۱۳۸۶/۴/۷)
۱۶۷. تودارو، پیشین، ص ۲۴۲.
۱۶۸. سالنامه احصائیوی، ص ۲۵.
۱۶۹. بختیاری، پیشین، ص ۱۶۴.
۱۷۰. همان، ص ۱۶۳.
۱۷۱. دولت آبادی، *شناسنامه افغانستان*، پیشین، ص ۵۴۴.

نتیجه گیری

کتاب حاضر تلاش مجموعه‌ای از پژوهشگران و صاحب‌نظران حوزه افغانستان برای ارائه اثری توصیفی و تبیینی درباره شیعیان افغانستان است. این کتاب به ابعاد مختلف حیات سیاسی و اجتماعی شیعیان در دوره‌های تاریخی گذشته و هم‌چنین دوره معاصر پرداخته است.

فصل نخست کتاب نگاهی به شیعیان افغانستان از منظر تاریخی دارد. افغانستان قبل از استقلال، جزئی از سرزمین و تمدن گسترده ایران و در حاکمیت امپراتوری‌ها و حکومت‌های ایرانی بوده است. بر این اساس، این سرزمین هنگام ورود اسلام و تشیع بخشی از خراسان بزرگ بود و همانند سایر نواحی ایران تحت حاکمیت امپراتوری ساسانی قرار داشت. ورود اسلام به خراسان یا افغانستان کنونی با ورود اعراب مسلمان به ایران آغاز شد، با این حال، گسترش اسلام در تمام نواحی خراسان و نهاده شدن آن در طول چند دوره انجام شد. هرچند اهل تسنن در ابتدا تسلط بیشتری داشتند، آیین شیعی نیز به تدریج میان توده‌های مردم و حاکمان گسترش یافت. با گسترش تشیع در خراسان، میان جامعه شیعی خراسان شرقی (افغانستان کنونی) به لحاظ تاریخی سه گرایش شکل گرفت که شامل «تشیع انقلابی زیدی»، «تشیع اعتدالی یا امامی» و «تشیع اسماعیلی» بود. حضور شیعیان در خراسان شرقی در نخستین قرون اسلامی و قبل از قدرت گرفتن سربداران در خراسان غربی یا

صفویان در سراسر ایران رخ داد. در دوره صفویه، به رغم منازعات صفوی‌ها و ازبک‌ها که جنبه مذهبی مهمی نیز داشت، تشیع در این منطقه تقویت شد. وضعیت شیعیان در دوره معاصر افغانستان متفاوت بوده است. در دوره سدوزاییان شیعیان ابتدا وضعیت مناسبی داشتند، اما در نهایت با سنی‌ها درگیر و به مشکلاتی مختلف دچار شدند. در دوره حکومت محمدزاییان به رغم بهبود اندک وضعیت شیعیان، چالش‌های عمده آنها و مناقشه با سنی‌ها همچنان تداوم یافت. با این حال، شیعیان افغانستان با استفاده حداکثری از فرصت پیش‌آمده در دوره دموکراسی، با اینکه از اختلاف‌ها و دسته‌بندی‌های قومی، سیاسی و منطقه‌ای مصون نماندند، موفقیت‌هایی چشم‌گیر در عرصه آشکارسازی و برگزاری مراسم مذهبی به دست آوردند.

بخش دوم به احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان از آغاز شکل‌گیری تا دوره پس از طالبان اختصاص دارد. همان‌گونه که بیان شد، سابقه فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی و پیگیری اهداف اجتماعی از طریق رفتار گروهی منظم میان شیعیان افغانستان به اوایل سده بیستم برمی‌گردد. اما به صورت دقیق‌تر از روزگار صدارت شاه محمود (۵۳ - ۱۹۴۶)، این جماعت به منظور تحقق اهداف سیاسی خویش موفق به برپایی تشکیلات سیاسی و رفتار جمعی نسبتاً منظم شدند. احزاب و سازمان‌های سیاسی شیعیان افغانستان در شرایط مختلف سیاسی و اجتماعی از نظر ساختاری و رفتاری تحولاتی را تجربه کردند. مهم‌ترین احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان افغانستان قبل از کودتای مارکسیستی ثور در سال ۱۹۸۷ عبارت بودند از: حزب ارشاد، سازمان جوان اسلام، شاخه شیعه حزب وطن، سازمان مجاهدین خلق افغانستان، سازمان نسل نوهزاره، حزب حسینی و حزب اسلامی رعد افغانستان.

در پی کودتای ثور و سپس اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی،

جریان‌های سیاسی جدیدی با هدف مقاومت در برابر اشغال در دوره جهاد شکل گرفتند. عمده احزاب شیعی در این دوره در ایران تمرکز یافتند و تأثیرگذاری آنها نیز بسیار افزایش یافت. بیشتر این احزاب به دلیل ظرفیت‌ها و ریشه‌دار بودن به فعالیت خود در دوره‌های بعد، به خصوص دوره پس از طالبان، ادامه دادند و به عناصری تأثیرگذار در عرصه سیاسی و اجتماعی افغانستان تبدیل شدند. شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان، سازمان نصر افغانستان، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان، سازمان نیروی اسلامی، حزب دعوت اسلامی، سازمان حزب الله، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان و اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان از مهم‌ترین جریان‌ها و احزاب سیاسی شیعه بودند که در این دوره تشکیل شدند. البته با همگرایی این جریان ائتلاف‌های سیاسی مختلفی میان شیعیان به وجود آمد که مهم‌ترین آنها حزب وحدت اسلامی افغانستان بود.

در دوره پس از طالبان با به وجود آمدن فضای مناسب و برابر فعالیت، احزاب و گروه‌های شیعی دوره‌ای جدید از حیات سیاسی و تأثیرگذاری خود را آغاز کردند. از مهم‌ترین احزاب و جریان‌های سیاسی شیعی فعال در این دوره عبارت‌اند از: حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری محمد کریم خلیلی، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری حاج محمد محقق، حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان به رهبری قربان‌علی عرفانی، حزب وحدت ملی - اسلامی افغانستان به رهبری محمد اکبری، حزب حرکت اسلامی افغانستان به رهبری محمدعلی جاوید، حرکت اسلامی مردم افغانستان به رهبری سید حسین انوری، حزب اقتدار ملی افغانستان به رهبری سید قاسم، حزب پیوند ملی افغانستان، سازمان حزب الله افغانستان، و حزب رفاه ملی افغانستان.

روابط شیعیان و سایر گروه‌های قومی افغانستان در بخش سوم کتاب مورد بررسی قرار گرفت. با اینکه هزاره‌ها به عنوان گروه قومی اصلی شیعه سعی در بهبود روابط با سایر شیعیان در دوره جهاد داشتند، مواردی از قوم‌گرایی نیز میان شیعیان بروز کرد. سرانجام جناح‌های شیعی تحت فشارهای داخلی و خارجی مجبور شدند از درگیری دست بکشند و همگرایی و اتحاد را در اولویت قرار دهند. با این حال، دو گرایش میان شیعیان افغانستان شکل گرفت و کمابیش تداوم یافت که شامل هزاره‌ها و شیعیان شهری و اکثر غیرهزاره‌ای می‌شد. روابط شیعیان افغانستان با پشتون‌ها به دلیل فقدان هرگونه اشتراک قومی و مذهبی، با منازعات شدید قومی و مذهبی همراه بوده است. در دوره طالبان، منازعات و چالش‌های مختلف بین شیعیان و پشتون‌ها به گروه‌های شیعی فشارهای سیاسی و اقتصادی زیادی وارد کرد. اما در دوره پس از طالبان، همکاری و ائتلاف بین پشتون‌ها و شیعیان در فضای سیاسی جدید قابل توجه است.

روابط شیعیان با تاجیک‌ها به عنوان دومین گروه قومی حنفی‌مذهب افغانستان متغیر بوده است. روابط شیعیان و تاجیک‌ها در دوره جهاد از ائتلاف به اختلاف گرایید؛ در دوره طالبان دو گروه برای مبارزه با این رژیم متحد شدند؛ در دوره پس از طالبان اتحاد شیعیان و تاجیک‌ها از بین رفت و انحصارگرایی تاجیک‌ها در دولت موقت سبب شد که شیعه‌ها به ویژه هزاره‌ها از آنان فاصله بگیرند.

شیعیان و ازبک‌ها در دوره جهاد قوی‌ترین ائتلاف را به وجود آوردند که با در نظر گرفتن منافع دوجانبه در سراسر دوره جهاد با فراز و نشیب‌هایی تداوم یافت. در دوره طالبان، پس از شکست دولت ربانی، اهمیت شیعیان و ازبک‌ها فزونی یافت، به گونه‌ای که دو نیروی عمده جبهه اتحاد علیه طالبان را تشکیل

می دادند. در دوره جدید، هزاره‌ها با پشتون‌ها متحد شده و در خصومت‌های تاجیک‌ها و ازبک‌ها بی طرف مانده‌اند.

در خصوص جایگاه شیعیان در ساختار قدرت سیاسی افغانستان که در بخش چهارم به آن پرداخته شد، باید گفت شیعیان به رغم محدودیت‌ها و شرایط نامناسب گذشته، با تلاش‌ها و مبارزات خود توانستند نقش و جایگاهی مهم در ساختار قدرت کسب کنند.

در گذشته قدرت‌های حاکم در افغانستان از عواملی مانند قومیت، مذهب و زبان به عنوان ابزارهای سلطه علیه شیعیان استفاده می‌کردند و مانع بهره‌گیری آنان از فرصت‌ها و راه‌یابی به عرصه قدرت سیاسی می‌شدند. نوع برخورد رژیم کمونیستی با شیعیان باعث قیام‌های مختلف و شکل‌گیری جنبش شیعی شد. مبارزات شیعیان در دوره جهاد نیز آنها را به نیروی سیاسی مهمی در عرصه افغانستان تبدیل کرد؛ چنان که توانستند در معادلات و منازعات قدرت پس از خروج نیروهای شوروی مشارکت کنند.

در دوره طالبان به علت تفکر و گرایش‌های ضد شیعی آنان، شیعیان افغانستان تحت سرکوب و فشارهای شدید قرار گرفتند و به رغم مقابله‌ها در عرصه سیاسی محدود شدند.

گروه‌های شیعی افغانستان در روند سقوط طالبان در هر دو عرصه نظامی و سیاسی مشارکت و نقشی فعال داشتند. پس از سقوط طالبان، شرایط سیاسی جدید فرصت‌هایی مهم برای حضور شیعیان در عرصه قدرت، از جمله حضور در پارلمان و ساختارهای سیاسی و امنیتی فراهم کرد.

در بررسی روابط شیعیان با بازیگران خارجی که موضوع بخش پنجم کتاب است، نوع رویکردها و روابط این گروه با اتحاد شوروی سابق، ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران و بازیگران دیگری مانند پاکستان، عربستان

سعودی و چین مورد توجه قرار گرفت. رابطه شیعیان با اتحاد شوروی از دهه ۱۹۷۰ از طریق گروه‌ها و گرایش‌های کمونیستی و سوسیالیستی و پس از ایجاد دولت کمونیستی از طریق برخی نهادهای دولتی برقرار شد. با این حال، دولت کمونیستی کابل در جذب شیعیان ناکام ماند. در پی مبارزه گروه‌های شیعی با دولت کمونیست افغانستان و مخالفت با اتحاد شوروی روابط شیعیان افغانستان و شوروی سابق تخصصی شد. هر چند پس از ظهور طالبان، روس‌ها به دلیل نگرانی درصدد تقویت جبهه ضد طالبان برآمدند، اما ارتباط مؤثر و مفیدی بین روسیه و شیعیان افغانستان به وجود نیامد.

شیعیان در دوره جهاد رابطه سیاسی و نظامی خاصی با ایالات متحده آمریکا نداشتند و انگیزه و اعتماد چندانی برای ایجاد روابط بین دو طرف وجود نداشت. در دوره طالبان، راهبرد غرب در حمایت و تقویت طالبان مانع ایجاد رابطه بین شیعیان و آمریکا شد، به خصوص که آمریکا فاجعه‌های انسانی طالبان در مناطق شیعی را نادیده گرفت. در دوره پس از طالبان، روابط و همکاری‌های گروه‌های شیعی و آمریکا تحولی چشم‌گیر یافت. این همکاری‌ها از مشارکت در سرنگونی طالبان آغاز شد و با شرکت در روند سیاسی تداوم یافت. بخشی از فعالان سیاسی شیعه با دولت مرکزی کرزی و نیروهای غربی رابطه‌ای نزدیک دارند.

روابط خارجی شیعیان افغانستان در بُعد سیاسی از ایران شروع شد و بستر آن با وقوع انقلاب اسلامی ایران فراهم آمد و قریب به اتفاق احزاب جهادی در ایران سازماندهی شدند. در دوره طالبان، ایران خواستار ایجاد ائتلافی نیرومند در مقابل طالبان بود و بر این اساس روابط و تعاملاتی گسترده بین شیعیان افغانستان و ایران شکل گرفت. در دوره پس از طالبان، تعاملات ایران و افغانستان گسترش یافت و ایران حمایت از نیروهای جمعیت اسلامی را در

دستور کار قرار داد، اما با گذشت زمان این تعاملات کاهش یافت.

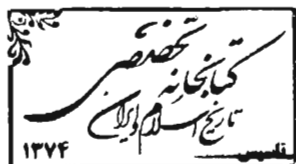
به دلیل حمایت‌های پاکستان و عربستان سعودی از طالبان و رویکردها و گرایش‌های ضد شیعی آنها، تعاملات مناسبی بین شیعیان افغانستان و این دو کشور وجود نداشت. چین نیز گرچه در ابتدا مورد توجه مائونیست‌های شیعی افغانستان قرار گرفت، اما از بازیگران مهم در روابط با شیعیان افغانستان نبوده است.

در بخش آخر کتاب فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی شیعیان افغانستان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته است. فرصت‌های سیاسی مهم شیعیان افغانستان در شرایط جدید شامل دموکراسی و حاکمیت مردم، آزادی شهروندان و تضمین حقوق اساسی مردم، برابری، سیاسی شدن جامعه شیعه و رسمیت مذهب جعفری است. اصلی‌ترین تهدیدهای سیاسی معطوف شیعیان نیز عبارت‌اند از: نگاه قبیله‌ای و فرقه‌ای به سیاست، نظام اداری و پراکندگی اداری هزاره‌جات، فقدان نهادهای سیاسی و مدنی تأثیرگذار و ضعف همبستگی و همکاری نخبگان.

در عرصه اجتماعی نیز شیعیان افغانستان با فرصت‌های مهمی مانند جمعیت جوان، شهرنشینی شیعیان، تحریک اجتماعی مثبت، وفاق و همبستگی در جامعه شیعه و بازگشت مهاجران با شرایط و پتانسیل‌های مناسب‌تر روبه‌رو هستند. با این حال، معضلات و آسیب‌پذیری‌های اجتماعی از جمله فقر، فقدان بهداشت و درمان مناسب، کمبود مسکن و سرپناه، فقدان امنیت، اعتیاد و مواد مخدر و پیامدهای منفی مهاجرت مانند تضاد فرهنگی و سنت‌های اجتماعی این گروه را تهدید می‌کند. در عرصه فرهنگی، فرصت‌ها و بسترهای آموزشی، ابزارهای رسانه‌ای از جمله مطبوعات و رادیو و تلویزیون، نهادها و ساختارهای فرهنگی و نهاد مرجعیت شیعیان فرصت‌های مهم شیعیان افغانستان

محسوب می‌شوند. در عین حال می‌توان به تهدیدهای مهم مانند فقدان برنامه‌های تربیتی، تهاجم فرهنگی، و فقدان هماهنگی میان نهادهای فرهنگی و افراط‌گرایی مذهبی اشاره کرد.

در حوزه اقتصادی، شیعیان افغانستان به صورت هم‌زمان با فرصت‌ها و چالش‌هایی مهم روبه‌رو هستند. وجود معادن و منابع طبیعی، رونق صنایع دستی و امکانات و بسترهای گردشگری از جمله مجسمه‌های بودا در بامیان و دامداری از جمله منابع و فرصت‌های اقتصادی شیعیان افغانستان به شمار می‌روند. با این حال، چالش‌ها و معضلات اقتصادی جدی و متعددی پیش روی این گروه قرار دارد، از جمله کشاورزی معیشتی و توسعه‌نیافته (محدودیت‌های طبیعی ناشی از وضعیت جغرافیایی هزاره‌جات و ...)، شبکه و ناوگان حمل و نقل عقب‌مانده، جای گرفتن کوچی‌ها یا همان عشایر پشتون در مراتع هزاره‌جات، افزایش سطح بیکاری و رواج یافتن مصرف‌گرایی که هزینه‌های زندگی را افزایش می‌دهد.



منابع و مأخذ

- الیور روا؛ تجربه اسلام سیاسی در افغانستان؛ ترجمه محسن مدیر شانه چی، تهران، الهدی، ۱۳۸۲.
- الیور، روا؛ افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی؛ ترجمه علی کرمانی، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۲.
- امین، حسن؛ دایره المعارف شیعه؛ بیروت، ۱۹۷۴.
- آرنی، جرج؛ افغانستان گذرگاه کشور گشایان؛ ترجمه یوسف علمی وهاله، کابل، میوند، ۱۳۸۲.
- آشوری، داریوش؛ فرهنگ سیاسی؛ تهران: مروارید، ۱۳۵۸.
- اصل زنجانی؛ محمد کریم؛ امامت و سیاست؛ تهران؛ نشر نی؛ ۱۳۸۰.
- افضل‌لی، شاهین فیروز؛ تجاوز آمریکا به افغانستان؛ تهران: انتشارات آدینه گل، ۱۳۸۲.
- امامی، حسام‌الدین؛ افغانستان و ظهور طالبان، تهران: نشر شاپ ۱۳۷۸.
- انصاری، غلام فاروق؛ تاریخ تحولات سیاسی افغانستان، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه ۱۳۸۱.
- انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی، ج ۳، (ادب فارسی در افغانستان)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- آهنگ، محمد کاظم؛ سیر ژورنالیزم در افغانستان؛ کابل: میوند، ۱۳۸.
- ایان مک لین؛ فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد؛ ترجمه حمید احمدی، تهران: میزان، ۱۳۸۱.
- باقری، حسن، سالمی، مرتضی؛ توطئه ۱۱ سپتامبر؛ تهران: نشر نذیر، ۱۳۸۰.
- بختیاری، محمد عزیز؛ شیعیان افغانستان، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸.

- بریگو، آندره، و روا، الیور؛ جنگ افغانستان، دخالت شوروی و نهضت مقاومت؛ ترجمه ابوالحسن سروق مقدم، مشهد آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- بشیریه، حسین؛ تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۶.
- پاپلی یزدی، محمد حسین افغانستان اقوام و کوچ‌نشینی؛ مشهد آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- پاپلی یزدی، محمد حسین؛ افغانستان جنگ و سیاست؛ مشهد آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.
- پهلوان، چنگیز، افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.
- پوهنیار، سید مسعود؛ قربانیان استبداد، کابل، میوند، ۱۳۷۵.
- تالی استوارت، ریه؛ جرقه‌های آتش در افغانستان؛ ترجمه کوهسار کابلی، میوند، ۱۳۸۰.
- تنویر، محمد حلیم؛ تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان؛ کابل، میوند ۱۳۸۲.
- جزایری، سید مسعود؛ دشمن خود را شناس (تفکرات امریکایی)؛ تهران، انتشارات سپاه پاسداران، ۱۳۸۲.
- چامسکی، نوام، اعجاز احمد و مایکل راپرت ۱۱؛ سپتامبر (آغاز عنصر نو در سیاست جهانی؛ تهران، دیگر، ۱۳۸۰.
- چامسکی، نوام، سلطه یابقا (طرح سلطه امریکایی). ترجمه علی رضا ثقفی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- حبیبی، عبدالحی؛ جنبش مشروطیت در افغانستان؛ کابل، اکادمی علوم ۱۳۶۳.
- حق‌شناس، ناصر؛ دسایس و جنایات روس در افغانستان؛ تهران، کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۳.
- خاتمی خسرو شاهی، ابراهیم؛ افغانستان پس از طالبان، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
- خان اف، تیمور؛ تاریخ ملی هزاره؛ ترجمه عزیز طغیان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
- خسرو شاهی، محمد هادی؛ شناخت آماری جهان اسلام؛ قم، نشر خرم، ۱۳۷۰.
- خسروشاهی، سید هادی؛ نهضت‌های اسلامی افغانستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- خمینی، روح الله؛ حکومت اسلامی ولایت فقیه؛ تهران، موسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- دانشیار، امیر اعتماد؛ جنگ افغانستان و شوروی عامل فروپاشی جهانی کمونیسم؛ تهران،

انتشارات ابنیه، ۱۳۷۱.

- دکمیچیان، هرایر؛ جنبش‌های معاصر عرب (اسلام در انقلاب)، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان، ۱۳۷۹.

- دوپری، لوئیس، افغانستان تاریخ و جغرافیا؛ ترجمه جعفر رسولی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۹.

- رایسون، دیوید؛ فرهنگ سیاسی معاصر؛ ترجمه کیاوند، تهران: البرز، ۱۳۷۵.

- رستمان، محمدرضا؛ سپتامبر سیاه (بررسی وقایع ۱۱ سپتامبر و افغانستان، تهران: سنا، ۱۳۸۱.

- رشتیا، محمد قاسم؛ افغانستان در قرن نهم؛ کابل، مطبعه کابل، ۱۳۴۹.

- رشید، احمد، طالبان: زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، ترجمه نجله خندق، تهران: نشر بقیه، ۱۳۸۱.

- رشید، احمد؛ طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، مترجمان، اسدالله شفیعی و صادق باقری، تهران: نشر دانش هستی، ۱۳۷۹.

- رواء، الیور، افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی ۱۳۶۹.

- ریاضی، محمد یوسف؛ عین الوقایع؛ به کوشش محمد آصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، ۱۳۶۹.

- سجادی، سید عبدالقیوم؛ جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.

- سورس، جورج؛ رویای برتری آمریکایی؛ ترجمه لطف‌الله میثمی، تهران، صمدیه، ۱۳۸۳.

- سیستانی، محمد اعظم؛ کودتای ثور و پیامدهای آن برای افغانستان؛ پيشاور، دارالنشر افغانستان، ۱۳۷۲. - علی آبادی، علیرضا؛ افغانستان؛ تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

- سیف، احمد؛ جهان پس از ۱۱ سپامبر؛ تهران: آگاه، ۱۳۸۳.

- شرق، محمد حسن؛ کرباس پوش‌های برهنه پا؛ کابل، میوند، ۱۳۷۸.

- شفیعی، حسین؛ زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان، قم، مولف، ۱۳۶۸.

- شهرستانی؛ ابوالفتح محمد ابن عبدالکریم؛ ملل نحل: ترجمه محمد رضا جلالی نایینی؛ تهران: اقبال، ۱۳۳۵.

- صدر: سید محمد باقر؛ برآمدن شیعه و تشیع: ترجمه مهدی زندیه؛ قم: دایره المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۱.
- صفا، اخوان: تاریخ شفاهی افغانستان؛ تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- صفرزاده ارزگانی؛ خاطرات دوران جهاد: قم، احسانی، ۱۳۷.
- طالب قندهاری، محمد حسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، قم: اُبی نا، ۱۳۶۶.
- طلوعی، محمود: روزی که جهان دگرگون شد (افسانه بن لادن و پیامدهای تروریستی امریکا)؛ تهران، دستان، ۱۳۸۰.
- طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم؛ تهران، عرفان، ۱۳۸۴.
- عصمت الهی، هاشم، بینش، محمد وحید و... جریان پرشتاب طالبان؛ تهران: الهدی، ۱۳۷۸.
- عظیمی، محمد نبی؛ اردو و سیاست در دهه اخیر افغانستان، کابل، میوند، ۱۳۷۷.
- علی‌آبادی، رضا؛ افغانستان؛ تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی اسلام معاصر؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۰.
- غبار غلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ تهران، مرکز نشر انقلاب، ۱۳۶۸.
- غرجستانی، عیسی، کله منارها در افغانستان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
- فرهنگ، محمد حسین؛ جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان؛ قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، وفایی، ۱۳۷۴.
- فهمی، هودی؛ افغانستان سقف جهان؛ ترجمه سرور دانش، قم، احسانی، ۱۳۶۴.
- کاتب هزاره؛ فیض محمد؛ سراج التواریخ؛ تهران: انتشارات بلخ؛ ۱۳۷۲.
- کشتمند، سلطان علی؛ یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی؛ کابل، میوند، ۱۳۸۲.
- کشکی، صباح‌الدین؛ دهه قانون اساسی؛ کابل، میوند، ۱۳۷۵.
- کوردوز، دیه و هاریسون، سلیک؛ پشت پرده افغانستان؛ ترجمه اسدالله شفاپی، تهران، الهدی، ۱۳۷۹.
- گروموف، بوریس؛ ارتش سرخ در افغانستان؛ ترجمه عزیز آریانفر، کابل، میوند، ۱۳۸۰.
- گروه پژوهش سینا؛ افغانستان در سه دهه اخیر؛ تهران، الهدی، ۱۳۸۱.

- لعلی علی داد، سیری در هزاره‌جات، قم، احسانی ۱۳۷۲.
- لوران، اریک؛ جنگ بوش‌ها (اسرار ناگفته یگ جنگ)، ترجمه سوزان میرفندرسکی، تهران نشر نی، ۱۳۸۲.
- مادر سن، پیتر؛ طالبان جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان؛ ترجمه نجله خندق، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- مایل هروی، نجیب؛ تاریخ و زبان در افغانستان؛ تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشاریزدی ۱۳۶۹.
- مبارز، عبدالحمید؛ تحلیل واقعات سیاسی افغانستان؛ تهران: میوند، ۱۳۷۸.
- مجلسی؛ محمد باقر؛ عین الحیوه (در وصایای حضرت رسول به ابوذر غفاری)؛ تهران؛ قایم مقام {بی تا}.
- محسنی، محمدآصف؛ تصویری از حکومت اسلامی افغانستان؛ اسلام‌آباد، حرکت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۷.
- مزده، وحید؛ افغانستان و پنج سال سلط طالبان؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- مشیرزاده، حمیرا؛ درآمدی بر جنبش‌های اجتماعی؛ تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- موثقی، احمد؛ جنبش‌های اسلامی معاصر؛ تهران: سمت، ۱۳۷۴.
- موسوی، سید عسکر؛ هزاره‌های افغانستان؛ ترجمه اسدالله، شفایی، تهران: موسسه فرهنگی و هنری نقش سیمرخ، ۱۳۷۹.
- میلی، ویلیام؛ افغانستان و طالبان؛ ترجمه محقق، مشهد: ترانه ۱۳۷۷.
- ناصری، عبدالمجید؛ مشاهیر تشیع در افغانستان؛ قم، مؤسسه آموزشی، پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
- نایل، حسین؛ سرزمین و رجال هزاره‌جات؛ قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹.
- نایینی؛ محمدحسین؛ تنبیه الامه و تنزیه المله؛ تهران: ۱۳۷۸.
- هایمن، آنتونی؛ افغانستان زیر سلطه شوروی؛ ترجمه طاهری، مشهد، شباویز، ۱۳۶۴.
- هدی حسین؛ بلبل، مدخلی بر جامعه‌شناسی مذهبی افغانستان؛ تهران، مرکز مطالعات

و تحقیقات افغانستان، ۱۳۶۷.

- واله، انکشاف ولایات مرکزی، هزاره‌جات؛ ترجمه محمد علم رشنو، قم، صحافی عبدالخالق هزاره ۱۳۷۱.

- وصالی مزین، یوسف: عرب‌های افغان؛ تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۶.

- یزدانی، حاج کاظم، صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴.

نشریات

- فصلنامه سراج، نشریه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ایران، قم، ۱۳۷۵ و....

- فصلنامه گفتمان نو، نشریه مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، کابل، ۱۳۸۳.

- فصلنامه توسعه، نشریه مرکز توسعه افغانستان، تهران، ۱۳۸۴.

- فصلنامه شیعه‌شناسی بنیاد شیعه‌شناسی، قم، ۱۳۸۴.

- ماهنامه اخبار شیعیان بنیاد شیعه‌شناسی، قم، ۱۳۸۵.

